بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم

الحمد للہ والمنۃ کہ کتاب لاجواب حاوی مسائل شرعیہ فقہیہ حنفیہ

مسمے بہ

مجموعہ خانی جلد دو

بفرمایش

حاجی چراغ الدین سراج الدین تاجران کتب کشمیری بازار لاہور

در مطبع [illegible] لاہور طبع شد

ماشآء اللّٰہ لاقوۃ الا باللّٰہ

الحمد للّٰہ والمنۃ کہ این کتاب فتاوے لاثانی موسوم ست بہ

مجموعۂ خانی
جلد اول

۱۳۲۸ھ

حسب فرمائش خادمان مستفیدین حاجی چراغ الدین سراج الدین تاجران کتب بازار کشمیری لاہور

در مطبع دیپک پرنٹنگ ورکس لاہور طبع شد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

حمد و سپاس مر پادشاهی را که دار الملک دولت آباد انسانی را بتعمیر دین اسلام رسانیده او قول مؤسسه به بنای احکام محکمه شرعی برای انتظام دین محکم و مستحکم گردانیده اوست ثنای بیقیاس مر مالکی را که مر فخر دین محمدی را با علام عالیه علما شریعت احمدی و ذات عالیه بذروهٔ علی بلند گردانیده اوست و مراتب ارباب روایت و اصحاب درایت بچشمه دروی بر آورده وست و تحیات فراوان صاحب سریر رسالت را که وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ خطاب وست و تمالک ملک کونین بلکت اقطاع ملکی از چاکران واصحاب وست و درود بی پایان مر ضابط اقالیم نبوت را که انا نبی السیف مرقوم قرآن اوست و ملک داری ملک بندگان را حاب و و سلام و دعا بر خلفای راشدین و اصحابه و آله اجمعین اما بعد بحاگوی مسلمانان اضعف عباد الله القدیر کمال کریم اصلح الله شانه و عم علیه نعائمه احسانه باز نمود که چون این ضعیف را کرم الهی و عون پادشاهی نامتناهی بشرف مراتب عالیه رسانیده و به تشریف اختصاص مجالسه مجلس معظم خان اعظم مربی الانام مقوی الکرام ملجا الخاص و العوام ملاذ العلماء اوادر الفضلا جمع الحیا منبع السخا شامل المراحم کامل المناجح اصیل النسب کریم الحسب فخر الاسلام ذخیرة الاشراف فرید الزمان وحید الاوان عنیت اذا ندا کیث اذا بدا هو المخصوص له شعر

شهب النجوم علی السماء کثیرة ❊ لکن شهاب مثله لم یوجد

ملہ سپاس بکسر اول شکر از بہار عجم ۱۲ ملہ درایت بکسر اول عقل و دانش مد لسمن ۱۲ ملہ بنوت الضمتین جمع لشد بد و اوز فراوان جمع ۱۲ ملہ ملاذ با لفتح جای پناه ۶۱۲ ملہ غیث بفتح تای مثلثه بمعنی باران گرز ابری بارد ۱۲ ملہ درست ناوه تگیه بجشش کنه شیر ست و ضیکه ظاهر شود ۱۲ منتخبات اللغات

جامع الثقات قاطع الطغاة مالک اللطف والکرم صاحب السیف والقلم فاخر الاسلام والمسلمین قالع قلاع الکفر والمشرکین ناصر الملوک والسلاطین معین الاسلام والمسلمین عز الملة والدین الغ[1] قتلغ تنکا اعظم معظم بیرام خان ابقاه الله تعالی فی الدولة الابدیة والنعمة السرمدیة مشرف مخصوص گردانید و این عظیم قدر خود نواز و این بزرگ سرافراز و در امتثال اوامر شرعی و اجتناب مناهی از جلی و فرعی چنان بی مثل و بی نظیر یافت که اتیان واجب کالفرض می پندارد و در ترک مستحب بحصول الافضل جائز و مباح نمیدارد و جهد[2] در جهاد مجدی رسانیده که ولایت دیوگیره را العیاذ و شیاطین الانس والجن خراب و دیوگیر گشته بود بفضل ذهب ایشان از اهل اسلام چون بیت المعمور گردانیده و در تحصیل علم و فضیلت الناس عالم او متعلم مبالغت مینماید و این ضعیف را بحصول المرام بیان مسائل معتبره بکمر انقیاد در میان جان بستم و با طاعت امر شرعی پیوستم مدتی در حضر و سفر از کتب معتبر تازی بعبارت عربی روایت کرده میشنود دیوان مجلس معظم جامع عرب و عجم بوده است عامه خلق را فائده عام و خاص از کتب عربی وجه ننمود پس این مجموعه را بفارسی از تکلف ساده بعبارت کشاده جمع آوردم و از الفاظ مکرر احتراز کردم و در عبارت فصیح مبالغت نکردم تا مخل غرض نگردد

رباعی

با یار نو از غم کهن باید گفت	لابد بزبان او سخن باید گفت
لا تفعل و افعل نکند چندان سود	چون با عجمی کن مکن باید گفت

و بر هر روایت اسم کتاب مروی عنه نوشته شد و این مجموعه را بمجموعه خانی فی غر المعانی نام نهاده آمد والله الرفیق و به التوفیق[3] فهرست الابواب باب اول در بیان طهارت باب دوم در بیان شکننده وضو باب سوم در بیان غسلهای وضو باب چهارم در بیان آب بسته روان باب پنجم در بیان چاهی که کم از ده در ده باشد باب ششم در بیان پس خورده آدمی و جز آن باب هفتم در بیان تیمم باب هشتم در بیان احکام مسح موزه باب نهم در بیان حیض باب دهم در بیان شستن نجاست باب یازدهم در بیان اوقات نماز باب دوازدهم در بیان اوقات مکروه باب سیزدهم در بیان بانگ نماز باب چهاردهم در بیان فریضه نماز و واجبات و محرمات و مباحات و مفسدات باب پانزدهم در بیان طریق گذاردن نماز باب شانزدهم در بیان نمازها که در آن قرآن بلند و ساکن میخوانند باب هفدهم در بیان امامت کردن باب هژدهم در بیان حدث نماز باب نوزدهم در بیان آنچه شکننده نماز و آنچه مکروه نماز است باب بستم در بیان نماز وتر باب بست و یکم

[1] الغ بفتحتین در آخر عین جمله بمعنی کلان و بزرگ و این لفظ ترکی است ۱۲ [2] جهد بالضم و بالفتح بمعنی طاقت و کوشش و بالفتح رنج و مشقت ۱۲

(margin) [3] مرام بالفتح مراد و مطلب ۱۲ [3] توفیق در لغت چیزی را بچیزی برابر کردن و در اصطلاح موافق گردانیدن خدا اسباب را موافق خواهش بنده تا آن خواهش او سرانجام یابد ۱۲ غیاث اللغات

دربیان نماز باسنت و نفل باب بست و دوم دربیان نماز تراویح باب بست و سوم دربیان قضا نماز
باب بست و چهارم دربیان سجده سهو باب بست و پنجم دربیان نماز رحتی باب بست و ششم دربیان تحیة الوضو
باب بست و هفتم دربیان نماز مسافر باب بست و هشتم دربیان نماز جمعه باب بست و نهم دربیان نماز
کسوف باب سی ام دربیان نماز باران باب سی و یکم دربیان نماز خوف باب سی و دوم دربیان نماز جنازه
باب سی و سوم دربیان سوال گور و کیفیت آن باب سی و چهارم دربیان زکوٰة مال دادن باب سی
و پنجم دربیان زکوٰة شتران باب سی و ششم دربیان زکوٰة ماده گاوان و ستوران باب سی و هفتم دربیان زکوٰة
گوسپندان و میشان باب سی و هشتم دربیان زکوٰة اسپان باب سی و نهم دربیان زکوٰة نقره باب چهلم
دربیان زکوٰة زر باب چهل و یکم دربیان محلها دادن زکوٰة باب چهل و دوم دربیان صدقه عیدین دادن
باب چهل و سوم دربیان احکام کان باب چهل و چهارم دربیان احکام گنج باب چهل و پنجم دربیان
احکام روزه باب چهل و ششم دربیان دیدن ماه رمضان باب چهل و هفتم دربیان ماه شوال
باب چهل و هشتم دربیان روزها مستحب روزها شک و روزها ایام بیض باب چهل و نهم در
بیان شکننده روزها و مکروه و آنچه بدین ماند باب پنجاهم دربیان ثواب علم خواندن باب پنجاه و یکم
دربیان احکام عیدین باب پنجاه و دوم دربیان تکبیرها تشریق باب پنجاه و سوم دربیان مسائل
حج باب پنجاه و چهارم دربیان متفرقات باب پنجاه و پنجم دربیان تسبیحات و دعا باب اول
دربیان طهارت در هدایه و کافی و خزانة الفقه و مضمرات مسطور است میگوید در وضو چهار چیز فریضه است
اول روی شستن یکبار از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ و از نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر و سفیدی
که میان ریش و گوش است نزدیک امام اعظم و امام محمد در شستن در آید و نزدیک امام ابو یوسف در شستن
در نیاید دوم هر دو دست شستن تا آرنج یک بار سوم مسح سر کشیدن مقدار ربع سر چهارم هر دو پای شستن
تا شتالنگ یکبار اگر کسے ازین چهار چیز ترک گیرد وضو روا نبود و سنت در وضو ده چیز است
یکے نام خدا تعالے در اول وضو ستدن یعنے بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام
گفتن دوم هر دو دست شستن تا بند دست سوم آب در دهن کردن چهارم آب در بینی
کردن پنجم سواک کردن ششم مسح هر دو گوش کردن بآب سر هفتم خلال ریش کردن هشتم
خلال انگشتان دست و پای کردن نهم بدلو شستن هر اندام را دهم استنجا کردن بآب بعد از بول

له طهارت بفتح پاک شدن و بمعنی وضو و استنجا مستعمل است که خلال بکسر اول بیان در فاصله میان دو چیز و دستی کردن مصدر از باب تفاعل
و در رستان و خصلتها و در کنز بمعنے چوب دندان کنیز نوشته و بمعنے حسن و کما ۱۲۵ غیاث

و بعد از غائط اگر نجاست کم از درم شرعی باشد خاما اگر نجاست زیاده از درم شرعی باشد استنجا فریضه شود و اگر مقابل درم شرعی باشد استنجا واجب بود و اگر کم از درم شرعی باشد استنجا سنت شود و اگر کسے ازین ده چیز از سنت وضو ترک گیرد وضو روا بود با کراهیت و لیکن بد کرده باشد و مستوجب عذاب گردد در نهایه و کافی و عمده و هدایه میگوید در وضو و غسل واجب نیست در خزانة الفقه میگوید نفل در وضو شش چیز است یکجا هر دو دست شستن بعد از استنجا دوم دعا خواندن و اگر دعا خواندن نداند کلمه توحید و یا ذکر و تسبیح گوید در وقت شستن هر اندامی سوم سه بار شستن هر اندامی چهارم مسح گردن نمودن به آب جدید پنجم دست بر زمین زدن بعد از استنجا ششم تر کردن پائجامه نزدیک نفس به آب اگر صاحب وسوسه باشد و مستحب در وضو پنج چیز است یکے نیت وضو کردن دوم ترتیب در وضو نگهداشتن یعنی اول روی شستن بعده هر دو دست شستن و بعد از ان مسح سر کردن و بعد از ان هر دو پای شستن سوم آغاز کردن از راستا چهارم تر بر تر شستن پنجم مسح تمام سر کردن در ضیاء الفتاوی و محیط و خانی میگوید درون چشم آب رسانیدن در وضو و غسل فریضه نیست و درون ریش آب رسانیدن در وضو فریضه نیست اگر ریش انبوه باشد فاما اگر ریش سبک باشد آب رسانیدن درون ریش فریضه است و سایه ریش آنست که اندام او ظاهر باشد و اگر در کرانه چشم کسے پیخال خشک شده باشد باید که زیر آن آب برساند و اگر نرساند وضو و غسل روا نبود و چون وضو روا نبود و نماز نیز روا نبود و اگر مردے در وقت روی شستن چشم سخت مے بند وضو روا نبود در هدایه میگوید اگر مرد سه یا زنے در وضو آرنج و یا شتالنگ نمی شوید وضو روا نبود نزدیک امام اعظم رح و امام ابو یوسف و امام محمد رح و نزدیک امام زفر روا بود در مضمرات میگوید چون استنجا با آب کنند نزدیک امام اعظم رح اول دبر را بشوید بعد از ان پیش را نزدیک امام محمد رح و ابو یوسف رح اول پیش را بشوید بعد از ان پس را و فتوی بر قول امام اعظم رح است در مضمرات و خلاصه میگوید بعضے گفته اند جو ورا در استنجا سه بار بشوید و بعضی گفته اند پنج بار و بعضی گفته اند هفت بار بشوید اما فتوے بران هست که آن مقدار بشوید که دل او قرار گیرد که پاک شده است و بعضی گفته اند چندان بشوید که آب آخرین نتوان خوردن اگر مردی بر کرانه حوضی و یا در یای رسید و هیچ جای خالی نیست باید که استنجا

له غائط یعنی سرگین آدمی ۱۲ ع ۲ قسیم بجای نشسته [illegible] بجای خدا را یاد کردن و نماز کردن [illegible] درشته کشیدن نیز آمده ۱۲ ته پیخال یعنے موقف خلوعجبه سرگین [illegible] ۱۲ غیاث [illegible] مراد از چرک چشم است ۱۲

بآب کند و نجاست زیاده از درم شرعی نباشد او را استنجا بآب نباید کرد اگر بکند بزهکار شود و فاسق گردد مگر آنکه نجاست زیاده بر درم شرعی باشد آن زمان مردمان را بگوید که روی بگردانند پس اگر روی بگردانند بهتر باشد و اگر روی نگردانند و او را برهنه ببینند بزهکار شوند مردی اول وضو کرد بعد از آن استنجا بآب میکند اگر در استنجا کردن چیزے از وی جدا شود وضو بشکند و اگر جدا نه شود وضو نشکند مردی روزه دارست نشستگاه[1] او بیرون می آید چون استنجا بآب کند باید که اول نشستگاه را با جامه خشک کند بعد از آن برخیزد تا روزه او نشکند در دار الجور و ترغیب الصلوٰة میگوید اگر مردے باوند زر یا باوند نقره وضو سازد وضو روا بود فاما کراهیت در مذهب ما و در مذهب امام احمد حنبل وضو روا نبود فاما استعمال کردن باوند زر و نقره حرام است مردان را و زنان را در هر چهار مذهب پس در مذهب وضو روا بود فاما استعمال روا نبود **باب دوم در بیان شکننده وضو** در مضمرات و ترغیب الصلوٰة و محیط و فتاوی حجه و تهذیب و هدایه میگوید که شکننده وضو بست و دو چیز است شش از پیش یکے بول دوم آب نشاط[2] سوم آبیکه بعد از بول بیرون آید چهارم سنگ مثانه که مردان را باشد پنجم استحاضه که زنان را باشد ششم آب منی که در وقت بر داشتن بار گران بیرون آید بغیر از شهوت و جستن و پنج از پس یکے باد دوم غائط سوم بیرون آمدن کرم از نشستگاه چهارم بیرون آمدن نشستگاه پنجم آبے که بعد از حقنه بیرون آید در هدایه و نهایه میگوید اگر باد از نفس مرد یا از فرج زن بیرون آید از آن باد وضو نشکند فاما اگر عورتے باشد که هر دو راه او یکے شده است و باد از فرج زن بیرون آید مستحب است که وضو بکند در شرح هدایه مولانا حمید الدین بنیایے روایت کرده است که نزدیک بعضی علما وضو واجب شود احتیاطاً در شرح سراجی و نصاب میگوید نزدیک رفتن با عورتے که هر دو راه او یک شده است روا نیست در نهایه میگوید اگر شوهر بعد از دخول این زن را سه طلاق سوگند گوید و آن زن شوهر دیگر بکند و آن شوهر دوم این را نزدیکی کند بر شوهر اول این زن حلال نشود زیرا که احتمال دارد که این نزدیکی در غیر محل باشد مگر آنکه این زن را حمل شود از شوهر دیگر بر شوهر اول حلال شود زیرا که تحقیق شد که این نزدیکے در محل بوده آنگاه حمل مانده است **مسئله** پنج چیز در وضو جاے ظاهر دارد یکی خون دوم ریم سوم زرد آب چهارم آب صاف اگر یکے ازین چهار چیز از جاے خود تجاوز کند و برسد جائیکه شستن آن در غسل

[1] نشستگاه بمخفف نشستگاه یعنی مقعد یعنی جاے نشستن ۱۲ [2] نشاط بفتح یعنی شادمانی و بکسر اول یعنی غلط مگر اول جمع نشیط است که بمعنی شادمان باشد چنانکه کرام جمع کریم ۱۲ و آب نشاط بمعنی آب خوشی مراد از منی که برآمدن او خوشی میدهد ۱۲ [illegible]

جنابت فریضه است وضو نشکند فاما اگر خون از چشم بیرون می آید و هم درون چشم بماند وضو نشکند
زیرا که شستن درون چشم در غسل جنابت و وضو فریضه نیست پنجم قی پری دهن خواه آب کند خواه
طعام خواه تلخه فاما اگر بلغم قی کند نزدیک امام اعظم و محمد رح وضو نشکند و در کنز می گوید که نزدیک
امام ابو یوسف رح وضو نشکند اگر از شکم بر آید و اگر از سر فرود آید وضو نشکند و در هدایه و نهایه
میگوید اگر مردی دنبل شلید و خون بیرون آورد وضو نشکند زیرا که خون بزور بیرون آورده است
خود بیرون نیامده فاما اگر بعد از بیرون آوردن چیزی خود بیرون آید وضو بشکند در شامان و
نهایه میگوید اگر مردی دنبل شلپید و خون بسیار بیرون آورد وضو نشکند و نزدیک امام شافعی رح
هر چه از دو راه بیرون آید وضو بشکند و در بیرون آمدن خون و آنچه بدان ماند وضو نشکند اگر غیر از
دو راه بیرون آمده است و مذهب ما صحیح است در هدایه و ترغیب الصلوٰة میگوید اگر کرم از جراحت
بیرون آید یا گوشتی از جراحت بیفتد یا رشته بیرون آید وضو نشکند اگر خشک باشد
و اگر تر باشند وضو بشکند و شش چیز جای ظاهر ندارد یکی دیوانگی دوم بیهوشی سوم صرع [1]
چهارم مستی پنجم خواب بر پهلو غلطیده یا نشسته بر یک سرین یا پشت بچیزی نهاده که اگر
آن چیز دور کنند او بیفتد ششم خنده قهقهه در نمازی که در آن رکوع و سجود باشد و این شش و
دو چیز است که شکننده وضو است پس اگر یکی موجود شود وضو بشکند اگر مردی در نماز جنازه
قهقهه کرد وضو او نشکند زیرا که در نماز جنازه رکوع و سجود نیست فاما نماز او بشکند در مضمرات
میگوید اگر مردی نماز بی وضو عمداً گذارد کافر شود فاما اگر با جامه پلید نماز گذارد یا غیر سمت [2] قبله
عمداً نماز گذارد بعضی گفته اند که کافر گردد فاما فتوی آنست که درین دو چیز کافر نشود و در هدایه
و ذخیره و مضمرات میگوید خنده در نماز مطلق بر سه طریق است یکی خنده آنست که نماز
بشکند و وضو هم و آن خنده است که خود هم بشنود و هم دیگری و این خنده را قهقهه گویند دوم خنده آنست
که نماز بشکند و وضو نشکند و آن خنده است که خود بشنود و دیگری نشنود و این را ضحک گویند
سوم خنده است که نه نماز شکند و نه وضو آن خنده است که نه خود شنود و نه دیگری و این را تبسم
گویند و خنده قهقهه بیرون نماز وضو را نشکند و لیکن مستحب است که وضو کند اگر مردی در نماز جنازه
و یا در سجده تلاوت خنده قهقهه بخندد وضو نشکند و نزدیک امام شافعی خنده قهقهه وضو نشکند

[1] صرع بالفتح افگندن بر زمین . و نام مرضی که خود را بر زمین افگند بهندی مرگی گویند ۱۲
[2] سمت بالفتح راه راست و روش نیکو و قصد و صورت و جانب و نکبر سمین دقیق داع ۱۲ غیاثی

اگرچه درون نماز خندیده باشد و در مضمرات میگوید مردی نشسته خفت و تکیه بچیزی نه کرده
و نشستگاه او بر زمین است وضوء او نشکند فاما اگر بر زمین افتاد اگر پیش از افتادن بیدار شد
و یا در حالهٔ افتادن و یا همین که افتاد بیدار شد وضوء او نشکند فاما اگر بعد از افتادن لحظه خفته ماند وضو
بشکند و مستی که وضو را بشکند آنست که در گفتار و رفتار او تفاوت باشد و در ذخیره و ترغیب الصلوة
میگوید مردی آب از دهن بیرون انداخت آب دهن او با خون روان بیرون آید اگر خون غالب است
و یا خون و آب دهن هر دو برابر است وضو بشکند و اگر آب دهن غالب است وضو نشکند و در هدایه و مضمرات
میگوید اگر مردی خون بسته قی کرد و اگر پری دهن شد وضو نشکند و در ضیاء الفتاوی و محیط میگوید
اگر مگس یا پشه یا کیک و یا کنه و آنچه بدین ماند خون کسیکه وضو دارد بنوشند و پر شوند وضو نشکند فاما کنه
چون بخون پر شود اگر خورد باشد وضو نشکند و اگر بزرگ باشد وضو بشکند و لوچه چون بخون پر شود و جدا که از
اندام بیفتد خون از لوچه روان شود وضو بشکند و در حجامت وضو بشکند و در مذهب امام مردی
خون کشانید وضو کرد و جای خون را نشست اگر خون بمقدار درم یا کم از درم شرعی است نماز روا باشد
و اگر زیاده از درم است نمازش روا نباشد تا آن زمان که نشوید اگر جای حجامت نه شست سه بار جامه تر کرده
پاک کرد روا باشد و در هدایه و ضیاء الفتاوی و محیط میگوید هرچه بدان وضو نشکند اگر در آب افتد
آب پلید نشود و اگر در جامه برسد جامه پلید نشود زیرا که اگر پلیدی بودی وضو بشکستی چنانچه اگر
مردی دنبل شکافید خون بیرون آمد و در آب انداخت آب پلید نشود و یا کرم از جراحت
بیرون آمد و در آب افتاد آب پلید نشود و یا مردی قی کرد فاما پری دهن نبود وضو نشکند و اگر در
آب افتاد پلید نشود و در فتاوی سراجی میگوید مردی بتحقیق وضو داشت فاما در شکستن
وضوء او شبهه شد وضوء او نشکند و اگر مردی بتحقیق وضو نکرده بود و او را شبهه شد که وضو کرده
ام یا نه او را باید که وضو کند مردی زمنی است خود وضو کردن نمی تواند بر کنیزک او واجب است
که وضو بکناند فاما بر زن واجب نیست که شوهر زمنی را وضو کناند فاما مکروه است که
مرد بجهت خود آوندی علحده کند دیگری را دست گرفتن ندهد مردی وضو داشت
ابرو یا ریش بتراشید و یا ناخن فرود آورد بر او واجب نیست که زیر ابرو و زیر ریش و زیر
ناخن آب برساند و آب دوانیدن بر اندام در وضو و غسل فریضه است فاما اگر آب در اندام

لمعه خفظ بمقدار یکبار نگاه کردن بگوشه چشم از منتخب لطائف ۱۲ حجامت بکسر اول خون کشیدن بر حمهای
کوچک استره و شاخ گاو ۱۲ غیاث اللغات

بطریق روغن برساند و ند و اندر دا نبود دیگر در مسح سر قدری مسح سر بسر انگشتان میکند روا نباشد مگر آنکه
آب چکان بود و آب در دهن و بینی کردن در وضو سنت ست و در غسل جنابت[1] فریضه ست و در نهایه
میگوید وضو کردن فریضه است برای نماز اگر وضو نباشد فاما اگر وضو باشد آن زمان سنت ست
و در شاشی و کافی میگوید اگر مردی مسح ربع سر از جانب گردن میکند و یا از جانب گوش روا باشد

فصل سوم در بیان غسلها در هدایه و خزانة الفقه میگوید که جمله غسلها هفده ست فریضه پنج
ست یکی انزال منی به جستن و بشهوت دوم فراهم آمدن دو ختنه یعنی غایب شدن ختنه خواه در پیش
خواه در پس خواه با مرد خواه با زن چون هر دو بالغ باشند اگرچه انزال نشده باشد سوم احتلام چهارم
حیض پنجم نفاس این هر دو در حق عورت ست و سنت چهار غسل ست یکی غسل روز جمعه دوم روز
دو عید سوم غسل روز عرفه چهارم غسل احرام حاجیان را و واجب دو غسل ست یکی غسل میت دوم
غسل کافری که با جنب بود چون مسلم شود و مستحب شش غسل ست یکی غسل کافری چون مسلم شود و جنب
نباشد دوم غسل بعد از حجامت سوم غسل شب برات چهارم غسل شب قدر پنجم غسل شب عرفه
ششم غسل پسرک چون بالغ شود بسال بغیر علامت در کنز می گوید که حد بلاغت پسر هژده
سال ست و دختر هفده سال ست بغیر علامت و این حد بلاغت نزدیک امام اعظم رح ست و نزدیک
امام ابو یوسف و محمد و امام شافعی رحمهم الله حد بلاغت پسر و دختر پانزده سال ست فتوی بر
قول ایشان ست و در هدایه و منظومه میگوید در غسل جنابت سه چیز فریضه ست یکی آب در دهن
کردن دوم آب در بینی کردن سوم تمام اندام شستن فاما مالیدن اندام در مذهب ما شرط نیست
و نزدیک امام مالک شرط ست در نهایه و خزانة الفقه میگوید سنت در غسل آنست که اول دو دست
بشوید بعد از آن استنجا کند با آب و دور کند پلیدی اگر در اندام او رسیده باشد بعد از آن وضو کند
و مسح سر نیز بکند و فتوی برین قول ست فاما پایها نشوید چون غسل تمام کند از جای غسل دور شود پایها
بشوید این در صورتی ست که اگر جای که نشسته باشد پایها او در آب مستعمل باشد فاما اگر
بر تخته نشسته باشد پایها نیز بشوید بعد از آن سه بار آب بر سر ریزد و تمام اندام بشوید و روا باشد که بدان وضو
نماز بگزارد و فتوی برین قول ست و در هدایه و منظومه میگوید غسل جمعه در مذهب ما سنت ست و در مذهب
امام مالک رح فریضه ست در هدایه و عتابی و ضیاء الفتاوی میگوید اگر مردی با جامه پایه بزد یکی گو

[1] جنابت بفتح دوری و مجازاً بمعنی حالت غسل چرا که در ان نیز دور از طهارت باشد ۱۲ غیاث اللغات

نه در ران عورتی و یا در دهن عورتی یا بر دهٔ نزدیکی کرد غسل فریضه نشود تا آن زمان که انزال نشود
و چون انزال شود غسل فریضه شود و درون ریش آب رسانیدن در غسل جنابت فریضه است اگرچه
انبوه ریش باشد. در هدایه و مضمرات و فتاوی سراجی میگوید بر زن واجب نیست
که گیسوی بافته را در غسل جنابت باز کند اگر آب در بیخ موی برسد فاما بر مرد واجب است که
در تمام اندام و موی خود آب برساند و بهای آب غسل و وضوی زن بر مرد واجب است در
هدایه و مضمرات میگوید اگر درون دندان حبه طعام مانده است چون مضمضه کند
دهن پاک شود و فتوی برین قول است مردی ناخن بزرگ دارد و ریم در ناخن مانده است بعضی
گفته است اگر شهری است وضو و غسل روا نشود و اگر دهقانی است غسل و وضو روا بود فاما فتوی
آنست که روا بود خواه شهری بود خواه دهقانی در مضمرات و ضیاء الفتاوی میگوید اگر زنی را
بسیار بار پریان فراهم می آیند و زن میگوید در نفس خود مزه یابم آنچه با فراهم آمدن مرد باشد برین
زن غسل فریضه نشود زیرا که این وهم است مگر آنکه انزال شود در فتاوی حجت اگر مردی
عورتی را بنظر شهوت دید و یا اندام عورتی بشهوت بگرفت آب نشاط بیرون آمد غسل فریضه
نشود فاما وضوی فریضه شود در هدایه مضمرات و فتاوی حجت میگوید مردی را احتلام شد آب منی او
بیرون نیامده است او بیدار شد نفس خود را بگرفت تا آن زمان که شهوت او ساکن شد از آن آب منی بیرون آمد
نزدیک امام اعظم رح و امام محمد غسل فریضه شود زیرا که چون از جای خود جدا شده بود بشهوت بود پس غسل
فریضه شود و فتوی بر قول ایشان است و نزدیک امام ابو یوسف رح غسل فریضه نشود در فتاوی
حجت و مضمرات و سراجی میگوید مردی احتلام دید چون بیدار شد آب منی ظاهر نیست غسل واجب
نشود فاما اگر زنی احتلام دید چون بیدار شد آب منی ظاهر نیست بعضی گفته اند غسل واجب شود و فتوی
برین داده اند و اگر لذت شهوت در خواب یافته است غسل واجب شود و اگر لذت شهوت نیافته است غسل
واجب نشود فاما فتوی بیشتر علما آنست که حکم زن همچون مردان است یعنی اگر آب منی بیند غسل واجب شود و اگر
نه بیند غسل واجب نشود و در فتاوی حجت میگوید اگر سه نفر اند در سفر یکی جنب دوم عورتی که از
حیض پاک شده باشد سوم میت و آب مقدار است که یکی را از میان این سه نفر بس کند هر کرا آب
ملک باشد او اولی باشد که استعمال آب بکند و اگر آب ملک هر سه نفر است جنب و حائض نصیب خود

ملہ زیرا که آب چیز لطیفه است خود ماهر رسید ۱۲ ملہ احتلام خواب دیدن جماع کردن در خواب با انزال منی جنابت یعنی مطلق انزال نیز آمده است ۱۲
ملہ شهوة منع از دمیدن نفس بطرف حصول لذت و منفعت ۱۲ ملہ دلفریه جنتی گروه مردم از سه تا ده و فارسیان بر یک کس اطلاق کنند یعنی
بحر الرائق ۱۲

مرده را بخشد که غسل مرده را باید داد و اگر آب مباح است یعنی ملک هیچکس نیست غسل جنب کند زیرا که او احق است
خواهد کرد و حائض تیمم کند و میت را نیز تیمم دهد در فتاوی حجت میگوید اگر زنی جنب است و زنی
دیگر از حیض پاک شده است و آب آن مقدار است که یکی را از میان این دو زن بس کند هر گاه آب ملک
است او غسل کند و اگر آب مباح است زنی که از حیض پاک شده است غسل کند در سراجی و مضمرات
میگوید مردی با عورتی نزدیکی کرد و انزال شد و همان زمان سر شست و بول نکرده بود بعد از سر
شستن باقی آب منی با بول بیرون آمد نزدیک امام اعظم و امام محمد رحمه الله علیهما غسل دوم بار واجب
شود و فتوی برین قول ایشان است و نزدیک امام ابو یوسف رح دوم بار واجب نشود و در مضمرات
و سراجی میگوید نیت در غسل شرط نیست پس اگر بی نیت سر شسته پاک شود چنانچه جنبی در آب باران
تر شد و آب بر اندام او روان شد و آب در دهن و بینی کرد پاک شود و نیت در وضو نیز شرط نیست
پس اگر اندام وضو مردی تر شد و آب روان شد وضو او روا باشد اگر چه بنیت وضو نکرده باشد در مضمرات
و ذخیره و فتاوی حجت میگوید اگر پسری نابالغ با عورتی بالغه نزدیکی کرد غسل بر پسر کسی واجب
نشود و بر زن واجب شود فاما پسر را هم غسل باید داد تا عادت غسل شود بعد از بلوغ شدن در
ذخیره میگوید اگر مردی بالغ است و زن نابالغ فاما نزدیک بلاغت رسیده است غسل بر مرد واجب است
و بر زن واجب نیست و در مضمرات میگوید اگر مردی با کنیزک و یا با غلام لواطت کرد و حشفه غایب
شد هر دو را سر باید شست اگر چه انزال نشده باشد و در نوادر میگوید لواطت حرام است در هر
چهار مذهب و اگر کسی گوید که امام مالک روا داشته است بر کنیزکان خود افترا بر امام مالک کرده باشد
در مضمرات در ترغیب الصلوة آورده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه میگوید که هر دو را تعزیر باید و اگر
مرد و زن هر دو نابالغ اند و همان ایشان دخول رفت بر هر دو غسل واجب نشود فاما مستحب بود
که غسل کنند و اگر هر دو را وضو بوده باشد وضو عورت بشکند زیرا که از فرج او تری بیرون خواهد آمد
و وضو مرد نشکند و مردی بین نفس خود را بشوید و نماز بگزارد و در مضمرات میگوید روا باشد تاخیر کردن
غسل جنابت و وضو تا در آمدن وقت نماز و غسل جمعه در مذهب ما سنت است برای نماز جمعه نه برای
روز جمعه و برین فتوی است پس اگر مردی غسل کرد بعد از غسل وضو او شکست بعد از آن وضو کرد و نماز
جمعه گذارد ثواب غسل جمعه نیابد و در مضمرات میگوید اگر زنان یا مسافران غسل جمعه کنند و نماز جمعه نگذارند

[illegible]

ثواب غسل جمعه نیابد بر قول کسیکه غسل جمعه از برای نماز میگوید فاما بر قول کسیکه غسل جمعه از برای روز میگوید پس
نزدیک او ثواب غسل یابد در ضیاء الفتاوی و مجموعة النوادر میگوید زنی غسل جنابت کرد و بعد از غسل
آب منی مرد از فرج زن بیرون آمد غسل بر آن زن واجب نیست اگر مرد با زن خویش خفته بود و چون بیدار شدند
بر بستر آب منی دیدند اما هر دو کس منکر اند احتلام را پس بنگرد اگر منی طویل است مرد غسل کند اگر آب منی
مدور است زن غسل نماید و دیگر اگر آب منی سفید است مرد راست و اگر زرد است زن راست اگر زنی را جنب شد
بعد از جنابت حیض آمد خواه غسل جنابت کند خواه نکند چون از حیض پاک شود غسل کند همین یک غسل بجا آورده
شده باشد اگر زنی در حیض جنب شد خواه غسل جنابت کند خواه نکند چون از حیض پاک شود غسل کند در هدایه
و مزید میگوید اگر زنی فرزند زاد بعد از زادن فرزند اصلاً[1] خون نفاس[2] ندید آن زن را غسل باید کرد و فتوی بر این
قول است در مزید و تجنیس میگوید اگر مردی بکر را از دیگر فرج دخول کرد پس آب منی مرد در فرج بکر افتاد و اگر این بکر را حمل ماند
غسل بر زن واجب شود و اگر حمل نماند غسل واجب نشود پس اگر آن زن غسل نکرد و وضو کرده نماز گذارد و بعد از
گذشتن یکماه یا کم و بیش از ماه او را معلوم شد که حمل ماند آن زن را واجب است که نماز ها از وقت دخول غسل کرده باز گرداند
کذا فی تاتارخانی در مضمرات میگوید مردی بول میکرد آب منی بیرون آمد اگر نفس او ایستاده است غسل بکند
و اگر افتاده باشد غسل نباید کرد فاما وضو باید کرد در ذخیره میگوید مردی انگشتری پوشیده است تنگ است
واجب است که در غسل و وضو انگشتری را بگرداند تا آب زیر انگشتری رود و اگر فراخ است گردانیدن واجب نیست
و سوراخ گوش باید که آب برساند خواه گوشواره در گوش باشد خواه نباشد مردی جنب است و اندام بر روغن چرب کرده
است و آب به اندام نمی رسد فاما اندام او تر شد از جهت آنکه چرب شده است آب قبول نمیکند غسل او روا باشد در ذخیره
میگوید اگر مردی را در مسجد احتلام شد در حالی از مسجد بیرون آید فاما اگر شب باشد و بیرون آمدن نمیتواند مستحب است
که تیمم کند و هم در مسجد باشد مردی جنب است بر اندام او پوست ماهی و یا نان خاییده سخت شده است و خشک گشته اگر زیر آن
آب نرساند غسل روا نباشد فاما اگر بر اندام جنب پیخال[3] مگس باشد پیخال که خشک شده باشد غسل روا باشد اگرچه زیر این
آب نرسد زیرا که احتراز از این پیخال ممکن نیست در تحفه و خلاصه میگوید زن را دو فرج است یکی فرج ظاهر است دوم باطن است
در غسل جنابت بر زن واجب است که فرج ظاهر شوید و فرج باطن شستن واجب نیست زیرا که درون اندام است در ضیاء الفتاوی
و تجنیس و مزید میگوید مردیکه ختنه نکرده است در غسل جنابت بر وی واجب نیست که درون پوست ختنه آب برساند و فتوی بر این قول است و مالیدن
اندام در غسل نیابت شرط نیست بعضی گفته اند اگر در سر موی تر شود باید که اندام بمالد تا تمام اندام را آب برسد و در غسل جنابت

---

[1] اصلاً یعنی هرگز و الف که در آخر اصلاً است برای تخفیف است در عوض تنوین چرا که اصلاً در حقیقت اصل بود ۱۲ [2] نفاس بالکسر [illegible]
ولادت ۱۲ [illegible] تیمم کند [illegible] مسجد بیرون آید ۱۲ [3] پیخال بالکسر فضله مرغ [illegible] بر سر گردن خود [illegible] استن ۱۲

تمام اندام شستن فریضه است اگر اندکی ناشسته ماند غسل روا نبود و در وضو همین حکم است اگر درد برآید و از اندام جدری است
و پوست جدری از اندام برآمده است فاما هنوز متصل اندام است آب بر آن رسانیدن نیز در غسل و وضو روا باشد و اگر بعد از غسل و
وضو پوست برآید شستن زیر پوست واجب نیست در حالهٔ غسل می باید که انگشت در ناف در آرد و اگر در ناف تا نباشد و آب در زیر ناف
رسیده باشد روا باشد در محیط میگوید مرد جنب آب در دهن کرد و دم بالا گرفت چنانچه آب طرف بینی آمد این آب بجای
آب بینی نباشد باید که آب دیگر بستاند آب در بینی کند در فتاوی حجت میگوید مرد در نفس خود جامه پیچید با زن دخول کرد و
حشفه غائب شد و اگر جامه نرم باشد چنانچه اثر ستم غسل باید کرد زیرا که جامه مانع لذت گرفتن نیست و اگر جامه درشت و سخت
باشد غسل واجب نیست زیرا که لذت نخواهد بود در هدایه میگوید جنب و حائض و نفسا این هر سه را قرآن خواندن روا نیست
خواه یاد خواند خواه دیده اگرچه نیم آیت خواند این هم روا نیست و اگر تیمم کنند هم روا نیست در ضیاء القضاة و
جامع الجوامع میگوید اگر جنب دهن بشست دهن پاک شود فاما قرآن خواندن روا نبود
و برین فتوی است و چون باقی اندام بشوید پاک شود قرآن خواندن روا بود اگر جنب دست بشوید دست
پاک شود فاما قرآن خواندن و بدست گرفتن روا نبود و این در فتوی است باید که باقی اندام بشوید و قرآن در
دست گیرد روا بود در هدایه میگوید اگر جنب و حائض و نفسا قرآن را بغلاف در دست گیرد روا بود و غلاف آن باشد
که متصل قرآن نباشد چنانچه غلاف حائل فاما اگر متصل قرآن باشد چنانچه جلد که با مصحف شیرازه
میباشد آن را حکم مصحف است و بیوضو مصحف را بدست گرفتن روا نیست زیرا که دست شستن در وضو فریضه
است فاما اگر بیوضو قرآن یاد خواند روا بود زیرا که دهن شستن در وضو فریضه نیست در هدایه میگوید جنب را قرآن
خواندن روا نیست خواه دیده خواه یاد زیرا که جنب را هم دهن شستن فریضه است و هم دست شستن
فریضه است در نهایه میگوید اگر جنب در مصحف نظر کند روا باشد زیرا که چشم شستن فریضه نیست در هدایه
میگوید جنب را دست گرفتن درمی که دران قرآن نوشته باشد روا نیست مگر با بدره[1] اما کسیکه بالغ نشده باشد
در دست گرفتن مصحف او را روا است اگرچه بیوضو باشد در هدایه و سراجی و مضمرات میگوید زنیکه خوردگان را
تعلیم میکند از قرآن و چون او را حیض آید بیگان حرف و بیگان کلمه تعلیم قرآن میکند چون حائض یک کلمه
گفته باشد بعد ساعتی یک کلمه دیگر آموزد و اگر جنب و حائض و نفسا قرآن را هجی[2] میکند روا باشد و نزدیک بعضی
این هر سه را نشاید که توریت و انجیل و زبور بخوانند و باید دست گیرند زیرا که این هر سه نیز کلام الله اند
اگر جنب فاتحه و یا آیتی دیگر که دران معنی دعا است به نیت دعا خواند نزدیک بعضی روا بود

[1] بدره بالکسر سر بسته دینار و جز آن ۱۲ [2] هجا بالکسر شمردن حروف و یکجا نمودن و نیکو بیدره و با اعراب و اگرفتن حروف منتخبات اللغات

اگر جنب به نیت شکر خواند چنانچه بعد از طعام گوید الحمد لله رب العالمین و یا جنب قرآن به نیت آغاز
کار خواند چنانچه خواهد کاری کند بسم الله الرحمن الرحیم بگوید روا باشد و خواندن دعای قنوت جنب
را روا است و فتوی برین است و جنب را جواب بانگ نماز گفتن و یا زیارت قبور کردن و در نمازگاه رفتن
و دعا خواندن هم روا باشد در نهایه و هدایه میگوید جنب را کتاب شریعت بدست گرفتن نزدیک
بعضی روا باشد و نزدیک بعضی روا نبود و بعضی به آستین روا دارند جنب را در مسجد درآمدن روا نیست
و طواف خانه کعبه کردن روا نیست و جنب را بر بام مسجد رفتن روا نیست و هم درون مسجد نگردد و جنب
چون خواهد که چیزی بخورد مستحب است که دست و دهن بشوید و اگر نشوید روا بود فاما فقیر گردد مگر آنکه
دستها بنجاست آلوده باشد در نصاب میگوید بی وضو را در مسجد درآمدن مکروه است امیر المؤمنین حضرت علی
کرم الله وجهه میگوید بی وضو را در مسجد درآمدن روا بود بکراهیت[1] فاما فتوی نباید داد و در نهایه میگوید
جنب را بدست گرفتن مصحف با آستین نزدیک بعضی روا نیست و فتوی بیشتر علما آنست که
جنب را مصحف با آستین گرفتن روا است و در ترغیب الصلوة میگوید جنب را پلید نباید گفت زیرا که مسلم
بجنابت پلید نشود و جنب را کلمه شهادت[2] و سبحان الله و الحمد لله تا آخر و تسبیحات خواندن و درود بر
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستادن روا باشد و در ضیاء الفتاوی و مجموعة النوادر میگوید مردی
را پای ترقیده است و ترقیدگی را پنبه پر کرده است و در حال غسل جنابت و وضو ترقیده آب نرسد اگر
رسانیدن آب او را مضر نباشد روا باشد که پنبه آب تر رساند و اگر رسانیدن آب او را مضر نباشد روا نیست
فاما آن زمان که آب بر پنبه رساند و در محیط میگوید مردی که دست چپ او شده است با دست راست طهارت کند و
اگر هر دو دست شل شده باشد و وضو نمیتواند کرد و تیمم نیز نمیتواند کرد باید که هر دو دست تا آرنج بر زمین بالد
و روی بر دیوار مالد و نماز بگذارد و در ظهیری و محیط میگوید مردی در سوراخ نفس روغن یا آب چکانید وضو
نشکند و اگر بعد از چکانیدن چیزی بیرون آید هم وضو نشکند زیرا که قضیب[3] محل نجاست نیست و در
تجنیس و مزید میگوید اگر مردی را حقنه کردند بروغن و یا آب بعد از حقنه روغن و یا آب بیرون آید وضو بشکند
زیرا که محل حقنه جای نجاست است و در محیط میگوید مردی را در نائره نفس بول برآمده است فاما بیرون نمی
آید او پنبه در سوراخ نهاد تا بول بیرون نیاید پنبه که جانب درون نفس بود به بول تر شده
وضو نشکند و اگر جانب بیرون نفس نمود به بول تر شد وضو بشکند فاما اگر پنبه که در

[1] قوله بکراهیت یعنی تنزیهی بانبر وارد شد و دعاخواندن دعای مأثور و دعای معروف ۱۲ شه قوله کراهیت تنزیه و گرنه تحریم تخفیف با تخشایی نیست ۱۲ [2] قوله شهادت خبر او جمیت و
گواهی دادن و کشته شدن بر این بر اوست و گواهی دادن بخدا و به رسول الله صلی الله علیه وسلم ۱۲ [3] طهارت بالفتح پاک شدن و بمعنی وضو و استنجا مستعمل ۱۲

نفس نهاده است بیرون آمد اگر تر باشد وضو نشکند و اگر خشک باشد وضو نشکند در محیط میگوید مردی را خون از جراحت پیدا میشود و پاک میکند و روان شدن نمیدهد و اگر او این خون پاک نمی کردی روان بشدی وضو نشکند و اگر روان نشدی ایمعنی بخاطر او تعلق دارد و در شرح طحاوی میگوید اگر از اندام چیزی پاک بیرون آید چنانچه شیر و آب چشم و آب دهن و آب بینی و خوی وضو نشکند و در محیط میگوید مردی در گوش روغن چکانید یک روز روغن در دماغ او ماند بعد از آن از جانب گوش و یا از جانب بینی بیرون آمد وضو نشکند و این قول امام اعظم و امام محمد است و نزدیک امام ابو یوسف وضو نشکند در خلاصه میگوید اگر مردی را آب در بینی رفت تا درون سر رسید و از جانب بینی یا از جانب گوش بیرون آید وضو نشکند در مجموع النوادر و خلاصه میگوید مردی وضو کرد و تحقیق میداند که یک اندام ناشسته مانده است فاما یقین نمیداند که آن اندام کدام است باید که پای چپ بشوید اندامی که ناشسته مانده بود گوئی همین پای چپ بود پس همین پای چپ بشوید وضو او تمام شود در ظهیری میگوید مردی چون استنجا بآب کند و روزه دار نباشد باید که دست چپ خود را سست گذارد و اگر روزه دار باشد دست نگذارد و طریق استنجا اینست که اول انگشت میانه بردارد و خود را بشوید بعد از آن انگشت دیگر که متصل انگشت خورد است بردارد بعد از آن انگشت خورد بردارد بعد از آن انگشت شهادت بردارد و با چهار انگشت خود را تا آن زمان بشوید که دل او قرار گیرد فاما چون زن استنجا بآب کند باید که دو انگشت را یکبار بردارد یعنی انگشت میانه و دوم انگشت که متصل انگشت خورد بردارد و هر دو را یکبار مو دارد و خود را بشوید و بیک انگشت نشوید زیرا که احتمال دارد که یک انگشت پیشتر دررود و او را لذت حاصل آید و انزال شود پس سر سنن فریضه شود چون با دو انگشت شسته باشد انگشت خورد نیز یار کند با چهار انگشت خود را بشوید تا آن زمانیکه دل او قرار گیرد و سنت در استنجا این طریق است در مضمرات میگوید که چون استنجا بآب میکند نزدیک امام اعظم اول پس را بشوید و بعد از آن پیش را بشوید و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد اول پیش را بشوید بعد از آن پس را بشوید و فتوی بر قول امام اعظم است و در شامان و فتاوی الحجه میگوید استنجا البته بکلوخ کند مرد در تابستان کلوخ اول از پیش بپس آرد و از پس به پیش نیارد زیرا که خصیه در تابستان لغان بیماند پلید میشود و کلوخ دوم از پس بپیش آرد و کلوخ سوم از پیش بپس آرد و اگر زمستان باشد کلوخ اول از پس بپیش آرد زیرا که خصیه در زمستان لغان نمیاند پلید نخواهد شد اما زن استنجا بکلوخ چنان کند که مرد در زمستان کند یعنی سنگ

---

[1] خوی بفتح اول و ثانی و او معدوله بمعنی عرق که بهندی پسینا گویند و بفتح اول و کسر واو و ی یا معروف بمعنی آب بینی [2] استنجا پاک کردن خود را از نجاسات و شستن جای نجاست [3] رسید [4] سنت بالضم و تشدید نون مفتوح طریقه و راه و روش و در اصطلاح فقه آنچه پیغمبر صلعم فرموده

اول از پس آرد استنجا با جامه و پنبه و طعام و نمک و کاغذ نکند زیرا که سبب فقر است و در تجنیس و
مزید میگوید مردیکه او ختنه نکرده است در غسل جنابت[1] بروی واجبست که در وان پوست ختنه آب رساند
و برین فتوی است در محیط و سراجی مضمرات میگوید وقت ختنه مستحب از هفت سال است تا دوازده سال
و ختنه در حق مرد سنت است و برین فتوی است و در حق زن سنت نیست فاما اگر زن را ختنه کنند روا بود
اگر کافری مسلم شد و بغایت ضعیف است که طاقت ختنه ندارد روا باشد که ختنه او نکنند پسر کے را ختنه نکرده
فاما در نظر چنان مے نماید گوئی ختنه کرده است روا باشد که ختنه او نکنند پسر کے را ختنه کردند چیزی باقی پوست
مانده است اگر کمتر از نیمے مانده باشد دوم بار ختنه کنند اگر نیمے پوست یا بیشتر از نیمے مانده است دوم بار
ختنه نکنند تا مقابل سنت باشد در محیط و فتاوی سراجی میگوید اهل شهری ترک ختنه گیرند روا باشد
که پادشاه با ایشان جنگ کند زیرا که ختنه سنت موکده است و فتوی برین است **باب چهارم در بیان**
پاکی و پلیدی آب بسته و روان در هدایه و نصاب و مضمرات گوید آب بسته بر دو نوع[2] است یکے آب
ده در ده دوم آب کم از ده در ده است پلیدی اندک یا بسیار افتاد پلید شود اگر صفتے هم از سه صفت نگشته باشد
و اگر در آبیکه ده در ده است پلیدی افتد که مے نماید تمام آب پلید نشود فاما آن جانب که پلیدی افتاده است
پلید شود دوم جانب پلید نشود و اگر پلیدی افتد که نمی نماید چنانچه بول آدمی آب پلید نشود الا آن جانب
که بول افتاده است و نه جانب دوم و برین فتوی است مگر آنکه مقدار بول افتاده است که یک صفت از
سه صفت او بگردد یا رنگ یا مزه یا بوی آن زمان تمام آب پلید شود در مضمرات و نهایه میگوید اگر آبے
که ده در ده یا کم از ده در ده است و یا در آب روان چیزے پاک بجوشانیده افتد و مغلوب باشد و از آن
چیز احتراز[3] ممکن نباشد و دو صفت از سه صفت بگردد چنانچه صابون اگر در آب افتد و آن آب
بر اندام روان تواند شد وضو و غسل روا باشد فاما اگر آن مقدار صابون افتد که آب سخت شود و بر اندام
روان نشود وضو و غسل روا نباشد اگر چه هر سه صفت بگردد وضو و غسل روا نیست فاما جامه پلید شستن
روا بود در مضمرات و نهایه میگوید اگر در آب چیزے پاک افتد که احتراز از و ممکن نیست هر سه صفت بگردد
چنانچه برگ درختان در آب افتاد و هر سه صفت بگشت بدان آب وضو و غسل روا باشد اگر آن آب بر اندام روان تواند
شد و در کنز الدقائق میگوید که روا نباشد و فتوی بر روایت کنز است اگر چه آب بر اندام روان تواند
شد در کنز مے گوید چیزے پاک در آب افتد چنانچه هر سه صفت متغیر شد وضو و غسل روا نباشد و

[1] جنابت بالفتح دوری مجازاً بمعنے حالت غسل چراکه در آن بنده دوری از خدا تعالیٰ میباشد ۱۲ [2] نوع بالفتح گونه و قسم ۱۲
[3] احتراز بالکسر پرهیز کردن و خود را نگهداشتن ۱۲

در مضمرات میگوید اگر در آب چیزی پاک افتد و آب مطلوب شد چنانچه دو سیر آب و سه سیر گلاب افتد آب
پلید نشود فاما وضو و غسل بدان آب روا نباشد و جامه پلید شستن روا باشد و در مضمرات و
ضیاء الفتاوی میگوید اگر در آب نخود تر کردند و هر سه صفت آن آب گشت فاما سخت نشده است اگر بر
اندام روان تواند شد وضو و غسل روا باشد و اگر در آب نخود پختند اگر آن آب بعد سرد شدن بر اندام روان نشود
و سخت شود وضو و غسل روا نبود و اگر بعد سرد شدن سخت نشود و بر اندام روان شود وضو و غسل روا بود و در هدایه و نهایه
میگوید اگر در آب چیزی پاک خلط[1] کردند و بعد از آن پختند و آب متغیر شد اگر چیزیست که آنچیز در آب بجهت آن
می اندازند که آب پاکیزه تر شود روا باشد که بدان آب وضو و غسل کنند مگر آنکه آب سخت شود و بر اندام روان
نشود آن زمان وضو و غسل روا نبود فاما اگر در آب ترد پختند و آن آب متغیر شد و سخت شد وضو و غسل روا
نبود زیرا که این زمان آب نماند نامی دیگر باشد و در هدایه و کافی میگوید وضو و غسل با آب سیل روا است مگر
آنکه آب سخت شود و بر اندام روان نشود آن زمان وضو و غسل روا نبود و در هدایه و ضیاء الفتاوی
میگوید وضو و غسل روا نیست با شربت و آب خربوزه و با خوردی و با گلاب و با سرکه و با شیره و آب خیار و هر آبی
از درخت و از میوه بر آید یا شلیلین و در ضیاء الفتاوی و مزید و تجنیس می گوید که وضو و غسل با آب نمک
روا نیست زیرا که آب نمک آب نیست آب آنست که در زمستان بسته شود و در تابستان بسته نشود و آب
نمک در زمستان بسته نمیشود و میگدازد و در تابستان بسته میشود پس آب نباشد و در سراجی و فتاوی
خانی میگوید که وضو و غسل با برف[2] گداخته و تگرگ گداخته روا است اگر بر اندام روان شود و اگر در آب
اندک آب دهن افتد و یا آب بینی افتد و یا آب دیده افتد و یا خوی اندام افتد وضو و غسل روا بود با کراهیت و
اگر در آب نان تر کردند آن آب بر اندام روان شود وضو و غسل روا بود و اگر روان نشود وضو و غسل روا نبود
وضو و غسل با سرکه و شیره و آنچه بدین ماند روا نبود فاما اگر جامه پلید شوید روا باشد و در فتاوی حجه می گوید
اگر در اندام پلیدی رسیده باشد با شیر و سرکه و آنچه بدین ماند بشوید پاک شود پس اگر مردی طهارت
با سرکه و آنچه بدین ماند میکند پاک شود و فتوی برین قول است و در ضیاء الفتاوی و تحفه میگوید وضو
و غسل با آب شور و شیرین روا است و در هدایه و سراجی و مضمرات میگوید که با آب مستعمل وضو و غسل روا
نیست و آب مستعمل پاک است پلید نیست بر قول امام محمد رحمة الله علیه و برین فتوی است و در هدایه و مضمرات
میگوید اگر در آب اندک و یا در سرکه و یا در طعام چیزی بمیرد که آن چیز را خون روان نیست

---

[1] خلط بالفتح آمیختن ۱۲ [2] تگرگ بالفتح و فرق میان برف و تگرگ آنست که برف مثل بهار بسیار و در هم چون موم گداخته
بر کوه و دشت قطره قطره می چکد و تگرگ سنگ سپید می گردد ۱۲ غیاث اللغات

چنانچه مگس و پشه و کیک و کژدم و آنچه بدین ماند آن آب و سرکه و طعام[۵۰] پلید نشود و اگر کرم سرکه در سرکه بمیرد و یا کرم میوه در میوه بمیرد باتفاق علما رحمة الله است که آن سرکه و میوه پلید نشود در شامان و سراجی میگوید اگر ماهی و آنچه بدین ماند هم در سرکه بمیرد سرکه پلید نشود پس اگر ماهی و آنچه بدین ماند در آب بمیرد و آن آب در سرکه اندازند سرکه پلید نشود زیرا که ماهی خون ندارد در کافی و نهایه میگوید اگر زنبور در آب بمیرد و هر زنبوری که هست و ماهی و غوک آبی و پنج پایه[۵۲] و آنچه بدین ماند آب پلید نشود و خون ماهی خون نیست زیرا که بعد خشک شدن سفید میشود و خون دیگر بعد خشک شدن سیاه میشود در فتاوی حجت میگوید خون گوشت لاغر پاک است پس اگر در آب افتد پلید نشود در نهایه میگوید خون جگر و سپرز پاک است در ضیاء الفتاوی و سراجی و محیط خانی میگوید خبزدوک[۵۱] را یعنی پروانه سیاه که جاروب سرگین گرد کرده می برد که خورد او مگس است و بلغ را خون روان نیست پس اگر در طعام و یا در سرکه بمیرد پلید نشود فاما که بزرگ در آب اندک بمیرد چنانچه چاه بروایتی ده دلو آب باید کشید و بروایتی بست دلو و بروایتی سی دلو باید کشید در فتاوی سراجی و فتاوی حجت میگوید اگر مار خشکی در آب بمیرد و اگر آن مار را خون روان شود آب پلید شود نزد یک امام ابو یوسف رح و نزد یک امام اعظم رح و امام محمد رح آب پلید نشود در هدایه و نهایه و ظهیری میگوید اگر در آب اندک چیزی بمیرد که زیستن آن در آب است چنانچه غوک و ماهی و پنج پایه و سگ آبی و آنچه بدین ماند آب پلید نشود و آبی آنست که زیستن و زادن و خوردن او درون آب است فاما اگر زادن او بیرون آب است و خوردن و بودن او درون آب است آن آبی نیست پس اگر در آب بمیرد پلید شود و اگر سگ آبی و یا پنج پایه و آنچه بدین ماند در سرکه یا در طعام بمیرد آن سرکه یا طعام پلید نشود و برین فتوی است و اگر این چیزها در آب افتند و بمیرند و بگدازند و ریزه ریزه شوند هم آب پلید نشود و این فتوی است و دیگر روایت از امام محمد رح است که اگر در آب غوک بمیرد و بگدازد خوردن آن آب مکروه است نه بسبب آنکه پلید شده است بلکه سبب آنست که اجزای غوک در آن آب است و بعضی گفته اند اگر غوک خشکی باشد آب پلید شود زیرا که خون دارد و اگر غوک آبی باشد آب پلید نشود زیرا که خون ندارد و غوک آبی آنست که میان انگشتان او پرده پیدا شود و غوک خشکی را پرده نباشد اما فتوی است که آب پلید نشود خواه غوک خشکی باشد خواه تری در ذخیره و خلاصه میگوید اگر سگ آبی و یا غوک آبی در آب بمیرد و بگدازد

---

۵۰ طعام گندم و هر چیز خوردنی ۱۲ ۵۱ خبزدوک بالفتح جانوری باشد در بابی برابر غوک هندی آن را گنده بانگ مرده و دیگر ... [illegible] ... ۱۲ ۵۳ سبب خشک شدن رسن و هر چه بدان دیگری به دیگری پیوسته شود ۱۲ غیاث

آب پلید نشود در ذخیره و خلاصه و هدایه میگوید اگر آب از سبب دیر ماندگی گنده شده است وضو
و غسل بدان آب روا بود فاما اگر بسبب افتادن پلیدی آب گنده شده است وضو و غسل روا نباشد و
آب پلید شود و اگر معلوم نیست که آب از کدام سبب گنده شده است وضو و غسل روا باشد و در هدایه و
ذخیره و خلاصه میگوید اگر در آب روان پلیدی افتاد پلید نشود مگر آنکه یک صفت از سه صفت بگردد و
چون یک صفت بگردد پلید شود و اگر یک صفت هم نگشته باشد و پلیدی که افتاده است بنماید جای
پلیدی وضو نکند دوم جانب بکند و آب بسته که ده در ده است حکم آب روان دارد و در مضمرات
می گوید آب روان آنست که مردمان آنرا روان گیرند و فتوی برین قول است در هدایه میگوید آب روان
آنست که حس را تواند برد فاما در نهایه میگوید که عمق[1] آب ده در ده آن مقدار بباید که اگر آب را بکف بردارد دست
بر دارد و زمین ننماید و فتوی برین قول است در فتاوی سراجی می گوید که آب بسته را درازی
بسیار است و پهنای اندک است اگر این آب بعد جمع کردن در ده در ده باشد حکم ده در ده باشد
چنانچه اگر آبی است که درازی او بست و پنج گز است و پهنای او چهار گز بحساب صد گز می شود
در خلاصه میگوید ده در ده آن آب را گویند که اگر مربع است باید که هر جانب آن آب ده گز باشد
پس هر چهار جانب چهل گز باشد و اگر آب مدور است هر جانب آن نه گز بباشد و هر چهار جانب سی و
شش گز باشد و فتوی برین قول است در محیط و ضیاء الفتاوی و ظهیریه میگوید گز هر شهر که
در ان شهر معتبر است و فتوی برین قول است در خلاصه میگوید آبی که کم از ده در ده است فاما عمق
بسیار دارد و اگر دران آب پلیدی افتد آب پلید شود و اگر همین آب بعد از افتادن پلیدی ده در ده
شود همه آب پلید باشد و اگر در آب ده در ده پلیدی افتاد بعد از افتادن پلیدی کم از ده در ده شود
آب پلید نشود پس اعتبار وقت افتادن پلیدی است در خلاصه و ظهیری میگوید اگر چاهی است
که آب بالای او کم از ده در ده است و آب فرود او ده در ده است اگر در آن آب پلیدی افتد آب بالائی
پلید شود فاما چون آب این چاه کم شود و فرو تر رسد که آنجا ده در ده است بعضی گفته اند پلید شود و
بعضی گفته اند که پلید نشود در خلاصه می گوید سرکه که ده در ده است حکم آب ده در ده دارد پس اگر در ان
سرکه بول آدمی افتاد سرکه پلید نشود و اگر آن سرکه کم از ده در ده است پلید شود و وضو و غسل[2] روا است
با آب چاه و حوضی که تحقیق نیست از افتادن پلیدی اگرچه او را گمان افتادن پلیدی باشد

---

[1] عمق بفتحتین ژرفی باشد چاه و حوض و دریا و غیر آنها و بضم ژرف شدن ۱۲ ع
[2] غسل بضمتین و بضم اول و سکون ثانی شستن تمام بدن و بالفتح بمعنی مطلق شستن هر چیز که باشد و بالکسر آبی که بدان شسته شود ۱۲ غیاث

زیرا که آب در اصل پاکست و افتادن پلیدی گمان ست و واجب نیست که کسی را بپرسد که این
آب پلید ست یا پاک چنانکه مهمان را واجب نیست که بپرسد که آن طعام و آب ملک تست و یا از کسی
بغصب[1] و یا بدزدی ستدی و در خلاصه و محیط میگوید در آوندی آبیست و کوزهٔ آن بر زمین می نهد و
باز در آن آوند میان اندازند از آن آب وضو و غسل روا باشد زیرا که زمین در اصل پاکست بشبهه پلید
نشود مگر آنکه تحقیق شود که کوزه پلید در آوند انداخته است پس هرچه در اصل پاکست بشبهه پلید نشود
ازین اصل بسیار احکام بیرون آید و در مضمرات و ذخیره میگوید اگر در آب روان مرداری افتاده است و
آب بران مردار میگذرد و اگر تمام آب یا بیشتر یا نیمی بر مردارے میگذرد آبیکه فرود مردار ست پلید
شود اگرچه صفتی از سه صفت[2] نگشته است و اگر کم از نیمی بر مردار میگذرد و یا بیشتر از نیمی بر جائے
پاک میگذرد آب پلید نشود مگر آنکه صفتی از سه صفت بگردد فاما هم در مضمرات و نصاب میگوید نزدیک
امام ابو یوسف رح آب پلید نشود اگرچه تمام آب بر مردار میگذرد مگر آنکه صفتی از سه صفت بگردد فتوی بر قول
امام ابو یوسف رح پلیدی که بالائے بام[3] است و یا در ناودان بام است حکم آن پلیدی چون حکم مردار ست
که آب بران بگذرد و اگر تمام آب یا بیشتر یا نیمے بر پلیدی بگذرد آن آب پلید شود اگرچه صفتی از سه
صفت نگشته باشد و اگر کم از نیمے بر پلیدی بگذرد و بیشتر آب بر جائے بگذرد آب پلید نشود مگر آنکه
صفتی از سه صفت بگردد و هم در مضمرات و کبیری میگوید آب باران چون بر پلیدے بگذرد
و جائے جمع شود حکم این آب چون حکم پلیدی ست که بر بام باشد و کول کردن در آب روان مکروه است
فاما پلید نشود مگر آنکه صفتی از سه صفت بگردد فاما اگر در آب اندک که کم از ده در ده است بول کرد تمام
آب پلید شود اگرچه صفتی نگشته است در فتاوی حجه و مضمرات میگوید آب حوضی و یا چاهے یا آوندے
پلید شده است آب پاک در آمد آبِ این حوضی و یا چاه در آوند روان شد این آب پاک شود اگرچه بمقدار
آب پلید بیرون نیامده باشد فاما باید که بعد از روان شدن اثرے از پلیدی چنانچه اگر در آوندے
آب بود و خمر در آن آوند افتاد و بیک صفت آب بگشت این آب پلید شود بعد از آن آب
پاک درین آوند در آمد و آب این آوند روان شد اگر صفتی که گشته بود برود آب پاک شود
و اگر نه پاک نشود در ضیاء الفتاوی و مزید و تجنیس میگوید که آب حوض پلید شد بعد از آن
آب پاک در آمد و آب حوض روان شد پاک شود مگر آنکه صفتی که پیش از روان شدن

---

[1] غصب بستم گرفتن چیزے را از کسے ۱۲ [2] صفت یکی اول و فتح ثانی بیان کردن حال و علامت و نشان چیزے ۱۲
[3] بام طرف بیرونے و سقف خانه و بمعنے صبح و شبگاه و درین صورت بمعنی سقف یا مراد است ۱۲ غ

آبے بسبب پلیدی گشته بود بعد از روان شدن آب هم باقی مانده باشد آن زمان پاک نشود و اگر
بعد از در آمدن آب پاک آب حوض روان نشد فاما مردمان از آن حوض آب متواتر می برند پاک
شود اگر از حوض پلیدی نماید **باب پنجم - در بیان چاهی که کم از ده در ده است** در هدایه و نهایه
کافی میگوید اگر در چاهی موش یا گنجشک و یا گرفش بزرگ و آنچه بدین ماند بمیرد سی دلو باید کشید فاما اول
موش را بیرون آرند بعد از آن سی دلو باید کشید و در کشیدن دلو آبی که از دلو در چاه میچکد عفو ست
و دلو هر چاهی که در آن چاه هست معتبر ست و نزدیک بعضی میانه بباید که در و یکصاع آب گنجد و فتوی
برین قول ست اگر یک دلو آن مقدار ست که در آن سی دلو میانه گنجد همان یک بسند ست نزدیک
امام ابو یوسف رح و اگر یک موش تا چهار موش در چاه بمیرد سی دلو باید کشید و اگر پنج موش تا نه در
چاه بمیرد چهل دلو باید کشید و اگر ده موش در چاه بمیرد تمام آب باید کشید این در صورتی ست که
این چیزها در چاه مرده باشد فاما نه آماسیده و نگداخته باشد و اگر موش یا گنجشک یا کبوتر در چاه
بمیرد و گداز د یا آماسیده تمام آب باید کشید و اگر دُم موش در چاه افتاد تمام آب باید کشید زیرا که جائی
از خون نخواهد بود و اگر یک قطره خون یا بول آدمی در چاه افتد تمام آب باید کشید و اگر در چاه کبوتر
یا ماکیان و یا گربه و آنچه بدین ماند بمیرد و نه آماسیده و نگداز د پنجاه دلو باید کشید و اگر بیاماسد و یا گداز د
تمام آب باید کشید و اگر در چاهی آدمی یا گوسفندی و یا سگ بمیرد تمام آب باید کشید اگرچه نه
آماسد و نگداز د و اگر در چاهی چیزی افتاد و زنده بیرون آمد در اندام او پلیدی نبود اگر سگ
و یا خوک و یا شیر و یا درنده دیگر ست تمام آب باید کشید اگرچه دهن او در آب نرسیده است و اگر
چیزی دیگر ست و دهن او در آب رسیده و زنده بیرون آمد و در اندام او پلیدی نبود آب پلید
نشود اگرچه دهن او در آب رسیده باشد و اگر پس خورده او پلید باشد چنانچه یوزنه در چاه افتاد و زنده
بیرون آمد و دهن او در آب رسیده تمام آب باید کشید و اگر پس خورده او مکروه است چنانچه گربه و
موش در چاه افتاد آب چاه مکروه باشد و مستحب ست که ده دلو کشند و اگر پس خورده او مشکوک ست
چنانچه لاشه و استر تمام آب باید کشید در فتاوی حجت میگوید در چاهی که گربه یا موش افتاد اگر گربه
موش را جراحت کرد تمام آب باید کشید زیرا که بعد از جراحت خون از موش بیرون آمده باشد و اگر جراحت
نکرد و گربه و موش هر دو مرده اند هفتاد دلو باید کشید سی دلو بسبب موش و پنجاه دلو بسبب گربه و اگر

له گرفش [illegible] او [illegible] سکون تانی [illegible] [illegible] بهاشد [illegible] ۱۲ [illegible] ده دلو [illegible]
و سکون لام [illegible] که بعد از آن آب [illegible] تمام [illegible] ۱۲ [illegible] لاشه بمعنی [illegible] عاجز [illegible] ده ۱۲

موش مرده و نگداخته است دگر به زنده بیرون آمد بیست دلو باید کشید و اگر گربه مرده است و نگداخته است
و موش زنده بیرون آمد سی چاه دلو باید کشید و در نهایه میگوید این در صورتیست که اگر موش بعد از گرفتن گربه زخمی
نه کرده باشد و اگر زخمی کرده باشد تمام آب چاه بباید کشید و در هدایه و خلاصه میگوید که اگر در چاهی
ناکیان مرده یا موش بیرون آمده و مردمان از آن چاه وضو کرده نماز گذارده اند اگر تحقیق شد که کدام وقت
ناکیان و موش افتاده است از آن وقت نماز باز گردانند و اگر تحقیق نمی شود که کدام وقت افتاده است
نزدیک امام محمد و امام ابو یوسف رحمهما الله هیچ نماز باز نگردانند و نزدیک امام اعظم رحمه الله اگر ناکیان گداخته یا آماسیده
است سه شبانروز نماز باز گردانند و اگر نه گداخته و نه آماسیده است یک شبانروز نماز باز گردانند
در مضمرات و کبیری میگوید اگر آب چاهی پلید شده است واجب نیست که یکبار بیرون آرند پس اگر
هر روز اندک اندک آب بیرون آرند روا باشد در خلاصه میگوید چون از چاه بعد از افتادن موش
سی دلو آب بیرون آرند واجب نیست که دلو و ریسمان بشویند چون چاه پاک شود دلو و ریسمان
نیز پاک شود در هدایه و نهایه میگوید چون از میش و گوسپند در وقت دوشیدن یک یا دو پشک
در آوند شیر افتد و همان زمان آن پشک بیرون آرند و رنگ پشک در شیر نمانده است آن شیر پاک
باشد و خوردن آن شیر روا باشد زیرا که میش در وقت دوشیدن غالب آنکه پشک اندازد پس بضرورت
پاک باشد اگر در چاه پشک گوسفند و یا پشک میش و یا پشک شتر و یا سرگین اسپ و یا سرگین ماده گاو
و یا سرگین گاو افتد اگر پشک اندک افتد چنانچه یک دو پشک آب پلید نشود خواه خشک باشد خواه
تر خواه شکسته باشد خواه درست خواه آبادانی باشد خواه بیابانی و این فتوی است و اگر پشک
بسیار باشد آب چاه پلید شود و بسیار آن باشد که هیچ دلو وقت بیرون آب خالی از پشک
نباشد و فتوی برین است فاما اگر در آوند یک دو پشک افتاد آوند پلید شود و یک روایت
از امام اعظم رح است که اگر یک دو پشک در آوند آب افتد پلید نشود چنانچه آب چاه و اگر در چاه سپخال
کبوتر یا سپخال گنجشک سپخال جانوری که گوشت آن جانور خوردن رواست افتاد آب چاه پلید نشود
فاما اگر در چاه سپخال جانوری افتاد که خوردن گوشت آن جانور روا نیست چنانچه سپخال عقعق و
باز و شاهین و آنچه بدین ماند نزدیک بعضی آب آن چاه پلید شود و نزدیک بعضی آب چاه پلید
نشود و این فتوی است و اگر در چاه سپخال بط و یا سپخال ناکیان کو چه گرد افتاد آب چاه پلید شود

[illegible]

در فتاوی حجت میگوید چون حنطه یعنی گندم و جو از پشک گوسفند و شتر درست بیرون آید سه بار بشویند و هر بار خشک کنند پاک شود و خوردن آن روا باشد فاما اگر در سرگین ماده گاو حنطه و جو بیرون آید پاک نشود زیرا که سرگین ماده گاو نرم ست پس پلیدی سرگین در میان حنطه و جو اثر خواهد کرد پس شستن پاک نشود در هدایه میگوید اگر در چاه چیزی کمیز کرد که خوردن گوشت آن روا باشد چنانچه گوسفند و یا ماده گاو نزدیک امام اعظم رح و امام ابو یوسف رح تمام آب چاه باید کشید زیرا که نزدیک امام اعظم و ابو یوسف رح بول چیزی که خوردن گوشت او روا ست پلید ست و نزدیک امام محمد رح چون گوسفند یا ماده گاو و آنچه بدین ماند که خوردن گوشت او روا ست اگر در چاه کمیز کند آب پلید نشود و وضو روا باشد مگر آنکه بول بیشتر باشند از آب چاه آن زمان وضو روا نباشد فاما آب چاه پلید نشود زیرا که امام محمد رحمه الله بول چیزی که گوشت خوردن آن روا ست پاک داشته چنانچه شتر و گاو و میش پس نزدیک امام محمد رح اگر بول چیزی که خوردن گوشت آن روا ست برای دارو و یا بغیر دارو می خورد روا باشد زیرا که نزدیک او پاک ست و نزدیک امام ابو یوسف رح اگر از برای دارو خورد روا ست و نزدیک امام اعظم رح برای دارو خوردن هم روا نباشد بول چیزی که خوردن گوشت آن چیز روا نیست پلید ست اگر در چاه افتد پلید شود فاما بول اسپ نزدیک امام اعظم رح و امام ابو یوسف رح نجاست خفیفه ست و نزدیک امام محمد رح پاک ست در فتاوی حجت میگوید بول میش پلید ست و این فتوی ست و بول گربه نیز پلید ست و بول پشک شپرک پاک ست اگر در جامه برسد پلید نشود و اگر در آب افتد پلید نشود و امام محمد رح می گوید خوردن بچال کبوتر سبان دارد روا باشد در خلاصه میگوید هر پوستی را که دباغت دهند پاک شود اگر چه پوست مردار باشد یا پوست سگ مگر دو پوست که بدباغت پاک نشود یکی پوست آدمی دوم پوست خوک اما پوست آدمی از جهت تعظیم او و پوست خوک از جهت نجاست زیرا که عین نجس ست و دباغت سه طریق ست یکی دباغت آنست که سختیانگران رنگ می کنند دوم دباغت آنست که با آفتاب خشک کنند سوم دباغت آنست که خاک بر پوست اندازند تا خشک شود بدین هر سه طریق پوست پاک شود و نماز بر آن پوست و وضو از آن پوست روا باشد در هدایه می گوید پوستی که بدباغت پاکست بذبح نیز پاک شود و گوشت او نیز پاک شود اگر خوردن او حرام ست چنانچه اگر کسی سگ را ذبح کند پوست و گوشت آن پاک شود اگر خوردن آن حرام باشد و دندان و استخوان مردار پاک ست اگر بادی چربی نباشد

له کمیز بضم اول و کسر میم بمعنی بول [illegible] ۱۲ [illegible] دباغت [illegible] پوست [illegible] پاک کردن پوست ۱۲
ـه سختیانگران یعنی چرم گران که چرم رنگ کنند ۱۲ غیاث اللغات

در کنز میگوید موی آدمی و استخوان آدمی پاکست فاما منفعت گرفتن از موی آدمی حرام است
واللہ اعلم **باب ششم در بیان پس خوردهٔ آدمی و جز آن** - در منافع میگوید پیغمبر
گفت علیه السلام هر که پس خوردهٔ برادر مسلم بخورد ده نیکی در دیوان[1] او ثبت کنند در کنز و کافی
میگوید پس خوردهٔ هر که پاک است خوی[2] او نیز پاک است پس خوردهٔ آدمی پاک است خواه جنب باشد
خواه حائض خواه کافر خواه مسلم پس خورده اسپ و هر چه خوردن گوشت آن روا است پاک است
و پس خوردهٔ سگ و خوک و شیر و گرگ پلید است و پس خوردهٔ گربه پاکیان گوچه گرد و سیخ و غیر این
و آنچه در خانه ساکن شود چنانچه موش و مار مکروه است **در طحاوی** میگوید اگر مردی سیخ پا چنان
داشته است که پلیدی نمی خورد آن زمان پس خوردهٔ او مکروه نیست **در کافی و کنز** میگوید پس خوردهٔ لاشه
و استر مشکوک است پس اگر مردی را آب نباشد پس خوردهٔ لاشه و استر باشد باید که آن مرد با آن
پس خورده وضو کند و بعد از آن تیمم نیز بکند در هدایه میگوید پس خوردهٔ گربه پاک است با کراهیت
در تتارخانی میگوید پس خوردهٔ سگ و خوک در مذهب ما پلید است و در مذهب امام مالک رح پلید نیست
در کافی میگوید اگر گربه موش را خورد و همان زمان آب را خورد آن آب پلید شود و این اتفاق علما
است فاما اگر بعد خوردن موش دهن خود را بلعاب خود لیسید و بعد از آن خورد نزدیک امام
اعظم و امام ابو یوسف رح آب پلید نشود و نزدیک امام محمد رح اگر مردی خمر خورد و بعد از آن خوی
دهن فرو برد دهن او پاک نشود فاما در فتاوی حجت میگوید هر که خمر خورده باشد و بعد از آن لبهای
خود را بلعاب زبان خود لیسیده باشد پس خوردهٔ او پاک باشد و صاحب کتاب میگوید اگر سبلتهای
او دراز باشد و بزرگ باشد پس خوردهٔ آن مرد پاک نشود اگرچه بلعاب دهن موی سبلت را
لیسیده باشد پیغمبر گفت علیه الصلوٰة والسلام روز قیامت آمنا[3] و صدقنا خلق را فرمان شود که خدا
تعالی را سجده کنید هر کرا موی سبلت دراز باشد موهای او همچو میخ آهن شود او نتواند که سجده کند
و در روایت دیگر آمده است هر کرا موی سبلت دراز باشد عمل نیک او بر آسمان نرود و در طحاوی
میگوید پس خوردهٔ بیل پلید است در جامع صغیر و برهندی میگوید پس خوردهٔ لاشه پاک است
خواه نر باشد خواه ماده بعضی علما گفته اند پس خوردهٔ لاشه نر پلید است زیرا آنچه بعد از بول زمین
را بوی میکند بول بر لبهای او میرسد فاما فتوی آنست که میان نر و ماده فرق نیست

[1] دیوان بالکسر معروف و دیوان کتابی است بعضیهای جمع شدن و مجاز المعنی دفتر محاسبه معنی دار العدالت و مکان نشستن ملوک ادارۂ ۱۲
[2] خوی بفتح بول و واو سعد المعنی عرق هندی ایسینا و بفتح اول کسر واو و یاء معروف آ حیمن ۱۲
[3] آمنا و صدقنا یعنی ایمان آوردیم

در فتاوی برهندی میگوید مشک حلال ست و خوردن آن روا ست در طعام و آرد مشک اگرچه در اصل خون ست فاما متغیر شده است چیزی دیگر گشت چنانچه خاکستر نجاست آدمی در ظهیری میگوید خاکستر سرگین پاک ست و فتوی برین قول ست در نصاب و محیط میگوید استخوان پیل چون خشک شود پاک بود و فتوی برین قول ست زیرا که پیغمبر صلعم بی بی فاطمه رض دست برنجن از استخوان پیل پوشانیده ست

باب هفتم در بیان تیمم

در هدایه و محیط میگوید هر که آب نیابد و او مسافر باشد و یا بیرون شهر باشد میان او و میان آب مقدار یک کروه باشد و یا بیشتر از یک کروه او تیمم کند بخاک خواه جنب باشد خواه بیوضو باشد و فتوی برینست و اگر آب کم از یک کروه باشد تیمم نکند اگرچه نماز فوت شود و نزدیک امام زفر رح اگر ترس فوت شدن وقت نماز باشد تیمم کند اگرچه آب کم از یک کروه باشد در کافی میگوید یک کروه سوم حصه کاؤ ست یعنی فرسنگ و یک کروه سه هزار گز ست تا چهار هزار گز پس کاؤ نه هزار یا دوازده هزار گز باشد در ینابیع میگوید که گز بیست و چهار انگشت ست بشمار حروف کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله مردی جنب ست و آب موجود دارد فاما در آب حمّی ست و می ترسد اگر غسل خواهم نشست زحمت زیاده خواهد شد او را تیمم روا باشد اگرچه جنب باشد در هدایه میگوید مردی جنب مقیم ست و سرما سخت ست و می ترسد که اگر غسل خواهم نشست هلاک خواهد کرد یا زحمتی خواهد ساخت نزدیک امام اعظم روا باشد که او تیمم کند و نماز بگذارد در کافی میگوید تیمم روا ست مر کسی را که او را ترس تشنگی چارپایه یا خود باشد اگرچه آب موجود باشد و همین حکم ست اگر ترس دشمن باشد در هدایه میگوید در تیمم دو بار دستها بر زمین زند یکبار دستها بر تمام روی فرود آرد دوم بار دستها بر بازوها فرود آرد تا آرنج و چون دستها بر زمین زند دستها را بیفشاند تا گل و یا دیگ افتد بعد از ان تیمم کند و خلال انگشتان کند و انگشتری از انگشت بکشد تا تمام جای دست نواند مالید تیمم جنب و حائض و نفسا و بیوضو را یکطرق ست و تیمم روا ست بهرچه از جنس زمین باشد چنانچه خاکی پاک و ریگ و چونه و سرمه و زرنیخ و سنگ اگرچه بر سنگ گل نباشد و این قول امام اعظم رح است که او تیمم کند و نماز بگذارد و نزدیک امام ابو یوسف رح روا نیست مگر بخاک و ریگ و نزدیک امام شافعی رح تیمم روا نیست مگر بخاک و همین روایت از امام ابی یوسف رح است در شامل میگوید هرچه بسوختن خاکستر نشود چنانچه چوب و یا نرم شود و بگدازد چنانچه زر و نقره و آهن این جنس زمین نیست و هرچه بسوختن خاکستر و نرم نشود آن جنس زمین ست چنانچه سنگ و کلوخ

شه دست برنجن زیور ست ... [illegible] ... طهارت کردن ۱۲

و تیمم روا است بغبار یعنی بگرد یکه می پرد اگرچه مقصود تیمم بر گل باشد و نیت در تیمم فریضه است و این قول امام اعظم و امام ابویوسف و امام محمد رحمهم الله است و نزدیک امام زفر رح فریضه نیست فاما نیت در وضو نزدیک هر چهار امام فریضه نیست در خزانة الفقه میگوید در تیمم سه چیز است یکی نیت کردن دوم هر دو دست بر خاک پاک زدن و بر تمام روی فرود آوردن سوم هر دو دست بر خاک زدن و بر هر دو بازو تا آرنج فرود آوردن و سنت در تیمم چهار چیز است یکی پیش بردن هر دو دست چون بر زمین زند دوم پس آوردن هر دو دست بعد از پیش بردن سوم کشاده داشتن انگشتان هر دو دست چون بر زمین زند چهارم افشاندن هر دو دست بعد از برداشتن از زمین مسافری در رخت خود آب فراموش کرد و تیمم نموده نماز بگذارد و بعد از گذاردن نماز او را یاد آمد که آب در رخت موجود است نزدیک امام اعظم و امام محمد رح نماز روا باشد و نزدیک امام ابویوسف رح نماز روا نباشد فاما اگر مردی برهنه نماز گذارد و جامه او را فراموش شده بود نماز او بیک روایت با تفاق روا باشد و نزدیک هر سه امام روا نباشد و در کافی و هدایه میگوید بر تیمم کننده واجب نیست که طلب آب کند اگر غالب گمان بر آن باشد که نزدیک آب نیست فاما اگر غالب گمان بر آن باشد که نزدیک وی آب است و یا کسی او را خبر کند که نزدیک او آب است او را تیمم روا نباشد تا آن زمان که آب طلب نکند و چون طلب آب کند مقدار سیصد گز زمین طلب کند و مقدار یک گرده طلب نکند تا از همراهان دور نیفتد فاما در ینابیع میگوید از سه صد تا چهار صد گز طلب آب کند و اگر با همراه او آب باشد پیش از تیمم آب از همراه طلب کند و اگر همراه آب ندهد تیمم کند و نماز بگذارد فاما اگر پیش از طلب آب تیمم کند نزدیک امام اعظم رح روا باشد و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد روا نباشد و اگر همراه آب بطلبی وید که بهای مثل بده تا آب بدهم اگر نزد مسافر بهای مثل موجود باشد باید که بدهد و آب بستاند و اگر بهای مثل موجود نباشد آن زمان تیمم کند بهای مثل آنست که بجهت قیمت مقومان درآید و اگر همراه آب بغبن فاحش بفروشد آن زمان نیز تیمم روا باشد و در شاهان میگوید غبن فاحش آنست که یکی بده فروشد اگر بهای آب نزد مسافر موجود است فاما مسافر می ترسد که اگر به بهای خواهم خرید بجهت خریدن توشه درماندگی خواهد شد درین صورت اگر آب نخرد و تیمم کند روا باشد و در خلاصه میگوید تیمم آن مردی صحیح است و شیء جراحت دارد و فتوی آنست که آن مرد تیمم کند و نماز بگذارد خواه جنب باشد خواه بی وضو و اینکه تیمم آنکه شوید صحیح را و تیمم کند

بو گذاردن و اگر دن و بیکتر گزدن از سریع الاوقات و غنی نقصان توشه گذاردن بدل تیمم یعنی ترک کردن ... بهای جنس ... و در فارسی یعنی بسیت ۲ سه غبن فاحش یعنی نقصان بسیار کذا فی الرشیدی ۱۲

در نصاب میگوید اگر مردی را بیشتر اندام جراحت دارد و داند که صحیح ست او تیمم کند خواه بیشتر اندام
غسل با جراحت باشد خواه اندام وضو و نماز بگذارد خواه جنب باشد خواه بیوضو فاما اگر بیشتر اعضاء او صحیح ست
و اندکی با جراحت باشد درینصورت بیشتری اندام که صحیح ست بشوید و اندکی که با جراحت باشد آنرا مسح کند
و فتوی برین قول ست در فتاوی خانی میگوید هر که را جدری بیرون آمده باشد او را تیمم روا باشد خواه
جنب باشد خواه بیوضو زیرا که اگر سر بشوید جدری او را مضرت کند در تهذیب میگوید دستهای کسیکه بریده باشد
او تیمم کند اگر کسی را نیابد که او را وضو کناند در شامل بیهقی میگوید اگر زمین تر باشد که تیمم نتواند کرد و ندارد گل را
اندام و یا بر جامه خود مالد تا خشک شود پس تیمم کند بعضی علما گفته اند این در صورتیست که اگر دستها بر زمین
زند و دستها و رخلیش تر شود فاما اگر زمین مناک باشد که اگر دستها بر زمین زند خلیش در دست نمیرسد درینصورت
با اینچنین گل نزدیک امام اعظم رح تیمم کند در خلاصه میگوید تیمم با نمک روا نیست خواه آبی باشد خواه کوهی
و فتوی برینقول ست در نصاب میگوید تیمم با خاکستر روا نیست و فتوی برینقول ست در تحفه می گوید
امامت کسیکه تیمم کرده باشد روا ست اگرچه بعضی مقتدیان وضو کرده باشد اگر بر مقتدیان آب نباشد و این
قول امام اعظم و ابو یوسف رح است فاما اگر بر مقتدیان آب باشد آنزمان نماز ایشان روا نباشد و نزدیک
امام محمد رح کسیکه تیمم کرده باشد امامت او روا نباشد مر کسانی را که ایشان وضو کرده باشند خواه بر مقتدیان
آب باشد خواه نباشد و نزدیک امام زفر رح نماز همه درست خواه بر مقتدیان آب باشد خواه نباشد در شامل
بیهقی میگوید مسافر را شاید که با کنیزک خود فراهم آید اگرچه داند که آب نخواهم یافت زیرا که ابن عباس رض در حالت
سفر با کنیزک خود فراهم آمد چون آب نیافت تیمم کرد در هدایه میگوید اگر مسافر را امید آب باشد مستحب ست
که او نماز را تاخیر کند تا آخر وقت نماز پس اگر آب یابد وضو کند و اگر آب نیابد تیمم کند در خانی میگوید مردی
در نماز عید گاه رفت و آن مرد وضو نداشت و می داند که تا آن زمانیکه وضو خواهم کرد نماز عید فوت خواهد
شد اگر تیمم کند و نماز عید بگذارد روا باشد و کافی و شامل ان میگوید مردے وضو ندارد و آن
مرد تندرست جنازه دید اگر او بوضو مشغول شود آن زمان نماز جنازه از وی فوت شود و اگر او تیمم کند
و نماز جنازه بگذارد روا باشد اگرچه آب موجود باشد فاما ولی میت را روا نباشد که با وجود آب تیمم کند
زیرا که ولی میتواند که دوم بار جنازه بکند اگرچه دیگران گذارده باشند اگر آن کسانیکه گذارده اند غیر سلطان
و غیر قاضی و غیر امام مسجد جامع و غیر امام مسجد حی و غیر اذن ولی گذارده باشند

ــــــــــ

لہ ... بالفتح و تشدید یا بمعنی زنده و نام قبیله ... یعنی همان دو قبیله از عرب و نظامی ... بتخفیف یا نیز آمده ... غیاث

کذا فی العتابیة در ہدایه و شاہان مے گوید که بادشاہے را باوجود آب
تیمم روا نباشد زیرا که بجہت بادشاه توقف خواہند کرد در نہایه مے گوید مردے
جنب ست و آب موجود ست و جنازه دید اگر این جنب بسر شستن مشغول شود
نماز جنازه فوت خواہد شد روا باشد که تیمم کند و نماز جنازه بگذارد فاما ولی میت
و بادشاه را روا نباشد که باوجود آب در حالت جنب تیمم کند و نماز عید اگر بیم اند که نماز عید
فوت خواہد شد تا آن زمان که وضو و غسل خواہد کرد روا باشد که تیمم کند و نماز عید بگذارد و اگر آب موجود باشد
در ہدایه میگوید کسیکه تیمم کرده باشد او را روا باشد که سنت و فریضه و نفل بگذارد و نزدیک
امام شافعی رحمة الله علیه بیک تیمم دو فریضه گذاردن روا نیست و نزدیک او برے ہر
فریضه تیمم علاحده کند در ہدایه و سراجی میگوید زمین پلید چون خشک شود اگر پلیدی نماید
بران زمین روا نباشد که تیمم کند فاما نماز گذاردن روا باشد در ہدایه میگوید ہر که آب نیابد و
او مسافر باشد یا بیرون شہر باشد و میان او و میان آب مقدار یک کروه و یا بیشتر از یک کروه باشد
او تیمم کند بخاک پاک خواه جنب باشد خواه بیوضو و فتوی برین قول ست در شاہان و نہایه
میگوید که امام حسن بن زیاد رح گفته ست که اگر آب پس پشت او باشد یا رسته و چپا باشد آن
زمان یک کروه باشد تیمم روا باشد تا تیمم روا باشد و اگر بیش باشد آن زمان دو کروه باید تا تیمم روا باشد و
ہمین قول اختیار کرده شمس الائمة الحلوائی امام سرخسی فاما در ہدایه میگوید فتوی نیست که آب یک کروه باشد
تا تیمم کند روا باشد خواه آب پیش باشد خواه پس خواه چپا خواه رسته در ہدایه و کافی میگوید که
جنبی تیمم کرده بود آن مقدار آب یافت که وضو تواند کرد تیمم او نشکند و بروے واجب نیست که بدان آب
وضو کند و در فتاوی خانیه میگوید که مردے تیمم کرده ست فاما در اندام او پلیدی زیادت از
درم شرعی رسیده ست بجہت شستن آن پلیدی آب یا آبگینه بروی نیست باید که آن پلیدی
را بجامه یا بخاک بمالد بعد از ان نماز گذارد و اگر بجامه و یا بخاک نمالد و با آن پلیدی نماز گزارد ہم روا
باشد و ہمین حکم ست اگر مردی تندری جاہے رفته باشد و نجاست زیادت از درم شرعی رسیده باشد
و یا مسافری بر چاہے رسید فاما بجہت کشیدن دلو و ریسمان ندارد و باید که او تیمم کند و نماز بگذارد و مردی را
در دار حرب کافران بند کرده اند و او را از وضو و نماز منع می کنند باید که آن مرد تیمم بکند و باشارت

۱؎ شستن بمعنے غسل کردن ۱۲ ۲؎ سرخسی منسوب بسرخس بفتحتین خای معجمه و سین مهمله شہر ست عظیم در خراسان ۱۲ ۳؎ آبگینه چیزی که مثل آب باشد ۱۲ ۴؎ دار الحرب بفتح حای مهمله و سکون رای مهمله و باء موحده ملک کفار که مطیع اسلام نباشد چون ہند چین ملک الخ از کنز الرموز تصدا ۱۲

نماز کند و چون از کافران خلاص یابد آن نماز باز گرداند و همین حکم ست اگر محبوسی در میان مسلمانان باشد
و آب نجس و وضو ندارد تیمم کند و نماز بگذارد و چون خلاص یابد آن نماز را باز گرداند و اگر محبوسی
کب ندارد و خاک پاک نیز بروی نیست نزدیک امام اعظم و امام محمد رح نماز نگذارد یعنی تاخیر کند
و نزدیک امام ابو یوسف رح تشبیه کند یعنی ایستاده باشد باشارت نماز بگذارد و اگر جای پلیدی خشک باشد
برکوع و سجود بگذارد و اگر خشک نباشد آن زمان باشارت بگذارد فاما باید که اشارت سجود فروتر
از اشارت رکوع کند مردے به تیمم نماز میگذارد و نظر او بر سراب[1] افتاد و گمان برد که آب است جانب
آن سراب روان شد نماز او شکسته نشد فاما تیمم او نشکند در خانی میگوید اگر مردی با تیمم نماز میگذارد و
چون او خنده قهقهه کند نماز او بشکند و تیمم او نیز بشکند و اگر در نمازیکه ذات رکوع و سجود ست مصلی
مسکراید بخندد یا بخندد قهقهه نماز او بشکند و اگر او وضو کرده باشد وضو هم بشکند و اگر از جنابت سر شسته
باشد بعضی گفته اند که وضو او بشکند فاما فتوی نیست که وضو او بشکند خواه وضو کرده باشد
خواه سر شسته باشد در محیط میگوید مردی بالغ درون نماز که در ان رکوع و سجود ست قهقهه کرد نماز او بشکند
و وضو او نیز بشکند و تیمم نیز بشکند و اگر از جنابت سر شسته باشد نزدیک بعضی وضو او بشکند و
نزدیک بعضی نشکند فاما غسل لازم نشود و اگر نابالغ درون نماز بخندد وضو او نشکند. در بدایه میگوید
مردے دستهای خود بر حنطه[2] زد و در دستهای او گلی که بر حنطه بود رسید اگر او بران گل تیمم کرد روا بود در خانی
میگوید اگر بر مسافر آب زمزم آنمقدارست که بدان وضو تواند کرد فاما او بجهت بزرگی آب زمزم بر داشته
است با وجود آن آب تیمم او روا نباشد مگر آنکه حیله کند و حیله نزدیک بعضی آنست که آن مسافر آن
آب زمزم بکسے بخشد و تسلیم او کند بعد از ان تیمم کند و نماز بگذارد و بعد از تیمم آب باز و
به بخشاند در مبسوط میگوید ده نفر تیمم کرده بودند و نماز میگذاردند نظر ایشان بر آبے افتاد که آن
آب ملک کسی بود و نماز همه بشکند اگر چه آب آن مقدار باشد که یکے را بس کند و همه را بس نکند
مردے مقیمی جنب است میترسد که اگر با آب سرد سر خواهم شست مرا هلاک خواهد کرد نزدیک امام
اعظم رح روا باشد که تیمم کند و علما گفته اند که در دیار ما روا نباشد که جنب مقیم تیمم کند زیرا که در دیار ما
اجرت حمامی[3] بعد از سر شستن میدهند مردی جنب است و آب جز درون مسجد جای دیگر نیست باید
که این مرد تیمم کند و در مسجد در آید و آب بستاند در خزانة الفقه و منافع میگوید چون خواهد

---

[1] سراب ریگے که از تابش آفتاب بدور مثل آب بنظر آید چون مرد در آنجا رسد هیچ نیابد ۱۲ [2] حنطه بالکسر و بهای مهمله یعنی گندم ۱۲
[3] حمامی بیاے نسبت یعنی مالک حمام و حمام بالفتح و تشدید میم گرمابه جائے گرم کننده آبدان باشد کذا فی الرشیدی ۱۲

که تیمم کند اول نیت کند که فریضه است بعد از نیت هر دو دست بر زمین پاک زند و میان انگشتان اندکی کشاده دارد و هر دو دست اندک پیش برد و پس آرد و بیفشاند و هر دو دست بر تمام روے فرود آرد پس دوم بار دستها بر زمین پاک هم بران طریق زند که گفته شده است پس باطن چهار انگشتان دست چپ بر ظاهر چهار انگشت دست راست بنهد و هر چهار انگشت دست چپ را تا آرنج بکشد پس دست چپ را بگرداند و باطن کف دست چپ باطن دی باز دست راست را تا خبد دست بمالد و باطن نر انگشت دست چپ ظاهر نر انگشت دست راست بمالد پس چهار انگشتان دست راست بر دست چپ همبرین طریق فرود آرد و مسح سر نکند و دستها بر پایهای فرود نیارد خواه جنب باشد خواه بوضو برین طریق تیمم کند فاما در ذخیره میگوید صورت تیمم نیکوترست که برین طریق که تفصیل[1] شد تیمم کند پس اگر بدین طریق تیمم نکند روا باشد فاما باید که هر دو دست چنان بر بازوها فرود آرد که تمام جا دست برسد و هم در ذخیره میگوید اگر بیکبارگی تیمم با نگشتان و کف دست میکند روا باشد در نهایه و خانی میگوید بگرد جامه پاک تیمم کند و تیمم روا است بعقیق و زمرد و زبرجد سبز و تیمم روا نیست بمروارید چراکه مروارید آبی است در ظهیری میگوید دست و پای مردی که بریده باشد و بر روی وی جراحت بود باید که او نماز بے وضو و بے تیمم بگذارد و آن نماز نگرداند و فتوی برین قول است در شاهان میگوید مردی جنب است و در چشم او سرمه پلید کرده اند آن مرد را درون چشم شستن فریضه نیست زیراکه اگر درون چشم آب رساند مضرت کند والله اعلم

باب ششم در بیان مسح موزه

در هدایه و کبیری و کافی میگوید که امام کرخی میگوید که اگر کسی مسح موزه را روا نداند ترس کفر باشد فاما اگر کسی مسح موزه را روا میداند و با آن هم مسح موزه میکند و پایها میشوید او را ثواب بود فاما ترک سنت کرده باشد و در هدایه میگوید مسح موزه روا است از هر حدثیکه شکننده وضوست اگر موزه بوضو کامل پوشیده است و بعد ازان وضو او بشکند و مسح موزه روا نیست مر جنب را و مر کسی را که او را جراحت روان باشد و هر پنج وقت نماز وضو سازد و نماز بگذارد تا آن زمان که وقت نماز باقی است پس اگر مردے جراحت روان داشت و از نماز پیشین او وضو کرد و موزها پوشید و همان زمان وضو او بشکست اگر وقت نماز پیشین باقی باشد او را مسح موزه روا باشد و اگر نماز پیشین گذشته باشد او را مسح موزه روا نباشد و مسح موزه روا نیست مر کسی را که او تیمم کرده باشد و بعد از تیمم نظر او بر آب افتد و اگر مردے اول پایها شست و موزه پوشید و

---

[1] تفصیل بیدا کردن فصل فصل کردن کتاب را و … کردن قصاب گوسپند را (۲) … مسح مالیدن دست … کردن … شیدے

بعد ازان وضو تمام کرد چون وضو او بشکند او را مسح موزه روا باشد و اگر مردی پایها را ناشسته
موزه پوشید او را مسح موزه روا نباشد در هدایه و کافی میگوید که مسح موزه مقیم را یک شبانروز رست
و مسافر را سه شبانروز و آغاز مسح موزه بعد از شکستن وضو ست و مسح موزه از جانب انگشتان پای آغاز
کند تا بند ساق و اگر مسح موزه از جانب ساق آغاز کند تا انگشتان پای هم روا ست فاما ترک سنت کرده
باشد و مسح موزه بسه انگشت دست فریضه است فتوی بر این قول ست و اگر مسح موزه بدو انگشت کند
روا نباشد و مسح موزه حکم مسح سر دارد پس چنانکه مسح چهارم حصه سر فریضه است همچنان مسح چهارم حصه
موزه فریضه ست و نزدیک کسانیکه مسح سر کم از ربع سر روا ست نزدیک ایشان مسح موزه نیز کم از
ربع موزه روا باشد و نیت در مسح موزه فریضه نیست چنانچه در مسح سر و در سراجی میگوید در مسح موزه
ظاهر کردن خطها انگشتان بر موزه واجب نیست در کبیری میگوید چون مسح موزه کند میان انگشتان
دست اندکی کشاده دارد و در فتاوی خانی میگوید مردی بعد از وضو مسح موزه نکرد فاما آب
سر خشک بود هاو رسیده است فتوی آنست که این آب بجای مسح موزه شود در قضائی گوید اگر مردی
سه انگشت دست دراز بر موزه نهاد فاما انگشتان نکشید مسح موزه روا باشد و همین حکم است اگر سه
انگشت دست بر پهنا نهد در فتاوی سراجی و کافی میگوید اگر مردی بر موزها سر موزها پوشیده
است او را روا باشد که مسح بر سر موزها کند و این مذهب ماست و نزدیک امام شافعی مسح بر موزه روا
و بر سر موزه روا نیست مردی مسح موزه بر سر موزه کرده بود بعد ازان سر موزه از یک پای بیرون آورد مسح او
بشکند باید که آن مرد مسح بر سر موزه یک پای کند و بر موزه پای دوم بار کند در هدایه میگوید مردی موزهای بر
وضو کامل پوشیده بود چون وضو او بشکند او مسح بر موزه کند و اگر بعد از شکستن وضو آن مرد بر موزه ها جامه پوشید
او را مسح بر موزه نباشد در کافی میگوید اگر مردی بر سر موزه جامه پوشیده است او را مسح بر سر موزه روا نباشد مگر آنکه
تری جامه بر موزه رسد آنگاه روا باشد در هدایه میگوید مسح بر موزه که بسیار پاره شده باشد روا نیست و
بسیار پاره آنست که مقدار سه انگشت خورد از پای در وقت رفتن ظاهر شود و اگر موزه مقدار سه انگشت پاره
است فاما بوقت رفتن سه انگشت پای ظاهر نشود اگر انگشت در می آید در پارگی ظاهر نشود در این چنین موزه
مسح روا باشد و فتوی بر این قول ست اگر یک موزه کم از سه انگشت پاره است مسح درین موزه روا ست
و اگر یک موزه مقدار یک انگشت پاره است و موزه دوم مقدار دو انگشت پاره است درین

ملہ سر خشک یکسر تر بین قطره آب چشم کاثرا اشک نیز گویند و معنی مطلق قطره نیز آمده ۱۲ برهان سه سر موزه بالائی که موزه پوشیده
برای محافظت پائین ۱۲

صورت نیز مسح روا باشد فاما اگر یک موزه سه جا پاره است یک جا مقدار یک انگشت و دوم جا
مقدار دو انگشت درین صورت مسح روا نباشد در هدایه میگوید هرچه شکننده وضوست آن شکننده
مسح موزه است با سه چیز دیگر یکی کشیدن هر دو موزه دوم کشیدن یک موزه سوم گذشتن مدت مسح
موزه مردی وضو کامل داشت فاما مسح بر موزه کرده بود چون موزه بکشد باید که آن مرد پایها بشوید و نماز
بگذارد و بران مرد واجب نیست که وضو از سر کند در کافی میگوید مردی آنقدر موزه پوشیده
است که شتالنگ او پوشیده شود فاما ساق پای او ظاهر است برین موزها مسح روا باشد پس اگر
موزه بر ساق پاره شود دران موزه مسح روا باشد اگر مقدار سه انگشت پاره باشد مردی مقیم
بود و پیش از انکه یک شبانه روز موزه مسح کند مسافر شد مدت مسح در حق او سه شبانروز شد و
اگر مردی مسافر بود مقیم شد و اگر یک شبانروز مسح کرده باشد مسح او بشکند و اگر کم از یک شبانروز
مسح کرده باشد مسح نشکند و مدت مسح موزه در حق او یک شبانروز باشد در هدایه و کافی
و طحاوی میگوید مسح بر جوربی که از صوف و یا از موی باشد روا نیست و این قول امام
اعظم رحمه الله است مگر آنکه بالائی و فرود او چرم پوشانیده باشد و یا فرود نعل چرمی
باشد و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح روا باشد اگر جوربی درشت باشد
که نابسته بر ساق ایستاده تواند ماند و آب درو نه نخزد و فتوی برین قول است در زاد
میگوید مسح بر موزه نمدین چنانچه موزه ترکان باشد رواست و فتوی برین قول است مسح بر جبیره
که بر استخوان شکسته می بندند رواست اگرچه بی وضو بسته باشد در کافی میگوید مسح
بر جامه که بر جراحت می بندند رواست مردی در یکپای موزه پوشیده است و در پای دوم
بسبب جراحت موزه نپوشیده است او را مسح روا نیست در سراجی میگوید اگر در موزها آب
در آید و بیشتر پای شسته شد مسح موزه نشکند و پایها نشوید و نزدیک امام برهان الدین مرغینانی
مسح نشکند اگرچه تمام پای تر شود و مسح بر موزه که او را ساق نیست رواست اگر شتالنگ را بپوشد
در نصاب میگوید مردی موزه از پای کشید فاما اندکی موزه در پای مانده است اگر مقدار
درازی سه انگشت دست موزه در پا مانده باشد مسح نشکند و فتوی برین قول است و اگر کم از سه انگشت
دست موزه در پای مانده باشد مسح بشکند و پایها را بشوید در هدایه میگوید چون در حالت

عه مقدار یعنی اندازه ۱۲ سه جوربی پاتابه موزه آنچه پا را پوشد ۱۲ سه جراحت یعنی ریش و زخم ۱۲ سه نمد آنچه از پشم سازند

کشیدن موزه پای در ساق رسد مسح بشکند و همین حکم است اگر بیشتر پای در ساق رسد مسح بشکند زیرا که ساق
موزه خارج از حکم موزه است پس اگر موزه نزدیک ساق بمقدار سه انگشت پاره باشد مسح دران موضع
روا است و در هدایه میگوید اگر بر موزه پلیدی رسد که تندار است چنانچه سرگین و خون و آب
منی و آنچه بدین ماند بعد از رسیدن خشک شود اگر آن را بر زمین مالد چنانچه اثر نجاست نماید
آن موزه پاک شود و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف رح است و این در صورتے است که
پلیدی خشک شده باشد و اگر پلیدی تر باشد و بر موزه رسد آن را بر زمین مالد آن موزه پاک شود فاما
از امام ابو یوسف رح روایت کرده اند اگر پلیدی تر بر موزه رسیده باشد چنان مالد که اثر پلیدی
نماید موزه پاک شود فتوی برین قول است و اگر پلیدی بر موزه رسید که تن دار
نیست چنانچه بول آدمی و خر و آنچه بدین ماند آن موزه بمالیدن بر زمین پاک نشود مگر آنکه سه بار
بشوید و هر بار خشک کند آن زمان پاک شود فاما در شامات و هدایه میگوید امام محمد فضیل رح گفته است
که اگر در موزه مردے بول و یا خمر رسید و بعد از رسیدن بول و خمر بر زمین و یا بر ریگ رسید
و در موزه او ریگ یا گل رسید و بعد ازان او موزه را بر زمین مالید چون اثر پلیدی نماید آن موزه
پاک شود و از امام ابی یوسف رح نیز همین روایت کرده اند اگرچه پلیدی بر موزه تر باشد و در هدایه
میگوید که این حکم موزه است فاما اگر پلیدی بر جامه رسد بمالیدن پاک نشود و اگرچه خشک شده باشد
مگر آنکه آب منی که بر جامه رسد و خشک شود بمالیدن پاک شود و بعضی علما گفته اند که آب منی بمالیدن
وقتے پاک شود که بعد از بول بعد نفس استنجا شسته باشد و بعد ازان آب منی بیرون آید و از امام محمد رح
روایت کرده اند که اگر آب منی در جامه تنگ باشد بمالیدن پاک شود و اگر تنک باشد بمالیدن او پاک
نشود و آب منی در مذهب ما پلید است و نزدیک امام شافعی رح پاک است باب نهم در بیان حیض و
نفاس — در هدایه میگوید کمتر مدت حیض سه شبانروز باشد و این را اقل حیض گویند و اگر عورتے کم از
سه شبانروز خون دید آن حیض نیست آنرا استحاضه گویند و آن سخون بینی ماند نماز و روزه و
فراهم آمدن به آن عورت با آن خون روا باشد و حیض بیشتر از ده شبانروز نباشد و این را اکثر
حیض گویند و اگر عورتے بیشتر از ده شبانروز خون دید ده شبانروز حیض باشد و زاید بر آن استحاضه
پس هر خونیکه کم از سه شبانروز و یا زاید بر ده شبانروز باشد آن استحاضه است

باب نهم در بیان حیض و نفاس

سله نجاست ... پلیدی ... ۱۲ ... نجاست ... و ... اند ... لطیفه ... اول ... فارسی ... ۱۲
سله ... حیض ... ۱۲ ... نفاس ... امام ... خون ولادت ۲

در شاهان میگوید چون حیض شش رنگ دارد یکی سیاه دوم سرخ سوم زرد چهارم سبز پنجم تیره
ششم خاک رنگ در هدایه میگوید هر چه زن حائض در روزهای حیض بیند از خون سرخ و
زرد و تیره آن حیض است تا آن زمان که خون سفید نه بیند و چون خون سپید بیند آن حیض نباشد
در شاهان میگوید معتبر در رنگ خون حالهٔ برداشتن جامه خون است پس اگر جامه خون در حالهٔ برداشتن
سپید بود و بعد از ساعتی و یا بعد از خشک شدن سرخ شد آن حیض نباشد و اگر جامه در حالهٔ برداشتن
تیره بود و بعد از ساعتی و یا بعد از خشک شدن سپید شد آن حیض باشد در هدایه میگوید حیض
از حائض نماز ساقط کند پس قضا نیز نگذارد و روزه روا نباشد روزه ماه رمضان داشتن
حائض را فاما روزه را قضا بدارد در سهروردی و تنقیح و منار و حشای میگوید چون عورت از
خون پاک شود روزه ماه رمضان قضا بدارد و نماز قضا نگذارد و در کفایه شعبی میگوید چون مهتر آدم
صلوات الله علیه حوا رضی الله عنها در جهان آمدند بی بی حوا رض در نماز بود که حیض دید چون حوا را
در بهشت حیض نبود و چون حوا را حیض در نماز آمد حوا از مهتر آدم صلوة الله علیه پرسید که نماز
بگذارم یا نگذارم مهتر آدم ع از جبرائیل ع پرسید که زن حائض نماز بگذارد یا نگذارد جبرائیل ع از خدا تعالی
پرسید فرمان آمد که زن حائض نماز نگذارد و بعد از چند روز دیگر حوا رضی الله عنها
را در روزه حیض آمد حوا از مهتر آدم صلوة الله علیه پرسید که روزه بدارم یا نه مهتر آدم صلوات الله علیه
گفت روزه مدار چون حوا از حیض پاک شد مهتر جبرائیل علیه السلام آمد فرمان رسانید که حوا را بگو که
روزه را قضا بدارد و مهتر آدم صلوة الله علیه مناجات کرد که ای بار خدایا در نماز فرمان قضا
نشده بود در روزه شد سبب چیست که روزه را فرمان قضا شد جواب آمد که نماز را من فرموده بودم
که نگذارد و روزه را تو فرمودی که ندارد پس قضا بدارد و در فتاوی سراجی میگوید مستحب است که عورت حائض
برای هر وقت نماز وضو بکند و تا آن زمان تسبیح بگوید که نماز توانند گذارد تا او را عادت نماز رود و در فتاوی مسعودی
حجت میگوید پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت چون عورت حائض هر پنج وقت نماز وضو کند هفتاد بار
استغفر الله گوید خدا تعالی او را ثواب هزار رکعت نماز بدهد و هفتاد هزار گناه بیامرزد و هفتاد بار درجه در
بهشت او بدهد بآن مقدار حرف که در استغفار است پس بهر حرفی آن عورت را خدا تعالی نوری دهد
و آن مقدار رگها که در اندام آن عورت است پس هر رگی او را ثواب حج و عمره بدهد و چون آن عورت

له آدم دانکه افراد یم ۱۲ یعنی مخلوق شده بود بعضی گویند معنی گندم گون مشتق از ادیمست ۱۲ له استغفار
بکسر اول و ثالث طلب مغفرت و آمرزش خواستن ۱۲

بعد از پاک شدن از حیض غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت الحمد لله یکبار و قل هو الله احد
سه بار بخواند خدای تعالی تمام گناهان گذشته آن عورت را بیامرزد و گناهان آینده تا حیض دوم ننویسد
و آن عورت را ثواب شصت شهیدان بدهد و بجهت آن عورت در بهشت قصری[1] برآرد و آن مقدار
موی که بر سر و اندام آن عورت است پس بهر موی خدای تعالی او را نوری دهد و اگر تا دوم حیض نقل کند
شهیدی نقل کرده باشد در هدایه میگوید روا نیست حائض و نفسا و جنب را که در مسجد در آیند و طواف[2]
خانه کعبه نیز روا نباشد و فراهم آمدن با آن عورت در حالهٔ حیض و نفاس و خواندن قرآن نیز روا نیست
در هدایه شاهان میگوید اگر عورت حائض کم از ده شبانروز بر عادت قدیم خود پاک شود فراهم آمدن با این عورت
روا نباشد تا آن زمانیکه غسل کند و اگر غسل نکرد و بر آن عورت یک وقت نماز آن مقدار گذشته که
غسل تواند کرد و الله اکبر تواند گفت درین صورت فراهم آمدن با آن عورت روا باشد اگرچه غسل
نکرده باشد و این در صورتیست که او از حیض بر عادت قدیم خود پاک شده باشد و اگر این عورت از
حیض پاک شود پیش از عادت قدیم خود فراهم آمدن با آن عورت روا نیست تا آن زمانیکه عادت
قدیم او نگذرد اگرچه غسل کرده باشد و اگر عورت حائض بعد از ده روز پاک شود فراهم آمدن با آن
روا بود اگرچه غسل نکرده باشد فاما مستحب آنست که پیش از غسل فراهم نیاید در مضمرات میگوید
اگر عورت حائض بعد از ده روز نیز پاک نمی شود فراهم آمدن با او روا باشد زیرا که حیض بیشتر از ده
شبانروز نباشد در هدایه میگوید پاکی که در میان دو خون در مدت حیض باشد آن پاکی نیز حکم
خون دارد و اقل مدت پاکی پانزده شبانروز است و بیشتر پاکی را حدی نیست اگر
عورتی بیشتر از ده شبانروز خون دید او را عادت قدیم کم از ده شبانروز بود حیض او آن مقدار
روز باشد که عادت قدیم او بود و دیگر استحاضه باشد عورتی را در حالهٔ بلوغ[3] خون دائم روان شده
از هر ماه ده روز اول حیض او باشد و باقی استحاضه در هدایه میگوید زنی که او را خون استحاضه باشد
و کسیکه او را سلس البول[4] بود و یا خون بینی مدام روان باشد و یا جراحت روان هر پنج وقت نماز
باشد ایشان را باید که برای هر وقت نماز وضو کنند پس نماز بگذارند بدان وضو هرچه ایشان را خوش
آید از فریضه و نفل تا آن زمانیکه وقت نماز باقی باشد چون وقت نماز بگذرد وضوء ایشان بشکند و این
قول امام اعظم و امام ابو یوسف و امام محمد رح است در سراجی و کبیری میگوید اگر زنی

---

[1] قصر بالفتح کوشک و کوتاهی و جامه شستن ۱۲ [2] طواف بالفتح و تخفیف گرد چیزی گردیدن و گشتن ۱۲ [3] بلوغ بالضم بر سیدن و رسیدن و نیز دیگر شدن پسر یا دختر بمردی رسید کودکان ۱۲ [4] سلس البول مرضی که بول بی اراده بیرون آید ۱۲

خون از جانب پس می بیند آن حیض نباشد و عورتے حاملہ خون کہ در حالہ حمل بیند و یا در حال زادن فرزند و یا بیش از زادن فرزند بیند آن خون حیض نیست استحاضہ ہست اگرچہ شبانروز بیند عورتے فرزند مردہ زاد اگر آن فرزند را چیزے خلقت[1] شدہ باشد چنانچہ موی و یا ناخن آنزمان حکم او حکم فرزند زندہ باشد پس اگر کنیزک باشد ام ولد شود فروختن آن روا نباشد و آن خون نفاس باشد و اقل مدت نفاس را حدی نیست بعضی عورت در یک روز پاک شوند و بعضے در دو سہ روز پاک شوند و بعد از پاک شدن از خون نفاس نماز بگذارند و روزہ بدارند اگر کم از چہل روز پاک نشوند و اکثر مدت نفاس چہل روز ست و ہرچہ زائد بر چہل روز ست آن خون استحاضہ ہست اگر عورتے بعد از زادن فرزند چہل و چند روز خون دید و عادت قدیم او کمتر از چہل روز بود نفاس او بر عادت قدیم رد کنند و ہرچہ بر عادت قدیم زائد باشد آن استحاضہ ہست و اگر آن عورت را عادت نبود اول بار چہل و چند روز خون در ینصورت نفاس او چہل روز باشد و زاید بر چہل روز استحاضہ و ہرچہ زن حائض را روا نیست آن زن نفسارا نیز روا نیست در سراجی و کبیری میگوید ہر کہ با زن خود در حالہ حیض فراہم آید برو واجب ست کہ توبہ و استغفار گوید و مستحب ست کہ یک دینار و یا نیم دینار صدقہ بدہد در ملتقط میگوید سودن زن حائض را فرود از ازار[2] نشاید و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف رہ ہست و فتوی بر قول ایشان است و نزدیک امام محمد رہ فرود ازار نیز شاید مگر از محل فرج در فتاوی حجت مے گوید ہر کہ فراہم آمدن با آن زن حائض حلال داند کافر گردد نعوذ باللہ منہا در ہدایہ و نافع میگوید پاکی کہ در میان دو خون ست آن نیز حیض باشد چنانچہ اگر عورتے ہم در اول بار یک روز خون دید و ہشت روز متصل پاکی دید باز یک روز خون دید و آن ہشت روز کہ پاکی دیدہ بود آن نیز حیض باشد پس اگر روزہ ماہ رمضان در ان ہشت روز داشتہ باشد آن را نیز قضا بدارد و این قول امام ابو یوسف رہ ہست و یکے روایت از امام اعظم رہ ہست در فتاوی حجت میگوید خونیکہ دخترک ہفت سالہ بیند آن حیض نباشد آن خون استحاضہ ہست و خون کہ زال[3] شصت سالہ و پنجاہ سالہ بعد از مدت مذکور بیند آن نیز حیض نباشد استحاضہ باشد در مضمرات میگوید چون زن مستحاضہ برے ہر وقتی نماز وضو کند نزدیک ابن مقاتل رح برائے ہر نمازی جامہ نیز بشوید نزدیک ابن مسلم جامہ شستن بروی واجب نیست و ابو القاسم رح مے گوید اگر خون بطریقے میرود کہ اگر جامہ خواہد شست باز ہمان زمان پلید خواہد شد

---

[1] خلقت بالکسر آفرینش ۱۲ [2] نفسا زنے صاحب نفاس کہ بمعنے ایام زچگی ہست ۱۲ [3] ازار بالکسر اول ستار جیمعنے بمعنے لنگی ۱۲ [4] شصت زال زن پیر فرتوت سفید موے معہ پیر تام رستم ۱۲

جامه نشوید و اگر بشوید در کبیری میگوید اگر زن حائض در نفس[1] خود جامه مے نهد و خون بیرون
آمدن نمیدهد هم حائض باشد فاما اگر صاحب جراحت خون روان شدن نمیدهد او صاحب عذر نباشد
در کبیری میگوید عورت حامله را در ناف جراحت بود و بسبب آن جراحت فرزند مرده از جانب ناف بیرون
آمد پس خونیکه از جانب ناف بیرون آید نفاس نباشد و در فتاوی حجت میگوید عورتے فرزند زاد و خون
نفاس اصلا ندید نزدیک امام محمد رح غسل بران زن واجب نیست و نزدیک ابو علی دقاق[2] واجب است اگر عورتے
را در زادن فرزند دشواری باشد بر کاغذ بنویسد بسم الله الرحمن الرحيم القت ما فيها وتخلت اذنت
لربها وحقت كانها يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او ضحاها در ران چپ وی ببندد فی الحال فرزند زاید

باب دهم در بیان شستن نجاست

در هدایه میگوید دور کردن نجاست فریضه است مر نماز گذارنده را از تن
خود و از جامه خود و از جای نماز خود و روا است شستن نجاست بآب و یا بآبکین که ممکن باشد دور کردن
نجاست بدان چنانچه سرکه و گلاب و آنچه بدین ماند و این قول امام اعظم و ابو یوسف رح است و در شاهان
مے گوید روا نیست شستن نجاست با شیر و روغن و آنچه بدین ماند در هدایه میگوید اگر پلیدی به تیغ
و یا بآئینه رسد چون آن را بر زمین مالد پاک شود اگر اثر نجاست نماید و اگر در جامه نجاست مغلظه مقدار
یکدرم شرعی برسد چنانچه خون و بول آدمی و خمر و سرگین ماکیان و کوچه گرد و بول لاشه نماز بآن
جامه روا باشد و اگر بسیار بر درم شرعی باشد آن زمان نماز بآن جامه روا نیست و اگر در جامه نجاست
مخففه رسید چنانچه بول چیزیکه خوردن گوشت او روا است نماز بآن جامه روا باشد تا آن زمان که چهارم حصه جامه
پلید نشده باشد فاما چون چهارم حصه جامه پلید شود نماز بآن جامه روا نیست و چهارم حصه بباید که و دن
نجاست رسیده باشد چنانچه اگر آستین است چهارم حصه آستین و اگر دامن است چهارم حصه دامن در هدایه
و شاهان میگوید که فتوی برین قول است و بعضی گفته اند چهارم حصه جامه بباید در هدایه میگوید اگر در
جامه سرگین اسپ و یا سرگین ماده گاو و یا سرگین لاشه رسد نماز بآنجامه روا است تا آن زمان که زاید بر درم
شرعی نشود و این قول امام اعظم رح است پس نجاست این چیزها نزدیک امام اعظم رح مغلظه است و نزدیک امام
ابو یوسف و محمد رح روا باشد تا آن زمانیکه چهارم حصه جامه نرسیده باشد پس نجاست این چیزها نزدیک
ایشان مخففه باشد فاما بول لاشه نزدیک همه علما نجاست مغلظه است و از امام محمد رحمه الله
روایت کرده اند که چون در شهرے در آمد در بازارها و کوچها سرگین بسیار دید بدین سبب

[1] نفس مراد از فرج است ۱۲ [2] دقاق بالضم مار باب اندک که بکسر سخ دقیق که میبیسے با رکیست و بالفتح و تشدید بدنامی که ویند چیزے که دهان جامه کو خنه و فروش ... ماکیان بکاف عربی لفظ مفرد است بمعنی مرغ خانگی که ماده باشد و نر آن را خروس گویند ۱۲ ع

باب دهم در بیان شستن نجاست

ضرورت فتویٰ داد که با سرگین نماز روست اگر چهارم حصه جامه رسیده باشد پس علما دیگر بر قول محمد رح قیاس کردند و گفتند که گل بخار پاک ست اگرچه با پلیدی آدمی خلط شده باشد و زائد بر درم شرعی شود و بول اسپ نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رح نجاست مخففه ست و نزدیک امام محمد رح پاک ست فاما گوشت اسپ در منظومه میگوید نزدیک امام اعظم رح حرام ست و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح حرام نیست فاما مکروه ست و این را کراهت تنزیه گویند یعنی احتراز از و اولی ست و اگر در جامه خون ماهی و یا لعاب لاشه و یا لعاب استر رسد نماز با آن جامه روا باشد اگرچه زیاده بر درم شرعی شود و در هدایه و شاهان میگوید اگر بر جامه سر شکهائی بول آدمی همچون سر سوزن رسیده باشد و نماید آن جامه پلید نشود نماز با آن جامه روا باشد زیرا که در حالت باد چون بر زمین سخت بول کند احتراز از این چنین سر شکها ممکن نیست پس بضرورت پاک شود و اگر سر شکهای بول نماید و بعد جمع کردن زاید بر درم شرعی شود نماز با آن جامه روا نباشد تا آن زمان که نشوید و نجاست بر دو نوع ست یکی نوع ثنددار ست و اثر النجاست مرئی گویند و دوم ثنددار نیست و این را نجاست غیر مرئی گویند پس اگر در جامه پلیدی رسد که ثنددار ست چنانچه خون و آنچه بدین ماند آنجامه را تا آن زمان بشوید که نشان نماید مگر آنکه نشانی ماند که بے صابون نرود و آن نشانی عفو ست و با صابون دور کردن نشانی واجب نیست و اگر در جامه پلیدی رسد که ثنددار نیست چنانچه بول و خمر آن جامه را تا آنزمان بشوید که خاطر آن را قرار گیرد که پاک شده ست و علما گفته اند سه بار بشوید و بعضی گفته اند هر بار که بشوید بفشارد تا پلیدی بیرون آید فاما در شاهان میگوید که سوم بار بفشارد تا پاک شود و در فتاوی حجت میگوید جامه بقدر قوت بفشارد اگر خوف پاره شدن نباشد و اگر بقوت بفشارد آن جامه پاک شود و هر آدمی در حق او معتبر ست در ذخیره و هدایه میگوید پیراهن مار بعضی گفته پلید ست و بعضی گفته اند پاک ست و فتوی بر این قول ست زیرا که اگر مردی با مار زنده نماز گذارد نماز او روا ست پس پیراهن مار نیز روا باشد در ذخیره میگوید اگر مردے دست خود در روغن پلید اندخت و بعد از آن دست با آب بشست دست او پاک شود اگرچه اثرے روغن بر دست او مانده باشد و فتوے بر این قول ست در ذخیره و فتاوی صغری میگوید مردی جامه خشک بر زمین تر که پلید ست نهاد آن جامه نمناک شد و اثرے پلیدی ظاهر شد فاما اگر بفشارد چیزی بیرون نیاید آن جامه پلید نشود

ے خلط بالکسر چیز آمیخته شود و یا از اخلاط اربعه و بالفتح آمیختن ۱۲ ے سرشک بکسر تین قطره لب چشم و بمعنے مطلق قطره نیز آمده ۱۲ ے مرئی بفتح میم و سکون را و کسره همزه بمعنے دیده شده ے پیراهن مار هندی کنچ ۱۲

باب یازدهم در بیان اوقات نماز

والله اعلم باب یازدهم در بیان اوقات نماز۔ در هدایه میگوید اول وقت نماز بامداد چون صبح صادق طالع شود و آخر وقت نماز بامداد پیش از برآمدن آفتاب ست چون آفتاب برآید وقت نماز بامداد بگذرد و مستحب آن ست که نماز بامداد در روشنائی گذارد و اول وقت نماز پیشین چون آفتاب بمیل آید و آخر وقت نماز پیشین نزدیک امام اعظم رح پیش از آنکه سایه هر چیزی یکی بدو شود خارج سایه اصلی و نزدیک امام محمد و امام ابو یوسف رح پیش از آنکه سایه هر چیزی یکی بیک شود خارج از سایه اصلی و طریق معرفت زوال در ینابیع آورده چون خواهی که فی زوال را دریابی باید که پیش از زوال چوبی را فرو بری در زمین و سایه سر چوبی را علامت کنی تا آنکه سایه کمتر شود بدانکه پیش از زوال ست و چون بینی که سایه نه کم میشود و نه دراز بدانکه وقت زوال ست و آنرا سایه اصلی زوال گویند و مستحب آنست که نماز پیشین در تابستان وقت سردی گذارد و در زمستان اول وقت گذارد و اول وقت نماز دیگر آن زمان در آید که وقت نماز پیشین بگذرد پس نزدیک امام اعظم رح چون سایه یکی بدو شود خارج سایه اصلی اول وقت نماز دیگر در آید و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح چون سایه هر چیزی یکی بیک شود خارج از سایه اول وقت نماز دیگر در آید و آخر وقت نماز دیگر پیش از فرو رفتن آفتاب ست فاما مستحب آنست که نماز دیگر تاخیر کند پیش از متغیر شدن آفتاب چون آفتاب متغیر شود تاخیر مکروه بود و در هدایه میگوید میان نماز پیشین و نماز دیگر وقت خالی نیست چون وقت نماز پیشین بگذرد متصل وقت نماز دیگر در آید و یک روایت آنست که میان نماز پیشین و نماز دیگر وقت خالی ست مهمل آن را میان دو نماز گویند فاما فتوی آنست میان نماز دیگر و نماز پیشین وقت خالی نیست در هدایه میگوید اول وقت نماز شام چون آفتاب فرو رود و آخر وقت نماز شام چون شفق غائب شود و شفق نزدیک امام اعظم رح سپیدی ست که در کرانه آسمان مینماید بعد از سرخی و نزدیک امام ابو یوسف رح و امام محمد رح شفق همان سرخی ست که بعد از فرو رفتن آفتاب در کرانه آسمان پیدا میشود چون سرخی و سپیدی هر دو غائب شوند نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف و امام محمد رح وقت نماز شام بیرون آید در مجمع البحرین میگوید که شفق سرخی ست و فتوی بر قول صاحبین ست و مستحب ست که نماز شام اول وقت گذارند و اول وقت نماز خفتن چون شفق غائب شود و آخر وقت خفتن پیش از آنکه صبح صادق طالع شود چون صبح صادق طالع شود وقت نماز خفتن بیرون رود و صبح کاذب داخل

طالع بالکسر لامع گیتی برآینده و شهود گشتنده

وقت آخر نماز خفتن ست در کافی میگوید مستحب ست که نماز خفتن را تا خیر کند تا ثلث شب
در کافی و ہدایه میگوید اگر نماز خفتن تا نیم شب تاخیر کند مکروه نبود و چون نیم شب بگذرد تاخیر مکروه بود
مگر آنکه عذرے باشد و ہدایه میگوید اول وقت نماز وتر بعد از گذاردن نماز خفتن ست و آخر وقت
نماز وتر پیش از انکه صبح صادق طالع شود در سراجی میگوید وقت نماز جمعه وقت نماز
پیشین ہر دو یکی ست در ہدایه میگوید سه نماز ست که در روز ابر تاخیر باید کرد بامداد و پیشین و
شام و دو نماز ست که در روز ابر تعجیل[1] باید کرد نماز دیگر و نماز خفتن و افسانه گفتن بعد از
گذاردن نماز خفتن مکروه ست در محیط میگوید در شهری که آفتاب فرو شود و ہمان زمان برآید و وقت
نماز خفتن نباشد نزدیک بعضے علما فتوی ست که نماز خفتن بر اہل آن شهری فریضه نیست
در ظهیریه میگوید که فتوی نست که نماز خفتن ایشان را قضا باید گذارد و در تهذیب میگوید کافرے
مسلم شد و یا پسرے بالغ شد و یا دیوانه ہوشیار شد و یا عورتے از حیض پاک شد اگر از وقت نماز آن مقدار
مانده باشد که الله اکبر تواند گفت نماز بر ایشان فریضه شود و قضا بگذارد و اگر عورتے در آخر وقت نماز حیض
دید آن نماز بر وے فرض نشود اما بر حائض آن زمان نماز فرض شود که وقت آن مقدار مانده باشد که غسل
تواند کرد و الله اکبر تواند گفت و اگر مقیم آخر وقت مسافر شود دو رکعت باید گزارد و اگر مسافر در آخر
وقت نماز مقیم شود چهار رکعت نماز باید گذارد در مضمرات میگوید جماعتے در نماز جمعه حاضر بود
وقت جمعه بیرون آمد نزدیک امام اعظم رح نماز جمعه روا نبود و نفل شود و نزدیک امام شافعی رح
چهار رکعت نماز تمام کند و آن فرض ظهر باشد و نزدیک امام مالک رح ہمان دو رکعت تمام کند و آن
فرض جمعه باشد والله اعلم

باب دوازدهم در بیان اوقات مکروهات

در نهایه ضیاء الفتاوے میگوید بیست و چهار وقت که نماز نفل در ان وقت گذاردن مکروه ست یکی بعد از صبح صادق دوم بعد از نماز بامداد
پیش از برآمدن آفتاب سوم وقت برآمدن آفتاب چهارم وقت میانه روز پنجم بعد از نماز دیگر
ششم نزدیک فرو رفتن آفتاب هفتم پیش از نماز شام هشتم وقت بیرون آمدن خطیب بجهت خطبه
نهم وقت خطبه جمعه دهم وقت اقامت جمعه یازدهم وقت نشستن خطیب بر منبر و بانگ نماز گفتن
موذنان پیش او دوازدهم پیش از عید قربان سیزدهم وقت خطبه عید قربان چهاردهم پیش از نماز عید
فطر پانزدهم وقت خطبه عید فطر شانزدهم وقت تنگیِ فریضه نماز بامداد هفدهم وقت تنگیِ نماز

[1] تعجیل شتاب کردن ... پیشی گرفتن ... ۱۲ ... عید ... ۱۲
دا ... را ... عید گویند که ... در ان ... عود کند ... عید ... عید ... [illegible]

بیان اوقات ... دوازدهم در بیان اوقات مکروهات

نماز پیشین هشتم وقت تنگیچه فریضه نماز دیگر نوزدهم وقت تنگیچه فریضه نماز شام بیستم وقت تنگیچه فریضه نماز خفتن
بیست و یکم پیش از نماز جنازه نیست و دوم وقت خطبهٔ کسوف گرفتن آفتاب نیست و سوم وقت گذاردن امام
فریضه پنجوقت نماز اگرچه پس از گذاردن صف و رصف شدن مکروه است نیست و چهارم وقت خطبه باران

باب سیزدهم در بیان بانگ نماز — در هدایه میگوید بانگ نماز و اقامت هر دو سنت مؤکده
است برای هر پنجوقت نماز و نماز جمعه و فتوی برین منقولست در خزانة الفقه و خانی میگوید بانگ نماز پانزده
کلمه است و اقامت هفده کلمه است پانزده کلمه بانگ نماز و دو کلمه قد قامت الصلوة و بانگ نماز بامداد
نیز در دو یار یا هفده کلمه است پانزده کلمه بانگ نماز و دو کلمه الصلوة خیر من النوم در کافی میگوید اگر مردی را
یک نماز قضا شده است باید که هم بانگ نماز و هم اقامت بگوید و اگر دو نفر را نماز فوت شده باشد هم بانگ
نماز و هم اقامت بگویند و جماعت بکنند در کافی و هدایه میگوید اگر مردی را بسیار نماز قضا شده باشد باید که هم بانگ
نماز برای نماز اول هم اقامت بگوید و برای دیگر نمازها مخیرست خواه بانگ نماز بگوید خواه نگوید و این بهتر
است که هم بانگ نماز و هم اقامت بگوید در مضمرات میگوید این در صورتیست که نمازها قضا در یک
مجلس بگذارد فاما اگر نمازها قضا را در مجلسهای مختلفه بگذارد در این صورت برای هر نمازی هم بانگ نماز و هم اقامت
بگوید در زاد میگوید مستحب است که بانگ نماز چهار کس را باز گردانند یکی جنب دوم عورت سوم پسر کوچک
چهارم دیوانه فاما اگر این چهار کس اقامت گویند باز نباید گردانید در فتاوی سراجی و کافی میگوید
اگر دو سه نفر را نماز قضا شد چون آن نماز بگذارند بانگ نماز و اقامت گویند و جماعت کنند در
فتاوی سراجی میگوید بانگ نماز فارسی اگر مردی بگوید و مردمان دریابند که این بانگ نماز است
روا بود اگر مسافری بر مرکب بانگ نماز بگوید روا باشد اگر مردی نشسته بانگ نماز بگوید مکروه است
مگر آنکه تنها باشد در فتاوی حجت میگوید بسیار بانگ نماز گفتن در کوچها و مساجد سنت نیست در
سراجی میگوید اگر پیش از در آمدن وقت بانگ نماز گوید چون وقت در آید باز باید گفت در کافی میگوید
اگر مسافر بانگ نماز نگوید مکروه نیست فاما اگر اقامت نگوید مکروه است و اگر مقیم در خانه خود نماز میگذارد
و بانگ نماز و اقامت بگوید و اگر بانگ نماز و اقامت نگوید اگر در مسجد محلت و بانگ نماز و اقامت گفته باشند
مکروه نباشد و اگر نگفته باشند مکروه بود در فتاوی حجت و کبیری میگوید اگر مؤذن اقامت تاخیر کند تا جماعت
حاضر شود روا بود در ملتقط و نهایه میگوید اگر مردی قرآن میخواند بانگ نماز از مسجد

ﻄﻪ اقامت بالکسر بر پا ایستادن در جای خود و انجام دادن کردن تکبیر یا دای اطلاع نماز جماعت گفتن ١٢ منه مسجد بالفتح و کسر جیم
و بالفتح نیز آمده عبادتگاه و بالفتح جیم پیشانی نهادن جای سجده و او ١٢ رشید

محلت خود شنید اگر در خانه است از خواندن قرآن باز نماند وجواب بانگ نماز بگوید اگر در مسجد است از خواندن
قرآن نماند واین در صورتیست که بانگ نماز مسجد محلت او باشد واگر بانگ نماز مسجد محلت او نباشد از خواندن
قرآن نماند اگر در خانه باشد فاما از سخن گفتن بماند وجواب بانگنماز بگوید در ہدایه میگوید جواب بانگنماز آنست
که آنچه مؤذن بگوید شنونده را باید که ہمان بگوید مگر در حی علی الصّلوٰة وحی علی الفلاح که درین دو کلمه لاحول
ولا قوّة الا بالله العلی العظیم بگوید وچون مؤذن الصلوٰة خیر من النوم بگوید شنونده بگوید صدقت[1] و
بررت وبالحق نطقت اللّهم گوید نبّهنا عن نوم الغافلین ودر کلمه حی علی الفلاح ما شاء الله کان و
ما لم یشا لم یکن در ظهیرے میگوید اگر فردے در مسجد در آید باید که دو رکعت نماز تحیّت مسجد
بگذارد پیش از انکه بنشیند واین دو رکعت سنت ست در مذہب ما ودر مذہب امام شافعی واجبست
در سراجی میگوید الصلوٰة خیر من النوم در بانگنماز بامداد بگوید ودر اقامت نگوید در ہدایه میگوید باید
که بانگ نماز واقامت ہر دو مقابل قبله بگوید مگر حی علی الصلوٰة وحی علی الفلاح در کافی میگوید اگر بیوضو
بانگ نماز بگوید نزدیک بیشتر علما مکروه نبود فاما اگر بے وضو اقامت بگوید نزدیک بعضے مکروه نبود و
نزدیک بعضی مکروه بود واگر جنب بانگ نماز واقامت بگوید مکروه بود باتفاق علما در کافی میگوید
فتوی آنست که بانگ نماز جنب باز گردانند واقامت جنب باز نگردانند وبانگ نماز بے وضو واقامت
بیوضو باز نگردانند در سراجی میگوید بانگنماز جنب باز باید گردانید واقامت نه در نہایه میگوید
اگر بانگنماز واقامت مقابل قبله نگوید مکروه بود در کنز او میگوید چون مؤذن در بانگنماز حی علی الصلوٰة
وحی علی الفلاح بگوید باید که راستا وچپا روے بگرداند فاما در اقامت چون به حی علی الصلوٰة وحی علی الفلاح
برسد باید که روی راستا وچپا بگرداند مگر برے کسانیکه منتظر اقامت باشند وبعضی گفته اند اگر تنها باشد
برائے حی علی الصلوٰة وحی علی الفلاح راستا وچپا روے نگرداند فاما فتوے آنست که روی راستا
وچپا بگرداند اگرچه بانگ نماز در گوش پسرک بگوید بعد از زادن در شرعة الاسلام میگوید
که چون فرزند زاده شود در گوش راست او بانگنماز بگوید ودر گوش چپ اقامت بگوید در نہایه میگوید
باید که مؤذن میان بانگ نماز ومیان اقامت مقدار چهار رکعت بنشیند مگر در نماز شام که اندک
صبر کند واین قول امام اعظم رح است اگر بانگ نماز واقامت ہر دو متصل بگوید مکروه بود در سراجی
میگوید مردی بانگ نماز گفت ومرتد شد بهتر آن بود که بانگ نماز او باز گردانند ودر ملتقط میگوید چون

---

[1] ای راست گفتی وراست گوینتی وبحق ناطق شدی لے بار خدایا خبردار گن ما را از خواب غافلان ۱۲ حی اسم فعل است بمعنے بیا و
وحی علی الصلوٰة بمعنے بیا به نماز ۱۲ غیاث اللغات

مردی در مسجد نزدیک اقامت در آمد باید که بنشیند چون مؤذن حی علی الفلاح بگوید برخیزد و اگر ایستاده بماند
مکروه بود در ذخیره و ملتقط میگوید اگر مؤذن بانگ نماز از حد طاقت بلند بگوید مکروه بود در ذخیره گوید
مردی بانگ نماز گفت و دیگری اقامت میگوید اگر گوینده بانگ نماز غائب ست بے کراہت روا بود
و اگر حاضر ست اگر خوشنود بود مکروه نبود و اگر خوشنود نبود مکروه بود در ضیاء القتاوی میگوید اگر مردے
بانگ نماز و اقامت گفت و نماز با مردمان نمیگذارد مکروه بود در سراجی و ذخیره میگوید اگر مقیم در خانه خود
نماز میگذارد و بانگ نماز نمی گوید مکروه نیست و اگر اقامت نگوید مکروه بود اگر در مسجد محلت او گفته باشند
مکروه نبود و اگر در مسجد محلت وی نگفته باشند مکروه بود و در ذخیره تحفه میگوید ده نماز ست که دران بانگ
نماز نیست یکے نفل دوم وتر سوم تراویح چهارم هر دو عید پنجم دو رکعت نماز طواف خانه کعبه ششم
نماز عورات هفتم نماز گرفتن آفتاب هشتم نماز گرفتن ماه نهم نماز استسقاء یعنی باران دهم نماز جنازه کتاب

الصلوٰة در بیان فرائض نماز و واجبات و سنن و مستحبات و محرمات و مباحات و مفسدات

در مشارق و کافی میگوید که نماز از بنای مسلمانیست و نماز فرض عین ست چنانچه ایمان آوردن و هر که
از فرضیت نماز منکر شود کافر گردد در هدایه و کافی و کنز و متفق و عمدة الصلوٰة میگوید فرائض نماز
پانزده چیز ست هشت بیرون نماز ست و هفت درون نماز اما هشت چیز که بیرون نماز فریضه است
ایشت یکی شناختن وقت نماز دوم اندام پاک سوم جامه پاک چهارم جائے پاک پنجم پوشیدن عورت
ششم روی بقبله آوردن هفتم نیت نماز کردن هشتم تکبیر اولے گفتن ست اما هفت چیز که درون نماز
فریضه ست ایشت یکی استادن در نماز فریضه دوم قرآن خواندن سوم رکوع کردن چهارم هر دو
سجده کردن پنجم نشستن در آخر نماز فاما اول نشستن در چهار رکعتی فریضه نیست واجب ست ششم
ترتیب نگهداشتن در نماز یعنی اول ایستادن بعد از ایستادن رکوع کردن بعد از رکوع سجده کردن
پس اگر مردی اول سجده کرد بعد از سجده رکوع کرد و بعد از رکوع ایستاد نماز او روا نباشد فاما ترتیب
میان دو سجده که در هر رکعت میکند فریضه نیست واجب ست پس اگر مردے در رکعت اول یک سجده
کرد و در رکعت دوم سه سجده کرد نماز او روا باشد با نقصان اگر عمداً ست پس نماز باز گرداند برآنکه
گنهگار شود و اگر بسهو ست سجده سهو بجا آرد نماز او روا باشد بے نقصان و نیز گنهگار نشود هفتم بیرون
آمدن از نماز بفعل نمازگذارنده خواه بسلام خواه بکلام نزدیک امام اعظم رحمه الله فریضه ست

لکن راست هفتم اول فرض کبیر است مصنف با نجابی نا است کا لمه لفظ اک ستادن و نگهداشتن رکعتان ... رکعت از سجده سیوم قرآن اعظم ... خواندن جمع کردن کلام الٰهی که بر پیغامبر صلے الله علیه وسلم فرود آمده و آخر الفاظ ... میخوانند ... سهو ... فراموش ... کردن ...

ست ونزدیک امام ابو یوسفؒ امام محمدؒ بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده فریضه نیست پس اگر مردی نماز بامداد میگذارد و التحیات تا عبده ورسوله خوانده بود و سلام نکرده بود که آفتاب بیرون آمد نماز او نزدیک امام اعظم رحمه الله علیه روا نباشد زیرا که او بفعل خود از نماز بیرون نیامده است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله نماز او روا باشد هرچه در نماز جز این پانزده چیز است فریضه نیست هر که ازین پانزده چیز که فریضه است ترک گیرد نماز او روا نباشد خواه عمدًا ترک گیرد خواه بفراموشی بعضے علما گفته اند هر که این پانزده چیز را فریضه نداند نماز او روا نیست اگرچه پانزده چیز بجا آورده باشد واجبات در نماز بیست و یک است یکی لفظ تکبیر بجهت آغاز نماز الله اکبر گفتن دوم اول بار نشستن در نماز چهارگانی سوم التحیات در هر دو نشستن چهارم بجا آوردن هر فریضه در محل خود پنجم بجا آوردن هر واجبے در محل خود ششم بیرون آمدن از نماز بفعل سلام هفتم تعین قرائت در دو رکعت اول هشتم خواندن قرآن هشتم تعیین الحمد در دو رکعت اول نهم خواندن الحمد یک بار در دو رکعت اول دهم خواندن سورت یا یک آیت دراز یا سه آیت کوتاه با الحمد در دو رکعت اول یازدهم اول الحمد خواندن بعد از الحمد سوره خواندن دوازدهم خواندن دعا قنوت در وتر سیزدهم بلند خواندن بر امام در نماز شام و در نماز بامداد و در نماز خفتن چهاردهم ساکن خواندن بر امام در نماز پیشین و در نماز دیگر اگر ازین چهارده چیز که واجب است چیزے بفراموشی ترک گیرد سجده سهو بجا آورد و اگر عمدًا ترک گیرد سجده سهو بجا نیارد نماز او روا نباشد با نقصان و در ترک گرفتن هفت واجب دیگر که بعد این چهارده است سجده سهو واجب نیست پانزدهم قرار گرفتن در رکوع و سجود شانزدهم خاموشی بودن مقتدی در نماز وقت قرآن خواندن امام هفدهم پس روی امام کردن بر همه حال اگرچه از نماز مقتدی محسوب نباشد هژدهم سجده تلاوت بر امام و بر کسیکه تنها نماز میگذارد نوزدهم تکبیرات عیدین گفتن بیستم تکبیر رکوع نماز عید گفتن بیست و یکم سجده سهو کردن بر امام جز در نماز عیدین و جمعه و بر کسیکه تنها نماز میگذارد و در نماز بیست و هفت چیز سنت است یکے هر دو دست برداشتن در تکبیر اول دوم هر دو دست برداشتن در تکبیر پیش از دعا قنوت سوم هر دو دست برداشتن در تکبیر عیدین چهارم کشاده داشتن انگشتان در وقت تکبیر گفتن

واجبات در نماز بیست و یک است

در نماز بیست و هفت چیز سنت است

ششم ... وضع ... نماز ۱۲ ... قرائت با تکبیر اول ... خواندن ۱۲ ... رکوع بالضم ... ختم

کردن ... نماز ...

پنجم سبحانک اللهم تا آخر خواندن ششم نهادن دست راست بر دست چپ هفتم تکبیرها که در نماز عید میگویند جز تکبیر اول و تکبیری که پیش از دعا قنوت میگویند آن سنت است هشتم سبحان ربی العظیم سه بار در رکوع گفتن نهم گرفتن هر دو زانو با هر دو دست در رکوع دهم کشاده داشتن دست وقت گرفتن آینه زانو یازدهم سر از رکوع برداشتن چنانچه راست ایستد دوازدهم نشستن میان هر دو سجده سیزدهم به هفت اندام سجده کردن چهاردهم سبحان ربی الاعلی سه بار در سجده گفتن پانزدهم درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستادن در تشهد آخر شانزدهم دعا کردن خود را و جمله مسلمانان را بعد از گفتن درود یعنی اللهم اغفر لی تا آخر خواندن هفدهم سلام دادن راست و چپ و این هفده چیز در حق همه سنت است هژدهم بلند گفتن امام تکبیرها نماز نوزدهم تکبیر گفتن مقتدی تکبیر امام بستم پیروی کردن مقتدی مر امام را در همه افعال امام بیست و یکم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن بر امام و بر کسی که تنها نماز گذارد و اما مقتدی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نزدیک امام اعظم رحمه الله و امام محمد رح نخواند و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله بخواند و فتوی بر قول امام ابو یوسف رحمه الله است و این روایت در ذخیره و خلاصه آمده است بیست و دوم ساکن خواندن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بیست و سوم بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بر امام و بر کسیکه تنها نماز میگذارد بیست و چهارم ساکن گفتن بسم الله الرحمن الرحیم بیست و پنجم آمین گفتن پنهان بعد از خواندن فاتحه امام را و منفرد و مقتدی را در نمازیکه امام بلند خواند بیست و ششم سمع الله لمن حمده گفتن امام را ربنا لک الحمد گفتن مقتدی را و منفرد را و در خلاصه و هدایه میگوید منفرد جمع کند میان سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد و هو الصحیح و امام ابو یوسف رح روایت میکند از امام اعظم رح که منفرد سمع الله لمن حمده نگوید و ربنا لک الحمد نگوید فاما فتوی آنست که منفرد ربنا لک الحمد گوید و سمع الله لمن حمده نگوید بیست و هفتم گستردن پای چپ و ایستاده کردن پای راست بوقت نشستن در نماز و این در حق مردان سنت است فاما در حق زنان سنت آنست که در نماز بر سرین بنشیند و پای چپ را جانب راست بیرون آرند و اگر کسی از سنتهای نماز چیزی ترک گیرد نماز او روا باشد فاما گنهگار شود مستحب در نماز بیست و سه است یکی نادیدن چپ و راست دوم پوشیدن دهن وقت فاژه سوم دور کردن سرفه تا دامیکه تواند چهارم زیاده خواندن قدر آن بر سه آیت خورد پنجم خواندن قرآن مضموم چنانچه در قرآن وارد است و رتل القرآن ترتیلا الایه ششم ...

سله تشهد بر وزن تفعل کلمه شهادت خواندن اشهدان لا اله الا الله گفتن ۱۲ سله منفرد بصیغه اسم فاعل کسی که بوحدت تنها ایستاده شده تنها نماز گذارنده است ۱۲ سله ترتیل قراءت قرآن با دای مخارج حروف آهسته و تانی ... ۱۲

وقت تشهد وعدگردن ششم برابر داشتن سر با پشت در رکوع هفتم بر زمین نهادن دو زانو پیش از دو دست و
نهادن دو دست پیش از بینی و نهادن بینی پیش از پیشانی در هر دو سجده هشتم چون سر از
سجده بردارد عکس این کند نهم سجده کردن میان هر دو دست دهم روی انگشتان دست و پای
جانب قبله کردن وقت سجده یازدهم ترک گرفتن خاک و خوی بر روی پیش از سلام دوازدهم
کشاده داشتن میان هر دو پای مقدار چهار انگشت وقت ایستادن در نماز سیزدهم نهادن هر دو
دست بر هر دو ران در هر دو نشستن چهاردهم گردانیدن رو راستا و چپا وقت سلام و این
چهارده چیز در حق همه مستحب ست پانزدهم برداشتن هر دو دست تا نرمهٔ گوش در وقت گفتن
تکبیر که دست برمی باید داشت و این در حق مردان مستحب ست فاما در حق زنان مستحب آنست که
دستها در وقت تکبیر گفتن تا کتف بردارند و نهادن دستها بر ناف مردان را و بر سینه زنان را
شانزدهم بیرون آوردن هر دو کف دست از آستین در وقت تکبیر گفتن در حق مردان هفدهم
قرآن خواندن امام را در هر پنجوقت نماز مقدار یکه از پیغامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند هژدهم
زیادت گفتن سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی از سه بار در حق کسیکه تنها نماز میگذارد فاما باید که طاق
گوید نوزدهم دور داشتن بازوها از شکم و دور داشتن شکم از رانها و دور داشتن از ساق و دور داشتن
ساق از زمین وقت سجده کردن در حق مردان بستم عکس این در حق زنان بست و یکم خواندن فاتحه در
دو رکعت آخر در فریضه و فتوی برین قول ست بست و دوم بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در هر رکعت امام
و منفرد را بست و سوم منتظر بودن مسبوق را تا آن زمان که امام سلام گوید **و محرمات** در نماز چهارده
چیز ست یکی بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم دوم بلند گفتن آمین بعد از الحمد سوم گردانیدن بعضی
روی از قبله چهارم نظر کردن جانب آسمان پنجم تکیه کردن بستون بی عذر ششم برداشتن دستها
در محلی که دستها برمی باید داشت چنانچه در رکوع و سجده هفتم برداشتن انگشتان پای از زمین
در رکوع و سجود هشتم نشستن بر پاشنهٔ پای در وقت خواندن التحیات نهم بازی کردن بجامه کم
از سه بار فاما اگر سه بار بازی متصل کند نماز او بشکند دهم اشارت با انگشت در خواندن التحیات
بوقت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یازدهم یکجانب سلام گفتن دوازدهم
خواندن دعا قنوت در غیر نماز وتر سیزدهم زیاده بر الله اکبر گفتن و زیاده بر سبحانک

ومحرمات در نماز چهارده چیز است

[illegible] طاق [illegible] در حالت [illegible] که در بالا بدمنه
نوشته کرده [illegible] اشاره [illegible] ائمه اربعه [illegible] لیکن مشهور [illegible] امام اعظم [illegible] که اشاره کند [illegible] در مختار و غیره نوشته [illegible]
[illegible]

اللهم تا آخر خواندن و زیاده خواندن التحیات از عبده و رسوله در نشستن اول چهاردهم ترک گرفتن واجبی از واجبات که آن بست و یکی است در محیط محرمات و مکروهات را یک جا گفته است **و مکروهات** در نماز پنجاه و شش است یکی تکبیر گفتن دو بار و سه بار دوم شمردن آیات قرآن را یا تسبیحات یا دست بر طریق عقد سوم دست بر تهیگاه نهادن چهارم سر فیدن بعذر اگرچه حرف پیدا شود پنجم افشردن انگشتان ششم دمیدگی بشنود هفتم درم و آنچه بدین ماند در دهن داشتن اگر خواندن سنت قرایت ممکن نباشد فاما اگر خواندن سنت قرایت ممکن باشد آن زمان درم در دهن داشتن مباح است و اگر دهن چنان پر کند که خواندن نتواند آن زمان نماز روا نیست هشتم فرو بردن آنچه در دندان مانده باشد اگر کم از نخود باشد فاما اگر مقدار نخود فرو برد نماز روا نیست نهم ترک گرفتن سنتی از سنتهای نماز که آن بست و هفت است دهم تمام کردن قرایت در رکوع یازدهم سمع الله لمن حمده گفتن در حالتی که در سجده میرود و الله اکبر گفتن در سجده دوازدهم نهادن هر دو دست بر زمین پیش از زانو برای سجده سیزدهم برداشتن هر دو دست از زمین بعد از برداشتن زانو در حالت ایستادن چهاردهم نشستن در نماز بر طریق سگ پانزدهم پوشیدن دهن بی فاژه و ناپوشیدن دهن وقت فاژه شانزدهم بستن چشم هفدهم دور کردن سنگریزه مگر آنکه سجده کردن ممکن نباشد آن زمان یکبار یا دو بار دور کند هژدهم دور کردن خاک و خوی از پیشانی پیش از سلام دادن نوزدهم بر گرفتن جامه وقت رفتن سجده بستم فاژه آوردن و ناپوشیدن دهن بست و یکم نماز شکستن بست و دوم انگشتان شکستن بست و سوم باز انداختن از پای بر پایی در حالتیکه ایستاده است بست و چهارم کشاده نا داشتن انگشتان دست در حالت رکوع و در حالت تکبیر اول و کشاده داشتن انگشتان دست در غیر رکوع و در غیر تکبیر اول بست و پنجم به تعجیل خواندن قرایت بست و ششم ترک گرفتن برابری سر با پشت در حالت رکوع بست و هفتم گام زدن سه بار یا چهار بار بعد یکدیگر اگر بعد هر گامی ساعتی ایستد بست و هشتم میل کردن راست و چپ بست و نهم کشتن سپش کم از سه بار بعمل اندک سی ام دفن کردن سپش کم از سه بار بعمل اندک سی و یکم بیرون انداختن خوی سی و دوم کشیدن موزه بعمل اندک فاما اگر بعمل بسیار موزه بکشد نماز بشکند سی و سوم بوی کردن خوشبوی سی و چهارم باد کردن بجامه یا بباد بیزن کم از سه بار سی و پنجم تعین کردن سورتی بجهت نمازی که جز آن سورت نخواند بعضی گفته اند مکروه در صورتیست که اگر اعتقاد کند

له فاژه بزای عجمه فارسی دهن دره که بعربی ثوبا گویند ۱۲ سله گام قدم و پا نهادن در حالتی که وقت رفتن میان هر دو پا واقع شود بمعنی لجام و بمعنی بستب رشتمار ۱۲ منه

و مکروهات در نماز پنجاه و شش است

که نماز جز بدین صورت روا نیست سی و ششم جمع کردن میان دو صورت یا ترک گرفتن سورتی در
یک رکعت سی و هفتم مقدم خواندن سورت آخر بر سورت اول اگرچه در دوم رکعت خواند سی و
هشتم بسم الله الرحمن الرحیم خواندن پیش از خواندن قل هو الله احد سی و نهم بر داشتن سر که
بی عذری و این سی و نه چیز در حق همه مکروه است چهلم منتظر بودن امام در رکوع برای کسیکه
آواز پایش او بشنود چهل و یکم دراز کردن رکعت دوم بر رکعت اول در نماز فریضه فاما در نماز نفل[1] مکروه
نیست چهل و دوم توقف کردن در آیت رحمت و یا در آیت عذاب امام و مقتدی را در نماز
فریضه و در نماز نفل و منفرد را در نماز فریضه و در نفل مکروه نیست چهل و سوم سجده کردن بر پیچ
دستار چهل و چهارم متصل داشتن شکم با ران مردان را چهل و پنجم کشیدن پیراهن و یا کلاه مردان را
و یا پوشیدن پیراهن و کلاه بعمل اندک چهل و ششم دراز کردن امام نماز را چندانکه مقتدیان را دشوار آید
چهل و هفتم سبک گزاردن امام نماز را بسبب شتابی مقتدیان چهل و هشتم منتظر بودن امام
بجهت فتح از مقتدیان چون بسته شود در قرائت بعد خواندن آن مقدار که نماز روا بود چهل و نهم
بلند خواندن قرآن در نماز نفلی که در روز گذارند پنجاهم خواندن امام آیت سجده در نمازیکه
قرآن ساکن خوانند مگر آنکه آیت سجده در آخر سورت باشد آن زمان خواندن آیت سجده
مر امام را مکروه نیست اگرچه در نمازی خواند که قرآن ساکن خوانند پنجاه و یکم تکرار[2] کردن آیتی بسبب
خوشی یا بسبب اندوه در نماز فریضه چندری فاما در نماز نفل و در نماز سنت تکرار کردن آیت مکروه نیست
اگرچه چندری تکرار کنند پنجاه و دوم تکرار کردن سورتی در یک رکعت[3] در نماز فریضه نیز مکروه است
پنجاه و سوم بر داشتن آستینها تا آرنج در حق مردان پنجاه و چهارم گفتن مقتدی صدق الله وقت
خواندن آیت امید و یا آیت ترس پنجاه و پنجم تکیه کردن بستون و دیواری بی عذری
در نماز فریضه فاما در نفل تکیه کردن مکروه نیست مباحات در نماز نه چیز است یکی نظر
کردن بگوشه چشم بی گردانیدن روی دوم راست کردن سجده گاه یکبار یا دو بار اگر سجده کردن
ممکن نباشد سوم کشتن کژدم و مار خواه مار سفید باشد خواه سیاه بعمل اندک خواه بعمل بسیار چهارم داشتن
درم در دهن اگر مانع نباشد از سنت قرائت پنجم در دست گرفتن چیزی که مانع نباشد از سنت
دست نهادن ششم خواندن آخر سورتی در رکعت اول و خواندن آخر سورة دیگر در رکعت

مباحات در نماز نه چیز است

[1] نفل بفتح اول و سکون با عبادتیکه بر بنده واجب نباشد ۱۲ [2] تکرار بار بار گردانیدن ۱۲ [3] رکعت بالفتح بر وزن غفلت جزو صلوة که ربع صلوة است یا ثلث یا نصف به آن باشد نیز طبکه رکوعی در آن داخل باشد ۱۲ م

دوم وفتوی برین قول است هفتم تکرار کردن سورتے در رکعتی در نماز نفل هشتم تکیه کردن در نماز نفل اگرچه
عذر نباشد نهم دیدن امام بگوشه چشم جانب مقتدیان اگر امام را شک شود که چند رکعت گذارده است

مفسدات نماز یعنی شکننده نماز پنج چیز ست یکی سخن گفتن بسخن مردمان دوم خندیدن که خود
بشنود سوم عمل بسیار که بجهت اصلاح نماز نباشد چهارم فریضه ترک گرفتن از فرائض نماز بی عذری
خواه عمدًا خواه بفراموشی پنجم حدث کردن عمدًا در مضمرات مے گوید اگر مردے نماز بامداد
میگذارد و آفتاب برآمد نماز او روا نباشد فاما نماز دیگرے گذارد آفتاب بغروب رفت نماز او روا بود
در سراجی میگوید اگر مردے در نماز باواز بلند گریست اگر بسبب بهشت یا ذکر دوزخ گریسته است
نماز او روا بود و اگر بسبب درد یا عشق یا مصیبت گریسته است نماز او روا نبود در هدایه و مضمرات میگوید اگر مردے
را در نماز عطسه آمد الحمد لله گفت نماز او روا بود و اگر دیگرے یرحمك الله گفت نماز او روا نبود در مضمرات
میگوید مردی نماز میگذارد او را گفتند فلان بقالکرد یعنی مرد او گفت انا لله وانا الیه راجعون اگر مراد او
این است که من در نمازم نماز او روا بود و اگر مراد او جواب گوینده است نماز او روا نبود مردے نماز میگذارد او را
گفتند فلان آمد و یا فلان حصار[1] فتح شد او گفت الحمد لله یا گفت الله اکبر و یا گفت اللهم صل علی محمد
اگر مراد او این است که من در نمازم نماز او روا بود و اگر مراد او جواب گوینده است نماز او روا نبود مردے
زحمتی نماز میگذارد و در ایستادن و در رکوع رفتن بسبب ضعف بسم الله میگوید نماز او روا بود اگر زحمتی نماز
میگذارد و در نماز آه میگوید و از گفتن آه او را چاره نیست نماز او روا بود و اگر مردی در نماز تفکر[2] کرد
و حکایتی مرتب بر خاطر گذرانید و شعری بر زبان گفت نماز او روا بود و اگر مردی در نماز رکوع و سجود زیادت
کرد نماز او روا بود در نهایه میگوید اگر مردی در نماز آه گفت و یا گریست و حروف پیدا شد اگر بسبب ذکر
بهشت یا دوزخ ست نماز او روا بود و اگر بسبب درد یا عشق و یا مصیبت است نماز او روا نبود اگر زحمتی در نماز آه میگوید
و او را چاره نیست نماز او روا بود و امام محمد رح میگوید اگر زحمتی لاغر ست و آه میگوید نماز او روا نبود
و اگر فربه است روا بود در ظهیر خانی و کافی میگوید اگر مردی را در نماز عطسه آید و یا فازه[3] نماز او روا بود اگرچه
حروف پیدا شود فاما اگر در نماز آروغ آید اگر چاره نباشد نماز نشکند اگرچه حروف پیدا شود و اگر چاره
باشد اگر حروف پیدا شود نماز او روا نبود اگر حروف پیدا نشود نماز او روا بود در کافی و
نهایه میگوید اگر مردی در نماز سرفه کرد و حروف پیدا شد نماز نشکند و اگر حروف پیدا شد چون اُخ اُخ

[1] حصار بکسره اول یعنی قلعه و احاطه و نام شعبه از موسیقی است [2] تفکر اندیشه کردن ۱۲ [3] رشیدی

مفسدات نماز یعنی شکننده نماز

اگرچه چاره بود نماز بشکند و اگر چاره نبود نماز نشکند در نهایهٔ ظهیری و فتاوی حجت میگوید اگر مردی در نماز
وقت عطسه الحمد لله گفت نماز نشکند و اگر یرحمک الله گفت نماز بشکند بعضی گفته اند اگر خود را یرحمک الله
گفت نماز نشکند و اگر دیگر را گفته است نماز بشکند و در ذخیره میگوید مردی نماز میگذارد آری گفت اگر
آری گفتن او را عادتست که خارج نماز هم میگوید نماز او روا بود و اگر عادت نیست و آری گفت نماز او
روا نبود در ذخیره میگوید اگر مردے را در نماز شیطان وسوسه[1] کرد او گفت لاحول ولاقوة
الا بالله العلی العظیم اگر وسوسه در کار آخرت است نماز روا بود و اگر در کار دنیاست نماز
روا نبود در ذخیره میگوید مردی در نماز نام پیغمبر شنید و گفت صلی الله علیه وسلم نماز او روا نبود و اگر
نام پیغمبر شنید و صلی الله علیه وسلم میگوید نماز روا بود در فروق نیشاپوری میگوید مردی نماز مے گذارد
و او پیراهن با جبه فراخ پوشیده است و ازار نپوشیده است اگر آن مرد دراز ریش است نماز روا بود
زیرا که نظر او بر عورت او در حالهٔ رکوع نخواهد افتاد اگر ریش کوتاه است نماز روا نبود زیرا که نظر او بر عورت
خواهد افتاد فاما در کبیری میگوید نماز او روا است در حالهٔ رکوع خواه دراز ریش است خواه
کوتاه ریش و فتوی برین قول است زیرا که اگر نماز گذارنده عورت خود می بیند نماز او رواست و اگر دیگرے
عورت نماز گذارنده می بیند نماز او روا نیست در محیط میگوید اگر مردے سر برهنه است نماز میگذارد
اگر بسبب کاهلی سر برهنه نماز میگذارد و نماز مکروه است و اگر از سبب ترس خدا تعالی یا اهانت نفس خود سر برهنه نماز
میگذارد و آنزمان باک نیست فاما در عنایه میگوید سر برهنه نماز گذاردن مکروه است اگرچه بسبب اهانت
نفس خود میگذارد و مردی ازار پوشیده نماز مے گذارد و پیراهن نپوشیده است نماز او مکروه بود مگر آنکه
ضرورت باشد در فتاوی حجت میگوید مردی با کلاه نماز میگذارد و کلاه از سر او افتاد بهتر نیست
که بیکدست بعمل اندک کلاه بر سر نهد و نماز گذارد و مردی نماز میگذارد دستار از سر او افتاد اگر دستار
چنانچه بسته بود همچنان افتاده است بهتر نیست که دستار بیکدست بعمل اندک بر سر نهد و نماز گذارد و
اگر دستار باز شده است درین صورت سر برهنه نماز گذارد در هدایه و شامان و کافی میگوید اگر مردے یا
عورت نماز میگذارد و چهارم حصه عورت او باز است نماز او روا نیست و عورت مرد از زیر ناف است تا
زانو و ناف داخل عورت نیست فاما زانو داخل عورت است و تمام تن زن آزاد عورت است مگر
روی و کف دست بعضی گفته اند قدم زن آزاد نیز عورت است فاما فتوی نیست که قدم داخل

[1] وسوسه بدی و کارهاے ناصواب در دل انداختن و آواز مدید، [2] اهانت بالکسر سبک داشتن کسے را از صراح ۱۲

عورت نیست و در هدایه و کافی میگوید عورتی آزاد نماز میگذارد و سوم حصه یا چهارم حصه ساق پای او
باز بود نماز او روا نیست و این قول امام اعظم و امام محمد رح است و نزدیک امام ابو یوسف رح نماز او روا
ست مگر آنکه بیشتر از نیمه ساق باز باشد آن زمان نماز او روا نباشد و اگر نیمه ساق باز باشد از امام
ابو یوسف رح دو روایت ست در یک روایت نماز روا ست و در روایت دوم روا نیست موی عورت آزاد
و شکم و ران او حکم ساق پای دارد و بعضی گفته اند موی که با سر متصل ست آن عورت ست و موی که [illegible] ست
عورت نیست اما فتوی بر این ست که هر دو موی عورت ست و حکم شرمگاه یعنی حکم پیش و پس حکم ساق پای ست امام کرخی
رح میگوید اگر مردی نماز میگذارد و از شرمگاه او مقدار یک درم شرعی باز ست نماز او روا ست فاما فتوی
بر این ست که اگر از شرمگاه او مقدار چهارم حصه باز باشد نماز او روا نیست و این قول امام اعظم و امام
محمد رح است و نزدیک امام ابو یوسف رح نماز روا ست مگر آنکه بیشتر از نیم شرمگاه او باز باشد آن زمان نماز
روا نیست و اگر نیمی شرمگاه او باز باشد از امام ابو یوسف رح دو روایت ست خصیه با نفس دو اندام ست
و فتوی بر این قول ست پس اگر در نماز خصیه یا ربع نفس باز باشد نماز روا نیست بعضی گفته اند خصیه با
نفس یک اندام ست پس اگر در نماز ربع این هر دو باشد نماز روا نیست هر چه عورت مردان ست
همان عورت کنیزک ست با دو چیز دیگر یکی پشت دوم شکم پس عورت کنیز از ناف تا زانو ست و پشت
و شکم نیز داخل عورت ست و هر چه جز این ست داخل عورت نیست و پستانهای کنیزک نیز داخل عورت
نیست در حق نماز و نه در حق نظر در خلاصه میگوید عورت مرد و زن دو نوعیت یکی پس و پیش و این را
عورت غلیظه گویند دوم هر چه جز از پیش و پس ست چنانچه زانو و ران و این را عورت خفیفه گویند پس
اگر چهارم حصه از عورت مرد یا از عورت زن در نماز باز باشد نماز روا نیست خواه از عورت غلیظه باشد خواه
عورت خفیفه و فتوی بر این قول است در کافی و هدایه میگوید مردی جامه ندارد باید که بنشیند و برهنه
نماز گذارد و اشارت برکوع و سجود کند و اگر ایستاده نماز گذارد و رکوع و سجود کند هم روا باشد
فاما بهتر آنست که نشسته نماز گذارد و اشارت به رکوع و سجود کند در منافع میگوید کسیکه برهنه
باشد اگر نشسته نماز گذارد باید که هر دو پای را جانب قبله دراز کند و بنشیند و اشارت برکوع و سجود
کند زیرا که چون هر دو پای را جانب قبله دراز خواهد کرد عورت غلیظ او پوشیده خواهد شد در کافی
و هدایه میگوید مردی جامه پلید دارد بجهت شستن جامه آب یا آبگینه ندارد باید که با آن جامه پلید

له بازی [illegible] مسافت هر دو [illegible] دراع [illegible] انگشت [illegible] تا سر انگشت [illegible] بعضی [illegible] کار [illegible] و بعضی [illegible] بر جانب [illegible]
و بعضی [illegible] عورت [illegible] مردم [illegible] آن [illegible] و بعضی [illegible] نجاست [illegible]

[illegible]

نماز گذارد و آن نماز را باز نگرداند و اینمسئله بر دو نوع است یکی نوع آنست که چهارم حصه جامه پاک باشد و
سه حصه پلید درینصورت باید که باتجامه نماز گذارد و اگر برهنه نماز گذارد روا نیست دوم نوع آنست که کم از
چهارم حصه جامه پاک باشد و باقی جامه پلید درینصورت نزدیک امام محمد رح باتجامه نماز گذارد و نزدیک امام
اعظم رح و امام ابو یوسف رح خواه باتجامه نماز گذارد خواه برهنه نماز گذارد فاما بهتر نزدیک ایشان آنست که باتجامه
نماز گذارد و در کافی میگوید مردی دو جامه پلید دارد در یکے پلیدی بیشترست و در دیگرے پلیدی اندکست
بهتر آن است که بجامه که پلیدی اندک است باتجامه نماز گذارد و اگر دو جامه پلید دارد که یکے
جامه چهارم حصه پلیدست دوم جامه کم از چهارم حصه پلیدست درینصورت باید که بجامه که کم از چهارم حصه
پلیدست باتجامه نماز گذارد و اگر دو جامه پلید دارد یکی تمام پلیدست و دوم جامه سه حصه پلیدست و چهارم حصه
او پاک باید که باتجامه نماز گذارد که چهارم حصه او پاکست در کافی و هدایه و نافع و ینابیع و عمدة الصلوة
و نهایه میگوید نیت نماز کردن فرضست چون نیت نماز کند بعد از نیت متصل الله اکبر بگوید اگر مردے
نیت نماز کرد بعد از نیت کردن بکار دیگر مشغول شد بعد از ان الله اکبر میگوید نماز او بدان نیت
روا نیست و اگر مردی اول الله اکبر گفت بعد از ان نیت نماز کرد نماز او روا نیست و فتوی برین قولست
و امام کرخی رح میگوید تا آن زمانیکه در خواندن سبحانک اللهم ست اگر نیت نماز کند روا باشد و بعضی گفته اند
تا زمانیکه در رکوع نرفته ست اگر نیت نماز کند روا باشد و نیت بدل فریضه ست اگر بر دل نماز گذارنده
این مقدار باشد که این نماز بامدادست و یا نماز شام همین نیت بسنده ست و نیت بزبان فریضه نیست
اگر مردی بزبان نیت میکند و در دل نیت نمی کند نماز او روا نیست فاما اگر نیت هم بدل میکند و هم
بزبان بهتر باشد مردی در وضو نیت نماز کرد بعد از وضو کردن بچیزے دیگر مشغول نشد و هم
بدان نیت در نماز در آمد نماز او روا باشد و در نفل و در نماز تراویح مطلق نیت کافیست پس اگر گوید
نویت ان اصلی لله تعالی رکعتین متوجها الی جهة الکعبة الله اکبر روا باشد یعنی اگر چه نماز النفل و
صلوة سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و صلوة التراویح نگوید هم روا باشد و فتوی برین قولست مر
نماز فریضه مطلق نیت کافی نیست باید که تعین کند چنانچه رکعتین صلوة الفجر و اربع رکعات صلوة الظهر و
اگر تعین نکند روا نباشد و اگر در نماز فریضه بگوید که نیت فریضه وقت کردم هم روا باشد مگر در نیت جمعه
اگر در جمعه بگوید که نیت فریضه جمعه کردم روا نیست و اگر مقیم صلوة الظهر گفت و اربع رکعات نگفت

نیت کردم اینکه نماز میخوانم خاص برائے خدا تعالی دو رکعت ادا کنم روی گردانم بطرف کعبه خدا بسیار بزرگ و معظم است

ہم روا باشد زیرا کہ ہرگاہ نماز پیشین نیت کرد گوئی چہار رکعت نیت کرد زیرا کہ نماز پیشین چہار رکعت ست
و مقتدی را باید کہ نیت اقتدا ہم بکند یعنی اقتدیت بہذا الامام بگوید و در نیت نماز جنازہ نیت برائے
خدا تعالی کند و دعا برائے میت کند و در فتاوی سراجی میگوید نیت نماز جنازہ نیت اللہم انی نویت
ان اصلی لک وادعو لہذا المیت و احکام نماز جنازہ در باب جنازہ گفتہ شود انشاء اللہ تعالی و در زاد میگوید
اگر مقتدی نیت اقتدا کند و چیزی دیگر نیت نکند نماز مقتدی روا باشد و فتوی برین قول ست
و اگر مقتدی نیت کند کہ نماز امام نیت کردم و چیزی دیگر نیت نکند روایت فاما اگر نیت کند کہ در
آمدم در نماز امام روا باشد و فتوی برین قول ست در نیر و دی و ذخیرہ میگوید اگر مردی نماز قضا
دارد و آن نماز را بہ نیت ادا میگذارد روا باشد و اگر مردی وقتی نماز میگذارد و نیت قضا میکند ہم روا
باشد و فتوی برین قول ست در عمدۃ الصلوۃ میگوید روی بقبلہ آوردن در نماز یکے از فرضہا
نماز ست و در زاد میگوید روی بقبلہ آوردن در نماز فریضہ ست کسی را کہ ترس نباشد فاما کسے را کہ ترس
دشمن باشد یا ترس شیرے و جنتے باشد و کسیکہ بیمار کہ روی او بجانب قبلہ کند و یا بر تختہ در دریا ماندہ
باشد و می ترسد اگر روے بقبلہ خواہد آورد غرق خواہد شد درین صورتہا ہر جانبے کہ تواند نماز
گذارد و در خلاصہ و مضمرات میگوید روی بقبلہ آوردن فریضہ ست فاما نیت قبلہ فریضہ نیست
چون روے بقبلہ آورد نماز روا باشد اگرچہ نیت قبلہ نکند و فتوے برین قول ست در طحاوی
میگوید مردے از دشمن پنہان شدہ ست و می ترسد کہ اگر خواہد جنبید و یا روی بقبلہ خواہد آورد او را
دشمن خواہد شناخت روا باشد کہ آن مرد نشستہ یا ایستادہ یا غلطیدہ چنانچہ ممکن باشد نماز گذارد و باشارہ
بہر جانبکہ بہر جانبی کہ روی او باشد فاما اگر مردی از ترس خلیش و آب از اسپ فرود نمیتواند آمد در صورت
سوار شدہ روی بقبلہ آورد و نماز باشارت گذارد و در تحفہ میگوید مردی را در بیابان شب تاریک قبلہ مشتبہ
شد و کسی نیست کہ از و سمت قبلہ پرسد درین صورت خاطر خود را حاکم سازد و ہر جانبی کہ خاطر او قرار گیرد
کہ قبلہ ہست دران سمت نماز گذارد در تحفہ و منافع و کافی میگوید برین مرد واجب نیست کہ بیرون
رود و از ایشان پرسد کہ سمت قبلہ کدام ست در کبیر میگوید مردی را قبلہ مشتبہ شد و دو نفر او را خبر
کردند کہ قبلہ درین سمت ست و خاطر او جانب دیگر قرار گرفتہ بود اگر این نفر از آن دو موضع بودند
درینصورت سمتی کہ ایشان گویند آن سمت نماز بگذارد و جانبی کہ خاطر او قرار گرفتہ بود درین سمت

ملہ ای بار خدایا بدرستی من نیت کردم اینکہ نماز خوانم برای تو در حالیکہ برای میت دعا کنم فنا بالکسر طرف جہتے کہ بدان روا دارند نماز
و در شرح نصاب نوشتہ کہ قبلہ اصل لغت معنی نوعی مشتق کردہ شدہ چہ قبلہ بالکسر نوعی باشد و قبلہ مکسر مفعول مشتق ۱۲

[illegible]

نگذارد و اگر این دو نفر از آن موضع نه اند سمتی که خاطر او قرار گرفته است دران سمت نماز بگذارد و سمتی که ایشان گویند دران سمت نماز نگذارد و در تجنیس و فتاوی سراجی میگوید قبله در دیار ما میان دو مغرب ست یکی مغرب زمستان دوم مغرب تابستان پس اگر میان آن دو مغرب نماز گذارد روا باشد و اگر بیرون این دو مغرب نماز گذارد روا نباشد در فتاوی ظهیری میگوید قبله اهل هند آنچه بهند متصل ست میان حجر اسود و میان رکن یمانی ست و بعضی عارفان گفته اند قبله آدمیان کعبه است و قبله فرشتگان در آسمان هفتم بیت المعمور ست و قبله کروبیان کرسی ست و قبله حاملان عرش عرش ست و قبله پیغامبران بیت المقدس ست و مطلوب همه خوشنودی خدا تعالی ست در فتاوی سراجی میگوید قبله امام شافعی رح نزدیک ما خطاست در کافی میگوید مردی را قبله مشتبه شد و او خاطر خود را حاکم ساخت جانبی که خاطر او قرار گرفت او نماز گزارد و بعد ازان او را معلوم شد که آن سمت قبله نبود نماز او روا باشد و اگر این مرد یک رکعت گذارده بود بعد ازان تحقیق شد که در سمت دیگر ست باید که او بگردد و باقی نماز دران سمت بگذارد نماز او روا باشد و اگر این مرد یک رکعت گذارده است جانبی که خاطر او قرار گرفته بود بعد ازان خاطر او جانبی دیگر قرار گرفت باید که بگردد و باقی نماز دران سمت گذارد نماز او روا باشد پس اگر درین صورت چهار رکعت نماز در هر چهار سمت بگذارد نماز او روا باشد در فتاوی سراجی میگوید مردی در شب تاریک در مسجد قبله مشتبه شد باید که خاطر خود را حاکم سازد هر سمتی که خاطر او قرار گیرد دران سمت نماز بگذارد در فتاوی خانی میگوید مردی را در خانه خود قبله مشتبه شد دل خود را حاکم سازد و برای تحقیق سمت قبله دست بر دیوار نهد شاید که گزنده باشد بگزد چنانچه گزدم و مانند این و در نصاب گوید مردی را قبله مشتبه شد و خاطر او هیچ جانبی قرار نگیرد و بعضی گفته اند هر چهار سمت نماز گذارد در عمدة المفتی میگوید چون کعبه استقبال برای کسی کند نماز کسانیکه دران سمت قبله گذارده باشد روا بود در تهذیب میگوید مکروه است بول کردن بسمت قبله در کافی میگوید نماز نفل سوار بر اسپ گذارد روا باشد بیرون شهر به هر سمتی که روی مرکب[1] او باشد اگر بر زین یا بر رکاب و پلیدی زیادت از درم شرعی باشد هم نماز روا ست و فتوی بر این قول ست فاما در نماز فریضه سوار را روا نیست مگر بضرورت چنانچه اگر اسپ بدلگام[2] باشد که سوار شدن ندهد یا گیرنده و یاری ده نیز نباشد و یا ضعیف باشد و هیچ جای خشک نمانده باشد و در بیابان باشد و یا ترس دزدان است

[1] گردی یا لفتح و راء مهمله شده مضموم و کسره با مرحده معنی فرشته مقرب ۱۲ [2] مرکب بالفتح میم و کسر کاف آنچیز یا که بر آنها سوار شوند ۱۲ اللهم اغفر لکاتبه و لمن سعی فیه ۱۲

وهمراهان برَوند و آنچه بدین ماند در همه صورت‌های نماز فریضه نیز سوار را روا هست بهر سمتی که روی مرکب او باشد و بجهت نماز وتر نزدیک امام اعظم رح از مرکب فرود آید و نزدیک امام محمد و امام ابو یوسف و امام شافعی رح فرود نیاید زیرا که نزدیک ایشان وتر حکم سنت دارد و نزدیک امام اعظم رح وتر فرض است و از امام اعظم رح روایت کرده اند که جهت سنت نماز بامداد نیز از مرکب فرود آید و مقیم را نیز نماز نفل سوار روا هست اگر از شهر موازنه دو گاو رفته باشد فاما در شهر نماز نفل سوار را نزدیک امام اعظم رح روا نیست و این روایت در زیادات آورده است و نزدیک امام محمد رح روا هست با کراهیت و نزدیک امام ابو یوسف رح روا هست بی کراهیت در خلاصه می گوید مردی در غیر سمت قبله عمداً نماز میگذارد یا با جامه پلید عمداً نماز میگذارد و یا بی وضو عمداً نماز میگذارد بعضی گفته اند در همه این صورت کافر گردد و بعضی گفته اند کافر نگردد فاما فتوی بر آنست که اگر بی وضو عمداً نماز گذارد کافر گردد و در غیر سمت قبله و یا با جامه پلید عمداً نماز گذارد کافر نگردد در کافی میگوید نماز فریضه و نماز نفل درون کعبه روا هست و نزدیک امام شافعی رح درون کعبه نماز روا نیست و نماز درون کعبه هر چهار جانب روا است مردی بر بام کعبه نماز میگذارد نزدیک ما روا باشد مردی درون کعبه امامت میکند و مقتدیان دنبال او نماز میگذارند و بعضی مقتدیان پشت خود را جانب روی امام کردند و بعضی پشت خود را جانب پشت امام کرده اند نماز مقتدی که پشت خود را جانب پشت امام کرده اند روا باشد زیرا که ایشان روی جانب قبله دارند اگرچه پشت جانب امام است و نماز مقتدیان که پشت خود جانب روی امام کرده اند روا نیست زیرا که ایشان پیش از امام ایستاده اند مردی در مسجد حرام امامت میکند مقتدیان آن مرد را گرد گرفته اند و همه روی بجانب کعبه کرده اند و بعضی پیش از امام ایستاده اند و بعضی عقب[1] امام ایستاده اند نماز مقتدیانی که عقب امام ایستاده اند روا هست و نماز مقتدیانی که پیش از امام ایستاده اند روا نیست اگر جانب امام باشند و اگر جانب امام نباشند نماز ایشان نیز روا باشد در طحاوی میگوید که کسی در کشتی روان نماز میگذارد باید که روی خود را جانب قبله کند و اگر کشتی جانب دیگر بگردد باید که او هم بگردد و روی خود جانب قبله کند و اگر او روی بجانب قبله نکند نماز او روا نیست و نماز فریضه در کشتی روان نشسته روا هست اگرچه در ایستادن کشتی گشتن سر نباشد و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و محمد رح روا نیست مگر آنکه در ایستادن کشتی گشتن سر باشد آن زمان نزدیک همه امامان نماز نشسته روا باشد فاما اگر در کشتی نماز با اشارت گذارد او را مقتدی رکوع

---

[1] عقب بالفتح اول و سکون ثانی معنی پاشنه و فرزند و فرزند زاده و بالضم پایان کار و بفتحتین پی که از آن چله کمان سازند
بفتح اول و سکون ثانی که مقصد است معنی پس بیرون آمدن ۱۲ منه

و سجود باشد نماز او نزدیک هر سه امام روا نیست در فتاوی سراجی میگوید مردی در کشتی روان نشسته
نماز میگذارد روا باشد اگرچه او را مقدور ایستادن و مقدور بیرون آمدن از کشتی باشد و این قول امام اعظم
رح است فاما باید که روی او بجانب قبله باشد در فتاوی سراجی میگوید مردی در کشتی روان نشسته
نماز میگذارد و او را مقدور بیرون آمدن از کشتی هست نماز او روا هست اگرچه در ایستادن کشتی گشت[1]
سر باشد و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح روا نیست مگر آنکه در ایستادن
کشتی گشت سر باشد فاما اگر ایستاده نماز گذارد بهتر باشد و اگر بیرون آمدن از کشتی مقدور باشد بهتر است
که بیرون آید و ایستاده بر زمین نماز گذارد و این در صورتیست که کشتی روان باشد و اگر کشتی بسته باشد نزدیک
هر سه امام نماز نشسته روا نیست و روی بقبله آوردن در نماز در کشتی لازم است و بول کردن مقابل قبله مکروه
است فاما اگر پشت بجانب قبله کند و قدم[2] جا بنشیند در دو روایت است در یک روایت مکروه نیست و در
روایت دیگر مکروه است فاما بهتر نیست که در قدمجا پشت نیز جانب قبله نکند در نهایه میگوید مکروه است
پای فراز کردن عمداً جانب قبله در خواب و جز آن و مکروه است پای فراز کردن جانب مصحف و جانب
کتابهای فقه در خلاصه میگوید پای فراز کردن سمت مصحف مکروه است و این در صورتیست که پای
مقابل مصحف باشد اما اگر مصحف در طاقی است بار استاده با جیبا قدم باشد درین صورتها مکروه نیست
فاما اگر طهارت جانب قبله میکند و یا پلیدی جانب قبله میشوید نزدیک بعضی علما مکروه است و
نزدیک بعضی مکروه نیست و این قول امام تمرتاشی است پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که نادانسته جانب قبله
بول کند چون یاد آید بگردد خدای تعالی او را بیامرزد و مکروه است رفتن قدمجا با انگشتری که در ان نام خدای تعالی
هست یا قرآن است و مکروه است سخن گفتن در حالهٔ جماع و در حالهٔ قضای بیت الخلا و مکروه است عورتی
را که پسرک را بجانب قبله عمداً بول کناند و نیز گنهگار آن عورت شود نه پسرک مردی بجانب قبله بفراموشی
بول میکرد و او را در بول کردن یاد آمد که این سمت قبله است اگر او را ممکن باشد از سمت قبله بگردد چون
بگردد آمرزیده شود و اگر نگردد باک نیست مغفرت بغیر توبه همینست در فتاوی حجت میگوید بعضی علما
گفته اند قبله کسانیکه در مسجد حرام میگذارند کعبه است و قبله کسانیکه در مکه نماز میگذارند مسجد حرام است
و قبله کسانیکه در حرم[3] نماز میگذارند مکه است و قبله تمام عالم زمین حرام است در فتاوی سراجی میگوید مردی
را در دون مکه قبله مشتبه شد و او خاطر خود را حاکم ساخت و نماز گذارد و بعد از ان تحقیق شد

---

[1] گشت بالفتح سر گردیدن ۱۲ [2] قدمجا یعنی پاخانه است ۱۲ [3] حرم بفتحتین احاطه گرداگرد خانه کعبه است آدمی محرم و دیگر حیوانات در ان قتل کردن حرام است ۱۲

نماز جانب کعبه نکرده است بعضی گفته اند که نمازش باز گرداند و بعضی گفته اند که نماز باز نگرداند و فتوی برین قول است
در محیط میگوید مرد در نماز روی خود را از جانب قبله بگرداند باز بهمان زمان روی بجانب قبله کرد روا باشد
فاما اگر روی یا سینه از قبله بگرداند و مقدار یک رکنی توقف کند بعضی گفته اند نماز او روا باشد باب
پانزدهم در بیان طریق گذاردن نماز — در هدایه و کافی و کنز میگوید چون تکبیر اول نماز بگوید باید
دستها بردارد و بعد از ان تکبیر اول گوید و تکبیر اول فریضه است و دستها برداشتن سنت است
فاما باید که اول دست بردارد بعد از آن تکبیر اول بگوید و فتوی برین قول است و امام ابو یوسف رحمه الله میگوید
که دستها با تکبیر اول بردارد و پیش از تکبیر اول دستها بر نیارد و در طحاوی میگوید در تکبیر اول دستها
تا گوش بردارد چنانچه سر انگشت هر دو دست برابر نرمهٔ گوش باشد و این مردان را سنت است
فاما زنان را باید که دستها تا کتف بردارند در فتاوی خلاصه و نصاب میگوید اگر مردی در تکبیر اول دستها
بر نیارد بعضی علما گفته اند بزهگار شود و بعضی گفته اند بزهگار نشود فاما فتوی بر آنست که اگر وقتی از
وقتها دست بر نیارد بزهگار نشود و اگر پیوسته دستها بر نیارد بزهگار شود در منافع میگوید که امام
شمس الائمه کردری میگوید معنی برداشتن دستها در تکبیر اول آنست که هر چه جز خدا تعالی است پس پشت
کردم و روی به بندگی خدا تعالی آوردم برداشتن دست راست گویی اشارت بترک دنیاست و برداشتن
دست چپ گویی اشارت بر ترک عقبی است در محیط و فواید و جامع صغیر میگوید تکبیرها که در نماز میگوید
دران تکبیرها مد نکشند زیرا که مد اگر در اول اکبر کشد چنانچه آکبار بگوید الله اکبر خطا گفته باشد و نزدیک بعضی علما
نماز بشکند و بعضی علما گفته اند کافر گردد اگر عمدا مد کشیده باشد و اگر میان لفظ الله اکبر کشد روا باشد
فاما اگر میانه هم مد نکشد بهتر باشد و اگر در آخر لفظ الله مد کشد خطا گفته باشد و نماز بشکند و اگر مد در اکبر
کشد نماز بشکند خواه در اول اکبر مد کشد خواه در میانه خواه در آخر فاما اگر عمدا میانه اکبر مد کشد چنانچه گوید
الله اکبار نماز هم بشکند و کافر هم گردد و اگر عمدا مد نکشیده باشد کافر نگردد نزد امام ستغفار گوید در طحاوی
میگوید چون دستها بجهت تکبیر اول بردارد و میان انگشتان کشاده دارد فاما بهتر آنست که کشادگی انگشتان
میانه باشد در نهایه میگوید انگشتان دست برابر عادت بگذارد و نه کشاده دارد و نه متصل و انگشتان با کف
دست مستقبل قبله کند در اسباب المغفرت میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که اول تکبیر امام
در یابد او را بهتر باشد از هزار شتر که در خانهٔ صدقه فرستد و در صحیحین میگوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفته

---

۱۵ توقف ایستادن و درنگ کردن ۱۲ منتهی الارب ۱۱ ارشد که گناه استغفار تکبیر اول و ثالث طلبیه مغفرت و آمرزش
خواستن ۱۲ غیاث اللغات

تکبیر اول با امام بهتر از دنیاست وانچه در دنیاست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگوید هر کیک کافرا در جنگ بکشد آنمقدار موی که اندام آن کافر باشد خدایتعالی بنام آن کشنده هر موی کوشکی در بهشت بنا فرماید و اگر خدایتعالی مرا مقدار کشتن جمله کافران عالم دادی و من نمیکشتم مرا آن مقدار اندوه نشدی که بفوت شدن تکبیر اول با امام شود و امیر المؤمنین صدیق رضی الله عنه میگوید هر که یک ختم قرآن کند آن مقدار حروف که در قرآن است پس بهر حرفی خدایتعالی او را کوشکی در بهشت بدهد اگر خدایتعالی مرا توفیق هر روز هزار ختم قرآن دادی و از من فوت شدی مرا آن مقدار اندوه نشدی که بفوت شدن تکبیر اول با امام شود در صلوٰة مسعودی میگوید خواجه حسن بصری رضی الله عنه وقتی در صبح صادق خفته ماند شیطان بیامد خواجه را بیدار کرد گفت برخیز که تکبیر اولی از تو فوت نشود خواجه حسن بصری رح گفت ای ملعون مقصود تو چیست که از مردمان عباد تها فوت شود چون است که مرا بیدار کردی شیطان جواب داد که وقتی از تو تکبیر اول از امام فوت شده بود جهت آن چندان اندوه کردی که خدایتعالی بنام تو ثواب ده هزار تکبیر اول ثبت فرمود امروز ترسیدم که اگر از تو تکبیر اول فوت شود تو باز چندان اندوه کنی که ثواب ده هزار تکبیر اول یابی من بیدار کردم تا همان ثواب یک تکبیر اول یابی در خبر است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه وقت که آسمانها بنالند و عرش و کرسی در جنبش آیند یکی وقتیکه کسی یتیمی را اگر باید بناحق دوم وقتیکه زانی از زنا غسل کند سوم وقتیکه از مصلی تکبیر اول با امام فوت شود آسمانها بنالند و گویند که ای بار خدایا اگر فرمان شود بر سر این بنده بزنیم فرمان خدایتعالی در رسد که ای آسمانها صبر کنید که بنده من است شاید که توبه کند و منظومه در شرح علائی میگوید که چون امام الله اکبر بگوید مقتدیان را باید که با امام الله اکبر بگوید و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح مقتدی الله اکبر بعد از گفتن امام بگوید در مصفی میگوید نزدیک امام اعظم رح مقتدی با امام تکبیر اول چنان بگوید که پیش از امام گفته باشد و نه بعد از امام و نزدیک ایشان چون امام در را الله اکبر رسد مقتدی آنزمان الله اکبر بگوید اگر برین طریق مقتدی تکبیر بگوید ثواب تکبیر اول با امام دریافته باشد در ظهیریه میگوید بعضی علماء گفته اند هر امام را در رکعت اول یابد ثواب تکبیر اول یافته باشد و فتوی برین قول است در نصاب و کافی میگوید اگر مقتدی تکبیر اول پیش از امام بگوید نماز مقتدی روا نیست

بله کوشک بالضم دال و معدوله و سکون شین قصر و بنیاد بفتح شین نیز آمده ۱۲ منه ثبت بفتح اول و سکون ثانی بمعنی قرار دادن و نوشتن و حجت و مرد معتمد ۱۲ منه امام بالکسر بمعنی پیش رو و مرد و سر بمعنی پیشوا و بمعنی رشته معماران ۱۲

در نصاب و خلاصه میگوید اگر مردی بجای الله اکبر الله اجل گفت و یا الله اعظم گفت و یا الرحمن اکبر گفت و یا الرحیم اکبر گفت یا الحمد لله گفت و یا سبحان الله گفت یا تبارک الله گفت نزدیک امام اعظم و امام محمد رح نماز او روا باشد در زاد میگوید که فتوی برین قول ست در کافی میگوید اگر مردی تکبیر اول فارسی بگوید یعنی بجای الله اکبر بگوید خدای بزرگست نزدیک امام اعظم رح روا باشد و اگر در وقت ذبح کردن نام خدا فارسی بگوید نزدیک هر سه امام خوردن گوشت آن مذبوحه روا باشد و اگر در نماز قرآن فارسی بخواند نماز او نزدیک امام اعظم رح روست با کراهیت و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح نماز او روا نباشد مگر آنکه عربی خواندن نداند آن زمان روا باشد اگر در نماز قرآن بزبان ترکی یا بزبان هندوی خواند نماز او نزدیک امام اعظم رح روا باشد و نزدیک ابو سعید بردعی اگر قرآن در نماز بزبان فارسی خواند نماز او روا باشد و بزبان ترکی و هندوی روا نباشد زیرا که زبان فارسی نزدیک است بزبان عربی بسبب آنکه پیغامبر صلے الله علیه وسلم گفت که بهشتیان در بهشت بزبان عربی هم گویند و هم فارسی بعضے علما گفته اند که امام اعظم رحمه الله علیه بقول ایشان رجوع کرده است و فتوی برین قول است التحیات بپارسی بخواند و یا خطبه روز جمعه بپارسی بگوید نزدیک امام اعظم رح روا باشد فاما اگر بانگ نماز فارسی بگوید اگر مردمان دریابند که این بانگ نماز ست روا باشد اگر مردی بجای تکبیر اول اللهم اغفر لی بگوید نماز روا باشد و اگر اللهم بگوید نزدیک علما کوفه نیز روا باشد و نزدیک علما بصره روا باشد و اگر بجای الله اکبر الله گوید و اگر نگوید نزدیک امام اعظم رح و امام محمد رح روا باشد و چون تکبیر اول گفته باشد کف دست راست بر دست چپ نهد زیر ناف فاما چون دست راست بر دست چپ نهد باید که سرنگاه دست چپ را با انگشت دست راست و انگشت خورد حلقه کند در کافی و هدایه میگوید چون تکبیر اول گفته باشد دست راست بر دست چپ نهد زیر ناف و دستها را قلان نگذارد دیگر در تکبیرات عیدین و در طحاوی میگوید عورتے در نماز دستها را بر سینه نهد در کافی میگوید بعد نیت سبحانک اللهم تا آخر خواند و انی وجهت وجهی للذی تا آخر نزدیک امام اعظم و امام محمد رح نخواند و نزدیک امام ابو یوسف رح خواند در عمده الصلوة میگوید که خواندن سبحانک اللهم تا آخر سنت ست در مضمرات و شفا ان میگوید که چون مهتر آدم صلوة الله علیه وسلم ببرکت خواندن سبحانک اللهم قبول شد مار افرمان شد که در اول نماز سبحانک اللهم بخوانیم تا نماز ما نیز قبول شود چنانچه توبه مهتر آدم علیه السلام قبول شد در صلوة مسعودی

سلہ یج بالفتح اول و سکون ثانی اہل گریمین ۱۲ سه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ۱۲

میگوید سبحانک اللهم تسبیح چهار فرشته است که عرش خدا تعالی بر داشته اند یکی گفت سبحانک اللهم وبحمدک
دوم گفت وتبارک اسمک سوم گفت وتعالی جدک چهارم گفت ولا اله غیرک پس هر که سبحانک اللهم تا آخر
بخواند ثواب چهار فرشته که عرش نیز برداشته اند بیابد در نصاب میگوید مردی امام را در اول
رکعت در خواندن قرآن دریافت اگر امام را در نمازی دریابد که دران نماز قرآن بلند میخوانند سبحانک اللهم
نخواند واگر امام را در رکعت اول در نمازی دریافت که قرآن ساکن میخوانند سبحانک اللهم بخواند وفتوی
برین قول ست در تهذیب میگوید چون امام در نماز بامداد قرآن بلند خواندن آغاز کرد مقتدی
سبحانک اللهم نخواند در ذخیره وخلاصه میگوید مردی امام را در نماز خفتن در رکعت سیوم دریافت باید که
سبحانک اللهم نگوید واگر در رکعت اول ویا در رکعت دوم امام را دریابد بعضی علما گفته اند که سبحانک
اللهم بخواند وبعضی گفته اند نخواند وفتوی برینقول ست وبعضی گفته اند چون امام در خواندن قرآن سکته[1]
کند آن زمان سبحانک اللهم بخواند در کافی میگوید اگر امام باشد ویا تنها باشد اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم نیز بخواند فاما مقتدی نزدیک امام اعظم وامام محمد رح نخواند ونزدیک ابویوسف رح بخواند در ذخیره
وخلاصه میگوید که فتوی بر قول امام ابویوسف رح است در کافی میگوید اگر کسی امام را در رکعت دوم
دریابد نزدیک امام اعظم رح وامام محمد رح در رکعت چهارم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بخواند ونزدیک
امام ابویوسف رح نخواند در عمدة الصلوة میگوید ساکن[2] خواندن اعوذ بالله سنت ست در هدایه
میگوید که امام ومنفرد در هر رکعت بسم الله بگوید در ذخیره وفتاوی حجت میگوید که فتوی برین قول
است در عنایه میگوید نزدیک امام محمد رح بر سر هر سورتی بسم الله الرحمن الرحیم بگوید وفتوی
برین قول ست در کافی میگوید نزدیک امام محمد رح در نمازی که قرآن ساکن میخوانند میان الحمد ومیان
سورت بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بعد از سورت فاتحه در نمازیکه قرآن بلند خوانند میان الحمد ومیان
سورت بسم الله الرحمن الرحیم نگوید فاما پیش از الحمد تسمیه بگوید وفتوی برین قول است در ظهیری
میگوید که مقتدی تسمیه نگوید فاما کسیکه امام را در رکعت دوم دریافته باشد چون امام سلام
دهد او در رکعت چهارم بسم الله الرحمن الرحیم بخواند واین را مسبوق گویند در عمدة الصلوة
میگوید که ساکن خواندن بسم الله الرحمن الرحیم امام ومنفرد را سنت ست در ینابیع وذخیره
میگوید مردی امام را در رکعت سوم در نماز خفتن دریافت باید که آن مرد نیت کند وسبحانک اللهم بخواند

۱ ۲ عش تخفیف سقف ۱۲ منه ۵ سکته بالفتح نام مرض ونیز در قرآن باز ماندن ونوعی از حرف ها که آن را سکته گویند ۱۲

بخواند و نزدیک امام ابویوسف رح اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نیز بخواند و فتوی برین قول ست و نزدیک
امام محمد رح دو روایت ست در یک روایت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بخواند و در روایت دوم نخواند
و دو رکعت با امام بگذارد چون امام سلام گوید در دو رکعت باقی نزدیک امام محمد رح اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بخواند و نزدیک امام ابویوسف رح نخواند زیرا که چون با امام پیوسته بود یکبار خوانده است پس دوم
بار نخواند بعد از ان بسم الله الرحمن الرحیم بخواند پس قرآن بخواند و فتوی برین قول ست در فتاوی حجت
میگوید مردے با امام سه رکعت دریافت نزدیک فقیه ابو اللیث این مرد در یک رکعت باقی اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و نزدیک ابو جعفر کبیر سبحانک اللهم بخواند فاما فتوی آنست
که سبحانک اللهم بخواند فاما اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و یک رکعت باقی
بگذارد در کنز مے گوید که اتفاق علماست که بسم الله الرحمن الرحیم از قرآن ست بسم الله الرحمن الرحیم
منزل ست برائے فرق کردن میان دو سورت پس جنب را به نیت قرآن بسم الله الرحمن الرحیم
نباید خواند فاما اگر جنب به نیت آغاز کار بسم الله الرحمن الرحیم بخواند روا باشد در اسباب المغفرت
میگوید که انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که پیغمبر میگفت علیه السلام
هر که یکبار بسم الله الرحمن الرحیم میگوید خدا تعالے گناهان پنجاه ساله او بیامرزد و در شرعة الاسلام میگوید
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که یکبار با خلاص بسم الله
الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالے چهار هزار ساله گناه بزرگ او بیامرزد و در شرعة الاسلام و اسباب المغفرت
میگوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که از زمین کاغذی بردارد که دران بسم الله الرحمن الرحیم نوشته باشد او را
از دوستان خدا تعالے بنویسند و از مادر و پدر او عذاب سهل کنند اگر مادر و پدر او کافر مرده باشند
در تفسیر امام ابو جعفر رضی الله عنه میگوید هر برکتے که در توریت و انجیل و زبور بوده است آن برکت در
قرآن ست و هر برکتے که در تمام قرآن ست آن برکت در فاتحه است و هر برکتے که در فاتحه است آن
برکت در بسم الله الرحمن الرحیم است پس هر که با خلاص بسم الله الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالی او را ثواب
خواندن توریت و انجیل و زبور و فرقان بدهد در تفسیر عمدة الصلوة و در صلوة مسعودی میگوید که
بسم الله الرحمن الرحیم بسیار گفتن بیرون نماز عادت باید کرد زیرا که بسم الله الرحمن الرحیم
نوزده حرف ست و زبانه دوزخ نیز نوزده اند چون بنده مومن بسم الله الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالے

---

١ رجیم سنگسار کرده شده ١٢ ٢ برکت بالفتح اول و ثانی و ثالث بمعنے مالیدن و افزودن شدن و گاهی بسکون نیز آمده ١٢

او را از نوزده زبانه دوزخ نگاهدارد و امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه حدیثے از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت
کرده است که پیغمبر گفت علیه السلام هر که در عمر خود قصدا بسم الله الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالی او را از
آتش دوزخ نگهدارد و در کافی و هدایه میگوید بعد از بسم الله الحمد لله سورت و یا سه آیت خورد از هر سورتے که
داند بخواند چون امام ولا الضالین بگوید مقتدی آمین نیز بگوید اما مقتدی آمین در نمازے بگوید که امام
قرآن بلند بخواند و اگر مقتدی از امام ولا الضالین در نمازے بشنود که قرآن ساکن میخواند بعضے گفته اند
مقتدی آمین بگوید فاما آمین ساکن بگوید در عمدة الصلوٰة میگوید که گفتن آمین ساکن سنت ست امام
و تنها گذارنده را و مقتدی را در نمازے که امام قرآن بلند میخواند در منافع میگوید معنی آمین همین باید در
شاهان میگوید معنی آمین مستجاب باد و در کافی و منافع میگوید آمین با تشدید خطاست و آمین از قرآن
نیست در کبریٰ میگوید اگر آمین به تشدید گوید نماز او بشکند و بعضی گفته اند نزدیک امام ابو یوسف
نماز نشکند و فتوی برین قول ست در هدایه میگوید بعد از ان تکبیر بگوید و در رکوع رود و در
عمدة الصلوٰة میگوید تکبیرها که در حالة نمازے گوید سنت ست مگر در تکبیر اول فریضه ست در
شاهان میگوید معنی الله اکبر در هر رکعتے آنست که خدا تعالی بزرگترست از آنکه حق او بدین قدر عبادت
بجا آورده شود در هدایه میگوید چون در رکوع رود آئینه هر دو زانو با هر دو دست بگیرد و میان انگشتان
کشاده دارد و این سنت ست فاما چون در سجده رود میان انگشتان هر دو دست متصل دارد و جز این
دو حال انگشتان هر دو دست را بر عادت بگذارد و در کافی میگوید چون در رکوع رود پشت بگسترد
چنانچه اگر قدح آبے بر پشت او نهد بماند و سر با پشت برابر کند پس سبحان ربی العظیم سه بار در رکوع بگوید و در محاوی
و نهایه میگوید بعضی علما گفته اند امام چهار بار سبحان ربی العظیم بگوید تا مقتدیان سه بار توانند گفت فاما در هدایه
مستحب ست که تسبیح رکوع و سجود اند بیشتر از سه بار بگوید فاما باید که ختم بطاق کند و در نهایه میگوید که امام پنج
بار تسبیح در رکوع بگوید تا مقتدیان سه بار توانند گفت و در زاد الفقها میگوید یا پنج بار یا هفت بار یا نه بار یا یازده
بار بگوید زیاده ازین نگوید در هدایه میگوید چون امام سر از رکوع بردارد سمع الله لمن حمده بگوید مقتدی
ربنا لک الحمد بگوید و این قول امام اعظم رح ست و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح و امام
زفر رح سمع الله لمن حمده بگوید و بقول هم ربنا لک الحمد بگوید فاما آنکه تنها نماز بگذارد او هر دو بگوید
و فتوی برین قول ست و بعضے گفته اند تنها نماز گذارنده سمع الله لمن حمده بگوید و ربنا

له آمین اسم فعل ست بمعنی قبول کن یا بمعنی چنین باد در سه بالفتح شگافتن و شکستن و خوردن کرم چوب و دندان و عیب داران
کاریست بزرگ و مانند بیکان ۱۲

لک الحمد نگوید و بعضی گفته اند ربنا لک الحمد و سمع الله لمن حمده نگوید در کافی امام ابو یوسف رح روایت
میکند از امام اعظم رح که تنها گذارنده سمع الله لمن حمده بگوید و ربنا لک الحمد نگوید و فتوی برین قول است که ربنا لک
الحمد بگوید و سمع الله لمن حمده نگوید در شرح طحاوی میگوید فتوی است که تنها گذارنده هر دو بگوید در
فتاوی حجت میگوید که سمع الله لمن حمده گوید ربنا لک الحمد نگوید در عمدة الصلوة میگوید که تسبیح رکوع و سجود سنت
است و نزدیک امام مطیع فریضه است در هدایه میگوید چون سر از رکوع بردارد باید که راست بایستد و این را قومه[۱]
گویند چون خواهد که در سجده رود الله اکبر گوید و سجده کند و راست بنشیند و این را جلسه گویند و راست ایستادن بعد از
رکوع و نشستن درمیان دو سجده و قرار گرفتن در رکوع و سجود سنت است فریضه نیست و این قول امام اعظم و امام محمد رح است و
نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی رح فریضه است و این را تعدیل[۲] ارکان گویند در طحاوی میگوید چون در سجده رود اول دو
زانو بر زمین نهد و بعد از آن دو دست بعد از آن بینی بعد از آن پیشانی و نزدیک بعضی علما اول پیشانی و بعد
از آن بینی یعنی هرچه بر زمین نزدیک است آنچیز اول بر زمین نهد در کافی و عمدة الصلوة میگوید چون سر از سجده
بردارد اول پیشانی بردارد بعد از آن بینی بعد از آن دو دست و بعد از آن دو زانو یعنی هرچه با آسمان نزدیک است
آن را اول بردارد در نهایه میگوید زانو اول بر زمین وقتی نهد که موزهای در پای تنگ نباشد فاما اگر موزهای
پای تنگ باشد او را ممکن نیست اول دو زانو بر زمین نهد درین صورت اول دستها بر زمین نهد فاما اول
دست راست نهد و بعد از آن دست چپ و بعد از آن زانوها نهد در کافی میگوید چون سجده کند باید که روی
درمیان کفهای دو دست باشد در عمدة الصلوة میگوید سجده بهفت اندام بکند یعنی دو پای و دو دست و دو زانو
و پیشانی و سجده کردن بهفت اندام سنت است در کافی و کنز و نهایه میگوید سجده هم به پیشانی کند و هم به
بینی اگر سجده بیکی ازین دو کند هم روا باشد با کراهیت و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و
امام محمد رح اگر سجده بر پیشانی و به بینی نکند روا باشد و اگر سجده به بینی کند و به پیشانی نکند روا نباشد در
هدایه و منظومه میگوید بگر در حالی که بر پیشانی جراحت باشد آن زمان سجده به بینی کند و به پیشانی نکند نزدیک همه
امام روا باشد در نهایه میگوید اگر سجده بر سنگریزه کند اگر بیشتر پیشانی بر زمین رسد روا باشد و اگر بیشتر
بینی بر زمین نرسد روا نباشد در ینابیع میگوید سجده کردن به پیشانی و بینی بهر دو پای فریضه است و سجده
کردن بدو دست و بدو زانو فریضه نیست در کبری میگوید بعضی علما گفته اند اگر کسی در سجده دستها
و زانوها بر زمین ننهد نماز او روا نباشد فاما فتوی آنست که نماز او روا باشد زیرا که

---

۱ قومه بالفتح یکبار ایستادن و یکبار بر جستن رشیدی اینجا بمعنی بعد از رکوع ایستادن است ۱۲ ۲ تعدیل برابر کردن منتخب
رابجمعنی ... و راست و درست کردن ۱۲ غ

اگر مردی بر زمین پلید نماز میگذارد و زانوها و دستهاے او در حالهٔ سجده بر پلیدی مے افتد نماز او روا باشد و
اگر پایهای او بر پلیدی میرسد نماز او روا نیست در محیط میگوید اگر در حالهٔ سجده انگشتان پا از زمین بردارد
نماز او روا باشد در خلاصه و زاد میگوید هر دو پاے بر زمین نهادن در حالهٔ سجده فریضه است و اگر سجده بر یک
پای کند و یک پا بردارد نماز او روا باشد در نهایه میگوید روا باشد با کراهیت و در زاد میگوید اگر سجده
بر پیچ دستار کند و یا سجده بر پرکالهٔ[1] فاضل جامه کند که پوشیده است روا باشد با کراهیت نزدیک امام ابو یوسف
و امام شافعی هر روا نباشد فاما فتوی آنست که روا باشد در کبیری میگوید اگر سجده بر پشت کسی کند
که در نماز است روا باشد فاما سجده بر پشت کسے کند که او در نماز نیست روا نباشد اگر سجده بر زانوهای
خود کند اگر عذری باشد نماز او روا باشد و اگر عذری نباشد نماز او روا نباشد و فتوی برین قول است
و اگر امام سر از رکوع بردارد پیش از آنکه مقتدی سه بار تسبیح رکوع بگوید باید که مقتدی تسبیح رکوع بگذارد
و پس روے امام کند و فتوی برین قول است فاما اگر امام در رکعت سوم برخیزد و مقتدی التحیات تا عبده
و رسوله نخوانده باشد باید که مقتدی التحیات تا عبده و رسوله بخواند بعد از آن پس روی امام کند در هدایه
و کافی و تحفه میگوید چون در سجده رود اگر مرد باشد بازو را کشاده دارد و شکم از رانها دور دارد و
رانها از ساق دور دارد و روی انگشتان و پای جانب قبله کند پس تسبیح سجده سه بار یا پنج بار بگوید
پس سر از سجده اول بردارد و تکبیر بگوید و راست بنشیند و مقدار یک تسبیح میان دو سجده توقف کند پس
باز تکبیر بگوید و در سجده دوم رود و پس باز تکبیر گوید و بجهت رکعت دوم بر پاشنه پاے برخیزد و در حالهٔ
برخاستن دستها بر زمین ننهد و هرچه در رکعت اول کرده در رکعت دوم همان کند مگر آنکه سبحانک اللهم و
اعوذ بالله که این دو چیز در رکعت دوم نخواند و دستها جهت تکبیر اول برندارد و در هدایه و کافی میگوید هر
رکعت یگان قیام است و یگان رکوع و دوگان سجده کند حکمت چیست جواب یکے آنست که چون شیطان فرمان
سجده شد سجده نکرد روی او سیاه شد ما دو سجده کنیم برای مخالفت شیطان دوم آنکه سجده اول اشارت
بر آنست که ما از گل آفریده شده ایم و سجده دوم آنکه اشارت بر آنست که باز در گل خواهیم شد در نفع میگوید
سجده اول برای شکر نعمت ایمان است و سجده دوم برای بقا ایمان است در کافی و هدایه میگوید چون
در قعده اول بنشیند اگر مردی باشد پای چپ بگسترد و پای راست بایستاند و انگشتان پای راست را جانب قبله
کند هر دو دست بر هر دو ران نهد و انگشتان دست را باز دارد و پس التحیات تا عبده و رسوله

[1] پرکاله بالفتح و کاف عربی بمعنے پارچه و حصه ۱۲ ؎ یگان لسان و مردان نامعین در اصل یک گان بود و است کاف عربی بجهت تخفیف حذف کرده اند ۱۲

بخواند و زیاده ازین در قعده اول نخواند و خواندن التحیات در قعده اولی و در قعده اخیره واجبست
در کتب میگوید در خواندن التحیات چون به اشهد ان لا اله الا الله برسد نزدیک امام شافعی رح
و خواهرزاده اشارت با نگشت شهادت کند فاما فتوی نیست که اشارت نکند در هدایه میگوید در دو
رکعت آخرین فاتحه خواند و قرائتی دیگر نخواند و این بهترست در کافی و زاد میگوید خواندن فاتحه
در دو رکعت آخرین واجب نیست و فتوی برین قولست پس در دو رکعت آخرین خواه فاتحه خواند خواه تسبیح
گوید خواه خاموش باشد در کافی میگوید چون در قعده بنشیند بعد از التحیات درود بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرستد و قعده اخیره فریضه است و خواندن التحیات در قعده اخیره واجبست و درود فرستادن
بر پیغمبر علیه السلام در قعده اخیره سنت است فاما فرستادن درود بر پیغمبر علیه السلام خارج نماز واجبست
و نزدیک امام کرخی رح یکبار درود فرستادن در تمام عمر واجبست و نزدیک امام طحاوی هر بار که نام پیغمبر علیه السلام
بشنود و یا بگوید درود واجبست در زاد میگوید که فتوی بر قول امام طحاویست در محیط میگوید که درود
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم خارج نماز و نزدیک امام کرخی یک بار فریضه است در ذخیره و نهایه
میگوید که درود بر پیغمبر علیه السلام برین طریق می باید فرستاد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد
کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و درود همین مقدار بگوید زیاده ازین نگوید و ابن
عباس و ابوهریره رض میگویند بعد از درود و ارحم علی محمد و علی آل محمد کما رحمت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم انک حمید مجید نیز بگوید و امام محمد عبد الله میگوید که گفتن و ارحم علی محمد تا آخر مکروه است
و امام شمس الائمه سرخسی رح میگوید که باکی نیست گفتن و ارحم علی محمد تا آخر در منافع میگوید که پیغمبر گفت علیه
السلام هیچکاری بر نیاید و دعا مستجاب نشود تا زمانیکه درود بر من نفرستند در کافی میگوید که چون
درود بر پیغمبر گفته باشد این دعا بخواند اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن توالد و ارحمهما کما ربیانی صغیرا
اللهم اغفر لی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات ربنا لا
تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار برحمتک یا ارحم الراحمین در محیط میگوید و لوالدی وقتی گوید که مادر
و پدر او مسلم بوده باشند و در شاهان و نهایه میگوید ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیغمبر علیه السلام را گفت یا رسول الله

له قوله بالتح ... [illegible]
چنانچه درود ... [illegible]

مرا دعایی بیاموز که در آخر نماز بخوانم پیغمبر گفت علیه السلام این دعا بخوان اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا فانه لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم در صلوة مسعودی میگوید که این دعا را بعد از التحیات بخواند هر جیے که او را پیش آمده باشد ضائع و آن را بلغایت رساند در طحاوی میگوید التحیات و درود این دعا را در قعدهٔ اخیرهٔ نماز امام خواند و هم مقتدی خواند فاما کسیکه امام را در رکعت چهارم دریابد چون امام در خواندن التحیات بنشیند بعضی گفته اند التحیات تا عبده و رسوله بخواند و درود و دعا نخواند و بعضی گفته اند بعد از التحیات خاموش باشد و بعضی گفته اند بعد از التحیات اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا آنزمان تکرار کند که امام سلام گوید در جامع صغیر خانی میگوید فتوی اینست که این مرد بعد از خواندن التحیات هم درود و هم دعا که امام میخواند بخواند از برای موافقت امام در هدایه و کافی میگوید پس سلام راست و چپ بگوید و در دیگر دانند و در هر دو جا السلام علیکم و رحمة الله بگوید در هدایه و کافی میگوید چون سلام نماز رستا بگوید باید که نیت سلام بر کسانی کند که در راستا از مردان و زنان و فرشتگان نگهبانان آنمقداری که هستند و در سلام چپا نیز همین نیت کند و نزدیک بیشتر علماء در زمانه ما نیت زنان نکند فاما چون مقتدی سلام بگوید باید که نیت بر امام نیز کند و اگر امام رستا باشد در سلام راستا امام را نیت کند و اگر امام چپا باشد در سلام چپا امام را نیت کند و اگر برابر مقتدی باشد نزدیک امام ابو یوسف رح در سلام راستا نیت امام کند و نزدیک امام محمد رح در هر دو سلام نیت امام کند و اگر تنها نماز گذارد او در سلام نیت فرشتگان نگهبانان کند و دیگری هیچ نکند فاما امام در سلام نماز هم مقتدیان و هم نیت کند فرشتگان نگهبانان را نیت کند در کافی و محیط میگوید چون فرشتگان نگهبان را در سلام راستا و چپا نیت کند عدد فرشتگان معین را نیت نکند بلکه نیت سلام بر فرشتگان نگهبانان کند آنمقدار که هستند زیرا که بعضے گفته اند با هر مسلمے دو فرشته هست یکے در راستا که نیکی مے نویسد و یکی چپا که بدی بنویسد و ایشان را کراما کاتبین گویند و بعضے گفته اند که با هر مسلمے پنج فرشته هست یکی در راستا نیکی بنویسد و یکی چپا بدی بنویسد و یکے پیش تلقین خیر میکند و یکے از پس آفتها باز دارد و یکی بر پیشانی که پیغمبر علیه السلام را درود می نویسد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ثواب درود برساند و بعضی گفته اند با هر مسلمے شصت فرشته هست و بعضی گفته اند صد و شصت فرشته هست چون در تعین فرشتگان اختلاف هست نیت تعین نکند نیت سلام بر فرشتگان نگهبانان کند آن مقدار که

سلام بفتح اول بمعنی گردن نهادن و سلام گفتن بمعنی بزرگان گویند که فرشته موکل همراه آدمی باشند ۱۲

هستند چنانچه که در ایمان آوردن بر پیغمبران صلوٰة الله اجمعین ایمان بر تمام پیغمبران بیار د بغیر تعین و در تفسیر مے گوید اگر فرشتگان نگهبانان نباشند دیوان آدمیان را ہلاک کنند در خلاصه میگوید مقتدی با امام سلام گوید و فتوے برین قول ست و در کافی میگوید بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام واجب ست و این مذهب ماست و نزدیک امام شافعی رح بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام فریضه ست

باب ۱۶ شانزدهم

در بیان نمازها که دران بلند و ساکن مے خوانند

در ہدایه میگوید[1] نمازیست که امام را دران قرآن بلند باید خواند یکے در ہر دو رکعت نماز بامداد دوم در دو رکعت نماز شام سوم در دو رکعت اول نماز خفتن و بلند در صورتے خواند که امام باشد و اگر تنها نماز گذارد درین[2] نماز او را اختیار ست اگر خواہد بلند خواند چنانچه خود بشنود زیرا که او امام نفس خود ست و اگر خواهد ساکن خواند زیرا که پس او کسی نیست که او را بشنواند فاما بهتر نست که درین[3] نماز بلند خواند چنانچه خود بشنود اگر تنها باشد و دو نماز ست که دران قرآن ساکن مے خواند اگرچه امام باشد یکے نماز پیشین دوم نماز دیگر فاما در نماز جمعه و در نماز عیدین بلند خواند و در نماز نفلی که در روز گذارد ساکن خواند در نماز نفلی که در شب گذارد خواه ساکن خواه بلند و نفر را نماز خفتن قضا شد اگر ایشان نماز خفتن بعد از برآمدن آفتاب بجماعت قضا بگذارند که امام بلند خواند و اگر نماز خفتن تنها قضا گذارند ساکن خوانند و فتویٰ برین قول ست مردے در نماز خفتن در دو رکعت اول سورت خواند و فاتحه فراموش کرد در دو رکعت آخرین فاتحه را قضا نخواند فاما اگر در دو رکعت اول فاتحه خواند و سورت فراموش کرد درین صورت سورت را در دو رکعت آخرین قضا بخواند و در دو رکعت آخرین فاتحه و سورت بلند خواند و این قول امام اعظم و امام محمد رح ست و نزدیک امام ابو یوسف رح در دو رکعت آخرین سورت بلند نخواند در ہدایه و تہذیب و در فخر و شرح طحاوی و خلاصه میگوید چون در پیشین قرآن ساکن خواند باید که چنان خواند که خود بشنود و اگر چنان بخواند که خود ہم نشنود نماز او روا نیست و فتوے برین قول ست و در نماز خفتن چون بلند خواند چنان خواند که دیگرے بشنود و این قول جعفر ہندوانی ست و نزدیک امام کرخی رح اگر حروف درست خواند نماز او روا باشد اگرچه خود نشنود در تہذیب

[1] امام بالفتح یعنی پیش رو و در دیگر معنے بلند ۱۲

باب شانزدهم در بیان نمازها که دران قرآن بلند و ساکن میخوانند

میگوید اگر کسی در نماز قرآن چنان بخواند که زبان او هم بجنبد نماز او روا نیست در هدایه میگوید همین حکم ست در چیزهائے دیگر که بزبان تعلق دارد چنانچه طلاق و عتاق[1] پس اگر مردے بلند طلاق گفت و ساکن انشاء الله تعالی متصل گفت اگر انشاء الله چنان گفته است که خود شنیده است نزدیک فقیه جعفر سند وانی طلاق واقع نشود و اگر انشاء الله تعالی ساکن چنان گفته است که خود هم نشنیده است نزدیک فقیه جعفر سند وانی طلاق واقع شود و نزدیک امام کرخی اگر انشاء الله تعالی چنان گفته است که خود هم نشنیده است در کافی میگوید فرض قرایت در نماز یک آیت ست اگرچه آیت خورد باشد و چون این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح فرض قرایت در نماز سه آیت خورد ست و یا یک آیت بزرگ چنانچه آیت الکرسی پس اگر مردے در نماز یک آیت خورد خواند چنانچه لَمْ يَلِدْ و آیت دیگر بخواند و الحمد نیز بخواند نزدیک امام اعظم رح او را روا باشد و نزدیک صاحبین رح روا نباشد سنت قرایت در نماز دو نوع است یکے در حالت سفر و این نیز بر دو نوع است یکی در حالت ضرورت چنانچه ترس دشمن و یا ترس دزد درین حالت با الحمد هر سورتیکه خوش آید بخواند زیرا که پیغمبر صلے الله علیه وسلم در نماز بامداد در سفر معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خوانده است دوم در حالت غیر ضرورت چنانچه در حالت امن در یک صورت نماز بامداد و در نماز پیشین بعد از الحمد مثل سورت بروج بخواند و در نماز دیگر و در نماز خفتن بعد از الحمد سورتے خواند که کم از سورت بروج ست و در نماز شام بعد از الحمد سورتے خواند که بغایت خورد باشد این حکم قرایت حالت سفر بود دوم نوع سنت که در حالت حضر ست یعنی در حالتی که مسافر نباشد این نیز بر دو نوع است یکی نوع آنست که ضرورت باشد چنانچه اگر وقت نماز تنگ باشد درین حالت آن مقدار قرایت خواند که وقت نماز فوت نشود دوم نوع آنست که ضرورت نباشد درین حالت در نماز بامداد در هر دو رکعت تمام مقدار چهل آیت خارج الحمد بخواند در هر رکعتے بیست و پنج آیت بخواند و در روایت دوم آنست که در هر دو رکعت مقدار پنجاه آیت بخواند و در روایت سوم که در هر دو رکعت مقدار شصت آیت بخواند و در روایت چهارم آنست که در هر دو رکعت مقدار شصت آیت تا صد آیت خارج الحمد بخواند و بعضی گفته اند چهل آیت در هر دو با کاهلان بخواند و از پنجاه آیت تا شصت آیت با کسانی خواند که ایشان نه کاهل باشند و نه رغبت از شصت آیت تا صد آیت با کسانے خواند که ایشان را رغبت باشد و بعضی گفته اند اگر شبها کوتاه باشد آن چهل آیت بخواند و اگر شبها دراز باشد آنزمان از شصت آیت تا صد آیت بخواند و اگر شبها نه کوتاه باشد و نه دراز آنزمان چهل آیت تا

حروف در صورت گفتن ست طلاق واقع نشود اگر انشاء الله ۱۲ منه

[1] عتاق بالفتح آزاد شدن غلامان و کنیزان وغیره مدام ۲ نوع بالفتح گونه و قسم ۱۲ غ

پنجاه آیت بخواند و بعضے نظر در آیتها بزرگ و خورد و میانه کرده اند در نهایه میگوید امیر المؤمنین ابا بکر صدیق رض در نماز بامداد سورت بقره[1] تمام بخواند چون از نماز فارغ شد امیر المؤمنین عمر رض گفت ای خلیفه رسول خدای نزدیک ست که آفتاب برآید ابو بکر صدیق رض جواب داد اگرچه آفتاب برآید ما را در تلاوت باید نه در غفلت و امیر المؤمنین عمر رض در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بآیت انما اشکو بثی و حزنی الی الله رسید گریه او را غلبه کرد و در رکوع رفت این در بیان سنت قرائت در نماز بامداد بود فاما سنت قرائت در نماز پیشین آنست که در نهایه و کافی میگوید که سنت آنست که در نماز پیشین آنمقدار آیتها خواند که در نماز بامداد میخواند فاما در اصل[2] گفته است که کم از آن خواند زیرا که وقت نماز پیشین وقت مشغول بکسب ست پس اگر در وقت نماز پیشین قرائت آنمقدار خواند که در نماز بامداد میخواند از کسب باز ماند و در نماز دیگر و در نماز خفتن در رکعت اول بعد از الحمد بمقدار سورت بروج بخواند و در رکعت دوم مقدار سورت والسماء والطارق بخواند و در نماز شام بعد از الحمد سورتے خورد بخواند در کافی میگوید سنت آنست که در نماز بامداد در رکعت اول قرائت بیشتر خواند از رکعت دوم و همین حکم ست در چار نماز دیگر نزدیک امام محمد رح و هم در کافی میگوید باید که دو حصه قرائت در رکعت اول بخواند و یک حصه در رکعت دوم این مستحب ست فاما اگر در رکعت اول بیشتر از دو حصه خواند و در رکعت دوم کم از یک حصه بخواند باک نبود و اگر در رکعت دوم قرائت بیشتر از رکعت اول خواند باتفاق علما مکروه ست مکروه در صورتیست که اگر در رکعت دوم سه آیت بیشتر خواند از رکعت اول فاما اگر در رکعت دوم یک آیت یا دو آیت بیشتر خواند از رکعت اول آنزمان مکروه نباشد و فتوی برین قول ست

باب هفدهم در بیان امامت

کردن در هدایه میگوید که جماعت سنت مؤکده ست پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که جماعت از سنت هدے ست ترک نکند مگر جماعت منافق در فتاوی حجة میگوید جماعت سنت مؤکده ست یعنی نزدیک واجب ست و نزدیک امام مالک و داؤد طائی جماعت فریضه ست باید که نماز با جماعت گذارد که فریضه ست قوله تعالی واركعوا مع الراكعين در اسباب المغفرت میگوید پیغمبر گفت علیه السلام جبرئیل صلوة الله علیه گفت که ای محمد بدرستی و راستی چون مسلم نماز خفتن و نماز بامداد بجماعت بگذارد چنانستے که یک لکه و بست و چهار هزار پیغمبران را صلوة الله علیهم اجمعین دریافته باشد و با هر پیغمبرے یکسال خدایتعالی را عبادت کرده و چنانستے که هزار مومن اسیر از کافران باز خریده باشد و یکرکعت مسلم که با جماعت بگذارد بهتر ست از هزار رکعت تنها

[1] سورت بالضم بتری و بالصم شرف و منزلت و پاره از قرآن مجید و نام شهر بر ساحل دریائے شور ۱۲ [2] اصل یعنی مبسوط ۱۲ منه
[3] بضم ها و فتح دال در حرات الف بصورت معنے راه رست نمودن ۱۲ غیاث اللغات

بگذارد بهتر است از یک انگشت بیمار که در راه خدا تعالی صدقه دهد و بهتر است از آنکه یک لقمه گرسنه را طعام
سیر دهد و بهتر است از آنکه برهنه را جامه دهد و بهتر است از آنکه یک ختم قرآن کند و بهتر از آنکه صد اسپ
بغازیان بجهت غزا داده باشد و بهتر است از آنکه طواف خانه کعبه یک کلیمه کند و بهتر از آنکه یکسال روزه دارد
پیغمبر گفت علیه السلام ترک تکبیر اولی نماز با جماعت بد است که هر که یک رکعت نماز بجماعت بگذارد بهتر است از ده هزار رکعت که تنها
بگذارد پیغمبر گفت صلعم اگر کسی تنها آن مقدار نماز گذارده باشد که تمام امتان من گذارده اند و آن مقدار روزه دارد که تمام
امتان من داشته اند و آن مقدار حج کند که تمام امتان من کرده اند هر نیکی که در جهان است بکند فاما در جماعت جمعه حاضر نشود خدا تعالی
او را فرمان دهد تا نگونسار کنند و در دوزخ اندازند و نپرسند که کجا بودی و چه کردی خدا تعالی بروی نظر رحمت در دنیا و
آخرت نکند و توبه و قبول نشود بعد از آن یاران گفتند یا رسول الله اگر آن مرد فریضه ها تنها میگذارد پیغمبر گفت علیه السلام
اگرچه فریضها میگذارد و تا آن زمانی که بجماعت حاضر نشود جای او در دوزخ است و در هدایه و فتاوی
سراجی میگوید پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم هر که دنبال امام متقی نماز گذارد چنانستی که دنبال پیغمبر
صلعم نماز گذارده باشد که پیش ازین بوده اند و هر که دنبال امام عالم نماز گذارده باشد چنانستی که
دنبال من گذارده در اسباب المغفرت میگوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که خشنودی
من خواهد باید که دوست مرا حرمت دارد یاران گفتند یا رسول الله دوست شما کیست پیغمبر گفت
علیه السلام دوست من طالب علم است و طالب علم مرا دوست تر است از فرشتگان خدا تعالی پس
هر که حرمت دارد طالب علم را بدرستی او مرا حرمت داشته باشد و هر که مرا حرمت داشته باشد خدا تعالی
را حرمت دارد و هر که خدا تعالی را حرمت دارد جای او در بهشت است پیغمبر گفت صلعم هر که علما را زیارت
کند چنانستی که مرا زیارت کرده باشد و هر که دست علما را گیرد چنانستی که دست مرا گرفته باشد و هر که
با عالمان بنشیند چنانستی که با من در دنیا نشسته باشد و هر که با من در دنیا نشسته باشد خدا تعالی
او را روز قیامت با من در بهشت فرستد پیغمبر گفت علیه السلام علماء امت من همچون پیغمبران بنی اسرائیل اند
یعنی چنانچه انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام تبلیغ شریعت خلق را میکردند همچنین علماء امت من اند تبلیغ شریعت
امت مرا می کنند اما اگرچه علماء امت من جمع شوند بدرجه هیچ پیغمبری نرسند پیغمبر گفت علیه السلام عالمان
میراثیان پیغمبران اند گفت پیغمبر بزرگی عالم بر عابد چنانستی که بزرگی من بر کمترین شما پیغمبر گفت علیه السلام هر متعبدی
که او را علم فقه نباشد در شبه ماند که آسیا میگردد علماء گفته اند هر که بی علم زاهد گشت در آخر عمر دیوانه شود و یا کافر میرد نعوذ بالله

۱ لواقح تصحیح و تحقیق کرد [illegible] اسرائیل نام یعقوب علیه السلام
در [illegible] یعنی اسرا بزبان عبری برگزیده خدا و بعضی گویند بنده خدا ۱۲

پیغمبر گفت علیه السلام نظر کردن بروی عالم عبادتست و پیغمبر گفت علیه السلام خواب عالم عبادتست
پس معلوم شد که عالم بزرگ امتست از عابدی که او را علم فقه نباشد پس امامت عالم اولی باشد از امامت عابد
در هدایه میگوید که بهتر نیست هر که عالم باشد او امامت کند و اگر در علم برابر باشند آن زمان کسی امامت کند که
قرآن خواندن نیکوتر میداند و اگر در خواندن قرآن نیز برابر باشند آن زمان کسی امامت کند که پرهیزگارتر
باشد و اگر در پرهیزگاری برابر باشند آن زمان کسی امامت کند که در سال بزرگ باشد در کافی میگوید
اگر در سال هم برابر باشند آن زمان کسی امامت کند که خوب رو باشد یعنی کسیکه در شب بسیار نماز گذارد
امامت کند پیغمبر گفت علیه السلام هر که در شب نماز گذارد روی او خوب شود از روی دیگران در هدایه
میگوید پیش فرستادن مکروه است پیش فرستادن بنده بجهت امامت و اعرابی و فاسق و کور و ولد زنا
یعنی حرامزاده و اگر ایشان خود پیش رفتند و امامت کردند روا باشد در هدایه میگوید اگر کور
عالم تر باشد آن زمان امامت او مکروه نباشد در هدایه میگوید زنان را نماز بجماعت گذاردن مکروه است
اگر امام مرد باشد و اما اگر زنی زنان را امامت کند مکروه است اگر کند و باید که میان صف ایستد و پیش
نرود و مردی یک نفر را امامت میکند باید که مقتدی جانب راست برابر امام ایستد و فتوی برین قول است
و نزدیک امام محمد رح یک نفر مقتدی چنان ایستد که انگشتان پای او برابر پاشنه پای امام باشد اگر این یک
نفر چپ امام ایستد و یا پس امام ایستد نماز او روا باشد فاما بد کرده باشد و اگر مردی دو نفر را امامت میکند
باید که پیش رود و ایشان پس ایستند و نزدیک ابو یوسف و امام محمد رح میان هر دو ایستد و روایتست
مردان را که اقتدا کنند بزن یا به پسرک در هدایه میگوید در صف اول مردان نماز کنند بعد ازان پسرکان
و بعد ازان زنان در مجمع البحرین گفته است که میان پسرکان و زنان خنثی صف کشند
در هدایه و جامع کبیر و زندوستی میگوید مرد ستے امامت کرده بود و دنبال او هم مردان بودند و هم زنان و امام
نیت امامت زنان کرده بود زنے برابر مردی ایستاد و نماز آن مرد باطل شد و نماز زنان نشکند و اگر امامت نیت امامت زنان
نکرده باشد آن زمان نماز مرد روا باشد نماز زن روا نباشد و نیت امامت زنان امام را وقتی شرط است
که اگر زنے هم در صف اول در نماز با مردے برابر ایستد و اگر زنے هم در صف اول در نماز برابر مرد نه ایستد آن زمان دو
روایتست در یک روایت نیت امام شرط است در روایت دوم شرط نیست و اگر زنے برابر مرد در نماز جنازه ایستد نماز مرد نشکند و اگر
زنے و مردے یک جا نشسته نماز گذارند نماز او نشکند و اگر زنے قوی زال است و یا صغیره باشد غیر مشتهات در برابر

اعرابی یا الحیج ... از اعراب ... منسوب است باعراب که بمعنی صحرانشین است ۱۲ و نیت امامت زنان همچنین کند که آنرا از انشا است ۱۲

مرد اینست هم نماز مرد نشکند و اگر میان مرد و میان زن چیزے حائل[1] باشد آنزمان نیز نماز مرد نشکند در جامع
اوزجندی و منافع میگوید اگر زنے برابر مرد در نماز ایستد اگر شش شرطها موجود شود نماز مرد بشکند یکے آنکه امام
نیت امامت زنان کرده باشد دوم آنکه نمازے باشد که دران رکوع و سجود ست سوم آنکه زن قابل جماع بود و مجنونه
و دیوانه نباشد چهارم آنکه مرد و زن اقتدا بامام باشند پنجم آنکه مرد و زن در یک مقام اقتدا کرده باشند ششم
آنکه میان مرد و زن حائلے نباشد اگر این شش شرط موجود شود نماز مرد بشکند اگرچه زن مرد را محرم باشد
و اگر زن در صف اول برابر امام ایستاد و اقتدا کرد نماز امام و نماز تمام مقتدیان بشکند اگر شش شرط مذکوره
موجود شود و در هدایه میگوید زال اگرچه فرتوت شده باشد حکم جوان دارد و اگرچه مرد را محرم باشد در مصفی
میگوید چون زنے در میان دو مرد ایستد نماز هر دو باطل شود و نماز یک نفر که پس آن زن ست نیز باطل شود در
کبیری و نهایه میگوید اگر مردے دنبال[2] فاسقے و یا مبتدعی اقتدا کند ثواب یابد فاما آنچنان ثواب نیابد
که دنبال امام متقی می یابد پیغمبر گفت علیه السلام هر که دنبال امام عالم و متقی نماز گذارد چنانستی که دنبال پیغمبر
نماز گذارده باشد در شمائل بیهقی میگوید بر زنان بانگ نماز و اقامت سنت نیست زیراکه برایشان
جماعت نیست در نصاب میگوید امام را نیت امامت شرط نیست پس اگر مردے سوگند خورد که
فلان را من امامت نکنم و آن مرد در نماز بود که فلان آمد و بوے اقتدا کرد نماز آن فلان روا باشد اگرچه امام نیت امامت
نکرده باشد و فتوی برین قول ست در ذخیره میگوید خانه مردی متصل مسجد ست و اقتدا بامامی میکند که در مسجد امامت
میکند روا باشد فاما باید که از امام آواز تکبیر بشنود در شرح مختلفات و طحاوی میگوید اگر صفی بیرون مسجد
استاده ست اقتدا بامامی کرده ست که او درون مسجد امامت میکند اگر صفها متصل باشند روا باشد و اگر
متصل نباشند روا نباشد و بعضی گفته اند اگر مسجد پر باشد روا باشد و اگر پر نباشد نماز نزدیک بعضی روا نباشد و
فتوی برین قول ست در نقالی میگوید امامی در کشتی امامت میکند و بعضی مقتدیان در کشتی دیگر اقتدا کرده اند اگر هر دو کشتی
متصل باشند نماز روا باشد و اگر متصل نباشند روا نباشد و روا نیست امامت کسیکه صاحب عذر باشد مر کسانے را که ایشان
صاحب عذر نباشند و روا نیست امامت امّی[3] مر کسی را که او قاری باشد یعنی خواننده باشد و روا نیست امامت برهنه
مر کسی را که او جامه پوشیده ست و روا نیست امامت کسیکه او تیمم کرده باشد مر کسانی را که ایشان وضو کرده باشند
و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف رحمة الله علیهما ست و نزدیک امام محمد رح روا نیست و روا ست امامت
کسیکه مسح موزه کرده باشد مر کسانے را که ایشان پایها شسته باشند و روا ست

[1] حائل بکسر همزه بازدارنده و مانع شونده میان دو چیز ۱۲ منه [2] دنبال بالفتح یعنی پس چیزے و عقب ۱۲ منه [3] امی منسوب بام ست یعنی آن کسیکه بدان روش در ایام طفلے که بود از تربیت پدر محروم مانده ... مادر ... علم نوشتن و خواندن

امامت نشسته گذارنده مرکسانی را که ایشان استاده گذارند زیرا که پیمبر علیه السلام آخرین نماز نشسته امامت کرده و مقتدیان استاده گذاردند و نزدیک امام محمد رح روا نیست و روا ست امامت کسیکه باشارت نماز گذارد و مرکسانی را که ایشان نیز باشارت نماز گذارند مگر آنکه امام باشارت غلطیده کند مقتدیان نشسته اشارت میکنند آنزمان روا باشد و روا نیست امامت کسی که او نماز باشارت گذارد مرکسی را که او برکوع و سجود کند نزدیک امام زفر رح روا ست و روا نیست امامت نفل گذارنده مرکسی را که او فریضه گذارد فاما امامت فریضه گذارنده مرکسی را که نفل گذارد روا ست و روا نیست امامت فرض گذارنده مرکسی را که فریضه دیگر گذارد و اگر کسی اقتدا با امام کرده و بعد از گذاردن نماز تحقیق شد که امام را وضو نبود باید که آن مقتدی نماز خود باز گرداند چنانچه امام باز خواهد گذارد و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه مقتدی را نماز باز گردانیدن واجب نیست مردی امی امامت کرد و دنبال او بعضی مقتدیان امی بودند و بعضی قاری یعنی خواننده نزدیک امام اعظم رح نماز مقتدیان روا نیست و نزدیک دو امام نماز مقتدیان که امی باشند روا ست چنانچه نماز امام و مقتدیانی که قاری اند نماز ایشان روا نباشد و رشناختن میگویید امی کسی است که هیچ چیز از قرآن خواندن نداند نه الحمد نه آیتی دیگر فاما اگر مردی یک آیت[1] از قرآن خواندن داند او امی نباشد و دنبال او نماز کسیکه تمام قرآن داند روا باشد و در هدایه میگوید روا باشد با کراهیت و این قول امام اعظم رح است فاما نزدیک دو امام اگر کسی سه آیت خورد و یا یک آیت دراز داند او امی نباشد و دنبال او نماز روا ست اگرچه مقتدی حافظ تمام قرآن باشد باب شانزدهم در بیان حدث در نماز و در هدایه میگوید که اگر در نماز وضو بشکند باید که باز گردد و وضو بکند و باقی نماز بگذارد فاما بهتر است که نماز از سر باز گرداند بعضی گفته اند اگر تنها گذارنده باشد بهتر است که از سر بگذارد و اگر امام و یا مقتدی باشد آن زمان از سر نگذارد و باقی نماز تمام کند و آن در صورتیست که حدث خود آید فاما اگر حدث در نماز عمدا کند آنزمان نماز از سر گذارد و اگر امام را حدث رسید باید که خلیفه گیرد و اگر مقتدی را حدث رسید بعد از وضو کردن باید که باز گردد و همانجای بیاید که نماز میگذارد و باقی نماز تمام کند مگر آنکه امام از نماز فارغ شده باشد مردے امامت می کرد و در خواندن قران بسته شد باید که دیگرے را پیش فرستد و این نزدیک امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح روا نباشد که دیگری را پیش فرستد و این در صورتست که اگر آن مقدار نخوانده باشد که نماز او روا باشد باید که امام در رکوع رود و دیگرے را پیش

باب شانزدهم در بیان حدث در نماز

[1] آیت نشان و علامت ۱۲ غیاث اللغات

نفرستد مردی را بعد از خواندن التحیات حدث[1] رسید باید که وضو کند و سلام گوید زیرا که سلام دادن واجب است
فاما اگر درین حالت عمداً حدث کرد و یا سخن کند نماز او روا باشد و سلام از وی ساقط شود و آنکه امامت
میکرد او را حدث رسید و کسی را پیش فرستاد که او رکعت اول با امام در نیافته است روا باشد و این را مسبوق
گویند و چون این مرد پیش رود نماز از جای آغاز کند که امام را حدث رسیده است و چون وقت سلام شود
باید که این مرد کسی پیش فرستد که اول رکعت نماز با امام دریافته باشد و سلام تواند گفت بعد از آن باقی نماز خود
تنها بگذارد فاما بهتر امام آنست که چون حدث رسد کسی را پیش فرستد که اول رکعت نماز دریافته باشد
مردی امامت میکرد و دنبال او یک نفر اقتدا کرده بود چون امام را حدث رسید مقتدی امام شود اگرچه امام را
پیش نفرستد و امام بعد از وضو اقتدا بمقتدی[2] کند مردی را در رکوع و یا در سجود حدث رسید چون او وضو کند
باید که آن رکوع و سجود را باز گرداند در ظهیریه میگوید اگر امام کسی را خلیفه گیرد و نمیداند که بر امام چند رکعت
باقی مانده است باید که امام اشارت بانگشت کند اگر یک رکعت باقیمانده باشد اشارت بیک انگشت
کند و اگر دو رکعت باقیمانده است اشارت بدو انگشت کند و اگر بر امام سجده تلاوت باشد باید که انگشت
خود بر پیشانی و زبان نهد تا خلیفه دریابد که بر امام سجده تلاوت است و اگر بر امام سجده سهو باشد باید
که انگشت خود بر پیشانی و بر دل نهد و بعضی گفته اند که برای سجده سهو سر را چپ و راست بجنباند و اگر امام را هم
سجده سهو باشد و هم سجده تلاوت برای سجده سهو انگشت بر پیشانی و بر سینه نهد و برای سجده تلاوت انگشت
بر پیشانی و بر زبان نهد در خلاصه میگوید مردی سه رکعت با امام دریافت تا آن زمان که امام سلام داد وقت
این مرد چهارم رکعت گذارد و سلام با امام داد بعضی گفته اند نماز این مرد روا نباشد و بعضی گفته اند نماز
این مرد روا باشد و فتوی بر قبول است در سراجی میگوید اگر خلیفه نمیداند که امام چند رکعت گذارده است
باید که خلیفه چهار رکعت بگذارد و در هر رکعتی بنشیند تا مقتدیان را که قعده آخیره که فریضه است فوت
نشود و در نصاب میگوید مردی در مسجد آمد و اقتدا با امام در صف نکرد و بعد از اقتدا کردن روان شد
و در صف در آمد نماز او بشکند باب نوزدهم در بیان آنکه شکننده نماز است و آنچه مکروه است
در نماز ـ و در هدایه میگوید هر که در نماز سخن عمداً گوید و یا بفراموشی نماز او بشکند امام امامت میکرد و در خواندن
قرآن بسته شد اگر بمقدار جواز صلوة خوانده باشد یعنی آن مقدار خوانده باشد که نماز او روا باشد باید که در رکوع
رود و اگر بمقدار جواز صلوة نخوانده باشد مقتدی برا نشاید که امام را فتح کند و اگر امام از آنجا که بسته بود

[1] حدث بفتح اول و فتح دال حمله و بعد با منشانیه بے وضو شدن ۔ [2] بفتح دال و سکون تانی ظفل و بعد ۱۲ غ ۔ [3] اقتدا بالکسر و تا فوقانی پیروی کردن ۱۲ ۔ [4] خلیفه از پس سے آئیند و در کار سے قائم مقام کسے شوند و باد شاه و د بعد ۱۲ عیاث اللغات

باب نوزدهم در بیان آنکه شکننده نماز است و آنچه مکروه است در نماز

گذشته و آیتی دیگر ۲ نماز کرد بعد از آن مقتدی فتح میکند نماز مقتدی بشکند و نماز امام نشکند و امام در نصورت
گفته مقتدی بگیرد نماز امام و نماز مقتدی با دیگر نیز بشکند مردی در نماز قرآن از مصحف میخواند نماز او نزدیک امام اعظم
رح بشکند و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد رح نشکند فاما مکروه باشد مردی در وقت نماز نبشته دید و آنرا فهم کند فتوی
آنست که نماز او نشکند و در هدایه و شاهان می گوید اگر زنی پیش نماز گذارنده بگذرد نماز نشکند فاما زن گنهگار
شود و نزدیک اصحاب ظواهر بگذشتن زن و سگ و الاغ نماز بشکند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است
اگر گذرنده پیش نماز کننده داند که او را چه مقدار گنهگاری است چهل توقف کند و در چهل اختلاف است
بعضی گفته اند چهل ساعت و بعضی چهل روز و بعضی چهل ماه گفته اند در حدیث ابوهریره رض گفته است
که مراد درین چهل توقف چهل سال است و گذارنده پیش نماز وقتی گنهگار شود که اگر میان گذارنده و میان
سجده گاه او بگذرد و این در صورتیست که اگر نماز در صحرا گذارد و فتوی بیشتر علما بر این قول است و گنهگار
در صورتیست که اگر پیش نماز گذارنده ستره نباشد و ستره آن باشد که نماز گذارنده در حال نماز
پیش خود چیزی می نهد چنانچه چوب و جز آن و در کافی و شاهان می گوید مسجد که بزرگ است
نزدیک بعضی حکم صحرا دارد یعنی تا آن زمان که میان نماز گذارنده و میان سجده گاه نگذرد گنهگار
نشود و نزدیک بعضی حکم مسجد خورد دارد یعنی هر که در مسجد خورد پیش نماز گذارنده بگذرد گنهگار شود خواه
میان او و میان سجده بگذرد خواه دورتر باشد مگر آنکه میان آنکه میان نماز گذارنده و میان گذرنده
حائلی باشد چنانچه ستون و آدمی و یا ستره آن زمان گنهگار نشود در کافی و هدایه میگوید مردی بر دکانی نماز
میگذارد اگر آن دکان مقدار قد آدمی میانه باشد آن زمان گذشتن پیش او مکروه نیست و اگر آن دکان
کم از قد آدمی میانه باشد آن زمان پیش او گذشتن مکروه است در هدایه و کافی میگوید کسیکه در صحرا نماز
گذارد باید که پیش خود ستره نهد تا پیش گذرنده گنهگار نشود و ستره مقابل ابروی راست و یا
ابروی چپ نهد و مقدار ستره درازی یک گز است و یا بیشتر و در بزرگی مقدار پری انگشت است
و باید که ستره نزدیک خود نهد و ستره امام ستره مقتدیان است و ستره را پیش خود استاده کند
مگر آنکه زمین سخت باشد آن ستره را دراز کند و پیش خود نهد و بعضی گفته اند اگر ستره نباشد و زمین
سخت پیش خود خطی دراز کشد و بعضی گفته اند خطی کشد بر طریق محراب و این روایت در شاهان
و کافی است اگر کسی خواهد که پیش نماز گذارنده بگذرد و پیش نماز گذارنده ستره نباشد و یا کسی

مصحف بالضم و بکسر چیزی که در و صحیفه‌ها و اوراق را جمع کرده شود و مؤلف میگوید مناسبت معنی مستعمل است
قرآن مجید ۱۲ غیاث اللغات

خواهد که میان ستره و میان نماز گذارنده بگذرد باید که نماز گذارنده او را باشارت و یا بتسبیح منع کند و چون
منع باشارت کند خواه اشارت بسر کند خواه بچشم خواه بدست و اگر منع هم باشارت و هم بتسبیح باشد
مکروه بود در کافی میگوید مصلی چون بنماز بایستد باید که نظر خود بر سجده گاه کند چون در رکوع رود نظر خود
بر پشت دو قدم خود نهد و چون در سجده رود بر نرمۀ بینی نظر کند چون بنشیند در کنار خود نظر کند و چون
سلام راست گوید نظر خود بر کتف راست کند و چون سلام چپ گوید نظر خود بر کتف چپ کند در کافی و هدایه
میگوید چهارم در نماز مکروه است و ایستاده شدن امام در محراب مکروه است اگر پایها نیز در محراب باشد
فاما اگر پایها امام درون مسجد باشد و سجده در محراب کند آن زمان مکروه نیست در هدایه و کافی میگوید
مکروه است که امام تنها بر دکان باشد یعنی بر بلندی و مقتدیان فرود مکروه وقتی باشد که اگر دکان
مقدار قد آدمی میانه باشد و نزدیک بعضے اگر دکان مقدار گز باشد مکروه است و همین حکم
است اگر مقتدیان بر دکان باشند و امام تنها فرود دکان باشد و فتوی بر منقول است در کافی مے
گوید مکروه در صورتیست که اگر امام تنها باشد فاما اگر با امام بعضی مقتدیان نیز باشند آن زمان مکروه نیست
در هدایه میگوید اگر مردی نماز میگذارد و پیش او مردی پشت داده نشسته است نماز او روا باشد در هدایه
میگوید قید کردن پشت دلیل بر آنست که اگر روی او جانب مصلی باشد مکروه باشد در کافی
میگوید باک نیست گذاردن نماز بر بساطی که در آن صورتها باشد فاما باید که بر صورت سجده نکند در اصل
گفته است که نماز مکروه است خواه بر صورت سجده کند خواه نکند در هدایه و کافی میگوید مکروه است
اگر پیش مصلی و یا بالای سر مصلی در سقف صورتے باشد که سر آن بریده باشد فاما اگر صورتے بر بستر باشد
مکروه نیست زیرا که حضرت جبرائیل فرموده است که ما در نیائیم در آنخانه که صورت و یا سگ باشد و
در آنخانه که فرشتگان در نیایند آن خانه بدترین خانه است در کافی میگوید اگر سر صورت با ریسمان
چنان دوزند که اثر هیچ ننماید آن زمان مکروه نیست فاما اگر سر صورت ندوزند و گردن صورت
بدوزند آن زمان مکروه بود مکروه در صورتیست که اگر صورتے بزرگ باشد که بے تامل در نظر آید فاما
اگر صورت خورد باشد که بتامل در نظر آید آن زمان مکروه نیست اگر صورتے بر بالشے باشد که بر زمین
افتاده است و یا بر بساطی که آنرا گسترده اند آن زمان مکروه نیست زیرا که اهانت صورت است و اگر
بالشت استاده باشد آن زمان مکروه باشد زیرا که تعظیم صورت است و همین حکم است اگر

دکان بالفتح ... (footnote, largely illegible) ... غیاث اللغات

صورت بر چادرها باشد که در خانه پرده میکنند زیرا که تعظیم صورتست اگر صورت پیش ست کراهیت بلند تر ست
واگر بالا سر در سقف ست کراهیت کم ازینست واگر صورت راست کراهیت کم از آنست واگر صورت چپ است
کراهیت کم از ان ست واگر صورت پس ست کم از ان ست واگر در نماز جامه پوشیده است که در ان
صورت کرده اند مکروه باشد فاما نماز روا باشد در همه صورتها با کراهیت و آن نماز را باز گرداند جای
که صورتی باشد و همین حکم ست در هر نماز یکه با کراهیت گذارند اورا و اگر تعدیل ارکان ترک
داده باشد آن نماز را باز گرداند و تعدیل ارکان بجا آرد مکروه نیست صورت چیزی که جان
ندارد چنانچه درخت و کشتی در کافی میگوید اگر پیش مصلی تنوری باشد که دران آتش ست مکروه
بود و اگر پیش مصلی چراغ باشد و یا قندیل و یا شمع آنزمان مکروه نبود در سراجی میگوید فاژه خود
آوردن در نماز مکروه ست فاما اگر فاژه خود آید و داشتن آن ممکن نباشد آنزمان مکروه نیست و سنت ست دست
خود بر دهن خود نهد مردی وضو دارد فاما بول او را زحمت[1] دیا قدم جای او را حاجت ست اگر او
بآن هم نماز میگذارد مکروه باشد مردی در مسجد در آید و امام را در رکوع دریافت باید که آنمرد در صف
در آید بعد از ان اقتدا کند با امام واگر در صف در نیاید و با امام اقتدا کند مکروه باشد مکروه ست ستادن
امام در غیر محراب مگر بضرورت مقتدی بر جامه امام چیزی زیاده تر بر درم شرعی دید گمان برد که مگر
نجاست ست بعد ازان تحقیق شد که آن چیز نجاست نیست نماز مقتدی روا باشد و اگر مقتدی پیش از امام
از التحیات فارغ شود پیش از امام سلام گوید نماز مقتدی روا باشد مردی یکرکعت با امام در نیافته است
باید که این مرد سه رکعت با امام بگذارد و بعد از ان یکرکعت تنها بگذارد و اگر این مرد اول آن یکرکعت
تنها بگذارد و بعد ازان با امام اقتدا کند و سه رکعت با امام بگذارد و خلاف سنت کرده باشد فاما نماز
او روا باشد در منظومه میگوید هر که تارک صلوة عمدًا باشد نزدیک امام شافعی رح او را سیاست
لا نکفر[2] در مصفی میگوید هر که تارک الصلوة عمدًا باشد نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه اگر ده ساله است
لت کنند اگر بالغ باشد بکشند و در مقابر مسلمانان دفن نکنند مگر منکر فریضه نماز نباشند و نماز بروی بگذارند
فاما نزدیک امام ما او را نکشند امام محبوبی رحمه الله میگوید که او را در مذهب ما لت چنان سخت کنند که از اندام
او خون بیرون آید در محیط میگوید نماز با جامه ابریشم مکروه ست در فروق نیشاپوری می گوید اگر
مردی در نماز سجده بر توده خشک کند و یا بر توده جو و یا بر توده جواری کند نماز او روا باشد فاما

[1] زحمت یا تنگی پیچ و تابی ... از جهت بر کردن نه از جهت نسبت کفر کردن ۱۲ ... زیرا که بلیتیاتی او بدین چیز باطل
قرار خواهد یافت ۱۲ غیاث اللغات

اگر سجده بر توده کال و یا بر توده تخم کتان کند نماز او روا نباشد در خانی میگوید که اگر کسی سجده بر توده حنطه
کرده نماز او روا باشد زیرا که پیشانی او در توده حنطه قرار خواهد گرفت فاما اگر سجده بر توده کال کند و
یا بر کاه مخلوج کند و یا بر چیزی که پیشانی دران چیز قرار نمیگیرد نماز او روا نشد پس بران ماند که اگر سجده
در هوا میکند نماز او روا نیست و باک نیست بگذاردن نماز بر بوریا و یا بر جامه خانه ای جامه نو بافته
یا نششته و آنچه بدین ماند در فروق نیشاپوری میگوید مردی پنج نماز در وقت می گذارد فاما نماز را فریضه
نمیداند نماز او روا باشد و همین حکم ست اگر داند که نماز هم فریضه هست و هم سنت فاما فریضه از سنت
نداند نماز او روا نباشد و اگر کسی در ماه رمضان روزه میدارد و اما نمیداند که روزه ماه رمضان فرض ست
روزه او روا نباشد **باب هفتم در بیان نماز وتر** در کافی میگوید که نماز وتر نزدیک امام اعظم در یک
روایت فرض عملی ست فاما فرض اعتقادی نیست فرض عملی آنرا گویند که منکر او کافر نشود و فرض اعتقادی
آن را گویند که منکر او کافر شود و در روایت دوم سنت ست و در روایت سوم واجب ست و فتوی برین
قول ست و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح وتر سنت موکده ست در منظومه و ترغیب الصلوة میگوید وتر
نزدیک امام اعظم رح فرض عملی ست و فتوی برین قول ست پس اگر مردی نماز خفتن میگذارد و وتر نگذارده
بوده نماز بامداد میگذارد و او را وتر یاد آمد که نگذارده هست نماز بامداد او روا نباشد تا آنزمانیکه وتر نگذارد
مردی نماز خفتن گذارد و بعد از گذاردن نماز خفتن تجدید وضو ساخت بعد ازان نماز وتر گذارد و بعد از
گذاردن نماز وتر تحقیق شد که نماز خفتن بی وضو گذارده هست باید که این مرد نماز خفتن باز گرداند و نماز وتر
نزدیک امام اعظم رح باز نگرداند و نزدیک دو امام نماز وتر نیز باز گرداند در کافی میگوید بهتر آنست که
نماز وتر در وقت سحر بگذارد فاما نماز خفتن در وقت سحر گذاردن مکروه هست در هدایه و کافی میگوید نماز وتر سه
رکعت ست بیک سلام در مذهب ما و در مذهب امام شافعی رح وتر یک رکعت ست در فتاوی حجت میگوید که وتر
در مذهب امام شافعی رح اگر خوش آید یک رکعت بگذارد و یا سه و یا پنج و یا هفت و یا نه و یا یازده و زیاده
ازین نگذارد و در هدایه میگوید دعا قنوت در سوم رکعت پیش از رکوع بخواند و در مذهب امام شافعی رح بعد
از رکوع بخواند در کافی میگوید که دعا قنوت در نماز وتر تمام سالی بخواند و نزدیک امام شافعی رح دعا قنوت
پانزده روز در آخر ماه رمضان بخواند و در باقی سال دعا قنوت نخواند در هدایه میگوید که در هر سه رکعت
وتر الحمد و سورتی بخواند و چون خواهد که دعا قنوت خواند دستها بر دارد و الله اکبر بگوید و دعا قنوت بخواند

باب هفتم در بیان نماز وتر

---

۱ مخلوج بالفتح و جیم عربی پنبه از دانه پاک کرده شده ۱۲ [illegible] ۲ تجدید از سر نو ساختن و در نو کردن ۱۲ عبارات اللغات

دعاء قنوت در غیر نماز وتر نخوانند و نزدیک امام شافعی رح در نماز بامداد نیز بخوانند پس اگر امام شافعی
المذهب در نماز بامداد دعاء قنوت بخواند و نزدیک امام ابو یوسف مقتدی حنفی مذهب نیز دعاء قنوت
بخواند و نزدیک امام اعظم و امام محمد رح مقتدی نخواند و خاموش باشد و بعضی گفته اند مقتدی ایستاده باشد تا
آن زمان که امام دعاء قنوت بخواند و بعضی گفته اند چون دعاء قنوت امام در بامداد خواندن گیرد مقتدی بنشیند
فاما فتوی آنست که مقتدی ایستاده باشد تا آن زمان که امام دعاء قنوت در نماز بامداد بخواند و این دلیل کند که
اگر حنفی مذهب اقتدا بشافعی مذهب کند روا باشد و چون حنفی مذهب را تحقیق شود که از امام خونی بیرون آمده است
نماز حنفی مذهب روا نباشد و در هدایه میگوید دعاء قنوت در وتر ساکن خواند در تاتارخانیه و ذخیره میگوید چون امام
در نماز وتر دعاء قنوت بخواند مقتدی را نیز باید که دعاء قنوت بخواند و در آخر قنوت ملحق خواند یا بالملحق بخواند فاما
فتوی آنست که ملحق بخواند در ذخیره میگوید هر که دعاء قنوت نداند سه بار یا رب یا رب بگوید در شرح طحاوی می
گوید اللهم اغفرلی سه بار بخواند و اختیار علما آنست که رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً
وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ بخواند در ملتقط میگوید که پیغمبر علیه السلام گفت هر که بعد از وتر دو بار سجده کند و در سجده
اوّل سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ پنج بار بگوید پس بنشیند و یکبار آیة الکرسی بخواند باز در سجده
دوم سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ پنج بار دیگر بگوید سبحان الله تعالی که جان محمد در قبض قدرت اوست
آن مرد آمرزیده شود پیش از آنکه از جای نماز برخیزد و بدهد خدای تعالی ویرا ثواب هزار شهداء
و هزار فرشته را قربان شود تا بجهت او نیکیها نویسند و چنانستی که صد برده آزاد کرده باشد و دعا مستجاب
شود و شصت دوزخی را روز قیامت شفاعت کند و هر وقتیکه نقل کند شهید نقل کند در هدایه میگوید
که نماز وتر در غیر ماه رمضان بجماعت نگذارد در کبیری میگوید مردی امام را در رکعت سوم در نماز
وتر دریافت باید که این مرد با امام دعاء قنوت بخواند و در رکعت سوم که بعد از امام خواهد گذارد
دران دعاء قنوت نخواند زیرا که یکبار با امام خوانده است در هدایه میگوید خواندن دعاء قنوت در نماز
وتر واجبست پس اگر مردی بفراموشی دعاء قنوت ترک گیرد سجده سهو بجا آرد و در جامع صغیر اوزجندی میگوید
مردی در نماز وتر دعاء قنوت بفراموشی نخواند چون در رکعت سوم رکوع رفت او را بیاد آمد که دعاء قنوت نخوانده
است باید که از رکوع باز در قیام نرود و دعاء قنوت نخواند و فتوی برین منقول است فاما سجده سهو بجا آرد در فتاوی حجه میگوید
مردی در نماز وتر در رکعت سوم فاتحه خواند و سوره فراموش کرد و دعاء قنوت خواند چون در رکوع رفت یاد آمد که سوره نخوانده است

ف یعنی مختار است خواه ملحق بکسر حا بخواند خواه بفتح آن بخواند لیکن فتوی بکسر حا است ۱۲ ع نام سورتیکه در اول قرآن واقع است چون او فاتحه
در آغاز قرآن بدان منقول لهذا آنرا فاتحه خوانند چون سوره مذکور در اول قرآن واقع است لهذا فاتحه بجا گاه بمعنی اول و آغاز چیز ۱۲

باب بست و یکم در بیان نمازهای سنت و نفل

اتفاق علماست که آنمرد باز گردد و سر از رکوع بردارد و سورت بخواند و بعد از سورت باز دعاء قنوت بخواند
و در رکوع رود و سجده سهو بجا آرد و اگر در رکعت سوم در نماز وتر سورت خواند و فاتحه فراموش
کرد چون در رکوع رفت اورا یاد آمد که فاتحه نخوانده ام باید که باز نگردد و در سجده رود فاما سجده سهو
بجا آرد و در سراجی میگوید اگر کسی دعاء قنوت فارسی بخواند و یا هندوی و غیر آن باشد و اگر اهل شهری دعاء قنوت
ترک گیرند بادشاه ایشانرا ادب دهد و اگر بعد از آداب هم نخوانند آنزمان ایشانرا قتل کند امامی در نماز وتر[1]
امامت کرده بود و مردی نیت نفل آن امام اقتدا کرد بگمان آنکه مگر امام فریضه میگذارد و بعد از اقتدا کردن اورا
معلوم شد که امام وتر میگذارد این مرد نماز خود شکست بر وی چهار رکعت قضا لازم شود دو یا سه رکعت لازم
نشود و در کافی میگوید که در نماز وتر قرائت معین نیست بعد از الحمد هرچه از قرآن داند بخواند و نزدیک امام
شافعی رح در وتر قرائت معین هست در رکعت اول انا انزلناه و در رکعت دوم قل یا ایها الکفرون
در رکعت سوم قل هو الله احد الله الصمد بخواند و در شرح قدوری میگوید فاما نزدیک ما مستحب است که بعد از
الحمد این سورتها بخواند در جامع صغیر میگوید که فتوی آنست که دعاء قنوت از قرآن نیست فاما دعاست
منقول از رسول علیه السلام

باب بست و یکم در بیان نمازها سنت و نفل

در هدایه میگوید سنت پیش
از بامداد دو رکعت است و سنت در نماز پیشین شش رکعت است چهار رکعت پیش از فریضه و دو رکعت بعد از
فریضه و سنت در نماز عصر چهار رکعت است پیش از فریضه و اگر خوش آید دو رکعت گذارد و سنت در نماز شام
دو رکعت است بعد از فریضه نماز شام و سنت پیش از نماز خفتن چهار رکعت است اگر خوش آید دو رکعت
بگذارد و بعد از نماز خفتن دو رکعت است و بعد از ان نیز چهار رکعت سنت است و اگر خوش آید دو رکعت
بگذارد و در کافی میگوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که روز و شب دوازده رکعت سنت بگذارد حق تعالی برای
جهت او قصری[2] در بهشت بنا فرماید یعنی دو رکعت پیش از نماز بامداد و شش رکعت نماز پیشین و دو رکعت بعد از
نماز شام و دو رکعت بعد از نماز خفتن پس این دوازده رکعت سنت مؤکده است و در روز جمعه پیش از فریضه
چهار رکعت سنت است و پس از فریضه نیز چهار رکعت سنت است پس سنت در نماز جمعه هشت رکعت باشد و نزدیک
امام ابو یوسف رح در جمعه دو رکعت نماز سنت است چهار رکعت پیش از فریضه و چهار رکعت بعد از فریضه و دو رکعت
بعد از ان و سنت نماز دیگر مؤکده نیست هم از ینجهت امام محمد رح سنت نماز دیگر را احسن میگوید و سنت نمیگوید در مضمرات
میگوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که چهار رکعت پیش از نماز دیگر بگذارد این چهار رکعت بجهت او

---

[1] وتر بکسر واو طاق که مقابله جفت باشد و بفتحتین [illegible] ١٢ [2] قصر بالفتح کوشک و کوتاهی جامه شستن [illegible]

سپری شود از آتش دوزخ در روایت دیگر آمده است که پیغمبر علیه السلام گفت هر که چهار رکعت پیش از
نماز دیگر گذارد خدای تعالی بجهت او قصری در بهشت بنا فرماید و سنت نماز خفتن که پیش از فریضه است
آن مستحب است و سنت مؤکده نیست و سنت نماز خفتن که بعد از نماز خفتن است خواه دو رکعت گذارد و خواه چهار
رکعت فاما بهتر آنست که چهار رکعت بگذارد از دو رکعت زیرا که در چهار رکعت ثواب بیشتر است و پیغمبر علیه
السلام گفت هر که از فریضه نماز خفتن چهار رکعت سنت بگذارد و ثواب شبقدر یابد و در هدایه میگوید نفل که در
روز بگذارند بهتر آنست که آن نیز چهار رکعت بگذارند و این اتفاق هر سه علماست فاما نفلیکه در شب گذارند
نزدیک امام اعظم رح بهتر آنست که آن نیز چهار رکعت گذارند و نزدیک ایشان بهتر آنست که دو رکعت بگذارند در
هدایه میگوید نفلی که در روز گذارند خواه دو رکعت بیک سلام گذارد خواه چهار رکعت بیکسلام گذارد و زیاده از
چهار رکعت بیک سلام مکروه است فاما نفلیکه در شب گذارند نزدیک امام اعظم رح اگر هشت رکعت بیک سلام
بگذارد روا باشد و زیاده بر هشت رکعت مکروه است در مضمرات میگوید هر که میان نماز شام و میان نماز خفتن
دو رکعت بگذارد و بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
سه گان بار بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم اجعل هذه الصلوة سراجا لقبری ولقبور جمیع المسلمین[2] خدای تعالی
گور او را در قیامت پر نور و روشن گرداند و هر که میان نماز شام و میان نماز خفتن دو رکعت نماز
بگذارد در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله سه گان بار بخواند خدای تعالی تلخی جان کندن بروی آسان
کند امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده است از پیغمبر علیه السلام هر که شبی از شب ماه رمضان ده
رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد سه گان بار خدای تعالی پس هر رکعتی
سه صد هزار فرشته را فرمان دهد تا نام آن بنده نیکیها بنویسند و دور کنند بدیها از نامهٔ او و بجهت او در
بهشت قصرها تیار کنند و زیر هر قصری جویهای روان کنند و درختان نصب کنند و ثواب ختم توریت و
انجیل و زبور و فرقان[3] یابد و درین نماز ثواب بسیار است لذا میگه گفته شده است و هر که در شب بیست
و هفتم از ماه رمضان دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد هفت
بار خدای تعالی او را و مادر و پدر او را بیامرزد و ثواب شبقدر[1] یافته باشد و هم در مضمرات میگوید اگر مردی
سنت نماز بامداد دو رکعت و چهار رکعت نماز سنت پیشین بگذارد و بعد از آن بخریدن و فروختن و یا
بخوردن چیزی مشغول شود باید که سنت باز گذارد فاما اگر یک لقمه خورده باشد باز نه گرداند

---

[1] و ثواب شب قدر از عبادت هزار ماه بهتر باشد چنانکه در کلام مجید آمده [2] ای بار خدایا بکن این نماز را چراغ مر قبر من و مر قبور تمام مسلمانان ۱۲ [3] فرقان نامهای قرآن مجید است چه جدا کننده حق از باطل است ۱۲ غیاث اللغات

و در تجنیس و ملتقط میگوید هر که بعد از نماز خفتن چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول الحمد یکبار و آیة الکرسی
سه بار بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص سه بار معوذتین یکبار و در سوم رکعت همان خواند که
در اول رکعت خوانده باشد و در رکعت چهارم هرچه در رکعت دوم خوانده باشد ثواب شب قدر یابد
بیشتر علما گفته اند که ما این نماز را بهر نیتے که گذارده ایم خداتعالی حاجت ما را حاصل گردانید است این نماز
را نماز حاجات می گویند در سراجی میگوید نماز بامداد نشسته گذاردن روا نیست مگر بعذری اگر مردی
با امام فریضه نماز بامداد گذارد و سنت نماز بامداد نگذارده بود بران مرد لازم نیست که سنت را قضا بگذارد
و اگر مردی را سنت نماز بامداد با فریضه فوت شد تا وقت زوال[1] سنت بامداد نیز قضا بگذارد
و بعد از زوال سنت بامداد اول قضا نگذارد فاما فریضه را قضا بگذارد مردی امام را در نماز بامداد در فریضه
دریافت اگر داند که یک رکعت فریضه با امام در خواهم دریافت سنت بامداد بگذارد و بعد از ان فریضه بگذارد
و یک رکعت فریضه تنها بگذارد و اگر داند که اگر سنت خواهم گذارد فریضه با امام یک رکعت هم نخواهم یافت
درین صورت فریضه بگذارد و سنت نگذارد فاما در فریضه نماز پیشین با امام اقتدا کند اگرچه ترس فوت
شدن یک رکعت هم نباشد مردی فریضه تنها میگذارد و فتوی آنست که آن مرد سنت هم بگذارد و اگر سنت بگذارد
خدای تعالی او را روز قیامت بپرسد و نماز نفل که در شب بگذارند خواه بسیار خواه اندک قرایت
بلند خواند و آن بهترست و خواه ساکن خواند و بهتر آنست که سنتها و نفلها در خانهٔ خود بگذارد و فریضه در
مسجد بگذارد و در هدایه میگوید قرایت بلند در چهار رکعت نفل واجب است فاما در قرایت چهارگانهٔ فریضه
در چهار رکعت واجب نیست بلکه در دو رکعت اول واجب است و در دو رکعت آخرین واجب نیست و در دو
رکعت آخر خواه الحمد خواه نخواند خواه تسبیح گوید فاما بهتر آنست که قراءة بخواند و هم در هدایه میگوید علما گفته اند
که هر چهار رکعت نماز نفل بیک سلام بگذارد باید که او در رکعت سوم نیز سبحانک اللهم بخواند چنانچه در
رکعت اول خوانده است مردی نفل میگذارد و پیش از سلام دادن نماز بشکست در مذهب ما
بر آن مرد قضا لازم شود و در مذهب امام شافعی رح قضا لازم نشود و نماز نفل نشسته گذاردن روا است اگرچه
مقدور ایستادن باشد فاما ثواب نشسته گذاردن نیمه از ایستاده گذاردن یابد در کافی میگوید چون نماز نفل
نشسته گذارد و نزدیک بعضی مربع[2] نشیند فاما فتوی آنست که چنان نشیند که در خواندن التحیات می نشیند
و مربع نه نشیند در فتاوی خانی میگوید اگر مردی در نماز نفل مربع نشیند و مقصود او تکبر نباشد

[1] زوال بالفتح گشتن از جای و در شرع [illegible] سایه [illegible] ... [illegible]
[2] مربع بالفتح [illegible] ... [illegible]

روا باشد فرد سے نماز نفل استحساناً نیت کرده است اگر بعد از ان میعاد رفتن شبت نزدیک امام اعظم رح روا باشد
ونزدیک امام ابو یوسف و محمد رح روا نباشد مگر بعذر در کافی میگوید مردی بر مرکب نیت نماز نفلی کرد بعد از نیت
کردن از مرکب فرود آمد باقی نماز گزارد روا باشد زیرا که فرود آمدن از مرکب اندک عمل است و عمل
اندک نماز نشکند و اگر مردی یک رکعت نفل بر زمین گذارد و بعد از ان سوار شود نماز روا نباشد
از سر گیرد زیرا که سوار شدن عمل بسیار است بے استعمال دو دست نتواند و عمل بسیار شکننده نماز
است و در کافی میگوید قعده اولی در نفل چهارگانی فریضه نیست و نزدیک امام اعظم و محمد و شافعی رحمهم الله
فریضه است و در هدایه میگوید که مردی فریضه نماز بامداد با امام گذارد و او سنت بامداد نگذارده بود نزدیک
امام اعظم رح و امام ابو یوسف رح آن مرد سنت بامداد قضا نگذارد نه پیش از بر آمدن آفتاب و نه
بعد از بر آمدن آفتاب و امام محمد رح میگوید که دوست دارم تا آن زمان که زوال گذشته سنت بامداد را قضا
بگذارد فاما سنتهاء دیگر جز سنت بامداد اگر تنها فوت شود وقت بگذرد سنت قضا نگذارد و اگر سنتها
با فریضه فوت شود بعضی گفته اند بگذارند و بعضی گفته اند نگذارند در محیط میگوید هیچ سنتے را بعد از گذشتن
وقت قضا نگذارد جز سنت بامداد و آن اتفاق علماست خواه سنت با فریضه فوت شده باشد و
خواه بے فریضه و فتوی نیز بر این قول است در فتاوی حجه میگوید اولی آنست که سنت بامداد قضا
بگذارد تا وقت زوال اگرچه سنتها تنها فوت شده باشد و اگر سنت چهارگانی نماز پیشین تنها فوت شده باشد
اولی آنست که تا آن زمان که وقت نماز پیشین باقی باشد قضا بگذارد فاما نزدیک امام محمد رح آن چهارگانی
را بعد از دوگانی قضا بگذارد و نزدیک امام ابو یوسف رح اول چهارگانی بگذارد و بعد از ان دوگانی بگذارد
و قول امام ابو یوسف رح صحیح ترین است و این در صورتیست که وقت نماز پیشین باقی باشد فاما اگر وقت
نماز پیشین گذشته باشد آن زمان سنت را قضا نگذارد در هدایه و عمدة الصلوة و مضمرات میگوید که مردی
با امام فریضه نماز بامداد گذارد و سنت نماز نگذارده بود اگر سنت بامداد را پیش از بر آمدن آفتاب قضا بگذارد
مکروه است مگر آنکه حیله کند آن زمان مکروه نبود و حیله آنست که چون خواهد که با امام فریضه بگذارد و سنت
نگذارده باشد باید که اول نیت سنت کند و الله اکبر بگوید و فریضه با امام بگذارد و بعد از فریضه پیش از بر آمدن آفتاب
سنت بگذارد و در کبیری میگوید مردی فریضه پنجوقت می گذارد و سنتهاء هر پنج وقت نمیگذارد اگر سنتها
را حق نداند کافر گردد و اگر سنتها را حق میداند فاما آن را هم میگذارد و بعضی گفته اند در وی تهمت گنهگار شده
فاما فتوی آنست که او گنهگار شود مردی سنتهاء پنجوقت نمیگذارد و اگر عذر باشد آن معذور باشد

و اگر عذری نباشد فردا قیامت خدای تعالی ازو پرسد در هدایه میگوید روایت کرده اند که امام محمد رح
را در سفر فریضها هر پنجوقت گذاردی و وتر و دو رکعت سنت نماز بامداد گذاردی و سنتهای دیگر نگذاردی
در فتاوی خانی و سراجی میگوید مردی پیش از نماز بامداد تحیت[1] وضو گذارد بگمان آنکه صبح صادق نه
دمیده است بعد از ان تحقیق شد که صبح صادق دمیده بود آن دو رکعت نزدیک امام ابو یوسف رح
و نزدیک امام محمد رح بجای سنت نماز بامداد شود و فتوی برین قول است فاما در خلاصه میگوید بجای سنت
نشود و این صحیح ترست در جامع صغیر خانی آورده است مردی در نماز پیشین شش رکعت به
فراموشی گذارد فاما در چهارم رکعت که قعده آخرین است نشسته بود نماز او روا باشد سجده سهو بجا آرد
چهار رکعت فریضه شود و دو رکعت باقی نزدیک بعضے علما از سنت نماز پیشین واقع شود و نزدیک
بعضے از سنت واقع نشود و فتوی برین قول است پیغمبر علیه السلام گفت هر که چهار رکعت سنت پیش از
فریضه نماز پیشین ترک گیرد از شفاعت من محروم ماند و در ذخیره میگوید مردی فریضه نماز پیشین با امام گذارد
و سنت چهارگانی نگذارده بود تا آن زمان که وقت نماز پیشین باقی است آن چهارگانی سنت قضا
بگذارد و فتوی برین قول است فاما چون وقت نماز پیشین بگذرد آن چهار رکعت سنت قضا نگذارد در
کافی میگوید نماز نفل بنیت خوشنودی خصمان[2] نباید گذارد فاما در بیهقی میگوید شاید گذارد و خصمان خوشنود
شوند در یواقیت میگوید مردی یک رکعت از نماز شام با امام دریافت چون آمد دو رکعت باقی
تنها بگذارد باید که در هر رکعتی بنشیند و این مستحب است و اگر در رکعت دوم نه نشیند هم روا باشد فاما
باید که در رکعت آخر بنشیند مردی در مسجدی در آمده بود و از فریضه نماز بامداد یک رکعت تنها گذارده بود
بعد ازان اقامت[3] شنید باید که این مرد نماز بشکند و با امام بجماعت نماز بگذارد تا آن زمان که
این مرد دو رکعت نگذارده است نماز بشکند و با امام بجماعت بگذارد و اگر این مرد دو رکعت فریضه بامداد
تنها گذارده است فاما التحیات نخوانده بود که اقامت شنید درین صورت نماز نشکند و تنها بگذارد و با امام
بنیت نفل اقتدا نکند زیرا که نفل بعد از نماز بامداد مکروه است و در فریضه نماز شام تا آن زمان که تنها نماز
دو رکعت بگذارده است نماز بشکند و با امام بجماعت نماز گذارد و چون دو رکعت گذارده باشد تا آن زمان نماز نشکند
و یک رکعت باقی تنها بگذارد و بعد از گذاردن نماز شام بنیت نفل اقتدا نکند زیرا که نفل سه رکعت

[1] تحیت بالفتح تکبیر ثانی و تشدید یای تحتانی مفتوح سلام گفتن و درود اندن و پادشاهی و ملک ۱۲ [2] خصمان جمع خصم بالفتح بمعنی دشمن و بمعنی مالک اینجا مراد از صاحب حق است ۱۲ [3] اقامت تکبیر اول ماندن در جاے و قیام و قائم کردن و تکبیر برپا کردن نماز جماعت گفتن ۱۲ غیاث اللغات

روا نباشد فاما اگر باامام بنیت نفل اقتدا کرده باشد چون امام سلام گوید آن مرد سلام نگوید و برخیزد و یک رکعت تنها بگذارد تا چهار رکعت نفل شود در هدایه و کنز میگوید مردی نیت فریضهٔ نماز پیشین تنها کرده بود بعد از ان اقامت شنید باید که اینمرد نماز بشکند و باامام بجماعت بگذارد و اگر اینمرد یک رکعت از نماز پیشین گذارده بود بعد از ان اقامت شنید درین صورت یک رکعت دیگر بگذارد و سلام گوید این دو رکعت نفل شوند و فریضه باامام بگذارد و اگر اینمرد سه رکعت گذارده بود و بعده اقامت شنید درینصورت چهارم رکعت نیز تنها بگذارد و نماز نشکند فاما در ترغیب الصلوٰة میگوید بعضے علما گفته اند اگر مردی از فریضهٔ نماز پیشین سه رکعت تنها گذارده بود که اقامت شنید باید که آن مرد بنشیند و چهارم رکعت نشسته گذارد تا این چهار رکعت نفل شود فریضه باامام بگذارد و اگر مردے در سنت نماز پیشین بود و یا در سنت نماز جمعه بود که اقامت شنید و یا خطبه شنید باید که دو رکعت از سنت بگذارد و سلام گوید و چهار رکعت بگذارد و این روایت از امام ابو یوسف رح کرده اند و بعضی گفته اند که هر چهار رکعت سنت بگذارد و بر سر دو رکعت سلام نگوید در عتابیه میگوید که تکرار فاتحه در نماز نفل مکروه نیست پس در فریضه مکروه باشد باب[۲۲]

بست و دوم در بیان تراویح

- در فتاوی سراجی و مضمرات میگوید که تراویح سنت مؤکده است در حق مرد و عورت که اهل شهری اگر تراویح ترک گیرند بادشاه را روا باشد که بایشان حرب کنند و تراویح بیست رکعت ست بعد از هر چهار رکعت مقدار چهار رکعت باید نشست خواه تسبیح گوید خواه نگوید و اما اگر داند که مقتدیان را دشوار می آید نه نشیند و نیت صلوٰة للتراویح گوید یا سنت الوقت گوید تراویح نشسته گذاردن روا ست اگر چه مقدور ایستادن باشد و فتوی بر ینقول ست اما اگر امام نشسته نماز تراویح میگذارد و مقتدیان ایستاده میگذارند هم رواست و فتوی برینقول است اگر امام تمام تراویح بیک سلام عمداً میگذارد و در هر دو رکعتی بنشیند روا باشد باکراهیت و وقت تراویح بعد از خفتن ست تا بر آمدن صبح صادق اگر تراویح بیش از نماز خفتن گذارد روا نیست و برین فتوے ست در نصاب الفقها میگوید اگر تراویح بعد از وتر میگذارد روا باشد و برین فتوی ست اگر تراویح در وقت نگذارد قضا نگذارد و اگر در هر دو رکعتے امام دیگر میشود مکروه است فاما اگر در چهار رکعت امام دیگرے شود مکروه نیست در فتاوی سراجی و مضمرات می گوید مردی دو جا تمام تراویح امامت میکند روا نباشد اگر مردی دو جا تمام تراویح اقتدا کند روا باشد اگر امام را قرآن یاد نباشد در تراویح قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ

تسبیح اینست سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والهیبة والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک الحی الذی لا ینام ولا یموت سبوح قدوس ربنا ورب الملٰئکة والروح اللهم اجرنا من النار یا مجیر یا مجیر یا مجیر برحمتک ... عالم الصلوٰة ... فتاوی ... گوید اگر کسی ...

باب بست و دوم در بیان تراویح

بخوانند در مضمرات میگوید کرده است که مقتدی در تراویح بنشیند و چون خواهد که امام رکوع کند برخیزد و مکروه است که با غلبه خواب تراویح گذارد فاما باید که خواب دفع کند بعد از ان تراویح بگذارد و ختم قرآن در تراویح یکبار سنت است قاضی امام ابو علی نسفی میگوید اگر مقتدیان در ختم کاهلی میکنند ثواب تراویح باشد و ثواب ختم نباشد در اصول شاهی میگوید اگر جنبی روزه ماه رمضان و یا روزه نفل میدارد و روزه روا بود فاما چون نماز نخواهد گذارد در گنهگار شود

باب بست و سوم در بیان نماز قضا - در هدایه میگوید

هر کرا نماز قضا شود چون یادش آید اول آنرا بگذارد و بعد از نماز قضا وقتی گذارد و ترتیب در میان نماز قضا و در میان نماز وقتی در مذهب ما واجب است پس اگر مردی با یاد داشت نماز قضا نماز وقتی گذارد روا نباشد تا آن زمان که اول قضا نگذارد و نزدیک امام شافعی رح ترتیب در میان نماز قضا و نماز وقتی مستحب است در هدایه میگوید سه چیز است که بدان ترتیب ساقط شود یکی آنکه تنگ وقت باشد که اگر نماز قضا خواهد کرد وقتی فوت خواهد شد دوم فراموشی سوم چون قضا ها بسیار شود یعنی اگر شش نماز قضا شوند ترتیب ساقط میشود و نماز هفتم روا باشد با یاد داشت آن شش نماز مردی را شش نماز قضا شود بعد از ان چند نماز وقتی گذارد و بعد از ان او را یک نماز دیگر نیز قضا شد نزدیک بعضے علما این یک نماز که قضا شده است با آن شش نماز ضم میشود گوئی او را هفت نماز قضا شده است پس آن نماز وقتی با یاد داشت این یک نماز روا باشد چنانچه با یاد داشت آن نماز در کافی و منظومه میگوید که فتوے برین قول است و نزدیک بعضی علما این یک نماز با آن شش نماز ضم نشود پس نزدیک ایشان تا آن زمان که این یک نماز قضا نگذارد نماز وقتی روا نباشد در ینابیع میگوید که فتوی برین قول است مردی را نماز بامداد قضا شده است و او با یاد داشت نماز بامداد نماز پیشین گذارد و نماز پیشین او روا نباشد مگر آنکه شش نماز دیگر بعد از گذاردن نماز پیشین گذارد آن زمان نماز پیشین او نزدیک امام اعظم رح روا باشد و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح روا نباشد در فتاوی عتابیه میگوید مردی نماز ها که در عمر خود گذارده است برای احتیاط میخواهد که آنرا قضا نیز بگذارد و او را قضای نیست فتوی آنست که روا باشد فاما بعد از نماز بامداد و نماز دیگر برای احتیاط نگذارد و در فتاوی حجت آورده است مردی تحقیق نمیداند که او را نماز ها قضا شده است یا نه بهتر آن است که چون قضا برای نماز احتیاط بگذارد و در هر چهار رکعت الحمد و سورت بخواند امام حجة الاسلام میگوید مشغول شدن بگذاردن نماز ها قضا بهتر است و هم بهتر است از

ـــــــــــــــــــــــــــــ

له ترتیب ... کردن در جمیع ... در مصباح الجنان ... هر که ترک کرد نماز را تا وقت ... پس آنرا قضا کند در غیر وقت ... عذاب کند خدا تعالی ... [illegible]

مشغول شدن بنوافل پس هرگاه نفلی بگذارد باید که بنیت قضا فریضه کند مگر در نماز های سنت و نماز چاشت
وانچه بدین ماند که درین چهار چیز ها بنیت فریضه نکند باب بست و چهارم در بیان سجده سهو
در هدایه سجده سهو واجبست در زیادة و نقصان و سجده سهو دو سجده است بعد از سلام و این مذهب
ماست و نزدیک امام شافعی رحمه پیش از سلام بعده سجده سهو بجا آرد و بعد از ان سلام گوید اگر سجده سهو
پیش از سلام بجا آرد در مذهب ما نیز روا باشد فاما بهتر در مذهب ما آنست که سجده سهو پس سلام بجا آورد
و بهتر نزدیک امام شافعی رحمه آنست که پیش از سلام سجده سهو بجا آرد و سلام هر دو جانب گوید بعد از ان
سجده سهو بجا آرد و فتوی برین قول است فاما درود و دعا ها نزدیک بعضی علما در هر دو قعده بخواند بجا
فتوی آنست که درود و دعا در قعده اول نخواند و در قعده دوم بخواند در نهایه میگوید امام فخر الاسلام
و امام شیخ الاسلام و صاحب ایضاح میگوید که یکجانب سلام گوید بعد از ان سجده سهو بجا آرد و دوم
جانب سلام نگوید فاما نزدیک فخر الاسلام آن یک سلام برابر قبله گوید و روی از قبله نگرداند و نزدیک شیخ
الاسلام هر دو جانب سلام گوید بعد از ان سجده سهو بجا آرد در هدایه میگوید سجده سهو لازم شود چون در نماز
چیزی زیاده کند که آن چیز از جنس نماز است فاما از نماز نیست چنانچه اگر در یک رکعت بفراموشی سه سجده
کند سجده سهو لازم شود زیرا که سجده سوم از جنس نماز است فاما از نماز نیست و اگر در نماز سخن بفراموشی
کرد سجده سهو لازم نشود و نماز او فاسد شود زیرا که سخن از جنس نماز نیست در هدایه میگوید اگر واجبی بفراموشی
ترک گیرد یا واجبی را از محل او تاخیر کند و یا فریضه از محل خود تاخیر کند سجده سهو بجا آرد اگر مردی فاتحه را
بفراموشی ترک گیرد یا سورت ترک گیرد یا واجبی دیگر بفراموشی ترک گیرد سجده سهو بجا آرد و احکام سجده در
واجبات نماز گفته شده است در ینابیع میگوید مردی در دو رکعت اول دو بار فاتحه خواند اگر متصل خوانده
باشد سجده سهو لازم شود و اگر متصل نخوانده باشد سجده سهو لازم نشود چنانچه اگر اول فاتحه خوانده بعد از ان
سورت بخواند بعد از ان دوم بار فاتحه خواند سجده سهو لازم نشود و در ینابیع و خلاصه میگوید اگر کسی در قعده اولی
درود بر پیغمبر علیه السلام بفراموشی بفرستد سجده سهو لازم شود و فتوی برین قول است بعضی علما گفته اند تا چون
در قعده اولی اللهم صل گوید سجده سهو لازم شود اگر چه صل علی محمد نگوید و بعضی گفته اند تا آن زمان که اللهم صل علی محمد نگوید
سجده لازم نشود و فتوی برین قول است و امام اعظم رحمه میگوید اگر یک حرف از درود بخواند سجده
سهو لازم شود و این در ین صورتیست که اگر درود در قعده اولی بفراموشی خوانده باشد فاما

سلام جانبین است سلام گوید [illegible] در کافی میگوید امام را در نماز جمعه با عیدین سهو شود نشاید که سجده سهو آرد
یکون الناس فی الفتنه و علیه الفتوی [illegible] غیاث اللغات

اگر عمداً درود فرستد مکروه باشد وسجده سهو لازم نشود و اگر دو بار التحیات در یک قعده بخواند سجده سهو لازم نشود و همین حکم است اگر دو بار فاتحه در دو رکعت آخرین بخواند در خلاصه میگوید مردی در دو رکعت اول فاتحه خواند و سورت نخواند و بفراموشی در رکوع رفت چون یاد آمد سر از رکوع برداشت و سورت خواند و باز در رکوع رفت بر آن مرد سجده سهو لازم شود و فتوی برین قول ست در کبیری میگوید مردی در دو رکعت آخرین نماز پیشین بعد از فاتحه سورت نیز بفراموشی خواند فتوی این است که سجده سهو لازم نشود و این روایت در نصاب نیز آورده است در هدایه میگوید اگر امام در نمازے که قران بلند میخواند مقدار سه آیت بفراموشی ساکن خواند سجده سهو لازم آید و فتوے برین قول ست و همین حکم ست اگر امام در نمازے که قرآن ساکن میخوانند مقدار سه آیت بلند خواند فاما کسیکه تنها نماز میگذارد و اگر او در نمازیکه قرآن بلند میخوانند ساکن خواند و در نمازے که ساکن می خوانند بلند میخواند بروی سجده سهو لازم نشود و اگر امام در نمازیکه سهو کند سجده سهو بجا آرد بر مقتدی نیز سجده سهو لازم شود و اگر امام سجده سهو بجا نیارد مقتدی نیز سجده سهو بجا نه آرد و اگر مقتدی در نماز سهو کند سجده سهو نه بر مقتدی لازم شود و نه بر امام مردی را قعده اولی در نماز فراموش شده بخواست که در رکعت سوم برخیزد او را یاد آمد که قعده اولی او نه نشسته است اگر بقعده نزدیک شود باید که باز گردد و بنشیند و التحیات بخواند و چون از نماز فارغ شود نزدیک بعضی سجده سهو بجا آرد و نزدیک بعضی بجا نیارد و فتوی برین قول ست این در صورتیست که بقعده نزدیک بود او را یاد آمد که قعده اولی نه نشسته است و اگر بقیام نزدیک باشد و او را یاد آمد که قعده اولی نه نشسته است درینصورت بقعده باز نه گردد فاما بعد از سلام سجده سهو بجا آرد در خلاصه میگوید اگر نیمه زانو برخاسته باشد پس باز نگردد سجده سهو لازم آید و فتوی برین قول ست در شاهان میگوید اگر هر دو زانو از زمین برنداشته باشد آنزمان نزدیک نشستن باشد پس سجده سهو بجا نیارد و اگر هر دو زانو از زمین برداشته باشد آنزمان نزدیک بخاستن باشد پس سجده سهو بجا آرد مردی را در نماز قعده آخرین فراموش شد و او در رکعت پنجم برخاست پس او را یاد آمد که قعده آخرین نه نشسته است آنزمان که او رکعت پنجم را بسجده مقید نه کرده است باز گردد و بنشیند و التحیات بخواند و سجده سهو بجا آرد و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرد و بعد از آن او را یاد آمد که قعده آخرین نه نشسته است درینصورت فریضه او در مذهب ما باطل شود و نماز او نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رح نفل شود و نزدیک امام محمد رح نفل نیز نمی شود

سهو بالفتح فراموشی و فراموش کردن و غافل شدن ۱۲ سجده در گشت بالفتح و بالکسر در مزیل فقط بالفتح در منتخب بالکسر نوشته ۱۲ باطل ناچیزے و ناحق و شیطان مرد رشید

و درین صورت بهتر است که یک رکعت دیگر بگذارد تا همه شش رکعت نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رحمهما الله
نفل شود و این در صورتیست که پیش از قعده آخرین بفراموشی در رکعت پنجم برخیزد و اگر مردی در قعده اخیره
نشست فاما پیش از آنکه سلام گوید بفراموشی برخاست تا آن زمان که رکعت پنجم را بسجده مقید نکرده
باشد باز گردد و بنشیند و سلام گوید زیرا که سلام نماز ایستاده گفتن مشروع نیست و اگر رکعت پنجم را بسجده
مقید کرد بعد از آن یاد آمد که سلام نداده است درین صورت یک رکعت دیگر گذارد تا شش رکعت
شود چهار فریضه و دو نفل و نزدیک بعضی این دو رکعت بجای سنت پیشین شود فاما فتوی آنست که
بجای سنت نشود فاما سجده سهو بجا آرد و در ظهیریه میگوید اگر در نماز جمعه و یا در نماز عید امام را سهو افتاد
نزدیک بعضی علما سجده سهو بجا آرد و نزدیک بعضی بجا نیارد و در طحاوی میگوید کسیکه امام را در رکعت چهارم
دریافته باشد باید که با امام در سجده موافقت کند اگرچه امام را در سه رکعت سهو شده است که آنمرد درین
سه رکعت اقتدا نه کرده بود و چون امام سلام گوید اینمرد سلام نگوید و این را مسبوق گویند و اینمرد با امام سلام
گوید اگر بیاد داشت سه رکعت برو باقی باشد سلام گفته است نماز این مرد نشکند فاما اگر بفراموشی سلام
گفته است آن زمان نماز این مرد نشکند فاما اگر سلام پیش از امام یا برابر داده باشد سجده سهو لازم نشود اگر
سلام بعد از سلام امام داده باشد سجده سهو بعد از تمام کردن نماز بجا آرد و اگر اینمرد با امام در سجده سهو موافقت
نکرد و بجهت سه رکعت باقی برخاست نماز اینمرد روا باشد فاما سجده سهو از وی ساقط نشود و بعد از تمام کردن
نماز سجده سهو بجا آرد و در فتاوی حجت میگوید مردی امام را در چهارم رکعت دریافت چون او سه رکعت
باقی تنها بگذارد باید که در رکعت دوم الحمد و سورت بخواند و بنشیند و این نشستن در حق او قعده اولی باشد
پس برخیزد و یک رکعت دیگر بگذارد و این مرد دران رکعت نیز الحمد و سورت بخواند پس باز یک رکعت باقی بگذارد
و دران الحمد بخواند و سورت نخواند پس بنشیند و التحیات بخواند بعد ازان سلام گوید در هدایه و مشائخان میگوید مردی
را در نماز شک شد و او نمیداند که سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت و شک ورا در نماز عادت نیست باید که
او نماز از سر گیرد و اگر شک ورا در نماز بسیار میشود خاطر خود را حاکم سازد و هر قدر که بر خاطر او بگذرد همان مقدار
بگذارد و اگر در خاطر او چهار رکعت باشد نماز تمام شود و اگر در خاطر او سه رکعت باشد یک رکعت دیگر بگذارد و اگر در خاطر او نه
چهار رکعت میگذرد و نه سه رکعت پس درین صورت یک رکعت دیگر بگذارد تا یقینه چهار رکعت شود و در سراجی میگوید هر حالتیکه یاد در حالت
و یا در حالت قعده هر آن بفراموشی خواند سجده سهو لازم شود و اگر در حالت قیام و یا در حالت رکوع و یا در سجود التحیات بفراموشی خواند سجده

سلام موافقت کند یعنی مسبوق با امام نیز سجده سهو بجا آرد ۱۲ ـ خاطر آنچه در دل گذرد و دل را نیز گویند چنانکه در عرف صاحب دل
صاحب خطره سهوت ۱۲ غ

سهو لازم نشود باب بیست و پنجم در بیان نماز زحمتی — در هدایه میگوید اگر زحمتی ایستاده نماز نتواند گذارد نشسته نماز گذارد و رکوع و سجود کند در شاهان میگوید اگر زحمتی چیزی نماز ایستاده می تواند گذارد و چیزی نشسته باید که آن مقدار که ایستاده تواند گذارد ایستاده گذارد و آن مقدار که نشسته تواند گذارد نشسته گذارد پس اگر تکبیر اول ایستاده تواند گفت و باقی نماز ایستاده نمی تواند گذارد باید که بایستد و تکبیر اول بگوید و باقی نماز نشسته گذارد در ذخیره میگوید اگر زحمتی در نماز فریضه بتکبیر میتواند ایستاد فتوی آنست که تکیه کند و ایستاده نماز گذارد و در خلاصه میگوید اگر زحمتی در خانه خود نماز بگذارد ایستاده می تواند گذارد و اگر در مسجد ایستاده نمی تواند گذارد باید که ایستاده در خانه خود گذارد و فتوی بر این قول است در هدایه میگوید اگر زحمتی میتواند که نشسته نماز گذارد فاما با رکوع و سجود نمی تواند گذارد باید که نشسته گذارد و اشارت برکوع و سجود کند فاما اشارت سجود فرود تر کند از اشارت رکوع در تبیین و در هدایه میگوید زحمتی بر چیزی بلند سجده نکند فاما اگر بر چیزی بلند سجده کند اگر سر او فرود میشود روا باشد فاما بد کرده و اگر سر او فرود نشود و آن چیز را برابر پیشانی نهد روا نباشد در هدایه میگوید اگر زحمتی نشسته نیز نمی تواند گذارد باید که ستان[1] بغلطد و پای جانب قبله کند و اشارت برکوع و سجود کند و نماز بگذارد و در منافع میگوید چون ستان بغلطد باید که زیر سر خود بالشتی نهد تا به نشستن نزدیک شود و اشارت برکوع و سجود نیز تواند کرد در هدایه و تحفه نیز میگوید اگر بر پهلو راست بغلطد و روی جانب قبله کند و اشارت برکوع و سجود کند روا باشد فاما بهتر آنست که ستان غلطد و پایهای سوی قبله کند تا اشارت او جانب قبله واقع شود در هدایه و کافی و منظومه میگوید اگر زحمتی اشارت بسر نتواند کرد نماز را تاخیر کند و اشارت بچشم و بدل و بابرو کند و این قول امام است و نزدیک امام زفر رح اشارت بچشم کند و اگر اشارت بچشم نتواند کرد آن زمان اشارت بدل کند و نزدیک امام شافعی رح اشارت بچشم کند و نماز بگذارد در قدوری گفته است که اگر اشارت بسر نتواند کرد نماز را تاخیر کند این دلیل بر آن است که نماز ساقط نشود اگر هوشیار باشد اگرچه یک شبانروز اشارت بسر نتواند کرد و فتوی بر این قول است در شاهان میگوید چون تندرست آن زمان نمازها را قضا بگذارد و اگر تندرست نشود و نقل کند باید که میراثی[2] از جهت او فدیه دهد هر نماز نیم صاع گندم یا یک صاع جو چنانچه در صوم است در هدایه میگوید اگر زحمتی میتواند که ایستاده گذارد فاما رکوع و سجود نمیتواند کرد بروی واجب نیست که ایستاده نماز گذارد و باید که نشسته نماز را اشارت برکوع و سجود کند و اگر ایستاده نماز گذارد و اشاره برکوع و سجود کند هم روا باشد فاما بهتر آنست که نشسته نماز بگذارد و اشارت برکوع و سجود کند در شاهان میگوید همین حکم است اگر زحمتی میتواند که ایستاده نماز گذارد و رکوع نمی تواند کرد

---

[1] ستان یعنی کسیکه بر پشت خود خوابیده باشد که بهندی چیت گویند ۱۲ غیاث اللغات ۱۲
[2] میراثی پارسی نسبت بمعنی وارث صاحب میراث و ورثه باشد ۱۲

فاما سجده نمی تواند کرد یعنی بهتر آنست که بنشیند و نشسته نماز گذارد و اشارت برکوع و سجود کند در هدایه میگوید اگر تندرستی نیمه نماز ایستاده گذارد و زحمتی شد باید که نیمه نماز دیگر چنانچه تواند آن چنان بگذارد و اگر نشسته خواند نشسته گذارد و رکوع و سجود بجا آرد و اگر رکوع و سجود نشسته بجا نتواند آورد و اشارت برکوع و سجود کند و اگر نشسته نتواند گذارد و غلطیده گذارد چنانچه گفته شده است مردی زحمتی نماز نیمه نشسته گذارده بود تندرست شد نیمه دیگر نماز ایستاده گذارد و این قول امام اعظم رح و ابو یوسف ست و نزدیک امام محمد رح نماز از سر گیرد و اگر زحمتی باشارت گذارده بود تندرست شد نزدیک هر سه امام نماز از سر گیرد مردی نماز نفل استاده میگذارد و مانده شد باک نیست که تکیه بر دیوار یا بر عصا[1] کند و یا بنشیند زیرا که مانده شدن عذر ست و اگر تکیه بعذری کند مکروه باشد و بعضی گفته اند نزدیک امام اعظم رح مکروه نباشد نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح مکروه باشد مردی نیمه نماز نفل ایستاده گذارده بود و بعد از ان بعذری می نشیند و باقی نماز نشسته میگذارد نزدیک هر سه امام مکروه باشد فاما نزدیک امام اعظم رح روا باشد با کراهیت و نزدیک امام محمد روا نباشد و این مسله در باب نفل گفته شده است در هدایه و ینابیع میگوید که مردی در پنجوقت نماز یا کم از پنج نماز بیهوش بود چون باز بهوش آید باید که آمرزد هر پنج نماز قضا بگذارد و اگر مردی بیشتر از پنج نماز بیهوش بود بعد ازان بهوش باز آمد بروی قضا آن نماز لازم نیست و شرط آنست که بیهوش بیشتر از یک شبانروز باشد در ینابیع میگوید چون شش نماز یا بیشتر از شش نماز در بیهوشی بگذرد قضا آن نمازها لازم نشود در هدایه میگوید حکم دیوانگی چون حکم بیهوشی ست در خلاصه میگوید که مستحب ست مرد زحمتی را که روز جمعه نماز پیشین را تا اخیر کند چون امام از نماز جمعه فارغ شود بعد ازان نماز پیشین بخانه خود بگذارد و اگر تاخیر نکند مکروه باشد در سراجی میگوید اگر زحمتی قرآن نمیتواند خواند باید که بخواندن قرآن نماز بگذارد و در زیادات میگوید مرد و نعایت بیرست اگر او ایستاده نماز بگذارد او را سلس البول[2] شود و یا خون از جراحت او روان شود یا قرآن نمی تواند خواند اگر نشسته نماز میگذارد و این چیزهای او را نشود باید که بنشیند و نماز بگذارد و در سراجی میگوید اگر گنگی قرآن نتواند خواند اگر تنها نماز میگذارد روا باشد اگرچه او بعذر ور آن باشد که اقتدا با امام کند که او قرآن میخواند مردی را در حالت صحت نمازها قضا شده بود او میخواهد که آن نمازها در حالت زحمت قضا میگذارد چنانچه او را قدرت باشد آنچنان بگذارد اگر ایستاده تواند ایستاده گذارد و اگر نشسته تواند نشسته گذارد و اگر غلطیده تواند غلطیده گذارد و در حالت زحمت نماز تکیه نشسته گذارده است یا چون تندرست شود آن نمازها قضا نکند و فاما اگر مرد بسبب نمازها نشسته گذارده بود چون از بند خلاص یابد آن نمازها باز گذارد و مرد را البول و نفت نماز

---

[1] قوله عصا بالفتح اول چوب دستی و صیغه ماضی از عصیان بمعنی بے فرمانی کردن ۱۲ غیاث اللغات ۱۲

[2] سلس البول: صفتین سخن زمی و نمواره گے و بالفتح بکسر لام نرم و همواره رشیدی ۱۲

باب بست و ششم در بیان سجدهٔ تلاوت

بیشین خون بینی روان شد باید که او بیشین تا آخر وقت تاخیر کند اگر خون نماند وضو کند و نماز بگذارد و اگر خون بینی او در تمام وقت نماز دیگر نیز نماند آن زمان او صاحب عذر باشد بعد ازان برای هر نمازی که باشد وضو کند و نماز بکند خواه اول وقت گذارد و خواه آخر وقت گذارد و اگرچه خون بینی نماند فاما اگر خون او در وقت نماز دیگر باند باید که اول او وضو کند و نماز پیشین که با خون بینی گذارده بود باز گذارد و این مسئله آنست که بیشتر خلق ازین غافل اند و این مسئله در باب حیض نیز گفته شده است **باب بست و ششم در بیان سجدهٔ تلاوت** در کافی میگوید سجدهٔ تلاوت در مذهب ما واجب است و در مذهب امام شافعی رح سنت مؤکده است و سجدهٔ تلاوت در قرآن در مذهب ما چهارده است یکی در آخر سورت اعراف دوم در سورهٔ رعد سوم در سورهٔ النحل چهارم در سورت بنی اسرائیل پنجم در سورت مریم ششم در سورهٔ حج هفتم در سورت فرقان هشتم در سورت نمل نهم در الم تنزیل دهم در سورت ص یازدهم در سورت حم دوازدهم در سورت نجم سیزدهم در سورت اذا السماء انشقت چهاردهم در سورت اقرأ در **شافی و کافی** میگوید علما گفته اند هر که چهارده آیت در یک مجلس بخواند و در هر آیتی سجده کند هر حاجتی که از خدا تعالی خواهد روان شود و آیتهای سجده که نزدیک امام شافعی رحمه الله که در ان سجده آمده است آن نیز درین آیتها نوشته آمد تا بی شبه حاجت خواننده آیتهای سجده بر آید

و آیتهای سجده نزدیک ما و نزدیک امام شافعی رح اینست سورة الاعراف ان الذین عند ربک لا یستکبرون

عن عبادته و یسبحونه وله یسجدون سورة الرعد ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض طوعا وکرها وظلالهم

بالغدو والاصال سورة النحل ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون

سورة بنی اسرائیل ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا سورة مریم اولئک الذین انعم الله

علیهم من النبیین من ذریة آدم وممن حملنا مع نوح ومن ذریة ابراهیم واسرائیل وممن هدینا

واجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا سورة الحج الم تر ان الله یسجد له من فی السموات

ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب ومن

یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و در سورت الحج نزدیک امام شافعی رحمه الله درین آیت نیز

سجده آمده است و نزدیک امام ما درین آیت سجده نیست یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا

واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون سورت الفرقان واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد

لما تامرنا وزادهم نفورا سورت النمل الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء فی السموات

دابه بفتح دال و بای موحده مشدده جنبندگان و این جمع دابه است که به تشدید بای موحده باشد ماخوذ از دبیب که بمعنی بر زمین جنبیدن است غیاث اللغات از مولوی غیاث الدین رحمه الله تعالی

والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون سورۃ سجدہ انما یؤمن بایاتنا الذین اذا ذکروا بہا خرّوا سجّدًا
ویسبحوا بحمد ربہم وہم لا یستکبرون در سورۃ صٓ و این سجدہ در مذہب امام اعظم رح ہست و نزدیک امام شافعی
رحمہ در این سورۃ سجدہ نیست قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجہ وان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضہم
علی بعض الا الذین آمنوا وعملوا الصّلحت وقلیل ما ہم وظن داؤد انما فتنّٰہ فاستغفر ربّہ وخرّ راکعا واناب
سورت حٰمٓ سجدہ و درین سورت در مذہب ما سجدہ در آخر ست و نزدیک امام شافعی رحمہ اللہ سجدہ
در اول ست ومن آیٰتہ اللیل والنہار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا للہ الذی خلقہن ان کنتم
ایاہ تعبدون الاولی عند الشافعی الثانیۃ عندنا یعنی در مذہب ما فان استکبروا فالذین عند ربک
یسبحون لہ باللیل والنہار وہم لا یسئمون سورۃ النجم فاسجدوا للہ واعبدوا سورۃ انشقت و
اذا قرئ علیہم القرآن لا یسجدون سورۃ العلق کلا لا تطعہ واسجد واقترب در کافی گفتہ روایت کرد
ابوہریرہ رضی اللہ عنہ از پیغمبر علیہ السلام چون فرزند آدم آیت سجدہ خواندہ سجدہ میکند شیطان[1] گریان
میگریزد و میگوید فرزند آدم را فرمان سجدہ شد او سجدہ کرد جای او در بہشت شد و مرا فرمان سجدہ
شد و من نہ کردم جای من در دوزخ شد در کافی و کنز میگوید سجدہ تلاوت واجب ست بر خوانندہ
این آیتہا اگرچہ امام باشد و بر شنوندہ این آیتہا اگرچہ مقتدی باشد و یا مقصود شنیدن نباشد
ہم سجدہ تلاوت واجب شود در کنز میگوید اگر مقتدی دنبال امام آیۃ سجدہ خواند تلاوت بر امام واجب نے
شود نہ بر مقتدی در کافی میگوید چون امام آیۃ سجدہ خواند بر امام سجدہ تلاوت واجب شود و بر مقتدی
نیز سجدہ تلاوت واجب شود و چون امام سجدہ کند مقتدی نیز سجدہ کند فاما اگر مقتدی آیۃ سجدہ دنبال
امام خواند سجدہ بر مقتدی لازم نشود و بر امام نیز لازم نشود نہ در نماز و نہ بعد از نماز و این قول امام اعظم رح
و امام ابو یوسف رح ہست و نزدیک امام محمد رح سجدہ بر ہمہ واجب آید و امام بعد از نماز سجدہ بجا آرد
در کنز میگوید اگر مردی در نماز آیت سجدہ از کسی شنید کہ او در نماز نیست چون از نماز فارغ شود سجدہ
تلاوت بجا آرد و اگر ہم در نماز سجدہ تلاوت بجا آرد آن سجدہ محسوب نباشد بعد از نماز دوم بار سجدہ
تلاوت بجا آرد و نماز او در یک روایت روا باشد در کافی میگوید مردی آیت سجدہ از پرندہ شنید چنانچہ طوطی[2]
بران مرد سجدہ تلاوت واجب نشود و فتوی بر ین قول ست فاما در ینابیع میگوید نزدیک بعضے علماء
واجب شود و نزدیک بعضی واجب نشود ہمین حکم ست اگر آیت سجدہ از خفتہ شنید

[1] شیطان بالفتح دیو و متمرد و سرکش را از جن و انس و جانور را شیطان گویند ۱۲ رشیدی [2] طوطی معرب توتے از رشیدی و آن طائر یست سبز کہ بعرف آن را طوطا نامند ۱۲ غیاث اللغات

نزدیک بعضی سجده واجب شود هم بر خفته و هم بر شنونده در خلاصه و در ذخیره میگوید که فتوی بر یقول است
و نزدیک بعضی واجب نشود و سجده تلاوت هم بر خواننده آیت سجده واجب شود و هم بر شنونده بدین شرط
که هر دو مسلم و بالغ و عاقل باشند خواه پاک باشند خواه جنب مگر بر زن حائض سجدهٔ تلاوت واجب نشود خواه
آیت سجده خود خواند و خواه از کسے شنید و اگر کسی آیت سجده را هجا[١] کند سجدهٔ تلاوت واجب نشود در ذخیره
میگوید مردی در مجلس آیت سجده خواند و اهل آن مجلس مشغول بچیزی بودند که آیت سجده نشنیدند فتوی
آنست که سجدهٔ تلاوت بر ایشان واجب نشود در نصاب میگوید مردی آیت سجده نزدیک خفته خواند چون او
بیدار شد او را خبر کردند شمس الائمه میگوید سجده تلاوت بر آن خفته واجب نشود فاما فتوی آنست که واجب شود
در هدایه و کافی میگوید مردی آیت سجده خواند برو سجده تلاوت واجب شود و مکروه است که مردم آیت سجده
در خواندن قرآن بگذارد و خواه در نماز خواه در غیر نماز فاما اگر مردی آیت سجده بخواند و از قرآن آیتے دیگر
نخواند این مکروه نیست فاما مستحب است که با آیت سجده آیتے دیگر نیز بخواند مردی در مجلس قرآن میخواند چون
آیت سجده رسید باید که آیت سجده را ساکن خواند اگر داند که اهل مجلس برای سجده مستعد[٢] نه اند آیت سجده خفیه بخواند
و اگر داند که اهل مجلسے برای سجده مستعد اند آیت سجده بلند خواند تا ایشان نیز سجده کنند مردی آیه سجده بپارسی
خواند بر آن مرد سجده تلاوت واجب شود و بر شنونده نیز سجده تلاوت[٣] واجب شود خواه این شنونده داند که این سجده
بپارسی خوانده است خواه نداند و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح اگر شنونده دریافته باشد
که این آیت سجده است سجده واجب شود و اگر در نیافته باشد سجده تلاوت واجب نشود و این در صورتیست
که آیت سجده بپارسی خوانده باشد فاما اگر آیت سجده بعربے خوانده باشد نزدیک هر سه علما سجده بر شنونده نیز واجب
شود خواه شنونده دریافته باشد که این آیت سجده است یا نه در تهذیب میگوید چون امام آیت سجده خوانده در
سجده رود باید که مقتدی نیز در سجده رود اگرچه آیت سجده از امام نشنیده باشد در تاتارخان میگوید مکروه است
امام را که آیت سجده در نمازی خواند که در آن قرآن ساکن میخواند زیرا که بعضی را گمان شود که این سجده نماز
است در هدایه و کافی و کنز میگوید مردی در نماز آیت سجده خواند باید که سجده تلاوت هم در نمازی بجا آرد
و اگر در نماز سجدهٔ تلاوت بجا نیارد بر آن مرد قضا آن سجده لازم نشود و اگر مردی آیت سجدهٔ تلاوت خارج
نماز خواند و سجدهٔ تلاوت بجا نیاورده بود که در نماز در آمد باز همان زمان آیت سجده خواند و سجدهٔ تلاوت در نماز هم
بجا آورد همین یک سجده بجای هر دو باشد و فتوی بر همین قول است و اگر مردی آیت سجده خارج نماز خواند و سجدهٔ تلاوت

---

١ هجا بالکسر و جیم حرف گردن و به اعراب دا گردن حروف ١٢ ٢ مستعد اسم فاعل از استعداد بمعنے آماده گے ١٢ غ
٣ تلاوت بالکسر خواندن قرآن وغیره بالضم باقی مانده ١٢ رشیدی

تلاوت بجا آورده بود باز در نماز همان آیه سجده خواند درین صورت سجده تلاوت دوم بار واجب شود
در هدایه میگوید چون امام آیه سجده خواند و در سجده رود باید که مقتدی نیز در سجده رود و در هدایه میگوید مردے
یک آیت سجده ده بار در یک مجلس خواند یک سجده برائے هر ده تلاوت کافی ست و اگر آیه سجده یکبار در مجلس خواند و
سجده نکرد باز همان زمان همان آیه در مجلس دیگر خواند دو بار سجده لازم شود و در کافی میگوید مردے در یک مجلس
یک آیه سجده خواند و سجده تلاوت بجا آرد باز هم در ان مجلس همان آیه سجده را یکبار دیگر خواند همان سجده که اول
کرده بود بجای هر دو سجده تلاوت باشد فاما اگر مردی یکبار زنا کرد و او را حد زدند چون باز زنا کرد دوم بار او را
حد زنند و اگر حر است صد دره و اگر بنده است پنجاه دره بزنند در هدایه و کافی میگوید هر که خواهد که سجده تلاوت بجا آرد
باید که الله اکبر بگوید و دستها برندارد و در سجده رود و باز الله اکبر بگوید و سر از سجده بردارد و بعد از برداشتن التحیات
بخواند و سلام بگوید و هر شرطی که برای نماز است همان شرط برای سجده تلاوت است یعنی باید که با وضو باشد و مستقبل قبله
سجده کند و عورت خود پوشد آنگاه سجده تلاوت بجا آرد و در کافی و ینابیع میگوید چون در سجده رود و سبحان ربی
الاعلی سه بار بگوید یا بیشتر بگوید و فتوی برین قول است در فتاوی عتابیه میگوید چون خواهد که سجده تلاوت بجا آرد
اگر نشسته باشد برخیزد و تکبیر بگوید و در سجده رود و چون سر از سجده بردارد و تکبیر بگوید و برخیزد و بعد از ان بنشیند
در تهذیب میگوید مردی در نماز سجده تلاوت خواند خواه سجده تلاوت بجا آرد و خواه نیارد و در رکوع نیت سجده
کند همین رکوع بجای سجده تلاوت نیز باشد و از امام اعظم رح روایت کرده اند که اگر آیه سجده در آخر سورت باشد
چنانچه والنجم و یا نزدیک آخر سورت چنانچه در بنی اسرائیل اگر آن مردی در سجده نماز رود و نیت سجده تلاوت کند
همین یک سجده نماز بجائے سجده تلاوت نیز روا باشد و اگر ایمرد در سجده فرو نرود و سورت دیگر بخواند آن
زمان سجده نماز بجائے سجده تلاوت نشود امام ابو یوسف رحمة الله علیه میگوید اگر چه بعد آیه تلاوت سجده
سه آیت دیگر بخواند آن زمان سجده نماز بجاے سجده تلاوت نشود و در ینابیع میگوید چون آیت
سجده در نماز خواند اگر آیه سجده در میان سورت باشد چنانچه در سورت رعد بهتر است که سجده تلاوت
بجا آرد و بعد از ان برخیزد باقی سورت بخواند و در رکوع رود و اگر سجده تلاوت بجا نیارد و در رکوع رود
سجده تلاوت نیز کند هم روا باشد و همین رکوع بجاے سجده تلاوت نیز شود و فتوے برین
قول است فاما اگر در رکوع نرفت و سجده تلاوت نیز بجا نیاورد و سورت تمام کرد و بعد از ان در رکوع
میرود و نیت سجده تلاوت میکند این رکوع بجای سجده تلاوت نشود و بر آنمرد لازم شود که آن سجده تلاوت تا آن زمان که در نماز است

سه بیا که یاد صبحی کنم رب خود را که و ز همه بلند ست ۱۲

بجا آرد و اگر سجده در آخر سورت باشد چنانچه در سورت والنجم و اقرأ بهتر آنست که آمد و در رکوع رود و نیت
سجده تلاوت نیز کند و اگر ایستاده در سجده تلاوت رفت چون سر از سجده بردارد باید که از سورتی دیگر چیزی بخواند
و در رکوع رود و اگر از سورت دیگر چیزی نخواند و در رکوع رود هم روا باشد و اگر سجده در آخر سورت باشد
بعد از سجده دو آیت باشد و یا سه آیت چنانچه در سورت بنی اسرائیل درین صورت خواه رکوع کند و نیت سجده
تلاوت نیز کند خواه در سجدهٔ تلاوت رود و بعد از آن برخیزد و سورت تمام کند بعد از آن در رکوع رود و سجده بجا
آرد **باب بست و هشتم در بیان نماز مسافر** در کنز میگوید مردی نیت سفر سه شبانروز بیرون
آمد چون از خانهای شهر خود بگذرد فریضه چهارگانی را دوگانی گذارد خواه در خشکی سفر کند خواه در دریا
خواه در کوه درین هر سه صورت سه روزه راه میانه باید مسافر شود در فتاوی میگوید که سه روزه راه رفتن
آلاغ[1] و سه روز رفتن گردون اعتبار نیست زیرا که آلاغ سخت میرود و گردون آهسته میرود و پس رفتن سه روزه
راه میانه باید تا مسافر شود در هدایه میگوید که اعتبار در سفر سه روزه راه میانه است گام را اعتبار نیست و
فتوی برین قول است و از امام اعظم رح روایت کرده اند که اعتبار در سفر منزل است در ینابیع می گوید بعضی علما گفته اند
تا آن زمان که نیت مسافر پانزده گام نباشد مسافر نشود در شافی میگوید اگر پادشاهی نیت سه فرسنگ روزه
راه بیرون آمد چهارگانی را دوگانی کند و افطار روزه ماه رمضان او را روا باشد اگرچه پادشاه را مشقت
نباشد زیرا که همین سفر قائم مقام مشقت است در منافع میگوید اگر کسی تمام عالم بگردد و او را نیت سفر نباشد
او مسافر نباشد یعنی نماز چهارگانی در حق او دوگانی نشود و افطار روزه ماه رمضان او را روا نباشد و اگر
کسی هم در خانه خود نیت سفر کرد او مسافر نباشد تا آن زمانیکه خانهای شهر خود نگذارد و پس تا آن زمان که دو چیز جمیع
نشود مسافر نشود یکی بیرون از خانه شهر دوم نیت سفر سه شبانروز میانه در عتابیه میگوید که سر لشکری
در طلب دشمن بیرون آمد و آن سر لشکری نمیداند که دشمن را کجا خواهد یافت در وقت رفتن در طلب آن دشمن
نماز پیشین چهار رکعت بگذارد و او مسافر نباشد اما در وقت بازگشت جانب خانه اگر خانه آن سر لشکر سه
روزه راه باشد نماز پیشین دو رکعت بگذارد و او مسافر باشد و همین حکم است هر که در طلب آدم[2] دار خود بیرون
آید بدین نیت که هر کجا آدم دار را یابم باز گردم او مسافر نباشد اگرچه تمام عالم بگردد در مضمرات میگوید مردی
در شهری مسافر شد و در آن شهر دو راه است یک راه خشکی است که بدین راه سه روز در آن شهر رسد دوم
راه تری است که در آن راه یک روز در آن شهر رسد اگر او در راه خشکی سفر کند مسافر باشد و اگر در راه

باب بست و هشتم در بیان نماز مسافر

[1] آلاغ بضم اول و در آخر غین معجمه سواری مرکب که آن را بیگار گیرند بمعنی اسپ کسلیه ڈاک چوکی بجای رود و بمعنی قاصد و اسپ ڈاک ۱۲ [2] ادم بمعنی [illegible] بمعنی رنگ و او آن ۱۲ غیاث اللغات

تری سفر کند مسافر نباشد پس در سفر سه روزه خشکی راه یابد تا مسافر شود و سفر تری نیز سه روزه راه
یابد تا مسافر شود در ینابیع میگوید همین حکم است اگر شهری را دو راه است هر دو راه خشکی فاما یک راه سه روزه
راه است و راه دوم یک روزه است اگر در راه سه روزه بیرون آید مسافر باشد و اگر در راه یک روزه بیرون آید مسافر
نباشد اگر مردی سوار الاغ شد در سه روزه راه در یک روزه رفت مسافر باشد و اگر مردی در شهری بیرون آید که کم
از سه روزه راه است آن مرد مسافر نباشد و اگر در ان شهر رسیده بشهرے دیگر بیرون آید که هم کم از سه
روزه راه است مسافر نباشد اگرچه بدینطریق تمام عالم بگردد در ینابیع میگوید که مسافر نماز شام و نماز وتر
را سه گان رکعت بگزارد و قصر[1] نکند در ذخیره میگوید قصر در فریضهاے چهارگانی است فاما در سنتهاے
چهارگانی قصر نیست و در سنت علما اختلاف کرده اند بعضی گفته اند مسافر سنتهاے اصلاً نگذارد
بعضے گفته اند مسافر سنتها بگذارد فقیه ابوجعفر هندوانی مے گوید اگر مسافر در منزل رسیده
باشد سنت بگذارد و اگر هم در راه باشد و وقت نماز در آمده باشد فریضه بگذارد و سنت نگذارد در کنز
میگوید اگر مسافرے فریضه نماز پیشین چهار رکعت گذارد نماز او روا باشد اگر دو رکعت اول نشسته
باشد و اگر نه نماز او روا نیست فاما در صورتیکه مسافر چهار رکعت بگذارد دو رکعت آخرین در
حق مسافر نفل باشد در تحفه میگوید اگر مسافری نماز پیشین چهار رکعت بگذارد روا باشد فاما مکروه
بود در ترغیب الصلوة میگوید علما گفته اند که او گنهگار شود در طحاوی میگوید هر مسافری که نماز پیشین چهار
رکعت بگذارد روی گردانیده باشد از ملت[2] ابراهیم علیه السلام و امام اعظم رح می گوید او بد کرده باشد و
مخالفت سنت پیغمبر کرده باشد در شرح دیوهایه میگوید که پیغمبر علیه السلام گفت که این دو رکعت که
از مسافر ساقط شده است صدقه است که خدایتعالے بندگان خود را داده است پس صدقه خدایتعالے
قبول باید کرد در عتابیه میگوید مسافری در شهرے در آمد بدین نیت که این غرض من حاصل شود روز
سوم و دران شهر دو سال ماند مقیم نشود مگر آنکه غرضے باشد که کم از پانزده روز حاصل نشود آن زمان مقیم
شود و در نیت اقامت اعتبار کرده اند که ثابت بران باشد که پانزده روز درین محل مقام خواهم کرد
آنگاه مقیم شود و بعضی گفته اند اگر غالب بر خاطر او مقام پانزده روز باشد مقیم باشد اگرچه ثابت بر مقام
نباشد در زاد میگوید اگر لشکری در دار حرب[3] در آمد و سردار ایشان نیت اقامت پانزده روز کند مقیم نشود و
نماز چهارگانی را دوگانی بگذارد زیرا که دار حرب در حق غازیان جای مقام نیست بسبب آنکه احتمال

[1] قصر [illegible]

[3] [illegible]

دارد که کافران غالب آیند پس لشکری را اقامت ممکن نباشد و امام زفر رحمه میگوید اگر لشکر اسلام را قوت باشد که از
شکستن ایمن باشند نیت مقام که پانزده روز کنند مقیم شوند و امام ابو یوسف رحمة الله علیه میگوید اگر لشکر در خانه
فرود آمده باشند نیت اقامت پانزده روز صحیح باشد و اگر در خیمهای فرود آمده باشند نیت اقامت صحیح
نباشد فاما فتوی نیست که نیت اقامت در دار حرب صحیح نباشد خواه لشکر اسلام را قوت باشد
خواه نباشد خواه در خانه ها فرود آمده باشد خواه در خیمها و در کنز میگوید که مسافر تا آنزمان که در شهر خود
نیامده است و چون مسافر در شهر خود درآید و نیت اقامت پانزده شبانروز یا بیشتر از آن در شهری و دهی بکند
مقیم شود مگر آنکه نیت اقامت پانزده شبانروز دو جا کند چنانکه در مکه و منا[1] که در ینصورت مقیم نشود و در هدایه بنابر این
میگوید مگر آنکه نیت کند که پانزده شب ازین دو جا یکجا خواهم ماند و پانزده روز یک جا در ینصورت مقیم شود بدر آمدن
در جایی که نیت اقامت پانزده شب باشد و جائیکه نیت پانزده روز باشد بدین در آنجا مقیم نشود
در هدایه میگوید اگر مسافری نیت اقامت پانزده روز در بیابان میکند مقیم نشود و فتوی برین قول است
در کنز میگوید اگر نیت اقامت کم از پانزده روز کند مقیم نشود اگر مسافری در شهری دو سال ماند فاما نیت
اقامت نکرد و مگر در خاطر دارد که امروز یا فردا مسافر خواهم شد آن مسافر مقیم نشود و اگر لشکری اسلام در شهری
دار حرب نیت اقامت پانزده روز کرد آن لشکر مقیم نشود و اگر لشکر اسلام شهری را در دار حرب گرد گرفت یا باغیان
با لشکر اسلام گرد گرفت در شهری و یا در بحری و یا در خشکی نیت اقامت پانزده روز کرد در ینصورت هم مقیم نباشد
و در هدایه و کنز میگوید اگر مسافری بمقیمی اقتدا کرد در نماز پیشین وقتی نماز مسافر چهارگانی شود فاما اگر مسافری
بمقیمی اقتدا در نماز پیشین قضا میکند نماز مسافر روا نیست فاما اگر مقیمی بمسافری اقتدا کند نماز مقیمی روا باشد چون
در نماز پیشین وقتی اقتدا کند خواه در نماز پیشین قضا فاما چون مسافر سلام گوید مقیم را باید که برخیزد و دو رکعت باقی تنها
گذارد و در آن دو رکعت نیز الحمد نخواند و فتوی برین قول است اتباع[2] مردی در شهری بود و اتباع خود از آن شهر
بشهری دیگر برد آمد و چون بشهر اول در آید مسافر باشد و بدر آمدن در آن شهر مقیم نشود مگر آنکه نیت اقامت
پانزده شبانروز کند آنزمان مقیم شود و در فتاوی خجندی میگوید مسافر هرجا که زن خواهد مقیم شود اگرچه نیت
اقامت پانزده شبانروز نکند فاما اگر مسافری کسی زن خواهد و نیت اقامت پانزده روز کند مقیم نشود و در کنز
میگوید مردی را در سفر نماز ها قضا شد چون آن نماز ها قضا بگذارد دوگان رکعت بگذارد اگرچه مقیم شده باشد
مردی را در خانه نماز های چهارگانی قضا شده بود چون آن نماز را قضا بگذارد چهارگانی گذارد اگرچه در سفر

[1] منا بکسر اول موضعیست در مکه که مقام بازارست و حیوان در آنجا قربان کنند و بالضم آرزوها و بالفتح مقدار و اندازه ۱۲
[2] اتباع بردن زنان بسته بهر دان ۱۲ غیاث اللغات

بگذارد مردی در اول وقت نماز پیشین مقیم بود و در آخر وقت نماز پیشین مسافر شد بر آنمرد دو رکعت فریضه شود
و اگر مردی در اول وقت نماز پیشین مسافر بود آخر وقت نماز پیشین مقیم شد بر آن مرد چهارگانی فریضه گردد بسبب
اعتبار آخر وقت نماز است بنده از خوندگار گریخته نیت سفر سه روز کرد نماز پیشین دو رکعت بگذارد و همین
حکم است لشکر با عیان چون نیت جنگ با امام بیرون آیند اگر سر لشکر نیت اقامت کند نیز لشکر مقیم شود اگر چه
لشکر نیت اقامت نکرده باشد و اگر سر لشکر به نیت مسافرت سه روز بیرون آید لشکر نیز مسافر شود اگر چه لشکر نیت سفر
روز نکرده باشد همین حکم است زن را با شوهر و غلام را با خوندگار در هدایه گفته گوید مسافر مع مقیمی را نماز پیشین قضا
شده است میخواهند که آن نماز پیشین که قضا شده است بجماعت بگذارند بایه که مسافر امامت کند و مقیم اقتدا کند فاما
اگر مقیم امامت کند و مسافر اقتدا کند نماز مسافر روا باشد و در نماز وقتی هر که میان این دو نفر امامت کند خواه مسافر
خواه مقیم نماز هر دو روا باشد فاما نماز یکه قضا شده است اگر نماز بامداد است و یا نماز شام درین دو نماز هر که امامت کند
نماز هر دو روا باشد فاما اگر نماز پیشین و یا نماز دیگر و یا خفتن است اگر مسافر امامت کند نماز مقیم روا باشد و اگر مقیم
امامت کند نماز مسافر روا نباشد پس اگر مسافری نماز پیشین وقتی چهار رکعت گذارد و دنبال آن مسافر مقیم بود و
مقیم نیز با مسافر چهار رکعت گذارد نماز مقیم روا نباشد زیرا که دو رکعت آخرین در حق مسافر نفل در حق مقیم فریضه
است و اقتدا فرض گذارنده دنبال نفل گذارنده روا نباشد و در ظهیری میگوید اگر یک بنده در ملک دو
مولی باشد اگر هر دو مولی مسافر باشند این بنده مسافر شود و اگر هر دو مولی نیت اقامت کنند هم این بنده نیز
شود اما اگر یک مولی نیت اقامت کند و دوم مولی نیت اقامت نکرده به بینیم که میان ایشان خدمت این بنده بنوبت
است یا نه اگر خدمت این بنده میان ایشان بنوبت است آنروز که این بنده خدمت مولی مقیم کند مقیم شود و آن
روز که خدمت مولی مسافر کند مسافر باشد و اگر میان ایشان خدمت بنوبت نیست بلکه خدمت بنوبت نیست بلکه خدمت
هر دو مولی هر روز میکند درین صورت بعضی گفته اند این بنده مقیم نشود و بعضی گفته اند مقیم شود در فتاوی سعودی گوید اگر سر لشکر
نیت اقامت پانزده شبانروز کرد و نماز چهارگانه گذارد و لشکر را خبر نکرد و لشکر نماز دوگانه گذارد و بعد از ان لشکر را
خبر کرد که من نیت اقامت کرده ام بعضی گفته اند لشکر را که نماز های چهارگانی دوگانی گذارده اند قضا باید گذارد
فاما در شرح طحاوی میگوید فتوی آنست که نماز گذشته را قضا نگذارد و در خلاصه میگوید بنده با خوندگار در سفر
آمد و خوندگار را پرسید که شما را نیت سفر سه شبانروز است یا نه خوندگار بنده را جواب نداد غلام نماز دوگانه گذارد چهار
باید که چهارگانه ادا کند و قعده یک سلام اگر تبع خواجه مسافر بود اول فریضه بود و دیگر تطوع اگر این غلام آنانکه در سفر دو گانه

سه مالک یا لکسر چیزی شدن و آنچه حق کسی بود و راه رست ١٢ غیاث اللغات

کرده اند غلام را باید که نماز چهار رکعت گذارد بدو قعده خواجه مسافر را باید که در چهار متابعت کند و در دو رکعت آخر
بنشیند تا وی تمام کند آنگاه خواجه مقیم برخیزد و دو رکعت آخر منفردانه بیارد چه یار معلوم نیست که تبع خواجه مقیم است یا خواجه مسافر اگر
تبع خواجه مسافر است دو گذاردن هر دو را فریضه بود چون دیگر گذارد مر غلام و مر خواجه را تطوع بود و اگر تبع
خواجه مقیم بود هر چهار فریضه بود و نقل است از مسعودی جلد ثانی که غلام نماز چهار گانی گذارد و فا آمادر نمازهای
چهارگانی قعده اولی ترک داد و چون چند منزل رفتند خوند گار جواب داد که من نیت سفر سه روز بیرون آمده
ام بعضی گفته اند که بر غلام واجب است که نمازهای چهارگانی که دران قعدهٔ اولی ترک داده است باز گرداند فا آمادر
شرح طحاوی میگوید که این نمازهای باز نگرداند و فتوی بر منقول است در ینابیع میگوید چون مسافر امامت کند و مقتدیان
مقیم باشند بعد از سلام بگوید که من مسافرم شما نماز خود تمام کنید و اگر پیش از در آمدن در نماز خبر کرده باشد که من مسافرم
بعد از نماز بخبر حاجت نیست در تحفه میگوید چون مسافر در شهری در آمد که دران شهر خانه مسافر است مقیم شود و نماز
چهارگانی گذارد اگر چه نیت اقامت پانزده روز نکرده باشد در سراجی و منافع میگوید مسافر را مسح موزه سه
شبانروز است و مقیم را مسح موزه یکشبانروز و احکام مسح موزه در باب مسح موزه گفته شده است در فتاوی
سراجی میگوید مسافری نیت نماز پیشین چهارگانی کرد چون دو رکعت نماز گذارد و سلام داد نماز او روا باشد
مسافر اگر نیت اقامت جای کند که آنجا خانه های نباشد چنانچه بیابان مقیم نشود اگر چه نیت اقامت پانزده شبانروز
کرده باشد در فتاوی حجت میگوید که در روایت آمده است هر که در وقت مسافر شدن چهار رکعت نماز گذارد
و در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد یکبار بخواند و بعد از سلام نماز گوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْتَوْدِعُکَ نَفْسِی وَمَالِی
وَاَهْلِی وَوَلَدِی خدایتعالی او را و مال او را و ولد او را نگاهدارد و نیکو کار گرداند کارهای او را و کارهای فرزندان
او را تا آن زمان که از سفر باز آید و روایت کرده اند که پیغمبر چون سفر کردی روز پنجشنبه سفر کردی و دوست
داشتی که سفر پنجشنبه کنند و رخصت که پیغمبر علی را رضی الله عنه گفت که ای علی هر که در وقت مسافر شدن قل
هو الله احد یازده بار بخواند دور کند از وی خدایتعالی آن بلاهای سفر را و بدهد خدایتعالی او را نیکیهای
آن سفر در خیر است هر که در وقت مسافر شدن بگوید اللّٰهم احفظنی واحفظ من معی
اللّٰهم احرسنی واحرس من معی وما معی اللّٰهم سلمنی وسلم من معی وما معی
خدایتعالی او را و کسان او را و مال او را از آفتها نگهدارد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت یا علی در هیچ
دهی و در بنائی تا آن زمان که این دعا نخوانی اللّٰهم انی اسألک خیرها وخیر من بها

ـــــ خیر نمعتین یعنے آگاهی و نعمه سخنیکه بدان عالم گفته شود یعنے حدیث نبوی ۱۲ ــــ ای بار خدایا امانت دارم نزد تو نفس خود
و مال خود را و فرزند خود را ۱۲ ــــ ای بار خدایا نگهدار مرا و نگهدار آن کس را که با من است ای بار خدایا پاسبانی کن مرا و
پاسبانی آن کس که با من است ــــ ای بار خدایا سلامت دار مرا و سلامت دار آن کس را که با من است ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲

واعوذ بك من شرها وشر من بها اللهم بارك لي فيها وحبّبني الى صالحي اهلها وحبّب صالحي اهلها الي در فتاوی حجت وشرعة الاسلام وکیمیاے سعادت میگوید که در سفر ادبها بسیارست یکی آنکه چون خواهد که سفر کند اما تنهاے مردمان که باو باشند باز دهد دوم آنکه بے همراه در سفر نرود و همراهی نیکو بید کند و شاعر و ساحر و منجم را همراه نکند و چون در منزل رسد اول چارپایان را علوفه دهد و بعد ازان خود طعام و آب خورد تا خدا تعالی ازو خوشنود شود سوم آنکه اهل خود را و فرزندان خود را بخدا تعالی سپارد تا ایشان را سلامت دارد و در روایت کرده اند که مردی پیش امیر المومنین عمر رضه فرزندی را آورد و گفت که در سفر میرفتم من حمل داشت من گفتم ای زن آنچه در شکم تست بخدا تعالی امانت دادم چون من در خانه آمدم زن نقل کرده بود شبے از گور زن خود روشنائی دیدم چون گور باز کردم دیدم چراغی در گور نهاده اند و این کودک در گور بازی میکند چون این کودک را بیرون آوردم آوازے شنیدم که ای عبد الله این کودک را در وقت روان شدن بما سپردی سلامت باز یافتی و اگر مادر این کودک را نیز بما سپردی سلامت می یافتی چهارم آنکه سفر در اول وقت کند و در ان جهد کند که پنج شنبه سفر کند پنجم آنکه چون از آستانه در بیرون آید بگوید بِسْمِ اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ و بر وقت سوار شدن بر مرکب نام خدا تعالی بخواند و چون سوار شود بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و چون بر مرکب قرار گیرد الحمد لله علی کل حال بگوید و چون مرکب براند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهٗ مُقْرِنِيْنَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُوْنَ و چون در منزل فرود آید بگوید رَبِّ اَنْزِلْنِيْ مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَّاَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِيْنَ و در اول شب در راه نرود که خطر زیان باشد بلکه در نصف آخر شب روان شود و در شهرے که وبا باشد نرود و اگر رفته باشد بیرون باز گردد و بهتر اینکه رود سبز و پیاز و تره آن زمین بخورد تا آب آن زمین او را نگیرد و با آن زمین سروکار نکند و بر ستوران بار گران نکند هر که بر ستوران بار گران کند و یا بے سببے هیچ یا ستور را بزند روز قیامت بروی آن ستور خصمی کند و اگر ستوری کرایه کرده باشد کرایه کش را بار بنماید و زیاده ازان بار نکند حکایت بزرگی در سفر رفت ستوری را کرایه کرده بود مردی او را نامه داده گفت این نامه فلان را برسانی آن بزرگ چون نامه از دو بستد از ستور فرود آمد و گفت من بار این نامه با کرایه کش شرط نکرده ام و این تقوی است چون از سفر باز آید و نظر او بر شهر افتد بگوید اللهم اجعل لنا قرارا وارزقنا حسنا و کسی را پیش فرستد تا از آمدن او خبر کند و بے خبر کردن در خانه

جهد بالفتح و بالضم یعنی کوشش و بالفتح رنج از منتخب و در کنز بفتح کوشیدن و بالضم رنج است و تره بفتحتین و بتخفیف یعنی سبزی سبزی و تره سبزی سبزگی ۱۲

در نباید و شب در خانه در نیاید و چون در شهر در آید اول در مسجد رود و دو رکعت نماز بگذارد و چون در خانه آمده باشد و قرار گرفته باشد مستحب است که شتری یا ماده گاوی و یا گوسپندی ذبح کند و صدقه دهد فاما در حال آمدن ذبح نکند و در اوراد شیخ شیوخ میگوید چون مسافر آیة الکرسی یکبار بخواند از دزد امین شود و اگر مسافر را تشنگی سخت بگردد و آب موجود نباشد سنگریزه بردارد و سه بار انا اعطیناک الکوثر بخواند و بران سنگریزه بدمد و در دهن انداز د تشنگی دفع شود و اگر مسافر راه گم کند این دعا بخواند یا عباد الله المخلصین اعینونی در شرعة الاسلام آورده است هر که راه گم کند مستحب است که بانگ نماز بگوید تا به برکت بانگ نماز راه بیابد و اگر مسافری چیزی گم کند یکبار سوره یٰس بخواند به برکت سوره یٰس باز یابد والله اعلم باب بیست و ششم در بیان نماز جمعه در هدایه میگوید نماز جمعه فریضه است در کافی و هدایه میگوید نماز جمعه بدوازده شرط لازم شود شش شرط در مصلی است یکی آنکه مصلی حر باشد دوم آنکه مرد باشد سوم آنکه مصلی مقیم باشد چهارم آنکه تندرست باشد پنجم آنکه هر دو پای او سلامت باشد ششم آنکه هر دو چشم او سلامت باشند و شش شرط در غیر مصلی یکی شهر دوم پادشاه سوم خطبه چهارم وقت نماز پیشین پنجم جماعت ششم فرمان عام در کافی میگوید فرمان عام آنست که درهای مسجد جامع باز کند و هر که برای نماز در آید او را منع نکند پس اگر جماعت در مسجد جمعه در آیند و در مسجد ببندند و دیگری را در آمدن ندهند و نماز جمعه بگذارند روا نباشد و همین حکم است اگر سلطان نماز جمعه با حشم خود در خانه بگذارد و اگر در خانه باز باشد و هر که در آید او را کسی منع نماز نکند نماز جمعه روا باشد فاما اگر در خانه باز نباشد و یا پرده داران خلق را جمع کنند آن زمان نماز جمعه روا نباشد و جمعه لازم نیست بر زن و خنثی و جای مانده و کور و زن و بنده و مسافر و در هدایه میگوید اگر ایشان حاضر شوند و جمعه بگذارند روا باشد و اگر مسافر یا بنده و زمنی در جمعه امامت کند هم روا باشد و جمعه روا نیست مگر در شهر جامع و یا در نمازگاه و شهر جامع آنست که در وی امیر باشد و قاضی باشد که تنفیذ احکام شرع کند و اقامت حدود کند و فتوی بر این قول است و اقامت جمعه روا نیست مگر سلطان را و یا کسی را که او را سلطان گفته باشد و جمعه روا نیست مگر وقت نماز پیشین و چون وقت نماز پیشین بگذرد جمعه روا نبود و اگر در غیر نماز جمعه وقت نماز پیشین بگذرد باید که نماز پیشین قضا بگذارد و نماز جمعه روا نبود در کافی میگوید که هر جا که در روایتی نماز جمعه بسبب فوت شدن شرطی از دوازده شرط شک شود چنانچه شهر و جز آن باید که خلق بعد از نماز جمعه چهار رکعت بنیت فریضه نماز پیشین بنیت بگذارد و جمعه روا نباشد نماز پیشین گذارده باشد و در عمدة الاسلام و فتاوی

باب بیست و ششم در بیان نماز جمعه

---

[1] حشم بمعنی چاکران و خدمت گزاران ۱۲ [2] تنفیذ بذال معجمه روان کردن فرمان و نامه ۱۲ غیاث اللغات

حجة میگوید احتیاط در دیهی که بزرگ باشد باید که بعد از گذاردن نماز جمعه نماز پیشین نیز بگذارد اول چهار رکعت
سنت نماز جمعه بگذارد و بعد از آن دو رکعت نماز جمعه بگذارد با امام بعد از آن چهار رکعت سنت جمعه بگذارد
و بعد از آن چهار رکعت فریضه وقتی نماز پیشین نیز بگذارد و نیت چنین کند که نیت میکنم که بگذارم چهار رکعت
فرض نماز ظهر را یافتم وقت او را نگذاردم متوجه الکعبه الله اکبر و بعد از آن دو رکعت سنت بگذارد درین دو رکعت
نیت وقت کند نه سنت نماز پیشین گوید و نه سنت نماز جمعه گوید و این قول صحیح است فتوی برین قول است فاما
در فتاوی ظهیریه و صیرفی و فتاوی آهو میگوید نماز پیشین بعد از نماز جمعه بگذارد و باید که الحمد لله
و سوره در هر چهار رکعت بخواند در فتاوی حجة می گوید سنت در روز جمعه ده رکعت است چهار رکعت
از نماز جمعه و چهار رکعت بعد از نماز جمعه و دو رکعت بعد از آن در هدایه میگوید جمعه روا نیست مگر به خطبه و
چون خطبه بخواند باید که دو خطبه بخواند و میان هر دو خطبه ساعتی بنشیند و خطبه ایستاده خواند با وضو باشد
و اگر خطبه نشسته خواند یا بی وضو خواند روا باشد با کراهیت در هدایه و کافی میگوید اگر خطیب بجای خطبه الحمد لله
بخواند و یا سبحان الله بگوید و یا لا اله الا الله بگوید چیزی دیگر نگوید نزدیک امام اعظم رح روا باشد و نزدیک
امام ابو یوسف و امام محمد رح روا نباشد تا آن زمان که خطبه دراز نخواند که آن را در عادت مردم خطبه گویند
در شاهان و کافی و نهایه میگوید اگرچه خطبه کم از التحیات تا عبده و رسوله خواند نزدیک ایشان روا نبود و اگر مقدار
التحیات خطبه خواند نزدیک همه امام روا باشد و خطبه دراز کم از التحیات نیست در هدایه میگوید جمعه روا نیست مگر
بجماعت و اقل جماعت نزدیک امام اعظم رح سه نفر است جز امام و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح دو نفر است جز امام
مردی در روز جمعه نماز پیشین در خانه خود گذارد پیش از آنکه خطیب جمعه بگذارد و او را عذری نبود نماز پیشین روا بود
با کراهیت و اگر همین مرد بعد از گذاردن نماز پیشین در خانه میخواهد که با امام نماز جمعه نیز بگذارد و اگر او بجهت نماز جمعه بیرون
آید و امام در نماز جمعه باشد نماز پیشین او که در خانه گذارده باشد باطل شود باید که نماز پیشین از سر بگذارد خواه امام
را در نماز جمعه یابد خواه نیابد و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح نماز پیشین او باطل
نشود آن زمان که امام را در نماز جمعه دریابد در کافی و هدایه میگوید اگر معذوران و محبوسان روز جمعه نماز پیشین در شهر
در خانه بجماعت گذارند روا باشد با کراهیت و همین حکم است اهل زندان را خواه پیش از گذاردن نماز جمعه بگذارند خواه
بعد از گذاردن نماز جمعه فاما دهگانی[1] را نماز پیشین در روز جمعه بجماعت مکروه نیست زیرا که بر دهگانی نماز جمعه نیست هر که امام را در
روز جمعه در رکعت اول یابد یا در رکعت دوم یابد باید که او نماز جمعه با امام بگذارد [illegible] تنها بگذارد اگر امام را روز جمعه در التحیات یابد

[1] دهگان اسم است [illegible] که خواندن حق تعالی را ۱۲ غیاث ۲ و دهگان مرکب است از لفظ ده که بمعنی قریه است و لفظ گان که کلمه لیاقت و نسبت است و معرب آن دهقان است ۱۲ غیاث اللغات

دریابد نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رح اینرو جمعه بنا بدو امام محمد رح گوید اگر امام را در رکعت اول یا در رکعت دوم پیش از برداشتن
سر از رکوع دریابد نماز جمعه بگذارد و اگر امام را در رکعت دوم بعد از برداشتن سر از رکوع دریابد نیت جمعه کند فاما چهار رکعت
نماز بگزارد و چون امام روز جمعه بجهت خطبه بیرون آید باید که مردمان نمازی نگذارند و سخن نگویند تا آنزمان امام
از خطبه فارغ شود و این قول امام اعظم رح است پس هر کسیکه بعد بر آمدن خطیب بجهت خطبه نماز نفل بگذارد مکروه باشد فاما اگر
کسی نفل میگذارد که خطیب بجهت خطبه بیرون آید باید که چون دو رکعت بگذارد سلام گوید و اگر در یک رکعت نفل گذارده
باشد یکدیگر بگذارد و سلام گوید و امام ابو یوسف رح و محمد گویند باکی نیست سخن گفتن چون امام بجهت خطبه بیرون آید
تا آنزمان که خطبه آغاز نکرده است و چون امام از منبر[51] فرود آید تا آنزمانیکه تکبیر نگفته است سخن گفتن باکی نیست فاما نفل درین
حالت نزدیک هر سه امام مکروه است و چون مؤذن روز جمعه بانگ نماز اول بگوید باید که مردمان خرید و فروخت بگذارند
و روی بجمعه آرند و چون امام بر منبر بر آید باید که بنشیند و مؤذن پیش او بانگ نماز گوید و در عهد پیغمبر صلعم همان یک بانگ
نماز بود و نزدیک بعضی علما چون بانگ نماز گویند خرید و فروخت حرام شود روی بنمازگاه جمعه آوردن واجب شود فاما
فتوی اینست که اگر بانگ نماز اول بعد از زوال گویند روی بجمعه آوردن واجب شود خرید و فروخت حرام شود
در کافی میگوید که بهتر اینست کسی که خطبه خوانده باشد در نماز جمعه امامت همان کس کند فاما اگر دیگری امامت
کند هم روا باشد مردی را نماز بامداد فوت شده بود خطیب در خطبه بود که اورا یاد آمد که نماز نگذارده است باید که خیزد
و نماز بامداد قضا بگذارد فاما اگر نماز جمعه با امام میگذارد و اورا یاد آمد که نماز بامداد نگذارده است اگر داند که نماز جمعه
فوت نخواهد شد باید که نماز جمعه را بشکند و نماز بامداد قضا بگذارد و بعد از آن نماز جمعه نیز با امام بگذارد و اگر داند که
آنزمان که نماز قضا خواهم گذارد نماز جمعه فوت خواهد شد فاما وقت نماز پیشین فوت نخواهد شد نزدیک امام اعظم رح
ابو یوسف نماز جمعه بشکند و نماز بامداد قضا بگذارد و بعد از آن نماز وقتی پیشین بگذارد و در فتاوی حجت
میگوید که احتیاط اینست که درینصورت نماز جمعه با امام بگذارد و بعد از آن نماز بامداد قضا بگذارد و بعد از آن نماز
پیشین نیز بگذارد و فتوی برین قول است در کافی میگوید اگر داند که تا آنزمان که نماز بامداد خواهم گذارد وقت
نماز پیشین نیز خواهد گذشت درین صورت نماز جمعه را نشکند و نماز جمعه با امام بگذارد و بعد از آن نماز بامداد
قضا بگذارد و امام محمد رح میگوید اگر داند تا آنزمان که بامداد خواهم گذارد نماز جمعه فوت خواهد شد
باید که نماز جمعه بگذارد و بعد از آن نماز بامداد قضا بگذارد در فتاوی حجت و ذخیره
میگوید که بعضی علما گفته اند دیهی که یک گاؤں یا کم از یک گاؤں شهر باشد

---

[51] منبر بالکسر آله بلند خواندن که جای خطیب باشد صیغه آله یعنی بر در شتن ۱۲

بر اهل آن دیه جمعه لازم شود در فتاوی حجت میگوید بعضی گفته اند که دیهی که وه گاؤ از شهر باشد بر اهل آن دیه
جمعه لازم شود بعضی گفته اند اگر دیه از شهر آن مقدار دور باشد که اگر کسے بعد از ادای نماز بامداد روان شود در
نماز جمعه رسد و بعد از نماز جمعه چون باز گردد در ان دیه پیش از فرو شدن آفتاب برسد بر اهل آن دیه
جمعه واجب شود و اگر نه واجب نشود بعضے گفته اند دیہے که در ان بانگ نماز شهر بر مناره بلند گویند
بشنوند بر اهل آن دیه جمعه لازم شود و اگر بادشاہے در دیه بزرگ که در ان بازار باشد فرمان دهد که
مسجد جمعه بنا کنند و خلق نماز بگذارد باتفاق روا باشد زیرا که نزدیک امام شافعی رح روست در دیہے
که در ان دیه چهل مرد حر بالغ و عاقل و مقیم باشند و چون بادشاه حکم کند در مذهب ما نیز روا شود در فتاوی
حجت میگوید هر که چهار رکعت نماز پیشین بعد ادای جمعه برای احتیاط[1] بگذارد باید که در چهار رکعت
الحمد و سورت بخواند در تهذیب می گوید اگر خلق را ممکن نشود از بادشاه فرمان برای
گذاردن جمعه طلب کنند اگر ایشان میان خود یکے را خطیب کنند و نماز جمعه بگذارند روا باشد و اگر
خطیب روز جمعه حاضر نشده وقت تنگ شد اگر کسے را قاضی بجهت خواندن خطبه پیش فرستد و بدنبال
او خلق نماز گذارد روا باشد در نهایه و طحاوی میگوید باید که خطیب دو خطبه خواند و در میان هر دو خطبه
ساعتی بنشیند و هر دو خطبه بلند خواند فاما خطبه دوم اندک بلند خواند و چنان بلند نخواند که خطبه اول
خوانده است و سنت خطبه است که حمد و ثنا خدا تعالے گوید و خلق را پند دهد و جزوے از قرآن خواند
و درود بر پیغمبر علیه السلام فرستد و مسلمانان را دعا کند در زاد میگوید خطبه روز جمعه نزدیک بعضی علما
بجای دو رکعت است و نزدیک بعضی بجاے دو رکعت نیست و فتوی بر ین قول است زیرا که اگر بجای
دو رکعت می بودی بے وضو روا نبودی و روی بقبله آوردن فریضه بودی اگر خطیب یک خطبه خواند
در مذهب ما روا باشد در فتاوی حجت میگوید خطبه دراز خواندن در روزها زمستان مکروه است در روضة
العلما میگوید امام چون خطبه خواند اگر شهرے باشد که او را به تیغ فتح کرده اند چنانچه مکه در حاله خطبه
باید که تیغ بر دست گیرد و اگر شهرے که به تیغ فتح نکرده اند چنانچه مدینه در ان شهر بے تیغ خطبه
خواند روا باشد در شمائل بیهقی میگوید خونده گار را باید که بنده خود را از حاضر شدن در
نماز جمعه منع نکند در ظهیرے میگوید جماعتی را نماز جمعه در شهر فوت شد باید که ایشان نماز پیشین بگذارند
و بانگ نماز و اقامت نگویند و جماعت نکنند در ینابیع و کبیرے گوید چون امام در خطبه شود واجب است

[1] ادا است بالفتح رسانیدن و گذاردن و بیان کرده این مصدر نیست مگر بمعنے مصدر می آید منه و ۲ احتیاط کرد
فرد و رفتن ۱۲ ح ۵ منه زیرا که خوف بیرون شدن وقت است ۱۲

بر خلق که خطبه بشنوند و خاموش باشند و اگر در حالهٔ خطبه تسبیح و یا قرآن خوانند و یا درود گویند و کتابت
کنند مکروه است خواه نزدیک خطیب باشد که خطبه می‌شنوند خواه دور باشند نشنوند و فتوی بر این قول است
و نزدیک امام شافعی رح هر که در مسجد درآید تحیت مسجد بگذارد و اگر چه خطیب در خطبه باشند زیرا که تحیت مسجد
نزدیک او واجب است و نزدیک ما در حالهٔ خطبه تحیت مسجد نگذارد زیرا که تحیت مسجد سنت است
مردی بر مردی در حالهٔ خطبه سلام گوید باید که این مرد او را علیک در خاطر بگوید و بلند نگوید همین
حکم است اگر در حالهٔ عطسه آید الحمد لله بر خاطر خود بگوید و فتوی بر این قول است و در فتاوی حجت
میگوید مکروه است سخن گفتن در حالهٔ خطبه اگر چه اندک سخن گوید زیرا که پیغمبر علیه السلام گفت هر که در حالهٔ
خطبه دیگری را گوید که خاموش باش او لغو کرده باشد و هر که در حالهٔ خطبه لغو گوید ثواب نماز جمعه
نیابد در اسباب المغفرت میگوید که پیغمبر علیه السلام گفت هر که میان سنت و فریضه نماز جمعه سنگریزه
بجنباند او لغو کرده باشد و هر که لغو کند او را ثواب جمعه نباشد و در فتاوی جامع
میگوید در حالهٔ خطبه چنانچه آسان باشد آنچنان بنشیند خواه مربع خواه بزانو در نصاب میگوید
خواندن فقه و نظر کردن در کتاب فقه در حالهٔ خطبه نزدیک بعضی مکروه است و نزدیک بعضی باک
نیست و این روایت از امام ابو یوسف رح نیز کرده اند مردی در حالهٔ خطبه از مردی غیر امر مشروع ناجائز دید
اگر او باشارت دست او را منع کند یا باشارت سر یا باشارت چشم نزدیک بعضی مکروه باشد علماء در ذخیره
و خلاصه میگوید فتوی آنست که اگر باشارت منع میکند باک نیست در جامع صغیری میگوید چون مقتدی در حالهٔ
خطبه یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه از خطیب بشنود نزدیک بعضی علما درود در خاطر بگوید فاما فتوی
آن است که بر خاطر نیز نگوید پس چنانچه خلق پس از شنیدن نامهای اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین
بلندی می گویند نشاید در نصاب میگوید مردی در صف اول نشسته بود عالمی باخر رسید
باید که آن مرد برخیزد و جای خود این عالم را بدهد و خود در صف دوم بنشیند در محیط و تتمه میگوید
مکروه است که امام تنها بر بلندی باشد و مقتدی فروتر باشد و اگر امام تنها فروتر باشد و مقتدی
بر بلندی باشد نزدیک بعضی مکروه است و نزدیک بعضی مکروه نیست و این در صورتیست که ضرورت
نباشد فاما اگر ضرورت باشد چنانچه روز جمعه مقتدیین بسبب تنگی جمعه بر سقف مسجد جمعه
نماز میگذارند و امام بر زمین باشد در جامع الصغیر اوزجندی میگوید بلندی که زان نماز

لغو بالفتح بیهوده گفتن سخن باطل هرچه بکار نباید و بالضم نوع سخن و زبان ۱۲ صه ای کسانیکه ایمان آوردید درود
بفرستید بر آن حضرت صلعم ۱۲ جمعه سقف بالفتح آستانه خانه در پیش دراز فرو هشته و لی پوشیدن خانه ۱۲ غیاث رشیدی

مکروه است آن است اگر مقدار قد آدمی میانه باشد و نزدیک بعضی اگر بلندی مقدار یک گز باشد مکروه است
و فتوی برین قول است و در خانی میگوید مکروه است اگر امام بر جای بلند باشد و مقتدی فروتر اما اگر
مقتدی بلند باشد و امام فروتر مکروه نیست و فتوی برین قول است و در سراجی میگوید سنّت بعد از
نماز جمعه چهار رکعت است و نزدیک امام ابو یوسف رح شش رکعت است در فتاوی خانی و سراجی
میگوید که سفر کردن روز جمعه باک نیست در مذهب ما اگر آبادانی شهر پیش از گذشتن وقت نماز
پیشین بگذارد و نزدیک امام مالک رح اگر بعد از گذشتن آفتاب سفر کند مکروه است و نزدیک امام شافعی رح
اگر بعد از طالع شدن صبح صادق سفر کند مکروه بود و در فتاوی حجة میگوید هر که در روز جمعه چهار
رکعت بگذارد و در هر رکعتی الحمد یکبار و قل یا نزده بار بخواند بعد از سلام صد بار لاحول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم بگوید او ازین جهان با ایمان رود علما گفته اند روز جمعه افضل است از شب
جمعه زیرا که نماز جمعه در روز است پس روز افضل است از شب و در تفسیر وارد میگوید روز جمعه بزرگ است از روز
عید اضحی[1] و روز عید فطر و از روز عرفه و از روز عاشورا و صدقه روز جمعه افضل است از صدقها روز دیگر
و هر نیکی که در روز جمعه کند ثواب آن بیشتر است از نیکیها که در روز دیگر کند و هر بدی که در روز جمعه
کند بزه گناری او بیشتر است از بدیها که در روز دیگر کند و پیغمبر علیه السلام گفت سه نفر را عذاب گور
نیست یکی مؤذن دوم شهید سوم کسیکه در روز جمعه یا شب جمعه نقل کند پیغمبر علیه السلام گفت هر که
بر من چهل بار در روز جمعه درود فرستد چهل ساله گناه او عفو باشد پیغمبر علیه السلام گفت هر که در
روز جمعه بعد از صبح صادق پیش از نماز بامداد سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه بگوید خدا تعالی او را و مادر و پدر او را بیامرزد و اگرچه گناه او همچون کف دریا باشد پیغمبر علیه السلام
گفت هر که روز جمعه پای بر گردن مردمان نهد روز قیامت او را خدا تعالی پلی گرداند در دوزخ
تا خلق بر وی بگذرد و پیغمبر علیه السلام فرمود هر که در روز جمعه یکبار قل هو الله احد بخواند
او حق جمعه بجا آورده باشد چنانچه حاملان عرش بجای آرند و هر که شب جمعه یکبار قل هو الله احد بخواند
ثواب شب قدر یابد پیغمبر گفت علیه السلام هر که نماز جمعه را دریابد او ثواب هزار شهید دریابد پیغمبر علیه
السلام گفت هر که نماز جمعه را بی عذر ترک گیرد باید که یک دینار[2] صدقه دهد و اگر یک دینار نیابد نیم دینار
صدقه دهد و در تهذیب میگوید نماز جمعه فرض عین است هیچ نوعی ترک گرفتن نماز جمعه

---

[1] اضحی بالفتح جمع اضحات هست و اضحات در اصل اضحیة بود بمعنی قربانی ۱۲ منه [2] دینار در اصل دنار بکسر اول و تشدید نون بود و نون اول را بیا بدل کردند ۱۲ غیاث اللغات

که فرض عین ست روا نیست وهر که چهار جمعه بی عذرے ترک گیرد فاسق شود و گواهی او نشنوند در
کبیری میگوید هر که سه جمعه ترک گیرد فاسق شود و گواهی او نشنوند و فتوی برین قول ست فاما اگر
بعذری ترک گیرد و چنانچه زحمت و غیر آن از زبان فاسق نشود و گواهی او بشنوند و همین حکم ست هر که فریضه را
بی عذر ترک گیرد و چنانچه نماز و روزه او فاسق گردد و گواهی او نشنوند در کفایه شعبی میگوید قاضی امام
شعبی میگوید رح صدقه دادن خواهندگان مسجد جامع را در حالهٔ خطبه روا نیست اگرچه ترس مردن
خواهندگان باشد اما صدقه دادن در مسجد جمعه پیش از خطبه بر دو نوع ست یکی آنکه اگر خواهنده
خلق را پایمال نکند و در مقام خویش نشسته چیزے طلب کند و در صفهای نگردد اینچنین خواهنده را
صدقه دادن پیش از خطبه روا باشد و ثواب باشد دوم آنکه اگر خواهنده خلق را پایمال و در صفها بگردد
اینچنین خواهنده را صدقه دادن حرام باشد و هر که او را صدقه دهد او نیز بزهکار شود و هر که خلق را پایمال کند
او ملعون باشد و صدقه دادن او را حرام ست و روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که روز
قیامت ندا در دهند و بگویند ای دشمنان خدا تعالی برخیزید درین ندا هیچکس برنخیزد مگر خواهندگان مسجد جمعه
زیرا که مسجد را بسبب نماز بنا کرده اند نه از برای خواستن[1] از خلق در کتاب لاسباب میگوید خواجه حسن بصری رح
میگوید هر که خواهنده را در حالهٔ خطبه یک درم صدقه دهد او را هفتاد درم دیگر از مال حلال صدقه باید داد تا
کفارهٔ آن یک درم شود که در حالهٔ خطبه از درم داده در فتاوی حجت میگوید طائفهٔ عام در مسجد جمعه حلقهها
میکنند و قصهها و جنگنامه می خوانند ایشان را منع باید کرد و از مسجد بیرون باید کشید تا غارت نماز نشود باب

بست و نهم دربیان نماز کسوف و خسوف گرفتن آفتاب را کسوف گویند و گرفتن مهتاب را خسوف

گویند در هدایه میگوید چون گرفتن آفتاب شود والی[1] با خلق دو رکعت نماز بگذارد بر طریق نفل یعنی بانگ نماز
و اقامت نگوید و در هر رکعتی یگان رکوع کند و نزدیک امام شافعی رح در هر رکعتی دوگان رکوع کند و هم
در زاد و هدایه میگوید که درین دو رکعت بهتر آن ست که قرائت دراز خواند فاما نزدیک امام اعظم قرائت
ساکن خواند و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد رح قرائت بلند خواند و فتوی برین قول امام اعظم است
و اگر امام را خوش آید قرائت را سبک کند فاما سنت هست که تا آن زمان که گرفتن آفتاب باشد در دعا
و نماز باشد پس اگر نماز را سبک کند و دعا دراز گیرد و اگر دعا سبک کند قرائت دراز کند و چون از نماز فارغ
شود تا آن زمان دعا کند که آفتاب روشن گردد و در نماز کسوف امامی امامت کند که در نماز جمعه امامت میکند

باب بست و نهم دربیان نماز کسوف و خسوف

[1] بمعنی خواهش و خواستن و سوال کردن ۱۲ منه و والی دوست و حاکم و مالک و بمعنی قریش و قریب ۱۲

واگر آن امام حاضر نباشد خلق تنها تنها نماز گذارند و دعا کنند و در نماز کسوف خطبه نباید است و در زاد
میگوید بعضی علما گفته که نماز کسوف واجب است و از امام اعظم رح روایت کرده اند نماز کسوف خواه دو رکعت
بگذارد خواه چهار رکعت خواه بیشی از چهار رکعت پس این روایت دلیل میکند که نماز کسوف سنت است
واجب نیست در هدایه و مضمرات میگوید در خسوف ماه نماز بجماعت نباید است و در خسوف خلق تنها
نماز گذارند خواه دو رکعت گذارند خواه بیشتر از دو رکعت و همین حکم است در هولهای دیگر چنانچه در باد
سخت و در تاریکی سخت و باران سخت یعنی دو رکعت یا بیشتر خلق تنها نماز بگذارند در فتاوی سراجی
و طحاوی میگوید چون هول سخت شود چنانچه باد سخت شود و یا باران مدام شود و یا زحمت عام
شود و آنچه بدین ماند درین صورت با خلق نماز تنها گذارند و بعد از نماز دعا و زاری کنند تا آن زمان که آن چیزها
دفع شود و در شمائل بیهقی میگوید نماز نفل و نماز سنت بجماعت گذاردن مکروه است مگر دو نماز بجماعت
مکروه نیست یکی نماز تراویح دوم نماز کسوف در تهذیب میگوید نماز کسوف وقتها مکروه نگذارد

باب سی ام در بیان نماز باران

باب سی ام در بیان نماز باران — در هدایه میگوید اگر در شهری باران نبارد باید که دو
رکعت نماز بر طریق نماز عید بجماعت بگذارد و قرائت ملبند خواند چون از نماز فارغ شود خطبه
بخواند و نزدیک امام اعظم رح نخواند و چون دعا کند مستقبل قبله شود و امام ردای خود نزدیک امام محمد رح بگرداند و
نزدیک امام اعظم رح نگرداند و چون والی روی بگرداند خلق ردای خود نگردانند و در طلب باران ذمیان
حاضر نشوند زیرا که طلب باران طلب رحمت خدایتعالی است و بر ذمیان لعنت خدای است پس ذمیان
در طلب رحمت حاضر نشوند و امام اعظم رح میگوید که در طلب رحمت باران نماز بجماعت گذاردن سنت
نیست و لیکن اگر بجماعت گذارند روا بود فاما اگر خلق تنها تنها نماز گذارند روا باشد و نزدیک امام اعظم رح در
طلب باران استغفار باید کرد و دعا باید خواند تا برکت آن خدایتعالی باران بفرستد در فتاوی حجت میگوید چون
باران نبارد امام اوزاعی رح میگوید استغفار باید خواند استغفر الله الذی لا آله هو الحی القیوم و اتوب الیه
تا برکت این استغفار باران ببارد در شرعة الاسلام میگوید این استغفار سید استغفار ست در کنز
و نهایه و در زاد میگوید در طلب باران سه روز خلق با والی متصل بیرون آیند در نهایه میگوید
پیش از بیرون آمدن در طلب باران هر سه روز صدقه بدهند و بعد از صدقه دادن در طلب باران
بیرون آیند در زاد میگوید چون امام از خطبه فارغ شود پشت خود جانب خلق کند و روی جانب قبله کند

له هول بالفتح ترسانیدن و بمعنی خوف و بیم ۱۲ غ ۲ه مستقبل بالضم و باء موحده مکسوره بجزء آرند و بعض آمده ۱۲
۵ه و نزدیک امام مالک و ذمیان حاضر شوند ۱۲ عبادت الدلائل

فصل دویم در بیان نماز خوف

ورد آ نگرداند و دعای باران مقابل قبله بخواند و بجهت مسلمانان استغفار کند و خلق بتجدید توبه از گناهان کنند خدا تعالی ببرکت آن باران بفرستد بکرم خود باب دویم در بیان نماز خوف

در هدایه و کنز و کافی میگوید چون خوف دشمن شود سر لشکر خلق را دو طائفه کند یکی طائفه جانب دشمن باشد و طائفه دوم دنبال امام نماز گذارد اگر امام مسافر باشد با طائفه اول یک رکعت بگذارد و دو سجده کند و چون طائفه اول در رکعت سر از سجده دوم بردارد و طائفه اول جانب دشمن برود و امام در جای نماز باشد و طائفه دوم بیاید دنبال امام یک رکعت بگذارد و دو سجده کند و امام بنشیند و التحیات بخواند و سلام گوید و این طائفه دوم سلام نگوید جانب دشمن برود پس طائفه اول بیاید و یک رکعت باقی تنها بگذارد و دو سجده کند درین رکعت الحمد و سوره هم بخواند و بنشیند و التحیات بخواند و سلام گوید و جانب دشمن برود و طائفه دوم بیاید یک رکعت باقی تنها بگذارد و دو سجده کند درین رکعت الحمد و سوره بخواند و بنشیند و التحیات بخواند و سلام بگوید صورت نماز خوف آنست و این در صورتیست که امام مسافر باشد فاما اگر مقیم باشد با طائفه اول دو رکعت بگذارد و با طائفه دوم نیز دو رکعت بگذارد زیرا که پیغمبر نماز خوف بدین طریق گذارده است و در نماز شام با طائفه اول دو رکعت بگذارد و طائفه دوم یک رکعت بگذارد و در حالت نماز جنگ نکند و هر که در نماز جنگ کند نماز او روا نباشد در هدایه و کنز میگوید نماز خوف چنانچه بسبب خوف دشمن روا است همچنان بسبب خوف درنده نیز رواست و اگر خوف سخت تر باشد سوار تنها تنها نماز گذارند و رکوع و سجود باشارت بجا آورند اگر سمت قبله نتوانند بهر جانب که روی هر یک ایشان باشد در آنجانب نماز گذارند و امام محمد رح روایت کرده که در خوف سخت نیز سواران نماز بجماعت بگذارند این قول صحیح نیست و در نهایه میگوید اگر کسی پس پشت امام بر اسپ سوار باشد و امام سوار باشد آنزمان نماز او روا باشد اگر نماز خوف گذارند و روی دشمنان ندیده بود نماز امام روا باشد و نماز مقتدیان روا نباشد و در کنز میگوید نماز خوف روا نیست تا آنزمان که دشمنان حاضر نشوند و امام ابو یوسف رح نماز خوف درین زمانه روا ندارد و امام اعظم و امام محمد رح روا میدارند در نهایه میگوید بعضی علما گفته اند که نماز خوف یک رکعت است دو رکعت نیست در کافی میگوید نماز خوف درین زمانه روا باشد اگر خوف سخت باشد چنانچه در عهد پیغمبر علیه السلام و این قول امام اعظم و امام محمد رح است و فتوی برین قول است و امام ابو یوسف رح میگوید نماز خوف در حیات پیغمبر علیه السلام بود و بعد از پیغمبر علیه السلام نماز خوف روا نباشد در مبسوط همچنین گفته است در مبسوط و محیط میگوید

ملتهی در ملتقط و کبرا دو هر یک چهار دو رکعت که بر دوش گیرند ۱۲ منه زیرا که امام چهار رکعت همچون نماز خویش گذارده است چنانچه همیشه گذارده است بخلاف مقتدیان که ایشان نماز خوف همچو نماز خوف گذارده اند و نماز خوف بدین طریق روا نیست که بغیر دیدن دشمن گذارند ۱۲ محمدیه

اگر مسلمانان از دور سیاهی دیدند و گمان بردند که آن دشمنان اند پس مسلمانان نماز خوف گذاردند بعد از گذاردن
تحقیق شد که آن سیاهی دشمنان نبود نماز روا باشد و اگر بعد از گذاردن تحقیق شد که آن سیاهی مواشی[۱]
بود نماز مسلمانان روا نباشد نماز از سر بگذارند و در حالهٔ جنگ نماز گذاردن روا نیست اگرچه وقت نماز
بگذرد زیرا که پیغمبر علیه السلام را چهار نماز در حالهٔ جنگ قضا شده بود پیغمبر علیه السلام در حالهٔ جنگ
نگذاردند و اگر در حالهٔ جنگ نماز روا بودی پیغمبر علیه السلام نماز بگذاردی و هم در نهایه میگوید مردی در سفر است
باران بارید و هیچ جا خشک نمانده است که این مرد آنجا نماز بگذارد اسپ را در سمت قبله بایستاند و نماز
فریضه سوار بگذارد و اشارت برکوع و سجود کند و اگر نیز در ایستانیدن اسپ در سمت قبله ممکن نیست از آن سمت
که تواند نماز فریضه سوار بگذارد و این در نماز فریضه است فاما در نماز نفل بر اسپ روا است بهر جایی که روی
اسپ او باشد خواه در سمت قبله خواه در غیر سمت قبله خواه فرود آمدن از اسپ ممکن باشد خواه نباشد و احکام
نماز سوار پیش ازین گفته شده است و هم در نهایه میگوید مردی از دشمنان پیاده گریخت و وقت نماز
در آمد و او را ممکن نیست که بایستد و نماز بگذارد و باید که آن مرد نماز نگذارد و نماز را تاخیر کند و نزدیک امام شافعی رح
در این حالت باشارت نماز بگذارد و بعد از آن اعادت نیز کند

باب سی و دوم در بیان نماز جنازه

در هدایه و کافی و شاهان و فتاوی سراجیه میگوید نماز جنازه فرض کفایه است فرض کفایه آن را گویند که اگر بعضی ادا کنند از
گردن دیگران ساقط شود و نیت نماز جنازه بنیت اللهم انی نویت ان اودی اربع تکبیرات لک و ادعو لهذا
المیت و در نماز جنازه چهار تکبیر است و در تکبیر اول هر دو دست بردارد و بعد از تکبیر این دعا بخواند سبحانک
اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و جل ثناؤک و لا اله غیرک اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از تکبیر دوم درود بر پیغمبر علیه السلام بگوید و بعد از تکبیر سوم بگوید اللهم اغفر لحینا
و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته
منا فتوفه علی الایمان و اگر این دعا نداند اللهم اغفر لی و لوالدی و لاستاذی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات
و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات بخواند و اگر میت پسرک باشد بعد از تکبیر سوم این بخواند اللهم اجعله
لنا فرطا[۲] و اجعله لنا اجرا و ذخرا و اجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر میت دخترک باشد بعد از تکبیر سوم این دعا بخواند
اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا اجرا و ذخرا و اجعلها لنا شافعة و مشفعة و بعد از تکبیر چهارم سلام هر دو
جانب بگوید و دعا نخواند و فتوی برین قول است و چون بهر دو جانب سلام گوید ساکن گردد و بلند نگوید اگر امام پنج

[۱] مواشی جمع ماشیه یعنے چهارپایه ۱۲ [۲] فرط بالفتح زیادتی و غلبه و بفتحتین کسیکه پیش از آب پیش رود و پاک کردن چاه و هر کار و ثوابی که پیش فرستاده شود و هر طفلی که پیش از بلوغ بمیرد و بتحقیق ستم کردن ۱۲ رشیدی

باب سی و دوم در بیان نماز جنازه

تکبیر گفت مقتدی پنج تکبیر نگوید فاما سلام آن زمان وید که امام خواهد داد اگر یکی ازین چهار تکبیر ترک واد نماز
روا نبود فاما اگر دعا نخواند نماز روا بود و آنکه بر میت نماز گذارد برابر سینه ایستد واین فتوی ست واگر برسینه
میت نه ایستد هم روا باشد مردی را دفن کردند نماز جنازه نگذارند بر گور او نماز جنازه باید گذارد فاما بر
گور او تا آن زمان گذارند که آماسیده نباشد واین معنی بخاطر تعلق دارد و فتوی برین قول است زیراکه
فربه زود آماسد ولاغر زود نه آماسد و در زمستان و تابستان نیز در آماسیدن فرق ست و امام ابو یوسف رح
میگوید تا سه روز نماز گذارند مردی نقل کرد او را غسل نداده بودند که نماز جنازه گذارند چون غسل دهند
نماز جنازه باید گذارد و اولی بجهت امامت در نماز جنازه بادشاه ست و اگر بادشاه حاضر نباشد قاضی
اولی ست و اگر قاضی حاضر نباشد امام حی[1] اولی ست و اگر امام حی حاضر نباشد ولی میت امامت
کند چنانچه پدر و پسر و برادر و عم و اگر غیر ولی و سلطان نماز جنازه گذارند روا باشد و اگر ولی باز گذارد
هم روا باشد فاما اگر ولی نماز جنازه گذارد دیگرے نخواند که باز گذارد چون بر میت نماز گذارند باز نباید
گشت تا آنکه ولی میت باز نگرداند و اگر بسیار میت جمع شوند یک نماز بر همه میت کافی ست نماز جنازه در
مسجد مکروه ست مگر جنازه درون مسجد باشد مگر بعذری چنانچه باران فاما اگر جنازه بیرون مسجد ست و
بعضی مقتدیان درون مسجد اند نزدیک بعضی مکروه است و نزدیک بعضی مکروه نیست هر که بعد از زادن بانگ
کند او را غسل باید داد و نام باید داشت و نماز جنازه باید گذارد فاما اگر بعد از زادن بانگ نکند او را غسل باید داد و
در جامه بپیچند و دفن کنند فاما نماز جنازه بر و نباید گذارد و برین فتوی ست اگر پسر کافر را برده کردند و در
دار اسلام آوردند و با آن پسر ک مادر و پدر نیست آن پسر ک نقل کرد او را غسل باید داد و نماز جنازه بگذارند
فاما اگر با آن پسر ک مادر و پدر باشد آن زمان نماز نگذارند مگر آنکه آن پسر ک مسلم شده باشد یا مادر و
پدر او مسلمان شده باشند آن زمان نماز جنازه با آن پسر ک باید گذارد و اگر کافری نقل کرد و او را پسر ک مسلمان ست
آن مسلم پسر ک آن کافر را غسل دهد و دفن بکند فاما غسل آن کافر را چنان دهند چنانچه جامه پلید بشویند
و گور آن کافر را چون گور مسلم نکاوند و در گور نیارند بلکه در گور اندازند پسرکان مسلم چون
نقل کنند در بهشت بروند فاما پسرکان کافر چون نقل کنند و عاقل نشده باشند بعضی گفته اند که ایشان
در بهشت روند و خدمت بهشتیان را کنند و امام محمد رح میگوید خدای تعالی ایشان را عذاب نکند و امام اعظم رح
و در جواب آن مسئله توقف کرده در مضمرات و نصاب خلاصه میگوید اگر امام هر چهار تکبیر در نماز

[1] حی بالفتح و تشدید بمعنی زنده و نام حق تعالی و بمعنی میان و قبیله از عرب ۱۲ غیاث اللغات

جنازه گفت وسلام نداده است درینحالت مروی رسیدیکی روایت امام اعظم رحمه الله است که آمرد جنازه نگذارد فاما فتوی آنست که اینمرد نماز جنازه بگذارد و هر چهار تکبیر پیش از برداشتن جنازه بگوید در شامل بیهقی میگوید اگر امام نماز جنازه امامت میکرد وضو نداشت نماز جنازه باز باید گردانید فاما اگر مقتدی وضو نداشت و امام وضو داشت نماز جنازه باز نگرداند در عتابیه میگوید پیغمبر گفت علیه السلام بر هر میت که سه صف مسلم نماز گذارند آن میت آمرزیده شود پس اگر هفت نفر باشند یکی امامت کند و سه نفر در صف اول نماز گذارند و دو نفر در دوم صف نماز گذارند و یک نفر در سوم صف نماز گذارد تا آن میت آمرزیده شود مردی یک رکعتی از نماز نفل گذارد و صلوٰة نماز جنازه شنید اگر دوم رکعت نماز گذارد و نماز جنازه از فوت شود باید که نفل بشکند و نماز جنازه بگذارد و چون نماز جنازه گذارده باشد آن نفل اقضا بگذارد در جامع صغیر خانی میگوید چون جنازه ببیند بعضی گفته اند ایستاده شود و فتوی آنست که نه ایستد مگر آنکه خواهد که دنبال جنازه رود و در رفتاوی آهو میگوید هر که منکر شود از فرضیت نماز جنازه کافر گردد و چون امام دو تکبیر گفت و سلام داد بگمان آنکه هر چهار تکبیر گفته است همان زمان یاد آورد که دو تکبیر گفته است باید که دو تکبیر دیگر باز بگوید نماز جنازه باطل نشود اگر بوقت نماز شام جنازه آورند باید که اول از نماز جنازه شام بگذارند و بعد از ان نماز جنازه بعضی گفته اند چون نماز شام گذارده باشد بعد از ان نماز جنازه بگذارد و بعد از نماز جنازه دو رکعت سنت نماز شام بگذارد و بعضی گفته اند که چون نماز شام گذارده باشد بعد از ان نماز جنازه بگذارد در محیط میگوید که نشاید که پیش از نماز جنازه باز گردد و چون نماز جنازه گذارده باشد تا آن زمان که ولی میت نگرداند باز نگردد و چون میت را دفن کردند باز گردد اگر چه ولی میت نگرداند مکروه است که مسلم را کافر دفن کنند در فتاوی سراجی میگوید مردی در نماز جنازه رسید و امام دو تکبیر گفته بود باید که اینمرد با امام دو تکبیر بگوید و چون امام سلام گوید دو تکبیر باقی پیش از برداشتن جنازه بگوید و دعا نخواند در علماوی میگوید برای تکبیر اول در نماز جنازه دست بردارد و بجهت سه تکبیر دیگر دست برندارد در فتاوی سراجی میگوید نماز جنازه سه دا روا نیست اگر نماز جنازه وقت برآمدن آفتاب گذارند یا وقت فرو رفتن آفتاب یا میانه روز گذارد باز نگرداند اگر جنازه بر چهار پایه است و یا بر سر آدمیان است و نماز گذارند روا نیست و برین فتوی است مردی در میان کشتی در دریا انتقال کرد او را غسل دهند و کفن دهند و نماز جنازه بگذارند و در دریا اندازند زیرا که دفن ممکن نیست و دفن در خانه نشاید کردن زیرا که این خاصه پیغمبران است صلوٰة الله علیهم

---

۱۵ جنازه بالفتح تختی که مرده را بران بر دارند و بکسر مرده و عکس نیز گفته اند ۱۲ ۲۵ سلام بالفتح اول بمعنی کردن ناد و دیگر علیکم و سلام و کفتن و نام خدا تعالی ۱۲ غیاث اللغات

اجمعین مردی مردار حرب پسری خرید و آن پسر کی نقلکرد نماز جنازه او باید گذارد و اگر مردی پیش از غسل
و یا پیش از نماز جنازه دفن کنند نماز بر گور او باید گذارد تا آن زمان که نگداخته است اگر مردی را در دار اسلام
مرده یافتند که او را ختنه نکرده اند و زنار در گردن اوست نماز جنازه برو گذارند در شاهان
میگوید غسل مرده واجبست در هدایه میگوید شهید را غسل نباید داد و نماز جنازه باید گذارد و این مذهب است
و نزدیک امام شافعی رح نماز جنازه بر شهید نباید گذارد زیرا که تیغ پاک کننده گناهان ست پس نماز
جنازه حاجت نیست و نزد ما شهید را اگرچه گناه نیست هم نماز جنازه باید گذارد زیرا که نماز جنازه بجهت
تعظیم مرده است پس تعظیم شهید اولی تر باشد از دیگران زیرا که پیغمبران علیهم السلام و کودکان گناه نیست
با آن هم نماز جنازه ببباید گذارد مردی را حد زدند او نقل شود او را غسل باید داد و نماز جنازه او باید گذارد
و همین حکم ست اگر مردی را در قصاص کشتند او را غسل کنند و نماز جنازه بگذارند در ینابیع و شاهان میگوید
بر باغی نماز جنازه نباید گذارد اگر در جنگ کشته شود فاما اگر باغی را بادشاه گرفت و کشته یا باغی
در خانه نقلکرد آنزمان نماز جنازه او باید گذارد و فتوی برین قول ست و نماز جنازه بر راهزن نباید گذارد
اگرچه در جنگ کشته شود فاما اگر راه زن را بادشاه گرفت و کشت آنزمان نماز جنازه باید گذارد و در تفسیر
میگوید چون بر باغی و راه زن نماز جنازه نگذارند غسل بدهند زیرا که اگر غسل ندهند با شهید برابر باشد و
این روا نبود فتوی برین قول ست در ذخیره میگوید هر که خود را به تیری کشت و از نزدیک بعضی غسل
دهند و نماز جنازه او گذارند برین قول بعضی فتوی داده اند و نزدیک بعضی نماز نگذارند زیرا که او باغی نفس
خود ست در هدایه و ینابیع میگوید اگر مردی شهید شد و جنب بود یا پسر کی شهید شد نزدیک امام اعظم رحمة الله
علیه این هر دو را غسل دهند و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح غسل ندهند اگر عورتی از حیض پاک شده بود یا
از نفاس پاک شده و سر نه شسته بود که شهید شد نزدیک امام اعظم رح این عورت را غسل باید داد و نزدیک
امام ابو یوسف و محمد رح غسل ندهند اگر عورتی شهید شد و خون حیض و نفاس دید و پاک نشده
بود نزد امام اعظم رح دو روایتست بیک روایت غسل دهند و بروایت دوم غسل ندهند در کبیری
میگوید هر که کشته شود و ظالم باشد بر و نماز جنازه نگذارند و غسل دهند و در خزانة الفقه میگوید هفت شهید
ست که ایشانرا غسل باید داد یکی آنکه با آب غرق شود دوم آنکه سوخته شود سوم آنکه در سهال بمیرد
چهارم آنکه در غربت بمیرد پنجم آنکه در زدن جهٔ بمیرد ششم آنکه بر دیوار افتد و نقل کند هفتم .....

۱؎ شهید یعنی گواه کشته شده بی گناه ۲؎ ۔۔۔ ۳؎ ۔۔۔ ۴؎ ۔۔۔ ۵؎ اسهال ۶؎ حکم زادن ۷؎ بر زمین ... ۸؎ ...

که در خون لفافه بمیرد پس این هفت شهید را غسل باید داد و نماز جنازه باید گذارد و در فتاوی حجه می گوید
اگر مسلمانان و کافران یکجا مردند و شناختن ممکن نیست اگر مسلمانان بسیار باشند و کافران اندک نماز
جنازه بر همه باید گذارد فاما در گذاردن نماز نیت مسلمانان باید کرد و همه را در مقابر مسلمانان دفن باید
کرد و اگر کافران بسیار باشند و مسلمانان اندک باشند نماز جنازه نباید گذارد فاما غسل و کفن همه باید
داد و در مقابر کافران دفن باید کرد و اگر مسلمانان و کافران برابر باشند نماز جنازه نباید گذارد فاما
غسل و کفن باید داد بعضی گفته اند که در مقابر مسلمانان همه را دفن کنند و بعضی گفته اند در مقابر کافران دفن
باید و بعضی گفته اند مقبره[1] علیحده از جهت ایشان باید ساخت در تحفه میگوید شهید را با جامهها که بدان
جامها شهادت یافته است دفن باید کرد فاما اگر چیزی کفن هم بدهند تا به کفن سنت برابر باشد روا باشد و
جامهای شهید که با آن جامها شهادت یافته است چیزی دور کنند هم روا باشد در هدایه و شاهان و کافی
میگوید مردی وضو نداشت و آن مرده است جنازه دید اگر او به وضو مشغول شود تا آن زمان نماز
جنازه از وی فوت شود اگر تیمم کند و نماز جنازه بگذارد روا باشد اگر چه آب موجود باشد فاما والی میت را
روا نیست که با وجود آب تیمم کند زیرا که والی میت میتواند که باز نماز جنازه گذارد و اگر چه دیگران گذارده
باشند در شاهان میگوید که بادشاه را با وجود آب تیمم روا نباشد زیرا که بجهت بادشاه توقف خواهند کرد
در نهایه میگوید مردی جنب است و آب موجود است جنازه دید اگر این جنب بشستن مشغول شود نماز
جنازه از وی فوت شود روا باشد که تیمم کند و نماز جنازه بگذارد فاما ولی میت و بادشاه را روا نباشد که با وجود
آب در حالت جنابت تیمم کند و بجهت نماز عید اگر داند که نماز عید فوت خواهد شد آن زمان که وضو خواهیم کرد روا باشد
که تیمم کند و نماز عید بگذارد و اگر چه آب موجود باشد در هدایه و نهایه میگوید اگر مسلمی را مردی بظلم بی تیزی[2] کشت
عمدا این مسلم شهید باشد غسل نباید داد و نماز جنازه باید گذارد فاما اگر مسلمی را مردی بظلم بی تیزی کشت این
زمان غسل باید داد و نماز جنازه باید گذارد و مردی در جنگ بر کافران تیغ انداخت همان مرد را تیغ خود رسید
و نقل کردند این مرد را غسل دهند و کفن دهند و نماز گذارند مردی را در شهر کشته یافتند و کشنده او معلوم
نیست او را غسل دهند و نماز جنازه گذارند اگر با تیزی کشته باشند فاما اگر کشنده او معلوم شود اگر
با تیزی عمدا کشته باشد غسل ندهند زیرا که شهید است و اگر بی تیزی کشته باشد غسل باید داد و
در هدایه و نهایه میگوید خون شهید از شهید نباید شست و جامها که با آن شهادت یافته است دور

[1] مقبره بفتح میم و سکون قاف و فتح و ضم بای موحده گورخانه ۱۲ غیاث
[2] تیزی [illegible] با چیزی که تیز [illegible] مثل تیغ و کارد [illegible] ۱۲ غیاث اللغات

نباید کرد مقدار سنت کفن باشد و اگر جامها که بآن شهادت یافته است بسیار باشد دور کنند فاما از
شهید کله و چرم سینه و کلاه و سلاح و موزه و آنچه بدین ماند دور باید کرد و در ظهیری میگوید خون شهید
تا آن زمان که با شهید ست پاک ست و چون از شهید دور کنند پلید شود و در شاهان و کافی میگوید خون
شهید از شهید نباید شست که پیغمبر علیه السلام گفت شهیدان را هم با خون ایشان دفن کنید زیرا که چون روز قیامت
شهیدان را برانگیزند خون از رگهای ایشان روان باشد رنگ آن خون چون رنگ خون باشد
فاما بوی آن خون چون بوی مشک باشد و حکمت در ناشستن خون از شهید دو چیز ست
یکی آنکه خون شهید نشانی عبادت ست پس نباید شست دوم فردا قیامت شهید با کشنده خود دعوی
کند پس آن خون نباید شست تا بمنزله گواه باشد در مشارق میگوید ابن مسعود رحمة الله علیه روایت
کرده اند که پیغمبر علیه السلام گفت که خدای تعالی جانهای شهیدان را در قالب پرندگان سبز در می آرد و آن
پرندگان در بهشت میروند و جانهای شهیدان نیز در بهشت برند و نعمتهای هر چه مطلوب شهیدان ست آن بخورند و
می آشامند بعد خوردن و آشامیدن در مقام خود آیند مقام شهیدان قندیلهاست[1] معلق در عرش پس خدای تعالی
نظر رحمت بر شهیدان میکند و میگوید چیزی دیگر مطلوب دارید شهیدان گویند یا بار خدایا ما را همه نعمتها در بهشت
دادی هر چه مطلوب ماست میخوریم سه بار فرمان شود که چیزی دیگر میخواهید شهیدان گویند خداوندا مطلوب ما
آن ست که جانهای ما را در تنهای ما در دنیا باز فرستد تا در راه تو با کافران جنگ کنیم و باز شهید شویم
چون خدای تعالی میداند که شهیدان را دوم بار شهادت حاجت نیست زیرا که تمام مطلوب ایشان هم بشهادت اول
داده است باز درین جهان نفرستد در هدایه و منافع و ینابیع میگوید اگر مردی بعد از زخم چیزی خورد
و یا چیزی آشامید و یا بعد از زخم خفت و یا بجهت او دارو کردند و یا بعد از زخم از جنگ جای
زنده برداشتند بعد از آن نقل کرد او را غسل باید داد و نماز جنازه باید گذارد مگر آنکه جاییکه افتاده است
بسبب آن برداشتند که پایمال نشود آنزمان غسل نباید داد اگر بعد از زخم بر در خیمه بر آوردند و یا بعد از زخم آن مقدار
زنده ماند که یکوقت نمازی گذشت و او عاقل بود غسل باید داد و اگر بعد از زخم وصیت آنجهان کرد نزدیک
امام ابو یوسف رحمهم غسل باید داد و نزدیک امام محمد رحمها نباید داد و اگر بعد از زخم در جنگ جای بیش از برداشتن
سخن این جهان اندک گفت غسل نباید داد و اگر سخن این جهان بسیار گوید غسل باید داد فاما شهیدی
را که از سبب این چیزهای غسل دهند او را ثواب شهیدان در آخرت باشد در مشارق

[1] قندیل بکسر و بالفتح خطا است و آن معروف است که در آن چراغ سوزند افروزند ۱۲ غیاث اللغات

میگوید ابوهریره رضی روایت کرد از پیغمبر صلعم که گفت پیغمبر علیه السلام هر که در راه خدا تعالی نقل کند یعنی در جنگ
کافران و یا در راه حج و یا در طلب علم و آنچه بدین ماند او شهید باشد و هر که در دریا نقل کند هم شهید باشد فاما
غسل باید داد در ینابیع میگوید اگر مسلمان در جنگ جای شکستند و خود را از بلندی بیرون انداختند
یا خود را در خندق[1] انداختند و نقل کردند شهید نباشد و غسل باید داد مگر آنکه کافران بزخم تیغ مسلمان را
در خندق انداختند آن زمان شهید باشد و غسل نباید داد و اگر مسلمانان دیوار کافران خراب می کردند و آن
دیوار بر مسلمانان افتاد و نقل کردند نزدیک امام محمد رح شهید نباشند مگر آنکه کافران دیوار بر مسلمانان
اندازند آن زمان شهید باشند و نزدیک امام ابو یوسف رح شهید باشد پس غسل نباید داد در کافی
میگوید هر مسلمی را که حربیان کشتند و یا باغیان کشتند و یا راهزنان کشتند او شهید باشد او را غسل
نباید داد خواه با تیزی کشتند خواه بی تیزی در فتاوی حجه میگوید مردی نقل کرد و مقدور کفن ندارد
بر خلق فریضه است که او را کفن دهند در تجرید میگوید کفن از بیت المال باید داد اما درین زمانه او را
کفن از خلق باید داد در فتاوی سراجی میگوید مردی نقل کرد و چیزی نداشت بر خلق فریضه است که او را
کفن دهند و اگر بعضی را مقدور کفن نباشد باید که ایشان از کسانیکه با مقدور باشند طلب کفن کنند اگر مردی
نقل کرد بر زن او کفن واجب نیست فاما اگر عورتی نقل کرد و مقدور کفن داشت بر مرد واجب است که عورت را
کفن دهد در مصفی میگوید که کفن منکوحه بر شوهر واجب است خواه فقیر باشد خواه غنی و فتوی برین قول است
در مضمرات و در فتاوی آهو میگوید اگر میت را کفن[2] پلید دادند بر ان میت نماز جنازه روا نباشد فاما اگر
کفن پاک دادند بعد از ان چیزی پلیدی از ان میت بیرون آمد و کفن پلید شد نماز جنازه
بر ان میت روا باشد در ینابیع میگوید سنت در غسل آنست که مرد را مرد غسل دهد و عورت
را عورت غسل دهد فاما اگر دختر کی خورد نقل کرد که مرد را در ان رغبت نباشد اگر این دختر ک را
مرد غسل دهد روا باشد و اگر پسر ک خورد نقل کرد که عورت را در ان پسر ک رغبت نباشد روا باشد که
عورت آن پسر ک را غسل دهد اگر مردی در سفر میان عورات نقل کرد و آنجا مرد مسلم کسی نیست که او را غسل دهد
اگر میان عورات عورت آن میت باشد همیت را غسل دهد و کفن دهد و عورات نماز جنازه او گذارند فاما
عورتیکه در نماز جنازه امامت کند باید که میان عورات باشد و پیش نرود و اگر میان این عورات عورت
میت نباشد فاما مردی کافر است باید که ایشان را عورت غسل میت بیاموزند تا این کافر غسل و کفن

[1] خندق بالفتح معرب کند بفتح کاف عربی ست ۱۲ [2] کفن بفتحتین لفظ عربی است فارسیان گاهی تعزیس کرده بسکون فا آورده ۱۲ غیاث اللغات

دهند بعد از غسل عورات نماز جنازه گذارند و اگر میان این عورات عورتی و کنیزک آن میت نیست و کافری هم نیست فاما دختر خورد هست که رغبت مردان در ان نباشد باید که عورات آن دختر را غسل میت آموزند تا آن میت را غسل و کفن دهد بعد از ان عورات نماز جنازه او گذارند اگر میان آن عورات عورت میت نیست و کافری هم نیست و دختری خورد هم نیست باید که عورات آن میت را تیمم دهند و اگر میان این عورات مادر و یا دختر یا محرم دیگر میت باشد آن میت را تیمم دهد و در دست خود جامه نه پیچد و اگر مادر و یا دختر این میت نباشد عورات دیگر تیمم دهند و وقت دادن تیمم در دست خود جامه به پیچند و او را تیمم دهند اگرچه آب موجود باشد و اگر عورتی در سفر نقل کرد باید که این عورت را غسل دهند و مرد را روا نباشد که عورت خود را بعد از مردن غسل دهد فاما عورت را در ون عدت روا باشد که مرد خود را بعد از نقل غسل دهد و اگر عورتی در سفر میان مردان نقل کرد و آنجا عورتی مسلمه نیست اگر عورتی کافره یا پسرک باشد که آن پسرک را در ان عورت رغبت نباشد باید که مردان این عورت کافره یا پسرک را غسل میت بیاموزند تا این عورت را که نقل کرده است غسل دهد و اگر میان مردان عورت نقل کرد و عورت کافره و پسرک نیست باید که آن مرد این عورت را تیمم دهند فاما اگر تیمم دهنده پسر یا پدر و یا محرم دیگر این عورت باشد تیمم دهد و در وقت تیمم در دست خود جامه نه پیچد و اگر پسر و یا پدر این عورت نباشد باید که این عورت را غیر تیمم دهد و در دست خود جامه به پیچد و در حالت تیمم نظر در روی آن عورت کردن روا است فاما نظر در بازو ها آن عورت نکنند مکروه است که میت را جنب و یا حائض و نفسا غسل دهد اگر خنثی مشکل نقل کرد که مرد و عورت را در ان رغبت باشد باید که او را تیمم دهند در همه حال در سفر و حضر پس اگر تیمم دهنده پدر یا مادر خنثی باشد در حالت تیمم در دست خود جامه نه پیچد و اگر تیمم دهنده بیگانه باشد در حالت تیمم در دست خود جامه به پیچد و خنثی را تیمم دهد اگرچه آب موجود باشد و اگر بیشتر اندام مردی یافتند چنانچه تن بیشتر یافتند یا نیمه تن یافتند و با آن نیم تن سر هم هست یا تن با سر یافتند و اما دست و پای نیست باید که غسل دهند و کفن دهند و نماز جنازه گذارند فاما اگر نیمه تن میت یافتند و با آن نیمی تن سر نیست یا نیمه تن مردے یافتند فاما نیمی تن را در از کردند یا دست و پای مردی یافتند و تن نیافتند درین صورت غسل نه دهند و نماز جنازه نگذارند و در جامه نه پیچند و دفن کنند مردے در میان آب نقل کرد و بعد بیرون آوردند از میان آب دوم بار غسل باید داد مگر آنکه وقت بیرون آوردن از آب میت را به نیت غسل

---

۵۱ نظر به فتحتین نگاه و بمعنے فکر ۲۲ غیاث اللغات ۵۲ حضر بفتحتین بمعنے حضور که ضد سفر باشد یعنے خانه و شهر آمدن از صحرا ۱۲

در آب جنبانیده باشند آن زمان دوم بار غسل حاجت نیست در صلوة مسعودی میگوید پیغمبر گفت علیه السلام
هر که میت را کفن دهد بپوشاند او را خدای در بهشت بدهد و هر که میت را گور کند برای او کوشکی در بهشت
بدهد و هر که میت را غسل دهد خدای تعالی گناهان او پاک گرداند چون میت را در گور نهند هر که مشتی خاک
چیزی از قرآن بخواند و در گور آن میت انداز د آنمقدار ذره که دران خاک باشد خدای تعالی بعدد هر ذره
نیکی بنام او بنویسد و آن میت را از ان مشت خاک تمام راحت باشد و مونس تنهائی آن میت باشد
در طحاوی میگوید وقت دفن میت بر گور باید نشست و نباید ایستاده ماندن وقتی پیغمبر علیه السلام با یاران
بهم بودند مردی را دفن کردند ایستاده بودند کافری آمد گفت یا رسول الله چون ما میت را دفن میکنیم بر
سر گور ایستاده می شویم پیغمبر علیه السلام نشست و یاران را گفت بنشینید پس نشستن وقت دفن
میت اولیتر باشد از ایستادن و در گورستان آتش نباید کرد مگر آنکه برای دفع گرگ و آنچه بدین ماند
مردی را دفن کردند گرگ او را خورد و کفن او را مرده دیگری باید داد و در گورستان خرید و فروخت نباید
کرد در فتاوی حجه میگوید مردی نقل کرده مقدور کفن ندهند در امردی کفن داد بعد از ان گرگ آن
میت را خورد کفن در ملک و شده باز در آید و در ملک وارث میت نیاید گریستن بر میت روا ست
فاما صبر بهتر بود و نوحه و جامه پاره کردن و آنچه بدین ماند روا نیست عورتی هفت ماه حامله بود آنعورت
نقل کرد او را دفن کردند بعد از دفن آنعورت در خواب آمد و گفت من در گور فرزند زادم گور آنعورت باز
نباید کرد در مضمرات و نشانهای شامل بیهقی میگوید مردی را دفن کردند و روی او جانب قبله نکردند باید روی
را دفن کردند سر او جانب پایها کردند و پایها را جانب سر کردند اگر خاک بر گور انداخته باشند گور باز نباید
کرد فاما اگر گور را خشت بسته اند و خاک بر گور انداختند باید که آن خشت از گور دور کنند و
روی میت جانب قبله و سر میت بجانب سر کنند و اگر در گور جامهٔ مهی افتاد گور را باز باید کرد و اگرچه خاک
بر گور انداخته باشند در فتاوی حجه میگوید مکروه است که نماز جنازه میان راه گذارند و اگر نماز جنازه در زمین مردمان
گذارند هم مکروه است و نیز مکروه است نماز جنازه روز جمعه چون امام در خطبه باشد در کبیری میگوید خواندن قرآن
نزدیک گور نزدیک امام اعظم مکروه است و بقول امام محمد رح مکروه نیست و فتوی بر قول امام محمد رح است
و میت را در خواندن قرآن نفع است خواه نزدیک گور او خواند خواه جای دیگر زیرا که خدای تعالی
غفور است هر جا که خواند در کبیری میگوید اگر بر گور میت سبزه بر آید تا زمانیکه تر است دور نباید کرد

ـه حق ... [illegible] ... بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible]
... [illegible] ...

زیراکه تا زمانیکه تر است تسبیح میگوید پس میت را آن سبزه مونس[1] باشد و برکت آن تسبیح میت را تخفیف عذاب
گور باشد هم از جهت علما گفته اند بر کندیدن سبزه از گور و جز آن بغیر حاجت مستحب نیست زیراکه سبزه
خدا تعالی را تسبیح میگوید فاما مردمان نمیشنوند فاما چون سبزه خشک شود دور کنند زیراکه بعد خشک
شدن تسبیح نمی گوید در محیط میگوید مردی میت را در زمینی دفن کرد که در ملک دیگر است مالک زمین را
اگر خوش آید آن میت را از زمین خود کشد و جای دیگر دفن کنانند و اگر ناخوش آید گور آن میت اخراب
کنانند و بالای آن گور زراعت کند در مضمرات و در کفایه شعبی میگوید بزرگی را پرسیدند که عورت را
در زیارت رفتن روا باشد یا نه آن بزرگ گفت از روا چه می پرسی فاما از لعنت بپرس که چه مقدار
لعنت آن عورت را می افتد هر وقتیکه آن عورت نیت زیارت میکند خدا تعالی فرشتگان لعنت
بر آن عورت می اندازند و چون آن عورت نیت زیارت میکند و از خانه بیرون آید شیطان آن عورت
را گرد می کنند و چون بر گور میت رسد روح آن میت آن عورت را لعنت میکند تا آن زمان که باز در خانه
در آید آن زمان در لعنت است در محیط میگوید خواندن قرآن نزدیک گور بقول امام اعظم رح مکروه است نزدیک
امام محمد رح مکروه نیست بعضی گفته اند اگر قرآن نزدیک گور ساکن خواند مکروه نیست اگرچه ختم کند فاما اگر بلند خواند
مکروه است بعضی گفته اند اگر نزدیک گور سوره ملک خواند مکروه نیست خواه بلند خواند خواه ساکن و بعضی گفته
اند مستحب است که در حالت زیارت میت قل هو الله احد هفت بار بخواند زیراکه هر هفت بار قل هو الله احد
در حالت زیارت خواند خدا تعالی هم این خواننده را بیامرزد و هم این میت را و باک نیست از قرآن مجید
خواندن در حالت غلطیدن فاما باید که پایها گرد آرد در محیط و سراجی و مضمرات میگوید مردی قرآن
آنمقدار میداند که نماز او روا است آنمرد را فقه آموختن بهتر باشد از باقی قرآن خواندن زیراکه آموختن
از آن چاره نیست فرض عین است و آموختن باقی قرآن فرض کفایه است پس مشغول شدن بفرض عین
بهتر است از مشغول شدن بفرض کفایه چون از فقه که از آن چاره نیست فارغ شود باقی قرآن
بیاموزد چون باقی قرآن بیاموزد بعد از آن به نفل مشغول شود و در مصابیح میگوید پیغمبر علیه السلام گفت
علم یک ساعت بهتر است از بیداری شب پیغمبر علیه السلام گفت خواندن علم یک ساعت
بهتر است از عبادت روزها بیست هزار سال پیغمبر صلعم گفت یک ساعت برای علم نشستن بهتر است
از عبادت هفتصد سال و در مضمرات میگوید گور را نباید بوسید زیراکه این عبادت نصاری است

---

[1] مونس بضم میم و کسر نون همدم و آرام دهنده ۱۲ ... روی ... جمع کننده ۱۲ غ

ودست بر گور نباید نهاد زیراکه علما مکروه داشته اند در نصاب میگوید مردے نماز میگذارد در پیش آنمرد گوری ست اگر آنمرد نظر بر سجده گاه خود میکند نظر او در گور می افتد نماز او مکروه بود و اگر این مرد نظر در سجده خود میکند نظر او بر گور نمی افتد نماز مکروه نبود و فتوی بر ین قول ست در فتاوی حسامی میگوید اگر میت بعد از غسل در آب اندک افتد اگر مسلم ست آب پلید نشود فاما اگر کافر ست آب پلید شود اگرچه غسل داده باشند زیراکه کافر پلید ست چنانچه سگ چون از شکم عورتی فرزندی مرده او این فرزند را غسل دادند بعد از آن در آب اندک افتاد آب پلید شود مردی در حیوة خود بجهت خود گور کافت و باشد و آن مرد را بسبب کافتن گور ثواب باشد فاما درازی گور مقدار درازی میت میباید و پهنای گور مقدار نیمی درازی میت میباید و عمق گور نزدیک بعضی تا ناف میباید نزدیک بعضی تا سینه می باید و مکروه ست دفن کردن میت در خانه اگرچه خورد باشد مگر در حالهٔ ضرورت زیراکه این خاصه پیغمبران علیهم السلام ست و بجهت خود در زمین که ملک کسی نیست گور کافت دیگر برادران گور دفن کردند اگر فراخ ست مکروه بود و اگر تنگ ست مکروه نبود زیراکه کسی نداند که این کجا خواهد مرد فاما آنچه او را در کافتن گور خرج شده ست او را باید داد این مسئله بدان ماند که مردی بجهت نماز مصلی فراز کرد و هنوز خود ننشسته ست که دیگری آمد اگر جای فراخ باشد آنجا دیگری را نماز نباید گذارد و اگر تنگ جای باشد مصلی او دور باید کرد و آنجا نماز باید گذارد مردی نقل کرد او را دفن کردند مادر او میگوید گور باز کنید تا روے پسر خود به بینم یا مادر او میگوید اینجا دفن نخواهم کرد اتفاق علماست که گور باز نباید کرد زیراکه عورتے بود که پسر او نقل کرد آن عورت گور پسر بعد از چند روز باز کنانید و روے پسر دید چنان هیبت در آن عورت اثر کرد که زخمی شد و نقل کرد پس گور باز نباید کرد مردے را دفن کردند بعد از دفن آب در گور او غلبه کرد اگر او را جای دیگر دفن کنند روا باشد در کفایه شعبی میگوید بعضی مردمان وقت نقل وصیت کرده اند که چون ما نقل کنیم بر پیشانی ما و سینه ما بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند بعد از نقل ایشان بر پیشانی و بر سینه ایشان بسم الله الرحمن الرحیم نبشتند ایشان را در خواب دیدند و پرسیدند که حال شما چیست ایشان جواب دادند که چون ما را دفن کردند و فرشتگان عذاب نزدیک ما آمدند فاما چون بسم الله الرحمن الرحیم بر پیشانی و بر سینه ما نبشته دیدند گفتند از عذاب گور ایمن شدید فصل سیوم در بیان سوال گور منکر و نکیر و آنچه بدین ماند — در فتاوی ظهیری میگوید سوال میت

فصل در بیان سوال منکر و نکیر

ملہ حیوة بمعنے زندگی از تلاتی مجرد خفیف مفتوح ۱۲ سلمہ مصلی بضم میم و تشدید لام مطلق جاے نماز و عیدگاه ۱۲ غ

در گور حق است و بر پیغمبران علیهم السلام اجمعین سوال نیست و فتوی بر این قول است در عقیده مولانا
حافظ الدین میگوید سوال گور حق است و دو فرشتگان اند که سوال گور میکنند یکی را نام منکر و دوم را
نکیر است و سوال گور بعد از غائب شدن آدمیان است و آنکه در آب غرق کنند و آنکه شیر او را خورد یا
آنکه سوخته شود ایشان را نیز سوال گور حق است و بچگان مسلم را سوال گور حق است و امام اعظم رحمة الله
علیه در سوال بچگان توقف کرده است و عذاب گور کافران را و بعضی مسلمانان گنهگاران را حق است
بعضی علما گفته اند عذاب گور بر جان و بعضی گفته اند عذاب گور بر تن است و بعضی گفته اند عذاب گور
هم بر جان است و هم بر تن است فاما اولیتر آن بود که بکیفیت عذاب گور مشغول نشویم در اعتماد الاعتقاد
میگوید که پیغمبر گفت علیه السلام چون میت را دفن میکنند منکر و نکیر بجهت سوال در گور آیند
و می پرسند که خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست چون بنده نیک بخت و مسلم باشد
میگوید خدای من خدای همه جهان است و دین من اسلام و پیغمبر من محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
است روایت دیگر آنست که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم چون میت را دفن میکنند و آدمیان باز میگردند
آن میت آواز کفش ایشان می شنود و بعد از آن منکر و نکیر آن میت را می نشانند و منکر و نکیر دو فرشته
اند سیاه و گربه چشم میت را بعد نشاندن میپرسند که چه میگوئی در باب محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بنده
مسلم گوید که من گواهی میدهم که او پیغمبر خدا تعالی است چون مسلم این جواب گوید گور این بنده هفتاد گز در هفتاد گز
کشاده کنند و گور این بنده پر نور کنند و این بنده را گویند که بخسپ تا روز قیامت و روایت دیگر آنست که گور این مسلم را
آن قدر فراخ کنند که نظر او در بهشت بیفتد و این بنده را حله بهشت پوشانند و در گور این بنده دری از
بهشت باز کنند تا راحت و خوشبوی بهشت در گور این بنده برسد و چون بنده کافر را منکر و نکیر پرسند
که در باب محمد رسول الله چه میگوئی این کافر میگوید که خلق میگفت که او پیغمبر خدا است منکر و نکیر آن کافر را
بگرز آهن چنان زنند که آن کافر فریاد کند آن فریاد همه بشنوند جز آدمیان و پریان و آن گرز آهن اگر
بر کوه زنند آن کوه خاک شود و چون آن گرز کافر را میزنند فریاد میکند و خاک میشود و باز زنده می شود
و گور او را فرمان شود که بگیر او را چنان بفشارد که پهلوی او بشکند تا روز قیامت آن کافر را عذاب
گور باشد و در گور آن کافر دری است که از دوزخ بگشایند پس معلوم شد که در گور عذاب جان با تن می آید
در عقیده مولانا حافظ الدین و اعتماد الاعتقاد نیک مردان را و نیک زنان را در گور اعتقاد نعمت است

سوال بالضم و فتح همزه که بصورت واو است بمعنی خواستن چیزی ۱۲ غیاث اللغات

وجان میت باز در تن می آرند فاما علما توقف کرده اند. در آوردن جان در تن آدمی پس آوردن جان در گور
در تن حق ست در کشف عقیده میگوید عذاب گور هم بر تن و هم بر جان ست جان در تن نے آرند فاما جان متصل
تن میدارند تا عذاب هر دو را باشد در قصیده لامیه و کشف عقیده میگوید شلیلیدن[1] گور حق ست
و گور همه را بشپلد هم مسلم فرمانبردار را و هم گنهگار و هم کافر را فاما عذاب گور کافران را باشد و بعضے
مسلمانان گنهگاران را و نیک مردان را عذاب گور نباشد فاما عذاب گور کافران را تا روز قیامت باشد
و معتزله و جهمیه جبریه و نجاریه از عذاب گور منکر اند زیرا که تن بیجان را عذاب نباشد و اگر جان میت در تن
در آرند و عذاب کنند هم روا نیست زیرا اگر جان در میت در آرند زنده شود و پس دوم بار باز بمیرد و مردن یکبارست
دوم بار مردن نیست پس عذاب گور ممکن نیست ما میگوئیم که میت را عذاب گور هست تن میت را عذاب گور میکنند
و جان میت را متصل به تن میکنند و تن میت را با جان متصل میکنند و جان در تن نمی آرند پس دوم بار
مردن نباشد و عذاب هم تن را باشد و هم جان را چون تن خاک شود هم عذاب گور باشد آنزمان که جان متصل
خاک گور باشد پس عذاب هم خاک گور را باشد و هم جان را باشد در فتاوی سراجی میگوید عذاب گور حق ست
و عذاب گور هم کافران را شود و بعضی گنهگاران مسلمانان را اگر خدایتعالی خواهد عذاب کند و اگر خواهد نکند و ما
ایمان آوردیم بعذاب گور که حق ست فاما بکیفیت عذاب گور مشغول نشویم در حصن الایمان میگوید عذاب گور
هم کافران را و هم مسلمانان گنهگاران را اگر خدایتعالی خواهد عذاب گور کند و اگر خواهد نکند فاما مسلم
فرمانبردار را عذاب گور نیست در کشف عقیده میگوید چون بنده مسلم گنهگار نقل کند اگر در غیر جمعه
نقل کرده ست او را عذاب گور برابر گناه تا روز جمعه باشد چون روز جمعه آید عذاب گور ازان
بنده بردارند تا روز قیامت او را عذاب گور نباشد فاما چون بنده مسلم گنهگار چون در روز جمعه یا شب جمعه
نقل کرد او را یکساعت عذاب گور باشد اگر چه گناه او بسیار باشد و گور او را بشپلد بعد از آن عذاب گور
او را نباشد تا روز قیامت در عقیده حافظیه و اصداد الاعتقاد میگوید برانگیختن تنها و میان سوختها
حق ست فاما حل مشغله میگوید روز قیامت جانها را برانگیزند و تنها را نه انگیزند چنانچه آدمیان
برانگیزند پریان را و دیوان را و چهارپایان را و پرندگان را و خزندگان را هم برانگیزند و چنانچه آدمیان
مسلم را بهشت دهند پریان مسلم را نیز بهشت دهند و چنانچه آدمیان کافران را در دوزخ اندازند پریان
کافران را نیز در دوزخ اندازند و امام اعظم رحمه در کیفیت ثواب پریان مسلم توقف کرده ست در حصن الایمان

[1] شلیلیدن بالکسر بمعنی افشردن از جهانگیری و در برهان نسخه ۱۲ غ ... فلاسفه بکسر اول و فتح سین جمله حکیمان این
جمع فلسفی ست که بمعنی حکیم باشد ۱۲ غیاث اللغات

میگوید چون خدای تعالی چهارپایان را برانگیزد و انصاف گوسپندان بے سروُن از گوسپندان با سرون بستاند
بعد از آن چهارپایان را خاک گرداند و کافران گویند یَا لَیْتَنِیْ کُنْتُ تُرَابًا یعنی کاشکیکہ باہم در جہان
چهارپایہ بشدیم تا امروز خاک بشدیم و از عذاب خلاص یافتیم در عقیدہ حافظیہ و اعتماد الاعتقاد
میگوید خواندن نامہ اعمال نیکی و بدی روز قیامت حق ست فاما نامہ اعمال بندہ مسلم در دست راست
دہند و نامہ اعمال کافران را در دست چپ دہند و آن دست چپ پس پشت کشیدہ دہند و این نامہ
اعمال آنست کہ فرشتگان در جہان نبشتہ اند در حصن الایمان میگوید چون کافران بہ بینند ہر کرا نامہ اعمال
بدست چپ و پس پشت میدہند ایشان را عذاب می کنند کافران می خواہند تا نامہ اعمال در دست راست
بستانند فرشتگان در دست چپ دہند و سینہ کافران بشگافند و دست چپ کافران از جانب پشت بیرون آرند
و نامہ اعمال کافر ہم در دست چپ دہند پس کافران گویند یَا لَیْتَنِیْ لَمْ اُوْتَ کِتَابِیَهْ یعنی کاشکے کہ مرا نامہ
اعمال نمیدادند در اعتماد الاعتقاد و حصن الایمان میگوید وزن کردن اعمال مسلمانان و کافران روز قیامت حقست
نیکی و بدی در ترازو کنند پیغمبر علیہ السلام گفت ترازو قیامت دو پلہ دارد و پہنائی ہر پلہ آن مقدارست
کہ پہنائی آسمان و زمین ست و صراط حق ست و صراط پلے ست دراز بر پشت دوزخ خلق روز قیامت
بران پل بگذرد و بعضی چون برق و بعضے چون باد و بعضے چون اسپ تازی تیز بگذرد و بعضی چون
پیادہ بگذرد و بعضی چون زن حاملہ می خیزد و می افتد و بعضے بصفت مورچہ بگذرد و ہر کسے باندازہ
خود بگذرد و پلیکہ بران خلق خواہد گذشت باریکتر از موی ست و تیزتر از تیغ ست و ہیچکس از ہول قیامت
ایمن نبود تا آن زمان کہ از پلصراط نگذرد کہ چون از پلصراط بگذرند ایمن شوند و سخن اندہاے آدمیان روز
قیامت حق ست و حوض کوثر حق ست زیرا کہ خدای تعالی گفتہ است اِنَّا اَعْطَیْنٰکَ الْکَوْثَرْ و بزرگی حوض کوثر مقدار
یک ماہ راہ ست و آب حوض کوثر سفیدتر از شیر ست و خوشبوی تر از مشک ست و در روایتے کوزہای آن
حوض آن مقدار ست کہ ستارگان آسمان و ہر کہ آب حوض کوثر خورد ہرگز تشنہ نشود و بہشت و دوزخ آفریدہ
شدہ ست ہرگز آن فانی نشود و معتزلہ گویند بہشت و دوزخ آفریدہ نشدہ است و جہمیہ میگویند بہشت
و دوزخ آفریدہ ست فاما فانی شوند و مذہب ما صحیح است و مذہب بدمذہبان باطل ست و آنچہ
خدای تعالی خبر کردہ ست بجہت بہشتیان از حور و قصور و انہار و آن طعامہاے و اجناس ہمہ حق ست
در تحقیق خدای تعالی خبر کردہ ست از عذاب دوزخیان از ماران و کژدمان و آب گرم و جز آن

لغات سروُن بالفتح و ضم ثانی شاخ ہر حیوان و بعضے بمعنی سرین و کفل ۱۲ منتخب حور بالضم جمع حوراء و بالفتح بمعنی زنیکہ سفیدی
چشم او نہایت سفید و سیاہی چشم او نہایت سیاہ بود و در بہشت ۱۲ غیاث اللغات

همه حق ست و آنچه پیغمبر علیه السلام خبر کرده است از بیرون آمدن دجال و بیرون آمدن یاجوج و ماجوج و بیرون آمدن دابة الارض و فرود آمدن مهتر عیسے علیه السلام در آخر الزمان و بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب این همه حق ست ایمان آورده ایم بدین چیزها و حلال داشتن گناه کفرست و نومید بودن از رحمت خدای تعالی کفرست و ایمن بودن از عذاب خدای تعالی کفرست و راست گو داشتن کاهن و آنچه گوید از غیب کفرست پیغمبر گفت صلعم هر که راست گو داند منجم را کافرست بدانچه بر محمد فرود آمده است پیغمبر گفت هر که منجم را بپرسد خدای تعالی چهل روز نماز او قبول نکند این حدیث در مشارق ست پیغمبران علیهم السلام بر همه فرشتگان بزرگ اند و اولیا بزرگ اند بر عوام فرشتگان و خواص فرشتگان بزرگ اند بر اولیاء و میثاقیکه خدای تعالی از مهتر آدم علیه السلام و آدمیان گرفت حق ست و لوح و قلم و آنچه در لوح نبشته اند همه حق ست و عرش و کرسی همه حق ست و هر چه در قلم رفته است حقست و آن شدنیست و گواهی دادن برای ده تن حقست که بدین چیزها ایمان آورده است و ده تن که در بهشت در آیند یکے ابوبکر دوم عمر سوم عثمان چهارم علی پنجم زبیر ششم عبد الرحمن بن عوف هفتم طلحه هشتم سعد بن وقاص نهم سعید بن زید دهم ابو عبیده جراح رضی الله عنهم اجمعین و بزرگ تر از همه اولیا ابوبکر صدیق ست بعد از ان عمر بعد از ان عثمان بعد از ان علی رضی الله عنهم در اعتماد الاعتقاد و عقیده میگوید که واجب ست که مردم ذکر یاران پیغمبر علیه السلام بخواری نکنند و روا نیست بیرون آمدن از فرمان پادشاه اگرچه ظالم باشد و مسح بر موزه روا است در سفر و حضر و دعاهای زندگان و در صدقه زندگان برای روح مردگان نفع است مردگان را و خدای تعالی دعا را استجاب کند و هر مسلے بعد از نقل مسلم است چنانچه در حالهٔ حیوة و هر پیغمبرے بعد از نقل نگداز ند و گوشت پیغمبران بر گور حرام است و در اعتماد الاعتقاد میگوید اگر مسلے را بپرسند تو مسلمانی جواب گوید الحمد لله مسلمانم و روا نیست که بگوید من مسلم مستم ان شاء الله تعالے و نیک بخت بتقدیر خدای تعالے بدبخت شود و بدبخت بتقدیر خدای تعالے نیک بخت شود چنانکه اگر مردے را بپرسند تو زنده او را نباید ان شاء الله تعالے گفت در سر لبحے و اعتماد الاعتقاد مے گوید اگر بپرسند که خدای تعالے میداند که بهشتیان چند هزار درم در بهشت لبستانند جواب باید گفت خدای تعالے مے داند که در مهاے بهشتیان شمار نیست و فرشتگان که اعمال آدمیان مے نویسند حق ست و ملک الموت قابض جان حق ست ما بدین چیزها ایمان آورده ایم هر که خلافت ابوبکر و عمر

---

۵۵ میثاق بالکسر نامی شلنه عهد و پیمان در مستعمل مے ۱۲ غ ۵۵ نقل بالفتح مصدر رفت بمعنی از جاے بجاے رفتن مجازاً بمعنے مردن نیز آید ۱۲ غ

منکر شود کافر گردد و هر که خلافت عثمان و علی منکر شود کافر نگردد و بزرگتر از همه اولیا ابوبکر صدیق است
معتزله و روافض میگویند بزرگتر از همه اولیا علی است رضی الله عنه و بعضی علما گفته اند بزرگی فرزندان این چهار
نفر چون بزرگی پدران ایشان است مگر فرزندان علی که از فاطمه رض اند ایشان از فرزندان ابوبکر و عمر و عثمان رض
بزرگ اند زیرا که فرزندان فاطمه رض نزدیک اند به پیغمبر علیه السلام از فرزندان این سه نفر اما فرزندان ابوبکر صدیق
رضی الله عنه بزرگ اند از فرزندان عمر رض و فرزندان عمر رض بزرگ اند از فرزندان عثمان رض و فرزندان عثمان
بزرگ اند از فرزندان علی علیه السلام که از غیر فاطمه اند رضی الله عنها و در قصیدهٔ لامیه و کشف عقیده
میگوید که عائشه رضی الله عنها بزرگ است از فاطمه زهرا رضی الله عنها و فاطمه بزرگ است از دختران دیگر پیغمبر علیه
السلام و فتوی برین قول است و بعضی علما گفته اند ما نگوئیم که عائشه رض از فاطمه رض بزرگ است ما میگوئیم که عائشه رض
بزرگ است از دیگر زنان پیغمبر علیه السلام و فاطمه رض بزرگتر است از دیگر دختران پیغمبر علیه السلام و در قصیدهٔ
لامیه میگوید که لعنت بر یزید نباید کرد و کرامت اولیا حق است و ولی بزرگ از پیغمبر نشود و در کشف عقیده
میگوید روا است که ولی داند که من ولیم و روا است که ولی نداند که من ولیم و روا نیست که ولی دعوی کرامت
کند اما پیغمبران علیهم السلام دانند که ما پیغمبرانیم و هیچ پیغمبر نیست که از پیغمبری خود نداند پیغمبران را
روا است که دعوی پیغمبری کنند و پیغمبری خود ظاهر کنند بمعجزه در محیط میگوید هر پیغمبرے را
قوت چهل مرد است و پیغمبر ما را قوت چهل پیغمبر است پس پیغمبر ما را قوت یکهزار و ششصد مرد باشد
در کشف عقیده میگوید هیچ عورتے پیغمبر نبوده و بعضی گفته اند چهار عورت پیغمبر بوده اند یکی مادر مهتر موسی
علیه السلام دوم مریم سوم ساره چهارم حوا رضی الله عنهن و بعضے گفته اند اگر این چهار عورت
پیغمبر بودند ما ایمان آوردیم به پیغمبری ایشان و پیغمبری همه پیغمبران علیهم السلام و هیچ
پیغمبرے بنده کسی نبوده و هیچ پیغمبرے دروغ نگفت و سحر نکرد فاما ذوالقرنین و لقمان این هر دو
به پیغمبرے شناخته نشده اند و فرود آمدن مهتر عیسی علیه السلام حق است و مهتر عیسی علیه السلام در آخر
الزمان از چهارم آسمان فرود آید و دجال را بکشد و مهتر عیسی علیه السلام حکم شریعت پیغمبر ما کند و حکم شریعت
خود نکند پیغمبر ما علیه السلام ختم همه پیغمبران است و روافض میگویند که عالم خالی از پیغمبرے نباشد و این کفر
است و هر که بعد از پیغمبر ما دعوی پیغمبری کند کافر شود و پیغمبر ما بزرگتر است از همه پیغمبران و از
همه فرشتگان و روافض میگویند علی رض از پیغمبر ما بزرگ است و این کفر است و شریعت پیغمبر ما ناسخ

روافض فرقهٔ شیعه که زید بن علی بن حسین بیعت کردند بعد از آن گفتند که از شیخین تبرا کن زید انکار کرد پس ایشان او را رفض کردند

شریعتهاے دیگر پیغمبران ست و شریعت پیغمبر ما علیه السلام تا روز قیامت بلقمیت پیغمبر ما پیغمبر آدمیان و پریان
ست و معراج پیغمبر ما حق ست و معراج در بیداری بوده و معراج هم تن پیغمبر را بوده و هم جان را و هر که
معراج را مطلق منکر شود کافر گردد و هیچ پیغمبرے گناه عمدًا نکند و هیچ پیغمبری از پیغمبری معزول نشود و این
مذهب مسلمانان سنی ست و مذهب بد مذهبان باطل ست و اگر از پیغمبرے چیزے گناه بفراموشی در وجود
آید آن را زلت[1] گویند گناه نگویند در کشف پزدوی میگوید که زلت بدان ماند که مردی را در راه رفتن قدم
بلغزد و او بیفتد در عقیدهٔ حافظیه و اعتماد الاعتقاد میگوید اول پیغمبر پیغمبر آدم علیه السلام ست و آخر پیغمبر ما ست محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم و پیغمبر ما بزرگتر از همه پیغمبران ست و بزرگتر از همه فرشتگان ست
و پیغمبران را شمار نباید کرد فاما باید گفت که ما ایمان آوردیم بهمه پیغمبران که اول ایشان آدم علیه السلام بود و
آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ست و سحر و زخم چشم هر دو را اثر ست در کشاف
میگوید بجهت دفع زخم چشم این آیت باید خواند وَاِنْ يَّكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَيُزْلِقُوْنَكَ بِاَبْصَارِهِمْ
لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ وَمَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِيْنَ در عقیدهٔ حافظیه میگوید
مسلمے گناهگار بے توبه نقل کرد اگر خدا تعالے خواهد او را بخشد و اگر خواهد او را عذاب کند در سراجی میگوید
و با کم از ان وعید لذ عذاب در بهشت فرستد و مسلم بگناه کافر نشود خواه گناه بزرگ کند
خواه خورد و خوارج میگویند هر مسلمے که گناه کند کافر شود پیوسته در دوزخ ماند خواه گناه
بزرگ کند خواه خورد و معتزله میگویند اگر مسلمے گناه بزرگ کند از ایمان بیرون آید و در کفر نیاید
و اگر مسلمے گناه بزرگ نمیکند و گناه خورد میکند او را روز قیامت عذاب نخواهد بود و هرچه میگویند
هیچ مسلمے را از سبب گناه در دوزخ نبرند و در مذهب اهل اسلام از سبب گناه در دوزخ رود فاما پیوسته در
دوزخ نماند و مذهب ما صحیح ست و مذهب بد مذهبان باطل ست در حصن الایمان میگوید گناه
بزرگ نزدیک بعضی علما آنست که خدا تعالے بسبب آن گناه در دنیا عذاب واجب کرده ست
و نزدیک بعضے علما گناه بزرگ آنست که خدا تعالے لا از ان سبب گناه وعید عذاب با تش
جز آن کرده ست و نزدیک بعضی گناه بزرگ آنست که عمدًا کند و بعضی گفته اند گناه بزرگ اجز
خدا تعالے دیگر کسے نداند و نزدیک بعضی گناه بزرگ هفده ست و این صحیح است یکے کفر دوم مدام گناه
کردن سوم ناامید بودن از رحمت خدا تعالے چهارم ایمن بودن از عذاب خدا تعالے پنجم گواهی دروغ دادن ششم

[1] زلت بالفتح و کسر جلالت مشدد و مفتوح بمعنی لغزش و کمبر ذال معجمه خوار ے ۱۲ عسکه اثر حقیقین ایشان با انسان زخم
و بمعنی مطلق نشان دو باشیه سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ۱۲ غیاث اللغات

بد گفتن کسی را ہفتم سوگند دروغ خوردن که حق را باطل کند و باطل را حق کند ہشتم سحر کردن نہم شراب خوردن و
آنچه مستی آرد دہم مال یتیم خوردن یازدہم ربا خوردن یا دادن دوازدہم زنا کردن سیزدہم لواطت کردن چہاردہم
کشتن مسلمانی را بنا حق پانزدہم دزدی کردن شانزدہم گریختن یکی مسلم از دو کافر یا گریختن دو مسلم از بیست
کافر ہفدہم بیفرمانی مادر و پدر کردن و ہر گناہیکه از سبب آن گناه در دنیا حد نیست و در قرآن از سبب آن
عذاب آخرت و وعید نیست و بران گناه سزا بر ملازمت نیست آن گناه خورد ست و گناه بزرگ را کبیره
گویند و گناه خورد را صغیره در عقیده حافظیه میگوید برکت نیکیها خدا تعالیٰ بدیها را ببخشد و نیکی بدی ادور کند و اما
نیکی ببدی باطل نشود مگر بکفر پس اگر مردی نیکی کرد و کافر شد آن نیکی ناچیز شود در حصن الایمان میگوید
میان بہشت و دوزخ جاییگاه ست که آنرا اعراف گویند و بعضی مسلمانان که نیکی و بدی ایشان برابر باشد چند گاه
که خدا تعالیٰ خواسته ست در اعراف باشد چون نیکی از بدی بسیار نیست به بہشت نرود و چون بدی از نیکی
بسیار نیست در دوزخ نرود پس میان بہشت و دوزخ در اعراف باشد بعد چند گاه خدا تعالیٰ ایشان را بکرم خود در
بہشت فرستد و ہیچ مسلمے پیوسته در دوزخ نماند و ہیچ کافری در بہشت نرود اگر کافری در دنیا نیکی کند چنانچه گرسنه
را طعام دہد و یا برہنه را جامه بدہد خدا تعالیٰ آن کافر را ہم در دنیا جزاے آن دہد تا آن کافر از سبب آن
نیکی مال بسیار دہد و یا تندرستی و یا شادی بدہد پس نیکی کافر در دنیا ضائع نشود فاما در آخرت نیکی
کافر را نفع نکند در کشف عقیده میگوید که کافر وقت نقل چون جاے خود در دوزخ می بیند ایمان
مے آرد آن ایمان معتبر نیست زیرا که آن کافر بعد از معاینه آن جہان ایمان آورده است
پس معتبر نباشد و این را ایمان یاس گویند فاما اگر کافری ست که معاینه آنجہان نه کرده است و
ایمان می آرد آن معتبر باشد اگر مسلمے گناہگار وقت نقل توبه از گناہان میکند آن توبه معتبر ست
و فتوی علماء بخارا برین قول ست و این را توبه یاس گویند در حصن الایمان میگوید کافران وقت
مردن سختی آن جہان چون معاینه میکنند ایمان می آرند آن ایمان معتبر نیست و ایمان که درین
حالت کافران می آرند ہیچ آدمی آن ایمان نمیشنود و اگر درین حالت این ایمان را آدمی شنود
آن زمان معتبر باشد و آن کافر مسلم شود و کافران که بعد منسوخ شدن ایمان مے آرند
آن نیز معتبر نیست و کافران که بعد برآمدن آفتاب از جانب مغرب ایمان آرند آن نیز
معتبر نیست مگر کافرے که آنزمان بالغ شده باشد و ایمان آورده آن معتبر باشد و آنکه منسوخ شد و بعد

له و یا کافر ... [illegible] ... گوفتن ... دوام ... ۱۲ ... یاس ... خوف ... عذاب ... سختی ... ۵۳
منسوخ ... [illegible] ... صورت ... ۱۲ ... [illegible]

شدن توبہ میکند توبہ او ہم قبول نیست فاما اگر مسلمے گناہگار وقت نقل بعد معاینہ کردن آن جہان توبہ
میکند اگر خدا تعالیٰ خواہد توبہ او را قبول کند برکت[1] ایمان او و اگر خواہد خدا تعالیٰ توبہ او قبول نکند زیرا کہ توبہ
را تا خیر کردہ است **در فقہ اکبر** میگوید بفرخ ہم مومنان باشند و ایشان کافر اے اند کہ وقت معاینہ
آن جہان ایمان مے آرند و آن ایمان معتبر نیست در اعتماد الاعتقاد میگوید مسلمی گناہگار بے توبہ
نقل کرد اگر خدا تعالیٰ خواہد او را بکرم خود بخشد و در بہشت فرستد از برکت ایمان او و یا از برکت
طاعت او و یا بشفاعت پیغمبر او و یا بشفاعت ولی دیگر خدا تعالیٰ خواہد او را باندازہ گناہ و
عذاب کند خواہ گناہ بزرگ باشد خواہ گناہ خورد بعد ازان او را در بہشت فرستد و مسلمے کہ بے
توبہ نقل کند بر و لعنت نباید انداخت و ہر مسلمے کہ از گناہ بزرگ توبہ کند توبہ او روا باشد و بسبب
آن گناہ او را عذاب نباشد اگرچہ او دیگر گناہ بزرگ میکند و اگر مسلمے از گناہ بزرگ توبہ کرد و از گناہ
خورد توبہ نمیکند اگر خدا تعالیٰ خواہد او را از سبب گناہ خود عذاب کند و توبہ کہ از گناہ بزرگ کردہ بود آن
توبہ او را بجہت گناہ خود نفع نکند او را توبہ بجہت گناہان خورد نیز باید کرد **در کشف عقیدہ**
میگوید نیکیہا داخل ایمان نیست نیکی چیزے دیگرست و ایمان چیزے دیگرست در مذہب ما ایمان
زیادہ و نقصان نشود در مذہب امام شافعی رح ایمان از سبب نیکی زیادت شود و از سبب بدی نقصان شود
مردے کلمہ کفر بطوع عمداً بخندہ میگوید کافر شود اگرچہ او را اعتقاد نباشد در اعتماد الاعتقاد میگوید
مسلمے گناہ میکند کافر نشود فاما اگر گناہ را خوار دارد و یا گناہ را حلال اند کافر شود در کشف عقیدہ
میگوید چون بہشتیان در بہشت در آیند خدا را بہ بینند بیچون و بیچگونہ و ہر کہ دیدار خدا را منکر شود و
گوید دیدن خدا تعالیٰ محال است کافر گردد و ہر کہ گوید دیدن خدا تعالیٰ محال نیست فاما بندہ نتواند کہ
خدا تعالیٰ را بیند او کافر نشود فاما بدعتی گناہگار شود و پیش از آنکہ بہشتیان خدا تعالیٰ را بہ بینند ہر یکے را تعالیٰ
ایشان را نعمت دہد ایشان گویند اللّٰہم زدنی یعنے خداوندا نعمت بر من مزید کن فاما چون خدا تعالیٰ
را بہ بینند این دعا نخواہند زیرا کہ ہیچ نعمتے بہتر از دیدار خدا تعالیٰ نیست و ہر کس خدا تعالیٰ را باندازہ
اعمال خود بہ بیند دوستان خدا تعالیٰ ہر وقت کہ خوش آید خدا تعالیٰ را بہ بینند بعضے بامداد
و شبانگاہ بہ بینند و بعضے در ہفتہ بہ بینند و بعضے در ماہی بہ بینند و بعضی در ہر سال می بینند گویند
خداوندا بکرم کن و دیدار خود روزی گردان و دیدن بر این مسلم خدا تعالیٰ را نفیس نیست

ـــــــــــــــــــــــــــــ

[1] برکت بالفتح ثانی و ثالث بمعنی بالیدہ شدن و گاہے بسکون ثانی نیز آمدہ ۱۲ غیاث اللغات

فاما علما گفته اند اگر دیدن خدای تعالی از سبب ایمان ست پس پریان[1] مسلم هم ببینند و اگر دیدار خدای تعالی از
از سبب پیغمبری ست پس پریان مسلم خدای تعالی را نه بینند زیرا که هیچ پیغمبر از جنس پریان نبوده فاما فرشتگان
خدای تعالی را نه بینند و بعضی علما گفته اند هر که در بهشت در آید خدای تعالی را به بیند خواه آدمی باشد خواه
پری خواه فرشته و این قول صحیح ست و دیدن دیدار خدای تعالی در خواب نزدیک بعضی علما روایت ست و نزدیک
بعضی روایت ست و فتوی بر منقول است در اعتماد الاعتقاد می گوید بعضی علما گفته اند خدای تعالی را در خواب دیدن محال
ست زیرا که خواب حدث ست و در حالت حدث خدای تعالی را نتوان دید و بعضی علما گفته اند دیدن خدای تعالی
را در خواب درست ست بیچون و بیچگونه زیرا آنچه بیننده خدای تعالی را در خواب جان ست حدث با جان تعلق ندارد و دیگر آنکه
خدای تعالی را در خواب وقتی توان دید که در سجده خفته باشد و یا نشسته خفته باشد و درین دو حالت خواب حدث نیست و
پیغمبر علیه السلام گفت که من خدای تعالی را در روز آدینه خواب دیدم ابو یزید میگوید خدای تعالی را در خواب دیدم پرسیدم خداوندا
با تو چگونه توان رسید گفت که ای بایزید نفس خود را بگذار تا بمن رسی و دیدن خدای تعالی بچشم بعد از در آمدن
در بهشت حقیقت و معتزله و فلاسفه دیدن خدای تعالی را منکر اند و مذهب ما صحیح ست و مذهب ایشان
باطل ست و بعضی صحابه گفته اند که پیغمبر علیه السلام در شب معراج خدای تعالی را دیده ست پس دیدن خدای تعالی
را ممکن باشد در حصن الایمان میگوید عام مسلمانان خدای تعالی را از هفته تا هفته یک بار به بینند
چنانچه اگر روز و شب قرار بودی وقت دیدن خدای تعالی آن وقت بودی که خطیب روز جمعه
بر منبر می آید و پیغمبران و اولیا هر روز و هر ساعت خدای تعالی را به بینند اگر مردی گوید خدای تعالی را
در بهشت خواهند دید این روا باشد زیرا آنچه کفر ست اگر گوید خدای تعالی را در بهشت به بینند روا باشد
خداوندا بر ما کرم کن و دیدار خود روزی گردان

کتاب الزکوة

در مشارق الانوار میگوید
روایت میکند جابر رضی الله عنه از پیغمبر علیه السلام که گفت مالیکه در آن مال زکوة نداده باشند
روز قیامت آن مال ماری شود بزرگ با زهر بسیار دهن باز کرده بر خصم[2] خود رود و خصم چون آن
مار را بیند بگریزد و هر جا که خصم برود مار دنبال او رود پس فرمان خدای تعالی در رسد که ای بنده بگیر این
مال خود را که زکوة آن نداده بودی من از مال تو غنی ام چون خصم بیند که چاره نماند دست خود در دهن
آن مار در دهد مار دست او را بر طریق اسپ کشن بخاید و هر که زکوة شتران نداده باشد روز
قیامت آن شتران بیش از آن شوند که بوده باشند و آن خصم را بر زمین هموار

---

[1] پری بالفتح و او ام ی معروف یعنی مطلق جن و در عرف حال نوعی از زنان جن که بنهایت خوبرو باشند ۱۲ غ
[2] خصم بفتحتین مالک و صاحب زین سبب خو نهره خصم گوشیده غیاث اللغات

بغلطانند و را پایمال کنند و هر که زکوة ماده گاوان و گوسپندان نداده باشند روز قیامت
آن ماده گاوان و گوسپندان بیش از آن شوند که بوده باشند و آن خصم را بر زمین هموار
بغلطانند و پایمال کنند و با قرون[1] مارند و میان آن گوسپندان و ماده گاوان هیچ ماده گاوی
و گوسپندی بیقرون نباشد و شکسته قرون نیز نباشد در مدارک التنزیل و عمدة التفسیر و کشاف
و مشارق الانوار میگوید هر که زکوة زر و نقره و درم نداده باشد روز قیامت آن زر و نقره و
درم را گرم کنند بر پیشانی او و پهلوی او و پشت او داغ نهند هر بار که این زر و نقره و درم سرد
شود باز گرم کنند در روزیکه پنجاه هزار سال روز باشد او را عذاب برین طریق کنند و او را گویند که
این مال تست که در دنیا ذخیره کرده بودی و زکوة آن نداده بودی امروز عذاب آن بچش و حکمت داغ پیشانی
و پهلو و پشت آنست که چون غنی فقیر را می بیند بر پیشانی گره می اندازد و اگر در مجلسی با فقیر می نشیند
پشت و پهلوی جانب فقیر میکند پس همین سه عضو را روز قیامت داغ کنند و در مدارک التنزیل و
فوز النجاة میگوید که مفسران در تفسیر ولا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله گفته اند هر که
زکوة مال نداده باشد روز قیامت آن مال ماری شود سیاه و بزرگ و کشن و بالای دو چشم آن مار دو نقطه
سپید باشد و بر دو گوشه دهن او دو پاره کف ایستاده باشد از خشم اینچنین مار بدترین ماران در عرب
هست و این مار روز قیامت بر خصم خود بیاید چون خصم به بیند بگریزد هر جا که خصم میرود آن مار بدنبال
او میرود پس فریاد شود ای بنده برای چه میگریزی این مار مال تست که در دنیا زکوة آن مال نداده بودی
پس این مار بر گردن آن مرد بر طریق طوق آویزد و سر خود را برابر روی آن مرد دارد و بر روی او بر خساره
آن و هر بار میگزد و میگوید که من مال توام که زکوة آن نداده بودی و این مرد دست و بازو خود میبرد
خود ساز و این مار بر دست و بازوی او میگزد و هر زخمیکه این مار میزند هفتاد سال بمرد و از درد و سوزش
آن بنالد ایمرد را برین طریق عذاب کنند تا آن زمان که خلق از حساب فارغ شوند بعد از آن ایمرد را آن مار
که در گردن او طوق شده بود در دوزخ اندازند و آن مار سر پای او را میگزد و او در هر زخمی هفتادگان هزار سال از
درد و سوزش آن بنالد اعاذنا الله و در کشاف و تفسیر امام زاهد میگوید که این مار آن مرد را از سر تا پای خود میخاید پس انمرد
ایمرد در طریق غربال شود و در کتاب الاحادیث میگوید که پیغمبر گفت علیه السلام خدای تعالی قبول نکند ایمان
کسیکه زکوة مال ندهد و نیز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ مال هلاک نشد مگر [illegible] منع زکوة بنیاید

---

[1] قرون بالفتح اول و ضم ثانی شاخ هر حیوان ۱۲ غیاث اللغات

گفت ع هر که زکوٰة مال بدهد مال خود را در حصار آورده باشد و پیغمبر گفت ع بر هر که زکوٰة واجب است و ندهد ملعون
باشد و جای ملعون در دوزخ است پیغمبر گفت ع خیر نیست در مالیکه زکوٰة آن ندهد پیغمبر گفت ع که ایمان
نیست مر کسی را که او را نماز نیست ع مر کسی را که او را زکوٰة نیست در کافی میگوید که پنج چیز است که بنای
مسلمانی است یکی از آن زکوٰة است پس چاره نیست از دانستن احکام زکوٰة در هدایه و شاهان و کافی
میگوید که زکوٰة فرض عین است و هر که فرضیت زکوٰة را منکر شود کافر گردد و زکوٰة فرض است بر حر عاقل
بالغ مسلم اگر مالک نصاب باشد و بر مالک آن دین نباشد سال تمام در ملک او بگذرد و نصاب نقره دویست
درم شرعی را گویند و در کم از نصاب زکوٰة نیست در خزانة الفقه میگوید اگر شش شرط موجود شود
زکوٰة فرض شود یکی عاقل دوم بالغ سوم اسلام چهارم نصاب پنجم گذشتن سال تمام ششم حریت
و شش نفر است که بر ایشان زکوٰة فریضه نیست یکی پسرک دوم دیوانه سوم کسیکه بر او دین باشد چهارم
بنده پنجم کافر ششم فقیر و مسکین در هدایه و کافی و نهایه و شاهان میگوید بعضی علما گفته اند چون شش
شرط مذکور موجود شود زکوٰة فی الحال باید داد اگر فی الحال ندهد زکوٰة و تاخیر کند بزهکار شود و گواهی
او نشنوند و این قول امام کرخی است فاما اگر زکوٰة فی الحال ندهد زکوٰة قضا نشود تا آن زمانیکه زنده است
زکوٰة بدهد و بعضی علما گفته اند دادن زکوٰة فی الحال واجب است پس بتاخیر زکوٰة بزهکار شود و
تمام عمر وقت دادن زکوٰة است پس تا آن زمانیکه زنده است زکوٰة بدهد در هدایه میگوید بر مکاتب زکوٰة
نیست مردی در ملک خود دویست درم شرعی دارد و بر آن مرد دویست درم قرض است بر وی زکوٰة نیست فاما اگر
او را چهار صد درم در ملک باشد از آن دویست درم زکوٰة بدهد و از آن دویست درم که بر وی قرض است ندهد
و اگر در ملک سیصد درم شرعی باشد بر وی زکوٰة نیست زیرا که بعد وضع دویست درم قرض در ملک و صد درم ماند
دو صد درم زکوٰة نیست در هدایه و کافی میگوید دینی که مانع زکوٰة است آن است که او را طلب کننده باشد از
مردمان چنانکه دین مهر و قرض و بهای که خریده باشد و آنچه بدین ماند فاما دین که او را طلب کننده از مردمان
نباشد آن دین مانع زکوٰة نباشد چنانچه دین نذر و دین کفارت در نهایه میگوید دین مهر نزدیک بعضی
علما مانع زکوٰة وقتی نباشد که اگر مرد را نیت ادا مهر باشد و اگر مرد را نیت ادا مهر نباشد آن زمان دین
مهر مانع زکوٰة نیست و نزدیک بعضی علما دین مانع زکوٰة وقتی باشد که اگر مرد وی را نیت دادن زکوٰة
باشد فاما اگر مردی را نیت آن باشد که اگر زن مهر طلبد من منکر خواهم شد و یا لیت خواهم کرد و یا نخواهم داد در دین

له حصار بجای حصار بالکسر بمعنی قلعه و احاطه و نام شهر از مو بیقی ۱۲ ۶ سنه وضع بالفتح نهادن و بمعنی ترتیب و بمعنی ساختن
مستعمل ۱۲ غیاث اللغات

صورت دین مهر مانع زکوٰة نباشد در هدایه میگوید در خانه که سکونت میکند و در جامه که پوشیدنی است و در
چهارپایان که سواری میکنند و در بندگان که خدمت می کنند و در سلاحی که بدان جنگ می کنند و
در دست[۱] افزارهای خانه و در دست افزار محترفه و در کتابهای علما زکوٰة واجب نیست در هدایه و
کافی میگوید روا نیست دادن زکوٰة مگر به نیتی که وقت دادن زکوٰة کنند و یا به نیتی که وقت جدا کردن
مال کنند فاما اگر مردی دویست درم شرعی داشت و هر دویست درم بفقیر داد و نیت زکوٰة نکرد زکوٰة نیز
ازو ساقط شود و اگر صد درم بفقیر داد بی نیت زکوٰة نیمی ازو ساقط شود و نزدیک امام محمد و ابو یوسف
نیم زکوٰة نیز ازو ساقط شود مگر به نیت زکوٰة در روضه میگوید مردی فقیر را درمی داد و وقت دادن نیت زکوٰة
نکرد و بعد از دادن درم نیت زکوٰة میکند و آن درم بر فقیر موجود باشد بنیت زکوٰة روا باشد و اگر آن
درم فقیر خرج کرد بعد از آن نیت زکوٰة میکند از زکوٰة واقع نشود و در نسفیه میگوید اگر مردی
مردی را وکیل کرد و گفت این درم بفقیران صدقه نفل بده وکیل آن درم را بفقیران نداده بود که خصم
نیت زکوٰة کرد بعد از آن وکیل آن درم را به فقیر داد آن درم از زکوٰة واقع شود در کبیری و خلاصه
میگوید پادشاهی مردی را مصادره کرد آن مرد در مال مصادره نیت زکوٰة میکند بعضی علما فتوی داده اند
که از زکوٰة واقع شود و بعضی فتوی داده اند که از زکوٰة واقع نشود در ظهیری گفته اگر سرهنگ[۲] پای مردی
نیت [illegible] زکوٰة دهد از زکوٰة واقع شود در نهایه میگوید مردی فقیری را پنج درم داد هم نیت زکوٰة میکند و هم نیت
صدقه نفل امام ابو یوسف رح میگوید آن پنج درم از زکوٰة واقع شود و از صدقه واقع نشود و امام محمد رح
میگوید از صدقه نفل واقع شود و از زکوٰة واقع شود در فتاوی خانی میگوید امام هشام میگوید که از امام
محمد رح پرسیدم که اگر مردی میگوید که هر چه من در سال تمام صدقه دهم نیت کردم که از زکوٰة مال من
باشد و او سال تمام صدقه داد فاما وقت دادن صدقه او را نیت زکوٰة نبود امام محمد رح گفت روا نباشد
فاما در ذخیره و شرح متفق میگوید که امام محمد رح گفت امید دارم که روا باشد در خلاصه و ملتقطی گوید
صدقه نفل افضل است از آزاد کردن بنده به نیت نفل در خلاصه میگوید اگر روز عید صدقه فطر به نیت زکوٰة
میدهد و یا طبالی که در سحور بیدار میکند او را چیزی میدهد و نیت زکوٰة میکند و یا مردی میوه نو آورده است
او را چیزی میدهد و نیت زکوٰة میکند از زکوٰة واقع شود در هدایه و خانی و مجمع البحرین میگوید حیله
کردن برای آنکه زکوٰة فریضه نشود نزدیک امام ابو یوسف مکروه نیست و نزدیک امام محمد رح

---

[۱] دست افزار بمعنی آلهٔ کار پیشه وران کار شبان که بهندی آنرا هتهیار گویند شکل تیشه و رنده و درفش امثال آن ۱۲ [۲] سرهنگ
سردار لشکر و منیر لشکر و بمعنی تفنیب و چوبدار و بمعنی پهلوان و کوتوال ۱۲ غیاث اللغات

مکروه است در سراجی میگوید هر که داند که از زکوة نتواند داد پس گنهگار شود و حیله کند و حیله آنست چون
داند که سال تمام خواهد شد مال بکسی بخشد و تسلیم او کند که باز او را خواهد بخشید و چون سال تمام شود
باز از وی بخشاید و در خزانة الفقه میگوید پنج چیز است که در ان زکوة واجب شود یکی زر دوم
نقره سوم شتر چهارم ماده گاوان پنجم گوسپندان اگر در بیشتر سال بیرون چرند باشند هر چه جز این
پنج چیز است در ان زکوة واجب نشود مگر به نیت تجارت پس اگر در ملک مردی جامه دویست درم شرعی
باشد و تمام سال بدان بگذرد اگر خصم را وقت خریدن جامه نیت تجارت باشد زکوة واجب شود
و اگر نیت تجارت نباشد زکوة واجب نشود در تحفه میگوید که در مروارید و جواهر و یواقیت زکوة
واجب نیست مگر به نیت تجارت در خزانة الفقه میگوید که دوازده چیز است که در ان زکوة واجب نیست مگر به نیت
تجارت یکی در شتر بچه دوم گوساله سوم در بره چهارم در ستوران باری و شتران سواری و باری همین حکم
دارند پنجم در ستوران زراعت ششم در چارپایان که در خانه چریده باشند هفتم در مروارید هشتم در جواهر
نهم در یواقیت دهم در بندگان یازدهم در زمین و خانه دوازدهم در جامهاے پوشیدنی در نهایه میگوید
اگر مردی طعام پخته به نیت زکوة فقیران را بخوراند ملک فقیران نمیگرداند از زکوة واقع نشود فاما
اگر طعام پخته نیت دادن زکوة میکند ملک فقیر میگرداند خواه بدهد خواه فرستادن بخانه فقیران
درین صورت از زکوة واقع شود

باب در بیان زکوة چهارپایان

فصل در بیان زکوة شتران - در تحفه میگوید در شتران که جهت سواری باشند و یا
بجهت بار باشند زکوة واجب نیست در هدایه و نهایه میگوید که در کم از پنج شتران زکوة واجب نیست
در تحفه میگوید که این در صورتیست که شتران بجهت تجارت نباشند فاما اگر شتران بجهت تجارت
باشند آنگاه در کم از پنج شتر نیز زکوة واجب شود اگر بهاے ایشان بدویست درم
شرعی و یا بیست مثقال زر باشد پس هر دویست درم بعد سالی پنجگان درم زکوة واجب شود
و همین حکم است در ماده گاوان و گوسپندان فاما اگر شتران برسم تاج و یا بجهت دوشیدن
باشند آنگاه در کم از پنج شتران زکوة واجب نیست در هدایه میگوید چون پنج شتر شوند و بیشتر
سال بیرون چرند و سالی تمام بر ایشان بگذرد یک گوسپند زکوة بدهد تا نه شتر چون ده شتر شوند
دو گوسپندے زکوة دهد تا چهارده شتر چون پانزده شتر شوند سه گوسپند زکوة بدهد

در بیان زکوة چهارپایان

ن۱ درم بالفتح و تشدید در عربی آنچه از طعام بهر کسے نگاه دارد پس خورده طعام که مردم فردا برایشان بردارند ۱۲
ن۲ تاج بالکسر زاده ۱۲ غیاث اللغات

تا نوزده شتر چون بیست شتر شوند چهار گوسپند بدهد تا بیست و چهار شتر چون بیست و پنج شتر شوند
یک شتر بچه دو ساله بدهد تا سی و پنج شتر چون سی و شش شتر شوند یک شتر بچه سوم ساله بدهد تا چهل و
پنج شتر چون چهل و شش شتر شوند یک شتر بچه چهار ساله بدهد تا شصت شتر چون شصت و یک
شتر شوند یک شتر پنج ساله واجب آید تا هفتاد و پنج شتر چون هفتاد و شش شتر شوند دو شتر بچه
سه گان ساله بدهد تا نود شتر چون نود و یک شتر شوند دو شتر بچه چهارگان ساله بدهد تا صد و بیست
شتر چون شتر بیشتر از صد و بیست و پنج شوند حساب از سر گیرد پس در صد و بیست و پنج شتر دو شتر بچه
چهارگان ساله و یک گوسپند بدهد در صد و سی دو شتر بچه چهارگان ساله و دو گوسپند بدهد و در صد و سی و پنج دو شتر بچه
چهارگان ساله و سه گوسپند بدهد و در صد و چهل شتر دو بچه شتر چهارگان ساله و چهار گوسپند بدهد و در
صد و چهل و پنج شتر سه شتر بچه بدهد دو شتر بچه چهارگان ساله و یک شتر بچه دو ساله بدهد تا صد و پنجاه شتر چون
صد و پنجاه شتر شوند سه شتر بچه چهارگان ساله بدهد پس باز حساب از سر گیرد و در هر پنج شتر که بیفزاید
و یگان گوسپند با سه گان شتر بچه چهارگان ساله بدهد تا صد و شصت و چهار شتر چون صد و هفتاد و
پنج شتر شوند چهار شتر دهد سه شتر بچه چهارگان ساله و یک شتر بچه دو ساله چون صد و هشتاد و شش
شتر شوند چهار شتر بچه بدهد سه شتر بچه چهارگان ساله و یک شتر بچه سه ساله چون صد و نود و شش
شتر شوند چهار شتر بچه چهارگان ساله بدهد تا دویست شتر پس باز حساب از سر گیرد و در شاهان و تحفة الفقهاء
میگوید که در زکوة شتران ماده شتر ماده بدهد و اگر شتر نر بدهد زکوة روا نیست در کافی میگوید
شتران بختی[1] و غیر بختی هر دو را یک حکم است **فصل سی و پنجم در بیان زکوة ماده گاوان**
و ستوران و گاومیشان - در هدایه و تحفه میگوید که در کم از سی ماده گاو زکوة
واجب نیست چون سی ماده گاو شوند و بیرون چرند و سال تمام برایشان بگذرد یک گوساله
دو ساله زکوة بدهد خواه نر باشد خواه ماده و چون چهل ماده گاوان شوند یک گوساله سوم ساله بدهد
و هر چه بر چهل ماده گاو زیاده شود زکوة آن واجب نیست تا آن زمان که ماده گاو پنجاه نشود و این قول
امام ابو یوسف و امام محمد است رحمة الله علیهما و نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه هر چه بر چهل ماده گاو زیاده
شوند حسابی زکوة آن بدهد و چون شصت ماده گاو شوند دو گان ساله دو گوساله بدهد چون هفتاد
ماده گاو شوند دو گوساله بدهد یک گوساله سه ساله و یک گوساله دو ساله چون هشتاد ماده گاو شوند

[1] بختی نوعی اند شتران قوی و بزرگ که از جانب خراسان آیند ۱۲ غیاث اللغات

دو گوساله سه گان ساله بدهد چون نود ماده گاو شوند سه گوساله دو گان ساله بدهد و چون صد و ده گاو شوند
سه گوساله بدهد دو گوساله سه گان ساله و یک گوساله سه ساله پس در هر دهی ساله که بر صد زیاده شوند سه
گوساله دو ساله بدهد پس اگر صد و ده ماده گاو شوند سه گوساله دهد یعنی دو گوساله سه گان ساله بدهد و هشتم
ماده گاو و یک گوساله از آن سی ماده گاو و اگر صد و بیست ماده گاو شوند سه گوساله سه گان ساله بدهد
و در هر چهلی یک گوساله سه ساله بدهد و ضابطه این است که در هر چهلی ماده گاو یک گوساله سه گان
ساله بدهد و در هر سی ماده گاو یک گوساله دو ساله بدهد و حکم گاومیشان چون حکم ماده گاوان است و در قدوری
گوید که در گوسالگان زکوة واجب نیست اگر چه سی گوساله باشند و این قول امام اعظم رح است مگر آنکه با
گوسالگان ماده گاوان نیز باشند آن زمان زکوة واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف رح در گوسالگان
زکوة واجب شود پس در سی گوساله یک گوساله زکوة بدهد و همین حکم است در شتر بچگان و بزگان
و گوسپندان **باب سی و ششم در بیان زکوة گوسپندان و میشان** —
در هدایه میگوید در کم از چهل گوسپندان زکوة نیست چون چهل گوسپندان شوند و بیرون
چرند و سال تمام بر ایشان بگذرد یکی گوسپند یک ساله زکوة بدهد خواه نر دهد خواه ماده تا صد و
بیست گوسپند و چون صد و بیست و یک گوسپند شود دو گوسپند زکوة بدهد تا دویست گوسپند زکوة
بدهد پس از این در هر صدی یگان گوسپند بدهد و در پانصد گوسپند پنج گوسپند بدهد و در شش
صد گوسپند شش گوسپند بدهد و در هفت صد گوسپند هفت گوسپند **فصل در بیان زکوة
اسپان** در هدایه میگوید چون اسپان بیرون چرند و هم مادیان و هم گشن باشند در هر اسپی خواه
یک دینار زکوة خواه اسپان را بها کند آن مقدار که بها شود پس هر دویست درم شرعی پنج
درم بدهد و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح در اسپان زکوة
نیست مگر آنکه اسپان به نیت تجارت باشند در کافی و خلاصه و نصاب می گوید فتوی
بر قول ایشان است که در اسپان زکوة نیست مگر به نیت تجارت در شاهان میگوید که بعضی
علما گفته اند که این حکم اسپان عرب است فاما در اسپان دیار ما بها کنند و در هر دویست درم شرعی
پنج درم بدهد و در هر اسپی دینار بدهد زیرا که بعضی اسپان را در دیار ما بها یک دینار نباشد و در ینابیع
میگوید که جائیکه بهای اسپان چهار صد گان درم باشند آنجا در هر اسپی یگان دینار زکوة بدهد

زیرا که دینار ده درم شرعی میباشد از زر چون بهای اسپ چهار صد درم باشد ده درم زکوٰة چهار صد درم شود در هر دو بیت درم پنجدرم زکوٰة دهد در منظومه مصفی میگوید در اسپان سواری و اسپان غزا[1] زکوٰة نیست فاما اسپانیکه جهت نتاج باشند اگر بیشتر سال بیرون چریده باشد نزدیک امام اعظم رح زکوٰة واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح زکوٰة واجب نشود مگر به نیت تجارت و اگر اسپان بیشتر سال در خانه چریده باشند آن زمان نزدیک هر سه امام زکوٰة واجب نیست و اگر اسپان برای تجارت باشند نزدیک هر سه امام زکوٰة واجب شود اگر بهای ایشان بدو بیت درم شرعی باشد تا بیست مثقال زر رسد اگر چه در خانه چرند در هدایه میگوید در سهیا غازی نزدیک هر سه امام زکوٰة نیست اگر اسپان تمام کشن باشند و یا تمام مادیان باشند آن زمان نزدیک امام اعظم رح دو روایت است در یک روایت زکوٰة واجب است و در روایت دوم زکوٰة واجب نیست در هدایه و خزانة الفقه و سراجی میگوید در شتر و الاغ و فیل و سگ زکوٰة واجب نیست در هدایه مگر که به نیت تجارت باشد پس اگر شتر و الاغ و فیل و سگ که به نیت تجارت باشند آن زمان بها کنند در هر دو بیت درم شرعی پنجدرم زکوٰة دهد در هدایه میگوید چهار پایان که بیرون چرند در ان زکوٰة واجب شود اگر بیشتر سال بیرون چرند و اگر نیمه سال یا بیشتر از نیمه در خانه چرند زکوٰة واجب نشود در چهل گوسپند چون گوسپندی زکوٰة دهد گوسپند میانه دهد نه قوی چیده دهد و نه قوی لاغر دهد و اگر بجای گوسپند قیمت گوسپند میانه دهد روا باشد مردی چهل گوسفند بیرون چرنده در ملک دارد و بر ایشان شش ماه گذشت بعد شش ماه آنمرد بفتاد و یک گوسپند دیگر را مالک شد چون سال تمام بر چهل گوسپند تمام شد زکوٰة بفتاد و یک گوسپند که ایشانرا سال تمام نگذشته نیز بدهد در بزودی و منار و هدایه میگوید که مردی زکوٰة واجب شد او زکوٰة نداده بود که مال او تلف شد زکوٰة ساقط شود فاما اگر مال را عمدا تلف کرد درین صورت زکوٰة ساقط نشود در هدایه و مضمرات و کافی میگوید مردی دو بیست و پنجدرم شرعی در ملک دارد اگر پیش از گذشتن سال پنجدرم زکوٰة بدهد روا باشد این در صورتیست که چون تمام سال شود در ملک او دو بیست درم باشد و اگر وقت تمام شدن سال در ملک او دو بیست درم نباشد آن زمان زکوٰة که داده بود نفل شود و اگر دو ساله زکوٰة آینده هم در سال اول بدهد روا باشد و اگر در ملک مردی دو بیست درم باشد او زکوٰة چهار صد درم بدهد روا باشد

[1] غزا یاد غستان[illegible] دین سلب کردن ۱۲ مصطفی بیشینه ما اگر شدن بیجنی عضا یغم و تنبا و تقسیم ۲ غیاث

بیان زکوٰة **فصل در بیان زکوٰة نقره** — در هدایه و ینابیع میگوید که در کم از دویست درم
شرعی زکوٰة نیست چون دویست درم شرعی شود و سال تمام بگذرد پنج درم شرعی زکوٰة دهد
و چون بر دویست درم شرعی زیاده شود زکوٰة نیست تا آن زمان که بر چهل درم زیاده نشود و چون چهل
درم زیاده شود یک درم زکوٰة بدهد پس در هر چهل درم که زیاده شود یگان درم بدهد و این قول امام اعظم رح
است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمة الله علیهما هر چه بر دویست درم شرعی زیاده شود زکوٰة
آن حساب کرده دهد و اگر در ملک مردی دویست تنکه باشد و سال تمام بران بگذرد پنج تنکه نقره
بدهد و اگر هزار تنکه در ملک کسی باشد بیست و پنج تنکه زکوٰة بدهد در ینابیع و تحفه میگوید اگر در
درمی نقره است و هم مس اگر نقره بسیار است و مس اندک حکم آن درم نقره است و اگر مس بسیار است
و نقره اندک اگر بعد گداختن مس نقره دویست درم شرعی بیرون آید زکوٰة واجب شود و اگر بعد گداختن
مس نقره دویست درم شرعی بیرون نیاید حکم آن درم حکم جامه باشد پس اگر بها[1] آن جامه دویست
درم شرعی باشد و نیت تجارت نیز باشد زکوٰة واجب شود و اگر نه واجب نشود در ینابیع میگوید
اگر در درمی نقره و مس برابر باشد حکم آن حکم در نقره است پس اگر ملک مردی دویست درم باشد که
دران نقره و مس برابر است زکوٰة واجب شود و فتوی برین قول است **فصل در بیان زکوٰة زر**
در هدایه میگوید در کم از بیست مثقال زر زکوٰة نیست چون بیست مثقال زر شود و تمام سال بر آن
بگذرد نیم مثقال زکوٰة بدهد و چون چهار مثقال زر دیگر بر بیست مثقال زیاده شود دو قیراط دیگر
زکوٰة پس در هر چهار مثقال زر دوگان قیراط دهد و مثقال بیست قیراط است و قیراط پنج جو
پس مثقال صد جو باشد و در نقل الدراهم و معرفة الدراهم والدینار میگوید ده درم شرعی
بعضے سه توله و سوم حصه توله گفته اند و دویست درم شرعی شصت و شش توله و دو حصه توله
گفته اند فاما صحیح حساب آن است که یکدرم شرعی بحساب سیر دهلی که شصت درم سنگ اینجای است
چهل و دو حبه است و ده درم شرعی که چهار ازان روانیست هفده و نیم درم سنگ دهلی است و اگر
توله شمرند پنج توله و ده ماشه شود و دویست درم شرعی که نصاب نقره است سیصد و پنجاه درم
سنگ دهلی است و اگر توله شمرند صد و شانزده توله و هشت ماشه شود و یک مثقال زر دو نیم درم سنگ
دهلی است و بیست مثقال که نصاب زر است پنجاه درم سنگ دهلی است و اگر توله شمرند

---

[1] بهای بالفتح بمعنے رونق و در فارسی بمعنے قیمت ۱۲ غیاث اللغات

شانزده توله و هشت ماشه شود و دویست توله پنج توله زر زکوة واجب شود در کنز می گوید که در
بست دینار نیم دینار زکوة واجب شود پس در بیست توله زر نیم توله زکوة واجب شود در نهایه میگوید که مثقال
در وزن مقدار دینار است و دینار نزدیک اهل حجاز[1] صد جو است و نزدیک اهل سمرقند دینار
صد و شش جو است و دویست درم شرعی نزدیک بعضی پنجاه و دو توله است و یازده ماشه و این
را نصاب نقره گویند و ده درم شرعی نزدیک بعضی سه و نیم توله است و نزدیک بعضی سه توله
و هفت ماشه و دوازده جو است و هر جو شش خردل است فاما در اساس و در بعضی کتابهای دیگر
میگوید که یک درم شرعی او وزن دهلی سه ماشه و چهار جو و ربع جو است و دویست درم شرعی پنجاه
و چهار توله و پنج ماشه و دو جو است و هر توله دوازده ماشه است و هر ماشه شانزده جو است و در هدایه
و مضمرات میگوید که قیمت دینار و قیمت ده درم شرعی هر دو یکی است در هدایه میگوید در خشت
زر و نقره بی مهر و در پیرایه عورات که از زر و نقره باشد و در آوندهای زر و نقره و در زر ساخت
و در شمشیر ترکش و در کمر زر و آنچه بدین ماند زکوة فریضه است در تحفه میگوید در پیرایهای عورات که از مروارید زبرجد
و جواهر و یاقوت باشد در ان زکوة نیست مگر به نیت تجارت در هدایه میگوید در متاعیکه به نیت
تجارت باشد زکوة فریضه است و هر متاعی که باشد که بهای آن متاع به دویست درم شرعی باشد
و یا به بیست دینار زر برآمد نیز زکوة واجب شود در کافی میگوید اگر در ملک مردی صد درم شرعی نقد است
و صد درم دیگر را متاع به نیت تجارت است برآمد زکوة واجب شود و اگر در ملک مردی صد درم شرعی
باشد و ده دینار زر بر آن مرد نیز زکوة واجب شود در هدایه و کافی میگوید در ملک مردی دویست درم
شرعی در اول سال و آخر سال بود فاما میانه سال بر آن دویست درم صد و نود و نه درم کم شده بود
یک درم در ملک او مانده بود بر آن مرد زکوة فریضه شود فاما اگر میان سال از آن دویست درم یک درم
هم ملک او نمانده بود در ینصورت زکوة فریضه نشود **باب در بیان محلهای دادن زکوة**
در هدایه و فتاوی حجتی می گوید هفت طائفه اند که دادن زکوة ایشان را روا است یکی فقیر و فقیر
آن است که او را چیزی اندک باشد دوم مسکین و مسکین آن است که او را چیزی نباشد و بعضی عکس این
گفته اند سوم عامل و عامل کسی را گویند که بادشاه او را بجهت ستدن مال زکوة نصب کرده باشد بادشاه
از زکوة مال او را بقدر کفاف دهد چهارم مکاتب دیگری او را از زکوة بدهد تا مال کتابت

[1] حجاز با کسر اول ملکیست از عرب که مکه و مدینه و طائف و شهرهای دیگر که با یمین زمین نجد مخصوص واقع است ۱۲ غیاث اللغات

بدهد تا آزاد شود اگرچه خواندگان غنی باشند پنجم کسیکه او را قرض داده باشد ششم غازیان که ایشان را
مقدور نباشد و حاجیان و عاملان که ایشان مقدور ندارند همین حکم است هفتم کسیکه او را مالی باشد
در شهر دیگر و او در شهر دیگر باشد و در آن شهر او را مال نباشد این هفت طائفه را دادن زکوة
رواست خواه هر طائفه را دهد خواه یکی را ازین هفت و روا نیست دادن زکوة کافر را و غنی را و
پدر خود را و پسر خود را و زن خود را در نهایه میگوید شوهری غائب شد آن زن شوهر دیگر کرده و از
شوهر دیگر فرزند زاد نزدیک امام اعظم رح این فرزند از شوهر اول باشد فاما آن هم روا نباشد که زکوة مال
این فرزند را بدهد در هدایه میگوید روا نیست زن را که زکوة مال شوهر خود را دهد و اینقول امام اعظم رح است
و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح روا باشد زن را که شوهر فقیر خود را زکوة دهد و روا نیست دادن
مدبر خود را و مکاتب خود را و ام ولد خود را و روا نیست دادن زکوة بنده غنی را و نه پسر خود را که
غنی باشد و روا نیست دادن زکوة بنی هاشم را و بنی هاشم آل علی است و آل عباس و
آل جعفر و آل عقیل و آل حارث پسر عبد المطلب و روا نیست دادن زکوة بندگان ایشان را
در زاد میگوید که دادن صدقه نفل بنی هاشم را رواست و دادن صدقه فریضه یعنی زکوة بنی هاشم را
روا نیست در عتابیه میگوید روایت میکند ابو عاصم از ابو حنیفه رضی الله عنه که دادن زکوة بنی
هاشم را درین زمانه روا باشد زیرا که حصه ایشان از غنیمت که پیش ازان میدادند اینزمان نمی دهند
پس دادن زکوة روا باشد و علویان را دادن زکوة درین زمانه نیز روا باشد زیرا که علویان از بنی هاشم
اند و صرف[1] کردن مال زکوة در هفت چیز روا نیست یکی در مسجد دوم در پل سوم در حج چهارم در عمره
پنجم عرس ششم در آزاد کردن برده هفتم در کفن مرده هفده نفر است که دادن زکوة ایشان را
روا نیست یکی پدر دوم مادر سوم جد چهارم پسر و پسر پسر پنجم کافر ششم غنی هفتم بنده غنی هشتم پسر خورد
غنی نهم شوهر دهم زن یازدهم بنی هاشم دوازدهم بندگان بنی هاشم سیزدهم جده چهاردهم بنده
پانزدهم مکاتب خود شانزدهم مدبر خود هفدهم ام ولد خود در مضمرات میگوید مردی مردی را زکوة داد
و میدانست که اینمرد فقیرست بعد از دادن زکوة تحقیق شد که آن مرد غنی بود و یا هاشمی بود
و یا کافر بود و یا مردی در تاریکی پدر خود را و یا پسر خود را زکوة داد و نمیدانست که این پدر
ست یا پسر ست نزدیک امام اعظم رح و امام محمد رح روا باشد و زکوة دوم بار نه دهد و نزدیک امام

---

[1] صرف بالفتح سره کردن زر و سیم و گردانیدن و توبه و حیله ۱۲ غیاث اللغات

ابویوسف رح روا نباشد دوم بار زکوة بدهد واگر مردی را زکوة داد بعد ازان تحقیق شد که آن مرد شد صاحب
مال ست نزدیک هر سه امام دوم باز زکوة بدهد و روا نیست دادن زکوة مر کسے را که او را
نصابے باشد از زر یا از نقره و یا از شتران و یا از ماده گاوان و یا از گوسپندان زیرا که او غنی ست
و نصاب نقره دویست درم شرعی را گویند و نصاب زر بیست دینار را گویند و نصاب شتران پنج
شتر را گویند و نصاب ماده گاو سی ماده گاو را گویند و نصاب گوسپند چهل گوسپند را گویند و مکروه است
فرستادن زکوة در شهر دیگر مگر بجهت قرابتیان خود که ضعیف باشند و یا بجهت فقیرانے که
محتاج تر باشند از فقیران شهر و در کبیری میگوید بر مردے زکوة فرض شده ست و او می دهد
فقیر را روا نیست که زکوة مال از مال و بغیر علم او بستاند و اگر فقیر زکوة بغیر علم او ستاند آن مرد
تواند که باز از وے بستاند مردی رحمتی ست و برو زکوة فریضه شده ست باید که بغیر علم ایشان زکوة بدهد
مردے زکوة مال همشیره خود را میدهد و همشیره مهر بر شوهر خود دارد و اگر مهر ایشان که بر شوهر دارد
کم از دویست درم ست و یا بیشتر از دویست درم ست فاما مهر یکه فی الحال رسد کم از دویست
درم ست و یا بیشتر از دویست درم ست فاما شوهر آن همشیره فقیر ست روا باشد که زکوة مال آن
همشیره را دهد و ثواب آن بیشتر ازان که فقیرے دیگر را دهد فاما اگر مهر معجل فی الحال این همشیره دویست
درم شرعی باشد و شوهر همشیره غنی باشد نزدیک امام اعظم رح در یک روایت روا باشد که آن همشیره را
زکوة دهد و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد رح زکوة دادن آن همشیره را روا نباشد و فتوے
برین قول ست و این مسئله مبنی بر آنست که مهرے که بر شوهر ست نصاب باشد یا نه در ظهیری
میگوید فصل ست که زکوة و صدقه به هفت گروه را دهد اگر فقیر باشند اول برادران و همشیرگان و
بعد ازان فرزندان ایشان دوم عم سوم خال و خاله چهارم ذوی الارحام پنجم همسایگان
ششم اهل محلت هفتم فقیران شهر او نهم ابوحفص کبیر بخاری میگوید صدقه مردم قبول نیست
تا آن زمانیکه قرابتیان محتاج خود را نه دهد بعد از ایشان دیگران دهد در فتاوے سراجی
میگوید کافرے که در دار حرب مسلم شد و او ندیده اند که زکوة فریضه ست باید بر و زکوة نیست
بر مردی زکوة فریضه شد بعد ازان مرتد شد زکوة از و ساقط شود اگر چه بعد مرتد شدن باز
مسلم شود مردی مردے را وکیل گرداند که زکوة مال من بدهد و خصم پیش از دادن وکیل زکوة

نصاب بکسر نون آن مقدار مال که زکوة بران واجب شود [illegible]

خود واد بعد ازان وکیل نیز داد بر وکیل تاوان باشد خواه وکیل از دادن خصم داند خواه نداند و این
قول امام اعظم رح است دادن زکوٰة آشکارا افضل ست فاما پنهان دادن صدقهٔ نفل افضل ست در
خلاصه میگوید مردی کتابهای علم دارد و بهای آن کتابهای دویست درم شرعی برسد اگر او را
بدان حاجت ست برای خواندن فتوی آنست که زکوٰة آن کتابها بروی واجب نیست خواه کتابهای فقه
باشد خواه کتابهای احادیث خواه مصحف فاما اگر مردی را دو نسخه از کتاب الصلوٰة و یا از کتاب الزکوٰة
هر دو نسخه یک مصنف باشد در یک نسخه زکوٰة واجب شود و اگر بهای آن دویست درم و یا بیست
مثقال زر رسد و فتوی برین قول ست فاما اگر هر دو نسخه تصنیف دو مصنف ست زکوٰة واجب
نشود در خلاصه میگوید مردی نقلکرد و بروی دین بود اگر نیت اوادای او بود امید باشد که او را
بجهت آن نگیرند و در دار البحور میگوید اگر در ملک کسی چهارپایان وحشی باشند چنانچه گاومیشان
دشتی و یا نیل گاوان و یا آهو بره زکوٰة نیست در کافی میگوید علوی را از زکوٰة
مال دادن روا نیست فاما در عنایه میگوید که درین زمانه علویان را زکوٰة دادن روا ست
زیرا که حصهٔ غنیمت ایشان را نمیرسد پس زکوٰة دادن روا باشد در کافی و منظومه میگوید زنی بر
شوهر خود مهر دویست درم شرعی دارد و سال تمام گذشت و شوهر مهر زن نداده ست بر زن زکوٰة واجب
نیست فاما چون شوهر مهر ادا کند بعد ازان سال بگذرد زکوٰة بر زن واجب شود و این قول امام اعظم رح ست
و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح هر چه شوهر از مهر زن ادا کند بر زن زکوٰة آن حساب واجب
نشود اگرچه سال تمام در ملک زن نگذشته باشد در مصفی میگوید بنای این مسئله بر آنست که مهر یکه بر
شوهر ست پیش از ستدن آن مهر نصاب باشد یا نه نزدیک امام اعظم رح پیش از ستدن نصاب
نیست و نزدیک ایشان پیش از ستدن نصاب ست باب در بیان صدقهٔ فطر در شروح

باب در بیان صدقهٔ فطر

ولنوادر و هدایه میگوید صدقهٔ فطر واجب ست فریضه نیست چنانچه قربانی واجب ست در کافی میگوید
نزدیک امام شافعی رح صدقهٔ فطر فریضه است در شاهان میگوید صدقهٔ فطر واجب ست پس اگر کسی
از صدقهٔ فطر منکر شود کافر نه گردد و اگر صدقهٔ فطر فریضه بودی منکر او کافر شدی و فرق میان
فریضه و واجب اینست در فتاوی سراجی میگوید علما گفته اند هر که صدقهٔ فطر دهد روزهای
او قبول شود و او را تلخی جان کندن و عذاب گور نباشد در کواقیت میگوید

۵۱ زکوٰة بفتح اول و در رسم این لفظ را بصورت ناکرده نوشتن واجب ست چهل حصه مال که خدا تعالی ۱۲

پیغمبر گفت علیه السلام روزهای مردم معلق ست میان آسمان و زمین تا آنکه صدقه فطر ندهد در هدایه و
شاهان میگوید صدقه فطر واجب ست بر حرّ غنی باشد و غنی آنست که او مالک مقدار نصاب باشد یعنی
در ملک او دویست درم شرعی باشد و یا آنکه بیست مثقال زر باشد خارج خانه و جامه و مرکب[۵۱]
و سلاح و بندگان خدمت و متاع خانه که لابدی باشد در کافی میگوید بر هر که صدقه فطر واجب شود
قربانی نیز بر وی واجب شود در هدایه و شاهان میگوید صدقه فطر واجب نیست بر غنی از آن
نفس خود و از آن فرزندان خود اگر فرزند خود را مال نباشد و اگر فرزند خود را مال باشد آنگاه
صدقه فطر از مال فرزندان خود دهد و این قول امام اعظم رحمه الله و امام ابو یوسف رحمهما الله است
و نزدیک امام محمد از مال خود دهد و از مال فرزندان خود ندهد در ینابیع میگوید همین اختلاف است
در قربانی اگر فرزندان خورد را مال باشد یعنی نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رحمهما الله قربانی از
مال فرزندان خورد دهد و نزدیک امام محمد رح قربانی از مال خود دهد در هدایه میگوید صدقه فطر بندگان
خدمتگار بر خوندگار واجب ست فاما صدقه فطر بندگان تجارت بر خوندگار نیست زیرا که
در بندگان تجارت زکوٰة واجب شود پس صدقه فطر واجب نشود و در بندگان خدمت زکوٰة
واجب نشود پس صدقه واجب شود در شاهان میگوید صدقه فطر مدبّر و ام ولد بر خوندگار واجب ست
فاما صدقه فطر مکاتب بر خوندگار واجب نیست و بر مکاتب نیز واجب نیست و اگر یک بنده
در ملک دو خوندگار ست صدقه فطر آن بنده بر هر دو خوندگار واجب نیست و اگر در ملک خوندگار
مسلمی بندهٔ کافر ست صدقه او بر خوندگار واجب شود فاما اگر خوندگار کافر ست و بنده مسلم ست
درین صورت صدقه فطر بر خوندگار واجب نشود در کافی میگوید در بنده گریخته صدقه فطر بر خوندگار
واجب نیست و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه واجب ست فاما در ینابیع میگوید که روایت کرده اند
از امام اعظم رح که صدقه فطر بنده گریخته بر خوندگار واجب ست در فتاوی خانی گوید صدقه فطر
بنده گریخته بر خوندگار واجب نیست فاما اگر بنده گریخته بعد از گذشتن عیدها باز بر خوندگار آید
صدقه فطر عیدهای گذشته بر خوندگار واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف رح صدقه فطر گذشته بر خوندگار
واجب نشود در کافی و منظومه میگوید اگر دو نفر کنیزکی خریدند آن کنیزک فرزندی زاده
هر دو نفر می گویند که این فرزند من ست آن فرزند هر دو نفر را باشد و صدقه فطر این فرزند

[۵۱] مرکب بفتح میم و سکون را و فتح کاف آنچه بر آن سوار شوند از هر مواشی و کشتی ۱۱ غیاث اللغات

بر ہر دو واجبست فاما نزدیک امام ابو یوسف بر ہر یکے ازین دو نفر تمام صدقہ فطر آن فرزند دہد و
نزدیک امام محمد رح ہر دو نفر صدقہ تمام دہند فاما این فرزند از ہر دو نفر میراث دو فرزند برد و این ہر دو
نفر ازین فرزند میراث یک پدر برند در ہدایہ میگوید صدقہ فطر پسر بزرگ بر پدر واجب نیست اگرچہ فقیر
باشد و صدقہ فطر زن بر شوہر واجب نیست اگرچہ فقیر باشد فاما اگر پدر صدقہ فرزند بزرگ بغیر
گفتن او بدہد روا باشد و اگر شوہر صدقہ فطر زن بدہد بغیر گفتن او ہم روا باشد در کافی میگوید
صدقہ فطر در ہر نفرے نیم صاع حنطہ و یا نیم صاع آرد حنطہ دہد و یا نیم صاع مویز دہد بر روایتے
یکصاع مویز نزدیک ہر سہ امام دہد و یا یکصاع خرما دہد و یا یکصاع جو دہد اگر نان پختہ صدقہ
فطر دہد ذکر این مسئلہ در کتابے نیست فاما بعضے گفتہ اند روا باشد و فتوی بر قول است کہ روا نیست
مگر آنکہ بہائے نیمصاع حنطہ رسد آن زمان روا باشد و اگر جوارے صدقہ فطر دہد اگر بہای جوار
نیمصاع حنطہ باشد روا باشد و دادن آرد حنطہ بہتر است از حنطہ و بہای حنطہ بہتر است از دادن
حنطہ و بعضی گفتہ اند حنطہ بہتر ست از بہای حنطہ در رسالہ نقد الدراہم و معرفۃ الدراہم و
الدنانیر میگوید کہ نیم صاع حنطہ بوزن سیر دہلی کہ شصت درم سنگ اینجای ہست بعضے
گفتہ اند ہفت سیر دہلی دہد و بعضی ہشت سیر و سی و دو درم سنگ گفتہ اند و بعضی نہ سیر بر طریق
احتیاط گفتہ اند پس یکصاع جو نزدیک ایشان یکے بدو ازین باشد فاما حساب صحیح آنست کہ
نیم صاع حنطہ بسیر دہلی شصت درم سنگ اینجائی است چہاردہ سیر و پنجاہ و شش درم
سنگ ہست و یکصاع جو بیست و نہ سیر و پنجاہ و دو درم سنگ ست فاما نیم صاع حنطہ بسیر پنجاہ و ہفتاد
و دو درم سنگ ہست دوازدہ سیر و سی و دو درم سنگ ست پس یکصاع بست و چہار سیر و شصت
چہار درم سنگ ست و اگر صدقہ فطر حنطہ دہد در ہر نفرے دوازدہ سیر و سی و دو درم سنگ
دہد و اگر صدقہ فطر جو دہد در ہر نفرے بیست و چہار سیر و شصت و چہار درم سنگ دہد در غنیۃ
الصلوٰۃ میگوید کہ یکصاع ہشت رطل ہست و ہشت رطل چہار من تنکہ ہست و یکمن تنکہ سہ
و نیم سیر ست و نیم صاع حنطہ دو من تنکہ ہست و دو من تنکہ بسیر دہلی کہ شصت درم سنگ
اینجای ست ہفت سیر باحتیاط میشود پس یکصاع چہاردہ سیر میشود و در ہر نفرے اگر حنطہ
دہد ہفت سیر دہلی دہد و اگر جو دہد چہاردہ سیر دہد در ہدایہ و کافی و فتاوی

سلہ فطر بالفتح شگافتن و آفریدن و روزہ کشودن و بالکسر روزہ کشادن کذا فی غیاث اللغات

میگوید که صدقه فطر واجبست چون صبح صادق روز عید بدهد پس اگر بنده مرد شب عید فطر پیش
از انکه بر آمدن صبح صادق روز عید نقل کرد صدقه فطر او بر خوندگار واجب نیست و اگر کافری بعد از طلوع
صبح صادق مسلم شود صدقه فطر برو واجب شود و اگر فرزندی بعد از صبح صادق زاده شود صدقه
فطر او نیز واجب نشود و اگر کافری شب عید مسلم شود و یا فرزندی شب عید زاده شود صدقه عید
فطر برو واجب شود در هدایه میگوید مستحب ست که صدقه فطر روز عید دهد پیش از انکه در نماز عید رود
و اگر صدقه فطر پیش از روز عید دهد هم روا باشد در خلاصه میگوید اگر پیش از روز عید صدقه
فطر آینده ده سال و یا بیشتر از ده سال دهد روا باشد و فتوی برین قول است در شاهان میگوید اگر
صدقه فطر یکسالی و یا دو سالی پیش از روز عید بدهد روا باشد و نزدیک خواجه حسن بصری رحمة الله علیه
دادن صدقه پیش از عید فطر روا نیست و نزدیک امام کرخی رحمة الله علیه اگر یک دو روز پیش از
عید صدقه فطر دهد روا باشد و امام خلف میگوید رحمة الله تعالی علیه اگر صدقه فطر در ماه رمضان
دهد روا باشد و پیش از ماه رمضان روا نباشد و بعضی گفته اند چون نیمی ماه رمضان بگذرد دادن
صدقه فطر روا باشد و بعضی گفته اند در ده آخر ماه رمضان دادن صدقه فطر رواست و پیش از ده
آخر ماه رمضان روا نیست در هدایه و کافی میگوید که مردی روز عید صدقه فطر نداد صدقه فطر از و ساقط
نشود و صدقه فطر قضا نشود تا آن زمان که زنده است صدقه فطر بدهد فاما اگر قربانی در روزهای
نحر ذبح نکرد و بعد از گذشتن روزهای نحر قربانی ذبح نکند فاما بهای قربانی صدقه بدهد در تحفه
ملتقط میگوید هر که روزهای ماه رمضان از سبب زحمت و یا از سبب سفر و یا سبب پیری
خورده باشد برو نیز صدقه فطر واجب شود در سراجی میگوید بر مرده صدقه فطر واجب نشده است
و او نقل کرد اگر میراثی صدقه فطر او دهد روا باشد و دادن صدقه فطر ذمی[1] را روا باشد و بنی هاشم را
روا نباشد والله اعلم باب در بیان گنج و کان — در هدایه و شاهان و کافی
میگوید مردی کان زر و یا کان نقره و یا کان ارزیر و یا کان روئین یافت بر آنمرد
لازم که خمس آن در بیت المال ساند و چهار خمس او را باشد خواه کان در زمین خراجی یابد
خواه در زمین عشری و این در صورتیست که کان در زمین مباح یافته باشد فاما اگر کان در خانه
خود یافته نزدیک امام اعظم رح تمام کان مر یابنده را باشد و نزدیک امام ابو یوسف و امام

[1] ذمی اہل ذمه یعنی کافر که تابع مسلمانان باشد ۱۲

محمد رحمه الله چهار خمس مر یابنده را باشد و خمس مر بیت المال را و اگر کان در زمین خود یافت فاما در خانهٔ خود
بیافت از امام اعظم رحمه الله دو روایت است در یک خمس لازم شود و در روایت دیگر لازم نشود و باب
چهلم در بیان گنج در کافی میگوید مردی گنج یافت اگر در ان گنج مهر مسلمانان باشد چنانچه اگر کلمهٔ
شهادت نبشته باشد حکم آن گنج حکم درمی است که در زمین افتاده یابند پس اگر خصم معلوم باشد
بخصم رساند و اگر معلوم نباشد بر درهای مسجد و در بازارها و در کوچها خصم را طلب کند و فریاد
کند که این گنج از آن کیست و این را تعریف گویند اگر خصم پیدا باشد بدو رساند و اگر خصم پیدا نشود
آن گنج را بر فقیران صدقه دهد و اگر یابنده فقیر باشد خود صرف کند و در فتاوی سراجی میگوید
اگر مردی کالای و یا درمی افتاده یافت باید که بر درهای مسجد و یا در بازارها و یا در کوچها خصم را
طلب کند و فریاد کند که این کالای و درم کیست و اگر خصم پیدا شود بدو رساند و اگر خصم
پیدا نشود بر فقیر صدقه کند و اگر یابنده غنی باشد و اگر یابنده کالا و درم فقیر باشد در حق خود صرف
کند و اگر درم کافران افتاده یابد باید که این درم را بعد تعریف در بیت المال رساند و بر فقیران صدقه کند
و اگر یکی دانه انگور و یا پرکاله نان افتاده باشد که آن را بی تعریف خود صرف کند و روا نیست کرده
اند از امام اعظم رحمه الله که در صد درم یکسال تعریف کند و در ده درم یک ماه تعریف کند و در سه درم سه
روز تعریف کند و در یک دانگ و یکدرم یک روز تعریف کند اگر مردی میوه افتاده یافت یا که آن در زیر باند
و یا در جایها افتاده یافت تعریف کرد و خصم را نیافت اگر یابنده فقیر باشد در حق خود صرف کند و اگر
غنی باشد بر فقیران صدقه کند و اگر بعد از صدقه خصم پیدا شد خواه از یابنده تاوان بستاند خواه بستاند
در هدایه و کافی و شامل میگوید اگر مردی گنج یابد که در ان گنج مهر کافران باشد چنانچه اگر بت
نبشته باشد اگر در زمین مباح یافته باشد خمس لازم شود و چهار خمس مر یابنده را باشد و اگر گنج
در زمین مملوک و یا در خانهٔ مملوک یافته باشد خمس لازم شود فاما چهار خمس باقی نزدیک امام اعظم و امام
محمد رحمه الله مر کسی را باشد که پادشاه این خانه بعد فتح ملک و گردانیده باشد و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله چهار
خمس مر یابنده را باشد و اگر معلوم نشود که پادشاه بعد از فتح این خانه در ملک کسی نکرده بود و میراثی
او نیز معلوم نشود در این صورت نزدیک امام اعظم و امام محمد رحمه الله چهار خمس این گنج را مردو ترین مالک
را دهد که در اسلام بود و نزدیک امام ابو یوسف چهار خمس مر یابنده گنج را باشد و اگر مردی گنج یافت

۱؎ تعریف شناسا گردن و آگاه نمودن و گم شده جستن و خوشبوی گردانیدن ۱۲ رشیدی

و مهر وی معلوم نیست که مهر مسلمانان یا کافران است بعضی گویند که این گنج را حکم گنج کافران باشد
و بعضی گفته اند که حکم این گنج درین زمانه حکم گنج مسلمانان دارد در هدایه و کافی و شامان
می گوید اگر مردے در دار حرب با امان رفت و در خانه حربے گنج یافت و یا کانے یافت باید
که آن گنج و آن کان صاحب خانه را دهد و خود نستاند و اگر خود بستاند غدر کرده باشد و غدر[1]
حرام است و این در صورتیست که گنج و کان در خانه حربے یافته باشد فاما اگر گنج و کان در صحرائے
یافته باشد که ملک کسی نیست تمام گنج و تمام کان مر یابنده را باشد و خمس آن نیز برو لازم نشود
و اگر مردی فیروزها در کوه یافت بر آن مرد خمس لازم نباشد و همین حکم است در یافتن یاقوت و زمرد
زیرا که این چیزها از سنگ است و در سنگ خمس نیست و اگر فیروزها در کان از زمین بیرون آید حکم آن
فیروزها حکم گنج است فاما در سیماب خمس لازم شود و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف رح
خمس لازم نشود در هدایه و نهایه میگوید در مروارید که از دریا بیرون آرند و در عنبر خمس لازم نشود و این
قول امام اعظم رح است زیرا که مروارید نزدیک بعضی علما از آب باران پیدا باشد و باران بر صدف
می افتد مروارید می شود و در آب خمس نیست پس در مروارید نیز خمس لازم نباشد و عنبر نزدیک
بعضے از کف دریاست پس در عنبر نیز خمس نیست و نزدیک بعضے عنبر سرگین چهارپایه گاو است
که در دریا می باشند و نزدیک بعضی عنبر در قعر دریا میروید پس در عنبر نیز خمس نباشد و نزدیک امام
ابو یوسف خمس در آن هردو و هرچه که از دریا بیرون می آرند لازم است و چهار خمس مر یابنده را باشد
و همین حکمت در غنیمت یعنی چهار خمس حق غانمان است و یک خمس حق بیت المال است فاما چهار
خمس غنیمت که حق غانمان است حق تمام غانمان است و چهار خمس گنج و کان و آنچه بدین ماند حق
یابنده است و دیگر برادران حق نیست باب در بیان صوم - در مشارق میگوید پیغمبر
گفت علیه السلام بنای مسلمانی بر پنج چیز است یکی کلمه شهادت گفتن دوم پنج وقت نماز فریضه گذاردن
سوم زکوة دادن چهارم روزه ماه رمضان داشتن پنجم حج کردن و چون روزه از بنای
مسلمانی است چاره نیست از دانستن احکام روزه در هدایه و کافی میگوید روزه ماه رمضان
فریضه است و هر که از فریضه منکر شود کافر گردد و در خزانة الفقه میگوید در روزه سه چیز فریضه
است اول نیت روزه کردن دوم باز بودن از خوردن و آشامیدن در روزه سوم باز بودن

[1] غدر بالفتح بے وفائی از منتخب ۱۲ غیاث

از زوال در کافی میگوید که سه روزه است اگر نیت روزه در روز کند روا باشد یکی روزه ماه رمضان
دوم روزه نفل سوم روزه نذر معین[1] پس اگر مردی نیت روزه رمضان و روزه نفل و روزه نذر
معین بشب نکرد و روز شد و نیت روزه میکند اگر پیش از زوال نیت روزه میکند روا باشد و
اگر بعد از زوال نیت روزه میکند روا نباشد و سه روزه است که روا نیست مگر آنکه نیت روزه در
شب کند یکی روزه قضای ماه رمضان دوم روزه کفاره سوم روزه نذر غیر معین پس اگر مردی از روز شده
نیت روزه قضای ماه رمضان و یا روزه کفاره و یا روزه نذر غیر معین میکند روا نیست مگر آنکه بشب نیت
روزه کند اما روزه نفل روا شود و در مذهب امام شافعی رح نیت روزه ماه رمضان روا نیست مگر آنکه بشب نیت
روزه کند و در مذهب امام مالک روزه نفل روا نیست مگر آنکه بشب نیت روزه کند و روزه ماه رمضان
و روزه نذر معین روا است بمطلق نیت روزه اگرچه تعیین نکند و اگر مردی مقیم در ماه رمضان نیت نفل کند
روزه هم از ماه رمضان شود و از نفل نشود و اگر در ماه رمضان نیت روزه کفاره کند روزه هم از ماه
رمضان باشد نه از کفاره و اگر مردی وقت نذر معین نیت قضای ماه رمضان کند روزه از قضای ماه
رمضان باشد نه از نذر معین در مضمرات و خلاصه میگوید مردی را دو روزه از یکماه رمضان قضا شده است چون
آن روزه قضا بدارد باید که در نیت تعیین نکند که این قضا اول روزه ماه رمضان قضا شده است چون
روزه دوم ماه رمضان است اگر قضای اول ماه رمضان و قضای دوم روزه ماه رمضان نگوید هم
روا باشد و اگر مردی را دو روزه از رمضان قضا شده باشد همین حکم دارد و فتوی برین قول است

فصل در بیان دیدن ماه رمضان — در هدایه و شامان و کافی میگوید که گواهی یک
نفر در ماه رمضان بشنود اگر در آسمان علتی باشد چنانچه ابر و دود و غبار و آن یکنفر خواه مرد باشد
خواه زن خواه بنده خواه آزاد فاما باید که آن یک نفر عاقل و بالغ و مسلم و عادل باشد خواجه حسن
ابن زیاد روایت کند از امام اعظم رح که در ماه رمضان گواهی یکنفر عادل بشنوند خواه در آسمان علت[2]
باشد خواه نباشد در هدایه و کافی میگوید چون قاضی گواهی یک نفر در ماه رمضان شنید و خلق
سی روزه ماه رمضان داشتند و ماه شوال ندیدند خلق افطار نکنند و سی و یک روزه بدارند و از
امام محمد رح روایت کرده اند خلق چون سی روزه بدارند افطار کنند اگرچه ماه شوال ندیدند فاما اگر دو نفر
گواهی بدیشان دادند و خلق سی روزه داشتند و ماه شوال ندیدند نزد یک هر سه امام افطار کنند

[1] نذر بالفتح نون و سکون ذال معجمه پیمان و آنچه بر خود واجب گردانند مثل روزه و صدقه ۱۲ غیاث اللغات [2] علت بالکسر بیماری
و وجه و سبب پیری ۱۲ غیاث اللغات

واگر مردی عادل در ماه رمضان گواهی میدهد که فلان عادل گواهی داده است که من ماه رمضان دیدم
گواهی آن مرد هم بشنوند مردی ماه رمضان دید چون بر قاضی گواهی داد قاضی گواهی نشنید بر آن مرد
روزه ماه رمضان لازم شود واگر این مرد روزه ندارد افطار کند بر این مرد در روز قضا لازم شود وکفاره لازم
نشود واگر این مرد سی روزه ماه رمضان داشت وماه شوال ندید افطار نکند چون خلق افطار کنند آن زمان
این مرد هم افطار کند در هدایه وشاهان میگوید اگر در آسمان علت باشد گواهی یک نفر عادل
در ماه رمضان بشنوند واگر در آسمان علت نباشد گواهی دو نفر در ماه رمضان نشنوند چون
خلق بسیار گواهی دهد چنانچه خلق یک محلت آن زمان گواهی بشنوند وامام ابو یوسف رح میگوید اگر
در آسمان علت نباشد در ماه رمضان گواهی کم از پنجاه نفر نشنوند چون پنجاه نفر گواهی دهند
آن زمان گواهی بشنوند ودر بلخ[1] گواهی پانصد نفر نشنوند چون بیشتر از پانصد نفر گواهی دهد
آن زمان گواهی بشنوند ودر بخارا گواهی چهار هزار نفر نشنوند چون بیشتر از چهار هزار نفر گواهی
دهد آن زمان گواهی بشنوند در هدایه وکافی میگوید ودر شاهان وینابیع میگوید اگر در آسمان علت نباشد
در ماه رمضان گواهی یکنفر نشنوند وبعضی گفته اند اگر یک نفر از بیرون شهر آمده باشد ویا یک
نفر هم در شهر باشد فاما اگر از مقامی بلند ماه بلند دید درینصورت گواهی یکنفر هم بشنوند فاما فتوی
اینست که اگر در آسمان علت نباشد گواهی یکنفر نشنوند خواه آن یک نفر از بیرون شهر آمده باشد خواه
هم در شهر باشد واز مقام بلند ماه دیده باشد فاما چون خلق بسیار گواهی دهند چنانچه یک محلت
آن زمان گواهی بشنوند **فصل در بیان دیدن ماه شوال** رح در کافی وهدایه میگوید
اگر در آسمان علت باشد در ماه شوال گواهی دو نفر عادل آزاد بشنوند خواه هر دو مرد باشند
خواه یک مرد ودو زن وگواهی یکنفر نشنوند وگواهی دو بنده هم نشنوند وگواهی چهار زن هم نشنوند
واگر در آسمان علت نباشد در ماه شوال گواهی دو نفر ویا یک مرد ودو زن نشنوند چون خلق
بسیار گواهی دهد آن زمان گواهی بشنوند چنانچه خلق یک محلت ویا پنجاه نفر وحکم عید الاضحی[2] چون
حکم عید فطر است وفتوی برین قول است یعنی در عید الاضحی اگر در آسمان علت باشد گواهی دو نفر عادل
وآزاد بشنوند خواه هر دو مرد باشند خواه یک مرد ودو زن آزاد وگواهی یکنفر ودو بنده هم نشنوند وگواهی
چهار زن هم نشنوند واگر در آسمان علت نباشد آن زمان در عید الاضحی گواهی یک دو نفر نشنوند چون خلق بسیا

[1] بلخ بفتح اول وسکون ثانی نام شهریست از خراسان ۱۲ غیاث اللغات ۱۲ [2] اضحی بالفتح ودر آخر الف مقصوره یا جمع اضحات است واضحات مردست ودر اصل اضحیه بود بمعنی قربانی ۱۲ غیاث اللغات

دهد آنزمان گواهی بشنوند در محیط میگوید یک نفر بر قاضی گواهی داد که من ماه رمضان دیده‌ام چون در آسمان علت بود قاضی گواهی او شنید و خلق سی روزه داشتند و ماه شوال ندیدند اگر در آسمان علت باشد نزدیک هر سه امام خلق افطار کنند سی و یک روزه ندارند و اگر در آسمان علت نباشد نزدیک امام اعظم رح و امام ابو یوسف خلق افطار نکنند و سی و یک روزه بدارند و نزدیک امام محمد رح خلق افطار کنند اگر چه ماه نو نه بینند و سی و یکروزه ندارند در کافی میگوید اگر در شهرے ماه رمضان دیدند و سی روزه داشتند و در شهرے دیگر آن روز ماه رمضان ندیدند دوم روز ماه رمضان دیدند و بست و نه روزه ماه رمضان داشتند بر ایشان یکروزه قضا لازم شود و بعضی گفته اند اگر هر دو شهر دور باشند چنانچه اگر در یک شهر ماه به بینند و در دوم شهر ننماید درینصورت بر کسانیکه بست و نه روزه داشته باشند قضا یکروزه لازم نشود و اگر دو شهر نزدیک باشند چنانچه اگر در یکشهر ماه به بینند و در دوم شهر هم ماه نماید درینصورت یکروزه قضا بدارند فاما فتوی آنست نزدیک بعضی علما که بر ایشان یکروزه قضا لازم شود خواه هر دو شهر نزدیک باشند خواه دور در کبیری میگوید اگر خبر دیدن ماه رمضان در شهر دوم رسیده باشد بر ایشان سی ام روزه لازم شود و اگر خبر دیدن ماه رمضان نرسیده باشد بر ایشان سی ام روزه لازم نشود و فتوی بعضے علما برین قول ست در کافی میگوید اگر ماه را در روز به بینند آنماه شب آینده باشد و ماه شب گذشته نباشد و این قول امام اعظم و امام محمد رح است و نزدیک امام ابو یوسف اگر ماه پیش از زوال به بینند ماه شب گذشته باشد مگر آنکه ماه گذشته سی روزه شده باشد آنزمان ماه شب آینده باشد و اگر بعد از زوال ماه به بینند آنماه شب آینده باشد در کبیری میگوید اگر ماه شوال روز را دیدند باید که خلق آن روزه بدارند زیرا که اگر ماه روز را به بینند آن ماه شب آینده باشد و ماه شب گذشته نباشد خواه ماه پیش از زوال دیده باشد خواه بعد از زوال دیده باشد و فتوی برین قول ست

فصل در روزهاے مستحب و روزه شک و روزهای ایام بیض

در فتاوی سراجی و منظومه میگوید مستحب ست که پیش از روز عاشورا و یا بعد از روز عاشورا یک روزه دیگر بدارد در فتاوی سراجی میگوید روزه شک به نیت فریضه و نیت واجب مکروه است فاما اگر نیت نفل روزه شک بدارد مکروه است در ملتقط و ملخص میگوید روزه که دران سخن نگویند مکروه ست روزه نیروز و مهرجان

سله رمضان بفتحات ثلثه ماخوذ از رمض که بمعنے سوختن ست چون ماه صیام گناهان را مے سوزد باین میم گشت ۱۲ غ

اگر عمدا دارد مکروه است در کبیری میگوید فتوی آنست که روزه نیروز مکروه نیست و بهتر آنست که
نیروز روزه ندارد فاما تعظیم روز نیروز حرام است ابو حفص کبیر میگوید اگر مردی خدای تعالی را پنجاه سال
عبادت کرده باشد و در روز نیروز بجهت کافری یک بیضه فرستد و مقصود او تعظیم روز نیروز
باشد حق تعالی عبادت پنجاه سال او را ناچیز گرداند در فتاوی خانی میگوید مکروه است که دو روزه
متصل بدارد و در شب افطار نکند و روزه پیوسته نیز مکروه است اگر سالی پنج روز که مکروه اند هم
افطار نکند یعنی دو عید و سه ایام تشریق و اگر پیوسته روزه بدارد و پنج روزه مذکور افطار کند
آن زمان مکروه نبود و بهتر آن است که یک روز روزه بدارد و یک روز افطار کند و باک نیست بداشتن
روزه روز جمعه و این قول امام اعظم رح و امام محمد رح است و مستحب است روزه داشتن ایام بیض یعنی سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ابن عباس میگوید که این سه روزه پیغمبران قریشی است
و پیغمبر علیه السلام هر ماه ایام بیض روزه داشته است و پیغمبر گفت علیه السلام هر که ایام بیض[له]
روزه بدارد صائم الدهر باشد در عمدة الابرار میگوید امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که روزی
بر پیغمبر علیه السلام رفتم و سلام کردم پیغمبر علیه السلام جواب داد و گفت یا علی این جبرائیل است
و ترا سلام گوید من جواب سلام دادم پیغمبر گفت یا علی جبرائیل ترا میگوید که در هر ماه سه روزه
بداری در روزه اول ثواب ده هزار سال یابی و در روزه دوم ثواب سی هزار سال و در روزه
سوم ثواب صد هزار سال یابی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت یا رسول الله این ثواب
مر است و یا هر که این سه روزه بدارد او را هم این ثواب باشد پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم
هر که این سه روزه بدارد او را این ثواب باشد امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله
که این سه روزه که او را چندین ثواب است کدام روز است پیغمبر گفت علیه السلام آن سه روز ایام
بیض است **فصل در بیان شکننده روزه و در مکروهات روزه و آنچه بدین ماند**
و احکام نیت و روزه شش شوال در ذخیره میگوید اگر غازی در ماه رمضان
جنگ میکند و میترسد که اگر روزه بدارم ضعیف شوم و جنگ نتوانم کرد بهتر آنست که افطار کند و
روزه ندارد خواه مسافر باشد خواه مقیم اگر ترس ضعیفی نباشد آن زمان افطار نکند در خلاصه
میگوید هر که بر مناره است تا آن زمانیکه آفتاب نبیند افطار نکند هر که در بام است بر بیند افطار نکند

له بیض بالکسر و یای معروف زمان سفید و چیزهای روشن که سفید باشد و درین صورت جمع بیضا است و ایام البیض تاریخ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ۱۲ غیاث اللغات

چون آفتاب را نه بیند در فتاوی سراجی میگوید روزه دار را تیر در شکم رسیده دوم جانب بیرون آمد روزه لشکند قضای ماه رمضان هر وقت که خوش آید بدارد و از امام محمد روایت کرده اند اگر قضای ماه رمضان تاخیر کند بزهکار شود در عمده میگوید شرمگاه مردے بیرون می آید چون او استنجا باب کند روزه لشکند در مضمرات والنصاب میگوید مردی روزه دار بود سر شست آب در گوش او رفت روزه او لشکند فاما اگر آب در گوش عمداً انداخت نزد بعضی روزه لشکند فاما فتوی آنست که روزه لشکند اگرچه آب در گوش عمداً انداخته در هدایه میگوید اگر در گوش روزه دار روغن در رود روزه نشکند در مضمرات وجامع صغیر خانی میگوید چون روزه دار سرمه میکشد روزه لشکند اگرچه مزه سرمه در حلق یابد واین مذهب ماست وبعضی گفته اند نزدیک ابی لیلی روزه لشکند خواه مزه سرمه در حلق یابد خواه نیابد ونزدیک امام مالک اگر مزه سرمه در حلق یابد روزه لشکند واگر مزه سرمه در حلق نیابد روزه نشکند و در روضة العلماء کبیری میگوید سرمه کردن روز عاشورا نزدیک بعضی علماء واجب است برای که چون امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه در دشت کربلا روز عاشورا شهید شد نزید با عون امیر المؤمنین حسین سرمه کرد بعضے گویند یزید بعد شهید شدن امیر المؤمنین حسین سرمه الوتیا کرد تا چشم روشن امیر المؤمنین حسین را به بیند پس سرمه روز عاشورا شاید کرد فاما فتوی آنست که سرمه کردن روز عاشورا و ماه رمضان روا هست زیرا که پیغمبر علیه السلام وام سلمه رضی الله عنها روز عاشورا و ماه رمضان سرمه کرده هست پس سرمه کردن روا باشد و روزه نشکند در هدایه و مضمرات میگوید روزه دار را اندام چرب کردن و ... کردن و خون کشانیدن روا هست در هدایه و کافی مے گوید که سرمه سیاه کردن مردان را باک نیست اگر مقصود دارو باشد و مقصود آرایش نباشد در فتاوی حجت میگوید اگر دو عورت میان خود فراهم آیند اگر انزال باشد سر شستن فریضه شود و روزه لشکند و اگر انزال نشود سر شستن فریضه نشود و روزه نشکند در کبیری میگوید مردی روزه دار است و زلق میزند و انزال شد بعضی گفته اند که روزه نشکند فاما فتوی آنست که روزه لشکند فاما زلق زدن روا نیست اگر مقصود راندن شهوت باشد و اگر مقصود ساکن شدن شهوت باشد زلق زدن روا باشد

له عاشورا روز دهم محرم الحرام ودر آخر لفظ عاشورا الف را بهاء بدل کرده عاشوره نوشتن غلط است ۱۲ منه
زلق بفتحتین لغزیدن و بدست انزال کردن ۱۲ غ

در خلاصه میگوید مردی روزه دار است طعام شب میان دندان مانده است و آنرا فرو می برد اگر مقدار
دانهٔ نخود باشد روزه بشکند و اگر کم از نخود باشد روزه نشکند در صغری میگوید مردی روزه دار است
و یک کنجد میان دندان مانده است و آنرا فرو میبرد روزه نشکند اگر چه کنجد درست فرو برده باشد
فاما اگر کنجد روزه دار در دهن انداخت و ناخائیده فرو برد روزه بشکند و اگر بخائید و فرو برد روزه نشکند
در ذخیره میگوید مردی روزه دار است آب در دهن میکرد و آب در حلق او رفت اگر بوقت فرو رفتن
آب او را روزه یاد باشد روزه بشکند و این را خطا گویند و اگر روزه یاد نباشد روزه نشکند و این را
فراموشی گویند در هدایه میگوید مردی روزه دار است مگس در حلق او رفت روزه نشکند در کبیری
میگوید خون از دندان روزه دار بیرون آمد و با آب دهن در حلق او فرو رفت اگر آب بسیار است
و خون اندک روزه نشکند و اگر خون بسیار است و آب دهن اندک و یا خون و آب دهن برابر اند روزه بشکند
در فتاوی محجه میگوید اگر مردی نظر جانب عورتی کرد و انزال شد روزه نشکند چنانچه اگر احتلام شد و یا
تفکر کرد و انزال شد روزه نشکند و کفاره رمضان سه چیز است برده آزاد کردن و اگر برده
نباشد دو ماه متصل روزه بدارد و اگر دو ماه روزه نتوان داشت شصت مسکین را دو وقت
طعام دهد در فتاوی خانی میگوید مردی روزه دار است چیزی بفراموشی خورد و یا چیزی
آشامید و یا نزدیک عورت بفراموشی رفت روزه نشکند مردی روزه دار است با چهار
پایه نزدیکی کرد و یا مرده نزدیکی کرد و یا بدست فعلی کرد و انزال نشد روزه نشکند و اگر انزال
شد روزه بشکند مردی روزه دار است عورتی را بوسه داد و یا اندام عورتی را با شهوتی
گرفت و انزال شد روزه بشکند فاما اگر بوسه داد و یا اندام عورتی گرفت و انزال نشد روزه
نشکند در مضمرات و ذخیره میگوید عورتی مرد خود را بزور گرفت تا با او فراهم آید در ماه رمضان و آن
مرد فراهم آمد بعضی گفته اند بر مرد قضا و کفاره است این در صورتیست که مرد بالا باشد و عورت
فرود فاما اگر عورت زور کرد و مرد را فرود نهاد و خود بالا باشد و یا مرد فراهم آمد در این صورت بر مرد
کفاره نباشد فاما قضا باشد و بر عورت هم قضا باشد و هم کفاره فاما فتوی آنست که بر مرد
کفاره نیست در جامع صغیر اوزجندی میگوید در بوسه دادن و کنار گرفتن نزدیک ابو سعید
روزه بشکند و نزدیک ما نشکند و فتوی برین قول است فاما در منافع میگوید بوسه دادن
و کنار گرفتن روزه دار را روا است اگر امین باشد از دخول و از بیرون آمدن آب

متی مردے پیر ابن عباس را پرسید رضی الله عنه بوسه دادن روزه دار را روا است یا نه
ابن عباس رض گفت روا ست جوانے پرسید او را گفت مکروه است جوان گفت دین من
و دین پیر یکیست ابن عباس رض گفت این پیر است و تو جوانے در فتاوی لغانی مے
گوید روزه روا نیست مگر به نیت در مذهب ما برای هر روزه نیت علیحده باید کرد و نزدیک
امام مالک یک نیت برای تمام رمضان کافیست در مضمرات و ینابیع میگوید نیت روزه
آن ست که در دل عزم کند که بامداد روزه خواهم داشت پس اگر بزبان نیت نکند روزه روا
باشد در جامع صغیر خانی میگوید که بعضے علما گفته اند که روزه شک مکروه است فاما فتوی آنست
که روزه شک به نیت نفل مکروه نیست در خلاصه میگوید روزه شک به نیت نفل باید داشت
و فتوی برین قول ست در هدایه میگوید مردی روزه شک به نیت نفل داشت بعد از آن
تحقیق شد که آن روزه ماه رمضان بود روزه از ماه رمضان شود و از نفل نشود در زاد
میگوید پنج روزه مکروه است روزه عید فطر و روزه عید اضحی و روزه یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
از ماه ذی الحجه و این را ایام تشریق گویند در تنبیه فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه میگوید که شش
روزه از ماه شوال که آن را ششگانه عید گویند بعضی مکروه داشته اند فاما نزدیک ما مکروه
نیست خواه هر شش روزه متصل دارد خواه متفرق در ذخیره میگوید شش روزه شوال
در حق عوام مکروه است بسبب آنکه عوام را گمان شود که این روزه فریضه است فاما در حق
علما مکروه نیست خواه متصل دارند خواه متفرق در کبیری میگوید که فتوی آنست که شش
روزه ماه شوال در حق عوام هم مکروه نیست اگرچه متصل دارند در فتاوے حجت میگوید
مردے روزه نفل داشته است او را مردے دیگر مهمان طلبید و افطار کناند روا باشد
که افطار کند فاما باید که آن مرد روزه دار خبر کند که من روزه داشته ام افطار مکنانید اگر حیل
کند و گرفته شود آن زمان افطار کند پیغمبر گفت علیه السلام هر که بسبب برادر مومن روزه افطار کند
ثواب هزار روزه یابد و چون آن روزه را قضا دارد ثواب دو هزار دیگر یابد و اگر مردی در قضا
ماه رمضان داشته است او را مهمانی کردند افطار روا نیست در فتاوے حسامی میگوید مردی
روزه دار را مهمانی طلبید و گفت اگر تو افطار نکنی زن او را سوگند است اگر این روزه نفل داشته است
افطار کند تا زن او را سوگند افتد و زن از و نرود و اگر این مرد مهمانی روزه ماه رمضان داشته است آن زمان

افطار نکند اگرچه سوگند افتد در ہدایہ میگوید مردی روزہ نفل داشته بود افطار کرد او را در مذہب ما
قضا باید داشت و در مذہب امام شافعی رح ندارد و در نہایہ میگوید عورتے روزہ نفل داشته بود
آن عورت را حیض آمد روزہ آن عورت شکست فاما قضا بدارد مردی روزہ نفل داشته است
او را شکستن روزہ نفل روا نیست مگر بعذرے و مہمانی عذرست بجہت شکستن روزہ
چنانچه گذشت و فتوی برین قول ست در ذخیرہ میگوید روزہ نفل در مہمانی پیش از زوال شکستن
روا ہست فاما بعد از زوال روزہ شکستن روا نیست مگر آنکه مادر و پدر او افطار کنانند آنرا ما
افطار کند اگرچه بعد از زوال باشد پس ہر کرا حق پدری باشد بگفته او نیز افطار کند و شکستن
روزہ نفل بعذرے نزدیک بعضی روا نیست فاما در روزہ فریضه و روزہ واجب افطار
روا نیست از سبب مہمانی چنانچه در روزہ ماہ رمضان مردے روزہ فریضه داشته و
مسافر شد آن روز که مسافر شدہ ہست افطار روا نیست بعد از ان روا ہست در کافی و نہایہ میگوید
پسرکے وقت چاشت در ماہ رمضان بالغ شد و یا کافرے در ماہ رمضان مسلم شد و یا عورتے
از حیض و نفاس پاک شد و یا دیوانه ہوشیار شد و یا از حمتی تندرست شد و یا مسافرے
در شہر خود آمد و ہر که بدیشان ماند بر ایشان واجب ست که باقی روز چیزے نخورند
اگرچه پیش از ان خوردہ باشند و فتوے برین قول ست و نزدیک بعضے بر ایشان
مستحب ست که چیزے نخورند فاما قضای آن روزہ بر پسرک و کافر واجب نیست و
عورتے که از حیض و نفاس پاک شدہ ہست و ہر که بدین ماند برو واجب ست اگر
عورتے روزہ ماہ رمضان داشته بود او را حیض آمد و یا فرزند زاد این ہر دو عورت را افطار
روا ہست فاما عورتیکه در ماہ رمضان حیض بیند افطار پوشیدہ کند و مسافر و رحمتی افطار آشکارا
کند در کافی میگوید مردے در تمام ماہ رمضان بیہوش بود چون ماہ رمضان گذشت و بیہوش
باز آمد بران مرد قضای تمام روزہا لازم آید فاما اگر در شب اول ماہ رمضان نیت روزہ کردہ
باشد بعد از ان بیہوش شد آن یک روزہ قضاء ماہ رمضان ندارد و باقی روزہا قضا بدارد
و اگر مردی در تمام ماہ رمضان دیوانه شد و بعد از گذشتن رمضان ہشیار شد بر آن مرد قضاء ماہ رمضان واجب نیست
فاما اگر چند روزے از ماہ رمضان دیوانه بود بعد از ان ہم در ماہ رمضان ہوشیار شد او را تمام رمضان قضا
باید داشت در بزدوی و منار و تنقیح و حسامی مے گوید عورتے چون از حیض پاک شد روزہ

ماه رمضان قضا بدارد و نمازهای قضا نگذارد و در کفایه شعبی میگوید چون مهتر آدم و حوا صلوات
الله علیهما درین جهان آمدند حوا در نماز حیض را دید و حوا را در بهشت حیض نبود چون حوا را در نماز
حیض آمد حوا از مهتر آدم علیه السلام صلوات الله علیه پرسید که نماز بگذارم یا نه گذارم مهتر آدم علیه
السلام از جبرئیل علیه السلام پرسید جبرائیل از خدا تعالی پرسید فرمان شد که نماز نگذارد
بعد از چند روز در روزه حوا را حیض آمد مهتر آدم علیه السلام را پرسید که روزه بدارم یا نه
مهتر آدم علیه السلام گفت روزه مدار چون حوا رضی از حیض پاک شد مهتر جبرائیل علیه السلام فرمان
رسانید که حوا روزه قضا بدارد مهتر آدم علیه السلام مناجات کرد و گفت بار خدایا در نماز فرمان قضا
نشد و در روزه شد سبب چیست که فرمان قضا شد جواب آمد نماز را ما فرمودیم که نگذارد پس قضا
هم نگذارد و روزه را تو فرمودی که ندارد پس قضا بدارد و در فتاوی سراجی میگوید
مستحب است که عورت حائض برای هر وقت نماز وضو کند تا آن زمان تسبیح گوید که
نماز گذارد تا او را عادت نماز نرود و در فتاوی حجت میگوید پیغمبر گفت علیه السلام
عورت حائض برای هر پنج وقت نماز هفتادگان بار استغفر الله گوید خدا تعالی
او را ثواب هزار رکعت دهد و هفتاد ساله گناهان او را بیامرزد و هفتاد درجه در بهشت جنت
او تیار کنند و آن مقدار حروف که در استغفار است بهر حرفی آن عورت را نور مید هد و آن
مقدار رگهائی که در اندام های عورت است پس بهر رگی را بعد از پاک شدن او را ثواب
حج و عمره دهد و چون آن عورت بعد از پاک شدن از حیض غسل کند دو رکعت
نماز بگذارد در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد سه بار بخواند خدا تعالی تمام گناهان گذشته
آن عورت بیامرزد و گناهان آینده او تا حیض دوم ننویسد و آن عورت را ثواب شصت شهید
بدهد و جنت آن عورت در بهشت قصری برآرند و آن مقدار موی که در سر آن عورت است پس بهر
موی خدا تعالی او را ثواب دهد اگر تا حیض دوم نقل کرد شهید نقل کرده باشد در کفایه شعبی میگوید چون
مهتر آدم را از بهشت در جهان فرستادند سیصد سال گریست خدا تعالی توبه او قبول کرد بعد از آن مهتر آدم عم با
حوا صحبت فراهم آمد مهتر جبرائیل علیه السلام بر آدم علیه السلام آمد و گفت یا آدم غسل بکن مهتر آدم علیه السلام
گفت چگونه بکنم مهتر جبرائیل مهتر آدم را غسل جنابت آموخت مهتر آدم علیه السلام غسل کرد و
گفت مهتر جبرائیل را اعتقاد چه ثواب است مهتر جبرائیل علیه السلام گفت آن مقدار موی که

درین اندام تست خدا تعالی پس هر موی ترا ثواب عبادت یکساله که دران سال هر روز روزه داشته باشے و شب نماز گذارده باشی بدهد و از هر قطره آب که از اندام تو چکیده باشد خدا تعالی ازان قطرهاے آب فرشته بیافریند که بجهت تو تسبیح و استغفار گویند و ثواب آن تسبیح و استغفار ترا باشد و چون تو با عورت فراهم آمدی همه زلتهای تو ریخته شد چنانچه برگ درخت میریزد پس مهتر آدم جبرائیل ع را پرسید که این ثواب مرا ست یا فرزندان مرا هم باشد مهتر جبرائیل ع جواب داد که این ثواب هم ترا ست و هم فرزندان ترا که ایشان مسلم باشند در نهایه میگوید عورتے از حیض در ماه رمضان پاک شد باید که باقی روز چیزے نخورد اگرچه پیش ازان خورده باشد فاما اگر عورتے را در ماه رمضان حیض آمد او را خوردن و آشامیدن روا باشد فاما پوشیده خورد و آشکار نخورد در هدایه و کافی میگوید روزه دار عورتے را بوسه داد و بکنار گرفت اگر انزال نشود روزه نشکند و اگر انزال شود روزه بشکند فاما کفاره لازم نشود اگر روزه دار سنگریزه خورد و یا گل خورد روزه بشکند و در هدایه و شاهان میگوید مردے و زنے روزه داشتند اگر برهنه شوند و کنار گیرند و مرد نفس خود بر فرج زن بمالد مکروه بود اگر امین نباشد از دخول و یا بیرون آمدن آب منی و اگر امین باشد مکروه نیست و فتوی برین قول ست و این را مباشرهٔ فاحشه گویند در هدایه و مضمرات میگوید اگر در دهن روزه دار دود یا غبار رود روزه نشکند فاما اگر در دهن روزه دار قطرهٔ باران و یا ژاله در رود بعضی علما گفته اند که روزه نشکند فاما فتوی این است که روزه بشکند در هدایه و کافی و شاهان میگوید مردی روزه دار ست عمدًا قے کرد روزه بشکند اگرچه پری دهن نباشد و این قول امام محمد ست و فتوی برین قول ست فاما کفاره لازم نشود و اگر مردی روزه دار ست او را قی آمد و عمدًا قے نیاورده باشد روزه نشکند خواه قی پری دهن باشد خواه نباشد و این در صورتیست که قے خود آمده باشد و چیزے باز نگشت فاما اگر قے خود آمد و باز گشت اگر پری دهن باشد نزدیک امام ابویوسف روزه نشکند و نزدیک امام محمد رح روزه نشکند و اگر قے باز گرداند و پری دهن بود روزه بشکند و اگر پری دهن نبود نزدیک امام ابویوسف رح روزه نشکند و نزدیک امام محمد رح روزه نشکند و اگر روزه دار عمدًا با عورتے فراهم آید روزه بشکند و کفاره لازم شود خواه پیش فراهم آید خواه

پس خواه با عورت خواه با مرد خواه انزال شود خواه نشود فاما باید که حشفه غائب شود و در فتاوی
حجة میگوید اگر روزه دار بر نفس خود جامه پیچید و با عورت فراهم آمد غسل لازم باشد روزه بشکند
و کفارت لازم شود و اگر جامه درشت باشد روزه نشکند و غسل لازم نشود و اگر روزه دار با
مرده و یا چهارپایه و یا در ران و یا در دهن عورت فراهم آمد اگر انزال شود روزه بشکند فاما
کفارت لازم نشود و فتوی برین قول است و اگر انزال نشود روزه نشکند و اگر روزه دار عمداً در ماه
رمضان خورد و یا آب آشامید روزه بشکند و کفاره لازم شود و کفاره در غیر روزه ماه رمضان
لازم نیست پس اگر مردی روزهٔ نفل و یا روزه قضا ماه رمضان و یا روزه کفاره داشته
بود آن روز عمداً خورد روزه بشکند و قضا بدارد و کفارت لازم نشود و اگر روزه ماه رمضان عمداً
خورد روزه بشکند و قضا بدارد و کفاره لازم شود و کفاره ماه رمضان سه چیز است برده آزاد
کردن به نیت کفاره و اگر برده نیابد آن زمان دو ماه متصل روزه بدارد و اگر یک روز از میان
این دو ماه عمداً خورد باز از سر گیرد دو ماه دیگر متصل روزه بدارد و اگر متصل دو روزه نتواند
داشت شصت مسکین را طعام دهد در فتاوی حجت میگوید اگر بنده مردی روزه ماه رمضان
عمداً خورد آن بنده را دو ماه متصل روزه باید داشت و بنده آزاد کردن و شصت مسکین
را طعام دادن روا نیست و خداوندگار نتواند که بنده را از روزه کفاره منع کند در هدایه
و کافی میگوید مردی بر پیغمبر علیه السلام آمد موی خود میکند و می گفت
یا رسول الله من هلاک شدم و عورت خود را هلاک گردانیدم پیغمبر گفت
چه کردی آن مرد گفت در ماه رمضان در روز با عورت خود فراهم آمدم پیغمبر گفت
علیه السلام گردنی آزاد کن آن مرد گفت در ملک من جز گردن من دیگر
گردنی نیست پیغمبر گفت علیه السلام دو ماه متصل روزه بدار گفت من در این کفاره
از یک روزه افتادم در روزه دو ماه چه حال شود پیغمبر گفت علیه السلام شصت مسکین را طعام
بده او گفت من طعام ندارم از کجا دهم پیغمبر گفت او را بنشین و بعد از آن پیغمبر او را پانزده صاع
خرما داد و گفت این خرما مسکینان را بده آن مرد گفت بالله در تمام مدینه هیچکس از من و از
عیال من محتاج تر نیست پیغمبر علیه السلام گفت تو و عیال این خرما بخورید و تو بدین مرحمت مخصوص
شدی دیگری را روا نباشد و در کافی میگوید مردی یک روزه ماه رمضان عمداً خورد و کفاره

نداده است دوم روزه هم عمداً خورد و کفاره نداده است سوم روزه عمداً خورد یک کفاره برای
هر سه روزه کافیست و اگر سی روزه عمداً خورد هم یک کفاره کافیست فاما اگر یک روزه
عمداً خورد و کفاره داد بعد ازان دوم روز روزه عمداً خورد و کفاره روزه دوم باید داد و فتوی
برین قول ست اگر مردے یک روزه از یک ماه رمضان عمداً خورد و کفاره نداده است
و از دوم ماه رمضان هم یک روزه عمداً خورد او را یک کفاره بجهت هر دو روزه ماه
رمضان کافی ست و فتوی برین قول ست عورتے در ماه رمضان عمداً خورده برین
عورت کفاره لازم شد پس هم دران روز آن عورت را حیض آمد و یا زحمتے شد
کفاره ازان عورت ساقط شد فاما اگر مردے روزه ماه رمضان عمداً خورد و هم
دران روز مسافر شد آن مرد را کفاره لازم شود در فتاوے خانی میگوید مردی را
یک روز تپ می آید و یک روز نمی آید او در ماه رمضان بگمان آنکه امروز تپ خواهد آمد
روزه عمداً شکست و آن روز او را تپ نیامد او را قضا لازم شود در فتاوی خانی و کبیرے
میگوید مردے در ماه رمضان روزه میدارد و او را روزه چنان میگیرد که او نماز فریضه استاده
نمیتواند گذارد فاما اگر روزه ماه رمضان نمی دارد و نماز فریضه ایستاده میتواند گذارد باید که آن مرد
روزه ماه رمضان بدارد و نماز فریضه نشسته بگذارد و مردی را در ماه رمضان درد چشم و یا تپ است
اگر آن مرد روزه دارد او را درد چشم و یا تپ زیاده بشود او را خوردن روزه رواست
در هدایه و کافی و شاهان و النفع میگوید مردی روزه ماه رمضان داشته است
و او را حقنه کردند و یا در بینی او دارو یا آب انداختند روزه او بشکند و قضا باید فاما
کفاره لازم نشود و اگر روزه دار در سوراخ نفس خود دارو یا آب انداخت نزدیک امام ابو یوسف
روزه او بشکند و نزدیک امام اعظم رح روزه نشکند در هدایه و مصفی و شاهان و جامع
الصغیر او ر جندی میگوید روزه دار را جراحت بر شکم ست و آن جراحت درون شکم
راه دارد و یا روزه دار را بر سر جراحت ست و آن جراحت تا دماغ راه دارد اگر او برین جراحت
دارو تر انداخت نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه روزه بشکند و نزدیک امام محمد و ابو یوسف
روزه نشکند و اگر دارو خشک انداخت نزدیک هر سه امام روزه نشکند در نهایه میگوید اگر
دارو خشک در شکم رسد روزه بشکند و اگر دارو تر در شکم نرسد روزه نشکند در نهایه میگوید اگر

روزه دار را حقنه با شیر کردند روزه بشکنند فاما اگر پسر کسے را با شیر عورتے حقنه کردند آن عورت
مادر آن پسر نشود و آن پسر کس را روا باشد که آن عورت را در نکاح کند در بدایه خزانة الفقه
میگوید مردے در ماه رمضان نیت روزه کرد و عمداً افطار کرد روزه او بشکند و قضا بدارد و
کفاره لازم شود و این در صورتیست که نیت روزه در شب کرده باشد و بعد از شب روزه
عمداً افطار کرد فاما اگر مردے در ماه رمضان نیت روزه نکرد و افطار کرد کفاره لازم نشود
فاما قضا لازم شود و این قول امام اعظم رح است و امام محمد و امام ابو یوسف رح میگوید اگر
در ماه رمضان طعام پیش از زوال خورد هم کفاره لازم شود اگرچه نیت روزه نکرده باشد
و اگر بعد از زوال طعام خورد کفاره لازم نشود و قضا لازم شود در تحقیق شرح حسامی مے
گوید مردے در ماه رمضان زحمتی ست اگر او داند که در داشتن روزه زحمت زیاده شود
او را افطار روا ست و این بر خاطر زحمتی تعلق دارد و اگر خاطر زحمتی غالب برین باشد
که بداشتن روزه زحمت زیاده شود و یا طبیبے دانا زحمتی را گوید اگر روزه خواهی داشت
زحمت زیاده خواهد شد افطار کند اگر مردے را درد چشم و یا درد سر ست اگر روزه
دارد زحمت او زیاده شود افطار کند و قضا بدارد و کفاره لازم نشود و اگر مردے زحمتی
دارد که بداشتن آن زحمت برود چنانچه اگر مردے را بدهضم شده است او را روزه
باید داشت و افطار روا نیست در بزدوی و کشف و تحقیق میگوید مردی زحمتی ست اگر
روزه بدارد تواند داشت فاما زحمت زیاده شود افطار کردن او را روا باشد اگر مردی مسافر
ست او را افطار روا ست اگرچه در سفر او را مشقت نباشد چنانچه سلطان فاما در مذهب ما
بهتر آنست که مسافر روزه بدارد مگر آنکه روزه ضعیف کند در ذخیره میگوید مکروه ست که
روزه دار چیزے چشد و بعضی گفته اند اگر روزه فریضه داشته ست چشیدن مکروه است و اگر
روزه نفل داشته ست چشیدن مکروه نیست و بعضی گفته اند در روزه فریضه چشیدن مکروه است
اگر بے ضرورت بچشد فاما اگر ضرورت باشد چشیدن مکروه نیست چنانچه اگر میخواهد که روغنی
و یا شهدے بخرد اگر بچشد تا در یابد که نیکوست یا نه مکروه نیست در فتاوی نسفی میگوید اگر
شوهر عورتے بدخوست بجهت بسیاری نمک و یا بجهت اندک با عورت جنگ میکند آن
زمان چشیدن نمک و دیگ آن عورت را مکروه نیست اگرچه روزه فریضه داشته ست در هدایه

وشامان بگوید مکروه است که عورت روزه دار بچشد پسر که خود طعام بخاید اگر طعامی باشد که
بخاییدن حاجت نیست چنانچه طعام برنج فاما اگر نان باشد آن نان خاییدن مکروه نیست و در
هدایه میگوید مسواک کردن روزه دار را باک نیست خواه در اول وقت مسواک کند خواه در آخر وقت
در نهایه میگوید مسواک کردن روزه دار را سنت است چنانچه غیر روزه دار را اگر زحمتی
تندرست شد فاما ضعیف زحمت باقی ست او را افطار روا نیست زیرا که افطار بسبب
زحمت روا ست فاما بسبب ضعف افطار روا نیست اگر زحمتی تندرست شد و ضعف زحمت
باقیست و میترسد که اگر روزه خواهم داشت باز زحمتی خواهم شد افطار روا ست فاما امام محمد تاشی
میگوید اگر کسی که رشتن یا جهای خود نگار باد رسیدن طعام ضعیف شود افطار کند قضا بدارد
و کفارت [illegible] مشایخان میگویند [illegible] در تمام ماه رمضان زحمتی بود پس آمرد در تمام
ماه رمضان افطار کرد روز عید آمرد نقل کرد پس آن مرد قضا ماه رمضان لازم نیست زیرا که آمرد
صحت نیافت پس بر وی قضا لازم نشود فاما اگر آمرد بعد از رمضان صحت یافت و روزها ماه رمضان
قضا نگرفته [illegible] آن مقدار روزه که صحت یافته است قضا لازم شود اگر مرد
در تمام ماه رمضان مسافر بود [illegible] روزه افطار کرد بعد از آن • نقل کرد برابر او قضا ماه رمضان
واجب نیست اگر آن [illegible] مقیم شده باشد و قضا ماه رمضان نداشته بود و نقل کرد
[illegible] که مقیم شده بود بر آن مرد قضا ماه رمضان لازم شود پس این هر دو مرد را وقت
نقل وصیت باید کرد که [illegible] قضا است پس هر روزه نیم صاع گندم یا یک صاع جو
مسکین را باید چون او وصیت کند از مال میراثیان او واجب شود که از جهت وی پس هر
روزه نیم صاع گندم یا یک صاع جو مسکین را باید داد اگر وقت نقل وصیت نکند آن مال بر میراثیان
فدیه دادن واجب نیست در کافی میگوید اگر بدهند روا باشد اگر مردی که نقل کرد و بر وی
زکوة مال است باید که وقت نقل وصیت کند که زکوة مال او از جهت من مسلمانان را دهند
اگر مردی نقل میکند و بر وی نمازها قضا است باید که وصیت کند که پس هر نمازی که بر من
قضا است نیم صاع گندم و یا یک صاع جو مسکینان را بدهند و هر نمازی چون حکم روزه است و نماز وتر
[illegible] میراثیان او روا نباشد که بعد از نقل او جهت روزه بدل او [illegible] بدارد و یا بدل او نمازها

[illegible] صاع تمام بیانه است که چهار مد باشد و هر مد که [illegible] و ثلث رطل باشد ۱۲

زحمتی قضا نگذارد فاما چون بمیرد او وصیت کند بر میراثی واجب است که پس هر روزه تا پایان هر
نماز که بر زحمتی بود نیم صاع گندم و یا یک صاع جو بر مسکینان فدیه بدهد اما و در هدایه می گوید
اگر مردی نماز گذارد و یا روزه داشت و یا حج کرد و یا صدقه داد و ثواب آن دیگری را ببخشد روا
باشد در ملتقط و ملخص میگوید اگر مردی صدقه دهد و یا دعا خواند و یا نیکی کرد و ثواب آن بمادر و
پدر خود را و همه مسلمانان را به بخشد روا باشد و ثواب[۱] بر ایشان برسد فاما از ثواب ایشان چیزی نقصان
نشود و پس ایشان و یکی به ثواب یابد در خلاصه میگوید مردی نقل کرد و بر و نماز ها قضا بود آن مرد
هیچ مالی نگذاشته است باید که پسر او یا قریب او نیم صاع گندم یا یکصاع جو قرض کند و مسکین را
بدهد و آن مسکین باز بمر آن قریب را بدهد و آن قریب باز به مسکین دهد تا آن زمان باید گردانیدن
پس هر نماز یکبار بنیت نماز بود نیم صاع گندم و یا یکصاع جو مسکین را بدهد و این حیله شرعی
گویند و در خلاصه میگوید هر که از حیله شرعی منکر شود کافر گردد نعوذ بالله منها در هدایه
و شاهان میگوید مردی نقل کرد و بر و قضا ماه رمضان بود و اگر او وصیت کند آن زمان بر میراثیان
واجب است که از سوم حصه مال و پس هر روزه نیم صاع گندم و یا یکصاع جو مسکین را بدهد
نکند و میراثیان از جهت او بدهند هم روا باشد فاما اگر او وصیت نکند آن زمان بر میراثیان واجب
نیست و اگر او وصیت کند آن زمان دادن بر میراثیان واجب شود در هدایه میگوید قضا
ماه رمضان خواه متصل قضا دارد خواه متفرق فاما اگر متصل قضا بدارد بهتر باشد و در قضای
ماه رمضان باید که نیت قضا در شب کند و روزهای کفاره ماه رمضان و روزهای متصل
روزه بدارد و نیت روزه کفاره نیز در شب کند در هدایه و کافی میگوید عورتی حمل دارد
و یا فرزند را شیر میدهد اگر این هر دو عورت را ترس بر نفس خود و یا فرزند خود باشد افطار
کنند و قضا بدارد و کفاره ندهد فاما در شاهان میگوید مادر را جهت دادن شیر افطار روا
نیست فاما دایه را جهت دادن شیر افطار روا هست در هدایه و شاهان و زیادات بر نوشته
میگوید مردی بغایت پیر شده است بحدیکه روزه ماه رمضان نمیتواند داشت آن مرد افطار
کند و پس هر روزه مسکین را نیم صاع گندم و یا یکصاع جو و یا یکصاع خرما بدهد و اگر آن پیر بعد از
دادن فدیه قوت روزه یابد آن زمان او را روزهای که خورده بود و فدیه داده بود قضا باید داشت

[۱] ثواب بمعنی مزد خیر و جزا در آخرت ۱۲ غیاث اللغات

و فدیه که داده بود معتبر نماز در هدایه میگوید مردی مسافر بود آن مرد نیت افطار داشت اما
افطار نکرده است و هم در آن روز در شهر خود پیش از زوال در آمد و نیت روزه کرده روا باشد
مردی در تمام روزهای ماه رمضان چیزی نخورد اما نیت روزه ندا[شت] روزه او روا نباشد
زیرا که روزه بی نیت روا نیست و در مذهب ما برای هر روزه علاحده نیت بباید کرد و نزدیک
امام مالک رح یک نیت برای تمام ماه رمضان کافی است مردی در ماه رمضان سحر کرد بگمان
آنکه هنوز صبح صادق ندمیده است و صبح صادق دمیده بود روا نیست مردی در ماه رمضان
افطار کرد بگمان آنکه آفتاب غروب شده است و آفتاب غروب نشده بود باید آن روزه را قضا
چیزی نخورد و آن روزه قضا دارد اما کفاره ندارد سحر کردن مستحب است پیغمبر گفت علیه السلام سحر کنید
که در سحر برکت است و مستحب است که سحر را تأخیر کند تا آخر شب و گفته اند که تا شش حصه
شب تأخیر مستحب است و سحر را تا آن وقت مستحب که گمان دمیدن صبح صادق نباشد اما اگر
گمان رسیدن صبح صادق باشد بهتر آن باشد که سحر نکند و اگر هم سحر کند روزه روا باشد
مردی سحر خورد و بیشتر گمان او این بود که صبح صادق دمیده است و بعضی گفته اند در آن
روزه قضا باید داشت اما اقوی آنست که قضا ندارد مگر آنکه تحقیق شود صبح صادق دمیده
بود از آن روزه قضا دارد اما کفاره لازم نشود مردی روزه داشت و در شک شد در غروب
شد او را افطار روا نیست مگر آنکه تحقیق شود که غروب شده است از آن افطار روا باشد
اما اگر هم افطار کرد آن روزه او را قضا باید داشت و اگر بیشتر گمان او آنست که افطار کرد
و غروب نشده بود او را قضای آن روزه باید داشت مردی روزه داشته بود او بفراموشی افطار
کرد روزه او نشکند اما اگر او را گمان شد که اگر کسی بفراموشی افطار کند روزه او بشکند پس روزه
را شکسته پنداشت بعد از آن او عمداً افطار کرد او را قضا باید داشت اما کفاره لازم نشود اگر مردی حجامت
کشانید و او را گمان شد که اگر چون کشانیدن روزه میشکند بعد از آن عمداً افطار کرد او را هم
قضا و هم کفاره لازم شود اگر مردی غیبت کرد او را گمان شد که غیبت روزه می شکند بعد از آن
عمداً افطار کرد او را هم قضا و هم کفاره لازم شود و در هدایه و کافی میگوید عورتی
روزه دار خفته بود شوهر او با او فراهم آمد و عورت از فراهم آمدن شوهر خبر نبود بر آن عورت قضا

له سحر بفتحتین وقت آخر شب و زمان پیش از صبح صادق ۱۲ غیاث اللغات

لازم شود و کفاره لازم نشود بر مرد و بر مرد قضا و هم کفاره لازم شود مردی روزه دار خفته بود
در دهن او آب انداختند و آب در حلق او در رفت روزه بشکند و در کبیری میگوید روزه
دار بگریست آب چشم در حلق او در رفت اگر آب چشم اندک باشد چنانچه یک قطره و یا دو قطره
روزه نشکند و اگر آب چشم بسیار باشد [illegible] روزه دار [illegible] تمام در دهن روزه دار آب
چشم [illegible] روزه دار اثر او فرو برد روزه بشکند و اگر خوی [illegible] او در حلق او در رود همین
حکم دارد [illegible] در جامع صغیری از عبدی میگوید روزه دار را چیزی در شکم رسید و چیزی
در شکم روزه دار ماند بعضی گفته اند روزه نشکند فاما فتوی آنست که روزه بشکند [illegible]
میگوید [illegible] عذرست که افطار سبب آن روا است یکی سفر دوم زحمت که بیم روزه داشتن
زیاده شود سوم حمل چهارم شیر دادن که اگر افطار نکند مضرت باشد مادر و یا فرزند را پنجم
تشنگی ششم گرسنگی [illegible] باشد [illegible] میگوید مرد در
رمضان زن خود را گفت ببین که صبح صادق دمیده است یا نه زن برخیزد و گفت صبح ندمیده مرد با
زن فراهم آمد بعد از فراهم آمدن تحقیق شد که صبح صادق رسیده بود بعضی گفته اند بر مرد هم قضا و
هم کفاره لازم شود فاما فتوی اینست که بر مرد قضا لازم شود و کفاره لازم نشود و بر زن هم
قضا و هم کفاره لازم شود و در کبیری میگوید چون ماه نو ببینند اشاره [illegible] بانگشتان
کنند [illegible] میگوید زن [illegible] روزه نفل [illegible] نشاید داشت مگر بفرمان شوهر و اگر شوهر
باشد و او روزه دار باشد یا غایب باشد [illegible] روزه نفل [illegible] شوهر [illegible]
و کنیزک و غلام [illegible] روزه نفل [illegible] خداوندگار [illegible]
[illegible] بفرمان شوهر و خداوندگار روزه نفل [illegible] آن زنان [illegible] خداوندگار [illegible]
افطار کنانند [illegible] اگر در روزه مضرت باشد چنانچه در کار تقصیر آید [illegible] بفرمان
[illegible] روزه دارد [illegible] میگوید اگر کنیزک مردی بر خود روزهای واجب گرداند چنانچه اگر
نذر کرده که در هر جمعه روزه بدارد و آن کنیزک میخواهد که روزه بدارد اگر خداوندگار کنیزک را منع کند [illegible]
روزه [illegible] بدارد روا باشد تا [illegible] آن کنیزک آزاد شود بعد آزادی [illegible]
[illegible] روزه [illegible] قضا بدارد و در [illegible] میگوید [illegible]

[illegible]

نذر کند و بگوید که یکروزه نذر کردم از زبان آنمرد بغلط بر آمد که یکساله روزه نذر کردم دیانت بر وی
واجبست که یکسال روزه بدارد و اگر مردی میخواست که آب طلبد از زبان آن مرد طلاق زن بیرون
آمد و یا از زبان او بیرون آمد که فلان بنده من آزاد و زن آن مرد را طلاق افتد و بنده آنمرد آزاد شود
اگر مردی نذر کرد و گفت که سوگند خدایتعالی بر من که امسال روزه بدارم آن مرد تمام سال روزه
داشت فاما پنج روزه افطار کند یک روز عید فطر دوم روز عید الاضحی سوم روز یازدهم ذی الحجه
چهارم روز دوازدهم ذی الحجه پنجم روز سیزدهم ذی الحجه بر آن مرد واجب است که این پنج روزه
را قضا بدارد و اگر مردی نذر کرد و گفت مر خدای را بر من که یک سال روزه بدارم و آن مرد
تمام سال روزه بداشت فاما آن پنج روزه خورد بر آن مرد واجب است که سی و پنج روزه قضا بدارد
سی روزه ماه رمضان اگرچه داشته باشد و پنج روزه دیگر که خورده بود مردی نذر کرد که پیوسته
روزه بدارم آن مرد روزهای نذر میداشت فاما آن مرد ضعیف شد روزه پیوسته نتواند داشت اگر
آن روزه نذر بدارد روا باشد پس هر روزه نذر که افطار کرد یک مسکین را نیم صاع گندم بدهد
و اگر آن مرد را مقدور دادن گندم نباشد باید که استغفار گوید و فدیه ندهد و اگر مردی نذر کرد که
در هر جمعه روزه بدارم آن مرد روزهای نذر در هر جمعه میداشت فاما در تابستان بسبب گرما
روزها نتواند داشت آن مرد روزه جمعه تابستان افطار کند چون زمستان بیاید بمقدار روزهای
جمعه که خورده بود قضا بدارد در نصاب میگوید که باک نیست روزه دار را که آب بر سر خود و بر
بر اندام خود بریزد و یا خود را بجامه تر بپیچد و فتوی بر قول است زیرا که پیغمبر علیه السلام روزه
دار بود آب بر سر مبارک خود ریخت از سبب گرما هست و در ظهیره کتاب میگوید مردی
نیت کرد که بامداد روزه بدارم ان شاء الله تعالی شمس الائمه حلوای میگوید ذکر این مسئله در شرح
کتاب نیست فاما صحیح است که روزه روا باشد و اگر مردی زن را گوید که طلاق گفتم ان شاء الله
تعالی و یا بنده را گوید که آزاد کردم ان شاء الله تعالی زن آنمرد را طلاق نیفتد و بنده آزاد نشود
اگر مردی وقت نماز دیگر نیت کرد و بامداد روزه خواهم داشت آن نیت معتبر نیست و بدان نیت
روزه روا نیست زیرا که نیت روزه بشب باید کرد در فوائد ظهیری میگوید روزه دار چهارپایه را
و یا دو یا فرج چارپایه دست نهد انزال کرد روزه نشکند مردی در ماه رمضان بی ضرورت

بقضا یکسر اول ... طلب مغفرت و امر ... ۱۲ ... القاعدت

صادق با عورت فراهم آمده بود چون او را خبر کردند که صبح صادق دمیده است او از عورت در حال
علاحده شد و انزال بیرون کرد روزه نشکند و اگر روزه دارے با عورت بفراموشی فراهم آمد
و انزال کرد روزه نشکند قاما اگر بفراموشی فراهم آمده بود و انزال نکرده بود و او را یاد آمد
که من روزه داشته ام باید که در حال از عورت علاحده شود تا روزه نشکند و اگر بعد از
یاد آمدن در حال از عورت جدا نشد روزه بشکند و اگر عورت روزه دار در درون فرج آب
انداخت روزه بشکند قرطحاوی میگوید اگر دو عورتے روزه دار میان خود فراهم آمدند اگر انزال
کنند روزه بشکند و رشتن لازم شود مردی خوی بر کف دست انداخت و این خوی را باز فرو
برد روزه بشکند و اما اگر خوی از دهن تا زنخ رسید و روزه دار آن را فرو برد و بعض گفته اند روزه
بشکند و بعضی گفته اند روزه نشکند روزه داری خلم[1] خود از درون بینی خود فرو برد روزه نشکند
روزه داری خوی دیگرے فرو برد روزه بشکند و قضا بیارد روزه دار گوشت تا خورد روزه بشکند
و قضا بیارد و اما کفاره نه دهد فتاوی خانی و خلاصه میگوید مردی را در دار حرب یا رمضان شبه
باید که خاطر خود را حاکم سازد و هر ماهیکه خاطر او گواهی دهد در آن ماه روزه بدارد و اگر آن ماه که در آن
روزه داشته است ماه رمضان باشد روزهای او روا باشد و اگر آن ماه که روزه داشته است بعد از
ماه رمضان باشد چون ماه شوال و زیادی او هم روا باشد و بجاے قضای ماه رمضان شود اگر نیت
قضا شب کرده باشد و اگر آن ماه که در روزه داشته است اول از ماه رمضان باشد چنانچه
ماه شعبان آن روزها بجاے قضا ماه رمضان نشود و ماه رمضان قضا بیارد در فتاوی
خانی مے گوید اگر زمنی یا مسافرے در ماه رمضان بنیت روزه ماه رمضان نمیکند و بنیت
روزه قضای ماه رمضان میکند روزه قضا از ماه رمضان شود و از ماه رمضان نشود
و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف رح و امام محمد رح روزه او از ماه رمضان
شود و از قضا نشود و اگر زمنے یا مسافر در ماه رمضان بنیت نفل میکند
از امام اعظم رح دو روایت است در یک روایت روزه نفل شود و در
روایت دوم روزه ماه رمضان شود مردے را در ماه رمضان مار گزید
اگر او دارو خورد که او را نافع باشد روا باشد که او افطار کند اما آن روزه را قضای بیارد

[1] خلم بالکسر آبے سطبر و غلیظ که از بینی بر آید ۱۲ غیاث اللغات

و کفاره شود و مستحب است که روزه دار روزه را بتعجیل افطار کند پیش از برآمدن ستاره و این در
صورتیست که ابر و غبار نباشد فاما اگر باشد آن زمان تعجیل افطار نکند اگرچه مؤذن بانگ
نماز شام بگوید چون بیشتر گمان او باشد که غروب شده است آن زمان افطار کند و در فتاوی
سراجی میگوید پیوسته روزه داشتن مکروه نیست فاما باید که پنج روز که در تمام سال افطار
کند روزه داری حرام شده روزه بشکند اگر کسے نذر کرد که روز هر جمعه روزه بدارم و این هر دو را لازم
است تابستان روزه داشتن مکروه است اگر در تابستان روزه افطار کند در زمستان روزه
بدارد روا باشد اگر کسے نذر کرد که در روز عید روزه بدارم پس آن نذر واجب شود فاما بهتر آنست
که روز عید روزه ندارد افطار کند و بعد از عید قضا بدارد و در فتاوی حجه میگوید پیغمبر گفت
علیه السلام هر که روزه ترویه یعنی هشتم ماه ذی الحج روزه بدارد چنانستی که دوازده هزار سال خدا تعالی
را عبادت کرده باشد و هر که روز عرفه روزه بدارد چنانستی که بیست و چهار هزار سال
خدا تعالی را عبادت کرده باشد هر که روز عید اضحی چیزے نخورد تا آن زمانیکه عید نماز گزارد
چنانستی که خدا تعالی را شصت هزار سال عبادت کرده باشد و در روایتے دیگر آورده است
که پیغمبر گفت علیه السلام هر که روزه ترویه و روزه عرفه بدارد گوئی که بشمار ستارگان آسمان روزه
داشته باشد خدا تعالی او را بشمار ستارگان آسمان ثواب دهد اگر روز عید اضحی چیزے
نخورد تا آن زمان که نماز عید بگذارد شفاعت من او را واجب شود در تاج الاسلامی
میگوید ترویه هشتم روز ذی الحج را گویند و عرفه نهم روز ذی الحج را گویند در نوادر و
واقعات و خلاصه میگوید روزه داری استنجا به آب کرد و در استنجا مبالغه کرد چنانکه
آب در مقعد رسید روزه بشکند در استنجا بس ابو العباس مے گوید
شیخ ابو القاسم صفار[1] را پرسیدند اگر روزه دارے استنجا به آب کرد بطریق سنت
روزه او بشکند یا نه جواب داد که روزه بشکند خواجه ابو الحسن رستغنی هم میگوید که روزه دار
استنجا به آب کند روزه او نشکند اگرچه استنجا بسنت کرده باشد خواجه امام زاهد میگوید
روزه بدیرهاے گذشته روا باشد و روزهاے آینده روا نباشد بزرگے میگوید من در ماه رمضان
شب استنجا به آب کنم تا روزه در شک نه افتد در ظهیری مے گوید چون روزه دار

[1] صفار بالفتح و تشدید فا ظروف و آوند سازنده ۱۲ غیاث اللغات

استنجا با آب کند باید که آن محل را با جامه خشک کند بعد از آن برخیزد در فتاوی سراجی
میگوید اگر عورتی روزه دارد در فرج خود پنبه نهاد و پنبه تمام در فرج درون رفت روزه بشکند
و در نهایه میگوید روزه داری چوب در شرمگاه خود انداخت و تمام چوب درون رفت روزه
بشکند فاما اگر تمام چوب در نرفت روزه نشکند و در مبسوط میگوید اگر عورتی پنبه در
فرج خود در انداخت بعضی گفته اند که روزه نشکند فاما فتوی آن است که روزه
بشکند و در خلاصه میگوید که روزه جنب روا است در کبری میگوید اگر روزه
داری انگشت در شرمگاه خود انداخت بعضی گفته اند که روزه بشکند و غسل شستن لازم
شود فاما فتوی آن است که روزه نشکند و غسل شستن لازم نشود و این در صورتیست که اگر
انگشت خشک اندازد فاما اگر تر اندازد روزه بشکند و اگر روزه داری ریسمان فرو برد
و یک سر ریسمان بدست دارد روزه نشکند و اگر تمام ریسمان فرو برد روزه بشکند و اگر
روزه داری دانه انگور به ریسمان بسته و آن دانه را فرو برد اگر یک سر ریسمان بر دست
باشد روزه نشکند و اگر تمام ریسمان فرو برد روزه بشکند گر در روز عید الضحی شک شد
تحقیق نمیشود که عید است و یا عرفه بهتر آن است که روزه بدارد **فصل در بیان
ثواب علم** در فتاوی سراجیه میگوید پیغمبر گفت صلی الله علیه
وسلم روز قیامت سیاهی عالمان با خون شهیدان وزن کنند سیاهی عالمان بر
خون شهیدان راجح آید در مصابیح الدلائل میگوید پیغمبر گفت علیه السلام خواندن
علم یک ساعت بهتر است از عبادت بیست هزار سال پیغمبر گفت علیه السلام یک
ساعت برای طلب علم نشستن بهتر است از عبادت هفتصد سال در فتاوی ظهیری میگوید
پیغمبر گفت علیه السلام هر چیزی را ستونی است و ستون این دین علم فقه است پیغمبر گفت علیه
السلام طلب علم فریضه است پیغمبر گفت علیه السلام یک روز در طلب علم نزدیک خدای تعالی بهتر است
از عبادت ده هزار سال پیغمبر گفت علیه السلام هر که یک مسئله بداند چنانچه اگر مردی نفلکرده و بسیار که
گذشت آن مال تمام بسر رسیده است هدایت [illegible] ثواب عبادت چهل هزار سال بدهد حق
تعالی که هیچ ادا در فقه کسی نیست ادا انشاء الله در کفایه شعبی میگوید پیغمبر گفت

ای بهتر هستن چهل تمام گردد و طلاق این لفظ بر زبان صحیح است که اکثر اوقات ...
از ... تمام کردن گفته اند و الله اعلم

علیه السلام پیشدستی بزرگان کردن گناه بزرگ باشد پیشدستی بزرگان نکند مگر کسے که ملعون باشد پیغمبر علیه السلام را پرسیدند بزرگان کیانند پیغمبر گفت علیه السلام که بزرگان علما اند و صالحان اند چون خواندن علم فریضه است و در خواندن علم چندین ثواب است پس چاره نیست از خواندن علم

باب در بیان احکام هر دو عید در هدایه و کافی و سراجی و شاهان

مے گوید نماز عید برین طریق باید گذارد در رکعت اول تکبیر اول بگوید و این تکبیر فریضه است بعد از تکبیر اول سبحانک اللهم تا آخر بخواند و بعد از تکبیر اول سه تکبیر نماز عید بگوید و دستها بردارد و دست برداشتن سنت است بعد از ان الحمد و سوره بخواند بعد از ان یک تکبیر بجهت رکوع بگوید پس در رکعت اول پنج تکبیر باید گفت یک تحریمه و سه تکبیر دیگر و یک تکبیر رکوع و در رکعت دوم اول الحمد و سوره بخواند پس از ان سه تکبیر عید بگوید و دستها بردارد و بعد از ان تکبیر رکوع گوید و در رکوع رود پس در رکعت دوم چهار تکبیر باید گفت مجموع تکبیرها نه تکبیر میشود و این قول عمر بن مسعود رضی الله عنه است و این مذهب ماست و ابن عباس رض مے گوید در هر رکعت اول تکبیرها بگوید بعد از تکبیرها الحمد و سوره بخواند و تکبیرهاے عید نزدیک ابن عباس رض در یک روایت شانزده است و در رکعت اول نه تکبیر میشود یکے تکبیر اول و هفت تکبیر عید و یک تکبیر رکوع پس در رکعت اول نه تکبیر میشود و در رکعت دوم هفت تکبیر است شش تکبیر عید و یکے تکبیر رکوع پس در هر رکعت شانزده تکبیر مے شود و روایت دوم پانزده است نه در رکعت اول و شش در رکعت دوم و این مذهب امام شافعی است و در روایت سوم در فتاوے سراجی میگوید سیزده تکبیر است هفت در رکعت اول و شش در رکعت دوم و در روایت چهارم دوازده تکبیر است هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم و در بعضے شهرها تکبیرهائے عید بر قول ابن عباس میگویند و نماز عید بر قول ابن عباس مے گذارند زیرا که بادشاهی امروز از آل عباس اند و این مذهب امام شافعی است در شاهان میگوید مستحب است که امام در نماز عید میان هر دو تکبیر مقدار تسبیح توقف کند در خلاصه و شاهان میگوید اگر جمعه در روز عید افتاد بعضے علما گفته اند نماز جمعه باید گذارد و عید نباید گذارد زیرا که جمعه فریضه است و نماز عید واجب است بعضے گفته اند نماز عید بگذارد و نماز جمعه نباید گذارد زیرا که نماز

۱؎ ثواب بمعنی مزد و جزاء اخیر در آخرت است ۱۲ غیاث اللغات

عید بعد از سالے مے آید فاما فتوی آن ست که ہم نماز جمعه باید گذارد و ہم نماز عید و در ہدایه و
شاہان مے گوید در عید فطر سیزده تکبیر ست در ہر دو رکعت تکبیر باید گفت و در عید اضحی
دوازده تکبیر ست در ہر دو رکعت چنانچه باید گفت زیرا که مشہور از ابن عباس و در روایتے ویک روایت
سیزده تکبیر در ہر دو رکعت در رکعت اول ہفت تکبیر ست یکے تکبیر اول پنج تکبیر عید و یک
تکبیر رکوع و در رکعت دوم شش تکبیر ست پنج تکبیر عید ست و یک تکبیر رکوع مجموعه سیزده تکبیر
میشود و امروز در عید فطر سیزده تکبیرے گوید امام شافعی رح میگوید که این ہمه سیزده تکبیر عید ست
سه تکبیر دیگر برین سیزده زیادت باید کرد یکے تکبیر اول و دو تکبیر ہر دو رکوع پس نزدیک امام
شافعی رح در عید فطر شانزده تکبیر میشود و در روایت دوازده تکبیر ست ہفت تکبیر در رکعت
اول و پنج تکبیر در رکعت دوم امروز در عید اضحی دوازده تکبیر مے گویند و امام شافعی رح میگوید
این دوازده تکبیر عید ست و سه تکبیر برین دوازده زیاده باید کرد یکی تکبیر اول و دو تکبیر رکوع
پس نزدیک امام شافعی رح در عید اضحی پانزده تکبیر ست و در مضمرات میگوید که روز عید فطر
در راه نمازگاه تکبیر بلند نگوید و در راه عید اضحی در راه نمازگاه تکبیر بلند گوید نزدیک بعضی علما
فتوی برین ست و در نصاب مے گوید در راه نمازگاه برای ہر دو عید پیش از نماز تکبیر ساکن بگوید
و فتوی بیشتر علما برین قول ست و در ہدایه میگوید نماز نفل در نمازگاه روز ہر دو عید پیش از
نماز عید گذاردن مکروه ست و بعضی گفته اند در خانه نیز مکروه ست و در شاہان میگوید
بجهت تکبیرہائے نماز عید دست ہا بردارد و میان تکبیرہا نماز عید مقدار سه تسبیح توقف[1] کند
در تکبیرہاے نماز عید چیزے نخواند فاما در تکبیرہا نماز جنازه دستہا برندارد مگر برے تکبیر اول
و در تکبیر نماز جنازه دعاہا پنہان بخواند و در کبیری میگوید اگر مردی روز عید اضحی پیش از نماز
چیزے خورد نزدیک بعضی مکروه ست و فتوی آن ست که مکروه نیست فاما اگر نخورد بہتر باشد
و در ہدایه میگوید نماز عید فطر از سبب عذرے نگذارند دوم روز عید فطر گذارند و اگر
دوم روز ہم نگذارند سوم روز نباید گذارد فاما اگر نماز عید اضحی بسبب عذرے تاخیر شد تا سه روز
باید گذارد یکے در روز عید و دو روز بعد از روز عید و چہارم روز نباید گذارد و در مضمرات
و خلاصه میگوید نماز ہر دو عید واجب ست و فتوی برین قول ست و سنت ست یکے

---

[1] توقف ایستادن و درنگ کردن و جشمه دہشتن ۱۲ و شتے

نماز عید در نمازگاه بگذارد اگر خلق شهر در مسجد گنجد و در ینابیع میگوید روز عید فطر پیش از
نماز شش چیز مستحب ست یکے غسل دوم مسواک سوم چیزے خوردن چهارم جامه بهتر پوشیدن
خواه نو خواه شسته پنجم خوشبوی مالیدن ششم صدقه فطر دادن اگر غنی باشد در فتاوی
حجت میگوید مردم[1] چون در نماز عید بروند وقت رفتن در راهے که رفته باشند وقت
آمدن دران راه باز نیایند بعضے گفته اند پیر را بهتر آن ست که در نماز عید سوار رود و جوان
را بهتر آنست که پیاده رود و سنت در نماز عید فطر تاخیر ست سنت در نماز اضحے
تعجیل ست و باید که در روز عید اضحے چیزے نخورد تا آن زمانیکه نماز عید بگذارند خواه غنی باشد
خواه فقیر و چون نماز عید اضحے بگذارد اول چیزے از قربانی خورد بعد ازان چیزے دیگر خورد
بعضے گفته اند این در حق کسانیست که برایشان قربانی باشد فاما در حق فقیران نیست
پیغمبر گفت علیه السلام هر که در روز اضحی چیزے نخورد تا آن زمانیکه نماز گزارند خدای تعالی او را
ثواب شصت هزار سال عبادت بدهد و در روایتے دیگر پیغمبر گفت علیه السلام هر که روز اضحے
چیزے نخورد تا آن زمان که نماز عید گذارند شفاعت من او را در باید در خلاصه
میگوید حاضر شدن در نماز عید بر کسے واجب ست که حاضر شدن در نماز جمعه بروے فریضه ست
و بر هر که حاضر شدن در نماز جمعه فریضه نیست او را حاضر شدن در نماز عید واجب نیست
در جامع صغیر میگوید اگر دو عید در یک روز افتاد یعنی در روز جمعه عید افتاد نماز عید اول
سنت ست و نماز عید دوم فریضه ست فاما فتوی آنست که نماز عید اول واجب ست و سنت
نیست در خلاصه مے گوید که بعد از نماز عید دو خطبه بگوید و میان هر دو خطبه ساعتے
بنشیند و در خطبه عید فطر خلق را صدقه فطر و احکام بیاموزد و در عید اضحے نیز دو
خطبه بگوید و میان هر دو خطبه ساعتے بنشیند و در خطبه نماز اضحے احکام قربانی و
تکبیرهاے تشریق بیاموزد و اگر کسے نماز عید با امام نتوانست گذارد او را قضا نباید داد
در فتاوی خانی مے گوید هر شرطے که در نماز جمعه ست آن شرط در نماز عید ست مگر
خطبه که نماز جمعه بے خطبه روا نیست و نماز عید بے خطبه روا ست و در نماز جمعه پیش از نماز باید گفت
و در نماز عید خطبه بعد از نماز باید گفت فاما اگر در نماز عید خطبه پیش از نماز عید بگوید روا باشد

[1] مردم بمعنے یک آدمی و بسیار آدمیان منفرد و جمع هر دو آمده و سیاهی چشم ۱۲ غیاث اللغات

و چون نماز عید بگزارد دوم بار خطبه عید بگوید دو خطبه باید گفت و میان هر دو خطبه ساعتی بنشیند
چنانچه در خطبه نماز جمعه در تحفه خانی می گوید شش نفر اند که حاضر شدن در نماز عید بر ایشان
واجب نیست یکی عورت دوم بنده سوم مسافر چهارم زمنی پنجم کور ششم کسیکه هر دو
پای او لنگ باشد فاما اگر این شش نفر در نماز عید حاضر شوند و نماز عید بگذارند روا
باشد و در فتاوی خانی می گوید که چون آفتاب مقدار یک نیزه یا مقدار دو نیزه
بر آید وقت نماز عید در آید تا آن زمان که آفتاب نگشته باشد وقت نماز عید باقیست و چون
آفتاب زوال بگذارد وقت نماز عید برود فاما بهتر در نماز عید آنست که تعجیل گذارند و بهتر در نماز
فطر آنست که تاخیر کنند و در فتاوی سراجی میگوید اگر در هر دو عید خطبه نخوانند روا باشد زیراکه
خطبه هر دو عید سنت است واجب نیست و نماز عید در شهر دو جا روا است و ضعیفان
و پیران در مسجد نماز عید گذارند و دیگر در نمازگاه گذارند و در کافی و سراجی میگوید مردی
در نماز عید دنبال امام در خواب شد چون بیدار شد نماز عید بر قول کسی گذارد که امام میگذارد
پس اگر امام نماز عید فطر و عید بمذهب امام شافعی رح گذارد این مرد نیز بمذهب امام شافعی
گذارد اگرچه این هر دو در مذهب امام اعظم رح است و این مرد را لاحق گویند مردی در شهر خود
نماز گذارد دوم روز در شهر دیگر رفت خلق را دید که نماز عید میگذارد که اگر این مرد نماز عید
باز میگذارد دیگر و نیت مردی امام را در نماز عید در رکوع یافت باید که این مرد ایستاده
تکبیر اول بگوید بعد از گفتن تکبیر اول تکبیرهای عید تا آن زمان که ایستاده بگوید اگر امام سر از رکوع
بر نداشته است چون داند که امام سر از رکوع بر خواهد داشت در رکوع رود و باقی تکبیرها در رکوع
بگوید و دستها بر نیارد چون امام سر از رکوع بردارد این مرد نیز سر از رکوع بردارد و هر چه از تکبیرهای
عید نتوانست گفت این تکبیرها ساقط شود و در ملتقط می گوید که در نماز عید از امام اعظم رح سه روایت
است در یک روایت نماز عید فرض کفایت[۵] است چنانچه نماز جنازه و در روایت دوم نماز
عید سنت مؤکده است و در روایت سوم نماز عید واجب است و در هدایه میگوید فتوی
آن است که نماز عید واجب است در فتاوی خانی می گوید دو خطبه که روز عید بگوید باید که در هر
دو خطبه تکبیر عید بگوید اللّٰهُ اَکْبَرُ اللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ

۵ کفایت یعنی بس شدن و کافی شدن و سود کردن و بکسر اول چهارم همزه مانند یکدیگر شدن دو قوم ۱۲

اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ بگوید فاما در خطبه نماز عید اضحی تکبیر بیشتر از تکبیر خطبه نماز
عید فطر بگوید و خطبه هر دو عید ایستاده بگوید و با خطبه هر دو عید سوار بگوید چنانچه پیغمبر
گفت صلی الله علیه وسلم و در روز عید اضحی در راه نمازگاه تکبیر بلند گوید و در روز عید فطر
در راه نمازگاه تکبیر بلند نگوید و این قول امام اعظم رح هست فاما در بهمه ذی الحج در بازارها تکبیر
نگوید و اگر یک تکبیر بگوید بدعت باشد در فتاوی حجت میگوید امام مجاهد روایت کرده از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که پیغمبر گفت علیه السلام که بزرگ ترین روزها روز جمعه هست جمعه بزرگتر
ست از روز عید فطر و روز جمعه بزرگ ترست از روز عید اضحی و روز جمعه بزرگ است از روز
عرفه و از عاشوره و صدقه که در روز جمعه بدهند در آن صدقه ثواب بسیار ست از صدقه که
روزهای دیگر دهند و هر کاری که نیک ست در روز جمعه کنند ثواب آن کار بیشتر ست کاری که بدی
که در روز جمعه کنند بزه بیگاری در آن بیشتر ست و در دُرر البحور میگوید پیغمبر ست صلی الله
علیه وسلم هر که شب هر دو عید زنده دارد دل او هرگز نمیرد و مستحب ست که روزهای عید جامه
نیکو بپوشد فاما جامه ابریشم نپوشد زیرا که پوشیدن ابریشم مرد را حرام هست در هر چهار مذهب
در نهایه میگوید اگر پسرک را جامه ابریشم پوشانند بزه بیگاری مر پوشاننده را باشد پسرک
را بزه بیگاری نیست چنانچه اگر پسرک را شراب خورانند بزه بیگاری مر خوراننده را باشد پسرک را نباشد
چنانچه اگر پسرک را برابر قبله کمیز کنانند بزه بیگاری مر کناننده را باشد و پسرک را نباشد در کافی
میگوید عورت جوان را حاضر شدن در جماعت بجهت نماز مکروه هست فاما عورت زال را
نزدیک امام اعظم رح در جماعت بجهت سه نماز حاضر شدن مکروه نیست یکی در نماز بامداد دوم در نماز
شام سوم در نماز خفتن و در دو نماز حاضر شدن مکروه هست یکی نماز پیشین دوم نماز دیگر و
نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح عورات زال در هر پنج وقت نماز بجماعت حاضر شوند
و عورت زال را نزدیک هر سه امام در نماز جمعه و در عید حاضر شدن مکروه نیست فاما
امروز فتوی است که عورت زال را نیز حاضر شدن بجهت هر پنج وقت نماز و حاضر شدن
نماز عید و حاضر شدن در نماز جمعه مکروه هست و در تذکیر حاضر شدن نیز مکروه ست در فتاوی
خانی میگوید اگر غلام را خوند گار اجازت داد که نماز جمعه و نماز عید بگذارد بعضی علما گفته اند

له کمیز بضم اول و کسر میم بمعنی بول و بکسر اول نیز آمده ۱۲ غیاث اللغات

که بر غلام واجب ست که حاضر شود و بعضی گفته که بعد از اجازت هم حاضر شدن بر غلام واجب
نیست و در نماز عید بانگ نماز و اقامت نیست در مضمرات و خلاصه میگوید نماز هر دو عید
واجب ست و فتوی برین قول ست در النفع و ینابیع میگوید چنانچه نماز عید واجب ست
تکبیرهای نماز عید نیز واجب ست و تکبیرهایی که در نماز عید میگویند نزدیک امام شافعی رح
شانزده ست در فطر و پانزده ست در اضحی و امروز بر قول امام شافعی رح نماز گذارند و تکبیری
که در رکوع نماز عید میگویند آن نیز واجب ست فاما تکبیر رکوع در غیر عید واجب نیست پس اگر پرسند
تکبیر رکوع واجب ست یا نه اگر جواب گوید که واجب ست خطا گفته باشد و اگر گوید واجب نیست هم خطا گفته باشد
باید که جواب گوید تکبیر رکوع که در نماز عید میگویند واجب ست اگر ترک گیرد سجده سهو لازم شود و تکبیر
رکوع که در غیر نماز عید میگوید واجب نیست اگر ترک گیرد سجده سهو لازم نشود و در فتاوی سراجی
میگوید چون خطیب در خطبه نماز عید تکبیر گوید خلق نیز با خطیب تکبیر گویند و چون خطیب
درود فرستد و گوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا[1] خلق
نیز درود در دل فرستد فاما بزبان نفرستد چنانچه در خطبه نماز جمعه در محیط میگوید چون امام
در خطبه نماز عید و یا در خطبه نماز جمعه و یا در نماز عید و یا در نماز جمعه آیت سجده بخواند
نزدیک بعضی علما سجده کند مقتدیان نیز سجده کنند نزد بعضی سجده نکند و مقتدیان نیز
سجده نکنند در فتاوی سراجی میگوید مردی در نماز عید با امام نیت کرد بعد از نیت
نماز عید را شکست بر آن مرد قضا نیست فاما در ضمیر فی میگوید در یک روایت قضا
بگذارد فاما تکبیر عید نگوید و روایت دوم قضا نگذارد و در زاد میگوید هر که چهار رکعت بعد
از گذاردن نماز عید در نمازگاه بگذارد ثواب بسیار یابد فاما علما گفته اند بهتر است که چهار
رکعت بعد از در آمدن در خانه بگذارد در خانی میگوید چهار رکعت که در روز عید بگذارد
در رکعت اول بعد الحمد سبح اسم ربك الأعلى الذی بخواند و در رکعت دوم بعد الحمد و الشمس
بخواند و در رکعت سوم بعد از الحمد و اللیل بخواند و در رکعت چهارم بعد از الحمد و الضحی
بخواند در اوراد شیخ الشیوخ میگوید در هر رکعتی قل هو الله احد بخواند مردی در نمازگاه رفت
و آن مرد وضو نداشت و میداند که آن زمان وضو خواهم کرد نماز عید از من فوت خواهد شد

[1] ترجمه ای آن کسانیکه ایمان آورده اید درود بفرستید بر آن حضرت و سلام فرستید سلام فرستادنی ۱۲ غیاث

واگر تیمم کند ونماز گذارد روا باشد آما ے روز عید فطر امامت کرد ونماز عید گذارد وبعد ازگذارد
امام را تحقیق شد کہ وضو ندہست اگر آفتاب نگشتہ باشد دوم باز نماز عید بگذارد و اگر
آفتاب گشتہ باشد دوم روز نماز عید بگذارد و اگر دوم روز نگذارد سوم روز نگذارد
فاما اگر امام نماز عید اضحیٰ گذارد وبعد از ان معلوم شد کہ بیوضو گذاردہ ست تا روز عید اضحیٰ
باز بگذارد وچہارم روز نگذاردہ ونماز عید سوار را روا نیست چنانچہ نماز جمعہ در ہدایہ و
کافی وسراجی وفتاوے خانی وزاد میگوید اگر نماز عید فطر بسبب عذرے
نگذارند روز دوم بگذارند واگر روز دوم نگذارند بسبب عذرے ویا بے عذرے
سوم روز نگذارند نماز عید اضحیٰ تا سہ روز بگذارند خواہ بے عذر نگذاردہ باشد خواہ با
عذرے فاما اگر بے عذر تاخیر کند بدکردہ باشد در فتاوی خانی میگوید اگر مردے
امام را در نماز عید در خواندن التحیات دریافت این مرد با امام اقتدا کند وبعد از سلام آن
مقتدی نماز عید دو رکعت بگذارد وتکبیرہا ے عید بگوید در خانی ودر روضۃ العارفین
میگوید ہر کہ روز عید اضحیٰ چہار رکعت بعد از گذاردن نماز عید بگذارد ودر ہر رکعتے
بعد از الحمد انا اعطیناک الکوثر پانزدہ بار بخواند خدا تعالےٰ او را ثواب قربانی شصت
شتر بدہد **فصل در بیان تکبیرہا ے تشریق** از نہم ماہ ذے الحج کہ روز عرفہ
ہست تا سیزدہم ذی الحج بعد از نماز ہا ے فریضہ یکبار اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ
لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ وَلِلّٰہِ الْحَمْدُ باید گفت واین را تکبیرہا
تشریق گویند ودر ہدایہ وکافی وسراجی ومنظومہ ومصفی ے گوید چون
نماز فریضہ از نہم ذے الحج بگذارند یکبار تکبیر بگویند وتکبیرہا ئے تشریق نزدیک بعضے
سنت ست ونزدیک بعضے واجب ست وآغاز تکبیرہا ے تشریق بعد از نماز بامداد روز
عرفہ ہست تا نماز دیگر روز اضحیٰ پس مجموعہ ہشت نماز میشود بعد از ہر نمازی یک تکبیر بگویند
واین قول امام اعظم رح ہست ونزدیک امام ابو یوسف وامام محمد رح آغاز تکبیرہا ے تشریق بعد از
نماز بامداد در روز عرفہ ہست تا نماز دیگر سیزدہم ماہ ذی الحج پس نزدیک ایشان بیست و
سہ نماز میشوند بعد از ہر نمازے تکبیر بگوید وفتوے بر قول ایشان ست در مصفی و

لہ عذر بالفتح پیمانہ وسعہ ورد تحقیق ۱۲ غیاث اللغات

منظومه و توضیح و شرح طحاوی میگوید پنج نفر اند که نزدیک امام اعظم رضی الله عنه
بر ایشان تکبیر تشریق واجب نیست یکے بر کسے که تنها فریضه نماز بگذارد دوم بر مسافر سوم بر عورت
چهارم بر دهکانے پنجم بر کسے که نفل گذارد و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد رح هر که نمازها
فریضه در روزهاے تشریق بگذارد تکبیر ها بر و واجب شود خواه مرد باشد خواه زن خواه مسافر
خواه مقیم خواه تنها نماز گذارد خواه بجماعت در جامع الصغیر خانی میگوید که اهل شهر بیرون
شهر نماز فریضه گذارند نزدیک امام اعظم رح بر ایشان تکبیر های واجب نیست در فتاوی سراجی
میگوید باید که تکبیر هاے تشریق بعد سلام متصل بگوید پیش از انکه بچیزے مشغول شود مردے
نماز گذارد و تکبیر فراموش کرد تا آنزمان که از مسجد بیرون نیامده است تکبیر بگوید در فتاوی
سراجی و خلاصه مے گوید مردے نماز گذارد پیش از انکه تکبیر گوید وضوی او شکست
او را تکبیر باید گفت اگر امام تشریق فراموش کرد مقتدیان تکبیر گویند مردے
در نماز هاے تشریق دو رکعت نماز پیشین با امام دریافت چون امام بعد سلام تکبیر
بگوید این مرد تکبیر با امام نگوید چون دو رکعت باقی گذارد بعد از ان تکبیر بگوید مردی در
غیر روزهاے تشریق نماز هاے قضا داشت و روزهاے تشریق آن نماز ها را میخواهد که قضا
بگذارد و تکبیر تشریق نگوید مردے نماز های روزهای تشریق قضا دارد و هم در روزها تشریق
میخواهد که قضا بگذارد و تکبیر هاے تشریق بگوید در توضیح و محیط میگوید بعد از گذاردن
وتر و بعد گذاردن نماز عید واجب نیست در مبسوط فقیه ابواللیث میگوید که بعد از گذاردن
نماز عید تکبیر گوید باکے نباشد و در شرح کرخی مے گوید مردے نماز ها در روز تشریق
قضا داشت آن نماز ها میخواهد که در روزهاے تشریق آینده قضا بگذارد تکبیر هاے
تشریق بگوید مگر بیک روایت از امام ابویوسف رح در سراجی و هدایه میگوید اگر زنی مردے
اقتدا کرد یا مسافرے یا مقیم در شهر اقتدا کرد بر زن و مسافر نیز تکبیر تشریق واجب شود

باب در بیان حج

در خزانة الفقه و کشف الاسرار میگوید حج فرض
عین است یکبار و نه شرط وجوب حج است اسلام و عقل و بلوغ و حریت و صحت و امن راه
و توشه و مرکب و محرم در حق عورت در خزانة الفقه میگوید در حج سله چیز فریضه است یکے

ـــــ
له نماز بالفتح پرستش، خدمت گذارے و نیاز ۱۲ غیاث اللغات

احرام دوم ایستادن در عرفات سوم طواف زیارت اگر کسے ازین سہ چیز یکے ترک گیرد حج
روا نباشد و واجب در حج شش چیز ست یکی احرام از میقات دوم آمدن و رفتن در میان دو
کوہ سوم ایستادن در مزدلفہ چہارم حلق و یا قصر پنجم سنگریزہ انداختن ششم
طواف صدر اگر کسے ازین شش چیز ترک گیرد حج روا بود فاما قربانے باید داد
و سنت در حج چہار چیز ست یکے طواف[1] قدوم دوم شتابان رفتن میان درین طواف
و جنبانیدن کتف و سینہ باز کردن سوم شتابان آمدن و رفتن میان دو کوہ چہارم شب
در منا خفتن اگر کسے ازین چہار چیز ترک گیرد حج روا بود و قربانی بروے لازم نیاید ایام این حج
را دو ماہ و دہ روز ست شوال و ذو القعدہ و دہ روز ذی الحجہ و روز ہاے حج شش ست
ہشتم ذی الحجہ تا سیزدہم در مصابیح الدین و مفتاح الیقین مے گوید مسلمے حج کرد
بعد از ان مرتد شد باز مسلمان شد او را دوم حج باز باید کرد در فتاوی سراجی
میگوید بندۂ مردے حج کرد بعد از آن آزاد شد دوم بار حج باید کرد و اگر پسر کسے حج کرد
چون بالغ شد باز بار دوم حج باید کرد اگر فقیرے بالغ حج کرد بعد از آن غنی شد دوم بار
حج بروی فریضہ نیست در خزانۃ الفقہ مے گوید شش نفر ست کہ حج بر ایشان
فریضہ نیست یکے پسرک دوم دیوانہ سوم بندہ چہارم مریض پنجم کسے کہ بر مرکب سوار شدن
نتواند ششم کور اگرچہ او را دستگش[2] باشد و این قول امام اعظم ست در سراجی مے گوید
اگر محرم درماند جز مردار و صید خشکے چیزے دیگر ندارد باید کہ مردار خورد و صید خشکے
ذبح نکند زیرا کہ اگر محرم ذبح کند مردار شود و اگر محرم درماند جز صید خشکی و مال مردمان چیزی دیگر
ندارد باید کہ صید ذبح کند و بخورد اگرچہ مردار ست و مال مردمان نخورد در فتاوی سراجی
میگوید اگر محرم صید را ذبح کند مردار شود اگر گوسفند و یا مادہ گاؤ ذبح کند مردار نشود و صید
آبے محرم را گرفتن روا بود و صید خشکی روا نبود محلوق شدن و سینہ باز کردن ز عورت
روا نیست در سراجی میگوید حج سوار بہتر ست از پیادہ و فتوے برین قول ست ہر کہ
یک بار حج فریضہ بجا آرد او را صدقہ دادن حج دوم بہتر ست فصل در بیان مسائل
متفرقات ؛ در فتاوی ظہیریہ مے گوید اگر مردے و عورتے ہر دو سوگند

---

[1] طواف بالفتح و تخفیف گرد چیزے گشتن ۱۲ غیاث اللغات [2] دستگش از مالش دست فرسودہ شدہ و بمعنے تحفہ و در مصطلحات کور کش و مغلوب نوشتہ ۱۲ غیاث اللغات

گردند مرد میگوید اگر نفس من بهتر از فرج تو نیست ترا سوگند و عورت میگوید اگر فرج من بهتر
از نفس تو نیست کنیزک من آزاد اَمام محمد فضیل میگوید اگر عورت و مرد در حالهٔ سوگند استاده
بودند عورت را سوگند نیفتد و بنده عورت آزاد نشود زیراکه در حالهٔ ایستادن فرج عورت
بهتر ست از نفس مرد و اگر در حالهٔ سوگند هر دو نشسته بودند بنده عورت آزاد شود و
عورت را سوگند افتد زیراکه در نشستن نفس مرد بهتر ست از فرج عورت دو نفر یکدیگر را میگویند
اگر سر من از سر تو گران نیست عورت آن مرد را سوگند اگر از هر دو یکبار چیزے پرسند هر که اول
جواب گوید سر او سبک باشد و هر که آخر جواب گوید سر او گران باشد مردی میگوید اگر فلان
را در کون[1] خر در نیارم عورت آن مرد را سوگند بعضے گفته اند در حالهٔ عورت او را سوگند افتد
زیراکه این مرد نتواند کرد مگر آنکه ازین گفتن نیت او آن باشد که فلان را در تنگچه در آرم پس سوگند
نیفتد اگر شرط موجود شود فتویٰ برین قول ست و بعضی گفته اند تا آن زمانیکه فلان سوگند خورنده
و عورت او زنده ست سوگند نیفتد و هر که ازین سه نفر بمیرد در حالهٔ مردن سوگند افتد زیراکه این معنے
نتوان کرد در فتاوی خانی مے گوید مردے با بکرہ نزدیک فرج فراهم آمد آب منی
مرد در فرج بکر درآمد و بکره را حمل ماند و چون وقت زادن فرزند شود بیضه در فرج او در
آرند تا فرزند بیرون آید عورتے فرزند زاد و در شکم آن عورت فرزند همچنین شده ماند و بیرون
نمے آید و اگر فرزند بیرون نیارند مادر او هلاک شود و اگر فرزند در شکم مرده ست باید که فرزند
را پاره پاره کنند و بیرون آرند اگر فرزند زنده است آن زمان پاره نکنند و بیرون نیارند
اگرچه مادر او بمیرد در فتاوی سراجی میگوید چون مادر بمیرد شکم مادر بشگافند و فرزند بیرون آرند
در وقت امام اعظم رح همچنین کرده اند آن فرزند زیست در هدایه و محیط میگوید مردے با کنیزک خود فراهم
آمد انزال بیرون میکند روا باشد اگرچه کنیزک خشنود نشود فاما اگر کنیزک مردی را که بنکاح او باشد و فراهم
آمد انزال بیرون میکند امام اعظم رح میگوید خوشنودی خوند گار کنیزک بباید و امام ابو یوسف و امام محمد رح
میگوید خشنودی کنیزک بباید مردے با عورت آزاد خود فراهم آمد انزال بیرون میکند خشنودے
عورت نکند در فتاوی خانی مے گوید مردی با عورت آزاد خود فراهم آمد و انزال بیرون میکند
روا باشد مگر بخشنودی عورت و علما گفته اند در زمانه ما روا باشد که انزال بیرون کند اگرچه عورت

[1] کون بالضم دبر را گویند ۱۲ غیاث اللغات

خشنود باشد زیرا کہ زمانہ نابود شدہ ہست در مبسوط و کبیری میگوید کہ چونہ خوردن
با برگ و جز آن روہست در بستان مے گوید مکروہ ہست خفتن در اول روز و خفتن میان
شام و میان نماز خفتن نیز مکروہ ہست در نظم زندویسی مے گوید توبہ کردن از گناہان
فریضہ ہست در یواقیت میگوید پیغمبر گفت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اول
دانہ کہ بیگانگی خدا تعالے و بہ پیغمبری من گواہے دادہ ہست بر بخت در مدارک
تنزیل میگوید کہ افسونیکہ معنے آن ندانند خواندن روانیست خواہ شدہ باشد خواہ سریانی
خواہ غیر آن وحلال نیست اعتقاد بدان افسون کردن در تفسیر عمدہ میگوید پیغمبر گفت
علیہ السلام کہ چون پسرک بسم اللہ الرحمن الرحیم یاد گیرد خدا تعالے استاذ را وآن پسرک را
و مادر و پدر آن پسرک را برائے از آتش دوزخ بدہد در اصول صغار میگوید نزدیک
بعضے علماء علم وعقل ہر دو یکیست وآن مذہب سنت وجماعت نیست وور مذہب سنت
وجماعت علم چیزے دیگرست وعقل چیزے دیگرست فاما عقل سنت علم ہست
در تنبیہ فقیہ ابو اللیث میگوید پیغمبر گفت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ میان نماز شام
و نماز خفتن بیست رکعت نماز بگذارد و در ہر رکعتے بعد الحمد قل ہو اللہ احد یک بار بخواند
خدا تعالے او را واہل او را ودین او را در پناہ خود نگاہدارد در احیاء العلوم مے گوید
زندہ داشتن میان نماز شام و نماز خفتن سنت مؤکدہ ہست در نوادر اصول ترمذی
مے گوید اگر قرآن بنویسید و بشوید وآن آب را بخورد باک نیست در کتاب النجم
مے گوید پیغمبر گفت علیہ السلام مسلمانیکہ مرا دیدہ باشد ویا مسلمانیکہ را دید کہ او مرا دیدہ
باشد او را خدا تعالے بآتش دوزخ عذاب نکند در تفسیر عتابی وکفایہ شعبی
مے گوید اگر قطرہ آب دہن حورے[1] در دریائے شور افتد آب دریائے شیرین شود و
شورے برود واگر آب دہن حورے در دریائے شیرین افتد آب آن دریا شیرین تر از
شہد شود واگر حورے سر انگشت در جہان پیدا کند شب تاریک روشن شود و روشنائی
آفتاب را غلبہ کند در سراجی مے گوید مردی چہار زن دارد ویکے را از میان ایشان سوگند
گفت فاما او را آن زن فراموش شد کہ سوگند گفتہ ہست و مہر چہار زن منکر اند این مسئلہ صورت دارد

[1] حور معشوقہا کہ در بہشت نصیب مومنان خواہند شد ۱۲ غیاث اللغات

یکے آنکه سوگند رجعی گفته باشد درین صورت با هر چهار زن رجوع کند پس به نکاح حاجت نیست دوم آنکه سوگند بائنه گفته باشد درین صورت هر چهار زن را نکاح کند سوم صورت آنست که آن هر سه سوگند گفته باشد درین صورت هر چهار یگان سوگند باین دیگر گوید تا آن زمان توقف کند که عدت هر چهار زن بگذرد و بعد از عدت یگان یگان را نکاح کند هر که آخر ماند نکاح او را روا نباشد گوی آن سه سوگند که اول گفته بود همان را گفته بود مردی گفت که این کار کنم زن او را سوگند و آن چهار زن داشت و آنکار کرد هر کرا تعین کند سوگند ها را افتاد و پیش از تعین اگر ان ها هیچ زنے فراهم نیاید و اگر گفت که یکے را از شما سوگند گفتم و در خاطر هیچ یکے معین نبود هر کرا او تعین کند او را سوگند افتد و سه دیگر را سوگند نیفتد و اگر او هیچ یکے را تعین نکند او را جبر کنند تا تعین کند مردے دو زن دارد گفت یکی را از شما سوگند گفتم اگر پیش از تعین با یکے فراهم آمد دیگر بجهت سوگند تعین شود

باب در بیان تسبیحات و ادعیه در لباب الاحادیث

میگوید پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم هر که یکبار گوید بسم الله الرحمن الرحیم خدا تعالی کراما کاتبین را فرمان دهد تا در دیوان او چهار هزار نیکی بنویسند و چهار هزار بدی از دیوان او دور کنند روایت کرده اند از عبد الله مسعود که پیغمبر گفت علیه السلام هر که یکبار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید تمام گناهان او آمرزیده شود و مقدار یک ذره از گناهان او باقی نماند پیغمبر گفت علیه السلام هر که یکبار بسم الله الرحمن الرحیم بخواند گناهان گذشته او آمرزیده شود پیغمبر گفت علیه السلام که خدا تعالے آسمان را با ستارگان آراسته کرده و فرشتگان را بجبرائیل آراسته کرد و بهشت را بحور و قصور آراسته کرد و پیغمبران را بمحمد رسول الله صلعم آراسته کرد و روزها را بروز جمعه آراسته کرد و شبها را بشب قدر آراسته کرد و ماهها را بماه رمضان آراسته کرد و مساجد را بکعبه آراسته کرد و کتابها را بقرآن آراسته کرد و قرآن را به بسم الله الرحمن الرحیم آراسته کرد در کنز مے گوید اتفاق علماست که بسم الله الرحمن الرحیم از قرآن است و بسم الله الرحمن الرحیم منزل است برای جدا کردن دو سوره پس جنب را بسم الله الرحمن الرحیم بنیت قرآن نباید خواند اگر جنب بنیت آغاز کردن بسم الله الرحمن الرحیم بخواند روا باشد در اسباب المغفرة میگوید که انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرد که پیغمبر

سه قصور بالضم جمع قصر که بمعنے کوشک است ۱۲ غیاث اللغات

گفت علیه السلام هر که یکبار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالی گناهان پنجاه ساله او بیامرزد
و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگوید که پیغمبر گفت علیه السلام هر که با اخلاص بسم الله
الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالی چهار هزار گناهان بزرگ او بیامرزد در شرعة
الاسلام و اسباب المغفرت میگوید که پیغمبر گفت علیه السلام هر که از زمین پاره کاغذی
بر دارد که بر آن تسمیه نبشته باشد او را از دوستان خدا تعالی بنویسند و از مادر
و پدر او عذاب سبک کنند اگرچه مادر و پدر او کافر مرده باشند در تفسیر امام
ابو حفص عمر میگوید هر آن برکت که در توریت و زبور و انجیل ست آن برکت در
قرآن ست و هر برکتی که در قرآن ست در فاتحه است و هر برکتی که در فاتحه است آن برکت
در بسم الله الرحمن الرحیم است پس هر که با خلاص بسم الله الرحمن الرحیم گوید خدا تعالی او را ثواب
توریت و انجیل و زبور و قرآن بدهد در تفسیر عمده و صلوٰة مسعودی
میگوید بسم الله الرحمن الرحیم بسیار گفتن بیرون نماز عادت باید کرد زیرا که بسم الله
الرحمن الرحیم نوزده حرف ست و زبانه دوزخ نیز نوزده اند چون بنده بسم الله الرحمن الرحیم
بگوید خدا تعالی او را از زبانهٔ دوزخ نگاه دارد امام زاهد فخر الدین حدیث روایت کرد از پیغمبر علیه
السلام هر که در عمر خود هفتصد بار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالی او را از آتش دوزخ
آزاد کند در تفسیر عمده میگوید چون کودکی بر معلم میرود و بسم الله الرحمن الرحیم یاد گیرد
خدا تعالی فرمان میدهد که چهار کس را برائت از آتش دوزخ بنویسند یکی استاد
دوم آن کودک سوم بجهت پدر او چهارم بجهت مادر او اگر مادر و پدر او مسلمان بوده باشند
در کفایه شعبی میگوید در کاری که بسم الله الرحمن الرحیم بگوید شیطان را از آن کار
نصیب نیست و روایت کرده اند از پیغمبر علیه السلام هر که در خانه خود در آید شیطان
نیز میخواهد که با او در آید و اگر او بسم الله الرحمن الرحیم میگوید شیطان میگوید که مرا درین محل
نیست و چون طعام پیش آرند اگر بسم الله الرحمن الرحیم میگویند شیطان میگوید ازین طعام اینجا
بجز نیست همین حکم ست در آب و در چیزهای دیگر اگر وقت خفتن بسم الله الرحمن الرحیم میگوید شیطان
گوید که درین خانه خوابگاه من نیست پس حال من چگونه باشد و اگر این مرد نام خدا تعالی در آمدن خانه

---

[۱] زبانه بالفتح و بضم شعلهٔ آتش و آنچه بر پشت ترازو زبانه باشد [۲] غیاث اللغات

نمیگوید با آن مرد شیطان در آید اگر وقت خوردن طعام و آب بسم اللہ الرحمن الرحیم مے گوید
شیطان با او طعام و آب میخورد و همچنانکه اول شیطان لب بر کوزہ آب مے نهد بعد ازان این مرد
و چون این مرد آب میخورد شیطان نیز با و آب میخورد و همین حکم ست در فراہم آمدن با زن
خود چون نام خدا تعالی نمی گوید شیطان نیز با و فراہم آید و اگر درین چیزہا نام خدا تعالی
نمیگوید شیطان میگوید که من درین خانه طعام و آب خواب گاه یافتم ازین خانه هرگز بیرون
نیایم اگر بوقت آمدن از خانه بسم اللہ الرحمن الرحیم میگوید شیطان ازوی میگریزد و در روایت
کردہ اند که دو شیطان را با یکدیگر ملاقات شد یکے فربه بود و یکے لاغر شیطان فربه لاغر را
گفت حال تو چیست که بدین حد لاغر شدی شیطان لاغر گفت که من بر مردی موکلم که در آمدن خانه و
خوردن آب و طعام و در خفتن بسم اللہ الرحمن الرحیم مے گوید مرا ازین چیزہا نصیب نیست من از وے
شب و روز گریزان باشم پس شیطان لاغر مر شیطان فربه را پرسید که حال تو چیست
که برین حد فربه شدی جواب داد که من بر مردے موکلم که در آمدن بخانه و در خوردن طعام و آب
و در خفتن نام خدا تعالی نمیگوید یعنے بسم اللہ الرحمن الرحیم نے گوید پس من با وے شریکم درین چیزها
و چون از خانه بیرون آید من بر گردن او سوار میشوم و برابر همراه او میروم بهر جا بے حتے که
میرود قاضی امام جعفر مے گوید سنت آنست که چون از خانه بیرون آید بسم اللہ
الرحمن الرحیم توکلت علی اللہ و علی ملة رسول اللہ حسبی اللہ ولا حول ولا قوة الا باللہ
العلی العظیم اللهم اعصمنی و دینی و دنیاوی و آخرتی گوید و اگر این دعا بخواند هر جا که برود با او
فرشته باشد که او را از همه آفتها نگاهدارد تا آن زمانیکه باز در خانه آید و اگر در آمدن قدم
جاے نام خدا تعالی نگیرد شیطان با نفس او بازی کند تا آن زمان که از قدم جاے بیرون
آید و اگر در وقت خوردن طعام و آب نام خدا تعالی میگوید گوهی او نورے میخورد
تا آن زمان که در شکم او طعام و آب هست در شکم او نورے باشد و اگر نام خدا تعالی
در وقت خوردن طعام و آب نگیرد خوردن زهر او را بهتر باشد از خوردن آب و طعام
و یک روایت آنست که او آتش دوزخ میخورد و اگر کسے بسم اللہ الرحمن الرحیم حقیقتاً میگوید و
زهر خورد او را مضرت نکند و روایت کردہ اند که ابو مسلم جولانی پیر شده بود و کنیزک جوان داشت آن

؎ موکل بضم میم و فتح واو و فتح کاف مشدد و شخصیکه کار بسپردہ و مسلط باشد دیگر کار بسپارند کار بار دیگر تو ا غیاث

کنیزک بارہا اورا زہر دادے تا بمیرد او زہر خوردی و نمردے چون مدت بر ینطریق گذشت آن
کنیزک بہ ابومسلم جولانی[۱] گفت کہ مدتی ست کہ ترا زہر دہم و زہر ترا ہیچ کارے نکند سبب چیست
آن مرد گفت زہر از سبب چہ میدہی کنیزک گفت تو پیر شدی غرض من از تو حاصل نیست
این مرد آن کنیزک را آزاد کرد و گفت کہ ای کنیزک چون من طعام مے خورم بگویم
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ خَيْرُ الْاَسْمَاۗءِ بِسْمِ اللّٰهِ رَبِّ الْاَرْضِ وَالسَّمَاۗءِ
بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِيْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاۗءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ
برکت این دعا زہر مرا کار نکند در عہد امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ حربیان مسلمے را در جنگ
گرفتند و عقوبتہا کردند تا آن مسلم مرتد شود آن مسلم مرتد نشد و حربیان روغن گرم کردند
چنانچہ روغن سخت جوش زد و آن مسلم را زندہ در روغن انداختند آن مسلم بسم اللہ الرحمن
الرحیم گفت روغن سرد شد و او سلامت بیرون آمد خدا ئیتعالے بسم اللہ الرحمن الرحیم
دو پیغمبر را دادہ یکے ابراہیم و آن نوح پیغمبر چون در کشتی سوار شد گفت بسم اللہ
مجریها و مرسها خدا ئیتعالے ببرکت بسم اللہ او را سہ چیز داد یکے ظفر بر دشمنان
دوم سلامتی سوم برکت بہ فرزندان پس ہر کہ این بسم اللہ بگوید خدا ئیتعالے او را این سہ
چیز بدہد دوم پیغمبر آن ست کہ خدا ئیتعالے او را تمام بسم اللہ الرحمن الرحیم داد آن مہتر
سلیمان علیہ السلام ست کہ گفت انہ من سلیمان و انہ بسم اللہ الرحمن الرحیم خدا ئیتعالے
ببرکت این مہتر سلیمان را سہ چیز داد یکے آنکہ حاجت او بر آید زیرا کہ بلقیس[۲] مسلم شود
در نکاح او در آید دوم آنکہ مال و مملکت یافت کہ معروف ست سوم آنکہ فرمان خدا ئیتعالے
درین شد کہ اگر کسے را این مال دہے ترا از بیگاری نیست در روز قیامت بر تو حساب نیست
پس خدا ئیتعالے پیغمبر ما را بہر سورتے بسم اللہ الرحمن الرحیم داد تا ہر کہ بسم اللہ
الرحمن الرحیم بگوید در دنیا و آخرت خدا ئیتعالے او را مکرم گرداند و شیطان
از وے بگریزد روایت کردہ اند کہ وقتے نصرانے را با مسلم ملاقات شد مسلم گفت کہ دین
ما بر حق ست و دین شما باطل ست نصرانی گفت دین ما بر حق ست و دین شما باطل ست
گفت اگر من ترا حجتے تمام سلمان شوی گفت آرے این مسلم گفت بسم اللہ

[۱] جولانی بہ پیالہ شراب ۱۲ [۲] بلقیس ملکہ زنی بود جمیلہ فرمانروا ئے شہر سبا کہ بنکاح سلیمان علیہ السلام آمد ۱۲

الرحمن الرحیم و دست خود در آتش در آورد تا آن زمان دست خود در آتش نهشت که نصرانی
گفت دست خود از آتش بیرون آر که بتحقیق دانستم که دین تو برحق ست آن نصرانی
فی الحال گفت اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ [a] محمد اسحاق میگوید که خدایتعالی روز و شب را بیست و چهار
ساعت آفریده ست و چون بنده مسلم پنج وقت نماز فریضه میگذارد کفارت گناهان
پنج ساعت میشود چون بسم اللہ الرحمن الرحیم می گوید کفارت نوزده ساعت باقی میشود
روایت کرده اند که چون مهتر موسیٰ علیه السلام داماد مهتر شعیب شد بدل مهر دختر
شعیب علیه السلام چرانیدن گوسپندان مهتر موسیٰ علیه السلام هشت سال قبول کرد چون
هشت سال تمام شد مهتر شعیب علیه السلام گفت هرچه گوسپندان من امسال بدین رنگ
بره آرند آن ترا باشد مهتر موسیٰ علیه السلام گفت بسم اللہ الرحمن الرحیم و عصا بر پشت
گوسپندان فرود آورد آن سال هر گوسپندی که بره آوردی آن رنگ بود که مهتر شعیب ؑ تعین
کرده بود و سال دوم مهتر شعیب ؑ رنگ دیگر فرموده تعین کرد مهتر موسیٰ علیه السلام باز عصا
بر پشت گوسپندان فرود آورد و بسم اللہ الرحمن الرحیم گفت آن سال نیز هر گوسپندی که بره آوردی
بدان رنگ دیگر بودی که مهتر شعیب علیه السلام تعین کرده بود پس هر که بسم اللہ الرحمن الرحیم
حقیقتاً بگوید هرچه از خدای تعالیٰ بخواهد او را بدهد و هم در کفایه شعبی
می گوید روایت کرده اند کراماً کاتبین اعمال بندگان بحضرت عزت می برند اگر در
اول آن نامه بسم اللہ الرحمن الرحیم و در آخر آن نام خدایتعالی بباشد هر گناهی
که دران نامه اعمال ست او را خدایتعالی می آمرزد و هر روز دو نامه اعمال میشود یکی
نامه روز و یکی نامه شب فرشتگان میبرند پس در سالی هفصد و بیست نامه اعمال میشود
آن نامهای اعمال در خزانه خدایتعالی از وقت بالغ شدن بنده تا وقت مرگ
می نهند تا فردا قیامت جزا نیکی و بدی که میکند بدو دهند در حدیث آمده است
پیغمبر گفت علیه السلام که مهتر جبرائیل علیه السلام را پرسیدم که یا اخی جبرئیل هر چهار جوی
در بهشت ست از کجا بیرون آمده ست جبرائیل ؑ گفت یا رسول اللہ من نیز آرزوی داشتم

[a] ترجمه گواهی میدهم اینکه نیست هیچ معبود بجز خدا در ان حال که واحد ست و گواهی میدهم اینکه محمد ؐ بنده او و رسول او ست ۱۲

که بدانم پس مرا فرمان خدا تعالے شد که اے جبرائیل در ته طوبے رو تا بدانے که چهار جوی از
کجا بیرون آمده اند پس ته درخت طوبے در آمدم و پانصد سال راه رفتم و قبهٔ[1] را دیدم که قفل کرده اند
بر در این قبه دست بزدم دربان گفت کیست بر در گفتم جبرائیل ام دربان گفت والله که من جبرائیل
را نمی شناسم پس فرمان خدا تعالی شد که در آن قبه کشادند و من دران قبه در رفتم و فرشتگان را دیدم
که در نماز هفتاد هزار سال استاده اند پس ازان در جانب دیگر رفتم زمین دیدم از زر و بران زمین
هفتاد هزار سال فرشتگان در رکوع اند و ازان جانب سوی دیگر رفتم زمین دیدم از نقره و بران
زمین فرشتگان دیدم در سجده که هفتاد هزار سال در سجده اند و هر سجده بر نداشته اند پس باب
و سوی دیگر رفتم قبهٔ دیدم از نور که قفل کرده اند قفل آن قبه از زر ست و بران قفل دیدم نبشته
چهار حروف لا اله الا الله محمد رسول الله نبشته اند خواستم که در آن قبه بکشایم فرمان خدا تعالے
شد که ای جبرائیل هرگز نتوانی که در آن قبه بکشائی مگر به کلید مناجات کردم که یار خدایا کلید این
قبه چیست فرمان شد لا اله الا الله محمد رسول الله بگو که کلید این قبه است چون من این کلمه گفتم در
قبه باز شد و من درون قبه آمدم حوضی دیدم که آب او چون کافور ست و خلیش آن حوض مشک و
عنبر ست و دران قبه چهار رکن ست یکی رکن از زر ست دوم رکن از نقره ست سوم رکن از
یاقوت سرخ ست چهارم رکن از زبرجد سبز ست بر رکن اول نبشته اند بسم و بر رکن دوم نبشته الله
و بر رکن سوم نبشته اند الرحمن و بر رکن چهارم نبشته اند الرحیم پس دیدم که از میم بسم جوی روان ست
از شیر و از های الله جوی روان ست از شهد و از میم الرحمن جوی روان ست از آب صافی و از میم الرحیم جوی
روان ست از خمر چون بنده مسلم مخلصاً خالصاً بسم الله الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالی او را ده هزار
شهر در بهشت دهد و در هر شهرے ده هزار خانه باشد و در هر خانه ده هزار تختے باشد و بر هر تختے
ده هزار فراش[2] باشد و بر هر فراش حوری نشسته باشد و بر پیشانی آن حور نام امیر المؤمنین ابابکر
صدیق رضی الله عنه نوشته اند و بر رخساره راست آن نام امیر المؤمنین عمر رض نبشته اند و بر رخساره
چپ آن حور نام امیر المؤمنین عثمان رض نبشته اند و بر زنخ آن حور نام امیر المؤمنین علی رض نبشته اند
و بر لب آن حور بسم الله الرحمن الرحیم نبشته اند روایت کرده اند که پیغمبر گفت علیه السلام خداے
تعالے برمن چندان کرم کرده ست که پیش ازمن بر هیچ پیغمبر نه کرده ست و بعد ازمن نیز

[1] قبه بالضم و تشدید بنا گرد و چون گنبد ۱۲ منه [2] فراش بکسر اول جامه خواب فرش و بساط ۱۲ غیاث اللغات

آن کرم بر هیچکس نکند یاران گفتند یا رسول الله آن کرم کدام است پیغمبر گفت علیه السلام بر
من سورهٔ فاتحه فرستاد مهتر جبرائیل مرا گفت که ای محمد صلعم خدای تعالی میفرماید که اگر این سوره
در توریت بودی هیچ یکی از قوم مهتر موسی عم جهود نگشتی و اگر در انجیل بودی هیچ یکی از قوم
مهتر عیسی علیه السلام ترسا نشدی و اگر در زبور بودی هیچ یکی از قوم مهتر داؤد عم مغ نبودی آنگاه این
سوره در قرآن بر تو فرستاد تا هر مسلمی که این سوره را بخواند خدای تعالی او را آن مقدار ثواب دهد که تو ندانی
و من نیز ندانم و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ندانند و هیچ آفریده نداند جز خدای تعالی و اگر دریاهای
روی زمین سیاهی گردند و درختان روی زمین قلم شوند و برگ درختان روی زمین کاغذ شوند
و فرشتگان آسمان و زمین و آدمیان و پریان بنویسند از آن روز که خدای تعالی دنیا پیدا
کرده است تا روز قیامت ثواب خواننده این سوره را نتوانند نوشت در مدارک مے
گوید که در حدیث آمده است هر که سورهٔ اخلاص یکبار بخواند بدرستیکه سوم حصه قرآن خوانده
باشد پس هر که سه بار سورهٔ اخلاص یعنی قل هو الله احد بخواند او تمام قرآن خوانده باشد در
کشاف و مدارک میگوید پیغمبر صلعم شنید که مردی سورهٔ اخلاص میخواند پیغمبر گفت که واجب شد یاران گفتند
یا رسول الله چه واجب شد پیغمبر گفت علیه السلام واجب شد بهشت او را بهشت در فتاوی حجت میگوید پیغمبر گفت
صلی الله علیه وآله وسلم هر که بعد از نماز فریضه قل هو الله احد بخواند او را من باشد در بهشت و هر که
بعد از نماز فریضه ده بار استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه واسئلک توبة بگوید خدای تعالی
او را بیامرزد و اگرچه گناهان او را بیشتر از برگ درختان و از ریگ عالج باشد و عالج مقامی است
در عرب که آنجا ریگ بسیار است و در بستان فقیه ابو اللیث رح میگوید که زید بن ثابت گفته
است تمام سورتها قرآن صد و چهارده است فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه میگوید که تمام
قرآن شش هزار و دویست و سی و شش آیت است و این قول امیر المؤمنین علی است
رضی الله عنه فاما نزدیک بیشتر علما تمام آیتها شش هزار و شش صد و شصت است
و فتوی برین قول است امام حمید اعرج[1] رحمه الله میگوید که تمام کلمهای قرآن هفتاد و شش هزار و چهل
و صد و سی و نه کلمه است عبد الله مسعود میگوید که تمام حرفهای قرآن سه صد هزار یعنی سه لک
و بیست و دو هزار و ششصد و هفتاد حروف است و خواننده قرآن را بیس هر حرفی ده هزار ثواب

[1] اعرج بفتح اول و ثالث لنگ ۱۲ غیاث اللغات

است وهم در بستان مے گوید الف ۱ درقرآن چهل وهشت هزار هفصد وهفتاد ودوست و
ب ۲ درقرآن یازده هزار وچهار صد وبیست وهشت ست ت ۳ درقرآن ده هزار دوصد و
هفتاد ونه است ث ۴ درقرآن یک هزار و دویست وهفتاد وسه است و ج ۵ درقرآن سه هزار و دویست
وهفتاد و سه است و ح ۶ درقرآن سه هزار ونهصد وهفتاد و سه است و خ ۷ درقرآن دو هزار
چهار صد وشانزده است و د ۸ درقرآن پنج هزار وسیصد وچهل و دوست و ذ ۹ درقرآن چهار
هزار وشش صد و نود وهفت ست و ر ۱۰ درقرآن یازده هزار وهفصد وشصت و سه است ۱۱ و ز
درقرآن یکهزار وپانصد ونود وست و س ۱۲ درقرآن پنج هزار وهشت صد وهفتاد ویکبیست و ش ۱۳
درقرآن دو هزار و دویست وپنجاه و سه است و ص ۱۴ درقرآن دو هزار وسیزده است و ض ۱۵
درقرآن یک هزار وششصد وهفت ست و ط ۱۶ درقرآن یک هزار و دویست هفتاد وچهار ست
و ظ ۱۷ درقرآن هشت صد وچهل و دویست و ع ۱۸ درقرآن هشت هزار وچهار صد ونود ونه است
و غ ۱۹ درقرآن شش هزار وهشت صد وسیزده است و ف ۲۰ درقرآن هشت هزار وپانصد است و
ق ۲۱ درقرآن سه هزار وچهار صد وسی و دوست و ک ۲۲ درقرآن بیست وشش هزار دصد و
سی وپنج ست و ل ۲۳ درقرآن بیست وشش هزار وپانصد وشش ست و م ۲۴ درقرآن نوزده
هزار وهفتاد ست و ن ۲۵ درقرآن چهار هزار وهفت صد وبیست ست و و ۲۶ درقرآن بیست
وپنجهزار ونهصد ونوزده است و ه ۲۷ درقرآن چهار هزار وهفت صد وبیست ست و ی ۲۸
درقرآن بیست وپنجهزار ونه صد ونوزده است و در شمار حروفهاے مذکور میان علما اختلاف
بسیار است فاما جماعتے از علما درین شمار گفته اند که ابراهیم نخعی رحمة الله علیه
مے گوید بجهت معلم کودکان آمرزش میخواهند فرشتگان در آسمان و چهار پایان در
زمین و پرندگان در هوا و ماهیان در دریا در لواقیت میگوید روایت کرده اند امیر المومنین
علی رضی الله عنه وقتے مردی را دید که در خانه کعبه دست بر در کعبه زده بود و میگفت یَا مَنْ لَا یَشْغَلُ سَمْعٌ
عَنْ سَمْعٍ وَیَا مَنْ لَا یُغْلِطُهُ السَّائِلُوْنَ وَیَا مَنْ لَا یُبْرِمُهُ اِلْحَاحُ الْمُلِحِّیْنَ اَذِقْنِیْ بَرْدَ عَفْوِكَ
وَحَلَاوَةَ رَحْمَتِكَ پس امیر المومنین گفت که تو کیستی آن مرد گفت که ای علی من برادر تو ام خضر [1]
هر که این دعا هر روز وقت صبح بخواند گناهان او چنان بریزد چنانچه برگ درختان

[1] خضر بالکسر نام پیغمبرست وبفتح اول وکسر ثانی بمعنی شاخ سبز وکشت زار ۱۲ غیاث اللغات

اگرچه گناهان او مقدار کف دریا باشند و یا مقدار ستارگان آسمان باشند و هم در روایت
می گوید هر که در ماه رجب هر شبی وقت خفتن فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس یکبار بخواند بردارد خدا تعالی از وی عذاب گور و سختی روز
قیامت روایت میکند عائشه رضی الله عنها از پیغمبر علیه السلام هر که در ماه رجب بعد از نماز
بامداد سورت یٰسین یک بار بخواند خدا تعالی پنجاه ساله گناهان او بیامرزد و عذاب گور از وی
بردارد در ریاحین میگوید که روایت کرد انس بن مالک رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
هر که در ماه رجب یکبار قل هو الله احد بخواند خدا تعالی پنجاه سال گناهان او بیامرزد و در مدارک
میگوید نظر هر که بر آسمان افتد و این دعا بخواند اَشْهَدُ اَنَّ لَکَ رَبَّنَا خَالِقًا اَللّٰهُمَّ
اغْفِرْ لِیْ خدا تعالی تمام گناهان او بیامرزد اگرچه این دعا غلطیده خوانده باشد در تفسیر
عمده میگوید که در حدیث آمده است هر که بعد از نماز فریضه آیت الکرسی یک بار بخواند
هر وقت که تقدیر او رسد خدا تعالی جان او بقبضه قدرت خویش قبض کند و چنانستی که در راه
خدا تعالی با پیغمبران علیهم السلام اجمعین برابر کافران جنگ کرده باشد و شهید شده است
و در حدیث دیگر آمده است هر که بوقت بیرون آمدن از خانه خود آیت الکرسی یکبار بخواند خدا تعالی
هفتاد هزار فرشته را تعین کند تا بجهت او آمرزش خواهند و بجهت او دعا کنند و هر که در خانه
خود در آید و یکبار آیت الکرسی بخواند خدا تعالی او را غنی گرداند و فقر از وی دور کند در تفسیر
مدارک گفته هر که بعد از فریضه آیت الکرسی یکبار بخواند کسی او را از در آمدن بهشت منع نکند مگر موت
و بدوام نخواند آیت الکرسی مگر صدیقی[1] و یا عابدی و هر که بوقت خفتن آیتة الکرسی یکبار بخواند
خدا تعالی او را و همسایه او را و هر خانه را که برگرد او بود ایمن گرداند از بلای در حدیث آمده
پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم مهتر از آدمیان آدم علیه السلام است و مهتر عرب منم و این برای فخر نگویم
و مهتر همه فارسیان سلمان است و مهتر روم شعیب و مهتر حبش بلال است و مهتر کوهها کوه طور
و مهتر همه روزها روز جمعه است و مهتر همه ماهها ماه رمضان و مهتر همه کتابها قرآن است و مهتر قرآن
سورهٔ بقره است و مهتر سورهٔ بقره آیتة الکرسی است پیغمبر گفت در هر خانه که آیتة الکرسی بخوانند سی روز
در آنخانه هیچ شیطان در نیاید و هیچ ساحری در آنخانه چهل روز و چهل شب در نیاید و هر که آیتة الکرسی

[1] صدیق بالکسر و تشدید دال بسیار راست گو و نهایت راست بنده از نده سخن کسی را و لقب حضرت ابوبکر رضی الله عنه ۶

بوقت خفتن بخواند بفرستد خدایتعالی بجهت محافظت او فرشته تا وقت صبح در تفسیر عمده
و تفسیر مدارک میگوید بروایتی آیت الکرسی نزدیک بعضی علم ست و نزدیک بعضی کرسی
قدرت ست و نزدیک بعضی کرسی عرش ست و نزدیک بعضی کرسی تخت ست نزدیک
بعضی کرسی ست از مروارید و در حدیث آمده است که هفت آسمان بر نسبت کرسی چون حلقه[١] باشد
در بیابان باشد و نزدیک بعضی بزرگی عرش بر کرسی چون بزرگی بیابان ست بر حلقه که در بیابان
باشد در تفسیر عمده میگوید چهار فرشته است که عرش بر داشته اند و هر فرشته این چهار روی دارد یکی
فرشته ازین میان این چهار بر صورت آدمی ست برای آدمیان روزی و باران میخواهد از خدایتعالی
دوم فرشته بر صورت گاو ست برای چهارپایان روزی از خدایتعالی میخواهد و آن فرشته شرمنده است
تا از آن که امتان مهتر موسی علیه السلام گوساله پرستیدند سوم فرشته بر صورت شیر ست برای
درندگان روزی میخواهد چهارم فرشته بر صورت کرگس ست برای پرندگان روزی میخواهد هم
در تفسیر عمده میگوید پیغمبر گفت علیه السلام مرا فرمان شده که صفت فرشته کنم از فرشتگان که عرش
برداشته اند فرشته که برداشته است از نرمه گوش او تا گردن هفتصد ساله راه است و از شتالنگ
او تا زیر قدم پانصد ساله راه است و پای این فرشته در هفتم زمین ست و سر او در عرش ست
عرش سیصد و شصت پایه دارد و میان هر پایه آن مقدار مسافت ست که اگر هشتاد هزار سال
آن پرنده تیز پرد آن زمان در دوم پایه رسد و بعضی گفته اند میان هر پایه مسافت مثل دنیا شصت
شصت هزار بار در بعضی تفسیر آورده است که عرش سیصد و شصت پایه دارد و بعضی گفته
سه لکه و شصت هزار و در بعضی تفسیر آورده است میان هر دو ابرو آن فرشته سیصد سال راه است
و میان دو کتف آن فرشته پانصد سال راه است و بالای هر یک فرشته دویست هزار و هفتصد سال
راه است و قدم ایشان تا شتالنگ هشت هزار سال راه گرفته است و این معنی در مقدسی نیز آورده است
و چون این فرشتگان عرش برگرفتند ضعیف گشتند و بزانوها افتادند خدایتعالی ایشان را توفیق
داد لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ گفتند ببرکت این راست ایستادند و پای ایشان
از هفتم زمین گذشت و بالای ایشان از هفتم آسمان در گذشت و خدایتعالی ایشان را بر باد نگاهدارد
و روز و شب این فرشتگان مے گویند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ[٢] ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیْدِ

---

[١] حلقه یعنی دایره مطلق و اینجا دایره بمعنی انگشتری مراد است ١٢ [٢] ترجمه نیست معبودی بحق بجز خدایتعالی که صاحب عرش بزرگ است ١٢

در مدارک میگوید فرشتگان که عرش بر داشته اند باینچنین بزرگے از خدا تعالے ایتر سند
و چشم باز نے کنند در حدیث آمده است که خدا تعالے تمام فرشتگان را فرمان داده است
که بر فرشتگانے که عرش بر داشته اند دو بار سلام کنند یکے روز دوم شب برای تعظیم ایشان
و عرش را هفتاد هزار صف فرشته گرو بگرد گرفته اند و بر گرد عرش طواف میکنند و خدا تعالے
را تسبیح و تکبیر میگویند و بر گرد این فرشتگان صد هزار صف فرشتگان دیگر است دست
راست بر دست چپ نهاده و هر فرشته تسبیح میگویند و در بعضی تفسیر آمده است که از سرتا
پای این فرشتگان پر دارند و هیچ پری نیست از خورد و بزرگ که تسبیح خدا تعالے نمے کند و هیچ
تسبیح مانند تسبیح دیگر نیست و وهب بن منبه میگوید که عرش و کرسی خدا تعالے از نور آفریده
است و بیت المعمور از مروارید آفریده است و کرسی زیر عرش است فاما با عرش پیوستگی دارد
و چهار فرشته که عرش بر داشته اند هر یکے چهار روی دارد یکی روی از پیش و یکی روی از پس و یکے
روی راست و یکی روی چپ و از سر تا پاے این فرشتگان چشم دارند و کرسی را چهار پایه است
هر پایه آن کرسی بزرگتر است از هفت آسمان و از هفت زمین هر چه در آسمان و زمین ست
پیش کرسی بدانه سپند ماند و میان فرشتگان آسمان که عرش بر داشته اند و میان فرشتگان
که کرسی بر داشته اند هفتاد حجاب ست از تاریکی و هفتاد حجاب ست از ژاله و هفتاد حجاب ست
از برف و هفتاد حجاب ست از نور از حجابے تا حجابے دیگر پانصد ساله راه است اگر این حجابها
نباشد فرشتگان که کرسی بر داشته اند بسوزند از نور فرشتگان که عرش بر داشته اند تمام
این فرشتگان برای مسلمانان آمرزش میخواهند و در مقدسی میگوید که در حدیث آمده است
که کرسی پیش عرش مروارید ماند که در بیابان افتاده باشد و هفت آسمان و هفت زمین یا آنچه در
آسمان و زمین ست پیش کرسی بحلقه ماند از حلقهاے زره در مدارک و تفسیر
عمده و در بستان فقیه ابو اللیث و مقدسے میگوید که کعب
رضی اللہ عنہ گفت خانه است در آسمان چهارم مقابل کعبه که آن را بیت
المعمور گویند هر روز درین خانه هفتاد هزار فرشته در مے آیند
طواف می کنند تا روز قیامت نوبت ایشان آمدنے نیست فاما بروایت تفسیر آمده
آن خانه در آسمان هفتم ست و بروایت مقدسی آن خانه در آسمان دنیاست و در مدارک

وبعضی تفسیر گفتہ کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما میگوید خانہ ہست در آسمان ہفتم کہ آنرا بیت المعمور گویند پیش آنخانہ جوی روانست ہر روز مہتر جبرائیل وران جوی غوطہ بخورد وخود را می فشاند وہفتاد ہزار قطرہ از پرہائے مہتر جبرائیل میچکد از ہر قطرہ خدا یتعالے فرشتہ می آفریند آن فرشتگان در بیت المعمور آیند وخدا یتعالی را عبادت میکنند تا روز قیامت نوبت ایشان آمدنی نیست وہر روز ہفتاد گان ہزار فرشتہ جدید در بیت المعمور مے آیند ور تفسیر امام زاہد مے گوید کہ بیت المعمور از زمرد سبز ست در آسمان وقبلہ فرشتگان ست وہر روز ہفتاد ہزار فرشتہ در بیت المعمور مے آیند وطواف میکنند تا روز قیامت نوبت ایشان آمدنی نیست ودر مقدسی میگوید با ہر قطرہ باران فرشتہ از آسمان فرو می آید وباز ہرگز آن فرشتگان در آسمان نروند ودر تمام آسمان فرشتگان خدا یتعالے را عبادت میکنند بعضے در قیام اند وبعضے در رکوع اند وبعضے در سجود تا آن زمان کہ آفریدہ شدہ اند سر برنداشتہ اند چون روز قیامت شود سر بردارند وبگویند سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ یعنی تسبیح مے گوئیم خدائے را وعبادت مے کنیم وحق عبادت تو بجا نیاوردیم ومقدار یک بلشتے آسمان خالی از فرشتگان نیست رؔوایت کرد انس بن مالک رضی اللہ عنہ از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خدا یتعالے یک فرشتہ آفریدہ ہست کہ ہزار سر دارد وہر یکے ہزار روے دارد ودر ہر روے ہزار دہن ودر ہر دہنے ہزار زبان دارد بہر زبانے خدا یتعالی را تسبیح ہزار لغت میگوید مقاتل مے گوید کہ مر خدا یتعالے را یک فرشتہ ہست کہ نام او روح است اگر آن فرشتہ خواہد کہ ہفت آسمان وہفت زمین وآنچہ در آسمان وزمین ست یک لقمہ کند در شکم او ہیچ اثر پیدا نگردد ودر مقدسی مے گوید روایت میکند ابن مسعود رضی اللہ عنہ کہ خدا یتعالے فرشتہ آفریدہ ہست کہ تمام دریا وکوک[1] ناخن اوست در بستان فقیہ ابو اللیث می گوید کہ روایت کردہ اند از پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ خدا یتعالے زمین آفریدہ ہست سپید سی چند دنیا یک روز آن زمین سی روز دنیاست وآن زمین پر ست از خلقے کہ خدا یتعالی آفریدہ ست ایشان نمیدانند کہ کسے پیغمبران خدا یتعالے یک لک زدنی میکنند یاران گفتند یا رسول اللہ آن خلق

[1] کوک بضم کاف وواو غیر ملفوظ وسکون کاف عربی دندہ کہ پیچ در ریشہ درخت وبمعنے حلق ۱۲ غیاث ۱۲

از فرزند آدم اند یا نہ پیغمبر فرموده صلی اللہ علیہ وسلم کہ ایشان نمیدانند کہ خدا تعالے آدم را
آفریده است یا نہ باز یاران گفتند ایشان شیطان را میدانند یا نہ پیغمبر فرموده صلے اللہ
علیہ وسلم ایشان نمیدانند کہ خدا تعالی شیطان را آفریده است یا نہ پیغمبر گفت صلی اللہ
علیہ وسلم یَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۵ پیغمبر فرمود صلے اللہ علیہ وسلم خدا تعالی فرشتہ
آفریده است کہ نیمہ تن فرود از آتش ست و نیمہ تن بالای او از برف و آن فرشتہ
تسبیح میگوید سُبْحَانَ مَنْ اَلَّفَ بَیْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ کَمَا اَلَّفْتَ بَیْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ فَاَلِّفْ
بَیْنَ قُلُوْبِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِیْنَ ط معنے آن ست کہ تسبیح میگویم مر خدائے
را کہ میان آتش و برف الفت داد الہی چنانچہ میان آتش و برف الفت دادی ہمچنان
میان دلہاے مسلمان الفت ده پیغمبر فرمود صلے اللہ علیہ وسلم کہ خدا تعالے یک خروس
در زیر عرش آفریده است کہ دو پر دارد چون آن پرہا فراز میکند از مشرق تا مغرب
میگذرد و چون آخر شب میشود آن خروس پرہائے خود را فراز میکند و می افشاند و خدا تعالے
را تسبیح میگوید سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوْسِ چون آن خروس این تسبیح می گوید تمام
خروسان کہ بر روے زمین اند تسبیح میگویند و پرہا را فراز میکنند و می افشانند روایت کرده اند
از پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ خروس سپید را بد نگوئید کہ او درود بر من میفرستد و ہم در
بستان میگوید روایت کرده شده است از پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ خدا تعالے ہژده
ہزار عالم آفریده است دنیا و آنچہ در دنیاست یک عالم است از آن ہشتاد ہزار عالم و
در تفسیر امام زاہد میگوید کہ امام مقاتل حسان میگوید کہ خدا تعالے ہشتاد ہزار عالم آفریده
است چہل ہزار در تری و چہل ہزار در خشکی و دنیا از مشرق تا مغرب یک عالم است از آن ہشتاد
ہزار عالم ابی کعب گوید رضی اللہ عنہ کہ خدا تعالے ہژده ہزار عالم آفریده است و ہم چنین عالم
ست چنانچہ آدمیان یک عالم اند و فرشتگان عالم دیگر اند و پریان عالم دیگر اند و دیوان
عالمے دیگر اند ابو سعید خدری رض میگوید کہ خدا تعالے چہل ہزار عالم آفریده است بیست ہزار در
تری و بیست ہزار در خشکی و دنیا تمام یک عالم است از آن چہل ہزار عالم پیغمبر فرموده علیہ السلام
مراد از آن خدا تعالے نیست کہ عالمیان را بیان کنم اگر مرا فرمان شدے این عالمیان را

۵۷ فراز بفتح اول در آخر زا معجمہ بمعنے کشاده شده و بستہ شده ۱۲ غیاث اللغات

بیان کنم دلهاے شما طاقت نداشتی وزهرہاے شما بتر قیدی[1] در تفسیر عمده میگوید که امام مقاتل
میگوید که اگر تفسیر عالمها میکردم هزار جلد کاغذ بایستی وهزار ورقے بودی در بستان
وور بعضے تفاسیرے گوید که ابن عباس گفته است رضی الله عنهما در بهشت درختے
ست که آن را طوبے گویند تنه او از زر ست وهر برگے از برگهاے آن درخت آن مقدار
است که تمام دنیا در زیر یک برگ آن درخت پوشیده شود وهم ابن عباس رضی الله عنهما
روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم در بهشت درختی ست که آنرا
طوبے گویند تنه آن درخت در خانه من باشد وشاخهای آن درخت در خانهاے مسلمانان باشد
وهیچ خانه مسلمانے نباشد که دران خانه شاخے از طوبے نبود ودر هر برگے از برگهاے طوبے
فرشته هست که خداے تعالے را تسبیح میگوید واز هر برگے طوبے نورے تابد چون نور آفتاب واگر
مرغے بریک برگ آن درخت پریدن گیرد پیر فرتوت گردد پیش از آنکه بکرانه رسد وزیر آن درخت
صحرائی ست که ریگ آن صحرای مروارید ویاقوت ست وخاک آن صحراے زعفران ست
ونشستگاه بهشتیان زیر آن درخت ست وقتے باشد که بهشتیان زیر درخت نشسته باشند
فرشتگان با اسپان بهشتی بیایند وبهشتیان را گویند که خداے تعالے شارا اسلام گوید فرمان شده است
که شما بزیارت دیدار من بیائید پس هر بهشتی بر اسپے سوار شوند ویک صف کرده بروند چنانچه
گوش هر اسپے بش گوش اسپے دیگر نباشد واگر میان راه درختے باشد آن درخت از جاے خود دور
شود تا بهشتیان از یکدیگر جدا نشوند چون فرشتگان بمقام عالی رسانند بهشتیان خداے تعالے
را تحیت گویند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَاِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ وَلَكَ
حَقُّ الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ خداے تعالے بزبان دبیکام گوید عَلَيْكُمُ السَّلَامُ وَرَحْمَتِيْ وَمَحَبَّتِيْ
مَرْحَبًا بِعِبَادِيَ الَّذِيْنَ حَفِظُوْا وَصِيَّتِيْ وَقَضَوْا اَمْرِيْ پس بهشتیان گویند وَعِزَّتِكَ
مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ فَاْذَنْ لَنَا فِي السُّجُوْدِ قَالَ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنِّيْ قَدْ رَفَعْتُ
عَنْكُمْ مُؤْنَةَ الْعِبَادَاتِ **در بستان** فقیه ابو اللیث میگوید که روایت کرده شده
هست از ابن عباس رضی الله عنه بزرگے ماهتاب در طول وعرض مقدار
چهل فرسنگ ست ده چهل فرسنگ یعنی چهل گاوست در چهل گاو یعنی یکهزار دو ششصد

[1] تو قیدن یعنے شگافته شدن واین سیل ترکیدن ست ۱۲ غیاث اللغات

گاؤ میشود و بزرگی آفتاب مقدار شصت گاؤست در شصت گاؤ یعنی سه هزار و شصت
گاؤ میشود و هر ستاره مقدار کوهی بزرگست نزدیک بعضی ستارگان در آسمان معلق اند بر طریق
قندیلها و نزدیک بعضی مرکب اند از معلق چنانچه نگینه در انگشتری و بعضی گفته اند بزرگی آفتاب
و ماهتاب مقدار دنیاست اگر بزرگی ایشان مقدار دنیا نباشد از تمام دنیا یک طریق دیده
نشود و این قول مسلمانان ست نه قول منجمان و در مقدسی میگوید که آفتاب در آسمان چهارم
هست و مهتاب در آسمان دنیاست و هم در مقدسی میگوید روایت میکند ابو عریضه از عطا که
او گفت بزرگی آفتاب و ماهتاب در طول و عرض نهصد گاؤست یعنی هشتصد لکه و ده هزار
گاؤ و عکرمه میگوید که بزرگی آفتاب مقدار دنیاست و سوم حصه دنیا بزرگی ماهتاب مقدار دنیاست
و هم در مقدسی میگوید که بزرگی هر ستاره مقدار دوازده گاؤست در دوازده گاؤ یعنی
صد و چهل و چهار گاؤ میشود امام مقاتل میگوید کواکب نزدیک بعضی معلق اند در آسمان چنانچه
قندیلها و بعضی گفته اند که در آسمان مرکب اند نه معلق چنانچه نگینه در انگشتری و آفرینش
آفتاب و ماهتاب و ستارگان از نور عرش ست در مقدسی میگوید که امام قلبی میگوید که هفت
آسمان و هفت زمین بر طریق قبه هست که بر زمین باشد و در روایت کرده هب از سلیمان فارسی که
آسمان اول از زمرد[1] سبز ست و آسمان دوم از نقره هست و آسمان سوم از یاقوت سرخ ست
و آسمان از در سفید ست و آسمان پنجم از زر سرخ ست و آسمان ششم از یاقوت سبز ست و آن آسمان
هفتم از نور ست در بستان میگوید بالای آسمان هفتم صحرائیست از نور و بالای آن صحر احجابهاست
در میان آسمان و زمین پانصد ساله راه هست در مقدسی میگوید که میان هر آسمان نیز پانصد
ساله راه هست و بالای آسمانها عرش ست و بالای عرش خدا تعالی داند که چیست در بستان میگوید
میان مشرق و مغرب نیز پانصد ساله راه هست و بیشتر دنیا بیابان و دریاهاست و اندکی دنیا آبادانی
ست و بیشتر آبادانی کافران اند و مسلمانان و گرد دنیا تاریکی ست و بیشتر از تاریکی کوه
قاف ست و آن کوهی ست که تمام دنیا گرد گرفته هست و آن کوه از زمرد سبز ست و کرانهای
آسمان متصل بدان کوه هست و در دنیا هیچ کوه نیست که رگ آن متصل بکوه قاف نیست
و خدا تعالی یک فرشته زیر کوه قاف نام زد کرده و چون خدای میخواهد که قومی را هلاک کند حکم

[1] زمرد بضمتین و تشدید رای مهمله مضموم جوهریست سبز رنگ و بفتح نیز آمده ۱۲ غ

عکرمه

وچون آن فرشته را تا رگ آن کوه بجنباند چون آن فرشته کوه می جنباند ایشان هلاک مے شوند و زیر زمین میروند در مقدسی مے گوید که خدا تعالیٰ اول نور آفرید و از آن نور یاقوت سرخ آفرید از آن یاقوت سرخ آب آفرید و از موج آب آسمانها آفرید و از آن آب آتش آفرید و از آن آتش کف آفرید و از آن زمین آفرید و زمین بر سنگ ست و آن سنگ بر سرون گاو ست و آن گاو بر ماهی ست ماهی بر آب ست و آب بر خاک ست نمناک که آن خاک بر پشت دوزخ ست و دوزخ بر باد ست و باد بر چیزے نیست پس دنیا بر باد ست در تنبیه فقیه ابو اللیث و در تفسیر امام زاهد میگوید روایت کرده شده ست از ابن عباس رضی الله عنه که خدا تعالیٰ اول قلم را آفرید و قلم را فرمان شد که بنویس هر چه شدنی ست تا روز قیامت قلم نبشت بعد از قلم ماهی آفرید که تمام زمین بر آن ماهی ست و بعضی گفته اند پیش از آفریدن تمام عالم آب بود پس گفت آب در مقامیکه کعبه است جمع شد بر طریق کوه و آن روز یکشنبه بود و پس بخار آب بر طریق دود در هوا جمع شد بر طریق کوه پس خدا تعالیٰ آن بخار را در زمین سبز گردانید و از آن در آسمان آفرید و در روز دوشنبه آفتاب و ماهتاب و ستارگان آفرید پس خدا تعالیٰ زمین را بر طریق بساط فراز کرد و در روز سه شنبه خدا تعالیٰ چهارپایان خشکی و تری و پرندگان آفرید و در روز چهارشنبه چوبها و درختان آفرید و پرندگان را قسمت کرد زمین بعد از آفریدن در جنبش بود و قرار نمیگرفت پس خدا تعالیٰ کوه را آفرید تا زمین قرار گرفت در روز پنجشنبه بهشت و دوزخ را بیافرید و روز جمعه مهتر آدم را آفرید در مقدسی مے گوید که بعضے گفته اند که اول چیزے که خدا تعالیٰ آفرید ست عرش ست و بعضے گفته اند که لوح ست و بعضے گفته اند که کرسی ست و بعضی گفته اند که ماهی ست در قصص بخاری مے گوید که پیغمبر گفت صلے الله علیه وسلم که اول خدا تعالیٰ نور من آفرید بیش از همه چیز ها هزار سال آنجهان و آن نور بقدرت خداے تعالیٰ بود پس آن نور خدا تعالیٰ را سجده کرد چنانچه خداے تعالیٰ خواسته ست پس آن نور را چهار قسم کرد از یک قسم عرش آفرید و از قسم دوم قلم آفرید و از قسم سوم بهشت آفرید و از قسم چهارم که مانده بود آن را نیز چهار قسم کرد قسم اول که بزرگ و شریف بود از آن قسم پیغمبر را آفرید و از قسم دوم عقل آفرید و از قسم سوم شرم آفرید و از قسم چهارم معرفت خویش خدا تعالیٰ را

آفرید و بعضے ازین معنے روایت در مقدسی نیز آورده است در مدارک التنزیل میگوید که ابن عباس رضی
الله عنه گفته است خدایتعالے اول زمین آفرید بعد ازان آسمان آفرید و هم ابن عباس رض گوید که خدایتعالے جوهرے
آفرید که طول و عرض او یکهزار سال راه بود و در ده هزار سال پس خدایتعالے بران جواهر بنظر هیبت دید آن جوهر گداخت
و آب شد و لرزیدن گرفت از آن آب دودے برخاست و در هوا جمع شد و از آن خدایتعالے آسمان آفرید و هم در
مدارک از آن آب دودے برخاست و در هوا جمع شد و ازان دود خدایتعالے آسمان آفرید و هم در مدارک التنزیل
میگوید که خدایتعالے اول و تر زمین آفرید و آسمان در روز دوم فاما آن زمین بطریق توده
بود چون کوه بعد از آفریدن آسمان زمین را ...... بطریق بساط گسترد و در مدیث
است که خدایتعالے روز دوشنبه زمین را آفرید و روز سه شنبه کوهها را
آفرید و روز چهارشنبه درختان و آبها و آبادانی و خرابی آفرید و روز پنجشنبه آسمان آفرید و روز
جمعه آفتاب و ماهتاب و ستارگان و فرشتگان آفرید و روز جمعه در آخر ساعت حضرت آدم ع را آفرید
و قیامت نیز در آخر ساعت روز جمعه قایم شود و در کشاف نیز این معنے آورده است در مدارک
که ابن عباس رض گفت که پیغمبر علیه السلام گفت خدایتعالے ده فرشته نامزد کرده است تا هر که نام من شنود
درود فرستد آن فرشتگان او را دعا کنند و بگویند که خدایتعالے ترا بیامرزد چون این ده فرشته
این دعا کنند خدایتعالے و فرشتگان آمین گویند و هر که از شنیدن نام من بر من درود نفرستد این
ده فرشته او را دعاے بد کنند و بگویند که خدایتعالے ترا نیامرزد چون این ده فرشته او را
دعاے بد کنند خدایتعالے و فرشتگان آمین گویند و درود بر پیغمبر علیه السلام نزدیک امام طحاوی
یکبار در تمام عمر واجبست و نزدیک امام کرخی هر بار که نام پیغمبر ص بشنود درود واجب شود فتوی
برین قول ست در تفسیر عمده گوید که پیغمبر گفت علیه السلام که خدایتعالے فرشتگان را فرمان داده است
که ایشان در تمام عالم سیاحت کنند و سلام من بر امت من برسانند در حدیث آمده است هر که بر
من یکبار درود بفرستد خدایتعالے بروی ده بار درود فرستد و هر که بر من ده بار
درود بفرستد خدایتعالے بروی صد بار درود بفرستد و هر که بر من صد بار درود فرستد
خداے تعالے بروی هزار بار درود بفرستد و بنویسد خدایتعالے میان
دو ابروے او براتے از آتش دوزخ و براتے از نفاق او در روز قیامت او را مرتبه

جوهر معرب گوهرست یعنے سنگ قیمتے و اصل هر شے و خلاصه ۱۲ غ ظ سیاحت بکسر اول ع جاے معلیه سیر کردن و
رفتن سر زمین ۱۲ غیاث اللغات

شہید ان دہد در مدارک التنزیل مے گوید توبہ مہتر آدم بہ برکت این دعا قبول شدہ بود رَبَّنَا
ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ابن عباس رضی اللہ عنہ گوید
کہ مہتر آدم علیہ السلام سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالٰى جَدُّكَ
وَلَآ اِلٰهَ غَيْرُكَ اِنِّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ فَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ فَاِنَّهٗ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ
اِلَّآ اَنْتَ خواند برکت این دعا توبہ مہتر آدم ع قبول شد و ہم ابن عباس رضی اللہ عنہ میگوید
مہتر آدم ع گفت یارب تو مرا بید قدرت خود آفریدی فرمان شد آرے باز مہتر آدم ع
گفت یارب تو در تن من جان بقدرت خود در آوردی فرمان شد آرے باز مہتر
آدم ع گفت یارب اثر رحمت تو غالب ست بر اثر خشم تو فرمان شد آرے
باز مہتر آدم گفت یارب تو مرا بکرم خود در بہشت فرستادی فرمان شد آری باز مہتر
آدم ع گفت یارب مرا سبب چہ از بہشت بیرون آوردی فرمان شد سبب آنکہ بیفرمانے
کردی و دانہ گندم خوردی باز مہتر آدم گفت یارب اگر باز توبہ کنم باز مرا در بہشت فرستی فرمان
شد آرے چون مہتر آدم اینچنین مناجات کرد باریتعالے توبہ مہتر آدم قبول کرد و در تفسیر
میگوید مہتر آدم گفت یارب بحرمت[1] محمد رسول اللہ مرا ببامرز خدایتعالے مہتر آدم را آمرزید و
توبہ او قبول کرد فا از کفایہ شعبی میگوید مہتر آدم سیصد سال گریست بعد ازان توبہ قبول
کرد فا از منہاج العابدین میگوید کہ مہتر آدم دویست سال گریست بعد ازان توبہ قبول شد
در مدارک التنزیل مے گوید کہ پیغمبر گفت صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ وقت خفتن سہ بار شَهِدَ اللّٰهُ
اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰٓئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًا بِالْقِسْطِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ
الْحَكِيْمُ اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ بخواند خدایتعالے ازین خواندن ہفتاد ہزار فرشتہ
بیافریند تا روز قیامت بجہت او آمرزش خواہد و در عمدۃ التفسیر نیز حدیث ہمین مقدار آوردہ
ہست فا از مدارک التنزیل مے گوید ہر کہ بعد ازین آیت دعا نیز بخواند اَنَا اَشْهَدُ بِمَا
شَهِدَ اللّٰهُ بِهٖ وَاَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ هٰذِهِ الشَّهَادَةَ وَهِيَ لِيْ وَدِيْعَةٌ عِنْدَ اللّٰهِ خداے
تعالے روز قیامت بگوید کہ بندہ مرا نزدیک من عہد ہست و من سزاوارترم کہ بعہد خود وفا کنم
دایم پس خدایتعالے فرمان دہد کہ بندہ مرا در بہشت در آرید برکت خواندن این آیۃ و این دعا

[1] حرمت معزز و ارجمند شدن و حرام شدن ۱۲ غیاث اللغات

در مدارک التنزیل مے گوید مردی در بستر خود غلطیدہ بود ناگاہ نظر او بر ستارگان و بر آسمان افتاد او بگوید اَشْهَدُ اَنَّ لَكَ رَبًّا وَّ خَالِقًا اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِی خدائیتعالیٰ نظر رحمت بروے کند و تمام گناہ او بیامرزد پیغمبر گفت علیہ السلام کہ ہیچ عبادتے تفکر نماند امام جعفر صادق رحمۃ اللہ علیہ میگوید ہر کرا مہمے پیش آید پنج بار ربنا بگوید ہر چہ از خدائیتعالیٰ بخواہد بیابد و از ہر چہ او را ترس باشد خدا تعالیٰ او را امین گرداند پیغمبر گفت علیہ السلام ہر کہ سہ آیت از اول سورہ انعام بعد از صبح صادق بخواند خدا تعالیٰ ہفتاد ہزار فرشتہ را نامزد او کند تا او را از ہمہ بلاہا نگہدارد و فرمان دہد خدا تعالیٰ تا بنام او آن مقدار ثواب بنویسد کہ تمام فرشتگان تا روز قیامت می نویسند و این سہ آیت منیت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ وَالنُّوْرَ ثُمَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُوْنَ هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ مِّنْ طِیْنٍ ثُمَّ قَضٰۤى اَجَلًا وَاَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهٗ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ هُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰوٰتِ وَفِی الْاَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَیَعْلَمُ مَا تَكْسِبُوْنَ ۞ در مدارک میگوید کہ ابن عباس رضی اللہ عنہ گفتہ ہست کہ ہیچ آیتی نزدیک من برای مستجاب شدن دعا بہتر ازین آیہ نیست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلِ اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ عٰلِمَ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَیْنَ عِبَادِكَ فِیْمَا كَانُوْا فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ ۞ وہم در مدارک میگوید فرشتگان کہ گرد عرش صف کردہ اند تسبیح ایشان منیت سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ و نزدیک بعضے تسبیح ایشان سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوْحِ ہست ابن عباس رضی اللہ عنہ مے گوید اسم اعظم خداے تعالیٰ ہمین ست در شرعۃ الاسلام مے گوید اگر دشمنان می خواہند شب خون زنند ہم باید گفت تا ایشان ظفر نیابند در مدارک التنزیل مے گوید یہودان باکافران چون جنگ مے کردند این دعا می خواندند اللہم انصرنی بالنبی المبعوث فی اٰخر الزمان الذی نجد نعتہ فی التورٰیۃ تا ببرکت این دعا بر کافران ظفر مے یافتند در تفسیر آیہ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِیِّ وَالْاِبْكَارِ مے گوید نزدیک بعضے

سلہ اجل بفتحتین بہ تخفیف لام بمعنے مہلت و مدت مرگ و وقت چیزے و نہایت زمان ۱۲ غیاث اللغات

معنے این آیت اینست کہ پیغمبر علیہ السلام را فرمان می شد کہ دائم سبحان و بحمدہ بگوید روایت
میکند ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کہ دوست خود را پرسیدم یعنے پیغمبر علیہ السلام را کہ نام بزرگ تر
خدا تعالے کدام است پیغمبر علیہ السلام گفت بر تو باد باخر سورۂ حشر کہ بسیار بخوانی لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا
الْقُرْاٰنَ عَلٰى جَبَلٍ لَّرَاَيْتَهٗ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَتِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ هُوَ اللّٰهُ الَّذِيْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ
الرَّحِيْمُ ؕ هُوَ اللّٰهُ الَّذِيْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ۚ اَلْمَلِكُ الْقُدُّوْسُ السَّلٰمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ
الْعَزِيْزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحٰنَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ؕ هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ
لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰى يُسَبِّحُ لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ
باز پرسیدم پیغمبر علیہ السلام سہ بار مرا ہمین جواب داد پیغمبر علیہ السلام فرمود ہر کہ
وَمَنْ يَّتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا وَّيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ بخواند خدائے
تعالے او را از شبہات دنیا و از سختے جان کندن و از سختی قیامت نگاہدارد پیغمبر گفت علیہ السلام
من آیتے بیاموزم ہر کہ این آیت بہر حاجتے کہ بخواند او روا بندہ باشد یعنی وَمَنْ يَّتَّقِ
اللّٰهَ آخر این سخن پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم چند کرت[1] تکرار کرد روایت کردہ اند کہ پسر عوف
مالک را کافران اسیر کردند عوف بر پیغمبر علیہ السلام آمد و قصہ پسر گفت پیغمبر گفت تو و زن
تو لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ ؕ بسیار بگوئید ایشان چند روز گفتند
ناگاہ پسر ایشان رسید و صد اشتر کافران نیز آورد و امام سدی مے گوید
رحمۃ اللہ علیہ اسم اعظم یعنے نام بزرگ خدائے تعالے کهيعص ست و در
تفسیر آیت لَا يَمْلِكُوْنَ الشَّفَاعَةَ اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا مے گوید
کہ در حدیث آمدہ ست ہر کہ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ ؕ بگوید او را نزدیک
خدائے تعالے عہدے باشد پس او شفاعت مسلمانان روز قیامت تواند کرد و روایت
کرد ابن عباس رضی اللہ عنہ از پیغمبر علیہ السلام کہ گفت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم یاران را کہ
ہیچکس از شما عاجز نیست از کسبے کہ نزدیک خدائے تعالے او را عہدے بگیرد
باشد یاران گفتند چون ست آن عہد پیغمبر گفت علیہ السلام ہر کہ بامداد او لی و شبانگاہ

[1] کرت بفتح اول و تشدید رے نوبت و بار چنانکہ سہ کرت یعنے سہ بار ۱۲ غ

اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ عَالِمَ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ اِنِّیْ
اَعْهَدُ اِلَیْكَ فِیْ هٰذِهِ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا بِاَنِّیْ اَشْهَدُ لَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَكَ
لَا شَرِیْكَ لَكَ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُوْلُكَ وَنَبِیُّكَ فَلَا تَكِلْنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ
تُقَرِّبْنِیْ اِلَی الشَّرِّ وَتُبَاعِدْنِیْ مِنَ الْخَیْرِ فَاِنِّیْ لَا اَثِقُ اِلَّا بِرَحْمَتِكَ وَاجْعَلْ
لِّیْ عَهْدًا اَحْتَفِیْ تُوَفِّیْهِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ فَاِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ ط
بگوید فرمان خدا تعالے شود تا این دعا بنویسد و زیر عرش بنهد چون روز
قیامت شود ندا در دهند که کجااند کسانے که نزدیک خداے تعالے
عهد دارند تا امروز ایشان در بهشت روند در عمده تفسیر و مدارک میگوید
که چون کافران مهتر ابراهیم علیه السلام را در آتش افروختند بحدیکه پرندگان در هوا از گرمی آتش
سوخته شدند مهتر ابراهیم را تخته بستند با طوق در پله منجنیق فشاندند و خواستند
که در ان آتش اندازند دران محل مهتر جبرائیل بر مهتر ابراهیم میگفت چیزی حاجت داری
مهتر ابراهیم گفت که بشما حاجت ندارم مهتر جبرائیل گفت از خدا تعالی بخواه مهتر ابراهیم گفت که
خدا تعالی عالم میداند پس حاجت چه خواهم چون مهتر ابراهیم را در آتش انداختند آتش هیچ چیزے
از مهتر ابراهیم نسوخت مگر تخته بند و طوق مهتر ابراهیم آن زمان را این دعا میخواند حَسْبِیَ اللّٰهُ
نِعْمَ الْوَکِیْلُ ابن عباس رضی الله تعالی عنه میگوید مهتر ابراهیم از برکت خواندن این دعا سلامت
ماند و آتش را فرمان شد که اے آتش سرد شو تا ابراهیم سلامت ماند فاما چنان سرد شو که
ابراهیم از سردی هلاک شود اگر این فرمان نشدے از غایت سردی مهتر ابراهیم
هلاک شدے در مدارک و عمده میگوید چون ماهی در دریا مهتر یونس علیه السلام فرو برد
مهتر یونس پیغمبر علیه السلام این آیت را میخواند لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ
مِنَ الظّٰلِمِیْنَ در حدیث آمده است هر کرا مهمے پیش آید این دعا را بخواند خدا تعالے
دعاے او مستجاب گرداند و هر حاجتے که خواهد از خداے تعالے روان شود
و در عمده میگوید مردے بانواع زحمت مبتلا شده بود ابن مسعود رضی الله عنه
در گوش او این آیت خواند فی الحال صحت یافت آیه اینست اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا

بخته بند یعنے صبر و قید و بمعنے محبوس و قیدے و بمعنے چوبها کوچک که بر وقت رفتن بر پاے بزنند ۱۲ غیاث

وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ فَتَعَالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ
وَمَنْ يَّدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهٗ بِهٖ فَاِنَّمَا حِسَابُهٗ عِنْدَ رَبِّهٖ اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ
الْكٰفِرُوْنَ وَقُلْ رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰحِمِيْنَ در مدارک و عمده
مے گوید که چون فرعون بالشکرہاے خود تعاقب[1] مہتر موسے کرد لشکر فرعون
ہفتاد لکھ بود و قوم مہتر موسے علیہ السلام ششصد و ہفتاد ہزار بود ایشان را
دریاے قُلزُم پیش آمد و فرعون بالشکر خود نزدیک شد چون نظر قوم مہتر موسی علیہ السلام
بر لشکر فرعون افتاد قوم مہتر موسی علیہ السلام گفتند دشمنان بما رسیدند و دریا مارا پیش آمد مہتر
موسی علیہ السلام گفت دشمن مقهور خواہد شد مہتر موسیٰ عصای بر دریا زد در دریا دوازده راه
پیدا شد مہتر موسیٰ با دوازده فرق خود از دریا گذشت مہتر موسیٰ در انحال این دعا بخواند یَا مَنْ
كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَالْكَائِنُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَالْمُكَوِّنُ لِكُلِّ شَيْءٍ اِجْعَلْ لَّنَا مَخْرَجًا
لشکر فرعون چون در تعاقب موسیٰ علیہ السلام در دریا آمد تمام غرق شدند پس ہر که گوید بیچاره را
در اجل[2] یا در حوادث دیگر اثر ست خطا گفته باشد زیرا که لشکرہاے فرعون بسیار بودند که یک
روز غرق شدند اگرچه طالع ہمه یکے نبود و ہمه طالع ہا مختلف داشتند روایت کرده اند از
امیر المومنین علی رضی اللہ عنه ہر که دوست دارد که روز قیامت ورا ثواب کامل شد باید که
چون از مجلس بخیزد آخر سخن وی یکبار این آیت باشد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ در تفسیر وَاذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا
مے گوید که بسیار بگوئید ذکر خداے تعالیٰ عز و جل را تسبیح خداے تعالیٰ اول روز و آخر روز امام
مقاتل مے گوید که مراد از تسبیح سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ ہست در حدیث آمده ہست که ذکر
خداے تعالیٰ چندان بگوئید که خلق گویند که این مجنون ہست در حدیث دیگر آمده ہست
که آفتاب ہر چیزے را روشن کننده ہست و روشن کننده دل ذکر خداے تعالیٰ ہست در حدیث دیگر آمده
ہست که ہر که دوست دارد که تمام نعمتہاے بہشت بیابد باید که ذکر خداے تعالیٰ بسیار بگوید و این حدیثہا
از تفسیر عمده ہست فاما در مدارک میگوید که سلیمان رضی اللہ عنه میگوید که ذکر خداے تعالیٰ بزرگ

---

[1] تعاقب پس گریختہ رفتن ۱۲ [2] اجل بفتحتین نہایت زمان عمر و مدت و مہلت و وقت اداے قرض ادہ[illegible]

وبہترست ازہمہ چیزہا پیغمبر گفت یاران آگہ من شمارا بیاموزم بہترین اعمال شما و پاکیزہ ترین
اعمال شما و بلندترین اعمال شما و بہتر از دادن زر و نقرہ در راہ خدا تعالیٰ و بہتر از آنکہ کافران
را در راہ خدا تعالیٰ بکشید و خود را در راہ خدا تعالیٰ بکشانید یاران گفتند یا رسول اللہ آن
اعمال کدام ست پیغمبر گفت صلے اللہ علیہ وسلم آن عمل کہ بہترست از ہمہ چیزہا ذکر خدا تعالیٰ
ست و روایت کرد ابن عباس رضی اللہ عنہ از پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم ہر کہ این سہ آیت
فَسُبْحَانَ اللّٰہِ حِیْنَ تُمْسُوْنَ وَحِیْنَ تُصْبِحُوْنَ وَلَہُ الْحَمْدُ فِی السَّمٰوٰتِ وَعَشِیًّا وَّحِیْنَ
تُظْہِرُوْنَ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَیُحْیِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِہَا وَ
کَذٰلِکَ تُخْرَجُوْنَ ۔ و آخر سورہ والصافات یعنی سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّۃِ عَمَّا
یَصِفُوْنَ وَسَلٰمٌ عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ بعد
ہر نمازے یکبارہ بخواند نام او آن مقدار نیکی بنویسند کہ ستارگان آسمان و قطرات
باران و برگ درختان و ریگ بیابان باشد و آن مقدار حروف کہ درین آیہا ہاست پس
بہر حرفے دہ گان نیکی او را بدہند و پیغمبر گفت علیہ السلام ہر کہ وقت صبح صادق
فَسُبْحَانَ اللّٰہِ حِیْنَ تُمْسُوْنَ وَحِیْنَ تُصْبِحُوْنَ وَلَہُ الْحَمْدُ فِی السَّمٰوٰتِ الآیہ بخواند دریابد
ثواب ہر وردے و ہر چیز یکہ از وی فوت شدہ باشد آن روز ہر کہ این آیت را شب بخواند او یابد ہر
وردے و ہر چیز یکہ از وی آن شب فوت شود در مدارک و تفسیر عمدہ میگوید کہ چون بلقیس یک
گام از مہتر سلیمان علیہ السلام با سپاہی با دوازدہ ہزار ملوک بیرون آمد با ہر یکی یاران ہزارہا
بودند و بلقیس یک گام از مہتر سلیمان علیہ السلام فرود آمد و تخت او در ہفتم حجرہ در زمین بود و مہتر سلیمان
در شام بود و صفت تخت بلقیس از ہدہد شنید مہتر سلیمان علیہ السلام گفت کسی باشد کہ تخت
بلقیس بر من بیارد پیش از انکہ بلقیس یک گام مسلم شدہ بیاید عفریتے از سبان پریان گفت کہ من
تخت بلقیس بیارم پیش از انکہ شما از مجلس حکم برخیزید مہتر سلیمان گفت پیش ازان میخواہم دیر کرد وی زیر
مہتر سلیمان آصف بن برخیا گفت کہ من تخت بلقیس را بیارم پیش از آنکہ تو پلک بر پلک زنی
زیرا کہ بر آصف دعاے بود کہ دران اسم اعظم خدا تعالیٰ بود ہر حاجتے کہ بخواہد برکت این اسم
اعظم بر آید و آن دعا اینست یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ وَیَا اِلٰھَنَا وَاِلٰہَ کُلِّ شَیْءٍ

سلہ در مکسر کار ہر روزہ دائمی و موضع آب خوردن و آب برداشتن ۱۲ غ

وَاحِدًا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ چون اینه دعا آصف برخیا خواند زمین بشگافت
و تخت بلقیس پیش مهتر سلیمان ع حاضر شد و در مدارک میگوید که قریشان ده هزار و حبشی
و غطفان و قریضه و نفیرها با هزار هالشکر جمع شدند و در بستان میگوید که ایشان
هژده هزار بودند و لشکر پیغمبر علیه السلام سه هزار یاران چون بسیاری کافران
بدیدند گفتند یا رسول الله دلهاے ما تا بگلو رسیده است چیزے هست که آن بخوانیم تا
برکت آن دلهای ما را خدای تعالی قوتی دهد و بر کافران ظفر یابیم پیغمبر گفت علیه السلام بگوئید بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتِنَا وَ اٰمِنْ رَوْعَاتِنَا و در تفسیر آیت عُلِّمْنَا مَنْطِقَ
الطَّیْرِ و در مدارک میگوید که مهتر سلیمان علیه السلام معنی زبان هر مرغان دانستی وقتی فاخته آواز
کرد مهتر سلیمان ع گفت این فاخته که آواز کرد میگوید کاشکی خلق آفریده نشدے و طاوس فریاد کرد
مهتر سلیمان گفت این طاوس میگوید هرچه کنی جزاے آن یابی اگر نیکی کنی جزای نیکی یابی و اگر بدی
کنی جزای بدی یابی هدهد فریاد کرد مهتر سلیمان گفت که میگوید که گناهگاران آمرزش از خداے
تعالی بخواهید و خطاف[1] فریاد کرد یعنی فراشتک مهتر سلیمان ع گفتند این است گوید که پیش
فرستید اعمال نیک تا جزاے آن بیابید و اگر نه افسوس فائده ندارد و رخم یعنی مردار
خوار فریاد کرد مهتر سلیمان ع گفت که میگوید سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی مِلْاَءَ اَسْمَائِهٖ و قمری فریاد کرد
مهتر سلیمان گفت که میگوید که هر که خاموش باشد سلامت ماند و خروس فریاد کرد مهتر سلیمان گفت که
میگوید خداے تعالی را یاد کنید اے غافلان کرکس فریاد کرد مهتر سلیمان گفت میگوید اے فرزند آدم بزی
آن مقدار سالهاے که میخواهی فاما آخر موت است و عقاب فریاد کرد مهتر سلیمان گفت که میگوید راحت
کسی است که از مردمان دور باشد و غوک فریاد کرد مهتر سلیمان گفت که میگوید سُبْحَانَ رَبِّیَ
الْقُدُّوْسِ و در مدارک میگوید که لشکرهاے مهتر سلیمان صد گاو در صد گاو فرود آمدی یعنی در الحصه گاو فرود آمدے
ده هزار پانصد گاو لشکر آدمیان بودے و همین مقدار لشکر پریان بودی و همین مقدار لشکر چهارپایان مهتر
سلیمان را هزار خانه از شیشه بود بر چوب در آنجا مهتر سلیمان را سیصد زن و هفتصد سریه بود و بساط مهتر سلیمان
از زر و نقره بود در یک گاو بریافت بساط برای مهتر سلیمان یافته بودند و تخت مهتر سلیمان از زر و نقره
بود در میان آن بساط می نهادند و مهتر سلیمان بران تخت نشستی و گرد آن تخت ششصد هزار

[1] خطاف بالضم و تشدید طا، طائریکه در عرف آن را ابابیل گویند ۱۲ غ

کرسی یعنی شش لکھ زر و نقره می انداختند پیغمبران بر کرسی زرین می نشستند و عالمان بر کرسی نقره می نشستند و برگرد پیغمبران و عالمان آدمیان دیگر بودند و برگرد آدمیان پریان و دیوان می بودند و پرندگان بر تخت مهتر سلیمان ع بابرها صف میزدند تا آفتاب بر مهتر سلیمان علیه السلام نیفتد باد صبا تخت را برداشتی بامداد یک ماه راه ببردی و شبانگاه یک ماه را باز آوردی باد تخت را فرمان دادی تا آن تخت را بردارد و باد ساکن آن تخت را روان کردی و هرچه کسی سخن کردی باد آنرا در گوش مهتر سلیمان علیه السلام رسانیدی وقتی مهتر سلیمان علیه السلام جای بگذشت مردے گفت خدا تعالے چه ملکی بزرگ داده است آل مهتر داؤد را یعنی مهتر سلیمان ع را این سخن باد در گوش مهتر سلیمان رسانید مهتر سلیمان از تخت فرود آمد و نزدیک آن مرد رفت و گفت که آرزوی چیزے نباید کرد که مقدور آن نباشد پس سلیمان علیه السلام گفت اگر خدا تعالے یک تسبیح از بنده قبول کرد بهتر از این ملکے باشد که آل داؤد را داده است و بعضی گفته که آن بساط که بریان بجهت داؤد علیه السلام یافته چهار گاؤ در چهار گاؤ بود از زر و نقره و آن مکلل بجواهر بود که دیوان بجهت مهتر سلیمان ع از دریا آورده بودند و تخت مهتر سلیمان علیه السلام از زر و نقره بود یک گاؤ در چهار گاؤ بود و در تفسیر مدارک التنزیل مے گوید که پیغمبر گفت صلے الله علیه وسلم بعد چند گاه قومی پیدا شود که در دعاء ایشان از حد بگذرند بنده است مردم را که این دعا بخوانند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ الْجَنَّةَ وَمَا قَرَّبَ اِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَفِعْلٍ وَاِعْتِقَادٍ وَاَعُوْذُبِكَ مِنَ النَّارِ وَمَا قَرَّبَ اِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَفِعْلٍ وَعَمَلٍ روایت کرده اند که مهتر یعقوب صلوة الله علیه وقتی ملک الموت را در خواب دید و پرسید که اے ملک الموت جان یوسف ع قبض کردی یا نه ملک الموت گفت که من جان یوسف ع قبض نکرده ام بخدا اینکه او زنده است او را طلب کن و این دعا بخوان یَا ذَا الْمَعْرُوْفِ الدَّآئِمِ الَّذِیْ لَا یَنْقَطِعُ مَعْرُوْفُهٗ اَبَدًا وَلَا یُحْصٰی غَیْرُہٗ فَرِّجْ عَنِّیْ روایت کرده اند که محمد سماک را سخت زحمتی حادث شد و خلق بر طبیبی نصرانی دانا میرفتند تا برای او از طبیب علاج بیارند ایشانرا مردی خوبروی و خوشبوئے پیش آمد و گفت کجا میروید ایشان گفتند بر فلان نصرانے طبیب مے رویم تا برای محمد سماک علاج بگوید آن مرد گفت سبحان الله برای دوست خدا علاج از دشمن خدا میخواهید باز گردید و بر محمد سماک بگوئید که دست خود بر جای درد بنه و این آیت بخوان

سله صبا بفتح و کسر بادیکه از طرف مشرق وزد و بعضے گفته اند بادیست که در ایام بهار وزد ۱۲ غ سه سماک بکسر اول نام ستاره و آن منزل چهاردهم است و بفتح اول و تشدید میم تیر انداز ۱۲ غیاث اللغات

بِالْحَقِّ اَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ آنمرد اینقدر گفت و غائب شد ما باز گشتیم و بر محمد سماک آمدیم قصه بگفتیم او دست خود بر جای درد نهاده این آیت بخواند فی الحال صحت یافت و آنمرد مهتر خضر بود

در تفسیر عمده و مدارک میگوید که پیغمبر فرمود صلے الله علیه وسلم هر که وقت خفتن قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ تا آخر بخواند خدا تعالے اورا نورے بدهد از خوابگاه او تا مکه در میان این نور فرشتگان پر باشند و بجهت او آمرزش خواهند از خدا تعالے تا آن زمان که او در خواب است و اگر خوابگاه او در مکه باشد آن زمان خدا تعالے او را نورے دهد از خوابگاه تا بیت المعمور در میان این نور فرشتگان باشند که بجهت او آمرزش از خدا تعالے بخواهند در تفسیر مدارک میگوید

چون بر قوم مهتر یونس علیه السلام عذاب فرود آمد ایشان بر شخصے رفتند که میان ایشان بود آن مرد گفت که این دعا بخوانید یَا حَیُّ حِیْنَ لَا حَیَّ فِیْ دَیْمُوْمَةِ مُلْکِهٖ وَبَقَائِهٖ یَا حَیُّ مُحْیِیَ الْمَوْتٰی وَیَا حَیُّ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ چون ایشان این دعا بخواندند خدا تعالے عذاب ایشان دفع کرد

از فضیل عباس روایت کرده اند که آن شیخ بر ایشان گفت که بگوئید اَللّٰهُمَّ اِنَّ ذُنُوْبَنَا قَدْ عَظُمَتْ وَجَلَّتْ وَاَنْتَ اَعْظَمُ مِنْهَا وَاَجَلُّ فَافْعَلْ بِنَا مَا اَنْتَ اَهْلُهٗ وَلَا تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ لَهٗ اَهْلُهٗ چون این دعا بخواندند خدا تعالے عذاب ایشان دفع کرد در تفسیر

مدارک میگوید که لشکر پیغمبر علیه السلام در جنگ حنین[1] دوازده هزار بود و لشکر کافران چهار هزار بود و مسلے از لشکر پیغمبر علیه السلام گفت ما بسیاریم بعد ازین کافران را بر ما ظفر نباشد و آن مسلم ندانست که ظفر خدا تعالے دهد نه لشکر بسیار پیغمبر علیه السلام چون این سخن شنید ناخوش شد و میان مسلمانان و کافران جنگے سخت شد مسلمانان را شکست افتاد پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم با دو نفر در جنگ ماند یکے عباس عم پیغمبر علیه السلام که عنان اسپ پیغمبر علیه السلام گرفته بود دوم ابوسفیان بن حارث عم زاده پیغمبر علیه السلام که رکاب پیغمبر علیه السلام گرفته بود پیغمبر صلے الله علیه وسلم عباس رض را گفت که یاران را آواز کن عباس رض را آواز بلند بود چون عباس رض یاران را آواز داد یاران لبیک گویان باز گشتند و بر آمدند پیغمبر علیه السلام فرشتگان شانزده هزار فرود آمدند و فرشتگان جامهای سپید پوشیده و بر اسپان ابلق[2] سوار بودند اگرچه یک فرشته برای هلاک کردن تمام عالم کافی است فاما برای تعظیم پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم شانزده هزار

[1] حنین بفتح اول و کسر نون نام علامه است که کتب یونانی ترجمه کرده و نام موضع که کفار آنجا با آنحضرت صلعم جنگ کرده بودند ۱۲ غیاث اللغات [2] ابلق سیاه و سپید است ۱۲ رشیدی

فرشته فرود آمد پس پیغمبر علیه السلام یک کف خاک بر دست مبارک گرفت و جانب کافران
انداخت و گفت اِنْهَزَمُوا بِرَبِّ الْكَعْبَةِ یعنی لت شکستید ای کافران بخدای کعبه که همه کافران
لت شکستید و آن زمان پیغمبر علیه السلام این دعا میخواند اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَاِلَيْكَ الْمُشْتَكٰى
وَاَنْتَ الْمُسْتَغَاثُ و همین دعاست که مهتر موسے علیه السلام در وقت گذشتن دریا میخواند
در تفسیر مدارک می گوید که پیغمبر صلے الله علیه وسلم هشتاد جنگ با کافران کرده بود و
در بستان فقیه ابو اللیث میگوید که مکروه است دور کردن موی اندام در حالت جنابت روایت
کرد خالد که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم هر که در جنابت موی از اندام خود دور کند روز قیامت
هر موے با و دعوی کند و بگوید که اے بار خدایا بپرس این بنده را از سبب چه مارا
ضائع کرد مارا ناشسته از خود دور کرد در کفایه شعبی مے گوید هر که خمر خورده است و
پیش از توبه نقل کند بدرستیکه او در گور خوک شود و این حدیث را بسیار از یاران رسول
صلے الله علیه وسلم روایت کرده اند و در حقائق مسلم میگوید که در دوزخ چاهے ست که زنا
کنندگان را دران چاه عذاب کنند اگر در آن چاه باز کنند از گرمی آنچاه دوزخ افروخته شود و روز
قیامت چون مرد زانی را بر انگیزند میان دو چشم او فرجی باشد همچون فرج زنان و زنیکه زنا کرده است
روز قیامت درمیان دو چشمان او آلت مردان باشد ازان آلت و ازان فرج خونے و ریمے
بچکد که اگر قطره ازان در دنیا افتد تمام دنیا گندہ شود و در کفایه شعبی میگوید اگر مردی نقل کرده و
توبه نکرده بود و لواطت کننده بود و در روز قیامت هر دو را بر انگیزند و نفس او بر محل او بر طریق
سگان باشد و از گندگی خون و ریم که از ایشان چکد تمام خلق روز محشر در حیرت باشند پس تمام
خلق آسمان و زمین و از اهل محشر بر ایشان لعنت[1] کنند روایت کرد عبد الله بن عباس که چون مرد
زانی پیش از توبه نقل کند روز قیامت عورتے که با او زنا کرده باشد بر گردن آمده سوار شود
و از فرج زن و از آلت مرد خون و ریم چکد که تمام خلق در گندگی آن حیران شوند و تمام بر ایشان
لعنت کنند در قوت القلوب مے گوید هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز جنت الفردوس
بگذارد و بخواند در رکعت اول یکبار بعد از فاتحه ده آیت از سوره بقره بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
الٓمّٓ ۚ ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ

[1] لعنت بالفتح نفرین و بالضم آنکه مردم او را لعنت کنند و بالضم و فتح عین آنکه مردم لعنت کنند ۱۲ رشیدی

وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُونَ تا آخر الا انهم ومایشعرون ودو آیت هم سوره بقره یعنے وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ تا آخر لقوم یعلمون وقل هو الله احد پانزده بار و در رکعت دوم الحمد یکبار و آیة الکرسی یعنی الله لا اله الا هو الحی القیوم تا آخر هم فیها خالدون وسه آیت آخر سوره بقره یعنے ولله ما فی السموت وما فی الارض تا آخر علی القوم الکفرین وقل هو الله احد پانزده بار بخواند بدهد خدا تعالے او را در بهشت عدن[1] هزار هزار شهر و در هر شهرے هزار هزار قصر یعنے ده لکھ قصر و در هر قصرے هزار هزار سرایے یعنے ده لکھ حجره و در هر حجره هزار هزار صفه یعنے ده لکھ صفه و در هر صفه هزار هزار خیمه و در هر خیمه هزار هزار تخت یعنی ده لکھ تخت و بر هر تختے هزار هزار فرش و بر هر فرشے هزار هزار بالش و بر هر بالشے یک یک حور و بجهت هر حورے یکهزار حله و یک هزار مائده طعام و در هر مائده هزار هزار کاسه یعنے دو لکھ کاسه و در هر کاسه طعام گوناگون این ثواب هر گذارنده این نماز رسد والله اعلم بالصواب۔

---

[1] عدن بالفتح و سکون دال بمعنی اقامت و جا همیشه بودن یا باغهاے بهشت که مردم در آنجا همیشه خواهند بود ۱۲ غیاث اللغات

فهرست ابواب جلد اول مجموعه خانی

ماشاء الله لا قوة الا بالله

الحمد لله والمنة که این کتاب لاجواب فتات لاثانی موسوم ست به

مثنوی خلد ثانی

سنہ ۱۳۲۸ ہجری

حسب فرمائش خادمان بن متین حاجی چراغ الدین سراج دین تاجران کتب بازار کشمیری لاہور

در مطبع دیباب فرزات جیون پرنٹنگ ورکس لاهور

آغاز دفتر ثانی مجموعہ خانی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد بیحد مر محمودی را کہ ہدایت حمد او حامد را بمقام محمود رسانید و عارف را معرفت تمہ آن باقی بعجز معترف گردانید کما حمدہ احمد الانبیاء والمرسلین وقال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ اجمعین وشکر بیحد مر مشکوری را کہ سعی جمیل عباد را بانعام عمیم باتمام نعمت مشکور گردانیدہ است وبغایت قدیم قاصد را بمقصود رسانیدہ او وحیدی کہ چون جن وانسان در بدو آفرینش از کتم عدم بصنعت جود در حیز وجود برای عبادت خود پدید آوردہ و وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وتتمہ امر ایشان بسعادت آخرت باستقامت بعبادت بر احکام شرع محکم کرد کما امر نبیہ علیہ الصلوٰۃ والسلام وقال اللہ تعالے فاستقم کما امرت واعبد ربک حتی یأتیک الیقین جل جلالہ وعم نوالہ وتحیت فراوان بر سید المرسلین الاولین والآخرین ودرود بے پایان بر خاتم انبیاء ومرسلین صلوٰۃ اللہ وسلامہ علیہم اجمعین نبیی کہ کونین بہ طفیل او موجود شد کما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم حاکیا عن اللہ العلام لولاک لما اظہرت ربوبیتی بیت محمد گر نبودے کس نبودی + نبودے ہر دو عالم را وجودے ورسولی کہ کمال دین احمدی وتمام نعمت سروری را باو دادہ بود چنانچہ در کلام وفرقان حمید خود خبر دادہ الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی فرمود صاحب دولتے کہ الفقر فخری بیان دولت اوست وبلند ہمتے لا انتہا کہ ما زاغ البصر وما طغی نشان ہمت او

شعر له همم لا منتهی لکبارها + وهمة الصغری اجل من الدهر +
شعر بلغ العلی بکماله + کشف الدجی بجماله + حسنت جمیع خصاله + صلوا علیه و
آله + وسلموا یا قوم بل صلوا علی صدر الامین مصطفی ما جاء الا رحمة للعالمین صلی الله
علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین وسلام مواید بر علمای عالی درجه که آیه والذین اوتوا العلم درجات
در شان ایشان ست وصلحای عالی مرتبه ان المتقین فی جنات ونهر فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر نشان ایشان واعلی همتانی که چون نظر ایشان از راه دیگر بد و حال بر قول باری متعال
که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون افتاد و حق جل وعلا دیده بصیرت ایشان بعین عنایت
کشاده از خواب غفلت بر جسته وکمر جد و جهد بذل مجهود در طلب علم محکم بر بسته وبدیده بیدار و ذهن
هشیار در طلب مرام چنان قیام نمودند که سواد شب بمطالعه ومناظره سرمه چشم خود ساخته وچون شمع بسایط
محیط عبادات ومعاملات چون بیاض روز روشن مصبر من پرداخته واعلام عالی علم از اعلی علیین
گردانیده اند قال عائشة شاعر بقدر الکد تکتسب المعالی + ومن طلب العلی سهر اللیالی + یروم
العز ثم ینام لیلا + یغوص البحر من طلب اللآلی + در مقام استنباط واجتهاد وی بمقامی رسانیدند
که خود را در درجه علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مندرج گردانیدند وچون آخر کار وتتمه وصال علم
سلطان ملک نبوت ووالی ولایت نصرت صلی الله علیه وسلم الناس کلهم موتی الا العالمون
وکلهم نائمون الا العاملون والعاملون کلهم مغرورون الا المخلصون
وقوف یافتند ورایات علم درایات را بولایت عمل باخلاص بر افتند وبر سر قرب ملک الملوک
عز سلطانه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر جای یافتند رزقنا الله وایاکم اجمعین والحمد لله رب
العالمین اما بعد میگوید دعاگوی مسلمانان از خاص وعوام کمال کریم ناگوری غفر الله له ولوالدیه و
احسن الیهما والیه جمیع الانام وچون از کتابت عبارت مجموعه خانی عین المعانی که جامع المسائل ست فارغ
شدم اهل زمانه از علما وفقهای کبار وفضلا واساتذه وتلامذه نامدار که در مذهب نعمانی در تحقیق مسائل
ابو حنیفه ره ثانی اند تلقی نمودند وهر یکی جمیعا وفردا بیکزبان بستودند بقول خویش ترقی وتعالی فرمودند واین
ضعیف بزبان حال ولسان مقال در جمیع احوال میگفت ما الثنی وما لحیه وما الذباب وما شحمه فاما این علمای

سله ترجمه برای او همتهاست که نیست مر آن کلان همتهای او وهمت او که خورد ست کلان ست از زمانه ۲ سله ترجمه رسید آنحضرت بکمال خود ودور کرد تاریکی
را بدیدن جمال خود نیک ست همه خصلتهای او صلوة بفرستید بر وی وبر آل او ۳ سله ترجمه سلام بگوئید ای قوم بلکه صلوة بر بالای صدر نشین که امین ست
مصطفی نیامده است مگر رحمت عالمیان ۴ سله ترجمه بقدر رنجت قسمت میشود مرتبها وکسیکه طلب میکند بلندی را بیدار باشد شبها طلب میکند عزت را

عصر که محل و مرتبه احتمال معانی و استنباط مبانی دارند تلقی ایشان فضل من الله رب العالمین روی نمود
و ذلک[1] فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم فزودن ترقی ایشان فزون
غیبی و حصول الارب منظور سالها شد شیخ المشایخ قدوة[2] المجتهدین ختم السالکین والواجدین زین الحق و
الدین عین الحقیقة و الیقین مبین السالکین محی شریعت النبی استاد اساتید الزمان وحید الاوان فرید
الحق والملة والدین وحید الجبلة الیقین خواجه غفر الله لهما کما غفر الله لنبیه و صفوته صلی الله علیه و سلم
و آله دعاهای فراوان و ثناهای بی پایان فرمودند و گفتند که کتاب همچنین باید کرد که عبارت شدیدانه و احکام
منتهیانه مقبول علمای متدین محبوب فقهای مفتیین مرغوب فضلای متین چون این هر دو بزرگ دین و علمای
دیگر که ابو حنیفه عصر و سر بیچه زمن بودند و بتعظیم تمام و تکریم مدام بانتساج این مجموعه اشارت فرمودند و فتان
را اشارت نمودند و طیب صیت این صوت در اطراف و اکناف منتشر گشت الحق لا یبشر شیئ حوانین
و ملوک و امرا و وزرا از کبار و صغار بانواع الاکرام و اصناف العظام از خواص و عوام بانتساج این نسخه مشغول
شدند و داعی را بادعیه صالحه و اثنیه متوالیه مشرف گردانیدند باعث این حیز باقی یعنی خان کبیر که مؤید مظفر و منصو
و مجاهد و مرابط غازی عین و الحقیقة اکرم مکرم اعظم معظم بهرام خان دام الله حفظه و مکنته حمد فراوان و مدح
بی پایان فرمودند و از داعی بکیزبان التماس معاملات بهترین عبارات نمودند مدت دو سال مدعی از ایشان استعداد
نموده و اعذار و موانع ظاهر قواطع باهر با ایشان ظاهر کرده مع ذلک بصریح و کنایت سوال میکردند و داعی جز استعداد
جوابی نبود در میان بعد دو سال که مدت مدید و عهد بعید ست اشارت مخدوم قدیم مربی مستقیم خان کریم خاقان اعظم
عقد الاسلام و المسلمین قامع الکفرة و المشرکین قاهر الفجرة و المرتدین قاطع الطغات و قالع البغات ضیاء الاسلام
افتخار الانام ظهیر الخلافة ناشر الامن المرافت صفدر ایران و توران عین الملة و الدین الغ قتلغ اعظم بهرام خان ادام الله
دیانته و ازید النعمة از افق جلال و تتق[3] کمال ما بع و طالع باد و از کسوف تغیر مبرا و از خوف تبدیل معرا متجلی بانواع اکرام
و موشح باجناس عظام مصدر باصناف شکرام و صل یافت کالزلال للظمان و عین الحیوان للعطشان تصور افتاد در باب
تالیف[4] معاملات ذکری زخلاصه فکری که نتایج آن را ثمره و یاقوت منهی ست مندرج بود چون داعی ممنون الطاف و
مرهون اشفاق آن مخدوم بود و چون استعداد آن را محلی نماند در مدت یسیر از احکام عسیر تحریر ر ا افتاد و این مجموعه را
تتمه مجموعه خانی فی عین المعانی نسمیه شد ثواب ثمرات آن سپارگاه باجاه این مخدوم قدیم و اصل و متصل باد

---

[1] و این فضل خدمت مید بد او را هر که را سے خواهد و الله تعالی خداوند تعالی بهر گست [illegible]
[2] قدوه بالکسر و بالضم پیشوا [illegible]
[3] تتق [illegible] بمعنی سراپرده [illegible]
[4] تالیف دو چیز یا چند چیز را با هم پیوند دادن و بمعنی جمع نمودن با ترتیب [illegible]

كتاب النكاح

در هدایه و کافی و کنز الدقائق میگوید که نکاح سنت ست اگر توقان[1] نباشد یعنی اگر میل باطن نباشد فاما
اگر توقان باشد آن زمان نکاح واجب ست و نکاح فرض عین ست نزدیک اصحاب ظواهر و فرض کفایه ست نزدیک بعضے
علما و در شاهان و عمده و کافی نیز آورده است که مشغول شدن بنکاح افضل ست و مندوب است از فارغ بودن برای
نماز نفل و روزه نفل و نزدیک امام شافعی رحمة الله فارغ بودن برای نماز نفل و روزه نفل اولیست از نکاح مگر آنکه
میل باطن بر زن باشد آن زمان نزدیک او نکاح سنت ست اگر توقان نباشد پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم
هر که بر دین منست و بر دین مهتر داود و بر دین مهتر سلیمان و مهتر ابراهیم صلوة الله علیهم اجمعین باید که او زن
بخواهد پیغمبر علیه السلام فرمود که اَلنِّكَاحُ مِنْ سُنَّتِيْ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِيْ فَلَيْسَ مِنِّيْ یعنی نکاح
سنت منست پس هر که از سنت من روی بگرداند او از من نباشد پس چون نکاح سنت باشد مشغول
شدن بدان افضل باشد از فارغ بودن برای نماز نفل و روزه نفل زیرا که مشغول شدن بسنت اولیست از نماز
نفل و در نوادر مذکور ست که در خبر آمده است که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم هر که شفاعت من امیدوار است
باید که دختر خود را بفاسق ندهد هر که بفاسق دهد هر روزی بر وی هزار لعنت فرود آید قال علیه الصلوة
والسلام مَنْ تَزَوَّجَ كَرِيْمَتَهُ بِفَاسِقٍ يَنْزِلُ عَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ أَلْفُ لَعْنَةٍ و در احیاء العلوم آورده است دو رکعت نماز
گذاردن از کسیکه او را زن باشد بهتر ست از هشتاد رکعت نماز از کسیکه او را زن نباشد پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم
جبرائیل صلوة الله علیه که من از فراهم آمدن با عورت خود ضعیف شدم جبرائیل مرا وصیت کرد که حریصه بخورم این
حدیث و در شرعة الاسلام نیز آورده است و در مختار الفتاوی میگوید اگر کسے را از زن حرج باشد یعنی ترس زنا باشد
که در حق زن بجا نمیتواند آورد او را نکاح کردن مکروه باشد و در بستان آورده است که بعضی علما نکاح را
فریضه گفته اند و بعضے سنت گفته اند و ما میگوئیم اگر میل باطن بر زن باشد آن زمان افضل ست که زن بخواهد اگر بر خوردن
قدرت باشد و اگر میل باطن بر زن نباشد آن زمان اگر خوش آید نکاح کند و اگر خوش نیاید نکاح نکند و اگر مشغول العبادت خداے تعالی
شود بهتر ست در هدایه و کافی میگوید که نکاح درست شود با ایجاب و قبول اگر هر دو لفظ ماضی باشند چنانچه مرد گوید قبول
کردم و خواستم و زن گوید بزنی دادم مر نفس خود را و شاهان گویند اگر زنے گوید مر دی را که نفس خود بتو بزنی دادم این
را ایجاب گویند و مرد گوید قبول کردم این را قبول گویند و در مضمرات میگوید هر که از دو نفر اول گوید آن را ایجاب گویند هر که

[1] توقان بالفتح آرزومند شدن و غلبه شهوت ۱۲ ... بالفتح ... سکون ... ۱۲ غیاث اللغات

آخر گوید آن را قبول گویند در شاہان و کافی مسطورست اگر مردے زنے را گوید کہ نفس خود را
مرا دہ یا مرد گوید بزنی دہ زن گوید دادم بعضے گویند این نکاح روا باشد و بعضی گویند کہ این نکاح
روا نباشد پس بہتر آنست کہ مرد گوید نفس خود را مرا بزنی دہ و زن گوید بزنی دادم تا نزدیک تمام علمای نکاح
روا باشد زنی را گفتند کہ نفس خود را بفلان بزنی دادی زن گفت دادم و نگفت کہ نفس خود را دادم پس شوہر
گفت قبول کردم و نگفت قبول کردم نکاح روا باشد در کبیری مذکورست مردے بحضور دو گواہ جز پدر دختر غیر بالغہ را گفت
دختر خود را مرا بدہ پدر گفت دادم نکاح روا باشد اگرچہ بہتر دبعد گفتن پدر دادم نگوید کہ قبول کردم فاما اگر مردے
گفت کہ دختر خود را بما دادی پدر گفت دادم نکاح روا نباشد تا آن زمان کہ آن مرد نگوید کہ قبول
کردم در زاد آوردہ است نکاح روا نیست بگواہی کودکان و دیوانگان و بندگان و کافران و در سراجی
گوید کہ نکاح روا نیست بگواہی فرشتگان و بگواہی مستے کہ او را عقل نباشد فاما بگواہی گنہگار روا ست
در فتاوی مے گوید نکاح روا نیست بگواہی کرے کہ اصلا نشنود و فتوے برین قول است
اما اگر کرے ست کہ در گوش او فریاد کنند بشنود بگواہی این چنین کرے نکاح روا باشد در فتاوی
ظہیری و کبیری میگوید مردی زنے را میگوید کہ خدا و رسول را گواہ کردم این نکاح روا نیست امام ابو القاسم
رحمہ اللہ میگوید این محض کفرست و این مرد کافر مے شود زیرا کہ او را این اعتقاد ست کہ رسول علیہ
السلام این نکاح را میداند و غیب جز خدا تعالی کسے نداند فاما در فتاوی حجة میگوید صحیح آنست کہ این مرد
کافر نمیشود زیرا کہ اعمال بندگان بر پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم عرض میکنند پس غیب نباشد در کبیری
آوردہ است مردی بر گواہان میگوید گواہ باشید زنیکہ درون این خانہ ہست من نکاح کردم آن زن از
درون خانہ گفت من قبول کردم گواہان این سخن زن شنیدند فاما آن را ندیدند اگر درون آن خانہ
ہمان زن تنہا باشد نکاح روا باشد و اگر با آن زن زنے دیگر ہم باشد نکاح روا نباشد مگر آنکہ گواہان آن
زن را معاینہ کنند و بینند ہمین حکم ست اگر زنے مردی را وکیل کند از درون خانہ و گواہان آن
زن نہ بینند و سخن او بشنوند در ینابیع مذکورست زنے مردی را وکیل کرد و گفت کہ نفس من بزنے
بخواہ آن مرد در غیبت آن زن بر گواہان میگوید کہ فلانہ را من نکاح کردم نکاح روا باشد امام
ابو القاسم رحمة اللہ علیہ میگوید اگر گواہان فلانہ را نمی دانند نکاح روا نباشد مگر آنکہ آن مرد بر گواہان نام
آن زن و نام پدر آن زن بر طریقے گوید کہ ایشان بشناسند تا نکاح روا باشد فقیہ زاہد میگوید تا آنزمان نکاح
روا نباشد نزدیک امام اعظم رح کہ آن مرد نام آن زن و نام پدر آن زن و نام جد آن زن نشناسد

ونزدیک امام ابویوسف وامام محمد رحمة الله علیهما نام آن زن ونام پدر آن زن کافیست وهم فقیه زاهد
گوید این در صورتیست که گواهان آن زن را نشناسند اما اگر گواهان آن زن را بشناسند آنزمان
نام آن زن بسنده است اگر خوندگار بحضور گواهان بگوید فلان کنیزک خود را بفلان غلام خود زنی
دادم بسنده است واین نکاح روا باشد اگرچه غلام وکنیزک ایجاب وقبول میان خود نکرده باشند در خزانة
الفقه مسطورست که پنج چیز باید تا نکاح روا باشد یکی حضور ولی چنانچه پدر مر دختر خود را اگر صغیره باشد و
اگر بالغه باشد خواه وکیل باشد خواه نباشد دوم حضور دو گواه سوم رضای زن وشوهر چهارم ایجاب پنجم قبول
در هدایه وکافی میگوید اگر یکی لفظ ماضی باشد ویکی لفظ مستقبل باشد هم نکاح روا باشد چنانچه در ینابیع نگاشته
است اگر زنی گفت بزنی بخواه مرا ومرد گوید بزنی قبول کردم هم روا باشد در نوادر آورده است اگر
هر دو لفظ مستقبل باشند نکاح روا نباشد چنانچه اگر زنی گفت بزنی بخواه مرا ومرد گوید خواهم خواست زیراکه این
وعده است واین قول امام اعظم وامام محمد وامام ابویوسف است ونزدیک امام شافعی رح هر دو لفظ مستقبل روا باشد
وهمین حکم است مختار امام اعظم رح وفتوی برین قول است در هدایه وفتاوی حجه میگوید نکاح روا است بلفظ نکاح
وتزویج وبخشیدن نفس خود وفروختن وملک گردانیدن چنانچه در شاهان میگوید ودر فتاوی حجه آورده است اگر
زنی مردی را بحضور دو گواه میگوید من نفس خود را بدست تو فروختم ویا ملک تو گردانیدم ویا پدر دختر غیر بالغه
مردی را میگوید من نفس دختر خود بدست تو فروختم مرد گوید خریدم ویا قبول کردم نکاح روا باشد وفتوی برین قول
است ودر هدایه میگوید نکاح روا نباشد بلفظ اجارت[1] وفتوی برین قول است وروا نیست بلفظ اباحت[2] و
بلفظ حلال وبلفظ اعارت[3] وبلفظ وصیت[4] چنانچه اگر زن گوید من نفس خود بتو وصیت کردم یا حلال گردانیدم مرد
گوید قبول کردم نکاح روا نبود اگرچه دو گواه حاضر باشند ودر کافی وکنز میگوید که نکاح روا باشد که هر دو
گواه حره حاضر باشند وهر دو مرد باشند ویا یکی مرد باشد ودو زن حره حاضر باشند فاما باید که هر دو گواه
عاقل باشند وبالغ ومسلمانان اگرچه فاسق باشند یا حد قذف ایشان زده باشند ویا کور باشند
ودر کافی میگوید نکاح بغیر هر دو گواه روا نیست در مذهب ما ونزدیک امام مالک رحمة الله
بغیر دو گواه رواست فاما نزدیک او باید که خلق را اعلام[5] باشد بنکاح پس اگر بحضور کودکان
یا دیوانگان نکاح کند نزدیک امام مالک رحمة الله علیه روا بود ونزدیک ما روا نباشد زیراکه

[1] اجارت بکسر مزدوری که کسی را دهند واجرت بالضم ۱۲ [2] اباحت بکسر حلال کردن کشف ۱۲ غیاث اللغات ۱۲ [3] اعارت بکسر اول باز گردانیدن وباز آوردن معشوق ۱۲ فرهنگ [4] وصیت اندرز ۱۲ نخبات ۱۲ [5] اعلام بالکسر خبر دادن وجمع آگاه کردن وبالفتح علمها قوچ بمعنی اسمهای مردم دنیا جهای شهر بمعنی کوههای ۱۲ غیاث اللغات

گواهی کودکان و دیوانگان روا نیست و در کنز و کافی میگوید مردی زنی را نکاح کرد و دو پسر
خود را گواه گرفت نکاح روا باشد خواه این هر دو پسر ازین مرد باشند خواه هر دو پسر ازین زن باشند
خواه از زنی دیگر باشند خواه یکی ازین زن باشد و یکی از آن دیگر فاما اگر یکی ازین زن و یا از شوهری
میان ازین نکاح منکر شود گواهی پسران قاضی نشنود و اگر این پسران ازین زن و یا ازین شوهر باشند و اگر
این پسران از زنی دیگر باشند و مرد منکر نکاح است و مرد دعوی نکاح میکند گواهی پسران آن مرد نشنود
و نکاح ثابت نشود و اگر زن منکر نکاح است و مرد دعوی میکند پسران آن مرد نشنود زیرا که گواهی پسران
در حق نفع پدر قاضی نشنود و در مضرت پدر بشنوند چنانچه اگر مردی بر کسی دعوی مالی میکند و پسران
خود را گواهی می آرد گواهی ایشان نشنوند زیرا که نفع پدر است و اگر بر مردی کسی دعوی میکند
برای مالی و پسران همان مرد گواهی میدهند بشنوند زیرا که مضرت پدر است و اگر این هر دو پسر که گواه اند
مرد و پسران زن اند از شوهری دیگر اگر زن منکر شود نکاح را مرد دعوی میکند گواهی بشنوند و اگر مرد
منکر نکاح است و زن دعوی میکند گواهی نشنوند زیرا که پسران زن در نفع مادر است و در کافی
و کبیری میگوید اگر مسلمانی کتابیه را نکاح کند یعنی مسلمانی زنی یهودیه یا نصرانیه را نکاح کند و
دو گواه هم کتابیه باشند روا باشد مسئله اگر پدر دختر غیر بالغه مردی را وکیل کرد تا دختر او بفلان
بدهد آن وکیل بحضور پدر و بیک گواه دیگر دختر او بفلان داد و فلان قبول کرد روا باشد زیرا که چون
پدر حاضر است گویا خود را بفلان داد و وکیل بجای گواه دوم باشد پس نکاح او روا باشد و اگر پدر
دختر حاضر نباشد این نکاح روا نیست زیرا که دوم گواه حاضر نبود مگر آنکه دوم هم حاضر باشد و در هدایه
و کافی میگوید همین حکم است اگر دختر بالغه پدر خود را وکیل کرد تا آن دختر را بفلان بدهد پدر آن دختر
را بگواهی یک نفر بفلان داد و اگر دختر حاضر باشد این نکاح روا است گویی دختر نفس خود را بفلان داد
پس پدر بجای گواه دوم باشد و اگر دختر حاضر نباشد این نکاح روا نیست زیرا که دوم گواه حاضر نبود
و در فتاوی سراجی می گوید مردی زنی را بحضور دو گواه نکاح کرد فاما ایجاب و قبول یک گواه
شنید دوم نشنید پس باز ایشان ایجاب و قبول تجدید کردند گواه دومی که اول بار شنیده بود
نشنید گواهی که اول بار شنیده بود بشنید این نکاح روا نباشد فاما در متفق مذکور است که این نکاح
روا است اگر یک مجلس باشد و اگر اختلاف مجلس باشد آن زمان روا نباشد روایت کردند از امام

مضرت یعنی [illegible] ... و در منتخب [illegible] ۱۲ غیاث اللغات

ابو یوسف رحمة الله علیه تا آن زمان که هر دو گواه یکبار ایجاب و قبول نشنوند نکاح روا نباشد و
فتوی بر این قول است و در فتاوی خانی آورده است تا آن زمان که هر دو گواه یکبارگی ایجاب و
قبول نشنوند نکاح روا نباشد و نکاح روا نیست بگواهی خفتگان مگر آنکه ایجاب و قبول بشنوند و نکاح
روا نیست بگواهی کرانی که اصلا نشنوند و فتوی بر این قول است و نکاح مست صحیح است و همچنین
نکاح مکره صحیح است و مکره آنست که نکاح او را بزور کرده باشند فاما نکاح دیوانگان و خوردگان
صحیح نیست اگر خوردگان نکاح خود کرده باشند و اگر ولی نکاح ایشان کند صحیح باشد مردی کنیزک
مردی را نکاح کرده است اگر آن مرد این مرد کنیزک را از خوندگار کنیزک به بها بستاند کنیزک ملک آن مرد
شود و نکاح باطل گردد فاما اگر بنده که خوندگار او را باجازت خرید و فروخت کرده است آن را ماذون
گویند و اگر آن زن خود بخرد نکاح میان ایشان باطل نشود و همین حکم است اگر حره غلام مردی را
خواسته بود و بعد از آن شوهر خود را از خوندگار شوهر خود خرید غلام ملک زن شود و نکاح باطل شود و در
فتاوی خانی آورده است مردی پدر دختر غیر بالغه را می گوید که دختر خود در امن ده بنکاح و مهر آن هزار
تنکه باشد پدر دختر بحضور دو گواه گفت که این دختر بردار و هر جا که خوش آید ببر امام ابوبکر محمد فضل می گوید
بدین لفظ نکاح ثابت شود و در وافی آورده است مردی بی اجازت خوندگار زنی نکاح کرد پیش از آنکه
خوندگار او را اجازت نکاح کند آن زن را سه طلاق گفت بعد از آن خوندگار اجازت نکاح داد بعد از این
بنده تجدید نکاح کرد همان زن را اگر پیش از اجازت خوندگار سه طلاق گفته بود خواستن آن زن مکروه
است و در فتاوی سراجی آورده است مردی دیگری را گفت که این زن را بخواه که آزاد است آن مرد این
زن را نکاح کرد و فرزندان زاد بعد از آن کنیزک پیدا شد خصم کنیزک خود را می برد بر شوهر قیمت فرزندان
خود برای خصم کنیزک لازم شود و فرزندان آزاد باشند و هر چه بهای فرزندان آن مرد بخصم کنیزک داده باشد
آن مقدار از کسی بستاند که گفته باشد که این زن را نکاح کن که آزاد است و اگر همان کنیزک بر مرد بگوید که من
آزادم مرا نکاح کن و فرزندان زاد بعد از آن خصم کنیزک پیدا شد بهای فرزندان از این مرد بستاند و اگر این کنیزک
سخن بگفته خوندگار خود گفته باشد آن زمان این مرد بهای فرزندان از خوندگار کنیزک بستاند و اگر آن
کنیزک خود گفته باشد آن مرد بهای فرزندان بعد از آزاد شدن کنیزک بستاند و اگر زن گفته باشد آن
زمان [illegible] بهای فرزندان از آن کنیزک بعد آزاد شدن آن کنیزک بستاند مسئله مردی [illegible]
[illegible] طلاق گفته است [illegible] شوهر حاضر نیست نشاید که این زن عدت دارد و شوهر دیگر

ماذون

کنند و اگر آن خبر کننده عادل نباشد فاما نامہ شوہر آن زن کہ دران نامہ ش طلاق نوشتہ است آن مرد آورد غالب گمان زن بر آنست کہ این مرد راست گوید و این نامہ نوشتہ شوہر منست آن زمان نیز شاید کہ این زن عدت بدارد و شوہر دیگر کند و در فتاوی سراجی آوردہ است مردے ستہ زن و ہزار کنیزک دارد آن مرد زن چہارم کرد و باکنیزک دیگر سند دیگرے او را ملامت میکند امام حسن رضی اللہ تعالی عنہ مطیع ہا مے گوید کہ ترس کفر باشد ملامت کنندہ را و در خزانۃ الفقہ میگوید وہ نفر با یک عورت زنا کردند بر ہر یکے حکم دیگر لازم آید بر یکے صد درّہ لازم آید و بر دوم پنجاہ درّہ و بر سوم تعزیر[1] لازم آید و بر چہارم سنگسار[2] لازم آید و بر پنجم کفر یعنے کافر شود و بر ششم حبس لازم آید و بر ہفتم تمام مہر لازم شود و بر ہشتم نیمے مہر لازم شود و بر نہم طلاق افتد و بر دہم ہیچ لازم نیاید صورت این مسئلہ انیست کہ یکے را از میان ایشان صد درّہ بزنند از جہت آنکہ غیر محصن بود دوم را پنجاہ درّہ زنند زیرا کہ بندہ بود سوم را تعزیر[1] کنند بسبب آنکہ حربی بود با امان در دار السلام آمدہ بود چہارم را سنگسار[2] کنند از جہت آنکہ محصن بود معنی محصن گفتہ آید پنجم کافر شد زیرا کہ زنا را حلال دانست ششم را حبس کنند بسبب آنکہ دعوی کرد من دانستم کہ این عورت زن منست و بر ہفتم تمام مہر لازم آید زیرا کہ می گوید کہ من او عورت را نکاح کردم و نزدیکے کردہ ام و بر ہشتم نیمے مہر لازم آید زیرا کہ مے گوید کہ این زن منست و پیش از نزدیکی من این زن طلاق گفتم و بر نہم کہ زن او را طلاق افتاد زیرا کہ گفتہ بود کہ اگر آن مرد زنا کند زن او را طلاق بود و بر دہم ہیچ لازم نیاید زیرا کہ میگوید من این زن را از ناکردہ ام در ہدایہ آوردہ است محصن آنست کہ حرّ باشد و عاقل و بالغ و مسلم و زنے را بنکاح صحیح کردہ باشد و با آن زن دخول کردہ است یعنی فراہم آمدہ باشد کہ او در حصار آمدہ باشد و زن و مرد در حال دخول محصن باشد این چنین کسیکہ زنا کند و زنا بر و ثابت شود او را سنگسار کنند در شاہان آوردہ است مردے ذمی عورت ذمیہ را خواستہ بود و با آن عورت دخول کردہ بود پس ہر دو اسلام آوردند این مرد محصن نباشد تا آن زمان کہ بعد از اسلام با آن دخول نکند چون بعد از اسلام با آن زن دخول کند بعد از ان اگر زنا کند او را سنگسار کنند و ہمین حکم است اگر مصلی نصرانیہ یا یہودیہ نکاح کردہ بود و با آن نصرانیہ یا یہودیہ دخول کردہ بود آن مرد محصن نباشد او را در زنا سنگسار نکنند مگر آنکہ نصرانیہ یا یہودیہ نیز اسلام آرند و بعد از اسلام آن مرد با آن زن دخول کند آن زمان محصن باشد و اگر مردے حرّے کنیزک مردی را خواستہ بود و با آن کنیزک دخول

---

[1] تعزیر آنست کہ قاضی مصلحت بیند یعنی بجاے مصادرہ کند یا کہ درین زمانہ نارواست و تعزیر در نیست کہ از ستام از چہل درّہ ہمہ تعزیر است و کم از درّہ تعزیر نیست ۱۲ ترغیب الصلوۃ ۲:

[2] سنگسار نوعی ست از سیاست کہ آدمی را تا کمر در خاک نشانند و بر آن سنگ باران کنند ۱۲ فقط

کرده بود محصن نباشد مگر آنکه این کنیزک آزاد شود و آن حر بعد از آزادی با این کنیزک دخول کند آن
زمان محصن باشد در زنا این چنین کس را سنگسار کنند و در کتاب الحدود احکام زنا بتمام گفته
آید ان شاء الله تعالی در هدایه و شاهان می گوید بر هر کسی که این شش شرط موجود شود او محصن باشد
و اگر زنا کند او را سنگسار کنند پس اگر یکی ازین شش شرط فوت شود او محصن نباشد و اگر زنا کند
سنگسار نکنند فاما حد زنا بزنند یکی آنکه حر باشد پس اگر بنده زنا کند او را سنگسار نکنند فاما پنجاه دره
بزنند دوم آنکه عاقل باشد پس دیوانه را سنگسار نکنند سوم آنکه بالغ باشد پس اگر غیر بالغ زنا کند او را
سنگسار نکنند چهارم آنکه مسلم باشد پس اگر کافر زنا کند او را سنگسار نکنند پنجم آنکه زن بنکاح صحیح کرده
باشد پس اگر کسیکه زن ندارد اگر زنا کند او را سنگسار نکنند فاما دره بزنند و با زنی بنکاح فاسد
کرده است او را نیز سنگسار نکنند ششم آنکه با آن زن که نکاح صحیح کرده است دخول کرده باشد پس اگر مردی زنی
را بنکاح صحیح کرده است پیش ازان که با آن زن دخول کند اگر زنا کند او را سنگسار نکنند و مرد و زن در حال
دخول باید که محصن باشند آن معتبر است اگر پیش از دخول محصن باشند آن معتبر نیست پس اگر مسلمی زنی
مسلمه نکاح کرده بود و با آن زن دخول نیز کرده بود بعد از دخول زن و شوهر هر دو مرتد شدند احصان ایشان
باطل شد اگر بعد ارتداد اسلام آوردند ایشان محصن نباشند تا آن زمانیکه بعد از اسلام دخول نکنند چون
بعد اسلام دخول کنند محصن باشند پس اگر بعد از آن زنا کنند او را سنگسار لازم آید اگر مردی دختر غیر بالغه را
نکاح کرده بود پیش از بالغ شدن با آن زن نزدیکی کرد آن نزدیکی معتبر نیست تا اگر آن مرد زنا کند او را
سنگسار نکنند فاما اگر مردی زنی دیوانه خواسته با آن زن دیوانه نزدیکی کرد آن نزدیکی معتبر نیست
اگر آن مرد زنا کند او را سنگسار نکنند و احصان در لغت در آمدن در حصار است در هر که این شش شرط موجود
شود او را محصن گویند زیرا که در حصار آمده است از زنا پس اگر بعد وجود شدن این شش شرط زنا کند
سنگسار لازم آید زیرا که در هر که این شش شرط موجود است خدا تعالی او را کامل نعمتی داده است پس با وجود
نعمت کامل چون زنا کند او را سنگسار کنند زیرا که اسلام نعمتی است بزرگ تر از همه نعمتها و حریت نیز نعمتی است و
همچنین عقل و بلوغ و نکاح کردن بزن حره و با او دخول نعمت است همچون دخول با زنان نیز نعمتی است فصل در
بیان زنانی که بر مردان حرام اند در فتاوی سراجیه می گوید روا نیست آدمی را نکاح
با پری و با آدمی آبی و در هدایه و کافی آورده است حرام است بر مرد نکاح کردن با مادر
[illegible]

(۱) نکاح فاسد یعنی آنکه در عقد بود یا گواهان حاضر نبودند [illegible] زیرا که آن [illegible] مرد زنا بالغ هر گز [illegible]

فصل در بیان زنانی که بر مردان حرام اند

و جده پدری تا آنجا که بالا باشد و دختر دختر تا آنجا که فرود تر باشد و حرام ست خواستن خواهر و خواهر سه
طریق ست یکے حقیقی دوم خواهر پدری سوم خواهر مادری و حرام ست دختر برادر حقیقی و پدری
و مادری و حرام ست دختر خواهر حقیقی و پدری و مادری و عمه حقیقی و پدری و خاله حقیقی و پدری و مادری
و حرام ست مادر زن یعنی خشو عه خواه با زن دخول کرده باشد خواه نکرده باشد بمجرد زن خواستن
مادر آن زن حرام ست و حرام ست دختر زن یعنی دختری که از شوهر دیگر دارد اگر با آن زن دخول
نکرده باشد فاما زنی خواست و با آن زن دخول نکرده بود که آن زن را آن مرد طلاق گفت با دختر
آن زن نکاح کند روا باشد و حرام ست زن پدر یعنی مادندره اگرچه پدر با آن زن دخول کرده باشد
یا نه و همین حکم ست زن جد و حرام ست زن پسر و پسر پسر اگرچه با آن زن دخول کرده باشد یا نه
و حرام ست مادر رضاعی یعنی دایه که شیر او خورده باشد و خواهر رضاعی چنانچه مادر خواهر و عمه و خاله
و خواهر زاده حقیقی حرام ست همچنان در شیر مادر رضاع باشد و خواهر رضاعی و عمه رضاعی و خاله رضاعی
حرام اند و خواهر زاده رضاعی و برادر زاده رضاعی حرام اند اگر عورتے پسر کسے را شیر داده آن عورت
این پسرک را مادر رضاعی باشد گوئی آن پسرک را این عورت زاده ست پس حرام شود برین پسرک
زن شوهر زن شیر دهنده که شیر آن زن از این شوهر فرود آمده است و حرام شود بر شوهر آن شیر
دهنده زن این شیر خورنده در هدایه و کافی مذکورست که روا نیست جمع کردن میان دو خواهر
در یک نکاح و همچنین روا نیست نزدیکی کردن با دو خواهر که در ملک او باشد اگر یکے را نزدیکی کرد دوم
را نکند تا آنکه کسے را که نزدیکی کرده باشد بشوهر دیگر بدهد و یا بفروشد آنگاه با آن خواهر دوم نزدیکی کند روا ست
و در فتاوی خانی آورده ست اگر مردی با خواهر زن خود نزدیکی بشبهه کرد چنانچه دانست که این زن
منست بر آن خواهر موطوءه یعنی وطی کرده شده عدت لازم شود تا آن زمان که عدت آن خواهر نگذرد
آن مرد را روا نباشد که با آن زن خود نزدیکی کند مردی دو کنیزک در ملک خود دارد آن هر دو کنیزک با یکدیگر
خواهر اند او را روا نباشد که با هر دو خواهر کنیزک وطی کند و اگر با یکے نزدیکی کرد با دوم وطی روا نباشد تا
آن زمان که فرج اول بر خود حرام نکند یعنے تا آن زمان که اول را نفروشد و یا کسے را نه بخشد و یا بکسے
صدقه ندهد و یا مکاتبه نکند و یا آزاد نکند و یا بدیگرے به نکاح ندهد او را با خواهر دوم نزدیکی روا
نباشد و اگر با هر دو نزدیکی کند گنهگار شود و روا نباشد که بار دوم با یکی ازین دو کنیزک نزدیکی کند
تا آن زمان که فرج یکے بر خود حرام نکند و اگر یکے را از میان دو خواهر بشوهر داده بود شوهر او را طلاق

گفت و عدت گذشت باز این هر دو را روا نباشد که با یکے ازین دو کنیزک نزدیکی کند تا آن زمان که
فرج یکے ازین دو هم برخود باز حرام نکند و همین حکم ست اگر یکے ازین دو خواهر مردی را بخشیده بود یا رسند یا فروخته
بود بسبب عیبے باز بروی رد کرد و مردی کنیزک در ملک خود دارد و آن کنیزک را نزدیکی کرده ست اگر خواهر آن کنیزک
را در نکاح کند این نکاح روا ست فاما او را روا نیست نزدیکی کردن نه با آن زن نه با آن کنیزک که خواهر این زن ست
مگر این کنیزک را بفروشد یا بکسے بنکاح دهد آن زمان نزد یکے با آن عورت روا باشد فاما اگر آمرد آن کنیزک
را اصلا نزدیکی نکرده باشد و خواهر آن کنیزک را نکاح کند نزدیکی آن خواهر کنیزک که نکاح کرده ست روا باشد
و چون با آن زن نزدیکی کند با کنیزک نزدیکی روا نباشد تا آن زمان که آن عورت در نکاح او ست و کشف
بزدوی و منار و مستوفی میگوید اگر مردے عورتے را در نکاح کرده بعد از آن خواهر آن عورت را نکاح کرد
این نکاح خواهر دوم روا نیست فاما نکاح خواهر اول روا ست و اگر هر دو خواهر نزد یک نکاح خواهند نکاح
هر دو روا نباشد در هدایه و کافی میگوید اگر مردی دو خواهر در دو نکاح خواست فاما او را یاد نمانده است که
اول کدام خواهر نکاح کرده ست قاضی و مسلمانان را واجب ست که هر دو خواهر از وی علحده کنند و نیم مهر ازان هر کدام که
باشد آن هر دو را بدهند اگر نزدیکی هیچ یکے نکرده باشد و روا نیست جمع کردن نکاح میان دو عورت چنانکه
عورت و میان عمه آن عورت و یا خاله آن عورت و یا برادرزاده آن عورت و یا خواهرزاده آن عورت یعنی
چون عورتے را نکاح کرد تا آن زمان که عورت در نکاح او ست عمه آن عورت و خاله آن عورت و برادرزاده آن
عورت و خواهرزاده آن عورت نتواند خواست و اگر بخواهد نکاح عمه آن عورت و خاله و برادرزاده آن عورت و خواهر آن
عورت روا نبود مگر آنکه آن عورت را طلاق گوید و عدت بگذرد آن زمان بتواند که ایشان را نکاح کند و روا
نیست جمع کردن در نکاح در میان دو عورت که هر کدام از میان این دو یکے را مرد تصور کند نکاح میان
ایشان روا نباشد چنانچه میان دو خواهر زیرا که هر کدام که میان ایشان نکاح روا نباشد از جهت آنکه خواهر خواستن
روا نیست پس روا نباشد جمع کردن در نکاح میان دو خواهر و همچنین روا نیست جمع کردن میان دو
عورت که این هر دو عورت شیر یکے خورده باشند و با کے نیست اگر جمع کند در نکاح دختر آن عورت
صورت مسئله این ست که مردے زنے را نکاح کرد و آن مرد دختر از زن دیگر داشت این دختر
مر این زن را دختر نباشد اگر این مرد این زن را طلاق گوید و عدت این بگذرد و اگر مردی این زن
را و دختر این زن را هر دو را بیکے نکاح کند روا باشد امام زفر رح میگوید روا نیست جمع میان عورت
و دختر آن عورت زیرا که اگر دختر را مرد تصور کند او را خواستن باینده روا نباشد زیرا که زن پدر

خواهرش روا نیست ما میگوئیم بایدزن را اگر مرد تصور کند او را با دختر نکاح روا باشد پس جمع کردن میان ایشان روا باشد زیرا که ایشان بیگانه اند در نکاح اگر هر دو جانب این تصور توان کرد آن زمان باتفاق جمع روا نباشد چنانچه دو خواهر اگر یک جانب تصور باشد و دوم جانب نباشد چنانچه مسئله گفتیم نزدیک امام زفر رح روا نباشد و نزدیک ما روا باشد و در کافی مذکور ست هر که با عورتے زنا کند حرام شود بران مرد مادر آن زن و دختر آن زن و آن عورت بر پدر و پسر این مرد حرام شود و این را حرمت مصاهرت[۱] گویند و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه مادر آن عورت و دختر آن عورت برین مرد حرام نشود و آن عورت بر پدر و پسر این مرد حرام نشود و در هدایه شاهان و کافی آورده ست اگر عورت اندام مردی را بدست با شهوت بگیرد و ببساید و یا نظر بر نفس مردے بشهوت کند مادر و دختر آن عورت بر آن مرد حرام شود و اگر مردے اندام عورتے را بشهوت بگیرد و یا ببساید و یا نظر بر فرج درونے عورت بشهوت کند و این وقتے ممکن باشد که عورت با تکیه نشسته باشد و رانها کشاده بر دارد مادر آن عورت و دختر آن عورت بدان مرد حرام شود و شهوت وقتے تحقیق شود که نفس او بایستد و اگر استاده باشد باید که بسودن ایستادگی نفس بشهوت زیاده شود و در هدایه مے گوید فتوی برین قول ست و در کافی مے گوید بعضے میگویند که همین که بدل شهوت باشد کافی ست این در صورتیست که اگر بسودن انزال نشود و اگر بسودن انزال شود آن زمان مادر و دختر آن عورت بر آن مرد حرام نشود نیز همین حکم ست اگر با عورتے لواطت[۲] کرد اگر انزال شود مادر و دختر آن عورت بر این مرد حرام نشود زیرا که در صورت اول آنچه سبب وجود آمدن فرزند ست ضائع شد پس گوئی اصلاً بسودن وجود نبوده ست و درین صورت دوم احتمال وجود فرزند ندارد پس نتواند که دختر او را بخواهد و اگر انزال نشود مادر و دختر آن عورت برین مرد حرام شود و در فتاوی سراجی آورده ست مردی عورتے را بشهوت بسود مادر آن عورت و دختر آن عورت بروی حرام شود اگرچه نفس در بسودن نه ایستد و بعضے گفته اند که اگر چه سست تا آن زمان که نفس او نه ایستد دختر و مادر آن عورت حرام نشود و اگر پیر ست شهوت بدل کافی ست و اگر نظر بشهوت بر فرج درونے عورت کند دختر و مادر آن عورت بروے حرام شود و اگر نظر بشهوت بر نشستگاه عورتے کند و یا بر اندام دیگر حرمت ثابت نشود و اگر مردی لواطت کند حرمت ثابت نشود مگر با انزال و اگر مردے موی عورتے بشهوت ببساید حرمت ثابت نشود و اگر اندام دختر خورد که مرد را در آن رغبت نباشد بشهوت ببساید حرمت ثابت نشود اگر عورتے نفس کودکے را که نزدیکے نتواند کرد

---

[۱] یعنی حرمت از جانب خسر حیان باشد ۱۲ [۲] لواطت با کسے غلام کردن و از راه پس مردان فعل ۱۲ عنیانشت

در فرج خود آورده است این را اعتبار نیست فاما آن عورت بزه‌گار شود و در شمائل آورده است
شمس الائمه اوزجندی فتوی داده که چون با عورتی لواطت کند دختر و مادر آن عورت بر آن مرد
حرام شوند خواه انزال کرده باشد خواه نه و در سراجی و کافی می‌گوید مردی عورتی را که در حد شهوت
رسیده است بدست یا جامه بشهوت بسود و اگر جامه درشت باشد که گرمی اندام و نرمی اندام با آن جامه
در دست این مرد نرسد مادر و دختر این عورت برین مرد حرام نشود و اگر جامه تنک باشد که گرمی اندام
و نرمی اندام با آن جامه در دست این مرد میرسد مادر و دختر این عورت برین مرد حرام شود و همین حکمست
اگر زنی مردی را دست بشهوت بجامه بساید در فتاوی سراجی آورده است مردی با پسری لواطت
کرد مادر و دختر مفعول بر فاعل حرام نشود و همین حکم است اگر با عورتی لواطت کرد مادر و دختر آن عورت
بر ان مرد حرام نشود و در فتاوی ظهیری می‌گوید اگر مردی موی عورتی را بشهوت بساید اگر موی
که بسوده است متصل بسر است حرمت ثابت شود و اگر موئی بساید که آن موی بر سر ایشان نیست
حرمت ثابت نشود اما در سراجی مطلق میگوید که حرمت ثابت نشود و در فتاوی سراجی آورده است
مردی با دخترکی خورد که در حد شهوت نرسیده است نزدیکی کرد مادر آن دخترک برین مرد حرام شود نزدیک
امام اعظم و امام محمد رحمهما الله تعالی خواه آن دخترک کنیزک این مرد باشد خواه نباشد و نزدیک امام ابو یوسف
رحمة الله علیه مادر آن دخترک برین مرد حرام نشود و علما در شهوت اختلاف کرده اند بعضی گفته اند
چون دخترک نه ساله شود در حد شهوت رسیده باشد و دخترک پنجساله را در حد شهوت نباشد فاما دخترک شش
یا هفت ساله و یا هشت ساله اگر فربه باشد حد شهوت رسیده باشد و اگر فربه نباشد حد شهوت نرسیده
باشد پس دوازده ساله حد شهوت برسد و روایت کرده شده است از امام ابو یوسف رحمة الله علیه اگر دخترک
پنج ساله است که در مثل آن مرد را رغبت باشد حد شهوت رسیده باشد و روایت میکند امام ابو یوسف
از امام اعظم رحمة الله علیه که برای حد شهوة سال اعتبار ندارد یعنی معائنه باید کرد اگرچه خورد باشد و مرد را
رغبت بود حد شهوت رسیده باشد و روایت دیگر آنست که اگر مردی با دخترکی نزدیکی کرد و هر دو راه او
یکی شده باشد مادر آن دخترک حرام نشود زیرا که حد شهوت نرسیده است اگر حد شهوت را رسیده بودی در نزدیکی کردن
هر دو راه او یکی نشدی و اگر در نزدیکی کردن هر دو راه او یکی نشد مادر آن دخترک برین مرد حرام شود زیرا که
حد شهوت رسیده بوده امام ابو یوسف رحمة الله علیه در نوادر در خود آورده است مردی با دخترک پنجساله
لواطت کرده معلوم نشود که آن دخترک پنجساله حد شهوت رسیده بود یا نه مادر آن دخترک برین مرد حرام نشود

در فقه ابو اللیث میگوید که کمتر از نه ساله حد شهوت نرسد فتوی برین قول ست مردی زن خود را که هر دو راه
او یکے شده بود بعد از نزدیکی سه طلاق گفته و آن زن شوهر دوم برای حلاله کرد شوهر دوم چون با این زن نزدیکی
کرد این زن بر شوهر اول حلال نشود مگر آنکه این زن از شوهر دوم حمل باند آن زمان آن زن بر شوهر اول حلال
شود یعنی زنیکه هر دو راه او یکی شده باشد با آن زن نزدیکی کردن روا باشد مردے خشوعه خود را بوسه داد زن بر آن
مرد حرام شود مگر آنکه تحقیق شود که بوسه بے شهوت داده بود اگر اندام خشوعه بدست بگیرد یا لیساید آن زن بر آن مرد
حرام نشود تا آن زمان که تحقیق نشود که او بشهوت سوده باشد و یا در کنار بوده است و کنار گرفتن
بمنزله بوسه است و این روایت در جامع ظهیری آورده است و شهوت خاستن نفس تحقیق شود اگر
نفس پیش از آن نخاسته باشد و اگر نفس پیش از آن خاسته بود آن زمان اگر بدل شهوت باشد حرمت ثابت
شود و اگر نفس پیش از آن خاسته بود و بدل هم شهوت بود و اگر بسوی او دست گرفتن شهوت دل بادی شود و نفس
بیشتر بخیزد حرمت ثابت شود و علما گفته اند شهوت آنست که میل دل برای نزدیکی او شود و اگر مردے عورتے را برهنه ایستاده
بیند آن زمان حرمت ثابت نشود پس آن زمان دختر آن عورت و مادر آن عورت بر آن مرد حرام نشود و
فتوی برین قول ست اگرچه بشهوت دیده باشد مگر آنکه درون فرج بیند آن زمان حرمت ثابت شود و آن وقتی ممکن
باشد که عورت برهنه نشسته باشد با تکیه و رانها بر داشته باشد اگر مردی درون نشستگاه عورت بیند حرمت
ثابت نشود و در فتاوی خانی آورده است مردی از پرده باریک یا از شیشه صاف فرج درون عورت
بشهوت دید مادر و دختر آن زن بر آن مرد حرام شود فاما اگر مردی آئینه می دید و در آن آئینه نظر او بر فرج
درونی عورت بشهوت افتاد مادر و دختر آن عورت برین مرد حرام نشود زیرا که درون فرج ندیده است بلکه عکس
درون فرج دیده است و همین حکم ست اگر نظر بر فرج درونے عورت بشهوت افتاد حرمت ثابت نشود
زیرا که این نیز عکس ست فاما اگر عورتے درون آب صاف بود مردے فرج درونی آن عورت هم درون
آب بشهوت دیده حرمت ثابت شود و در فتاوی ظهیری و فتاوی خانی آورده است زن مردے
با دختر خود یک جا چهره خفته بودند و آن دختر در حد شهوت رسیده بود و این مرد دست بشهوت بر زن خود
انداخت دست این مرد بشهوت بر اندام دختر افتاد زن برین مرد حرام شود قابل نیست که باز برین مرد زن
حلال شود زیرا که چون دست دختر بشهوت گرفت آن زن خشوعه شد و خشوعه پیوسته حرام باشد این زن بحلاله
حلال نشود و همین حکم ست اگر دست خشوعه بشهوت گرفته باشد زن حرام باشد باز حلال نشود زیرا که چون
دست خشوعه بشهوت گرفته باشد زن دختر زن شد و دختر زن روا نه باشد اگر با مادر او نزدیکے کرده باشد و

اگر مرد گوید که مرا شهوت نبود سخنش نشنوند حرمت ثابت نشود یعنی زن او حرام نشود مردے درون
فرج دختر خود دید و آرزوی کرد که اگر مرا کنیزک این چنین باشد با او نزدیکی کنم او را شهوت شد و اگر او را شهوت
بر فرج دختر خود بوده باشد زن بر آن مرد حرام باشد و اگر شهوت او بر آن کنیزک باشد که آن آرزوی کرده بود
زن حرام نشود دختر هشت ساله برهنه خفته بود در خواب نرسیده پدر آمد پدر را نظر شهوت درون فرج دخترک
افتاد امام ابوبکر محمد فضل الله رحمة الله علیه میگوید می ترسم که زن آن مرد بر آن مرد حرام شود فاما اگر دخترک او نه ساله
باشد آنزمان زن آن مرد بر آن مرد حرام شود و در فتاوی ظهیری آورده است مردے زنے را نکاح کرد با این
گمان که بکر است چون خواست که با او نزدیکی کند بکر نبود گفت با تو که فراهم آمده است آن زن گفت پدر تو اگر شوهر
آن سخن از زن راست داند این زن برین مرد حرام شود و مهر بروی لازم نشود اگر مرد این سخن از زن راست
نداند آن زن برین مرد حرام نشود و مهر لازم شود و در هدایه و فتاوی نسفی و ظهیری و خانی آورده است
مردے دست سسه[1] خود یا اندامی دیگر از سسه خود بشهوت گرفت سسه بر پسر آن مرد حرام شود و اگر سسه دست
خسر و یا اندامے دیگر از آن خسر بشهوت بگیرد هم بر شوهر خود حرام شود و اگر خسر را نظر شهوت درون فرج سسه
افتد و یا سسه را نظر شهوت بر نفس خسر افتاد سسه بر شوهر خود حرام شود و اگر دست پسر بشهوت بر مادر افتد مادر بر پدر او
حرام شود و همین حکم است اگر پسر را نظر شهوت بر فرج اندرونی مادر افتد مادر او بر پدر او حرام شود ماینده نیز همین حکم دارد
و در فتاوی خانی آورده است مردی حر پنج زن نکاح کرده است اگر هر پنج زن را در یک نکاح خواسته
است نکاح هر پنج زن روا نباشد و اگر هر پنج زن یگان یگان نکاح کرده است نکاح پنجم روا نیست
و نکاح چهار روا است و اگر بنده سه زن نکاح کرده است اگر یکبارگی نکاح کرده باشد نکاح هر سه روا نباشد
و اگر یگان یگان نکاح کرده است نکاح دو روا باشد و نکاح سوم آخر روا نباشد و اگر پسر مرد با ماینده
خود نزدیکی کرد آن ماینده بر پدر حرام شود و تمام مهر بر پدر لازم باشد اگر پدر نزدیکی با آن زن کرده باشد و
اگر پسر گوید من نمے دانستم که ماینده من حرام است و من عمدا نزدیکی کرده ام تا ماینده من حرام شود پسر را حد نزنند و
مهر نیمه پدر را ماینده داده است از پسر طلب کنند و اگر پسر میدانست که ماینده حرام است و یا پسر را با ماینده نزدیکی بشبهه
کرده است چنانچه اگر میدانست که ماینده هر زن اوست آن زمان پسر او را حد نزنند فاما ماینده بر پدر حرام شود مهر بر
پدر لازم آید و پدر از پسر طلب نکند و اگر پسر مرد ماینده پدر را بوسه داد بشهوت ماینده بر پدر او حرام شود و تمام مهر بر پدر لازم
اگر پدر نزدیکی کرده باشد و اگر پسر گوید عمدا بوسه داده ام تا نکاح ماینده را باطل کنم پدر مهر نیمه که ماینده را داده است از پسر

[1] سسه بتحقیق ساس ... لون بمعنے نفودگی که مقدمه خواب است و بالضم ... بدون بمعنے راه و روش ... از خیزے و در فارسی بالضم ... بدون مفتوح بمعنے سنگ ... نیز آمده از غیاث اللغات

لیناند و اگر بوسه بعمداً نداده باشد آن زمان پدر را از پسر مهر نتواند ستد حلال نیست مرد را اگر نکاح کند هر را
که سه طلاق گفته باشد پیش از حلاله اگر مردی کنیزکی دیگرے را نکاح کرده باشد و آن کنیزک را دو طلاق گوید
نکاح آن کنیزک پیش از حلاله روا نباشد و اگر آن کنیزک را بعد از دو طلاق خرید آن کنیزک را شوهر شود نکاح
آن مرد باطل گردد فاما بے حلاله نزدیکی با آن زن روا نباشد و در هیئت العلوم میگوید که هشتاد و یک زن
بر مرد حرام است یکی مادر دوم جده مادری سوم جده پدری چهارم عمه حقیقی پنجم عمه مادری ششم عمه پدری هفتم خاله
حقیقی هشتم خاله مادری نهم خاله پدری دهم خواهر و خواهر سه طریق است یکے خواهر حقیقی دوم خواهر پدری سوم خواهر
مادری و هر سه خواهران حرام اند یازدهم دختر خواهر دوازدهم دختر برادر سیزدهم دختر خود چهاردهم دختر دختر
پانزدهم دختر پسر و این هر چهارده زن که حرام اند این حرمت را حرمت نسبی گویند شانزدهم زن پدر یعنی مادندر
هفدهم زن جده پدری هژدهم زن جده مادری نوزدهم زن پسر بیستم زن نبیره[1] پسری بیست و یکم زن نبیره دختری
بیست و دوم دختر زنی که با آن زن نزدیکی کرده باشد بیست و سوم مادر زن یعنی خشو بیست و چهارم دختر
پسر زن که آن زن نزدیکی کرده باشد بیست و پنجم جده مادری زنیکه با آن زن نزدیکی کرده باشد بیست و ششم
جده پدری زنیکه با او نزدیکی کرده باشد بیست و هفتم دختر زاده زنیکه با آن نزدیکی کرده باشد حرمت این دوازده زن
که بعد از پانزده اند حرمت صهری[2] و حرمت مصاهره گویند چنانچه این بیست و هفت زن حرام اند همچنین بیست
و هفت زن دیگر از سبب خوردن شیر حرام اند چنانچه دایه و دختر دایه و این بیست و هفت که حرمت ایشان
بسبب شیر است حرمت رضاعی گویند بیست و هفت و هفت پنجاه و چهار باشد پنجاه و پنجم مجوسیه که نصرانیه و یهودیه
نباشد پنجاه و ششم حربیه که نصرانیه و یهودیه نباشد پنجاه و هفتم مرتده پنجاه و هشتم زنیکه با و پدر او زنا کرده باشد پنجاه
و نهم زنیکه با و جد پدری زنا کرده باشد شصتم زنیکه با و جد مادری او زنا کرده باشد شصت و یکم زنیکه با و پسر زنا کرده باشد
شصت و دوم زنیکه با و نبیره پسری زنا کرده باشد شصت و سوم زنیکه با و نبیره دختری زنا کرده باشد
شصت و چهارم دختر زنیکه با وی زنا کرده باشد شصت و پنجم دختر پسر زنیکه با وی زنا کرده باشد شصت و ششم
دختر دختر زنیکه با وی زنا کرده باشد شصت و هفتم زنیکه با وی زنا کرده باشد شصت و هشتم جده مادری زنیکه با وی زنا کرده باشد
شصت و نهم جده پدری زنیکه با وی زنا کرده باشد از پنجاه و هشتم تا شصت و نهم دوازده زن باشد چنانچه این دوازده حرام
اند همچنان دوازده دیگر از سبب شیر خوردن حرام اند پس دوازده و شصت و نه هشتاد و یک زن باشد و در
کافی مذکور است مردی زن خود را طلاق گفت و عدت آن زن نگذشته است او را روا نباشد که خواهر

[1] نبیره پسر پسر و پسر دختر را [2] صهری منسوب بالکسر بمعنی خسر یعنی پدر شوهر و پدر زن هر دو را صهر گویند خویش شوهر
و خویش زن بمعنی شوهر خویش زن بمعنی شوهر دختر [illegible] غیاث اللغات

آن زن را نکاح کند تا آن زمان که عدت نگذشته است و همین حکم ست اگر مردی چهار زن داشت
یکی را طلاق گفت و آن عدت آن چهارم زن نگذشته است اگر او زنی دیگر نکاح میکند روا نباشد
در هدایه و کافی آورده است که روا نیست خریدار را که کنیزک خود را نکاح کند زیرا که کنیزک در ملک
خوندگار ست نکاح را حاجت نیست فاما در ینابیع مذکور ست روا نیست خوندگار را نکاح کنیزک
خود یعنی اگر کنیزک خود را برای خود نکاح کند مهر لازم نشود و اگر طلاق گوید طلاق نیفتد بعد نکاح نتواند
فروخت فاما اگر برای احتیاط[1] کنیزک خود را برای نکاح کند روا باشد امام شافعی رحمة الله علیه کنیزک خود را نکاح
کردی و گفتی که محتمل آنست که آزاد بوده باشد پس احتیاط آنست که کنیزک خود را نکاح کند در سراجی آورده است
که اولی درین زمانه آنست که کنیزک خود را نکاح کند بعد ازان نزدیکی کند با آن زن زیرا که احتمال دارد که آزاد باشد
در هدایه و کافی آورده است روا نیست هر عورت را که نفس خود را بغلام خود بزنی دهد روا نیست مسلم
را نکاح با مجوسیه و نکاح با بت پرست و نکاح کافره روا نیست مگر آنکه کتابیه باشد آن زمان مسلم را روا باشد که
نکاح کند در طحاوی آورده است یهودیه و نصرانیه را اهل کتاب گویند در طحاوی تهذیب مذکور ست مردی
با کنیزکی خود فراهم آمد و پیش از عدت آن کنیزک را بدیگرے نکاح کرده داده است که شوهر پیش از استبرا[2]
نزدیکی با آن کنیزک کند فاما فتوی آنست که شوهر را پیش از استبرا فراهم آمدن با آن کنیزک نشاید و همین حکمست
اگر مردی عورتے را دید که زنا میکند و آن عورت را این مرد نکاح میکند امام محمد رحمة الله علیه میگوید بهتر آنست
که آن مرد با آن عورت نزدیکی کند پیش از استبرا این قول امام محمد و امام اعظم رح است و فتوی برین قول
در ذخیره میگوید عورتے حمل از زنا دارد و اگر مردی او را نکاح کند روا باشد فاما با آن عورت فراهم نیاید تا آن زمان که
فرزند نزاید و این قول امام اعظم و امام محمد است و فتوی برین قول است و نزدیک امام ابو یوسف و امام زفر رحمهما الله
نکاح حامله از زنا روا نباشد فاما اگر شوهر عورت خود را در حال حمل طلاق گفت اگر دیگر آن عورت را پیش از
زادن فرزند نکاح کند نزدیک هر سه امام و امام زفر رح این نکاح روا نباشد در هدایه و کافی آورده است
محرم را روا است که نکاح کند و عورت محرم را نیز نکاح روا باشد فاما نزدیکی نکند تا آن زمان که از احرام بیرون نیاید
مسئله حره را خواستن کنیزک دیگر روا است خواه آن کنیزک مسلمه باشد خواه کتابیه مردی عورتے آزاد در نکاح
دارد او را روا نباشد که کنیزک دیگرے بروی نکاح کند فاما اگر کنیزک در نکاح باشد خواستن زن آزاد روا باشد
یعنی کنیزک خواستن بر حره روا نیست و حره خواستن بر کنیزک روا ست در کافی میگوید اگر مردے حره

[1] احتیاطا ذکر [illegible] [2] استبرا پاکی خواستن [illegible] درینجا پاکی رحم عورت است از نطفه حمل [illegible]

و کنیزک هر دو یکبار برابر نکاح کند نکاح روا نباشد و نکاح کنیزک روا نباشد مردی را که زنی حره در نکاح داشت
و آن زن را طلاق بائن گفت تا آن زمان که عدت آن حره نگذرد خواستن کنیزک روا نباشد نزدیک
امام اعظم و امام ابو یوسف رحمة الله علیهما و نزدیک امام محمد رح روا باشد در هدایه آورده است احرار را روا باشد
که چهار زن نکاح کند خواه هر چهار زن حره باشد خواه کنیزک و روا نیست بیش از چهار زن و بنده را دو زن
روا است و بیش از دو زن روا نیست و نزدیک امام مالک رحمه الله بنده را نیز چهار زن روا است و نکاح کنیزک حامله
از ناخت روا نیست مرد ام ولد خود را در حالیکه از وی حمل دارد و دیگری را بنکاح میدهد روا نباشد و ام ولد کنیزک
را گویند که از خوندگار فرزند زاده باشد شرح سراجی آورده بنده را روا نباشد که بیش از دو زن نکاح کند
اگرچه خوندگار اجازت کرده باشد در بزدوی و منار و حسامی و اصل او آورده است که بنده را سریت[۱] روا نیست
اگرچه او را خوندگار اجازت کند و مکاتب را نیز سریت روا نیست و در نوادر آورده است که نکاح بنده بی
دستوری[۳] خوندگار روا نباشد مگر بقول امام مالک رح اگر ضرورتی باشد و قاضی بر قول امام مالک رحمه الله حکم کرده روا
باشد و در کافی آورده است مردی دو عورت در یک نکاح خواست و یکی میان این دو عورت او را روا نیست
از جهت آنکه شوهر دارد و یا عدت مردی بود و یا خواهر این مرد در نصوص نکاح دو زن که او را حلال بوده است
روا باشد و تمامی مهر او را باشد و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد تمام مهر را قسمت
کنند بر مهر مثل هر دو هر چه حصه آن زن باشد که بر وی حلال است بر مرد لازم است و حصه آن زن که او را حلال نیست
از مرد ساقط گردد و در هدایه و کافی مذکور است مردی عورتی را بگواهی دو نفر نکاح کرد فاما گفت که این نکاح
کردم تا یک سال این نکاح روا نیست نزدیک امام اعظم رح و امام ابو یوسف و امام محمد رحمة الله علیهم و
نزدیک امام زفر رح این نکاح روا باشد و شرط یکسال را روا نباشد و این زن پیوسته زن او باشد عورتی بر مردی دعوی
کرد از دروغ که این شوهر منست و گواهان دروغ گذرانید و قاضی حکم بشوهری کرد و آن عورت را زن او گردانید و این مرد
تحقیق میداند که این عورت را نکاح نکرده ام این عورت را با این مرد در یکجا بودن روا باشد و چون این عورت
ازین مرد نزدیکی طلب کند این مرد را روا باشد که باو نزدیکی کند زیرا که چون قاضی حکم کرد آن عورت گوئی که میان ایشان
نکاح شد و این قول امام اعظم رح است و قول اول از امام ابو یوسف رح همین است و قول دوم از امام ابو یوسف رح که حرام
است و قول امام محمد و شافعی رح اینست که آن مرد را نزدیکی آن عورت نشاید زیرا که او تحقیق میداند که این
زن را نکاح نکرده است والله اعلم بالصواب

---

۱ سریت بالضم و تشدید یا کنیزک از پنج کس تا سه صد کس چهار صد بالضم و تشدید را یا کنیزکی که برای آن در خانه بسازند و ازو تمتع گیرند
۲ سیت پسر بالکسر بمعنی بانی ۱۲ رشدی ۳ دستوری بالفتح رخصت و اجازت ۱۲ غیاث

باب در بیان ولی در ولایت نکاح

در کافی آورده است ولی در نکاح بر دو نوع است یکی ولی نزدیک چنانچه پدر مر دختر خود را و دوم ولی دور و بعد
ولی نزدیک ولی دور را روا نیست که کودک را نکاح دهد اول ولی نزدیک تر پسر است و پس پسر پسر تا آنجا که فرود تر باشد
بعد از پسر ولی پدر است و بعد از پدر ولی جد است یعنی پدر پدر تا آنجا که بالا باشد و بعد از جد ولی برادر حقیقی پس برادر
پدری است و بعد از پسر برادر پدری ولی پسر برادر حقیقی است و بعد از پسر برادر حقیقی ولی پسر برادر پدری است و بعد از
پسر برادر پدری ولی عم حقیقی است و عم او را گویند و بعد عم حقیقی ولی عم پدری است و بعد عم پدری ولی پسر عم حقیقی است
و بعد پسر عم حقیقی ولی پسر عم پدری است و بعد پسر عم پدری و آن آزاد کننده است یعنی خداوندگار که آزاد کرده است
و فاسق را روا باشد که نکاح خوردکی خود کند و در کنز و کافی میگوید اگر از ایشان که گفتم کسی نباشد آن زمان
ولایت مادر را باشد و اگر مادر نباشد ولایت خواهر حقیقی را باشد و اگر خواهر حقیقی نباشد ولایت خواهر پدری
را باشد و اگر خواهر پدری نباشد آن زمان ولی برادر مادری یا خواهر مادری باشد و اگر برادر مادری یا خواهر مادری نباشد آن زمان
ولی فرزندان برادر مادری باشد و یا فرزندان خواهر مادری باشند و اگر فرزندان برادر مادری نباشند آن زمان ولی عمه باشد
و اگر عمه نباشد آن زمان ولی خال باشد و خال برادر مادر را گویند و اگر خال نباشد آن زمان ولیه خاله باشد و اگر خاله نباشد
آن زمان ولیه دختر عمه باشد و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام محمد رحمة الله علیه در و قرابتیان مادر را ولایت
نکاح نیست چون پدر و پسر و آنکه از ایشان نباشد آن زمان ولی قاضی باشد و اگر کودک را ولی نه از جانب پدر
باشد و نه از جانب مادر باشد آن زمان ولی خلیفه باشد یعنی پادشاه قاضی باشد و اگر ولی که نزدیک است مقدار
سفر باشد ولی دور را روا باشد که نکاح خوردکی کند و در کافی و شاهان میگوید اگر ولی نزدیک آنقدر باشد
که کاروان را در آمدن و رفتن مدت یکسال میشود آن زمان ولی دور را روا باشد که نکاح خوردکی را کند و بعضی
گفته اند اگر ولی دور منتظر آمدن ولی نزدیک باشد آن زمان آن مرد که نکاح میخواهد و همجنس این عورت است
انتظار نبرد آن زمان روا باشد ولی دور را نکاح خوردک تواند کرد و در کافی می گوید که فتوی نیست اگر
ولی نزدیکی است بازور در راه باشد ولی دور را روا باشد که نکاح خوردک کند و در هدایه می گوید عورتی
دیوانه است هم پسر دارد و هم پدر ولی برای نکاح آن عورت پسر او باشد نه پدر او و این قول امام اعظم و امام
ابو یوسف و نزدیک امام محمد رح ولی او پدر است نه پسر و در هدایه و کافی می گوید عورتی حره و عاقله و بالغه است اگر
او نفس خود را بکسی بزنی بدهد روا باشد اگرچه ولی او حاضر نباشد خواه این عورت بکر باشد خواه

ولی دوست و صدیق و یاری دهنده و متصرف و بنده نیک مقرب جناب حق تعالی ۱۲ غیاث اللغات

حاشیه

ثلیبه یا بلغو خود نکاح کرده باشد خواه بغیر کفو و این ظاهر الروایت ست شعر مبسوط و جامعین زیادات
با سیر + تو ظاهر الروایت این پنج را شمر + یعنی جامع و جامع الکبیر و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف
رحمهما الله ست و نزدیک امام محمد رح این نکاح موقوف ست با جازت ولی و نزدیک امام مالک و امام شافعی رح این نکاح
روا نیست و ثیبه عورتی را گویند که مرد با وی نزدیکی کرده باشد فاما در کافی و فتاوی حجة آورده ست فتوی
آنست که اگر عورتی غیر کفو خود را بغیر ولی خواسته باشد نکاح روا نیست در هدایه و کافی آورده ست
که روا نیست پدر و جد را که جبر کنند بر نکاح دختر بالغه خود اگرچه بکر باشد و نزدیک امام شافعی رح روا باشد که جبر
نکاح کنند اگر بکر باشد اگرچه بالغه و عاقله باشد دختری عاقله و بالغه ست فاما بکر ست پدر او را از وی پرسید که ترا بفلان
بدهم آن دختر سخن نگفت و یا خندید روا باشد که پدر او دختر را بفلان دهد زیرا که چون هیچ سخن نگفت و یا
خندید پس راضیه باشد فاما اگر بگریست رضا نباشد خواه بآواز بلند بگرید خواه بی آواز بعضی گفته اند اگر خندد
بطریق سخریت ست رضا نباشد و اگر گریه بی آواز ست رضا باشد فاما اگر گریه بآواز و بلا ست رضا نباشد و
این قول در صورتیست که اگر ولی پرسیده باشد یا رسول وی که ترا بفلان دهم و آن دختر بالغه سخن نگفت و یا
خندید و یا گریست فاما اگر غیر ولی پرسیده یا ولی پرسید که دور ست با وجود ولی نزدیک و آن دختر سخن نگفت و یا
خندید و یا گریست این چیزها دلیل رضا نباشد تا آن زمان که بزبان خود نگوید و قبول نکند یا رد نکند اگر
پدر دختر بالغه که بکر ست دختر را بکسی بنکاح داد بعد از ان دختر را خبر کردند دختر شنید و ساکت
شد و یا خندید گوئی رضا داد و اگر گریست رضا نباشد پس نکاح روا نباشد در هدایه آورده ست
دختر عاقله و بالغه و ثیبه ست پدر او را پرسید که ترا بفلان دهم او ساکت شد رضا نباشد تا آن زمان که
بزبان نگوید بده و همین حکمست اگر بعد دادن بشوهر او را خبر شود تا آن زمان که بزبان رد نکند و یا قبول نکند
اعتبار نباشد و اگر فعلی کند که دال بر قبول باشد آن بمنزله قبول زبانی باشد چنانچه اگر بعد از خبر مهر
طلب کند و یا نفقه طلب کند یا شوهر را فراهم آمدن با خود دهد و ثیبه زنی را گویند که با وی کسی نزدیکی کرده باشد
و در هدایه و کافی مذکور ست بکر بجست و یا حیض دید و یا دران محل جراحتی رسید و یا دیر ماند
و درین چیزها بکارت او رفت او را حکم بکر ست پس سکوت و خنده او رضا باشد چنانچه اذن بکر فاما اگر بکر به زنا کرد و
بکارت او رفت امام اعظم رح میگوید این را نیز حکم بکر ست امام ابو یوسف و امام محمد و امام شافعی رح میگویند این را حکم ثیبه ست پس خنده

سله کفو یعنی مجانس و هم نسبت و هم مانند ... درین لفظ بضم اول و سکون ثانی ... بکر بالغه را جبر نکنند بر نکاح و تقبو
امام شافعی رح روا بود که ولی بکر بالغه را جبر کند بر نکاح ... سخره بفتح ... تحقیق ... صحیح ست و بالضم ...

وسکوت او را اعتبار نباشد باید که بزبان قبول کند یا رد کند واین حکم در بکر ست که بکارتش او بزنا رفته باشد و او را حد زنا زده باشند فاما اگر حد زنا او را زده باشند آن زمان حکم ثیبه است پس سکوت او رضا نباشد وفتوی برین قول ست بکری که بکارت او بنکاح فاسد یا بشبهه زائل شود باتفاق علما سکوت او رضا باشد در هدایه وشاهان آورده است مردی عورتی را میگوید ترا چون خبر نکاح رسیده تو ساکت شدی پس گوئی راضیه شدی زن میگوید چون مرا خبر نکاح شد من رد کردم وگفتم من ترا نخواهم قبول کرد قول عورت بشنوند ونکاح لازم نشود مگر آنکه شوهر گواهان بر سکوت ویا بر رضا او بگذارند آن زمان نکاح ثابت شود واگر مرد را گواه نباشد نکاح ثابت نشود بر زن سوگند هم نباید در هدایه وکافی وشاهان مذکور ست که نکاح خوردک روا ست اگر ولی نکاح کرده باشد خوردک پسرک باشد ویا دختر بکر باشد ویا ثیبه اگر خوردک را پدر ویا جد نکاح کرده باشد بعد بالغ شدن نتواند که فسخ نکاح کند یعنی نتواند که رد نکاح کند تا اگر خوردک را ولی غیر پدر وجد نکاح کرده باشد یا بعد بالغ شدن خوردک را اگر خوش آید نکاح ومقرر دارد اگر خوش نباید فسخ کند بحکم قاضی واین قول امام اعظم وامام محمد ست ونزدیک امام ابویوسف بعد از بالغ شدن فسخ نتواند کرد چنانچه اگر چه پدر ویا جد نکاح کرده باشد یا بفسخ نکاح فرقت واقع شود فاما طلاق واقع نشود اگر بعد بالغ شدن دختر بکر را معلوم شود که نکاح من ولی بغیر پدر وجد کرده است ودختر بکر ساکت شود گویا بنکاح راضیه شد پس بعد سکوت نتواند که نکاح را فسخ کند واین در صورتیست که خوردک دختر بکر بوده باشد واگر خوردک پسر باشد بعد بالغ شدن تا آن زمان که بزبان نگوید که من بدین نکاح راضی شدم پس نتواند فسخ کردن واگر بعد بالغ شدن بر زن مهر فرستد ویا زن را بوسه دهد گوئی که بزبان گفته باشد که راضی شدم پس نتواند فسخ کردن واگر خوردک زن باشد وپیش از بالغه شدن شوهر با او فراهم آمده باشد بعد بالغ شدن تا آن زمان که بزبان نگوید که من راضیه شدم پس فسخ بتواند کرد واگر مهر قبول کند گوئی بزبان گفته که راضی شدم پس فسخ نتواند کرد ودر هدایه مذکور ست اگر بعد بالغ شدن دختر را معلوم شد که نکاح من بغیر پدر وجد کرده بود فاما این حکم نمیدانست که مراد درین صورت فسخ نکاح روا بود دیانة واین نادانستن حجت نباشد زیرا که چون حره است علم تواند آموخت پس جهل در دار الاسلام حجت نباشد پس اگر بعد بالغ شدن نکاح فسخ نکند بعد از فسخ نتواند کرد فاما اگر مردی کنیزک خود را بمردی نکاح داده بود بعد از ان کنیزک را آزاد کرد بعد آزادی اگر آن کنیزک را خوش آید نکاح مقرر دارد واگر خوش نیاید نکاح فسخ کند واگر این کنیزک این مسئله نمیدانست دانستن او حجت باشد زیرا که کنیزک را فرصت آموختن مسائل شرع نیست از جهت آنکه مشغول بخدمت خداوندگار ست پس بعد از دانستن این مسئله بعد آزادی اگر خوش آید آن نکاح مقرر دارد واگر خوش نیاید نکاح فسخ کند دیدن فسخ

باب در بیان همجنس و همتا در نکاح

طلاق واقع نشود فاما این فسخ فرقت باشد و در هدایه میگوید بنده را ولایت فرزندان خوردگان نیست و همچنین [illegible]
ست کودک را و دیوانه را و ولایت نکاح خوردگان نیست و کافر را ولایت بر مسلم و مسلم را بر کافر نباشد و هم ازین
کافر بر مسلم نشود فاما کافر را ولایت بر فرزندان خورد که کافر باشند هست پس توانند که ایشان به نکاح
به کسے دهند و در فتاوی سراجی آورده است اگر ولی از نکاح خوردک خود امتناع کند و نکاح نکند فاما قاضی
برا نشاید که بزور نکاح کند و اگر قاضی دختر خوردگی که آنرا ولی نیست و اگر به پسر خود نکاح دهد روا نباشد و اگر قاضی دختر
خوردکے که آنرا ولی نیست بکسے نکاح دهد روا باشد و اگر بادشاه نکاح خوردک در حواله قاضی کرده روا باشد و اگر
نکرده باشد روا نیست باب در بیان همجنس و همتا در نکاح و این را اکفو گویند در هدایه آورده است نکاح و
لازم شود اگر عورتی عاقله و بالغه خود را همجنس خود در نکاح کند فاما اگر مردی با کم از همجنس خود نکاح کند آن نکاح لازم
شود و قرابتیان آنزن نتوانند که آن نکاح را فسخ کنانند اگر مردی با کم از همجنس خود نکاح کند مر او را عار نباشد و در
هدایه و کافی آورده است عورتی عاقله و بالغه نفس خود را بزنی در داد با کم از همجنس خود قرابتیان که ولی آن
عورت اند نتوانند که این نکاح را از قاضی فسخ کنانند تا آن زمان که این عورت را آن مرد فرزند زاده باشد زیرا که
ایشان را عاری رسیده است و اگر یکی از اولیای آن عورت راضی شده است و عقد قبول کرد که اگر آن ولی که راضی
شده است ولی دور باشد و ولی دیگرے که دور باشد آن نیز نتواند که این نکاح فسخ کند فاما ولی نزدیک تواند
که این نکاح فسخ کند از قاضی و اگر ولی نزدیک چون بشنود که نکاح با همجنس نشده باشد ساکت شود سکوت
او دلیل در رضا نباشد اگر چه دیرے ساکت بوده باشد و در کنز آورده است اگر بعد از شنیدن خبر ولی مهر
را قبض کند بعد ازان نتواند که نکاح فسخ کند و در هدایه و کنز و کافی آورده است که همجنس معتبر ست از جانب
پدر زیرا که فخر مردمان باصل پدر آن بیش از آنست که بچیزهای دیگر ست پس قریشیان میان خود یکدیگر
همجنس اند و عربیان میان خود یکدیگر همجنس فاما عربیان هم جنس قریشیان نباشند پس اگر دختر قریشی عاقله
و بالغه نفس خود را بعربی بغیر اجازت قرابتیان بنکاح دهد قرابتیان آن عورت توانند که نکاح را از قاضی
فسخ کنانند و در شاهان آورده است عجمی عجمیان بیکدیگر هم جنس اند عجمی غیر عربی و قریشی غیر هاشمی را
گویند و در هدایه و کافی آورده است که دو پدر او اسلام آورده است یعنی پدر و جد او اسلام آورده اند و یا
دو پدر او آزاد شده اند همجنس باشد مر کسے را که دو پدر او اسلام آورده است و یا دو پدر او آزاد شده اند با مرد اسلام

سله ولایت آبادان نزدیک آبادان متصل کاربصره و دوست تقریف و تقرب نزدیک باجد اتبع و بفتح یاری دادن و صداقت ۱۲ سله همتا بالفتح و حرف سوم فوقانی برابر و مانند و مثل ۱۲ سله عار ننگ و عیب ۱۲ سله سکوت بضمتین خاموشی ۱۲ سله قریش تصغیر قرش و آن جانور دریائیست که همه جانوران ازان می ترسند و شتر سوار و نام قبیله ایست معروف و پدر آن قبیله النضر بن کنانه است از اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ۱۲

مردی آزاد شده است و با یک پدر او نیز آزاد است آن مرد همجنس نباشد مر کسی را که او را دو پدر مسلم بوده باشند و یا دو پدر او آزاد شده باشند مرد که اسلام آورده است او همجنس نباشد مر کسی را که پدر او اسلام آورده است و در کافی آورده است عورتی حرهٔ[1] عاقله بالغه نفس خود را بمردی زنی داد که آن مرد بنده بود و آزاد شده است و یا نفس خود بمرد زنی داد که آن مرد اسلام آورده است و آن عورت را یک پدر مسلم بود یا پدر او آزاد شده است آن مرد همجنس آن عورت نباشد پس قرابتیان او بتوانند این نکاح را از قاضی فسخ کنانند و همچنین در روایت نیز معتبر است نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رح پس اگر عورتی که پدر او صالح بود فاسق را خواسته باشد قرابتیان آن عورت توانند که این نکاح را از قاضی فسخ کنانند زیرا که بهترین چیزی که بدان فخر توانند کرد صلاحیت است آن عورت را عار بفسق شوهر بیشتر کنند زیرا که شوهر او اصلاح نباشد نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف و نزدیک امام محمد رح همجنس در دیانت معتبر نیست مگر آنکه شوهر سیلی خوار[2] و مسخره باشد و یا مست باشد در بازارها بیرون آید و کودکان باد و بازی کنند آن زمان نزدیک هر سه امام قرابتیان آن عورت این نکاح را از قاضی فسخ کنانند و دیگر همجنس معتبر است در مال یعنی اگر شوهر مالک مهر[3] و نفقه باشد همجنس آن عورت باشد فتوی بر این قول است فاما اگر مالک مهر و نفقه نباشد و یا مالک یکی را از این دو باشد او همجنس عورت نباشد پیش قاضی قرابتیان آن عورت توانند که این نکاح را فسخ کنانند و مالک مهر و نفقه آن مقدار میباید که میان مردمان عادت است در دادن آن را فی الحال و نزدیک امام ابو یوسف رح شوهر را قدرت بر نفقه میباید نه بر مهر زیرا که در مهر میان مردمان سهولت است فاما نفقه جائز نیست در هدایه میگوید همجنس معتبر است در توانگری نزدیک امام اعظم و امام محمد رح پس اگر عورتی که بغایت توانگر است نفس خود بمردی بزنی داد که او را قدرت بر مهر و نفقه نیست قرابتیان او فسخ این نکاح را توانند کرد که میان مردمان فخر است بتوانگری و عیب است بدرویشی در هدایه و کافی آورده است اما در مومنان بی بی عائشه رضی الله عنها گفت بهتر آنکه مال اندک باشد مر اهل خود خوار باشد و امام ابو یوسف رح میگوید همجنس در توانگری معتبر نیست زیرا که مال آینده و رونده است فاما قدرت بر مهر و نفقه میباید در کافی آورده است که شمس الائمه سرخسی رح و صاحب ذخیره میگوید که فتوی آنست که همجنس در توانگری معتبر نیست زیرا که مال آینده و رونده است فاما قدرت بر مهر و نفقه میباید در هدایه و کافی آورده است همجنس در حرفتها[4] معتبر است نزدیک امام اعظم و امام محمد رح پس اگر دختری بزازی نفس خود را بعطاری داد قرابتیان او فسخ نتوانند کرد و فاما اگر دختر بزازی[5] یا دختر عطاری نفس خود را بموزه دوز دهد یا بکفش دوز دهد قرابتیان آن نکاح را فسخ نتوانند کرد

---

1. حره بالضم و تشدید زن آزاد که برده نباشد ۱۲ ... نفقه بفتحتین ... عیال و اطفال خود ... ۱۲
2. ... اهل بفتح اول و سکون ثانی ... ۱۲
3. ... ۱۲
4. ... ۱۲
5. و تشدید زای معجمه اول جامه فروش ... بالفتح و تشدید زای معجمه جامه را گویند ۱۲

نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله همجنس در حرفه معتبر نیست مگر آنکه فاحش باشد که میان خلق عیب باشد چنانچه حجام و حائک
و دباغ یعنی سختیان[1] اگر عورتی عاقله بالغه نفس خود را بهم جنس خود بزنی داد از مهر مثل کم این چنین زن را باشد
نقصان کرد قرابتیان آن زن بتوانند که بر شوهر او بگویند یا تمام مهر مثل این زن را قبول کن یا این زن بگذار و این قول امام
اعظم است زیرا که باید که از مثل قرابتیان آن زن عار باشد و بسیاری مهر فخر است میان مردمان و اگر مهر مثل درست
کرده بود بعد از آن زن مهر شوهر را بخشید درین صورت قرابتیان فسخ نتوانند کرد و در هدایه و کافی مذکور است
مردی دختر خود را که خورد است بمردی به نکاح داد و از مهر آن دختر نقصان کرد و یا دختر خورد را به بنده نکاح داد
و یا برای پسر خورد خود دختری به نکاح کرد و مهر آن زن افزود و یا کنیزک برای پسر خورد خود به نکاح کرد این نکاح درست است
اگر پدر و یا جد کرده باشد اما اگر غیر پدر و یا غیر جد دیگر زیادت یا نقصان در مهر کنند و یا با غیر همجنس نکاح کنند روا نباشد
و این قول امام اعظم است در فتاوی سراجیه بگوید دختر خود را مردی به نکاح داد و نا بالغ رسیده بود که این مرد و شهر همجنس
و بعد از آن شوهر شراب خوار بیرون آمد و دختر بزرگ شد و میگوید من این شوهر را راضی نیم و پدر آن دختر شراب خوری
نمی نمود و غالب خیلخانه ایشان صالح اند درین صورت این دختر که را از آن شوهر تفریق کنند یعنی جدا کنند اگرچه شوهر
بتفریق راضی نباشد و در فتاوی کبیری آورده است عورتی غیر هم جنس خود را خواسته است و ولی آن عورت
به قاضی بگوید تا قاضی آن نکاح را فسخ کند و محیط میگوید اگر ذمیه ذمی را خواسته آن ذمی همجنس ذمیه نیست و ولی
آن ذمیه میگوید که این ذمی همجنس با نیست قاضی التفات بسخن ولی آن ذمیه نکند مگر آنکه دختر کافر بباشد که مرتبه
ملوک دارد و آن دختر کافر را اگر جولاهی و یا کناسی فریفته است تا او را خواسته باشد قاضی میان آن دختر
کافره و میان جولاهی و کناسی تفریق کند نه ازین جهت که آن همجنس آن کافره که مرتبه ملوک دارد نیست بلکه از جهت
که تسکین فتنه شود قاضی را شاید که تسکین فتنه کافران کند چنانچه میان مسلمانان و در زاد الفقه آورده است اگر
یکی از اولیای عورت را بغیر همجنس از اولیای دیگر بتوانند که اعتراض کنند نزدیک امام اعظم رح و نزدیک صاحبین
نتوانند که اعتراض کنند و فتوی بر قول امام اعظم رح است والله اعلم بالصواب **فصل در بیان وکالت در نکاح و غیر**
آن در هدایه و کافی مذکور است که پسر عم را روا باشد که دختر عم خود را برای خود نکاح کند چنانچه اگر پسر عم بحضور دو
نفر گواه بگوید که من فلانه را به نکاح کردم اگر فلانه خورد باشد این نکاح روا باشد و همین حکم است اگر مردی عورتی را وکیل کند که
عورتی مرا بزنی بخواه آن عورت بحضور دو گواه بگوید که من فلانه را نکاح کردم روا باشد و در فتاوی خانی آورده است

فصل در بیان وکالت در نکاح و غیر آن

کرد تا آن زن را آن مرد برای خود نکاح کند آن مرد که وکیل شده است بحضور دو گواه میگوید شما گواه باشید که من
فلانه را نکاح کردم و گواهان آن فلانه را نمی شناسند این نکاح روا باشد مگر آنکه شوهر نام آن زن و نام پدر و
نام جد آن زن بر گواهان گوید آن زمان این نکاح روا باشد و اگر آن زن حاضر باشد چادر پوشیده مردی میگوید
که من این زن را نکاح کردم و زن میگوید قبول کردم آن زمان نکاح روا باشد اگرچه گواهان آن زن را نشناسند و اگر
زن غائبه را گواهان بشناسند نکاح روا باشد چون نام این زن بشناسند اگرچه مرد نام پدر و جد زن نگفته باشد نام خصاف
میگوید اگر بحضور گواهان مرد میگوید که من فلانه را که مرا وکیل کرده است برای خود تزویج کردم بدین مقدار مهر نکاح روا باشد
اگرچه گواهان فلانه را نشناسند فاما باید که این مرد چنین آن عورت را بشناسد شمس الائمه حلوائی رحمة الله علیه میگوید که این قول امام خصاف
است فاما بر قول مشائخ بلخ این نکاح روا باشد زیرا که نام پدر و جد آن زن نشده است و هم شمس الائمه حلوائی میگوید که امام خصاف
مردی بزرگ است در علم روا باشد که بر قول او کار کنند و در ملتقط حاکم شهید نیز آورده است که این نکاح روا باشد چنانکه
گفته است بنده مردی بغیر گفته خوندگار زنی را برای خود نکاح کند این نکاح موقوف است اگر خوندگار اجازت کند روا
باشد و اگر اجازت نکند این نکاح باطل شود و پیش از اجازت خوندگار بنده را با آن عورت نزدیکی روا نیست اگر کنیزکی
بی دستوری خوندگار شوهر بخواهد این نکاح نیز موقوف است اگر خوندگار او اجازت کند روا باشد و اگر اجازت نکند این
نکاح باطل شود و نزدیکی با آن کنیزک روا نباشد اگر مردی برای مردی بغیر گفته او زنی بخواهد و یا زنی را برای مردی نکاح دهد بغیر
گفته آن زن این نکاح نیز موقوف است اگر آن کس که برای او نکاح بغیر گفته او کرده اند اجازت کند این نکاح روا باشد و اگر
اجازت نکند این نکاح باطل شود مردی پیش دو نفر گواه میگوید که شما گواه باشید که من فلانه را نکاح بفلان دادم و او را فلان
وکیل نکاح نکرده بودند این نکاح را نکاح فضولی گویند این نکاح روا نیست اگرچه فلان و فلانه بعد نکاح اجازت کنند فاما
اگر مرد فضولی پیش دو نفر گواهان را گفت که شما گواه باشید که من فلانه را بفلان نکاح دادم فضولی دیگر میگوید که من برای فلان
قبول کردم اگر فلان و فلانه بعد از شنیدن اجازت دهند روا باشد والا نه همین حکم است اگر مردی پیش دو نفر گواه گوید که
من نفس خود را بفلان بزنی دادم اگر دیگری بفضول از فلان قبول کند و گوید که من برای فلان قبول کردم اگر فلان بعد از
شنیدن اجازت نکند روا باشد فاما اگر کسی برای او قبول نکند و فلان بعد از شنیدن اجازت کند روا نباشد مردی
یکی را وکیل کرد که یک زن برای من بخواه آن وکیل دو زن برای او بیکبارگی نکاح کرد نکاح هر دو زن روا نباشد در شمار
که این در صورتیست که اگر وکیل زنی معین نگفته باشد فاما اگر مردی وکیل را گفته فلان زن معین را برای من بخواه و وکیل

ملہ خوندگار بضم اول ... معنی آن صاحب ... [illegible]
ملہ فلان بالضم اول یعنی شخص غیر معلوم این لفظ عربیست ... [illegible]
... قبول بالضم اول بمعنی پذیرفتن ... [illegible]

زن معین و مهر نہ دیگر یک نکاح برای آنمرد خواست نکاح زن معینه روا باشد نکاح زن دوم موقوف
باشد باجازت آنمرد پس اگر آن مرد بعد از شنیدن اجازت کند روا باشد و اگر رد کند باطل شود مسئله یعنی مردی را
وکیل کرد تا نفس او را بکسے بزنے دهد آنمرد آن زن را بمهر بزنی داد و ولی نام آن زن غلط کرد این نکاح روا نباشد مگر آنکه
آن زن حاضر باشد مردی یک دختر دارد و نام آن دختر عائشه است پدر در حالت نکاح نام غلط کرد و گفت من فاطمه را
بفلان بنکاح دادم این نکاح روا نباشد و اگر دختر حاضر باشد و پدر گوید دختر خود فاطمه این دختر را بتو نکاح دادم نام
آن دختر خود عائشه بود پدر غلط کرد این نکاح روا باشد مردی یک دختر دارد پیش شوهر گفت دختر خود بتو بنکاح دادم و نام دختر نشد را
شوهر او قبول کرد این نکاح روا باشد اگرچه دختر حاضر نباشد و در هدایه و جامع صغیر و کافی آورده است مردی دو نفر
فرستاد تا برای او دختر بفلان نکاح کنند و فلان دختر خود بحضور آند و نفر از برای آن نکاح داد این نکاح روا نباشد زیرا که
این هر دو نفر وکیل بودند و گواه کسی نبود و نکاح بی گواه روا نباشد مگر آنکه شوهر حاضر باشد آن زمان نکاح روا باشد زیرا که این
هر دو نفر گواه خواهند شد و بعضی گفته اند این نکاح روا باشد اگرچه شوهر حاضر نباشد زیرا که ایشان هر دو وکیل برای نکاح نبودند بعضی
وکیل بودند و بعضی گواه و در هدایه و کافی میگوید مردی دیگری را وکیل کرد تا برای او زنی نکاح کند آن وکیل کنیزک دیگری برای آنمرد
نکاح کرده روا باشد باتفاق و بقول امام اعظم رحمه الله است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله تعالی روا نباشد مگر آنکه زن همچنین
او بخواهد آن زمان روا باشد باب در بیان مهر — در کفایه شعبی آورده است اصل در وجوب مهر آنست که مهتر آدم را
صلوات الله علیه با حوا رضی الله عنها در بهشت فرستادند و توبه مهتر آدم بعد اگر به دویست سال و یا سیصد سال قبول شد
مهتر آدم خواست که باز در بوستان حوا فراهم آید حوا مهتر آدم را فراهم آمدن نداد مهتر آدم متحیر شد مهتر جبرائیل علیه السلام
فی الحال فرود آمد و پرگاله زر و پرگاله نقره و دو پرگاله مس و دو پرگاله آهن و دو پرگاله برنج فرود آورد و مهتر آدم
صلوات الله علیه را داد و گفت این پرگالها بحوا رض بده تا ترا فراهم آمدن بدهد مهتر آدم از جبرائیل ع آن پرگالها بستد و
حوا را بجای مهر داد حوا رض پذیرفت و مهتر آدم را فراهم آمدن داد و حوا رض آن پرگالها در زمین چند جا فرو برد و پنهان کرد
و مهتر آدم ع پرسید این پرگالها در زمین چرا پنهان کردی حوا رض جواب داد تا فرزندان ترا ذخیره باشد بوقت حاجت ایشان را
بکار آید کانهای که در زمین است هم از آن پرگالها است که حوا رض در زمین پنهان کرده بود همین کانها که زر و نقره و مس
و آهن و برنج همه از آن است و هم در کفایه شعبی مذکور است که هر که زنی را نکاح کند و قصد او آن باشد که مهر آن زن ندهد
آن بزه گار شود چنان است که با آن زن زنا کرده باشد فاما اگر زنی شوهر را مهر بخشد حق سبحانه و تعالی عز و جل آن زن را
از آتش دوزخ و عذاب آزاد گرداند زیرا که مهر از گردن شوهر ساقط کرده پس خدای تعالی گردن او را از آتش دوزخ و عذاب

باب در بیان مهر

۵۱ افربه [illegible] گروه مرده [illegible] فارسیان [illegible] طلاق کنند و بمعنی [illegible] ۱۲ پرگاله بالفتح [illegible] عربی بمعنی [illegible]
۵۳ برنج [illegible] که بهندی پیتل [illegible] باشد ۱۲ [illegible]

گرداند و در شرعة الاسلام آورده است باید که مهر زن تمام بدهد و اگر نداده باشد نیت کند که تمام مهر زن
خواهم داد و اگر نیت کند که مهر زن نخواهم داد گویی با آن زن زنا کرده است و سنت است که مهر نیز اندک کنند
که پیغمبر صلعم مهر حرم خود ده درم شرعی کرده بودند و در هدایه شاهان آورده است مردی بحضور و لفظ گواه زنی را خواست
اما مهر نکاح تعیین نکرده است این نکاح روا باشد و بر وی مهر مثل لازم آید زیرا که هر چه رایگان یابند قدر آن ندانند
و آن را عزت و عظمت نباشد و همین حکمت اگر مردی زنی را نکاح کرد و گفت که ترا نکاح کردم بدین شرط ترا مهر نباشد
این نکاح روا باشد و مهر مثل لازم شود و مهر مثل کمتر از ده درم شرعی نباشد و این را اقل مهر گویند پس اکثر مهر را حدی
نیست و اگر عورتی را نکاح کرده ام از ده درم شرعی مهر او کرده ده درم شرعی لازم شود پس اگر پیش از نزدیکی این
زن را طلاق گوید پنج درم شرعی لازم آید در هدایه کافی و کنز مذکور است مردی زنی را خواست و مهر آن زن
از ده درم شرعی و یا زیاده بر ده درم شرعی کرد و اگر با آن زن نزدیکی کند و بعد از آن طلاق گوید و یا یکی ازین هر
دو بمیرد تمام مهر لازم آید و اگر پیش از نزدیکی یا پیش از خلوت صحیحه این زن را طلاق گوید نیمه مهر لازم آید و اگر مردی زنی را نکاح
کرد و مهر آن زن را تعیین نکرده یا گفت ترا نکاح کردم بدین شرط که ترا مهری نباشد اگر با این زن نزدیکی کند و یا یکی ازین دو میرد مهر
مثل لازم شود یعنی تمام مهر مثل این زن را باید داد و اگر پیش از نزدیکی این زن را طلاق گوید سه جامه بر مرد برای این زن لازم
شود یکی درع دوم دامنی سوم چادر اگر شوهر پیش از نزدیکی کردن بمیرد همه مهر مثل لازم آید در شاهان و کافی آورده
است این سه جامه لازم شود برای این زن که در دیار ایشان است اما در دیار ما از سه جامه لازم شود چنانچه پیراهن و
پایجامه و دامنی و سر بند و یا دامنی و چادر بر اندازه حال مرد لازم شود و فتوی بر همین قول است چون این جامها بر مرد لازم شود
باید که بهای آن جامها کم از پنج درم شرعی و زیاده بر نیمه مهر مثل نباشد و دادن این جامها درین صورت واجب است و در غیر
این صورت مستحب است یعنی اگر مهر مسمی کرده باشد جامهای مذکور مستحب است و اگر مهر نباشد جامهای مذکور واجب است مردی زنی را نکاح
کرد و در حالة نکاح مهر برای آن زن تعیین نه کرده باشد بعد از نکاح مهر تعیین کرد اگر با آن زن نزدیکی کند و یا مرد بمیرد مهر که
تعیین کرده است تمام مهر لازم شود فاما اگر پیش از نزدیکی آن زن را طلاق گوید بر مرد سه جامه لازم شود در قول اول امام
ابو یوسف و امام شافعی رحمهما الله علیهما نیمه از مهری که بعد از نکاح کرده است لازم شود مردی زنی را نکاح کرد و آن زن را مهر
در حالة نکاح تعیین کرد و بعد از آن در مهر آن زن افزود آن مرد آنچه افزوده است همه لازم شود و اگر نزدیکی کند یا بمیرد تمام
مهر با آنچه افزوده است لازم شود فاما اگر پیش از نزدیکی این زن را طلاق گوید آنچه زیاده بر مهر کرده بود لازم نشود
نیمه مهر که در حالة نکاح کرده بود لازم شود و این قول امام اعظم رح است و امام محمد رحمه الله و قول اول امام ابو یوسف

رایگان بکاف فارسی بمعنی مفت و بی عوض و چیزی که در راه یافته شود که رایگان در اصل راهگان بود بمعنی لایق راه و ها را بهمزه بدل کردند
[illegible] درع بالکسر پیراهن ۱۲ منتخب ۵۳ دامنی چادر باریک تنگ عرض از سر تا زانو ۱۲

آنست که بر مرد نیمه مهر از تمام یا زیادت لازم شود یعنی مهر یکه تعیین کرده است نیمی مهر آن نیمی که به تعیین کرده
است لازم شود مردی عورتی را نکاح کرد و او را مهری در حالهٔ نکاح تعیین کرد اگر آن زن بعد از نکاح چیزی از مهر که
تعیین شده است نقصان کند روا باشد و اگر تمام مهر بخشد هم روا باشد مردی زنی را نکاح کرد و مهری در حالهٔ نکاح او را
تعیین کرد اگر آن مرد با آن عورت نزدیکی کند و یا میان آن زن و مرد یکی بمیرد مهر لازم شود و اگر مرد با آن عورت نزدیکی نکند فاما مرد و زن
هر دو در خلوت بوده اند و هیچ مانع از نزدیکی کردن نبود بر آن مرد تمام مهر لازم شود اگرچه نزدیکی نکرده باشند زیرا که تقصیر
از جانب مرد بود و این را خلوت[1] صحیحه گویند پس اگر مردی پیش از نزدیکی زن را طلاق گوید اگر خلوت صحیح با آن زن
کرده باشد تمام مهر لازم شود و اگر در حالهٔ خلوت یکی از این دو یعنی زن و شوهر زحمتی باشد و یا روزهٔ مبارک رمضان
داشته باشد و یا احرام حج فریضه یا حج نفل عمره بسته باشد و یا زن را حیض آمده باشد این خلوت صحیحه نباشد پس اگر بعد
این چنین خلوت زن را طلاق گوید نیمی مهر بر مرد لازم شود چنانچه پیش از خلوت و این خلوت را اعتبار نیست و در هدایه
آورده است مردی را اگر زحمتی باشد که بدان زحمت نزدیکی نتواند کرد و اگر نزدیکی کند زحمت زیاده خواهد شد آن زمان
خلوت صحیحه نباشد فاما اگر زحمتی باشد که مانع از نزدیکی کردن هم نباشد و ضرری هم بدان نزدیکی نباشد آن زمان خلوت
صحیحه باشد پس در این صورت تمام مهر لازم شود فاما فتوی آنست که زحمت مردی خالی از ضرر نباشد پس اگر مردی زحمتی باشد
خلوت صحیحه نباشد فاما زحمت زن اگر در آن زحمت زن را از نزدیکی کنند مر زن را ضرری باشد آن خلوت صحیحه نباشد و اگر
ضرر نباشد خلوت صحیحه باشد پس تمام مهر بر مرد لازم شود و اگر در حالهٔ خلوت زن و یا مرد روزهٔ نفل داشته باشد آن زمان خلوت صحیحه
باشد پس تمام مهر بر مرد لازم آید زیرا که افطار[2] در روزهٔ نفل روا باشد اگرچه عذر جهانی نباشد و این روایت در مصفی و
منتقی آورده است و فتوی برای لازم شدن مهر بر این قول است فاما فتوی برای افطار روزهٔ نفل آنست که بعذر
روا نیست و جهانی عذر نیست و اگر مرد یا زن در حالهٔ خلوت روزهٔ قضای ماه رمضان و یا نذر داشته باشد در یک روایت آن
خلوت صحیح باشد پس تمام مهر بر مرد لازم باشد و اگر در حالهٔ خلوت[3] مرد و یا زن در نماز مشغول بوده اند پس اگر نماز فریضه
در خلوت میگذارند خلوت صحیحه نباشد و اگر نماز نفل باشد خلوت صحیحه باشد در کافی آورده است اگر در حالهٔ خلوت میان مرد و زن
سوم نفر باشد خلوت صحیح نباشد اگرچه سوم کور باشد و یا خفته باشد و یا کنیزک باشد مگر آنکه کودکی خورد باشد آن
زمان خلوت صحیحه باشد و مقامیکه در آن خلوت صحیحه باشد آنست که در آن ایمنی باشد از آمدن دیگری گفته ملتیان چنانچه
خانه فاما اگر در جامع و یا در مسجد باشند آن خلوت صحیحه نباشد اگر مردی را اسپ آلت بریده اند و یا بیضه او کشیده

[1] خلوت بفتح اول لغت و کسر [illegible] تهی شدن و تنهائی و خالی شدن مکان از غیر و مجاز یعنی خالی ۱۲ [2] افطار بالکسر روزه شکستن و روزه کشادن ۱۲ [3] مسئلهٔ خلوت مجنون خصی و عنین نیز حکم دخول دارد و بقول ابو یوسف و محمد خلوت مجنون حکم [illegible]

اند آمرد زنی نکاح کرده با آن زن خلوت صحیحه کرد امام اعظم رح میگوید برین مرد مهر لازم شود زیرا که خلوت صحیحه بمنزله نزدیکی ست و نزد یک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله نیمه مهر برین مرد لازم شود فاما اگر مرد عنین[1] باشد و خلوت صحیحه با زن خود کند آن خلوت باتفاق صحیحه باشد پس تمام مهر بر مرد لازم شود و عدت بر زن و در تمام مسائل گفتیم لازم شود خواه خلوت صحیحه باشد خواه فاسده بعضی علما گفته اند که مانع از نزدیکی چنانچه روزه فرض و یا احرام و آنچه بدین ماند باشد عدت بر زن لازم شود و این را مانع شرعی گویند و اگر مانع از نزدیکی بسبب زحمت باشد یا کودکی عدت بر زن لازم نشود و این را مانع حسی گویند مردی دختر خود را یا خواهر خود را بدیگری نکاح میدهد میگوید باید که تو دختر دیا خواهر بنکاح بمن بده بهمین مهر باشد و او قبول کرد و آن دیگر نیز دختر یا خواهر خود بنکاح میدهد و همین بگوید و او نیز قبول کرد این هر دو نکاح روا است فاما مهر مثل بر هر دو لازم شود در هدایه آورده است مردی حره زنی را نکاح کرد و گفت بدل مهر تو یکسال خدمت خواهم کرد و یا تعلیم قرآن خواهم کرد این نکاح روا است و بر مرد مهر مثل لازم شود و خدمت یکساله و تعلیم قرآن لازم نشود و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف است رحمهما الله تعالی و نزد یک امام محمد رحمه الله بر مرد خدمت یکساله لازم شود و اگر بنده مردی بدستوری خوندگار عورتی را نکاح کرد و مهر آن عورت خدمت یکسال بر خود گردانید آن زن هزار تنگه مهر تسلیم کرد آن زن بعد ستدن هزار تنگه مهر مذکور مرد را باز بخشید و این مرتبه پیش از نزدیکی آن زن را طلاق گفت بر زن لازم شود که پانصد تنگه دیگر که نیمه مهر است از خاصه خود شوهر را بدهد و این درصورتیست که زن هزار تنگه از مرد ستده باشد فاما اگر زن گفت که من ترا هزار تنگه مهر بخشیدم و مرد پیش از نزدیکی آن زن را طلاق گفت درین صورت نه بر زن چیزی لازم شود نه بر مرد مردی زنی را نکاح کرد و هزار تنگه مهر او گردانید برین شرط که آن زن را از آن شهر جای دیگر نبرد و یا بر آن زن دیگر نکاح نکند اگر بدین شرط وفا کند همین هزار تنگه مهر آن زن باشد و اگر برین شرط وفا نکند و آن زن را از آن شهر جای دیگر برد و یا بر آن زن زنی دیگر نکاح کند بر آن مرد مهر مثل لازم شود و همچنین است اگر زنی را بهزار تنگه نکاح کرده شرط کرد که برای او چیز های دیگر خواهم داد چنانچه جامه و غیر آن اگر بدین شرط وفا کند همان هزار تنگه مهر آن زن لازم شود و اگر بدین شرط وفا نکند مهر مثل لازم شود مردی زنی را نکاح کرد هزار تنگه مهر او قبول کرد بدین شرط که از آن شهر آن زن را جای دیگر نبرد اگر جای دیگر برد دو هزار تنگه مهر او باشد و اگر آن زن را از آنجا نبرد همان هزار تنگه مهر او باشد و اگر آن زن را جای دیگر برد مهر مثل لازم گردد و اگر مهر مثل

---

[1] عنین بکسر عین و تشدید نون آنکه بر جماع قادر نباشد و آنکه او در عرف نامرد گویند بیشتر تخفیف نون آخر خطاست بعضی گویند که اگر عنین هر کسی کرده مستوره شود ... [illegible] ... ظاهر ۲ ... [illegible] ... حاصل آنکه قرصی ... [illegible]
... از نقره یا مس سکه ... [illegible] ... تعلق

زیادت از ده هزار تنکه باشد همان ده هزار تنکه لازم شود و اگر مهر مثل کمتر از یکهزار تنکه باشد همان یکهزار تنکه لازم
شود و این نزدیک امام اعظم رح است فاما نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد هر دو شرط روا است اگر آن زن را جای دیگر نبرد و مهر آن
زن همان یکهزار تنکه باشد و اگر جای دیگر برد مهر آن زن دو هزار تنکه باشد در کافی و شاهان و هدایه آورده است که اگر مردی
زنی را نکاح کرد و آن زن گوسپندان وی را در آمد و آن زن گفت بدله مهر تو است که گوسفندان نر ماده سال خواهیم چرانید
این زن نیز قبول کرد این نکاح روا باشد و برین مرد لازم شود که گوسفندان آن زن را در مدت ده سال بچراند
و در کافی و کنز آورده است مردی زنی نکاح کرد مهر او بر اسپی یا بر غلامی کرد بر آن مرد اسپ میانه و غلام میانه لازم شود
و یا قیمت اسپ میانه و یا قیمت میانه غلام لازم شود اگر زنی بر چهار پایه نکاح کند چنانچه حمار و یا سگ نکاح روا باشد
فاما مهر مثل لازم شود و در کنز می گوید مردی عورتی را بر جامه نکاح کرد یعنی جامه مهر آن زن گردانید یا بر خمر نکاح
کرد و یا بر خوک نکاح کرد و یا بر سرکه نکاح کرد که آن سرکه خود خمر باشد و یا بر بنده نکاح کرد و آن بنده نبود آزاد بود
درین صورت نکاح روا باشد فاما مهر مثل لازم شود و اگر دو بنده مهر عورتی گردانید و یکی از آن دو بنده حر بود پس
مهر زن همان بنده باشد در هدایه آورده است آن بنده در آن وقتی باشد که اگر قیمت آن بنده ده درم شرعی
باشد و این قول امام اعظم است در هدایه و کافی و کنز آورده است در مهر مثل نظر در مهر خواهر آن عورت و یا عمه آن عورت
و یا دختران او در آن عورت نظر کنند یعنی در مهر مثل نظر بر عورتی کنند که ایشان قریبی از جانب پدر باشند و نظر
در مهر مادر و خاله آن عورت نکنند مگر آنکه مادر آن عورت دختر اودر باشند مر پدر آن عورت را آنزمان نظر در مهر
مادر نه ازین جهت که مادر است بلکه ازین جهت که دختر او در پدر آن عورت است و در شاهان آورده است اگر عورتی
خواهر و عمه و دختر او در ندارد که نظر در مهر مثل ایشان کنند آن زمان نظر در مهر مثل عورتی کنند که ایشان قریب از جانب
مادر باشند چنانچه خاله اگر قرابتیان او در هم نباشند آن زمان نظر بر مهر عورتی بیگانه کنند که در آن شهر باشد همچون آن
عورت در سال و خوبی و در مال و عقل و دیانت و بکارت و ثیابت در کنز و کافی آورده است چون نظر در مهر قرابت
آن عورت کنند و یا نظر در مهر بیگانه کنند باید که این هر دو عورت را برابری باشد در آن وقت در سن و خوبی و در مال
و در عقل و در دیانت و در بکری و یا در ثیبی و این هر دو در آنوقت باید که در یک شهر باشند و در محیط آورده است
که امام لقالی میگوید که مهر مثل کنیزک آنمقداری باشد که رغبت خلق در آن کنیزک بدان مقدار باشد که امام اوزاعی
میگوید که مهر مثل کنیزک سوم حصه قیمت کنیزک است و در هدایه مذکور است پدر دختر خود را بمردی نکاح
داد و مهر معین گردانید و هم پدر ضامن مهر باشد این ضمانت درست است دختر اگر خواهد مهر از پدر طلب کند زیرا که ضامن

ادو در بفتح او و ای کسر دال خمله برادر پدر که بعربی عم گویند ۱۲ عیاث ... تیبی بیای مصدری است معنی ثیبه بودن و ثیبه بفتح اول و کسر یای تحتانی مشدده و فتح بای موحده صد بکر یعنی زن شوهر دیده ۱۲ ... نعمان بفتح یدبر دستاری لطائف و در محاوره این دیار آنرا ضامن گویند

شده است و یا مهر از شوهر خود طلب کند و اگر دختر مهر از پدر خود بحکم ضمانت بستاند پدر از شوهر آن دختر بستاند و
اگر ضمان بگفته شوهر شده است و اگر پدر بی گفته شوهر او ضامن مهر شده باشد تا آن زمان از شوهر آن دختر مهر نتواند ستد اگرچه
دختر از پدر خود ستده باشد و هم در هدایه آورده است این ضمانت درست است خواه دختر خورد باشد خواه بزرگ و در هدایه
و کافی آورده است زن را شاید که شوهر را از نزدیکی کردن منع کند تا آن زمان که مهر خود را نستده باشد و شاید که برابر شوهر در سفر
برود تا آن زمان که مهر خود نستده است و شوهر نتواند که این زن را از سفر و یا از بیرون آمدن از خانه و یا از رفتن بجهت ملاقات
قرابتیان منع کند تا آن زمان که دادنی و فی الحال قبول کرده بودند و اگر تمام مهر بمهلت[1] بود و فی الحال چیزی از مهر قبول
نشده بود درین صورت عورت نتواند که مرد را از نزدیکی کردن منع کند و یا در سفر با شوهر نرود و این قول امام اعظم و امام محمد رح
است و نزدیک امام ابو یوسف تواند که مرد را در نزدیکی منع کند پیش از ستدن مهر و این در صورتیست که شوهر نزدیکی
نکرده باشد فاما اگر شوهر با زن پیش از دادن مهر نزدیکی کرده باشد زن تواند که دوم بار نزدیکی کردن ندهد تا
آن زمان که مهر فی الحال قبول شده باشد نستاند و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد چون مرد
با عورت یکبار نزدیکی کرد دوم بار نتواند که برای مهر نزدیکی کردن ندهد این در صورتیست که نزدیکی با عورت برضای
عورت کرده باشد فاما اگر مردی با عورت نزدیکی کرده باشد و با عورت کودک و دیوانه و در حالت نزدیکی در حین غفلت عورت
نتواند که دوم بار نزدیکی کردن ندهد بالاتفاق تا آن زمان که مهر فی الحال قبول شده باشد نستاند و همین حکمست در خلوت صحیحه
اگر برضای عورت بوده باشد یعنی بعد خلوت صحیحه تواند که نزدیکی کردن برقول امام اعظم رح ندهد و برقول امام ابو یوسف و امام محمد رح
نتواند چون مرد مهر زن را داد هر جائیکه مرد را خوش آید عورت را آنجا ببرد و بعضی گفته اند مرد نتواند که زن را از شهر
دیگری ببرد اگرچه مهر داده باشد زیرا که غربت[2] است در کافی و هدایه آورده است فتوی آنست که مرد نتواند که زن را در سفر برد بی
رضای زن اگرچه مهر زن داده باشد در مشائخان می گوید فتوی در زمان ما آنست که نتواند که عورت را از آن شهر در شهر
دیگر برد و در هدایه و کافی آورده است اگر بعد دادن مهر زن را از شهر بدهی برد که نزدیک شهر است تواند زیرا که چون از شهر
نزدیک است غریب نباشد و فتوی برین قول است و در کافی میگوید که مرد از دهی تواند که در شهر برود از دهی در دهی نتواند
برد در فتاوی سراجی آورده است مردی نقل[3] کرده در گردن آمد مهر زن بود و زن بعد مردن شوهر خود را لشوهر
بخشید روا باشد و یا مردی کنیزک خود را بغلام می خود بنکاح داد مهر آن بر غلام لازم نشود و در هدایه و کافی آورده
است اگر زن و شوهر هر دو نقل کردند و مرد مهر برای زن در حال نکاح معین کرده بود میراثیان زن نتوانند که آن مهر را
از متروکه شوهر بستانند اگر مردی در نکاح مهر معین نکرده بود درین صورت میراثیان زن نتوانند که از متروکه شوهر

---

[1] مهلت بالضم درنگ و آهستگی در فرصت ۱۲ غیاث [2] غریب نادر و مسافر ۱۲ غیاث [3] نقل بالفتح و سکون قاف
از جاے بجاے بردن و از جاے بجاے رفتن ۱۲ غیاث

چیزی بستانند واین قول امام اعظم است ونزدیک امام ابو یوسف رحمه الله تعالی مهر اثبات زن در ینصورت مهر مثل از
ستر که شوهر بستاند مردی برای زن خود چیزی داده بود زن میگوید که آن هدیه و تلطف[1] بود شوهر میگوید آن
مهر از تو را داده بود هم سخن شوهر بشنوند فاما شوهر را سوگند بدهند که آن چیز از مهر داده بودی بعد سوگند حکم کنند که
آن چیز از مهر داده بود زیرا که مهر دادن واجبست و هدیه و تلطف واجب نیست پس سخن مرد بشنوند مگر در طعام پخته
که سخن عورت بشنوند که تلطف و هدیه بود واز مهر نبود یا حنطه[2] و جواری از مهر شمرند نه از هدیه و تلطف بعضی گفته اند هر چه بر
مرد واجبست چنانچه پیراهن و درمنی نتوانند که برای مهر شمرند در شامان میگوید اگر مردی برای زن گوسفند فرستاده
بود و یا شکر فرستاده بود سخن شوهر بشنوند که آن از مهر بود و هدیه و تلطف نبود مگر آنکه آن زن که آنان تلطف بیارد
آن زنان از مهر نشمرند در کافی میگوید اگر مردی زن خواست مهر آن زن جامه کرد که بهای آن جامه ده درم شرعی
بود و آن جامه هم بدست شوهر بود که بهای آن جامه هشت درم شرعی باشد آنچه تاوان همان جامه از شوهر بستانند و آن
دو درم که نقصان از بهای جامه شده است نتوانند ستاند فاما اگر زنی را نکاح کرده جامه که مهر او گردانیده بود هشت
درم شرعی بهای آن جامه بود و هم بدست شوهر بود که بهای آن جامه ده درم شرعی شد در ینصورت زن از شوهر
آن جامه بستانند ده درم شرعی دیگر نیز بستانند در طحاوی مذکور است هر که زنی را بنکاح شرط کرده باشد
که مهر تو فی الحال خواهم داد و شاید که این زن آمد در نزدیکی کردن ندهد تا آن زمان که بر شوهر از مهر چیزی باقی
باشد و اگر مهلت است باید تعجیل یعنی فی الحال و یا نه ذکر مهلت و نه ذکر فی الحال در ینصورت تعجیل و سکوت مهر فی الحال
لازم آید و اگر مهر مهلت باشد زن فی الحال نتواند طلبید پیش از مهلت اندک باشد خواه بسیار که مدت مهلت معلوم
باشد و اگر مدت مهلت مجهول است اگر جهالت[3] جهل مهلت چنانچه اگر مردی زنی را خواهد و بگوید که مهر تو
چون غله درو[4] و امسال کنند خواهم داد روا باشد چون غله درو کنند مهر بدهد و اگر جهالت فاحش است چنانچه اگر
گوید مهر تو اگر باد وزد و یا بهم دیا چون باران ببارد بدهم در ینصورت مهر فی الحال باید داد اگر گوید نیمه فی الحال خواهم
داد و نیمه بمهلت چنانچه عادت میان مردمان است نیمه فی الحال لازم شود و نیمه دیگر چون مرد طلاق گوید یا بمیرد
آن زمان لازم شود و بعضی گفته اند در ینصورت مهلت نیمه صحیح نیست زیرا که تعیین مهلت نکرده است و این مهلت مجهول
است پس آن نیمه فی الحال لازم شود در ذخیره آورده است اگر مهر بمهلت کردند تعیین مهلت نکردند بعضی گفته اند
این مهلت صحیح نیست پس مهر فی الحال لازم شود و بعضی گفته اند این مهلت صحیح است پس چون مرد طلاق گوید و

---

[1] تلطف نرمی و مهربانی کردن ۱۲ ارشدی [2] حنطه بالکسر و طای مهمله یعنی گندم ۱۲ [3] جهالت بفتح و کسر از کشف
[4] درو بکسر اول و فتح ثانی قطع کردن زراعت ۱۲

یا بمیرد اداے مہر لازم شود وفتوی برین قولست **فصل در بیان نکاح ذمیہ** در ہدایہ مسطورست
مردی ذمی عورتے ذمیہ را نکاح کرد ومہر آن عورت مردار گردانید ویا در حالہ نکاح ذکر مہر نکردہ و یا گفت ترا نکاح
کردم بے مہر و یا نکاح کیرداری کہ در دین کافران روا ست پس بران ذمی مہر لازم نشود اگرچہ نزدیکی آن ذمیہ کردہ باشد یا
پیش از نزدیکی بمیرد و ہمین حکم ست در حربیان اگر در دار حرب نکاح کردہ باشد واین قول امام اعظم ست فاما بر قول امام
ابو یوسف و امام محمد رحمۃ اللہ علیہما بر مرد ذمی مہر مثل برای عورت ذمیہ لازم شود اگر نزدیکی کند یا بمیرد اگرچہ در حالہ
نکاح مہر شرط نا شدہ گرفتہ نکاح بمہر کردم و اگر پیش از نزدیکی طلاق گوید سہ جامہ کہ آن را متعہ گویند لازم شود مسئلہ اگر
مردی ذمی عورتے ذمیہ را نکاح کرد و مہر آن عورت یک خمر و یا خوک گردانید پس ہر دو مسلم شدند و یا یکے مسلم شد
عورت ذمیہ ہمان خمر و خوک از مرد ذمی مہر خود بستاند اگر خمر و خوک معین کردہ باشد و اسلام پیش از ستدن خمر
و خوک آوردہ باشد اگر خمر و خوک معین نکردہ باشد پس بر مرد در خمر قیمت لازم شود و در خوک مہر مثل لازم شود و این قول
امام اعظم ست و نزدیک امام ابو یوسف بر مرد مہر مثل لازم شود خواہ خمر خواہ خوک معین کردہ باشد خواہ غیر معین و
نزدیک امام محمد بر مرد قیمت خمر و قیمت خوک لازم ست خواہ خمر و خوک معین کردہ باشد خواہ غیر معین اگر ذمی این عورت
ذمیہ را پیش از نزدیکی طلاق گوید نزدیک امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ اگر خمر و خوک معین باشد بر آن ذمی نیمی خمر و نیمی خوک
لازم شود و اگر معین نباشد نیمی بجای خمر لازم شود و در خوک سہ جامہ لازم شود و نزدیک امام محمد رحمہ نیمی قیمت خمر و نیمی قیمت
خوک لازم شود خواہ خمر و خوک معین باشد خواہ غیر معین و نزدیک امام ابو یوسف رحمۃ اللہ سہ جامہ لازم شود خواہ خمر و خوک
کردہ باشد خواہ غیر معین **باب در بیان نکاح بندگان** در ہدایہ کافی میگوید روا نیست نکاح بندہ و کنیزک
و مدبر و مکاتب و ام ولد مگر باجازت خوندگار و اگر بندہ باجازت خوندگار نکاح کرد مہر زن بر گردن بندہ است پس آن بندہ را
بفروشند و مہر زن ادا کنند فاما مدبر و مکاتب برای مہر نفروشند کسبے کہ ایشان کنند از ان کسب مہر زن خود ادا کنند
در کافی میگوید بندہ یا کنیزک بغیر اجازت خوندگار نکاح کرد این نکاح موقوفست اگر خوندگار اجازت کند روا باشد
خواہ پیش از نزدیکی اجازت کردہ باشد خواہ بعد از نزدیکی اگر غلام بی اجازت خوندگار نکاح کرد و چون خوندگار را خبر شد
خوندگار گفت این زن را طلاق گوی فاما بر طلاق رجعی کردن توانی از ین سخن از خوندگار اجازت نکاح ست فاما
خوندگار گوید طلاق بگو و یا بگذار از ین سخن اجازت نباشد و نزدیک ابی لیلی درین سخن نیز اجازت ثابت شود مسئلہ مرد غلام خود

ذمی بالکسر و تشدید میم اہل کتاب کہ زنہاری باشد منسوب بعہد بمعنی پیمان ہر کافر مطیع الاسلام و جزیہ گذار ۱۲ ... بالفتح
روشنی و رونق و دو معانی ... قیمت ۱۲ ... مدبر بضم میم و فتح دال و تشدید با ... کند ... بالفتح یا ... کردہ ... مدبر
شدہ کہ او بعد مرگ خواجہ آزاد شود ۱۲ ... رجعت باز آوردن مرد زن مطلقہ را ... ۱۲ غیاث اللغات

را گفت این زن برای خود نکاح کن این غلام آن زن را برای خود نکاح کرد فاما نکاح فاسد[1] با آن زن و بعد
کرد بر آن غلام هم مهر آن زن لازم شود و آن غلام را بفروشند و مهر آن زن ادا کنند و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد
رحمة الله علیهما برای مهر این غلام را فروختن روا نیست زیرا که نکاح فاسد بود فاما اگر آن غلام وقتیکه آزاد شود آن زمان مهر
ادا کند مردی برای غلام خود که دین مردمان و ادنی دارد عورتی نکاح کرد این نکاح روا است اگرچه خوندگار در حالت
نکاح گفته باشد که این غلام را بفروشی و مهر خود بستانی فاما چون این غلام را برای مهر زن خود بفروشند و وام داران
این زن بهای این غلام را به اندازه حق خود بستانند و این در صورتیست که اگر زن را بمهر مثل نکاح کند و یا کم از
مهر مثل مردی کنیزک خود را بکسی نکاح داد بر آن مرد لازم نباشد که آن کنیزک را در خانه شوهر بفرستد و یا
خانه علیحده برای کنیزک کند فاما کنیزک بخدمت خوندگار مشغول باشد و شوهر آن کنیزک را گوید هر جائیکه قادر شوی
با آن کنیزک نزدیکی کن بر شوهر نفقه و منزل یعنی خانه لازم نشود مگر خوندگار این کنیزک را در منزل علیحده با شوهر
رها کند آن زمان نفقه و منزل بر شوهر لازم شود زیرا که خوندگار برای کنیزک بخدمت خود منزل علیحده کرده
بود که با شوهر در آن منزل بود اگر خوندگار را خوش آید باز تواند که کنیزک را بخدمت خود بفرماید و بر شوهر در
منزل علیحده نگذارد و اگرچه با شوهر آن کنیزک شرط کرده باشد که کنیزک بر تو در خانه
علیحده خواهم گذاشت و در کاشغر و شاهان می گوید خوندگار را نشاید
که کنیزک و غلام خود را جبر نکاح کند یعنی اگرچه کنیزک و غلام راضی نباشند
خوندگار تواند که ایشان را نکاح کند که رضای ایشان شرط نیست فاما نکاح مکاتب[2] بغیر رضای مکاتب درست
نیست اگرچه مکاتب بنده است تا آن زمان که یکدرم از مال کتابت بروی باقی باشد در هدایه و کافی
مسطور است مردی کنیزک خود را بمردی بنکاح داد پیش از آنکه شوهر نزدیکی با این کنیزک کند خوندگار کنیزک خود را کشت
نزدیک امام اعظم رح بر شوهر کنیزک مهر لازم نشود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمة الله علیهما مهر بر شوهر لازم
شود خوندگار کنیزک مهر از شوهر بستاند اگر کنیزک خود مرد و یا دیگر کسی کنیزک را کشت نزدیک هر سه امام
بر شوهر مهر لازم شود اگرچه شوهر نزدیکی نکرده باشد و اگر عورتی حره بعد از نکاح خود را خود کشت پیش از آنکه شوهر با آن
حره نزدیکی کند میراثیان آن عورت از شوهر او مهر بستانند و این قول هر سه امام است و نزدیک امام زفر و امام شافعی
مهر بر شوهر لازم نشود مردی با کنیزک خود فراهم آمد روا باشد که انزال بیرون کند اگرچه کنیزک راضی نباشد فاما
اگر مردی کنیزک دیگری نکاح کرده باشد او را انزال بیرون کردن روا نیست مگر آنکه خوندگار کنیزک راضی باشد آن زمان
تواند که انزال بیرون کند و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح انزال بیرون کردن

[1] فاسد بر آنکه شاهد نباشد و یا در عدت کرده باشد ۱۲ [2] مکاتب بضم میم یادی مال فروخته شده باشد دیگری که [illegible] باشد ۱۲ کشف

روا نیست مگر آنکه کنیزک راضیه باشد و رضای خوندگار اعتبار ندارد مسئله اگر مردی با زن خود که آزاد است
و با حره است نزدیکی کند او را روا نیست که انزال بیرون کند مگر آنکه زن راضیه باشد و این قول همه علمای است فاما در فتاوی
غائی آورده است که درین زمان روا باشد که بغیر اذن زن انزال بیرون کند بسبب آنکه بد روزگار است اگر
زن با مرد اکراه کرده باشد با انزال بیرون کردن راضیه نباشد و این چنین در خانی و کافی مذکور است مسئله مردی کنیزک
خود را بمردی بنکاح داد و بعد ازان کنیزک را آزاد گردانید بعد از آزاد کردن اگر کنیزک را خوش آید آن شوهر بخواهد
اگر خوش نیاید نخواهد شوهر آن کنیزک را خواه آزاد باشد خواه بنده و این را اختیار عتق[۱] گویند و در شاهان آورده است
اگر بعد آزادی آن کنیزک همان شوهر خود را بخواهد مهر آن کنیزک خوندگار را روا باشد و اگر آن شوهر نخواهد آن زمان
مهر بر شوهر لازم نشود یعنی اگر نزدیکی نکرده باشد اگر نزدیکی کرده باشد مهر لازم آید و در هدایه میگوید اگر مردی کنیزک خود
را مکاتبه کرد و بعد ازان آن مکاتبه را برضای او بشوهر داد و بعد از آن آزاد کرد این مکاتبه را خوش آید با همان
شوهر را بخواهد و اگر خوش نیاید نخواهد اگر کنیزک بی دستوری خوندگار شوهر خواسته است پیش از آنکه خوندگار این نکاح را
اجازت کند آن کنیزک را آزاد کرد این نکاح روا باشد فاما آن کنیزک را اختیار نباشد یعنی نتواند که شوهر دیگر بخواهد مسئله
پدر مردی با کنیزک پسر خود نزدیکی کرد و آن کنیزک فرزند زاد و آن کنیزک ام ولد[۲] پدر شود و بر پدر قیمت کنیزک برای
پسر لازم شود و مهر لازم نشود و این در صورتیست که اگر پدر بعد ازان کنیزک پسر فرزند زاد و دعوی کند که این فرزند
از من است و اگر پدر طعام فرزند خود در حالت حاجت بخورد بر پدر قیمت طعام لازم نباید مسئله پسر مردی کنیزک خود را به
پدر خود بنکاح داد و بعد ازان آن کنیزک را از پدر فرزندی شد آن کنیزک ام ولد ازان پدر نشود و بر پدر قیمت کنیزک
برای پسر لازم نشود فاما مهر پدر را لازم شود فرزند آن کنیزک که از پدر آمده و زاده است آزاد شود و قیمت آن فرزند
هم بر پدر لازم نشود و در هدایه و کافی مسطور است عورتی آزاد بنده مردی خواست و بعد خواستن خوندگار شوهر خود را
آن عورت بگوید که این بنده خود را بهزار درم مرا آزاد کن آن خوندگار بنده را ازان عورت بهزار درم آزاد کرد نکاح
آن عورت باطل[۳] شود زیرا که این بنده را گوئی آن عورت بهزار درم خرید آزاد کرده و هر عورتی که شوهر خود را مالک
شود نکاح باطل گردد و مهر ساقط شود فاما بران هزار درم قیمت آن بنده برای خوندگار لازم شود اگر گوید این بنده
را از من آزاد کن فاما بی تعیین نکند پس خوندگار آزاد گردانید آن بنده آزاد شود و نکاح باطل نگردد و این قول
امام اعظم و امام محمد است رحمهما الله تعالی و نزدیک امام ابو یوسف رحمة الله علیه بنده آزاد شود و نکاح باطل گردد اگرچه نام مال نگفته

---

۱ عتق بالکسر آزادی و آزاد شدن ۱۲ کشف اللغات ۲ ام ولد کنیزکی که از صاحبش اولاد پیدا شود ۱۲
غیاث اللغات ۳ باطل ناچیز و ناحق ۱۲ رشید ے

هست و همین حکم است اگر مردی کنیزک دیگری را نکاح کرده است و خوندگار کنیزک را میگوید این کنیزک خود را از من بهزار درم آزاد کن اگر خوندگار کنیزک را بهزار درم از وی آزاد کرده است کنیزک آزاد شود نکاح باطل گردد و خوندگار کنیزک بهزار درم از شوهر وی بستاند در کافی آورده است مردی کنیزک خود را بغلامی دیگری بنکاح داد و این کنیزک فرزندان او تمام ملک خوندگار کنیزک باشد زیرا که او هر که شد فرزندان نیز ملک او شوند و اگر مادر باشد تمام فرزندان آزاد شوند اگر چه پدر بنده باشد و اگر پدر آزاد است و زن بنده است فرزندان تمام بنده باشند والله اعلم

باب در بیان نکاح مشرکان

باب در بیان نکاح مشرکان — در هدایه و کافی آورده است کافری که کافره خواست و گواهان حاضر نبودند و یا زنی خواست که در عدت کافری دیگر بود روا باشد نزدیک علمای ثلاثه و نزدیک امام زفر رحمة الله نکاح در هر دو صورت روا نیست تا ما ایشان را تعرض نیست پیش از اسلام و پیش از آنکه بر حاکم مسلمانان فریاد کنند نباید رسانیدن و چون اسلام آورند و یا بر حاکم مسلمانان فریاد کنند آن زمان قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر هر دو بعد از نکاح اسلام آوردند آن نکاح اول قرار دارند و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح اگر نکاح بغیر گواهان است هم روا باشد و همین نکاح قرار بدارند و اگر در عدت کافر است روا نباشد و اگر مجوسی مادر خود را و یا خواهر خود را نکاح کند این نکاح میان ایشان نزدیک امام اعظم صحیح است و فتوی بر منقول است و نزدیک ابو یوسف و امام محمد رح این نکاح میان ایشان صحیح نیست همین حکم است اگر کافری زن خود را سه طلاق گفته بود و پیش از حلاله خواسته باشد و یا کافری دو خواهر خواسته باشد و یا پنج زن خواسته باشد اگر هر دو اسلام آرند قاضی میان ایشان تفریق[1] کند اگر یکی میان این دو اسلام آرد تفریق واجب است اگر یکی از میان این دو پیش از اسلام بر قاضی مرافعت کند و حکم اسلام از قاضی طلب بدو دوی آیا کنند تفریق میان ایشان نزدیک امام اعظم رح نکند و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح تفریق کند و اگر مرافعت کنند باتفاق تفریق واجب است مرتد را روا نیست که نکاح کند مسلمه را و یا کافره را و یا مرتده را و عورت مرتده را روا نیست که نکاح کند مسلمه و یا کافر را یا مرتد را اگر مسلمی عورتی نصرانیه جهودیه را نکاح کرده است این نکاح روا است و اگر میان ایشان فرزند شود آن فرزند مسلم باشد و اگر نصرانی مجوسیه را نکاح کرده باشد و فرزندان مجوسیه نصرانی باشند نه مجوسی لیکن ذبیح کرده آن فرزندان روا باشد و اگر دختر باشد خواستن آن مسلم را روا باشد زن و شوهر هر دو کافر بودند یکی میان این دو اسلام آورد و ایشان را فرزندان خورد بود و فرزندان مسلم شوند در حکم تبع آنکه یکی از پدر و یا مادر مسلمان شده در هدایه و کافی میگوید اسلام

[1] تفریق معنی جدا کردن ... میان زن و شوهر ... اما یا الکسر ... نکاح ... اول ... و در فارسی ... بر ... مرافعت دعوی پیش حاکم بردن ... تبع ... پیروی کردن ... جمع گرد آمده

آورد و شوهر آن کافر ماند قاضی بر شوهر آن زن عرض اسلام کند اگر شوهر آن زن اسلام آرد قاضی او را همان
زن بدهد و اگر شوهر اسلام نیارد قاضی میان ایشان تفریق کند و این تفریق قاضی طلاق است نزدیک
امام اعظم و امام محمد رحمهما الله و نزدیک امام ابو یوسف طلاق نیست و تمام مهر بر مرد لازم شود اگر نزدیکی کرده باشد
یا نیمی مهر لازم شود و اگر شوهر اسلام آورد و زن او مجوسیه بود عرض کند بر زن اسلام اگر زن اسلام آورد زن او را باشد
و اگر اسلام نیارد قاضی میان ایشان تفریق کند و این تفریق نزد هر سه امام طلاق نیست و تمام مهر بر مرد لازم شود و اگر نزدیکی
کرده باشد و اگر نزدیکی نکرده باشد بر مرد چیزی از مهر لازم نشود زیرا که فرقت از سبب زن است و همین حکم است اگر زن مرتد
شود و یا شوهر را بوسه دهد و یا با پسر شوهر زنا کند اگر پیش از نزدیکی است بر مرد چیزی از مهر لازم نشود و اگر بعد از
نزدیکی تمام مهر بر مرد لازم شود و در کافی و شامی مذکور است اگر یکی از میان زن و شوهر در دار حرب اسلام آورد
و ایشان اهل کتاب نباشند و یا از اهل کتاب باشند و زن اسلام آورد نکاح میان ایشان باقیست تا آن زمان که عورت
سه حیض نه بیند و چون سه حیض دید نکاح منقطع گردد و برای عدت بر عورت سه حیض دیگر لازم شود و اگر نزدیکی
کرده باشد و در هدایه و کافی میگوید زن و شوهر هر دو یهودی و یا نصرانی بودند شوهر اسلام آورد نکاح ایشان باقی
باشد عرض اسلام بر زن حاجت نیست و در هدایه و در رد است اگر یکی میان زن و شوهر اسلام آورد و در دار حرب یا دار اسلام
آمد فرقت میان ایشان واقع شود بی طلاق یعنی میان زن و شوهر فرقت افتد و زن از شوهر جدا شود فاما
طلاق نیفتد و اگر یکی از میان زن و شوهر در تاخت گیرند هم میان ایشان فرقت واقع شود وقت رسیدن در دار اسلام
و اگر هر دو را در تاخت آوردند فرقت میان ایشان واقع نشود و نکاح باقی باشد در هدایه و کافی و در رد است
عورت حربیه در دار اسلام آمد بر آن عورت عدت لازم نشود خواه در دار اسلام و در دار حرب شوهر داشته باشد خواه نداشته باشد
مذهب امام اعظم است رحمة الله علیه و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله تعالی عدت لازم شود و باتفاق علما بر
کنیزکی که در تاخت گیرند عدت لازم نیست فاما استبرا لازم است و اگر حربیه در دار اسلام آمده است حامله باشد تا آن زمان
که فرزند نزاید نکاح نکند و دیگر روایت از امام است که نکاح درست است اگر حامله باشد فاما نزدیکی آن عورت شوهر نکند تا آن
زمان که فرزند نزاید چنانچه اگر عورت را از زنا حمل باشد نیست خواستن او درست است نزدیکی کردن روا نیست تا آن زمان که فرزند
نزاید و اگر یکی از میان زن و شوهر مرتد شد فرقت میان ایشان واقع نشود و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف است رحمهما الله تعالی
و نزدیک امام محمد اگر مرد مرتد شده است فرقت واقع شود بطلاق و اگر زن مرتد شده است فرقت واقع شود بی طلاق پس اگر مرد
مرتد شده است و با زن نزدیکی کرده بود تمام مهر بر مرد لازم شود و اگر نزدیکی نکرده بود نیمه مهر بر مرد لازم شود و اگر
زن مرتد شده است اگر مرد نزدیکی کرده باشد تمام مهر بر مرد لازم شود و اگر نزدیکی نکرده باشد چیزی از مهر لازم نشود

و نفقه لازم نشود و اگر خود از خانه مرد بیرون آمده باشد و اگر خود از خانه مرد بیرون نیامده باشد نفقه مرد
لازم شود و در هدایه شافعی می گوید زن و شوهر هر دو یکبار مرتد شدند و هر دو نیز یکبار اسلام آوردند نکاح میان
ایشان باقی باشد فاما اگر یکی پیش از دوم اسلام آورد میان ایشان فرقت واقع شود و در کافی میگوید عورت نصرانیه
را مسلمی نکاح کرده است و اگر آن مسلم و آن نصرانیه هر دو مجوسی شدند فرقت میان ایشان واقع نشود مگر نزدیک امام محمد
و اگر هر دو یهودی شدند باتفاق فرقت واقع شود مسلمی صغیره را نکاح کرده بود پدر آن صغیره مرتد شد فرقت میان ایشان
واقع نشود مگر آنکه صغیره را در دار حرب برد آن زمان فرقت واقع شود و در فتاوی سراجیه آورده است حربی در دار حرب چهار
زن داشت آن حربی را با هر چهار زن تلحقت کردند نکاح هر چهار زن باطل شود و اگر آن حربی را با دو زن تلحقت کردند نکاح
این دو زن باطل نشود فاما دو زن که در دار حرب ماندند نکاح میان ایشان باطل گردد مردی زنی دارد و میخواهد که زنی
دیگر نیز نکاح کند اگر او را خوف آن باشد که عدل میان ایشان نگاه نتوانست داشت او را نشاید که زن
دیگر کند و اگر میداند که عدل میان ایشان نگاه خواهم داشت آن زمان زن دوم شاید کرد فاما اگر زن دوم نکند
بهتر است و او را در ناکردن زن دوم ثواب باشد زیرا که اگر زن دوم کند زن اول غمگین شود پس به ترک غم زن اول او را
ثواب باشد والله اعلم بالصواب **باب در بیان عدل نگاه داشتن میان زنان** — در هدایه و کافی آورده است مردی
دو زن حره در نکاح دارد بر آن مرد واجب شود که میان ایشان عدل نگهدارد یعنی هر دو را برابری نگاه دارد خواه هر
دو ثیبه یا یکی بکر و یا یکی ثیبه عدل ایشان این است که یک روز و یک شب بر یکی باشد دیگر روز و یک شب بر دیگری باشد و باید که
روز دوگان شب باید که برابر باشد بر هر دو فاما عدل در نزدیکی کردن واجب نیست چنانکه در نوبت هر که او را خوش آید
با وی نزدیکی کند چون با یکی در نوبت او نزدیکی کرد در نوبت دومی بر آن مرد نزدیکی واجب نیست و در کافی میگوید چنانچه بر
حر عدل میان دو زن واجب است هم چنان بر بنده نیز عدل میان زنان واجب باشد بکر باشد یا ثیبه جدید باشد یا قدیمه مسلمه باشد یا
کتابیه بالغه باشد یا غیر بالغه که نزدیک بلاغت رسیده است یا بالغه و عاقله یا دیوانه برابر اند ایشان در عدل و امام شافعی
رحمة الله علیه میگوید زن جدیده اگر بکر باشد هفت شب مرد بر وی باشد و اگر ثیبه باشد سه شب بر وی باشد بعد از آن عدل
نگاه دارد و در هدایه و کافی آورده است مردی دو زن دارد یکی آزاد است و دومی بنده دو حصه آزاد را باشد و یکی حصه بنده را
یعنی اگر یک روز و یک شب بنده باشد دو روز و دو شب آزاد باشد مکاتبه و مدبره و ام ولد بمنزله بنده اند زیرا که بندگی در ایشان
قائم است و در کافی آورده است اگر مردی دو زن دارد یکی ذمیه و دوم بنده است ذمیه آزاد باشد در
هدایه و کافی مذکور است زنان را در حالت سفر حق برابری نیست پس مرد را هر که خوش آید او را در سفر برد فاما اولی آنست که برای خوش دلی
میان ایشان قرعه اندازد و قرعه بنام هر که برآید او را در سفر برد و هر که را مرد در سفر برد بعد مدت سفر خارج است پس اگر زنی که در خانه بود

باب در بیان عدل نگاه داشتن میان زنان

میگوید یکماه برین زن در سفر بودی یکماه در خانه برین باش این سخن او نشنوند بعد از در آمدن خانه برابری میان ایشان
کند مردی دو زن دارد یکی نوبت خود بدیگری میدهد روا باشد و اگر نوبت خود بدیگری داده بود باز رجوع
میکند و نمیدهد تواند در کافی میگوید مرد را نشاید که زن خود را رسیدن مجلس پند منع کند مردی زن خود را میگوید
بیارای آن زن خود را نیاراید مرد را نشاید که زن را لت کند اگر مردی برای نزدیکی زن را طلب کند و زن نیاید هم نشاید که
لت کند اگر حائض نباشد و همین حکم است اگر زن نماز نگذارد و اگر از خانه بی دستوری شوهر بیرون آید اگر مهر او داده
باشد لت تواند کرد و اگر زن مردی نماز نمیگذارد آنرا طلاق گوید اگرچه مقدور دادن مهر نباشد و اگر زن بی دستوری
شوهر در مجلس علم میرود روا نباشد و اگر زن را مسئله واقع شود و اگر شوهر او عالم است از شوهر خود حل کند و اگر شوهر او عالم نیست
هم بر شوهر بگوید تا شوهر از علمای پرسیده جواب آن مسئله بزن بگوید و اگر شوهر جواب مسئله از علما نپرسد و یا خود عالم است جواب
مسئله بزن نمیگوید درین صورت زن را نشاید که بی دستوری شوهر در مجلس علم برود و جواب مسئله تحقیق کند زنی پدر زمانی مانده
دارد و کسی نیست که خدمت پدر او کند و شوهر از بیرون آمدن برای خدمت پدر منع میکند زن را نشاید که بی دستوری شوهر
از خانه بیرون آید و خدمت پدر نکند اگرچه پدر او کافر باشد مسئله اگر پسر مادری جوان دارد و آن مادر در جهادها در عصیتها بیرون
می آید او را شوهر نیست پسر را نشاید که منع کند مادر را تا آنزمان که تحقیق شود که برای فساد بیرون می آید چون تحقیق شود
ایمعنی بر قاضی بگوید تا قاضی پسر را بگوید تا از آن منع کند بعد از آن پسر منع کند

باب در بیان متفرقات

در انیس الارواح مذکور است که امیر المومنین علی رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که هر زنی که شوهر او برای فراهم
آمدن طلب کند و آن زن نیاید تمام شب ملائکه و جنیان دور شود که ماران پوست بیرون آید آن زن را بعد از بیگاری شود
که رنگ بیابان است و اگر زنی نقل کند و شوهر از او خوشنود نباشد بر آن زن هفتاد در دوزخ بگشایند و اگر شوهر خوشنود باشد
هفتاد در بهشت بر آرند هر زنیکه روی خود بر شوهر خود ترش کند در روی شوهر ترشی ببیند آن مقدار که ستارگان آسمان اند
پس هر ستاره بنام آن زن یک یک گناه بنویسند و در تنبیه فقیه زاهد ابو اللیث آورده است اگر شوهر ایشکو سوخ بینی بر روی
دو روده و سوراخ دوم خون زن آنرا اگر بزبان بلیسد هنوز حق شوهر بجا نیاورده باشد در اخلاق النساء مذکور است که در خبر
آمده است هر زنی که خانه خود را روفته و پاکیزه دارد خدای تعالی بر هر ذره که خاک برده نیکی برای او در دیوان او نویسند
و آنمقدار بدی از دیوان او پاک گردانند و درجه او بمقام بهشت بدارند و چون برای نشستن شوهر چیزی فراز کند خدای
تعالی او را در بهشت همچند دنیا مملکت دهد و چون دیگ و کاسه پاکیزه بشوید خدای تعالی او را از گناهان پاک و پاکیزه
دارد و چون طعام در دیگ اندازد خدای تعالی هر دانه درجه بهشت برای او همچند دنیا آفریند و چون سیر و پیاز پاک
کند و از دیدار او بسبب تیزی سیر و پیاز آب چشم روان شود و باز دود آتش و دیگدان از چشم او آب روان شود هم

باب بیان متفرقات

چنان شود که از بیم خدا تعالی گریه کرده باشد و هر که از بیم خدا تعالی بگرید آتش دوزخ بروی حرام شود و چون ببرید زن
گوشت انگشت او بریده شود خدا تعالی آن جراحت او را در روز قیامت پر از مشک بهشت گرداند چنانچه خون
از شهیدان و چون دیگ بجوش آید گناهان او بریزد چنانچه برگ از درخت و چون از طعام پختن فارغ شود خدا تعالی
تمام گناهان او را بیامرزد و چون دیگدان گرم شود و این زن برای نان پختن نشیند خدا تعالی هزار فرشته فرستد
تا برای آن زن آمرزش خواهند و چون نان پزد پس مقابله هر نانی ثواب بنده باید که آزاد کرده باشد از فرزندان
حضرت اسمعیل علیه السلام و هر زن که ریسمان ریسد و برای پوشیدن شوهر خود جامه کند و فرمانبرداری شوهر کند و کار خانه نیکو
کند و تسبیح مر خدا تعالی را گوید خدا تعالی آن زن را بشمار هر تاری صد نیکی نویسد و پاک کند از دیوان او صد بدی و بدارد
هر او صد درجه بهشت بشمار هر تار نوری و کوشکی باید در بهشت از زر سرخ و چون شوهر او از آن جامه بپوشد خدا تعالی
این زن را فردای قیامت حلهای بهشت بپوشاند و تسبیح این زن در ریستن دوک فاضلتر است از تکبیر غازیان در صف کافران
و چون زنی از ریسمان پر ریسد برای خود و برای شوهر خود جامه کند آنقدر که موی در تن آن عورت باشد فرشتگان از
هر تیغی برای آن زن آمرزش خواهند تا آن زنان که جامه بر تن ایشان باشد خدا را باید که آن زن قربانی شرع نکند
پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم در شب معراج زنی را دیدم که موی از سر آویخته بودند و او را عذاب میکردند از جبرئیل
صلوة الله علیه سلامه پرسیدم جواب داد که این زن موی خود را از نامحرمان نپوشیدی حکایت آورده اند که زبیده خاتون
همسر امیرالمومنین هارون رشید بود رحمة الله علیها روزی گیسوی سر خود را شانه میکرد و خواجه سرای در خانه در آمد و چشم آن خواجه
سرای بر موی زبیده خاتون افتاد فی الحال زبیده خاتون موی سر خود را ببرید چون امیرالمومنین هارون رشید بدید گفت
ای حبیبه موی سر خود را چرا ببریدی جواب داد که برین موی نظر خواجه سرای افتاده بود گفتم که بعد از این در دوزخ گرفتار شدن نخواهم
که این موی بر تن من باشد امیرالمومنین هارون رشید فرمود که این خواجه سرای از شهوت فارغ است زبیده خاتون جواب داد
که اگر شما از وی اندامی نقصان کردید با شهوت مردان در دل دارند امیرالمومنین هارون رشید بسیار گریست گفت
زنان باشند که بخدای تعالی نزدیک بهتر باشند از هزار مرد پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم زنی را دیدم که چشمهای او را بسیخ
آتشین در دوزخ دوخته بودند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم جواب داد که این عورت در همسایگان نظر بد کردی و
از دیدن حرام باک نداشتی پیغمبر گفت علیه السلام زنی را دیدم که ستون آتش در گوش او کرده بودند و از گوش دوم
بیرون آورده بودند جبرئیل علیه السلام را پرسیدم جواب داد که این زن سخن چینی بود و سخن همسایگان شنیدی و بر همسایگان دیگر
[illegible] صلی الله علیه وسلم زنی را دیدم که زبان او آویخته بودند و عذاب میکردند گفتم این چه حال

جبرائیل علیه السلام گفت این زن شوهر خود را بزبان رنج کردی و رنجانیدی پیغمبر علیه السلام گفت هم زنی را دیدم
که بهر دو پستان او مار آویخته و عذابی کردند جبرائیل علیه السلام را پرسیدم جواب داد و گفت از جهت آنکه این زن فرزندان
بیگانه را بغیر رضای شوهر شیر دادی و از شوهر خود نپرسیدی پیغمبر علیه السلام گفت زنی را دیدم که دو دست او را گردن او
بطوق آتشین بسته بودند و عذابی کردند از جهت آنکه این زن بی دستوری شوهر کسی را چیزی دادی و از خانهٔ شوهر پیغمبر
علیه السلام گفت هم زنی را دیدم در دوزخ جامهای و پیراهنهای آتشین پوشیده بانواع عذاب میکردند از جهت آنکه این زن
جامهای و پیراهنهای نیکوی خود پوشیدی و در دنیا بمردمان بیگانه می نمودی پیغمبر علیه السلام گفت هم زنی را دیدم که در دوزخ
که او را عذابها میکردند از جهت آنکه در بستر شوهر خود خیانت کردی پیغمبر گفت علیه السلام هم زنی را دیدم که در پایهای
او نعل آتشین کرده او را عذاب کردند از جهت آنکه بی دستوری شوهر از خانه بیرون آمدی و هم گفت زنی را دیدم روی
او سیاه گشته بود و از عذاب دوزخ از جهت آنکه این زن از مردمان بیگانه روی نپوشیدی و هم زنی را دیدم که آب گرم آتشین
دوزخ بر سر آن زن می ریختند از جهت آنکه این زن غسل جنابت بجا نیاوردی و جامهٔ خود را از بول و گه کودکان پاک
نکردی پیغمبر علیه السلام گفت بیشتری در دوزخ زنان را دیدم که بعذاب گوناگون مبتلا شده اند و امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه میگوید هر زنی که نماز فریضه بگذارد و روزهٔ ماه رمضان دارد و در بستر شوهر خود خیانت نکند و زبان
خود را از غیبت و دشنام نگهدارد خدای تعالی او را ثواب هزار شهیدان بدهد و در خبر صحیح آمده است که در شب نکاح دختر چهار
برات آزادی از آتش دوزخ فرود آید یکی برای مادر دختر دوم برای پدر دختر سوم برای گواهان نکاح چهارم برای کسانی که
در آن مجلس برای مهمانی حاضر باشند پیغمبر علیه السلام گفت هر زنی که از بستر خواب برخیزد و آنچه بایستی کند و اگر
حاجت غسل باشد غسل کند حقتعالی بشمار هر موی که بر سر و تن او باشد نیکی در دیوان او بنویسد و بدیها از دیوان او
پاک کنند و درجه در بهشت بنام او بنا فرماید و در خبر صحیح آمده است هر زنی که بامداد برخیزد و خود را بیاراید و در نظر
شوهر خود در آید و فروتنی نماید و موی سر و ریش او درست کند و برابر شوهر خود بایستد و چشم در شوهر دارد تا چه فرماید
مر خدای تعالی روز قیامت تاج نور کرامت بر سر او نهد چنانچه همه خلق در تعجب شوند[۵۶] و ندا دهند که در دنیا شوهر خود را نیکو خدمت
کرده است و خوشنودی او کرده است و بر رضای او بوده است پیغمبر علیه السلام گفت هر که میان زن و شوی آشتی دهد یا از
برای مرد زنی خواهد خدای تعالی او را ثواب شهیدی بدهد که آن شهید براه محبت خدای تعالی کشته شده باشد و هر
شخصی که در میان ایشان نیکو گوید بمقابله هر سخنی عبادت یکساله بنویسند که روز روزه داشته باشد و شب در عبادت قیام کرده باشد

---

[۵۵] پیرایه بکسر یای مجهول آرایش و لباس بمعنی زیور … غل بالضم … خیانت …
لفظ فارسی است کاغذ نوشته که بموجب آن زن از خرچ خانه … شهید … ثانی … ثالث بمعنی …

باشد پیغمبر گفت علیه السلام از پنج طائفه شمار ابشارت دهم که بهشتی اند یکی آنکه در خانه خود زنان فرزندان کابین

نیکو زندگی کند دوم آنکه از گناهان توبه کند سوم آنکه مادر و پدر را خوشنود دارد چهارم آنکه زنیکه شوهر خود را

ببخشد برضای خدا تعالی و رضای رسول الله صلی الله علیه وسلم پنجم آنکه هر زنیکه شوهر از و خوشنود باشد انس بن مالک

رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند که زنے بود که پدر او رنجی داشته بود و آن زن از شوهر

خود دستوری خواست که بپرسیدن پدر برود شوهر او را دستوری نداد این زن از پیغمبر علیه السلام پرسید که یا رسول الله

شوهر من از برای پرسیدن پدر را اجازت نمید هد پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که فرمان شوهر خود بکن آن زن بپرسیدن

نرفت پیغمبر علیه السلام گفت بشارت دهید آن زن را که خدا تعالی ترا و پدر ترا بیامرزید از جهت آنکه فرمانبرداری شوهر

کردی کتاب الرضاع یعنی احکام شیر در تاج المصادر آورده است الرضاع یعنی شیر خوردن و در هدایه و کافی میگوید

در شیر خوردن همان مقداری از عورات حرام شوند که در نسب حرام میشوند و نسب قرابتی پدر و مادر را گویند اگر در دو نیم

سال شیر خورده باشد و این قول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح اگر در دو سال شیر خورده باشد تا بقول حکم شیر

ثابت شود خواه شیر اندک خورده باشد خواه بسیار اگر در مدت شیر نخورده باشد یعنی پر دو نیم سال که نزدیک امام اعظم رح است

و دو سالگی که نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد است آن زمان حکم شیر ثابت نشود پس اگر کسی شیر زیاده بر دو نیم سال

و شیر عورتے خورد اعتبار ندارد و نتوانند که همان عورت را که شیر داده نکاح کند در هدایه و کافی و شرح مولانا

حمید الدین مذکور است که چون مدت شیر که دو نیم سال و یا دو سال است بگذرد و شیر دادن روا نباشد و هر که شیر عورتے

در آن مدت خورد که آن عورت او را ازاده است پس حرام شود که مادر رضاعی و خواهر رضاعی و غیر آن چنانچه در کتاب

النکاح گفته شده است که در شیر همان مقدار عورات حرام شود که در نسب حرام میشود مگر مادر برادر رضاعی که خواستن آن

روا است و صورت این مسئله آنست که پسر کسی شیر عورتے خورد و این عورت پسری دارد اگر این پسر که شیر خورد برادر رضاعی

باشد مر پسر این عورت را اگر این پسر مادر آن پسر که شیر خورده است نکاح کند روا باشد زیرا که مادر برادر رضاعی

خواستن روا است و این مادر برادر رضاعی است و مادر برادر نسبی روا نیست زیرا که مادر برادر نسبی یا مادر است و یا زن پدر

صورت مادر آنست که دو برادر از یکمادر و یک پدر باشند ایشان را برادر نسبی گویند و آن عورت مادر هر دو باشد و صورت زن پدر

آنست که دو برادر را پدر یکی باشد و مادر دیگر ایشان را نیز برادر نسبی گویند و آن عورت را زن پدر باشد یکی را مادر روا است

باب رضاع

رضاعی منسوب برضاع بفتح و بکسر شیر مکیدن بچه و شیرخوارگی ۱۲ غیاث اللغات

سه کابین بکسر با موحده و یای معروف زریکه بهنگام نکاح بر ذمه مرد مقرر کنند و بعربی مهر گویند ۱۲ سه مسئله عورت شیر پستان خود را در دهان کودک خورانده است و معلوم نیست که شیر در حلق کودک فرو رفته باشد یا نه حرمت رضاعت ثابت نشود ۱۲

سه فتاوی بستانی سه نسبی منسوب به نسب بفتحتین نژاد ۱۲ غیاث اللغات

خواستن خواهر پسر رضاعی و صورت این مسئله آنست که پسری شیر عورتی خورد و این پسر که رضاعی باشد مر شوهر آن عورت
را که شیر آن عورت از مرد نمود آمده است اگر این پسر را خواهر حقیقی باشد روا باشد شوهر این عورت را که خواهر حقیقی این پسر که ورا
نکاح کند و خواهر این پسر که رضاعی باشد آنمرد را خواستن روا باشد و خواستن خواهر پسر حقیقی و نسبت صورت این مسئلت آنست
که مردی زنی را نکاح کرد و این زن دختری از شوهر اول داشت و این زن در خانه اینمرد پسری زاد و این دختر که این عورت را از
شوهر اول داشته خواهر این پسری باشد پسر در اروا نباشد که این دختر را نکاح کند زیرا که این دختر خواهر پسر نسبی است پس اینمرد را
دختر روا باشد چون با این عورت نزدیکی کند دختر آنعورت حرام شود این صورتها از شرح هدایه مولانا حمید الدین نوشته
شده است و در هدایه و کافی آورده است که روا است خواهر برادر رضاعی صورت این ظاهر است چنانچه روا است خواستن
خواهر برادر نسبی و صورت خواستن خواهر برادر نسبی آنست که مردی زنی را نکاح کرد آن زن دختر که از شوهر اول داشته و این
مرد پسری که داشت از زن اول و اینمرد را این زن نیز پسری زاد و این پسر که از این زن است برادر نسبی باشد مر پسر اول اینمرد را و اگر
این پسر که از زن اول است این دختر که را نکاح کند روا باشد و این دختر خواهر برادر نسبی باشد مر پسر اول را بعض احکام شیر
در کتاب النکاح گفته شده است در هدایه آورده است پسر و دختر که در مدت شیر شیر عورتی خوردند نکاح میان ایشان
روا نیست مسئله پسری که شیر عورت خورد آن پسر را روا نباشد که خواهر شوهر آن شیر دهنده را نکاح کند زیرا که عمه رضاعی
باشد آن پسر را و در هدایه و شامان آورده است اگر شیر عورتی با آب آمیخته خورد و اگر شیر بسیار است از آب اندک حرمت ثابت
شود و اگر آب بسیار و شیر اندک حرمت ثابت نشود و اگر شیر با طعام آمیخته خورد حرمت ثابت نشود و اگر چه شیر بسیار باشد
و این بقول امام اعظم رح است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح اگر شیر غالب باشد حرمت شیر ثابت شود دیگر آتش نرسیده است
چنانچه اگر در شیر عورتی برنج پخته اند از آن حرمت ثابت نشود نزدیک هر سه امام اگرچه شیر غالب باشد اگر شیر عورتی
پسر کی دو نیم سال و یا دو سال در داروی غلط کردند و دادند اگر شیر بسیار باشد و دارو اندک حرمت ثابت شود
و آن عورت بر آن پسر حرام شود و در کافی میگوید همین حکمست اگر شیر عورتی با آب آمیخته و یا با شیر چارپایه آمیخته خورد
هر چه غالب باشد حکم آن ثابت شود و در هدایه کافی آورده است اگر شیر دو عورت یکجا خلط شده باشد بعد از آن پسر کی
آن شیر خورد شیر هر که بسیار باشد آن عورت بر آن پسر حرام شود و شیر هر که اندک باشد حرام نشود و این بقول امام اعظم و امام
ابو یوسف رحمهما الله تعالی است و نزدیک امام محمد و امام زفر رحمهما الله تعالی هر دو حرام شوند مسئله اگر بکری را شیر فرود آمد
پسر کی را از آن شیر داد و آن پسر که بر آن بکر حرام شود حکم شیر ثابت شود مسئله عورتی نقل کرد و شیر آنعورت دوشیده

سے احکام جمع حکم ... مستند کردن و بالفتح حکمها و نامه ها که از بادشاهی و نام کتابی ... ۲ غیاث اللغات ... بالفتح
و تشدید ... غیاث اللغات ... خلط بالفتح آمیختن ۲ کشف اللغات

پسر کی را خورانیدند احکام شیر ثابت شود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه ثابت نشود و در کافی آورده
است پسر کی را بشیر عورتی حقنه کردند احکام شیر ثابت نشود نزدیک امام محمد رحمه الله بیک روایت ثابت
شود و در هدایه آورده است اگر شیر عورتی در سوراخ نفس پسر کی انداختند یا در گوش و یا در جراحت انداختند
که راه در شکم دارد احکام شیر ثابت نشود و در هدایه و کافی مذکور است مردی را شیر فرود آمده است آنمرد پسری را از آن
شیر خورانید احکام شیر ثابت نشود مسئله اگر پسری و دختری هر دو شیر گوسفند خوردند احکام شیر ثابت نشود
درمیان ایشان نکاح روا باشد زیرا که چون گوسفند مادر نشود پس خواهر و برادر میان هر دو کودک و دختر ثابت
نشود فاما اگر شیر عورتی هر دو خوردند احکام شیر ثابت شود زیرا که در شیر عورت مادری ثابت شود پس خواهری
و برادری نیز ثابت شود و در هدایه نشاهان آورده است مردی دو زن داشت یکی بزرگ و یکی شیرخواره زن
بزرگ زن شیرخواره را شیر داد هر دو زن برای مرد حرام شود پس اگر آنمرد با زن بزرگ نزدیکی کرده باشد چیزی از
مهر بر مرد لازم نشود و برای آن زن خورد نیمی مهر بر مرد لازم شود و چون مرد نیمی مهر زن خورد را داده باشد از زن بزرگ بستاند
اگر زن بزرگ عمدا شیر داده باشد برای آنکه تا نکاح او باطل شود فاما اگر زن بزرگ نمیدانست که این خورد نیز زن
شوهر است و یا میدانست فاما نمیدانست که بدادن شیر نکاح باطل شود و یا این مسئله هم میدانست فاما زن خورد بغایت
گرسنه بود که از گرسنگی هلاک شود و زن بزرگ شیر برای دفع گرسنگی داد درین صورت مرد نیمی مهر که زن خورد را
داده است از زن بزرگ نتواند ستدن در نشاهان آورده است پسر مردی با بانید خود تا گردید پیش از آنکه پدر نزدیکی کند با بانید
بر پدر او حرام شود و نیمی مهر بر پدر آن زن لازم شود و چون نیمی مهر داده باشد از پسری که با او تا کرده است
بستاند و در هدایه نشاهان مذکور است شیر بگواهی زنان ثابت نشود تا آنزمانیکه دو مرد یا یکمرد و دو زن گواهی ندهند شیر ثابت
نشود و نزدیک امام شافعی به گواهی چهار زن شیر ثابت شود و نزدیک امام مالک بگواهی یک زن شیر ثابت شود اگر آن
زن عادله باشد فاما در محیط آورده است اگر یک نفر عادله در شیر گواهی دهد و صدق آن گواه در دل شوهر در می افتد
اولی آنست که آن زن را ترک گیرد خواه بعد از نکاح گواهی داده باشد خواه پیش از نکاح فاما ترک آن زن بروی واجب نیست و در کافی
آورده است بگواهی یکزن شیر ثابت نشود آن زن خواه بیگانه باشد خواه مادر یکی ازین هر دو زن و شوی باشد مردی با زنی
خواستگاری کرده بود عورتی گواهی دهد پیش از آنکه آنمرد زن را بخواهد که من شما هر دو را در خوردگی شیر داده ام آنمرد را نشاید
که این گواهی بشنود و آن زن را نکاح کند و چنین گفته اگر این زن بکر و دیگر شیر گواهی دهد فاما اولی آنست که آن زن را نکاح نکند لیکن ترک

[illegible] جهت بالکسر [illegible] غیاث اللغات [illegible] مهر بالفتح [illegible]
بالای [illegible] باشد ۱۲ غیاث اللغات [illegible]

واجب نیست مسئله عورتی را که شوهر او طلاق گفته است و آن زن شیر در خانه شوهر بود این عورت شوهر دیگر کرد و از آن شوهر دوم
اینعورت را حمل ماند و شیر فرود آمد این عورت دختری را شیر داد که این شیر از شوهر اول باشد تا آن زمان که فرزند از شوهر دوم زاده است و
چون فرزند از شوهر دوم بزاید این شیر از شوهر دوم باشد و بقول امام اعظم است و امام ابو یوسف میگوید و در روایت میگوید چون این
عورت از شوهر دوم حامله شده است این شیر از شوهر دوم باشد نه از شوهر اول باشد و در روایت دوم است که اگر تحقیق شود که این شیر
از شوهر دوم است از شوهر دوم باشد و اگر تحقیق نشود آن شیر از شوهر اول باشد و نزدیک امام محمد شیر از هر دو شوهر
باشد پس فرزندان هر دو شوهر خوانند که دختری را که این زن شیر داده است بخواهند مسئله مردی زن خود را میگوید این زن خواهر
رضاعی منست و یا مادر رضاعی منست و یا دختر رضاعی منست یا میگوید این خواهر و یا مادر و یا دختر منست بعد از آن این سخن را
رجوع میکند و میگوید که مرا وهم باشد و یا میگوید که من غلط کردم و خطا کردم و دروغ گفتم و ایشان نکاح میان ایشان باقی باشد فاما
اگر هم بر سخن اول مستقیم ماند قاضی میان ایشان تفریق کند و همین حکم است آن عورت را که مردی را گوید که این برادر رضاعی
منست و یا پدر رضاعی منست یا پدر و یا برادر رضاعی منست و شوهر انکار کند بعد از آن عورت بگوید که من غلط کردم
اگر آن مرد آن عورت را بخواهد روا باشد و اگر عورت هم بر آن سخن مستقیم است هم روا باشد که او را نکاح کند و اگر عورت
و مرد هر دو این لفظ گفتند بعد از آن گفتند که ما هر دو غلط کردیم و خطا کردیم پس آن مرد که آن عورت را بخواهد روا باشد
مسئله مردی زن خود را می گوید که این یا دختر منست و یا خواهر منست و معلوم نیست که این زن دختر کیست بعد از آن مرد میگوید
وهم کردم و غلط گفتم نکاح میان ایشان مقرر دارند و اگر هم بر آن سخن مقیم باشد تفریق کنند و در فتاوای کبری آورده
است مردی کنیزک خود را بکودکی نکاح داد و بعد از آن این کنیزک خود را آزاد کرد آن کنیزک آن کودک را بعد آزادی
نخواست و شوهر دیگر کرد و از آن شوهر فرزند زاد و بعد از آن آن کنیزک کودکی را که شوهر اول این کنیزک بود شیر داد
فرقت میان این کنیزک و میان شوهر دوم واقع شود زیرا که چون این کنیزک شوهر اول را شیر داد و شوهر اول پسر رضاعی
شوهر دوم باشد و این کنیزک زن پسر رضاعی بود پس حرام آن پسر رضاعی خواستن روا نباشد چنانچه زن پسر
حقیقی و در نتایج آورده است مردی ام ولد خود را بغلام خود که دو ساله است بنکاح داد و این ام ولد از
خداوندگار شیر بود پس این ام ولد شوهر خود را شیر داد هم بر شوهر خود حرام شود و هم بر خداوندگار و در ملتقط و تحقیق آورده
است دختری که خود را بعضی زنان اگر چه بشیر داده و تحقیق نمیشود که کدام عورت از ایشان شیر داده اگر مردی از آن
آن دختر را نکاح کند روا باشد و در حیثیت زنان که هر کودکی را شیر میدهند همچو رسم است که شیر دهد باید که یاد دارند تا

طلاق را باشد آن از قید نکاح بر هایند الفوات ۴۲ رجوع بازگشتن ۱۲ منتخب تفریق جدا نمودن ۱۲ غیاث
ابل بقیع اول و مکون ثانی سزاواری و انش گردش دیگران در در ماندن ۱۲ منتخب صاحب ۱۲ غیاث اللغات

بنویسد در هدایه و کافی آورده است مردی دختر خود را بکسی نکاح داد و چیزی جهاز دختر خود را داده بود و بعد از آن نقل کرد پدر میگوید این جهاز بر عاریت داده بودم باز مرا آید و شوهر میگوید این جهاز دختر خود را بخشیده بود و میراث میرسد من از این جهاز بده قول پدر بشنوند و جهاز تمام پدر را بدهند مگر آنکه شوهر گواهان بگذارد که پدر جهاز دختر خود را بخشیده بود آنزمان شوهر را میراث از جهاز آید چنانچه میراث ایشان دیگر را بیاید بعضی علمای این قول فتوی داده اند صدر شهید رحمة الله علیه در واقعات آورده است که مختار برای فتوی آنست که اگر عرف میان خلق بر آن باشد که جهاز می بخشند چنانچه در دیار ما سخن شوهر بشنوند و شوهر را از جهاز بدهند و اگر عرف بر جهاز نباشد آنزمان سخن پدر بشنوند و تمام جهاز مر پدر را بدهند و در فتاوی ظهیری آورده است قول قول شوهر باشد و گواه بر پدر لازم شود و در کبیری آورده است که سخن پدر بشنوند که عاریت بود زیرا که چون جهاز زر داده است هر چه او گوید همان بشنوند **کتاب الطلاق** در هدایه و کافی آورده است که طلاق بر سه نوع است یکی طلاق احسن است یعنی نیکوتر دوم حسن است یعنی نیکو سوم طلاق بدعت است و بدعت چیزی نو را گویند و در شریعت بدعت چیزی را گویند که در دین نو پیدا کرده باشد و در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و تابعین نباشد و در کشف بزدوی ابن معین آورده است و طلاق بدعت آنست که سه طلاق بیک لفظ بگوید چنانچه قد طلقتک ثلاثا یعنی سه طلاق دادم ترا و طلاق احسن آنست که مرد زن خود را یک طلاق گوید در پاکیی که در آن پاکی نزدیکی نکرده باشد و طلاق دیگر نگوید تا آنزمان که عدت نگذرد چون عدت بگذرد زن از شوهر جدا شود و اگر خوش آید همان شوهر را نکاح کند و یا دیگر را در شاهان آورده است این در حق عورتی باشد که حیض بیند و اگر بسبب کبیر و صغیر حیض نه بیند و اگر حره باشد عدت او سه ماه باشد و اگر کنیزک باشد عدت او یکماه و نیم ماه است و در هدایه و کافی آورده است صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دوست میداشتند که مرد زن خود را همین یکطلاق بگوید دو سه طلاق نگوید گفتن یکطلاق افضل است نزدیک صحابه از گفتن سه طلاق که در پاکی گوید و پاکی را طهر گویند و طلاق حسن آنست که مرد زن خود را که با زن نزدیکی کرده است سه طلاق گوید در سه پاکی یکطلاق گوید طلاق بدعت آنست که مرد زن خود را سه طلاق گوید بیکلفظ و یا سه طلاق گوید در یک پاکی پس اگر مردی سه طلاق بیک لفظ در یک پاکی گوید سه طلاق واقع شود فاما آن مرد گنهگار شود و اگر دو طلاق در یک طهر گوید هم بدعت است فاما یک طلاق بائن در یک طهر گوید در یک روایت است که خلاف سنت کرده است روایت دوم آنست که یکطلاق بائن بکرده نیست بلکه سنت است فاما یکطلاق رجعی باتفاق بدعت نیست در کافی آورده است مردی زن خود را در حالت حیض طلاق گفت گناهگار گشت زیرا که زن دیگر اصلاح

کتاب الطلاق

ـــــــ

جهاز بکسر سامان خانگی و اسباب رخت ایام دختر مرده زر قمار ۱۲ عاریت بکسر یا تحتانی و تخفیف آن نیز آنچه بدهند و بگیرند در صراح نوشته که منسوب به عار که طلبیدن او ننگ است ۱۲ صدر یکبار اول صبح غازی معجمه بزدوی و کوچکی ۱۲ کشف علم اصلی بمعنی هر کسی الف که در آخر اصلا است

بدانکه اولاد ... اصل ... طلاق و تعریف اصطلاح ۱۲

نکرده بود مکروه نباشد اگر نزدیکی کرده بود آنزمان طلاق در حالت حیض مکروه باشد و در هدایه و کافی آورده است اگر زنے حیض نمے بیند از جهت آنکه خورد است یا بغایت بزرگ شده است این چنین زن را اگر خواهد طلاق گوید بر طریق سنت گوید باید که اول ماه طلاق گوید و چون یکماه بگذرد طلاق دوم بگوید و چون ماه سوم بگذرد طلاق سوم بگوید و در هدایه و شاهان آورده است روا باشد که مرد بعد از نزدیکی همین یکطلاق گوید زنے را که حیض نمی بیند از جهت خوردگی و یا از جهت بزرگی لازم نیست که بعد از نزدیکی یکماه بماند بعد از ان طلاق گوید چنانچه قول امام زفر است و طلاق حامله را روا است بعد از نزدیکی فی الحال و طلاق سنت در حق زن حامله آنست که در هر ماه یگان یگان طلاق گوید بقول امام اعظم است و امام ابویوسف و امام محمد میگویند طلاق سنت در حق حامله آنست که همین یکطلاق گوید و در هدایه کافی و شاهان آورده است مردی زن خود را که با آن زن نزدیکی کرده باشد و او حیض مے بیند پس در حالت حیض آمد و طلاق گفت طلاق آن واقع شود خاما مرد بسبب گناهگار شود نزدیک بعضی فقیهان طلاق در حالت حیض واقع نشود و قول این فقیهان اعتبار ندارد و چون طلاق در حالت حیض واقع است و مرد نیز گنهگار است بر مرد واجب است که مراجعت کند و باز گرد یعنی با آن زن آشتی کند پس آن زن از حیض که دران طلاق گفته است پاک شود و بعد پاکی از حیض مے بیند و باز پاک شود و اگر مرد را خوش آید طلاق گوید و اگر خوش نیاید طلاق نگوید آن زن را نگاه دارد و بعضی گفته اند در پاکی که بعد از حیض اول شود نزدیک امام اعظم رح طلاق گوید قاما قول صحیح آنست که اگر طلاق گوید در پاکی اول نگوید در پاکی دوم بگوید و در هدایه آورده است مردی زن خود را که حیض مے بیند و با آن زن نزدیکی کرده است گوید در پاکی که ترا سه طلاق است بر طریق سنت و ایشمرا نیتی نبود که بر این زن سه طلاق واقع شود و در هر پاکی یکے واقع شود و اگر نیت کند که هر سه طلاق همین زمان واقع شود و یا در هر سه ماه یگان یگان طلاق واقع شود در حالت حیض خواه در حالت پاکی چنانچه نیت کرده باشد همچنان واقع شود اگر این زن خورد باشد و یا بسیار بزرگ باشد که حیض نمے بیند فی الحال یکطلاق واقع شود و بعد از یکماه دوم طلاق واقع شود بعد از یکماه دیگر سوم طلاق واقع شود و اگر نیت کرد که همین زمان سه طلاق باشد فی الحال سه طلاق واقع شود

فصل در بیان طلاق عاقل و بالغ

در هدایه میگوید طلاق شوهر اگر عاقل و بالغ باشد واقع شود و طلاق کودک و دیوانه و خفته واقع نشود و در هدایه میگوید همین حکم است در طلاق معتوه و بیهوش واقع نشود و عاقل نیست که مختل العقل است که فی الحقیقت سخنان و افعال مستقیم باشند مگر آنکه بسبیل ندرت مستقیم نباشند و مجنون آنست که سخنان و افعال او مستقیم نباشند مگر بسبیل ندرت و معتوه آنست که در سخنان هوشیاران گوید و افعال هوشیاران

---

[1] سنت باعتبار وقت بدون عدد ... در اصطلاح فقه آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بران عمل کرده باشند ...
[illegible]

فصل در بیان طلاق عاقل و بالغ

و نیز سخنان بیهوده دیوانگان گویند و افعال دیوانگان کنند در هدایه و کافی آورده است اگر مردی را بزور کردند و طلاق
گویانیدند طلاق او واقع شود و اگر را اکراه گویند و اگر به سبب هزل[له] یعنی به سبب بیهوده گوئی طلاق گوید هم طلاق واقع شود و طلاق مست
واقع شود اگر خداوندگار بنده را در حالت مستی آزاد کند بنده آزاد شود و نزدیک امام کرخی و طحاوی و یک قول امام
شافعی رح طلاق مست و عتاق یعنی آزادی مست واقع نشود مسئله مردی را بزور شراب خورانیدند او مست شد و زن خود را
طلاق گفت بعضی گفته اند طلاق واقع نشود و بعضی گفته اند طلاق واقع شود فاما فتوی این است که طلاق او واقع نشود
مردی دارو خورد و عقل او زائل شد و طلاق گفت باتفاق واقع نشود و همین حکم است اگر شراب در حالت تشنگی
سخت خورد و اگر بخوردن مردی طلاق گفت واقع نشود در بزدوی معنا آورده است که مردی شراب خورد و او را صداع
شده او را عقل از سبب صداع زائل شد طلاق او باتفاق واقع نشود فصل در بیان بنگی[۵۲] و احکام بنگ
و درین فصل عین روایات عربی نیز آورده تا علماء را از دیدن ابتهاج و انشراح و عوام را استراح و انقیاد و
انتباه حاصل آید فی شرح آثار النیرین فی السنن المصنفة قالت عائشة رض سئل رسول الله صلعم
عن البتع فقال كل شراب له السكر فهو حرام البتع بكسر التاء وسكون الياء شراب مسكر يتخذ من العسل
باليمن قال صاحب الفتاوى الكبرى ما اتخذ من الحبوب الاجاص والفرصاد والشهد والفانيذ و
العسل والسكر اذا كان مسكرا حرام بالاجماع ولكن يجب الحد بالسكر منه لا اختلف المشائخ فيه وقال
الفقيه ابو جعفر لا يحد لانه يتخذ مما ليس من اصل الخمر فكان كالبنج ولبن الرماك والسكر من البنج ولبن
الرماك حرم ولا يحد كذا ههنا وهكذا في الفتاوى الحجة والظهيرية حاصل این معنی که در شرح آثار النیرین سنن
مصنفه آورده است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که روایت کرد عائشه رضی الله عنها که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
پرسیدند که بتع حرام است یا نه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر شرابی که مست کننده است آن حرام است و بتع
شرابیست مست کننده که از شهد کنند درین صاحب فتاوی کبری میگوید شرابی که از جو و از حنطه و از جو
و از انگبین و از اجاص و از فرصاد و از فانیذ و از عسل و از شهد و از نیشکر میکنند اگر این شراب و بنگی مست کننده
است حرام است باجماع فاما چون ازین چنین شراب و بنگی مست شد بعضی علما گفته اند او را حد نیز زنند و امام ابو جعفر ره
میگوید حد نزنند زیرا که این شراب و بنگی از چیزی ساخته اند که آن چیز از اصل خمر نیست یعنی از انگور نساخته اند بدین بنگ و
شیر مادیان مسمی عنقی از بنگ و شیر مادیان حرام است فاما مستی نزنند و هم چنین درین شراب و بنگی مستی حرام است

له هزل بفتح اول و سکون ثانی سخن بیهوده ۱۲ غیاث ۵۲ بنگی بیای نسبت و بنگ بفتح و کاف فارسی بروزن رنگ نام سبزه ایست ۱۲ غیاث اللغات

فاما حد نزنند و در هدایه می‌گوید فتوی آنست که حد نیز زنند در روایت هدایه عین آورده خواهد شد
و در تاج الحسامی آورده است الاجاص شفتالو والفرصاد توت الفانید قند العسل شهد که از موم جدا کرده
باشند از این چیزها در بعضی دیار شراب و سکنی بسیار کنند و آن روایت در فتاوی ظهیریه نیز آورده است اذا
تناول البنج وادفعه الی رأسه حتی زال عقله یحرم کذلک ولا یحد فیه و در فتاوی خانی نیز آورده است
اگر کسی بنگ خورد و بنگ بسر او رفت عقل او زائل شد خوردن بنگ او را حرام باشد فاما او را حد نزنند وفی
الفتاوی العتابیة السکر من البنج ولبن الرماک حرام و در فتاوی عتابی مذکور است که مستی از بنگ و مستی از شیر مادیان
حرام است وفی التنبیه قال الفقیه ابو اللیث شارب المطبوخ اعظم ذنبا واثما من شارب الخمر
لانه من شرب الخمر عاصیا وفاسقا ومن شرب المطبوخ یخاف ان یصیر کافرا لان شارب الخمر
یکون مقرا بانه یشرب الحرام وشارب المطبوخ یشرب المسکر ویراه حلالا وقد اجمع المسلمون ان شرب
المسکر حرام قلیلة کانت او کثیرة واذا استحل ما هو حرام بالاجماع صار کافرا حاصل معنی که در تنبیه فقیه
زاهد ابو اللیث آورده است آنست که کسیکه شراب دیار ما خورد او را بزهکاری بیش از آنست که خمر انگوری خورد
زیرا که هر که خمر خورد او فاسق و بزهکار گردد فاما کافر نشود از جهت آنکه شارب خمر اقرار خواهد کرد که من شراب
میخورم و نخواهم گفت که خمر حلال است پس بزهکار و فاسق گردد و هر که شراب دیار ما خورد ترس آن باشد که کافر
گردد زیرا که شرابیکه میخورد که مستی آرد و آنرا حلال میداند و اجماع مسلمانان بر آنست که خوردن چیزیکه مستی آرد
حرام است اندک باشد یا بسیار پس او را خوردن شراب دیار ما که مستی آرد باجماع حرام است و اگر حلال داند
کافر گردد فاما در تنبیه بخاری آورده است شراب دیار ما مطبوخ هر دو یکی حکم دارد و مطبوخ شرابیست که از
شیره انگور سازند و آنرا باتش بپزند تا دو حصه او برود سوم حصه بماند جامع این کتاب کمال کریم غفر الله له ولوالدیه
واحسن الیهما والیه میگوید کفر در صورتی باشد که اگر مستی شراب دیار ما حلال بداند فی کشف البزدوی
الشراب التی السکر من جمیع هذه الاشربة حرام بالاتفاق لقولهم حرمة الخمر بعینها والسکر من کل
شراب حاصل معنی در کشف بزدوی مذکور است که خوردن شرابهای دیار ما که مستی آرد و هر چه بقدر
که مستی آرد باتفاق حرام است زیرا که پیغمبر علیه السلام گفت که خمر حرام است بعینه یعنی فی انفسه خمر حرام است اگر چه اندک باشد و مستی
نخورد و حرام است مستی از همه شرابها که جز خمر است پس بدین حدیث ثابت شد که مستی از همه شرابها از
یکنی و از بنگ و از شیر مادیان و غیر آن حرام است خواه بنگ خورد و خواه کنگ خشک خورد فاما

۵۱ حاشیه متوسط بنا قید بدان خبر بر طرف او و آنکه از توده حلال حرام گردد بدین از روی مسعود مستی است از بنگ شیر مادیان و غیر

خمر اگرچه قطره‌ای از وی خورد حرام است اگرچه قطره خمر مستی نیارد و در مستوفی آورده است که بنگ را بعضی شهرت
میکنند و میخورند از جهت آنکه از خبث است و در پیش روی آورده است اذا شرب دواء فسکر مثل البنج
اگرچه در بنگ استعمال الکل شرب فی الذخیرة المحرم فی سائر الاشربة السکر و در ذخیره میگوید خوردن
خمر حرام است بمقدار یکه مستی آرد حرام است بالاتفاق فی المصفی اما اذا شرب للسکر فالقدح الاول وکذا فی
المصفی الجلوس والمشی هنالك وعند محمد لا یحل شربه اصلا قلیلا او کثیرا سواء وفی المنافع عن ابی یوسف
انما اذا اراد ان یشرب للسکر فالقدح الاول حرام والجلوس حرام فالمشی حرام وفی التهذیب اذا اراد
ای ان اراد به اللهو والسکر فالقدح الاول ایضا حرام والقعود کذلك حرام والمشی الیه بحاصل آنچه در مصفی
و منافع و تهذیب آورده است اینست که اگر کسی مطبوخ مثلث میخورد تا مست شود قدح اول نیز حرام است باتفاق و هم چنین
نشستن برای خوردن آن حرام است و رفتن برای خوردن آن حرام است و حد نیز زنند و نزدیک امام محمد خوردن
آن روا نیست خواه اندک خورد و خواه بسیار خورد و خواه برای قوت عبادت خواه برای خطر طعام و مطبوخ مثلث
آنست که شیره انگور بجوشانند تا آن زمان که دو حصه شیره برود و یک حصه باقی ماند و شراب را بجای حکم مثلث دارد و در مجموعة النوازل
آورده فتوی بر قول امام محمد است وفی مجموع النوازل واتخذ نبیذا من الشعیر والذرة والعسل والتفاح
فاشتد هو مطبوخ او غیر مطبوخ فانه لا یجوز شربه عند محمد وبه یؤخذ حاصل معنی که در مجموع النوازل آورده است اینست که اگر
شیره جو و جواری یا از شیره تفاح و یا از شهد نبیذ و شراب بسازند و اگر مقداری خورد که مست شود باتفاق حرام است و اگر نیت مستی
خورد هم باتفاق حرام است و اگر برای بازی خورد هم باتفاق حرام است و اگر برای خوشی خورد هم باتفاق حرام است این روایت
در ملتقط و شرح هدایه و کافی و کتب دیگر نیز آورده است اگر کسی اندک خورد که مستی نشود هم حرام است و فتوی هم برین
قول است فی الملتقط المخلص ابو الفضل الکرمانی رحمة الله علیه میگوید هر که میخواهد تا مسلمان بزید و مسلمان بمیرد برو
باید که احتیاط کند در کارهای خورد و گرد حرام و شبهه نگردد و از چیزهای که مستی آرد احتراز لازم شمرد که پیغمبر گفت صلی
الله علیه وسلم هر که گوشتی از حرام افزاید آتش اولیست بران گوشت وفی التهذیب روی ابن زیاد عن
ابی حنیفة رحمه الله تعالی ان نبیذ التمر والذرة والحنطة والشعیر اذا اشتد لا یحد بشاربه

۵۰ و مسکر نوشیدن ... باده ... حرام است ۵۱ در ذخیره چیزیکه حرام است در تمام شرابها آن مستی است ۵۲ و مسکر بجوید شراب
برای آنکه مست شود از اول شراب پس قدح اول حرام است ۵۳ همچنان حرام است نشستن و رفتن آنجا نزد امام نیست حلال خوردن آن
هرگز اندک باشد یا باده برابر است در منافع از امام ابو یوسف که قصد کند نوشیدن شراب تا مست شود پس قدح اول حرام است و نشستن بر وی حرام
و رفتن جانب او حرام است ۵۴ اگر اراده کند شراب خوردن بازی ... پس قدح اول حرام است رفتن جانب او حرام است ۵۵ و اگر
شیره از جو و جواری و شهد سیب ... مطبوخ است یا غیر مطبوخ پس جایز نیست ... نزدیک امام محمد ...

فی زماننا یحد اذا سکر حاصل معنی فی التهذیب آورده است که روایت کرد ابن زیاد از ابی حنیفه رحمه الله
و در زمانه ما حد بزنند چون مست شود
اگر کسے از بگنی مست شود او را حد نزنند فاما در زمانه ما از بگنی مست شود او را حد بزنند و فتوی برین قول است

وفی الکبری نبذ وجوب الحد فی شراب الخمر لا یتوقف علی السکر بل یحد من شرب قطرة منه وانما یتعلق
یعنی واجب بودن حد در نوشیدن شراب انگوری موقوف
وجوب الحد بالسکر فی غیرها من الاشربة وحد السکر اذا ذهب عقله وکان کلامه مختلطا لا یفهم منطقه من
کلامه ولا جوابا فهذا هو السکر یجب فیه الحد وهو المختار للفتوی حاصل معنی که در کبری آورده است که اگر
کسی قطره از خمر خورد او را حد بزنند اگرچه بخوردن قطره خمر مست نخواهد شد فاما در شراب بگنی و آنچه بدین ماند تا آن زمان
حد بزنند که مست شود و مست آنست که عقل او زائل شود و سخن او مختلط باشد و سوال از جواب نشناسد اینچنین مست
حد مستی بزنند و فتوی برین قول است فاما حد مستی بعد هوشیار شدن بزنند و در حالت مستی حد نزنند فی الهدایة
ونشاهان وهل یحد فی المثلث من الحبوب اذا سکر منه قیل لا یحد لانه غیر متخذ من اصل الخمر وکان
کلابن الرماک اذا سکر منه قالوا ولا یصح انه یحد فانه روی عن محمد رح من سکر من الاشربة انه یحد من غیر تفصیل
وهذا لان الفساق یجتمعون علیه فی زماننا کاجتماعهم علی سائر الاشربة بل فوق ذلک حاصل معنی که در هدایه
شاهان آورده است که اگر کسے بخوردن بگنی مست شود یا بخوردن چیزے که غیر بگنی است و آنچه از غله
ساخته اند مست شود باجماع مستی حرام است چنانچه از تتبیه و آثار روایت آورده است فاما در حد اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند که او را حد نزنند زیرا که بگنی و آنچه بدین ماند از چیزے ساخته اند که آن چیز اصل خمر نیست یعنی از انگور ساخته
اند پس بشیر مادیان ماند چون کسے از شیر مادیان مست شود او را حد نزنند همچنین کسیکه از بگنی و آنچه بدین ماند
مست شود او را حد نزنند فاما فتوی آنست که او را حد نیز بزنند زیرا که روایت کرده اند از امام محمد رح اگر کسی از شراب
مست شود او را حد بزنند بے تفصیل زیرا که فاسقان برای خوردن بگنی و آنچه بدان ماند در زمانه ما جمع میشوند چنانچه
برای خوردن شراب انگوری جمع میشوند بلکه برای خوردن بگنی و آنچه بدان ماند اجتماع فاسقان بیشتر است
از اجماع فاسقان برای شراب انگوری پس چون در خوردن بگنی در حالت مستی حد لازم میشود در شراب انگوری
بطریق اولی حد لازم آید فی الکافی سئل عن ابو حنیفه رحمة الله علیه من شرب البنج فارتفع الی

سله بر مست شدن بلکه حد زده شود و کسی اگر بخورد یک قطره از شراب انگوری بیست که متعلق شدن حد مستی در غیر شراب از شرابها و حد مستی آنست که برود
او و باشد سخن او آمیخته و فهمیده نشود گویا که کلام او و جواب پس این مستی است واجب میشود در آن مستی حد و همینست مختار برای فتوی
آیا حد زده شود از شرابیکه گرفته شده باشد از دانها و قتیکه مست شود و بعضی گفته اند که حد زده نشود زیرا که گرفته نشده است
شیر مادیان و وقتیکه مست شود همه علمای گفته اند که صحیح آنست که بدمستی حد زده شود زیرا که روایت کرده شده است از امام محمد رح
اگر کسی مست شود از شرابیکه بغیر تفصیل ... زیرا که فاسقان جمع میشوند برای شراب ... همچون جمع شدن برای دیگر شرابها بلکه زیاده

راسه فطلق امرأته قال ان کان حین شرب یعلم انه ماهو فهی طالق والا لا تطلق حاصل معنی
که در کافی مذکورست که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه را پرسیدند از کسیکه بنگ خورد و بسر او
برود و زن خود را طلاق گوید طلاق واقع شود یا نه امام اعظم رح جواب داد که اگر بوقت خوردن بنگ این مرد
میدانست که این بنگ ست و این چنین عمل دارد و با نیم خورد طلاق واقع شود و اگر نمیدانست طلاق او واقع نشود
فی التحقیق و ذکر القاضی امام فخر الدین صاحب المعروف بقاضی خان در فتاوی و شرح جامع صغیر نا قلا
ابی حنیفة و سفیان ثوری ان الرجل ان کان عالما یفعل البنج وتاثیره فی العقل ثم اقدم علی الکلمة
یصح طلاقه و عتاقه وذکر فی المبسوط لا بأس بان یتداوی الانسان بالبنج فاذا اراد ان تذهب عقله منه
فلا ینبغی ان یفعل ذلک لان الشراب علی قصد السکر حرام حاصل معنی که در کشف بزدوی در تحقیق مذکورست
که اگر مردی میدانست که این بنگ ست و این چنین عمل دارد و با آن بهم بنگ خورد و زن خود را طلاق گفت
و یا بنده خود را آزاد کرد و زن آنمرد را طلاق واقع شود و بنده آزاد گردد و در مبسوط آورده است که باکی
نیست که مردی دوای به بنگ کند فاما اگر برای آن بنگ خورد که عقل او زائل شود نشاید زیرا که خوردن بنگ
بقصد مستی حرام است و تداوی بنگ نیست که کسی را زحمت باشد و طبیبان میگویند که این زحمت بخوردن بنگ
برود و یا در شهر باشد که آب گیر دو بخوردن بنگ آب نمیگیرد و باستعمال بنگ زائل میشود درین حین جو رستا
اگر بنگ مقداری خورد که مست نشود و نیت مستی و خوشی و بازی نخورده باشد آنزمان عفو باشد یعنی از حصول
مقدور حاصل شود و فی الخلاصة شرب البنج للتداوی لا بأس فان ذهب عقله لم یحل فان سکر منه لا
یحد عند هما خلافا لمحمد رح در خلاصة الفتاوی میگوید خوردن بنگ برای تداوی حرام است فاما اگر بخوردن او عقل
زائل شود روا باشد اگرچه برای تداوی خورده باشد و اگر بخوردن مستی شود نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رحمهما الله علیهما
حد نزنند و نزدیک امام محمد حد زنند مستی از بنگ حرام است چنانچه از کتب معتبره روایت کرده است و فی النصاب الاحتساب
سئل شیخ الامام المجتهد القبلسة حمید الدین العزیز تعمده الله برضوانه وهو علی المنبر فی البخارا عن البنج
فلم یجب بشیء ثم سأله فی الاسبوع الآخر فلم یجب بشیء ثم سأله فی الاسبوع الثالث فغضب علیه
فقال السائل ان شیخ را همیشه دیگر جواب گویم فلما نزل من المنبر اتی الی صدر جهان البخاری فقال من کبائر العلماء

له در این علمای کرام نقل کرده است از ابی حنیفه و سفیان ثوری رحمة الله علیهم هستیکه مرد اگر بوده است عالم بر کرد از بنگ تا تیر او در عقل بعد
از ان عقل زیر خوردن هم بر سکران هستیکه صحیح است طلاق او و آزاد کردن او و ذکر کرده است در مبسوط که باکی نیست با بنگیه دوا
کند آدمی به بنگ و هستیکه خورد این که بر رود عقل او پس لائق نیست که کند او را زیرا که عمدا مستی خوردن به نیت مستی حرام است ۱۲

ومجتهديهم ان يحضروا واجمع العلماء الذين كانوا من اهل الفتاوى والاجتهاد في زمانه فقال افتحوا لنا
باب خزانة الكتب بل نجد والرواية عن اصحابنا فنظروا فيها فوجدوا الرواية عن ابي حنيفة رضي الله عنه
ان البنج حرام فاجتمعوا فيه على حرمته الماء او المصلحة وان اجتماع الفساق عليه كاجتماعهم على سائر المسكرات
فلما كان يوم الوعظ صعد الامام حميد الدين على المنبر واخذ في الوعظ والنصيحة فقال ان السائل سأل
الشاب فقال وجدنا رواية عن ابي حنيفة ان البنج حرام واجمعنا على ذلك حاصل معنی این روایت که در نصاب الاحتساب
آورده است از عمدة الحساب قريب بامعنى است تا چند چیز باید معلوم ست در عمدة الحساب مذکور ست که در شرح کرخی
آورده است چون بخوردن بنگ عقل زائل شود پس خوردن بنگ روا باشد و در بخارا اجماع مجتهدان بر آن شده است که بنگ
حرام ست زیرا که از امام اعظم رحمة الله علیه روایت کرده اند که بنگ حرام ست و برین روایت اجماع کرده اند پس بنگ حرام ست
باجماع و در تعلیق که در مذهب شافعی ست میگوید که بنگ حرام ست و دلیل معقول طبیعی گوید که بنگ نوعی از زهر ست
در کانون آورده است که بنگ با زهر باشد بعضی آدمی بخوردن بنگ علت میکنند و در خوردن آن میمیرند و بنگ نوعی
از زهر ست پس بنگ نیز حرام ست و در ذخیره میگوید عبد العزیز ترمذی میگوید از امام اعظم رحمة الله علیه و سفیان
ثوری پرسیدم از مردیکه بنگ خورد و بنگ در سر او برود و زن خود را طلاق گوید امام اعظم و سفیان ثوری گفتند
اگر این مرد وقت خوردن میدانست که این بنگ ست با هم خورد او را طلاق می افتد و اگر وقت خوردن نمیدانست که بنگ
طلاق زن او نمی افتد و في هشام انما لا يقع طلاق البنجي اذا لم يعلم انه بنج اما اذا علم فما اقدم على كله يقع
طلاقه وذكر صاحب المحيط ان هذا التفصيل منقول عن ابي حنيفة ثم ذكر ايضا ان السكر من البنج حرام وان
طلاق البنجي واقع حاصل معنی که در شاهان آورده است که طلاق بنگی واقع نشود و اگر بنگی نداند که این بنگ ست فاما اگر
بنگی بداند که این بنگ ست و باین هم بخورد طلاق واقع شود و صاحب محیط میگوید که این تفصیل از امام منقول ست و صاحب محیط
میگوید که مستی از بنگ حرام ست و طلاق بنگی واقع شود في احياء العلوم في كتاب الحلال والحرام اما النبات ولا
يحرم الا ما يزيل العقل او يزيل الحيوة والصحة فمزيل العقل البنج والخمر ومزيل الحيوة كالسموم ومزيل الصحة الادوية
في غير وقتها وكلها يرجع الى الضرر حاصل معنی در احیاء العلوم در کتاب حلال و حرام آورده است که گیاهها حرام نیست
مگر گیاهی که بدان عقل میرود و گیاهی که بدان حیوة میرود و گیاهی که صحت میرود پس این سه گیاه حرام است گیاه

له چنین نیست کی واقع می شود طلاق بنگی وقتیکه میداند که این بنگ ست و این چنین عمل جاری دولیکن وقتیکه بید لند و بی مستی میکند بر خوردن واقع شود طلاق او و ذکر کرده ست صاحب محیط بدرستی این تفصیل نقل کرده شده ست از ابی حنیفه و ذکر کرده شده ست که بدرستی مستی از بنگ حرام ست و بدرستی طلاق بنگی واقع ست ۱۲ والله تعالی اعلم بالصواب

که بدان عقل ببرد و بنگ بست و خمر و گیا هست که بدان حیوة ببرد و زهر ست و گیا هست که بدان صحت ببرد و آن دارو ست
که در غیر وقت بخورند حرمت این هر سه چیز راجع بضر ست و فی التنبیه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل
مسکر حرام کل مسکر خمر فمن شرب الخمر فی الدنیا ومات وهو منها لم یتب فمات لم یشربها فی الاخرة فقال الفقیه
رضی الله عنه قد اخبر النبی صلی الله علیه وسلم ان کل مسکر خمر فهو حرام یعنی ما کان مطبوخا او غیر مطبوخ وفی روایة
اخری ما اسکر کثیره فقلیله حرام فی روایة اخری اسکر منه الفرق فالجرعة منه حرام والفرق ستة عشر رطلا
فی اللغة حاصل معنی آنچه در تنبیه آورده است آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر چه مستی آرد حرام ست و هر چه مستی آرد
خمر ست و هر که در دنیا خمر خورد و او بمیرد و بر خوردن خمر بدین باشد در ذخیرة شاهان آورده است مدمن خمر کسی را گویند که
هر وقت خمر بیابد بخورد و اگر این چنین کسی پیش از توبه نقل کند از خمر آخرت محروم ماند و فقیه رحمة الله علیه میگوید پیغمبر
پیغمبر صلی الله علیه وسلم خبر کرد هر چه مست کننده است آن خمر ست آن حرام ست خواه باتش بپزند خواه نپزند پیغمبر صلی
الله علیه وسلم گفت هر چه بسیار او مست کند اندک او هم حرام ست دیگر روایت آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
هر چه از وی شانزده رطل مست کند یک جرعه آن حرام ست حاصل این روایت که از کتب معتبره آورده شده است آنست
که اگر کسی شراب یا رماد یا کنبی و یا در بهره و آنچه بدین ماند و یا بنگ بمقداری خورد که بدان مست شود مستی باتفاق حرام ست
و فتوی آنست که در شراب و کنبی و در بهره نیز حد زنند و اگر چه بمقدار خورد که مست نشود و درین هر سه صورت نیز باتفاق حرام
یکی آنکه اگر بنیت خوشی خورده باشد هم باتفاق حرام ست و این روایت در مقدمه کشف بزدوی آورده است دوم آنکه بنیت
بازی خورده باشد هم باتفاق حرام ست و این روایت در هدایه مستوفی و کشف و منا آورده است و در کتب مقدمه نیز سوم
آنکه بنیت مستی خورده باشد هم باتفاق حرام باشد و این روایت در رساله بزدوی در کتب مقدمه نیز آورده است و اگر برای قوت یا جهاد
عبادت و یا برای هضم طعام خورده باشد و بمقداری خورده باشد که مست نشود هم فتوی آنست که حرام ست چنانچه در مجمع النوازل
روایت آورده است فی الرسالة التی ذکر فیها حرمة المسکرات اما الحشیشة المسکرة فهی بمنزلة غیرها من المسکرات منها حرام
باتفاق العلماء بل کل ما کان یزیل العقل فانه یحرم اکله لکن المسکر یجب فیه الحد غیر المسکر فیه التعزیر واما قلیل الحشیشة المسکرة

له یا پخته شده باشد. و در روایت دیگر آمده است چیزی که مست کند بسیار بس اندک او حرام است و فرق در روایت دیگر آورده است چیزی که مست کند
از آن فرقی این یک جرعه از و حرام است و فرق شانزده رطل است و بلغت ... و در رساله که ذکر کرده شده است در آن حرمت مست کننده ها چونکه باشد بنگ
مستی آرد چون بنگ برغیر آن بنگ مست آرنده مسکرات و مست کننده از این مست کننده ها حرام است باتفاق علما بلکه هر چیزی که زائل کند عقل و پس ...
آن چیز حرام ست پس مست کننده واجب است در وی حد و غیر مست کننده واجب است در وی تعزیر و اما اندکی بنگ که مست کند پس حرام است
نزد یکی تمام علما بلکه همچون دیگر اندک آن مست کننده است چنانچه بالا گذشته در قول نبی امت کننده حرمت و مست کننده حرام ست شامل
چیزی را که مست میکند ... فرق در میان آنکه اندک مست کننده و چیزی که باشد خوردنی یا نوشیدنی با سنه شد یا بر دارن ... هر چه باشد گیاه ...

فحرام عند جماهیر العلماء بل کان کسائر القلیل من المسکرات کما تقدم فی قول النبی صلی الله علیه وسلم کل مسکر خمر وکل مسکر حرام یتناول کلما یسکر ولا فرق بین ان یکون المسکر ماکولا ومشروبا او جامدا او مائعا ولو مع الحشیشة وشربها کان حراما حاصل معنی کہ در رسالہ مسکرات آوردہ است آنست کہ بنگ چون مستی آرد بمنزلہ شراب است کہ مستی آرد پس اگر آنمقدار بنگ خوردہ باشد کہ مست شود حرام است باتفاق علما بلکہ ہر چہ عقل را زائل کند خوردن آن حرام است فاما اگر آنچیز خورد بمقدار یکہ مست شود حد ہم بروی لازم شود اگر آنمقداری خورد کہ مست نشود آنزمان تعزیر لازم آید واگر کسی بنگ اندک خورد و مست نشود آن نیز حرام است نزدیک بیشتر علما چنانکہ پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت ہر چہ مستی آرد آن خمر است وہر چہ مستی آرد حرام است خواہ آنچیز بخورد وخواہ بیاشامد خواہ آنچیز بستہ باشد خواہ آبگین طور واگر کسی شیر بنگ خورد ہم حرام است وقد[1] نقل بعض المالکیة وهو الشیخ شهاب الملة والدین قوافی استاد ابن الحاجب فی کتاب له مختصر سماه بالذخیرة فی النحو من اربعین مجلدا فی مذهب مالک رحمه الله تعالی انه ذکر فی هذه الکتاب قال یجب علی اکل الحشیشة الحد والتعزیر اما الحد فقیاس علی الخمر والتعزیر فلما ارتکب من الامور القبیحة من الجبن والجنون وکثیرة الاکل وغیر ذلک حاصل معنی کہ در ذخیرہ امام مالک رحمة الله علیه کہ چہل جلد است آوردہ است آنست کہ امام مالک رح می گوید کہ اگر کسی بنگ خورد ہم حد بروی وہم تعزیر بروی لازم شود حد بزنند چنانچہ در خمر میزنند وتعزیر از جہت آنکہ افعال قبیحہ ہم از بنگ میزاید یکے غروری دوم دیوانگی سوم خوردن بسیار وجز آن ففی زاد القلوب من تصنیف الامام ابی اللیث السمرقندی رحمه الله تعالی عن انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ایاک والحشیشة فانه خمر الاعاجم یسلب الحیاء من العین ویسلب الایمان عند النزع قال ابو سعید الخدری صمتت اذنای ان لم اکن سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من اکل البنج فکانما

[1] بتحقیق نقل کردہ است بعضے مالکیہ وآن شیخ شہاب ملت ودین قوافی استاد ابن حاجب است در کتاب آن کتاب کہ مختصر است نام او ذخیرہ است ثابت است در علم نحو کہ از چہل جلد است در مذہب امام مالک بدرستیکہ ذکر کردہ است درین کتاب گفت واجب است بر خورندہ حد ستی و تعزیر چونکہ پاتستہ پس قیاس است بر شراب تعزیر پس ہر گاہ کہ اختیار کردہ شود از افعالہاے بد از ستی و دیوانگی و زیادت خوردن سوای آن [illegible] گفت پیغمبر صلعم دور دار خود را از بنگ پس بتحقیق بنگ شراب عجم است میکشد آن بنگ شرم را از چشم میکشد ایمان را در وقت فوت وگفت ابی سعید کر باد گوشہاے من اگر نشنیدہ ام از رسول صلعم انیکہ بدرستیکہ گفت کسیکہ بخورد بنگ پس چنانستی کہ زنا کردہ با مادر خود ہفتاد بار [illegible] بادر خود کہ [illegible]

زنی بامه سبعین مرة ومن زنی بامه مرة فکانما هدم الکعبة سبعین مرة
والحشیش بدلیل قوله تعالی والشجرة الملعونة فی القرآن فی تفسیر ابن ابان وابن
عباس رضی الله عنهما هی الحشیش حاصل معنی که در زاد القلوب که از تصنیف امام ابو اللیث سمرقندی
رحمة الله علیه آورده است که روایت کرد انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت دور
باش از حشیش یعنی از بنگ بدرستیکه بنگ خمر عجمیان است بنگ دور میکند شرم از چشم و وقت مردن ایمان
دور میکند و ابو سعید خدری رحمة الله تعالی میگوید که گوشهای من کر باد اگر از رسول نشنیده ام که رسول
گفت علیه السلام هر که بنگ خورد چنانستی که با مادر خود هفتاد بار زنا کرده باشد و هر که با مادر خود یکبار زنا
کرده باشد چنانستی که هفتاد بار خانه کعبه را خراب کرده باشد ابن ابان و ابن عباس رضی الله عنهما تفسیر کرده اند
که الشجرة الملعونة که در قرآنست یعنی درختیکه بران لعنت است آن درخت بنگ است و این روایت در موافقت
بر روایت کافی و بزدوی و تحقیق و شرح آثار مبنیه است زیرا که درین کتب معتبر مستی از بنگ حرام گفته
است چون از بنگ مست شود بعید نیست که درین چنین زنهکاری افتد و بگوید چون بقصد مستی خورد
هم حرام است اگرچه اندک خورده باشد چنانچه در کشف و بزدوی و کتب مقدمه نیز گفته است یا بگویم که بنگ
به نیت خوشی خورده باشد هم حرام است و یا بگوید اگر بنگ به نیت بازی خورده باشد هم حرام است این معنی از کتب مقدمه
معلوم میشود پس حمل این حدیث برین محلها باشد سوال اگر کسی بگوید که در بعضی روایات آورده است که بنگ مباح
است جواب بگویم این روایت مطلق است در روایتی که مادر کافی و شاهان و کشف بزدوی و تحقیق
در حیز آن نیست که ام مقید بر بنگ. بعد از انکه دانست که بنگ بعضی مستی آرد حرام است پس آن مطلق محمول بر ما قبل العلم
میکرده باشد زیرا که مستی باجماع حرام است پس بدین دلیل روایت مطلق اباحت محمول بر قبل العلم میکرده باشد بعد
از انکه دانسته که بنگ مستی می آرد باتفاق حرام است. و یا بگویم بر روایتی که دلیل اباحت گفته است محمول بر تداوی
باشد و لهذا در بزدوی میگوید اذا اشترب دواء فسکر به مثل البنج یعنی بتداوی وقتی حاجت افتد که
رخصت باشد پس بقرینه لفظ بر دوا حمل کنیم آن روایت اباحت در حدیث تداوی و روایت ادر غیر حالت تداوی
در زاج الحسامی آورده است لله دار و ... و یا بگویم حرمت بنگ مطلق در تحفة الاحتساب بنصاب الاحتساب باجماع ثابت
میکنند و چون اجماع ثابت شد شرطی که اجماع برای اشتراک است در حکم بر ان منعقد است آن نیز ثابت شود لان الشیء
اذا ثبت ثبت مع لوازمه کذا فی الهدایة و در بزدوی و کشف و منار و مستوفی و کشف بزدوی و شاهان
و چون اجماع با ان شرط ثابت گشت حرمت بنگ متفق علیه باشد زیرا که بعد انعقاد اجماع روایت اباحت معمول

له و خشکه تو مبید دو الجه است شد مان نزد ما منعقد نشده ۱۲ له زیرا که مد رشتی چیزیکه دفعه که ثابت شود ثابت شود با لوازم خود ۱۲

نماند در بزدوی وکشف ومنار آورده است که صحیح آنست که اگر مسئله مختلف فیه باشد اگر اجماع بر یک
قول منعقد شود آن مسئله متفق علیه گردد واگر کسے گوید این بنگ است آن بنگ نیست که حرام است آن بنگ دیگر
است گویم بنگ همین است که در دیار ما خلق می خورند فاما بنگ اسم جنس است متناول است مر انواع خود را یعنی همه بنگها
در لفظ بنگ می آید چون جنس بنگ حرام است نوع او نیز حرام است واگر تسلیم داریم که آن بنگ دیگر است هم بگوییم که
حرمت آن واین از جهت مستی است هرچه مستی آرد همه حرام است پس چنانچه آن بنگ حرام است این نوع نیز حرام است.
اگر کسی گوید که در روایتی آمده است که طلاق بنگی واقع نیست اگرچه داند که این بنگ مستی آرد واین روایت صحیح است
وصحیح علامتی فتوی است جواب گوییم برین روایت فتوی وقتی بود که بنگ مباح بود فاما چون اجماع حرمت بنگ
محقق علیه شد پس این روایت که فتوی بر عدم وقوع بود پس معمول نشود پس انعقاد اجماع بالاتفاق طلاق بنگی واقع شود
بدلالت اجماع زیرا که در بزدوی ونهایه میگوید مسکرے که از حرام باشد باجماع منافی خطاب نیست وچون خطاب
متوجه شد طلاق وعتاق ایشان درست واقع شود وعبارت بزدوی اینست والسُّكرُ المحظورُ بالاجماع لا ینافی
الخطاب فیصح عباراته کلها فی الطلاق والعتاق والبیع واجماع که بر حرمت بنگ شده است مؤخر
از روایت اباحت است زیرا که اگر آن اجماع مقدم بودی روایت اباحت اصلا درست نبودی بسبب آنکه اجتهادے
که مخالف اجماع باشد درست نشود پس این روایت قبل الاجماع بحجت باشد وبعد الاجماع معمول نماند اگر کسے گوید که
در روایت آمده است که باجماع طلاق بنگی واقع نیست بگوییم این در صورتیست که نداند که بنگ مستی بسیار دهد باجماع
طلاق او واقع نشود فاما چون بنگی مستی آرد آنزمان در طلاق اختلاف است چنانچه کشف ونسایان وتحقیق گفته
است وفتوی بر این قول بود که طلاق او واقع نشود پس چون اجماع بر حرمت بنگ متفق باشد بنگ باجماع حرام است
بالاتفاق طلاق بنگی واقع شود بدلالت اجماع حاصل آنکه اجماع که بر عدم وقوع طلاق بنگی است معمول نزد اهل العلم
بسکر و است زیرا که بعد العلم در کتب مذکور است اختلاف در وقوع طلاق بنگی گفته است در ذخیره میگوید اگر
کسے از بنگی ویا از بنه انیے که از شهد میکنند ویا از شراب ذرت ویا مست شود وزن خود را طلاق گوید نزد امام محمد رح
طلاق او واقع شود از مجموع النوازل روایت کرده اند که فتوی بر قول امام محمد رح است ایرای حرمت شرابے اندرواست
متعدد معلوم میشود اگر بنگے ویا شراب یار بابه نیت مستی ویا به نیت بازی ویا به نیت خوشی خورده باشد بالاتفاق طلاق او
واقع شود فاما اگر به نیت هضم طعام خورده باشد آنزمان نزدیک امام اعظم وامام ابو یوسف رحمهما الله طلاق واقع نشود

سله وشتی که بهنع کرده شده است بالاتفاق منافی نیست خطاب را پس درست باشد عبارات او وتمامی طلاق
دادن وآزاد کردن ده عتق ۱۲ غیاث اللغات

ونزدیک امام محمد طلاق واقع شود وعبارت در ذخیره آیت ولو شرب من الاشربة التي تتخذ
من الحبوب ومن العسل فطلق امرأته لا يقع طلاقه عند ابي حنيفة وابي يوسف
رحمه الله تعالى عليهما خلافا لمحمد رحمه الله تعالى

مختلف فیه باشد اگر اجماع بر یک قول منعقد شود آن مسئله متفق گردد و اگر کسے گوید بر لفظ رسول علیه السلام
ذکر زنا با مادر خود حدیث دیگر آمده است از برای یک حکمی با نجام کردن گناه زنا با مادر خود میشود بگویم در شرعة العلوم
آورده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که شطرنج بازی بازد و در وقت نماز بازد و از وی نماز فوت شود چنانچه
کسی هفتاد بار با مادر خود زنا کرده است حکمت در هفتاد بار آنست که سی مهره و دو دست یک بساط بیس چون شطرنج باز استعمال
سی و شش چیز میکند یعنی مهره با بساط یکان یکان بار با مادر خود زنا کرده باشد و هم در شرعة العلوم میگوید پیغمبر صلی الله
علیه وسلم گفت کسیکه شطرنج بازد کسیکه بازی شطرنج به بیند کسیکه اینجا بنشیند گوی که گوشت خوک میخورده باشد در
کفایه شعبی نیز آورده است که بزرگواری بگوید درم ربا خوردن بیش از آنست که سی بار با مادر خود زنا کرده است اندر مات
اسلام کند و در کبیری هم آورده است که مردی شطرنج بازد و آمرد را گفتند که باختن شطرنج حرام است آمرد گفت اگر این بازی
بیارم حرام است از کتاب یا از حدیث وزن آمرد را سه طلاق واقع شود زیرا که بازی شطرنج حرام است بقول صحابه
بود یا از قیاس و قیاس صحیح است فتاوی خانی آورده است امام محمد میگوید هر چیزیکه حرام است آشامیدند و آن چیز
اگر در جامه رسد بیشتر از درم شرعی باشد نماز روا نباشد و عبارت در فتاوی خانی آورده است آنست قال محمد
رحمه الله تعالى كلما حرم شربه اذا اصاب الثوب اكثر من قدر الدرهم جواز الصلوة
در فتاوی آورده است اگر مردی در حالت مستی اقرار کرد که آن مرد از شراب مست شده است این اقرار صحیح است
اگر چه از آمرد او را حد آید زیرا که اقرار است بحدودی که خالص حق تعالی است باطل است و علمای اختلاف کرده
اند در مسئلی و فتوی آنست که اگر سخن مست مختلط باشد که صحیح نیست از جهت جواب او از جهت تنبیه سقایت
نباشد در سخن او و این چنین کس را مست گویند و فتوی علما بر این قول است و اگر بعضی کلام او مستقیم نباشد
اگر نیمی کلام مستقیم باشد و نیمی نباشد حد بر وی نشود زیرا که مستی تمام موجود نشده است و اگر اکثر کلام او غیر مستقیم باشد
آن مست را حد بزنند زیرا که اکثر را حکم کل است چنانچه در دیوانه که اکثر کلام او غیر مستقیم باشد حکم دیوانگی او کنند و این قول

له واگر او شیره انگور را بگیرد گرفته شده انداز انها یا از شیره پس طلاق گفت زن خود را واقع شود و طلاق او نزدیک
امام اعظم وابی یوسف رحمه الله تعالى برای امام محمد اختلاف کرده شده است در این روایت ۱۲ سله گفت امام محمد هر چیزیکه
حرام است او شیدن او وقتیکه رسد کرباس را زیاده از قدر درهم منع می کند جواز نماز را ۱۲ ۱۲

امام ابو یوسف ست عبارت از فتاوی خانی آورده ست بیت وَاِذَا اَقَرَّ اَنَّهُ سَکِرَ مِنَ الشَّرَابِ لَا
یَصِحُّ اِقْرَارُهُ وَاِنْ کَانَ یُوجَدُ مِنْهُ رَائِحَةُ الْخَمْرِ لِاَنَّ اِقْرَارَ السَّکْرَانِ بِالْحُدُوْدِ
الْخَالِصَةِ لِلّٰهِ تَعَالٰی بَاطِلٌ وَتَکَلَّمُوْا فِی السَّکْرَانِ وَاَصَحُّ مَا قِیْلَ فِیْهِ مَا ذَکَرَ مُحَمَّدٌ
رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی فِی الْکِتَابِ اَنَّهُ اِذَا کَانَ کَلَامُهُ مُخْتَلِطًا بِحَیْثُ لَا یَصِحُّ مَنْطِقًا
لَا جَوَابًا وَلَا اِبْتِدَاءً وَهُوَ السَّکْرَانُ وَبِهِ اَفْتَی الشَّیْخُ رَحْمَةُ اللّٰهِ تَعَالٰی
عَلَیْهِ وَاِنْ کَانَ بَعْضُ کَلَامِهِ مُسْتَقِیْمًا وَبَعْضُهُ غَیْرُ مُسْتَقِیْمٍ فَاِنْ کَانَ النِّصْفُ
مُسْتَقِیْمًا وَالنِّصْفُ غَیْرُ مُسْتَقِیْمٍ لَا یُقَامُ عَلَیْهِ الْحَدُّ لِاَنَّ السُّکْرَ لَمْ یَتِمَّ وَاِنْ
کَانَ اَکْثَرُ کَلَامِهِ غَیْرُ مُسْتَقِیْمٍ لَمْ یَذْکُرْ مُحَمَّدٌ فِی هٰذَا الْکِتَابِ وَعَنْ اَبِیْ
یُوْسُفَ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی اَنَّهُ قَالَ هُوَ السَّکْرَانُ یُقَامُ عَلَیْهِ الْحَدُّ
وَاعْتَبَرَ الْغَالِبَ کَمَا قَالَ فِی الْمَجْنُوْنِ اِذَا کَانَ اَکْثَرُ کَلَامِهِ غَیْرُ
مُسْتَقِیْمٍ یُحْکَمُ بِجُنُوْنِهِ و در هدایه و کافی آورده ست طلاق گنگ
باشارت واقع شود و نکاح آن نیز باشارت درست و خرید و فروخت او هم برین حکم دارد
بنده زن خود را طلاق گفت و طلاق خداوندگار بر زن بنده واقع نشود و طلاق کنیزک دو ست
شوهر آن آزاد باشد و طلاق حره سه ست شوهر آن خواه بنده باشد یا آزاد پس اعتبار طلاق نزد ما ست اگر زن
بنده باشد شوهر آن مالک دو طلاق باشد شوهر آزاد باشد یا بنده و اگر زن آزاد باشد شوهر او مالک سه طلاق
باشد شوهر آن بنده باشد یا آزاد و نزدیک امام شافعی رح اعتبار طلاق بحال مرد ست پس اگر بنده مرد عورت
آزادی را نکاح کرد در مذهب ما آن بنده مالک سه طلاق باشد در مذهب شافعی رح مالک دو طلاق باشد و اگر مرد آزاد
آن کنیزک کسی را نکاح کند در مذهب ما مالک دو طلاق باشد و در مذهب شافعی رح مالک سه طلاق باشد و در مذهب
امام مالک اگر زن و شوهر یکی میان ایشان آزاد باشد مالک سه طلاق باشد باب در گفتن طلاق در هدایه و کافی

له و چنانکه اقرار بر مستی [illegible]
[illegible]

آورده است طلاق بر دو نوع است یکی صریح دوم کنایت صریح آنست که زن را گوید تو طلاقی و تو طلاق گفته شدی
و ترا طلاق گفتم بدین لفظها یک طلاق رجعی واقع شود اگرچه نیت طلاق نباشد و اگر بدین لفظها نیت کند که طلاق بائن واقع
شود نیز طلاق رجعی واقع شود و بائن واقع نشود و در طلاق بائن بی نکاح نتواند که با آن زن خود فراهم آید و در طلاق رجعی
اگر یک یا دو گفته باشد بی نکاح تواند که با زن خود فراهم آید اگر عدت آن زن نگذشته باشد و در مناره و شاشی آورده
که صریح سخنی را گویند که ظاهر باشد در یافتن معنی او در شنونده از ظهوری آشکارا و کنایت آنست که معنی او پوشیده باشد
در هدایه کافی میگوید مردی زن خود را طلاق گفت و نیت او طلاق نبود بلکه نیت او آن بود که تو رها ای از بند یعنی رها ای
تو بندی نیست و طلاق از روی لغت رها کردن است قاضی این سخن از وی نشنود فاما عند الله طلاق واقع نشود و اگر گوید
طلاق ترا نیز نیت در این صورت قاضی شنوار دارد و طلاق نزدیک قاضی نیز واقع نشود اگر نیت کند که از بندهای انکار رها
در این صورت قاضی قول او نشنود و عند الله نیز طلاق واقع نشود فاما یک روایت از امام اعظم رح آنست که قاضی این
بشنود فاما عند الله طلاق واقع نشود و اگر گوید ترا طلاق این چنین کار نزدیک قاضی واقع شود و نزدیک خدای
تعالی واقع نشود و اگر زن را گوید تو مطلقه در این لفظ طلاق واقع نشود مگر به نیت بدین لفظها که گفتم یک طلاق رجعی
واقع شود در هدایه شاهان میگوید اگر زن را گوید تو طلاقی و یا گوید تو طلاق گفته شدی و یا گوید ترا طلاق گفتم
بدین لفظها یک طلاق رجعی واقع شود اگرچه نیت دو طلاق و یا نیت سه طلاق کند یک طلاق واقع شود و دو و سه واقع نشود
اگر مردی زن را گفت تو طلاقی و یا تو طلاقی طلاقا و یا طالقی طلاقا اگر مردی را نیت نبود و یا نیت یک طلاق بود و یا نیت
دو طلاق بود یک طلاق رجعی واقع شود مگر آنکه زن او کنیزک باشد آن زمان اگر نیت دو طلاق کند هر دو واقع شود
اگر نیت سه طلاق کند هر سه واقع شود اگر زن او آزاد باشد و اگر طلاق را نسبت تمام اندام عورت کند و نسبت
طلاق با اندامی کند که بران اندام عبارت[له] از تمام اندام کنند طلاق واقع شود چنانچه اگر عورت را گوید ترا طلاق
و یا گوید گردن ترا طلاق و یا جان ترا طلاق و یا تن ترا طلاق و یا فرج ترا طلاق در این صورتها طلاق
واقع شود و در شاهان آورده است مراد از فرج پیش اندام عورت است فاما اگر زن را گوید نشستگاه ترا طلاق
طلاق واقع نشود و در هدایه میگوید اگر گوید روی ترا طلاق طلاق واقع شود اگر گوید خون ترا طلاق در
یک روایت طلاق واقع شود و اگر گوید نفس ترا طلاق طلاق واقع شود در هدایه کافی آورده است همین حکمست
اگر گوید نیمه ترا طلاق و یا سوم حصه ترا طلاق و یا دهم حصه ترا طلاق و یا هفتم حصه ترا طلاق و یا هشتم حصه ترا
طلاق و غیر ذلک یا هزارم حصه ترا طلاق در این لفظها یک طلاق واقع شود در کافی آورده است اگر گوید

له عبارت یکسر بیان کردن و تفسیر کردن ۱۲ غ

تراطلاق و یا پای تراطلاق و یا انگشت تراطلاق و یا انگشتنگاه تراطلاق طلاق واقع نشود و همین حکم ست
در آزادی اگر بدین لفظها گوید در تتارخانیه و کافی مذکورست اگر گوید سر تراطلاق طلاق واقع شود و اگر گوید ستر
تراطلاق طلاق واقع نشود و در هدایه آورده است اگر گوید خوی[1] تراطلاق و یا موی تراطلاق و یا ناخن تراطلاق طلاق
واقع نشود اگر گوید نیت تراطلاق و یا شکم تراطلاق عموما نشهت که طلاق نشود در کافی مسطورست مرد زن خود را
میگوید ترا نیمه طلاق گفتم و یا سوم حصه تراطلاق گفتم و یا چهارم حصه تراطلاق گفتم بدین لفظها طلاق واقع
شود و در هدایه آورده است اگر زن را گوید ترا یکطلاق و یا دو طلاق دو طلاق واقع شود اگر گوید ترا از یکطلاق تا سه
طلاق دو طلاق واقع شود و این قول امام اعظم ست و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد در صورت اول دو طلاق واقع
در صورت دوم سه طلاق شود و اگر نیت او یکطلاق باشد قاضی بر لفظ او استوار[2] ندارد فاما عند الله یکطلاق واقع شود
اگر گوید ترا یکطلاق در دو طلاق و نیت او ضرب حساب باشد و یا هیچ نیتی نباشد یکطلاق واقع شود و اگر نیت او سه طلاق
باشد سه طلاق واقع شود مگر آنکه شوهر با زن نزدیکی نکرده باشد آنزمان یکطلاق واقع شود اگرچه نیت طلاق کرده باشد و او
که نزدیکی نکرده باشد آنرا غیر مدخوله بها گویند و با زنیکه نزدیکی کرده باشد آنرا مدخوله بها گویند و اگر گوید ترا دو طلاق
در دو و نیت مرد ضرب حساب باشد دو طلاق واقع شود اگر گوید تراطلاق ازینجا تا مکه یکطلاق رجعی واقع شود و اگر
گوید تراطلاق بمکه یا در مکه فی الحال طلاق واقع شود و همین حکم ست اگر گوید تراطلاق در خانه فی الحال طلاق واقع شود و اگر
در صورت نیت کند که تراطلاق چون در مکه و یا در خانه در رای قاضی استوار ندارد فاما عند الله استوار دارد و بدین نیت
نزدیک قاضی فی الحال طلاق واقع شود و نزدیک خدای تعالی تا آنزمان که در مکه و یا در خانه نیاید طلاق واقع نشود
اگر گوید تراطلاق چون در مکه در آئی طلاق واقع نشود تا آنزمان که در مکه نیاید و همین حکم ست اگر گوید تراطلاق
در آمدن مکه تا آنزمان که در مکه نیاید طلاق واقع نشود **فصل** در هدایه و کافی آورده است اگر مرد وی را چنین گوید ترا
طلاق فردا چون صبح صادق فردا طالع باشد بر آن زن طلاق واقع شود و اگر مرد وی نیت کرده باشد که
این زن را طلاق در آخر وقت فردا عند الله طلاق در آخر وقت فردا واقع شود فاما قاضی این نیت او را
استوار ندارد و گوید که بطلوع[3] صبح صادق طلاق واقع شده است و اگر گوید ترا طلاق امروز و فردا امروز آن یک
طلاق واقع شود و فردا نشود و اگر گوید تراطلاق فردا امروز فردا طلاق واقع شود در امروز واقع نشود اگر گوید ترا
طلاق در فردا و نیت و در آخر وقت فردا باشد قاضی این نیت استوار دارد لیس تا آنزمان که آخر وقت فردا در نیاید

---

[1] خوی بفتح اول و واو معدوله بمعنی عرق که بهندی پسینا گویند و بفتح اول و کسر واو و یا معروف بمعنی آب چشم و در سراج اللغات برای معنی آب چشم بیان بجهو در جهانگیری بمعنی آب چشم بضم اول ۱۲ غیاث [2] استوار بالضم و تای فوقانی نیز مضموم بمعنی محکم ۱۲ غیاث [3] طلوع بر آمدن آفتاب و ماه و ستاره و بمعنی مطلق بر آمدن کوه و جز آن ۱۲ غیاث اللغات

زن را طلاق واقع شود و نزدیک صاحبین قاضی نیت او را استوار ندارد فاما عند الله استوار دارد و در مرد
زن را امروز خواسته است بعد خواستن آن زن را میگوید ترا طلاق ادینه روز طلاق واقع نشود زیرا که ادینه آن
روز آن زن در نکاح او نبود پس طلاق واقع نشود در شاهان و کافی آورده است مردی زن خود را میگوید آن روز ترا
طلاق گفت و آن زمان دیوانه بود و معلوم نیست که دیوانه بود یا نبود زن او را طلاق واقع شود در هدایه و کافی
آورده است اگر مردی زن خود را گوید ترا طلاق پیش از انکه من آفریده شده بودم یا پیش از انکه تو آفریده شده بودی طلاق واقع
نشود اگر گوید ترا طلاق گفتم و من کودک بودم و یا خفته بودم یا دیوانه بودم و یاد دیوانگی او معلوم است طلاق
واقع نشود فاما اگر دیوانگی او معلوم نیست طلاق واقع شود مسئله مردی زن خود را میگوید ترا طلاق ادینه
روز اگر آن زن ادینه روز در نکاح او بود پس آن زمان آن زن را طلاق واقع شود اگر زن دیگر روز در نکاح
بود طلاق واقع نشود اگر مردی زن خود را گوید ترا طلاق پیش از انکه ترا نکاح کنم طلاق واقع نشود و اگر گوید ترا
طلاق وقتیکه تا طلاق نگویم اگر فی الحال طلاق نگوید طلاق واقع شود و اگر گوید ترا طلاق نه گویم
طلاق واقع نشود تا آن زمان که آن مرد بمیرد و یا زن بمیرد و فتوی بر این قول است هر کدام میان دو بمیرد
و مرد یا زن پیشتر مردن زن را طلاق واقع نشود در هدایه مسطور است اگر مردی زن خود را گوید
روزیکه ترا نکاح کنم ترا طلاق آن مرد آن زن را در شب نکاح کرد طلاق واقع شود زیرا که مراد از روز
وقت گوی گر گفته است وقتیکه ترا نکاح کنم ترا طلاق و اگر گوید که مرا نیت آن بود که اگر روز این زن را
نکاح کنم طلاق واقع شود فاما نیت شب نبود طلاق واقع نشود اگر چه شب را نکاح کرده باشد و این نیت قاضی
از وی استوار دارد و در هدایه کافی مذکور است اگر مردی زنی را گوید شبی که ترا نکاح کنم ترا طلاق زن را طلاق
واقع نشود فصل در هدایه و کافی آورده است مردی زن خود را گوید من از تو طلاق زن را طلاق واقع
نشود اگر چه مرد نیت طلاق کرده بود فاما اگر مردی گوید من از تو بائنم یعنی جدا شدم و یا گوید من بر تو حرام
و نیت طلاق کند طلاق واقع شود مردی زن خود را میگوید ترا یک طلاق بائنه واقع نشود اگر مردی زن خود را
بگوید ترا طلاق با مرگ با من و با مرگ تو طلاق واقع نشود اگر مرد زن خود در بخرد و یا نیمی زن خود را بخرد و
یا زن شوهر خود را بخرد و یا نیمی شوهر خود را میان مرد و زن فرقت واقع شود و مردی زن خود را بهای بخرید
بعد بها خریدن طلاق گوید طلاق واقع نشود زیرا که اول صحت نکاح بود بعد از آن طلاق واقع شود چون
مرد زن را بهای خرید نکاح باقی نماند اگر زن شوهر خود را یا نیمی شوهر خود را بها خرید نکاح باطل شود و گر

له نیت بالکسر و یای مشدده عزم و اراده و در فارسی به تخفیف نیز آمده ۱۲ غیاث اللغات

شوهر او را طلاق گوید طلاق واقع نشود زیرا که از امام محمد رح روایت کرده اند اگر مرد در این صورت طلاق گوید
طلاق واقع نشود زیرا که زن مرد را خرید نکاح باطل شد و عدت بر زن لازم شود پس اگر مرد در عدت طلاق گوید طلاق
واقع شود فاما اگر مردی زن خود را بخرید نکاح باطل شود و اگر طلاق گوید طلاق واقع نشود زیرا که در این صورت عدت بر زن واجب نیست
پس طلاق واقع نشود مرد را نزدیکی با آن زن که خریده است فی الحال درست باعتبار آنکه زن کنیزک مرد باشد فاما در مضمرات و
هدایه در باب ثبوت نسب مذکور است که اگر مرد زن خود را پیش خریدن دو طلاق گفته باشد بعد از آن بخرد زن ملک آن شوهر شود
فاما نزدیکی با آن زن روا باشد بی حلاله زیرا که دو طلاق در حق کنیزک بمنزله سه طلاق است چنانچه در حق حره فصل در
هدایه و کافی مندرج است مردی زن خود را میگوید ترا طلاق اینچنین و اشارت بیک انگشت میکند یکطلاق واقع شود
و اگر اشارت بدو انگشت میکند دو طلاق واقع شود و اگر اشارت بسه انگشت کند هر سه طلاق واقع شود و اشارت
بانگشتی کند در حالت اشارت انگشت استانیده باشد پس بشمار هر انگشتی که استانیده شود طلاق واقع شود و اگر
اشارت بانگشتی که بر کف نهاده بود شاید پس اگر در حالت سه انگشت استاده بود دو انگشت بر کف بود سه
طلاق واقع شود و اگر گوید که مرا نیت اشارت به انگشت بستاده نبود بلکه مرا نیت بدو انگشت بود که بر
کف نهاده بودم پس دو طلاق واقع شده است قاضی این سخن از وی نشنود بگوید که سه طلاق واقع شده است فاما عند الله
دو واقع شود و اگر گوید اشارت بکف کرده بودم بانگشتان پس یکطلاق واقع شده است قاضی این سخن از وی نشنود
و بگوید چون سه انگشت در حالت اشارت استانیده بود هر سه طلاق واقع شده است قاضی این سخن از وی نشنود
فاما عند الله یکطلاق واقع شود در هدایه آورده است بعضی گفته اند اگر با پشت انگشتان کند آن زمان اشارت
بانگشتان کند که بر کف باشد نه بانگشتانی که استانیده بود و اگر اشارت بروی انگشتان کند آن زمان اشارت بانگشتانی
باشد که استاده بود در کافی میگوید اگر مردی زنی خود را گفت ترا طلاق و اشارت بانگشتان کرد و نگفت
که این چنین یکطلاق واقع شود در هدایه و کافی مندرج است آخر طلاق را صفت کند بنوعی از سختی و زیادتی بائن
باشد چنانچه اگر گوید ترا طلاق جدا و یا بپید آن زمان یکطلاق واقع شود و اگر مرد را نیتی باشد و بائنی دو باشد
مگر آنکه نیت دو طلاق از دو لفظ کند یکی از این لفظ که ترا طلاق دادم دوم از این لفظ که جدا و باید آن زمان دو
طلاق واقع شود فاما اگر نیت سه طلاق باشد هر سه طلاق واقع شود و همچنین است اگر گوید ترا طلاق فحش و یا ترا طلاق
پلید تر و بدتر و یا گوید ترا طلاق شیطان و یا ترا طلاق بدعت و یا ترا طلاق همچون کوه یا مثل کوه یکطلاق بائن

له لفظ بالفتح و ضاء معجمه بیرون افگندن از دهان و سخن گفتن و بعضی بمعنی مطلق انداختن نوشته اند ۱۲ غیاث اللغات

عه بدعت چیزی که در دین پیدا شود و در زمانه رسول الله صلی الله علیه وسلم نبوده باشد ۱۲ غیاث اللغات من عنه

واقع شود و اگرچه مرد امنیتی نباشد و با نیت دو باشد و اگر سه نیت باشند هر سه طلاق واقع شود و اگر گوید ترا طلاق
سخت تر و باینه طلاق بچون هزار و یا ترا طلاق بری انجا نه یک طلاق بائن واقع شود مگر آنکه نیت سه
طلاق کند آن زمان هر سه طلاق واقع شود و اگر گوید ترا طلاق مثل سر سوزن و یا مثل بزرگی سر سوزن و یا
مثل دانه خردل و یا مثل بزرگی دانه خردل یکطلاق بائن واقع شود و نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه اگر گوید تو
طلاقی طلاق سختی و یا طلاقی طلاق درازی و یا طلاقی طلاق پهنی یکطلاق بائن واقع شود و اگر نیت سه طلاق
کند درین صورتها هر سه واقع شود

فصل در بیان متفرقات

در هدایه و فتاوی خانی آورده است اگر مردی
گوید هر چه حلال است بر من حرام و یا گوید حلال خدا تعالی بر من حرام یا گوید حلال مسلمانان بر من حرام اگر آن مرد
را زن باشد و آن مرد را نیت نبود علمای اختلاف کرده اند امام ابوبکر و امام ابوجعفر فقیه و ابوبکر اسکاف[1] و ابو
سعید گوید رحمة الله علیهم زن آن مرد را یکطلاق بائن واقع شود اگر آن مرد نیت سه طلاق کند هر سه طلاق واقع
شود و اگر گوید مرا نیت طلاق نبود قاضی باور ندارد و اگر آن مرد را یک زن باشد یکطلاق بر آن زن واقع شود و اگر
آن مرد را دو زن یا سه زن و یا چهار زن باشد آن زمان بر هر یکی یگان یگان طلاق بائنه واقع شود اگر مرد
بگوید حلال خدا بر من حرام که اگر من اینکار کرده باشم اگر آنکار کرده باشد بر زن آن مرد یکطلاق بائن واقع شود
اگر دو زن باشد و یا سه زن باشد بر هر یکی یگان یگان طلاق واقع شود و اگر آن مرد را زن نباشد بر آن مرد چیزی لازم نشود
اگر گوید حلال خدای بر من حرام اینکار نخواهم کرد و آنکار کرد بر زن آن مرد یکطلاق واقع شود و اگر آن مرد را دو سه زن باشد
بر هر یکی یگان یگان طلاق واقع شود و اگر آن مرد را زن نباشد بر آن مرد کفارت[2] سوگند لازم شود زیرا که تحریم کردن حلال
را سوگند است چنانچه اگر مردی دیگری را گوید حرام است مرا با تو سخن گفتن بعد از ان با وی سخن گوید بر آن مرد
کفارت سوگند لازم شود چنانچه گوید باشد با تو سخن نگویم و بعد از ان با وی سخن گوید بر آن مرد کفارت سوگند لازم
شود اگر مردی گوید هر چه بدست راست گیرم بر من حرام اگر اینکار کنم و آنکار کرد بر زن او یکطلاق واقع شود اگر او را نیت
طلاق نباشد و اگر گوید هرچه بدست چپ گیرم بر من حرام اگر اینکار کنم و آنکار کرد طلاق بر زن او واقع نشود مگر آنکه وقت
سوگند نیت طلاق کرده باشد آن زمان طلاق او واقع شود و اگر گوید هر چه بدست گیرم بر من حرام و ذکر دست راست و چپ
نکرده درین صورت علما اختلاف کرده اند بعضی علما گفته اند بدین سخن طلاق واقع نشود مگر آنکه نیت طلاق کرده باشد زیرا که دست
راست تعین نکرده است و بعضی علما گفته اند طلاق واقع شود بسبب عرف[3] در فتاوی سراجی مذکور است اگر مرد گوید هر چه

---

[1] اسکاف بالکسر کفشگر و زشت روی نصاب ۱۲ غیاث اللغات
[2] کفارت بفتح و تشدید بپوشاننده و چیزی که برای گناه می دهند ۱۲ غیاث
[3] عرف بفتح اول و سکون ثانی بوی خوش و بالضم ساختگی و نکوی احسان ۱۲ غیاث اللغات

بدست راست گیرم بر من حرام اگر اینکار کنم و آنکار کرد زن آنمرد را طلاق واقع شود و اگر آنمرد را زن نباشد کفارت سوگند
بر او لازم شود در فتاوی حجه میگوید اگر مردی گوید بالله خدا تعالی بر من حرام اگر اینکار کنم و آنکار کرد زن او
طلاق واقع شود و اگر آنمرد را از حلال خدا تعالی نیت طعام یا آب باشد آنزمان زن او را طلاق واقع نشود زیرا که
چنانچه زن حلال است طعام و آب نیز حلال است پس چون بحلال خدا تعالی نیت حلال دیگر کرد طلاق واقع نشود
و اگر بعد سوگند متصل گوید انشاء الله تعالی هم زن او را طلاق واقع نشود در فتاوی حجه آورده است
مردی زن خود را میگوید ترا پنجاه طلاق زن گفت مرا سه طلاق بسنده آنمرد گفت طلاقهای دیگر مر باقی زنان
دیگر مرا باشد و آنمرد سه زن دیگر داشت خارج این زن بر این زن سه طلاق واقع شود بر آن سه زن دیگر هیچ چیزی واقع نشود
و اگر گوید طلاق تو بر من فرض است طلاق واقع نشود و اگر گوید طلاق تو بر من واجب است طلاق واقع شود باین جهت عرف
و اگر گوید هزار طلاق نیت کردم فقیه ابوجعفر میگوید سه طلاق واقع شود اگر در حالت ذکر طلاق این سخن گفته باشد و اگر
گوید مرا نیت طلاق نبود قاضی این سخن او نشنود و اگر سوگند خورد و اگر گوید ترا طلاق بشمار هر موی ابلیس یک طلاق واقع شود
اگر گوید ترا طلاق بشمار موی فرج تو اگر بر فرج آن زن مویها باشد سه طلاق واقع شود و اگر موی از فرج خود دور کرده
باشد در فرج او نمانده باشد طلاق بر آن زن واقع نشود و اگر گوید ترا طلاق بشمار موی پشت کف دست من اگر موی
پشت کف دست دور کرده باشد و هیچ موی بر پشت کف دست او نمانده باشد طلاق بر آن زن واقع نشود و اگر موی کف دست هم
دور نکرده باشد آن زمان سه طلاق بر آن زن واقع شود و اگر گوید ترا طلاق بشمار موی کف دست من یک طلاق بر آن زن واقع شود
زیرا که بر کف موی نمیباشد پس اگر موی را اعتبار نباشد پس گویی گفت که ترا طلاق پس یک طلاق واقع شود و اگر
گوید ترا سه طلاق داده باد طلاق واقع نشود مگر آنکه آنمرد از مقامی باشد که عادت آن خلق در طلاق همین طریق
است آنزمان سه طلاق واقع شود زنی مرد خود را میگوید مرا طلاق ده مرد گفت سه طلاق داده باد دو طلاق واقع شود
اگر نیت نکرده باشد و اگر گوید داده گیر اگر نیت سه طلاق کرده باشد هر سه طلاق واقع شود در فتاوی سراجی
میگوید مردی زن خود را میگوید ترا طلاق باد هر آن زن طلاق واقع نشود اگر گوید ترا هزار طلاق باد هیچ چیزی واقع نشود
عامی چون زن خود را گوید ترا طلاق و یا گوید ترا تلاغ و یا گوید ترا تلاک و یا گوید ترا طلاک و یا گوید ترا تلاغ امام
فضل رحمه الله تعالی میگوید طلاق واقع نشود مگر آنکه پیش از گفتن طلاق گواه گیرد که من بدین طریق طلاق خواهم گفت
اگر مردی زن خود را گوید خدا تعالی ترا طلاق گفت طلاق واقع نشود و اگر گوید طلاق تو بر من لازم است طلاق
واقع نشود اگر گوید طلاق تو بر من واجب است طلاق واقع شود مردی زن خود را میگوید چهار راه بر تو گشاده است

۱ استوار بالضم و تاء فوقانی نیز مضموم بمعنی محکم از برهان ۱۲ غیاث اللغات

طلاق واقع نشود تا آن زمان که نگوید بگیر ازین هر چهار راه هر کدام راه که ترا خوش آید اگر زن گوید مرا طلاق ده
مرد گفت داده ام طلاق واقع نشود اگرچه نیت طلاق کرده باشد و اگر گوید طلاق داده گیر و یا کرده گیر و یا گفته گیر
طلاق واقع شود اگر نیت کند و بعضی گفته اند طلاق بے نیت هم واقع شود اگر گوید بگیر از من سه طلاق اگر نیت سه طلاق
باشد هر سه طلاق واقع شود اگر گوید مرا نیت طلاق نبود قاضی او را استوار ندارد اگر در ذکر طلاق بوده باشد
و اگر گوید حلال بر من حرام طلاق واقع شود در زمانه اگرچه نیت نکرده باشد زنی شوهر خود را گفت تو بر من زنی
دیگر کرده مرد گفت هر زنی که آن مرد را داد او را طلاق پس این زن را نیز طلاق واقع شود اگر زن گوید من بر تو
سه طلاق ام مرد گفت تو چه سه طلاق و هزار طلاق بر آن زن طلاق واقع نشود اگر مرد گوید این حلال که مرا نیست سه طلاق
امام ابو نصر دبوسی[1] میگوید که سه طلاق واقع نشود امام ابو بکر میگوید سه طلاق واقع شود اگر مرد نیت سه طلاق کرده
باشد در فتاوی حجه میگوید اگر زنی شوهر خود را گوید مرا سه طلاق بده شوهر گفت گفته گیر طلاق بر آن زن
واقع نشود اگرچه شوهر نیت طلاق کرده باشد. اما اگر شوهر گوید داده گیر سه طلاق بر آن زن واقع شود اگر مرد نیت سه
طلاق کرده باشد در ذخیره آورده است اگر مردی گفت زن مرا طلاق و آن مرد را دو زن است و یا سه زن روایت[2] کرده
اند از امام شمس الائمه اوزجندی رحمة الله علیه فتوی داده است که بر سه زن آن مرد یکجان طلاق واقع شود و علمای
دیگر گفته اند که یک زن را طلاق واقع شود هر کدام که مرد تعیین کند بر آن زن طلاق واقع شود و زن دیگر را طلاق
واقع نشود و این قول صحیح است و این دو روایت در ملتقط آورده است و در حیل[3] نیز آورده است از زن مردی
لقمه طعام در دهن داشت و آن مرد گفت اگر این لقمه فرو بروی ترا طلاق و اگر بیرون اندازی هم ترا طلاق حیله اینست
که آن زن قدری لقمه فرو برد و قدری بیرون اندازد تا طلاق بر آن زن واقع نشود در سراجی آورده است مردی گوید اگر
من اینکار کنم زن مرا طلاق آن کار کرد آن مرد را دو زن بود هر که را آن مرد برای طلاق تعیین کند طلاق بر وی واقع شود
در نصاب مسطور است اگر مردی زن خود را گوید طلاق اگر من امروز ترا سه طلاق نگویم ترا سه طلاق اگر آن مرد زن را سه طلاق
نگوید هم سه طلاق واقع شود پس حیله اینست که زن خود را گوید ترا سه طلاق بر هزار درم و هزار درم زن قبول نکند
پس بر آن زن طلاق واقع نشود و فتوی بر این قول است در منافع آورده است مردی زن خود را گفت ترا طلاق
ان شاء الله تعالی اگر ان شاء الله متصل گفته باشد طلاق واقع نشود و در فتاوی ظهیری آورده است مردی
دیگری را میگوید مرا با تو حاجتست حاجت من روا خواهی کرد او گفت حاجت تو روا کنم و اگر حاجت ترا روا

---

[1] دبوسی بفتح دال و واو معروف و سین مهمله بمعنی گذر آهنین و بتشدید معرب آن ۱۲ [2] روایت بالفتح نقل کردن از منتخب ۱۲ غیاث اللغات [3] حیله بالکسر بچاره ۱۲ رشیدی

بکنم زن مرا طلاق و یا بنده من آزاد آمرد و گفت که حاجت من نیست که زن خود را سه طلاق گوی اینمرد نتواند که
وزن اینمرد را طلاق واقع نشود و مردی دیگر را سوگند طلاق داد و گفت هر چه من بگویم که بکن آن بکنی و هر چه
بگویم که آن بکن آن نکنی و بعد ازان میگوید که با زن خود نزدیکی بکن اینمرد با زن خود نزدیکی کند و زن اینمرد را طلاق
واقع نشود مگر آنکه اینمرد دانسته است که آمرد مرا از نزدیکی زن منع خواهد کرد و در فتاوی صیرفی آورده است مردی
زن خود را میگوید اگر تو بر من چیزی نیاری که خدا تعالی با آنچیز سخن گفته است ترا طلاق اگر آن زن بر شوهر خود
آتش بیارد و بر آن زن طلاق واقع شود زیرا که خدا تعالی با آتش سخن گفته است قال الله تعالی قلنا یا
نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم[1] در ینابیع مذکور است مردی طلاق زن را در مکتوب بنویسد ازو طلاق
واقع شود و اگر طلاق زن خود را بر آب بنویسد و یا بر هوا بنویسد و یا بر سنگلاخ[2] بنویسد و یا بر آهن بنویسد و یا
بر کلوخ بنویسد در ینصورت تنها طلاق واقع شود اگرچه نیت طلاق کرده باشد و اگر طلاق زن خود را بر دیوار
یا بر ریگ بنویسد اگر نیت طلاق کرده باشد طلاق واقع شود و اگر نیت طلاق نکرده باشد طلاق واقع نشود فاما
اگر در مکتوب چون طلاق بنویسد طلاق واقع شود اگرچه نیت طلاق نکرده باشد و در فتاوی ظهیری آورده است مردی
زن خود را میگوید اگر من ترا از فراهم آمدن[3] سیر نکنم ترا طلاق اگر آمرد با آن زن نزدیکی کند تا آن زمان که آن زن را
انزال شود بر آن زن طلاق واقع نشود زیرا که چون زن را انزال شد آن زن سیر شد از فراهم آمدن مرد پس طلاق
واقع نشود در فتاوی ظهیری میگوید اگر مردی و عورتی هر دو سوگند خوردند مرد میگوید اگر نفس من بهتر از فرج تو نیست
ترا سوگند عورت میگوید اگر فرج من بهتر از نفس تو نیست کنیزک من آزاد امام فضیل میگوید اگر عورت و مرد در حالت
این سوگند ایستاده بودند بر عورت سوگند نیفتد و بنده عورت آزاد نشود زیرا که در حالت ایستادن فرج عورت بهتر
از نفس مرد و اگر در حالت سوگند هر دو نشسته بودند بنده عورت آزاد شود و عورت را سوگند افتد زیرا که
در حالت نشستن نفس مرد بهتر از فرج عورت بود دو نفر یکدیگر را میگویند اگر سر من از تو گران نیست عورت آن
مرد را سوگند پس دو را یکبار چیزی بپرسند هر که اول جواب داد او سبک باشد و هر که در آخر جواب گوید سر آن گران
باشد و اگر مردی بگوید فلان را در گور خود دره آزرم عورت آن مرد را سوگند بعضی گفته اند در حالت عورت او را سوگند نشود
زیرا که این نتواند کرد مگر آنکه ازین گفتن نیت او آن باشد که فلان را در شکنجه در آزرم پس سوگند نیفتد اگر شرط موجود باشد
و فقیه لیث میگوید معقول است و بعضی گفته اند تا آن زمان که فلان سوگند خورد و عورت زنده است سوگند نیفتد و هر گاه زن

---

[1] گفتیم یا نار آتش شو سرد و سلامت بر ابراهیم ۱۲ [2] لاخ بمعنی جا و مقام بدون ترکیب گفته نمی‌شود همچون سنگلاخ یعنی جاییکه دران سنگها باشد ۱۲ [3] فراهم آمدن مراد از جماع کردن مرد با زن ۱۲ غیاث

نزدیکی بمیرد سوگند بشکند زیرا که این نتوانست کرد و در فتاوی سراجی میگوید مردی عورتی بکر را نزدیک فرج فراهم آمد آب منی برود در فرج بکره در آمد و بکر را حمل باشد چون وقت زادن فرزند شود بیضه در فرج او انداز ند تا فرزند برون آید فرزند عورتی بزاید در شکم آن عورت آبستن شده مانده و بیرون نمی آید اگر فرزند را بیرون بیارند مادر هلاک شود و اگر فرزند در شکم مرده است پاره پاره کنند و بیرون آرند و اگر فرزند زنده است آن زمان پاره پاره نکنند و بیرون نیارند اگرچه مادر او بمیرد چون مادر او بمیرد شکم شگافند و فرزند بیرون آرند در وقت امام اعظم رح همچنین کرده است آن فرزند زیست در سراجی آورده است مردی چهار زن دارد یکی را از آنمیان سوگند گفت فاما او را آن زن فراموش شد که سوگند کرا گفته است او را هر چهار زن بهنگام اند اینمسئله سه صورت دارد یک صورت آنست که سوگند رجعی گفته باشد آن زمان با هر چهار زن رجوع[1] کند پس بنکاح حاجت نیست صورت دوم آنست که سوگند بائن گفته باشد درین صورت با هر چهار زن نکاح کند سوم صورت آنست که هر سه سوگند گفته باشد درینصورت هر چهار زن را یگان یگان سوگند بائن دیگر گوید تا آن زمان که توقف کند که عدت هر چهار زن بگذرد روا است بعد یگان یگان را نکاح کند هر کرا آخر مانده او روا باشد گوی که سوگند همان را گفته بود و اگر مردی گفت اگر این کار کنم زن او را سوگند و او چهار زن دارد آن کار کرد و هر کرا او تعیین کند سوگند بر همون واقع شود پیش از تعیین کردن با هیچ زنی فراهم نیاید و اگر گفت میان ایشان یکی را سوگند گفتم و در خاطر او هیچ یکی معین نبود هر کرا او تعیین کند او را سوگند افتد و سه دیگر را نیفتد و اگر او هیچ یکی را تعیین نکند او را جبر[2] کنند تا تعیین کند مردی دو زن دارد و گفت یکی را از میان شما سوگند گفتم اگر پیش از تعیین کردن با یکی فراهم آید دیگری را بجهت سوگند تعیین کند والله اعلم بالصواب

فصل در بیان طلاق کسیکه پیش از نزدیکی کرده باشد

در هدایه و شاهان آورده است مردی زن خود را نکاح کرد و پیش از نزدیکی و خلوت صحیح آن زن را سه طلاق گفت هر سه طلاق واقع شود چنانچه اگر زن را پیش از نزدیکی گوید ترا طلاق بسه طلاق ما مانند پیش از نزدیکی سه طلاق بدین عبارت گوید تو طالق تو طالق تو طالق طلاق اول واقع شود و طلاق دیگر واقع نشود زیرا که چون طلاق اول افتاد زن از شوهر جدا شد و عدت بر زن نیست تا وطلاق دیگر افتد در هدایه مذکورست مردی زن خود را پیش از نزدیکی و پیش از خلوت صحیح میگوید تو طالق یکی و یکی یکطلاق واقع شود دوم طلاق واقع نشود و مردی زن خود را پیش از نزدیکی و پیش از خلوت صحیح میگوید تو طالق یکی و یکی یکطلاق واقع شود دوم طلاق واقع نشود و مردی زن خود را پیش از نزدیکی و پیش از خلوت صحیح میگوید تو طالق مرد اینقدر گفته بود که تو طالق زن نقل کرد آن زن مرد گفت یکی طلاق واقع نشود و همین حکم ست اگر مردی گوید تو طالق دو و یا سه زن پیش از گفتن دو و یا سه بمیرد هیچ طلاق واقع نشود و اگر مرد پیش از

[1] رجوع بمعنی باز گشتن ۱۲ رشیدی [2] جبر بالفتح و سکون با موحده شکسته را بستن و نیکو کردن حال کسی را و بزور در کاری آهنگ شتی ۱۲ غ

فصل در بیان طلاق کسیکه پیش از نزدیکی کرده باشد

نزدیکی و پیش از خلوت صحیح بگوید تو طلاقی یکی بعد از یکی یک طلاق واقع شود و اگر گوید تو طلاقی یکی پیش
از ان یکی دو طلاق واقع شود و همین حکمست اگر گوید تو طلاقی یکی بعد یکی و اگر گوید تو طلاقی یکی با یکی یا
با ان یکی دو طلاق واقع شود اگر با آن زن نزدیکی کرده باشد و یا خلوت صحیح کرده باشد برین تمام الفاظ
دو طلاق واقع شود و اگر پیش از نزدیکی کردن و پیش از خلوت صحیح بگوید اگر تو درین سرای درآئی پس تو طلاقی
یکی و یکی آن زن در سرای درآمد یکطلاق واقع شود و نزدیک امام اعظم رحمه الله تعالی و نزدیک امام ابو یوسف و امام
محمد رحمة الله علیهما دو طلاق واقع شود و اگر گوید تو طلاقی یکی یکی اگر درین سرای درآئی پس آن زن در سرای درآید
دو طلاق واقع شود تا اینجا که گفتیم حکم طلاق صریح بود فاما حکم کنایت[1] است که طلاق بکنایت واقع نشود مگر آنکه
نیت طلاق کند و یا دلیل باشد فی الحال چنانچه مرد و زن در ذکر طلاق باشند آن زمان نیت طلاق حاجت نیست
بی نیت طلاق واقع شود در کافی می آرد مرد و زن در ذکر طلاق بودند مرد طلاق بکنایت گفت فاما مرد می گوید مرا
نیت طلاق نبود قاضی این سخن از وی شنوار ندارد و بگوید که طلاق واقع شده است فاما عند الله شنوار دارد
و طلاق واقع نشود در هدایه و کافی آورده است سه لفظ است در کنایت که بدان الفاظ یکطلاق رجعی واقع شود
یکی آنکه مرد زن را گوید اعتدی یعنی بشمار و دوم آنکه گوید استبرئی رحمک یعنی بعد از حیض پاک شو و سوم آنکه
گوید انت واحدة یعنی تو یکی درین سه الفاظ چون نیت طلاق کند یکطلاق رجعی واقع شود و دو سه طلاق واقع نشود
در هدایه و کافی آورده است کنایتی دیگر که جز این سه لفظ است اگر نیت طلاق کند یکطلاق باین واقع شود و اگر نیت
سه طلاق کند سه طلاق واقع شود مگر آنکه در لفظ اختیاری یعنی اختیار کن و اگر نیت دو طلاق کند یک واقع شود و دو
واقع نشود در هدایه و شاهان و کافی آورده است الفاظ کنایتی بسیار است چنانچه اگر مرد بزن خود را گوید تو جدا
شده و یا تو حرامی و یا گوید دامن بریده شدی و یا گوید رسن تو بر گردن تو یعنی از من برو هر جا که تو خواهی
آید و یا گوید برو به پیوند با اهل خود یعنی برادر و پدر و یا قرابتیان خود برو و تو خالی یعنی از نکاح و تو بیزاری
یعنی از نکاح و ترا بخشیدم بقرابتیان تو و تو جدائی و با کار تو بدست تست و تو آزادی و مقنعه بپوش و درمینی
بپوش و پنهان شو یعنی از من و غریب شو یعنی از من بیرون آئی و برو و برخیز و شوهر برای خود طلب کن این جمله الفاظ را
کنایت طلاق گویند در هدایه میگوید اگر بدین لفظها نیت طلاق کند یکی طلاق بائنه واقع شود و اگر نیت هر سه
طلاق کند هر سه طلاق واقع شود و اگر نیت دو طلاق کند یکی واقع شود بی نیت طلاق واقع نشود مگر آنکه
زن و شوی در حالت ذکر طلاق باشند آن زمان بدین الفاظ نزدیک قاضی یکطلاق واقع شود اگرچه نیت طلاق نباشد

[1] کنایت بکسر پوشیده سخن گفتن و سخن پوشیده ۱۲ غ منه مقنعه بالکسر چادر و رداری که بکه عرض باشد منتخب ۱۲ غیاث اللغات

فاما عند الله طلاق واقع نشود مگر به نیت طلاق و چون نیت طلاق کند عند الله نیز طلاق واقع شود
واین روایت در شرح هدایه مولانا حمیدی نیز آورده است و در هدایه مخدوم سید حسن رحمة الله علیه آورده است در کنایات
در حالت مذاکره طلاق است نیت طلاق حاجت نیست واین در کنایتی ست که صلاحیت رد طلاق هم نباشد
فاما کنایتی که صلاحیت رد طلاق دارد در آن بی نیت طلاق واقع نشود اگرچه در حالت ذکر طلاق آن
کنایت گفته باشد و در هدایه و کافی آورده است کنایات سه نوع است یکی نوع آنست که صلاحیت جواب
طلاق دارد و صلاحیت رد طلاق ندارد و امکان صلاحیت بد گفتن هم ندارد چنانچه اگر زن طلاق از مرد
میطلبد مرد گوید کار تو بدست تست و یا گوید اختیار کن و یا گوید بشمار نوع دوم کنایت آنست که صلاحیت جواب
طلاق دارد و صلاحیت رد طلاق هم دارد و صلاحیت بد گفتن ندارد چنانچه اگر زن از مرد طلاق میخواهد و مرد
گوید بیرون رو و یا گوید برو و یا گوید غریب شو و یا گوید بخیز و یا گوید بقنعه بپوش و یا دامنی بپوش و یا پنهان شو
و سیوم نوعی از کنایت آنست که صلاحیت جواب طلاق گفتن و صلاحیت بد گفتن هم دارد چنانچه اگر مرد زن
خود را گوید تو خالی و یا تو بیزاری و یا بریده شده و یا جدائی و یا حرامی و احوال یعنی حالها نیز سه است یک حالت
خوشی ست که مرد و زن هر دو خوش نشسته باشند و جنگی میان ایشان نباشد دوم حالت خشم است که میان مرد
و زن خشم باشد سوم حالت ذکر طلاق است چنانچه اگر زن از مرد طلاق خواهد و یا دیگر برای زن طلاق میخواهد
پس اگر در حالت رضا یعنی خوشی هر سه نوع کنایت طلاق واقع نشود مگر آنکه مرد نیت طلاق کند و جنگ میان
ایشان باشد و اگر مرد گوید مرا نیت طلاق نبود و زن میگوید ترا نیت طلاق بود و سخن مرد بشنوند طلاق واقع
نشود فاما مرد را سوگند بدهند که ترا نیت نبود و چون سوگند خورد و بگوید طلاق واقع نشود و در حالت ذکر طلاق
واقع شود و همه کنایات نزدیک قاضی بگردد کنایتی که هم صلاحیت جواب طلاق دارد و باین چنین کنایت طلاق واقع
نشود اما اگر کنایت که صلاحیت جواب طلاق دارد و صلاحیت رد طلاق ندارد و آن کنایات اجواب طلاق دارند پس
طلاق واقع شود و اگر کنایتی ست که صلاحیت بد گفتن دارد و صلاحیت طلاق هم دارد و در آن کنایت نیز طلاق واقع شود
در حالت غضب یعنی در حالت خشم طلاق هم در سه نوع کنایت واقع نشود مگر کنایتی که صلاحیت جواب طلاق دارد و صلاحیت
رد طلاق و صلاحیت بد گفتن ندارد چنانچه اگر گوید کار تو بدست تست و در کافی آورده است مردی زن خود را میگوید
تو زن من نه و یا گوید من شوهر تو نیم و بدین سخن نیت طلاق میکند نزدیک امام اعظم طلاق واقع شود نزدیک امام
ابی یوسف امام محمد رحمهما الله بدین سخن میکند طلاق واقع نشود اگرچه نیت طلاق کند و اگر مردی زن خود را

له صلاحیت بتخفیف تحتانی بروزن کراهیت ۱۲

میگوید که من ترا انکاح نکرده ام و بدین لفظ نیت طلاق کند نزدیک هر سه امام طلاق واقع نشود و مردی زن خود را
طلاق گفت بعد از گفتن طلاق رجعی میگوید که آن طلاق رجعی را بائن گردانیدم طلاق رجعی بائن شود نزدیک
امام اعظم و امام ابو یوسف ست و نزدیک امام محمد رحمه الله تعالی طلاق رجعی بائن نشود **فصل در بیان تفویض**
طلاق یعنی در دادن طلاق بدست خود **فصل در بیان اختیار** در هدایه آورده که دست امر وی زن خود را میگوید
اختیار کن یعنی اگر ترا خوش آید خود را طلاق گوئی و بدین لفظ نیت طلاق دارد و باز زن خود را میگوید نفس خود را
طلاق ده و درین صورت زن تواند که خود را طلاق گوید تا آن زمان که دران مجلس ست و اگر زن از آن مجلس برخیزد و یا بکاری
دیگر مشغول شود اختیار از دست او برود و بعد از آن خود را خود نتواند گفتن و چون مرد زن را میگوید که نفس خود را اختیار کن و نیت
طلاق کند و آن زن اختیار نفس خود را دران مجلس کند و بگوید که نفس خود را اختیار کردم یکی طلاق بائن واقع شود و سه طلاق واقع نشود
اگرچه مرد نیت سه طلاق کرده باشد و طلاق بائن بر آن زن حقیقی واقع شود که اگر مرد یا زن در گفتن اختیار ذکر نفس نکند
پس اگر مردی زن خود را گفت اختیار کن و نیت طلاق کرد و زن گفت اختیار کردم طلاق واقع نشود زیرا که ذکر نفس نه در سخن مرد بود و
نه در سخن زن بود فاما اگر مردی زن خود را گوید اختیار کن نفس خود را آن زن گفت اختیار کردم نفس خود را یکطلاق واقع شود
زیرا که در سخن مرد ذکر نفس بود و همدرین سخن زن ذکر نفس بود و اگر مرد گوید اختیار کن نفس و نیت طلاق کند پس آن زن
گفت اختیار کردم نفس خود را یکطلاق واقع شود زیرا که درین سخن مرد ذکر نفس بود و اگر مردی گوید اختیار کن و نیت طلاق
کند پس گفت اختیار نفس خود کردم یکطلاق واقع شود و اگر مرد سه بار گوید اختیار کن اختیار کن اختیار کن پس زن گفت اختیار کردم
خود را اول یا میانه یا آخر را هر سه طلاق واقع شود نزدیک امام اعظم رح اگرچه مرد را نیت طلاق نباشد و
نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله تعالی یکطلاق واقع شود و اگر گوید اختیار کردم اختیار کردنی نزدیک هر
سه امام سه طلاق واقع شود و اگر زن گوید طلاق گفتم نفس خود را یا گوید اختیار کردم نفس خود را بیک طلاق طلاق رجعی واقع
شود و اگر مرد زن خود را گوید کار تو بدست تو در یکطلاق و یا گوید در اختیار یکطلاق پس آن زن اختیار نفس خود کرد
یکطلاق رجعی واقع شود **فصل در بیان آنکه مردی زن خود را گفت که کار تو بدست تست** یعنی طلاق بدست تو دادم
اگر خوش آید خود را طلاق بگو در هدایه و کافی آورده که دست امر وی زن خود را میگوید که کار تو بدست تست مرد بدین الفاظ نیت
طلاق سه کند پس زن گفت اختیار کردم نفس خود را یکطلاق پس بر آن زن سه طلاق واقع شود و اگر زن گوید طلاق گفتم نفس خود را

له اختیار برگزیدن و بمعنے مختار هم آمده ۱۲ ص نفس بفتحتین دم و آن [illegible] ست از دو راه بینی یا دهان [illegible]
و در جمع [illegible] و این هر دو [illegible] در مجموع یک نفس باشد جمع آن انفاس [illegible]
بفتح اول و سکون ثانی بمعنے جان [illegible] و جمع آن نفوس و النفس [illegible] ۱۲ غیاث اللغات

نفس خود را یکی یا گوید اختیار کردم نفس خود را یک طلاق یک طلاق رجعی واقع شود در هدایه شاهان خود کورست اگر مرد زن
خود را میگوید کار تو بدست تست امروز پس فردا پس درین سخن شب در نیاید پس اگر زن به شب خود را طلاق گفت واقع شود
اگر زن گوید امروز خود را طلاق نخواهم گفت پس فردا تواند که خود را طلاق گوید و اگر مرد گوید کار تو بدست تست امروز
فردا شب در شیوت در آید پس شب اگر زن خود را طلاق گوید طلاق واقع شود و اگر گوید که امروز خود را طلاق نخواهم گفت
و فردا نیز نتواند که زن خود را طلاق گوید و فتوی بر همین قول است و امام ابو یوسف میگوید اگر مرد زن خود را گوید کار
تو بدست تو امروز و کار تو بدست تو فردا زن گفت امروز طلاق نخواهم گفت فردا تواند که طلاق گوید و اگر گوید کار تو بدست
تو روز یکه فلان آید فلان آید زن ندانست بآمدن فلان تا آنکه شب آید زن را اختیار نباشد مرد زن خود را گفت کار تو
بدست تو و یا گفت اختیار کن نفس خود را از زن تا یکروز یا هم درین مجلس که نشسته بود نشنیده باشد کار از زن بدست آن زن
شد مگر آنکه بکاری دیگر مشغول شده باشد و آن زن این سخن از شوهر شنیده باشد همان مجلس معتبرست اگر زن این سخن از شوهر نشنیده
بود و دیگری زن را خبر کرد که شوهر تو ترا اختیار داده است که کار تو بدست تو سپرده در مجلسی که زن این خبر شنید آن مجلس
معتبرست پس اگر در آن مجلس زن خود را طلاق گوید تواند گفت و بعد از خواستن از آن مجلس نتواند کرد که خود را
طلاق گوید و اگر گوید طلاق واقع نشود و اگر بعد از شنیدن خبر از مجلس خواست بمجرد خواستن کار از دست او برود فاما
اگر یکروز نشسته باشد یا بنشیند و در کاری دیگر مشغول نشود کار او از دست او نرود در شاهان آورده است از مضمرات بعد شنیدن
خبر آید خود کار او از دست او نرود در هدایه میگوید مرد زن خود را گفت کار تو بدست تو و یا گوید اختیار کن نفس
خود را و زن ایستاده بود و بعد شنیدن این سخن نشست کار او از دست آن زن نرود و تواند که خود را طلاق گوید و اگر
نشسته بود بمجرد شنیده تکیه کرد و اگر تکیه کرده بود و بعد شنیدن این سخن نشست کار از دست آن زن نرود و بعضی گفته اند اگر نشسته
بود و بعد شنیدن این سخن تکیه کرد کار او از دست او برود فاما فتوی بر نشست که اگر بعد شنیدن تکیه کرد کار از دست او
نرود و اگر نشسته بود و بعد شنیدن این سخن مضطجع نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله بیک روایت کار او از دست او برود و
بروایت دوم نرود و اگر زن بعد از شنیدن این سخن میگوید پدر را طلب کنید تا با او مشورت کنم و یا گواه طلبید تا گواه
گیرم کار او از دست او نرود و اگر زن سوار شده میرفت بعد از شنیدن این سخن اگر شتر چهارپایه که بران سوار بود ایستاد
کار او از دست آن زن نرود و اگر بعد شنیدن نه ایستانید کار از دست برود فاما اگر کسی در کشتی روان این سخن
شنید بمجرد شنیدن کار از دست آن زن نرود اگرچه کشتی نه ایستاده و روان شود فصل در بیان مشیت یعنی

۱؎ سخن بضمتین بضم اول و دوم ثانی و بفتح اول و ضم ثانی هر سه بمعنی حرف و کلام اینجا طلاق این سخن مراد گرفته ۱۲ غیاث اللغات ۲؎ شنیدن
بفتح اول بمعنی سمع یعنی سخن کسی گوش کردن و بمعنی بوئیدن و هر دو معنی بکسر نیز خوانند و در مدار برد معنی سمع و بفتح اول بمعنی بوئیدن ۱۲
۳؎ مشیت بفتح میم و کسر شین معجمه و تحتانی خواستن از منتخب ۱۲ و نیز بکسر استعمال این لفظ مخصوص گشته بمعنی خواستن حضرت حق تعالی ۱۲

خواستن طلاق در هدایه آورده است مرد که زن خود را گوید طلاق گیر نفس خود را و آن مرد گفت مرا نیت طلاق نبود و یا نیت یکطلاق بود آن زن گفت طلاق گرفتم نفس خود را یکطلاق رجعی واقع شود و اگر آن زن نفس
خود را سه طلاق گوید نیت مرد نیز سه طلاق بود سه طلاق واقع شود اگر مرد نیت دو طلاق داشته باشد و زن نیز خود را دو
طلاق گفت یک طلاق رجعی واقع شود و دو طلاق واقع نشود مگر آنکه زن آن مرد کنیزک باشد آنزمان دو طلاق واقع شود
زیرا که دو طلاق در حق کنیزک بمنزلهٔ سه طلاق است چنانچه در حق حرّه در شاهان مذکور است اگر مرد زن خود را
گفت اگر نفس خود را و زن گفت خود را طلاق بائنه گفتم و یا گفت بائن نفس خود را کردم یک طلاق رجعی واقع شود
و نزدیک امام ابو یوسف یکطلاق بائنه واقع شود اگر زن گوید اختیار نفس خود را کردم طلاق واقع نشود و یک روایت
از امام اعظم رحمه الله است که اگر زن گوید بائن نفس خود کردم طلاق واقع نشود و مرد زن خود را گفت طلاق گوی خود را
آنمرد نتواند که ازین سخن رجوع نکند و او را از گفتن طلاق معزول کند فاما اگر آن زن از آن مجلس برخیزد معزول گردد و خود را بعد
از آن طلاق نتواند گفت و اگر مرد زن خود را گوید انباغه خود را طلاق بگو آن زن انباغه خود را طلاق گوید واقع شود
خواه در آن مجلس طلاق گوید خواه مجلس دیگر و اگر آنمرد آن زن را از وکالت معزول کند پیش از آنکه زن انباغه را طلاق گوید
تواند و اگر مردی زن خود را بگوید طلاق گو نفس خود را وقتیکه ترا خوش آید آن زن میتواند که خود را در آن مجلس و یا در مجلس دیگر
طلاق گوید مرد دیگری را میگوید که زن مرا طلاق گو آنمرد نتواند زن او را طلاق گوید در آن مجلس و یا در مجلس دیگر
و آنمرد تواند که او را از وکالت معزول کند فاما اگر مردی دیگری را گفت طلاق گو زن مرا اگر آن وکیل تواند که زن او را
طلاق هم در آن مجلس گوید و در مجلس دیگر نتواند گفت و اگر در مجلس دیگر طلاق بگوید طلاق واقع نشود و آن مرد نتواند
که وکیل را از وکالت معزول کند در هدایه آورده است مرد زن خود را گفت که خود را سه طلاق بگو آن زن خود را
یکطلاق گفت یک طلاق رجعی بر آن زن واقع شود اگر مردی زن خود را گوید که خود را یکطلاق بگو آن زن خود را سه طلاق
گفت هیچ بر آن زن واقع نشود نزدیک امام اعظم رحمه الله و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله تعالی یکطلاق رجعی
واقع شود مرد زن خود را میگوید یکطلاق گو نفس خود را فاما طلاقی که در آن مراجعت صحیح باشد زن گفت خود
را یک طلاق بائنه گفتم بر آن زن یکطلاق رجعی واقع شود و اگر مردی زن خود را بگوید نفس خود را یک طلاق بائنه بگو
و آن زن گفت یک طلاق رجعی گفتم بر آن زن یکطلاق بائنه واقع شود اگر مردی زن خود را میگوید سه طلاق گو
نفس خود را اگر ترا خوش آید آن زن خود را یکطلاق گفت بر آن زن یکطلاق واقع نشود و اگر مردی زن خود را
میگوید نفس خود را یکطلاق گو اگر ترا خوش آید و آن زن خود را سه طلاق گفت نزدیک امام اعظم رحمه الله بر آن زن طلاق

[1] وکالت بالفتح و بالکسر منتخب و غیاث اللغات [2] معزول از خود از عزل بالفتح بیکاری و بیکار کردن کسی را بالضم خطا و غیاث اللغات

واقع نشود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد یکطلاق واقع شود و امام ابو یوسف و امام محمد و صاحبیه گویند
مردے زن خود را میگوید ترا طلاق هرگاه که ترا خوش آید آن زن تواند که خود را سه طلاق گوید فاما برین
عبارت که خود را یکطلاق گفتم و باز گوید خود را طلاق دوم گفتم و باز گوید خود را طلاق سوم گفتم و آن زن نتواند که
خود را بیک لفظ سه طلاق گوید و اگر این زن خود را یکطلاق گفت و بعد عدت شوهر دیگر کرد و آن شوهر او را
مطلقه کرده بود و بعد عدت باز شوهر اول آن زن را نکاح کرد و آن زن نتواند که خود را در نکاح دوم باز طلاق گوید
مردی زن خود را میگوید طلاق گوی نفس را از سه طلاق هرچه ترا خوش آید آن زن تواند که خود را یک طلاق و یا دو
طلاق گوید و سه طلاق خود را نتواند گفت و این قول امام اعظم است و نزدیک ابو یوسف و امام محمد آن زن تواند که خود
سه طلاق نیز گوید

باب در بیان طلاق تعلیق[1]

در هدایه و کافی آورده است مردی زنی حره را گوید اگر من
ترا نکاح کنم ترا طلاق و اگر آمد و آن زن را نکاح کند طلاق واقع شود و اگر گوید هر زنی که آمد و نکاح کند
او را طلاق هر زنی که نکاح کند بعد از نکاح کردن طلاق واقع شود و نزدیک امام شافعی رح طلاق واقع
نشود مردی زن خود را میگوید اگر تو درین خانه در آئی ترا طلاق اگر آن زن در آنخانه در آید طلاق واقع شود
و هم در مذهب ما و هم در مذهب امام شافعی رحمه الله تعالی اگر مردی زنی را پیش از نکاح میگوید اگر درین خانه در آئی
ترا طلاق بعد از آن آمد و همان زن را نکاح کرد و آن زن دران خانه در آمد بر آن زن طلاق واقع نشود
در هدایه و شاهان آورده است مردی زن خود را میگوید هرگاه که تو درین خانه در آئی ترا طلاق اگر زن سه
بار در آنخانه در آید هر سه طلاق واقع شود اگر بعد از حلاله شوهر اول آن زن را باز نکاح کند و آن زن در
خانه در آید بر آن زن طلاق واقع نشود اگر مردی میگوید هرگاه که من زنی خواهم او را طلاق هر زنی که او خواهد
طلاق واقع شود و اگر زنے را بعد از حلاله شوهر اول آن زن خواسته باشد هم طلاق واقع شود و
در هدایه و کافی آورده است مردی میگوید هر زنیکه آمد و نکاح کند آن زن را طلاق پس آمد و چهار زن
خواسته است هر چهار زن را طلاق واقع شود و اگر یک زن خواسته او را یک طلاق واقع شود
بعده همان زن دوم بار نکاح کرد و دوم در نکاح آن زن را طلاق واقع نشود در هدایه و
کافی و شاهان آورده است مردی زن خود را گفت اگر تو درین خانه در آئی ترا طلاق پیش از آنکه آن
زن در آنخانه در آید آمد و آن زن را یک طلاق و یا دو طلاق گفت و عدت آن زن گذشته است آن زن درین
خانه در آمد سوگند یکه آمد و خورده بود آن سوگند منحل شد و اگر آن زن ازان مرد نکاح کند و آن زن در آنخانه در آید

باب در بیان طلاق تعلیق

---

[1] تعلیق آویختن چیزی را انجام ادا از آویختن موقوف داشتن طلاق سبب بر امرے از امور مستقبله که واقع افتاده مرتبع فرود آینده از مواد بے فعل مستقبل خلاف لازم بود غیاث اللغات

طلاق واقع نشود پس اگر آن زن بعد گذشتن عدت در آنخانه در نیامده بود و باز همان شوهر اول آن زن را نکاح کند
بعد از نکاح آن زن در آنخانه در آید طلاق بر آن زن واقع شود و سوگند منحل گردد مردی زن خود را گفته بود اگر تو
در اینخانه در آئی ترا طلاق زن میگوید من در اینخانه در آمده ام مرا طلاق واقع شده است و مرد میگوید در نیامده
سخن شوهر شنوند و طلاق واقع نشود مگر آنکه آن زن گواهان بیارد که در ان خانه در آمده است آنزمان سخن زن شنوند
و گویند که یکطلاق واقع شده است اگر مردی زن خود را گوید چون ترا هر وقت که حیض آید ترا طلاق و انباغ
ترا هم طلاق آن زن میگوید که مرا حیض آمده است و مرد میگوید ترا حیض نیامده است سخن زن شنوند نیز اطلاق
واقع شود فاما انباغه آن زن را طلاق واقع نشود تا آنزمان که تحقیق نشود که آن زن را حیض آمده است آنزمان
چون تحقیق شود که آن زن را حیض آمده است انباغه را نیز طلاق واقع شود در هدایه و کافی آورده است
اگر مردی زن خود را گوید اگر تو دوست میداری که خدای تعالی ترا در آتش دوزخ عذاب کند ترا طلاق و بنده
من آزاد و زن گفت من دوست میدارم که خدای تعالی مرا بآتش دوزخ عذاب کند بر آن زن طلاق واقع شود
فاما بنده آن مرد آزاد نشود اگر مردی زن خود را گوید اگر تو مرا دوست میداری ترا طلاق و این زن دوم را
با تو طلاق و طلاق زن گفت من ترا دوست میدارم آن زن را طلاق واقع شود و زن دوم را طلاق واقع نشود
در کافی آورده است اگر مردی زن خود را گوید اگر تو مرا دوست میداری بدل خود ترا طلاق و زن گفت من
ترا دوست میدارم بدل خود بر آن زن نزدیک قاضی طلاق واقع شود رحمه الله نیز طلاق واقع شود اگرچه زن دروغ
گفته باشد که ترا دوست میدارم بدل خود و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف است و نزدیک امام محمد رحمه الله طلاق واقع
نشود اگرچه زن دروغ گفته باشد در کافی و هدایه و کنز مذکور است مردی زن خود را میگوید اگر ترا حیض آید ترا طلاق
و آن زن چون خون بیند طلاق واقع نشود تا آنزمان که سه روز خون نه بیند اگر یک روز یا دو روز خون بیند طلاق واقع
نشود و چون سه روز خون بیند آن زن هم از اول روز خون طلاق واقع شود اگر گوید ترا طلاق اگر ترا حیض آید یکحیض
ترا طلاق و آن زن حیض دید تا آنزمان که زن از حیض پاک نشود طلاق واقع نشود مردی زن خود را گفت که ترا چون
طلاق روزیکه روزه بداری پس در رفتن آفتاب آن زن را طلاق واقع شود روزیکه آن روزه بدارد و اگر گوید ترا طلاق
روزه بداری آنزمان آن زن را طلاق واقع شود در اول روز آنروز که روزه دارد مردی زن خود را گفت که اگر تو پسر
نزائی ترا یکطلاق و اگر دختر زائی ترا دو طلاق آن زن پسر زاد و هم دختر زاد معلوم نیست که اول کدام زاده است از جهت آنکه در شب تاریک

ا حیض بالفتح نون جمع آید ... زنیکه حیض دیده باشد و حائضه آنکه از حیض جدا باشد ... در شرح ... نوشته
[illegible]

زاده است نزدیک قاضی یکطلاق واقع شود فاما احتیاطاً دو طلاق واقع شود و عدت آن زن هم برین وقت والله اعلم
بگذارد مردی زن خود را می گوید اگر تو با زید و عمرو سخن گوئی ترا سه طلاق پس از انکه آن زن ازین دو سخن گوید آن مرد
آن زن را یکطلاق گفت و عدت او گذشت و بعد از گذشتن عدت آن زن با زید سخن گفت باز همان مرد آن زن
را نکاح کرد بعد نکاح کردن آن زن با عمرو سخن گفت آن زن را سه طلاق واقع شود یا یکطلاق که پیش ازین گفته
بود و نزدیک امام زفر دو طلاق واقع نشود و این مسئله چهار صورت دارد یکی آنکه آن زن با زید و عمرو سخن گفت و آن زن
در نکاح آن مرد بود باجماع سه طلاق واقع شود یا یکطلاق اول دوم آنکه آن زن که با هر دو سخن گوید در نکاح و عدت نبود
باجماع دو طلاق باقی واقع نشود سوم آنکه آن زن که با زید سخن گفت در نکاح این مرد بود و چون با عمرو سخن گفت
در نکاح این مرد نبود باجماع دو طلاق باقی واقع نشود چهارم آنکه آن زن که با زید سخن گفت در نکاح این مرد نبود و آن زمان
که با عمرو سخن گفت در نکاح این مرد بود نزدیک ما آن زن را سه طلاق یا یکطلاق اول واقع شود و نزدیک امام زفر دو
طلاق باقی واقع نشود مردی زن خود را میگوید اگر تو در بتخانه درآئی ترا سه طلاق و پیش از آنکه آن زن در خانه درآید
آن مرد آن زن را دو طلاق گفت و عدت آن زن گذشت و شوهر دیگر کرد و آن شوهر دوم با آن زن نزدیکی کرد و بعد نزدیکی
طلاق گفت و عدت زن گذشت باز شوهر اول زن را نکاح کرد و آن زن در آنخانه در آمد بر آن زن سه طلاق واقع شود
باتفاق علما فاما نزدیک امام اعظم رح و امام ابو یوسف رحمة الله علیهما سه طلاق واقع شود که این مرد سه طلاق در نکاح دوم شده است
و نزدیک امام محمد رح سه طلاق واقع شود یا دو طلاق اول که پیش ازین گفته بود و همین قول امام زفر و امام شافعی رحمهما الله
تعالی است و فائده این اختلاف در آنصورت ظاهر شود که اگر مردی زن خود را دو طلاق گفت و بعد از گذشتن عدت
آن زن شوهری دیگر کرد و آن شوهر با او نزدیکی کرد و طلاق گفت بعد عدت همان زن را شوهر اول نکاح کند و یک
طلاق بگوید نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رحمهما الله علیهم در نکاح همین یک طلاق واقع شود و دو طلاق
که در آن نکاح اول واقع شده است آن را اعتبار نیست پس آن مرد مالک دو طلاق دیگر باشد و نزدیک امام
محمد و امام زفر و امام شافعی رح سه طلاق برین زن واقع شود یا دو طلاق که پیش ازین در نکاح اول گفته بود
یکی ازین طلاق که در نکاح دوم گفته است پس سه طلاق واقع شود و بی حلاله روا نباشد و نزدیک امام
اعظم و امام ابو یوسف رحمة الله علیهما یک طلاق واقع شده است پس حلاله را حاجت نیست و این مسئله را هدم گویند مرد
زن خود را میگوید اگر تو در بتخانه درآئی ترا سه طلاق پیش از آنکه آن زن در آنخانه درآید آن زن را طلاق گفت بعد عدت

له احتیاطاً گرد و فرد گرفتن ۱۲ غیاث له ولادت بالکسر زائیدن از منتخب ۱۲ غیاث له اجماع بالکسر اتفاق جماعت بر کاری ۱۲
له اختلاف نا موافقتی کردن و بعض کسے آمدن [illegible] هدم بالفتح ویران کردن و افتادگی بنا [illegible]

گذشتن شوهر دیگر کرد و آن شوهر دیگر با آن زن نزدیکی کرد بعد از نزدیکی طلاق گفت و بعد مدت گذشتن
همان شوهر اول آن زن انکاح کرد و درین نکاح در آن خانه در آمد بر آن زن سه طلاق واقع نشود نزدیک
امام زفر هر سه طلاق واقع شود مردی زن خود را میگوید چون من با تو فراهم آیم ترا سه طلاق و آمد بر آن زن نزدیکی کرد
چون سر نفس در فرج زن غائب شود بر آن زن سه طلاق واقع شود این التقا[1] و خانی[2] گوید اگر بعد آنکه سر نفس
در فرج غائب شده آمد ساعتے توقف کرد بر آمد عقر لازم نشود یعنے مهر دیگر لازم نشود فاما اگر بعد غائب شدن
سر نفس خود را بیرون آرد و باز در آرد بر آمد عقر لازم شود و همین حکمست اگر مردی کنیزک خود را بگوید چون من با تو
فراهم آیم تو آزاد چون سر نفس در فرج کنیزک غائب شود کنیزک آزاد شود اگر همچنان توقف کند عقر لازم نشود
و اگر سر نفس خود بیرون آرد و باز در آرد عقر لازم شود و الله اعلم بالصواب **فصل در بیان استثناء** در
هدایه و کافی آورده است مردی زن خود را میگوید ترا طلاق انشاء الله تعالی و اگر انشاء الله متصل گفته است
طلاق واقع نشود و اگر انشاء الله تعالی نگفته است طلاق واقع شود چنانچه اگر مردے بنده خود را می گوید ترا
طلاق بعد ساعتے بگوید انشاء الله تعالی طلاق واقع شود و همین حکم ست اگر مردی بنده خود را آزاد کرد انشاء الله
تعالی متصل گفته است بنده آزاد نشود و اگر بعد ساعتے انشاء الله تعالی گفته است بنده آزاد شود و در هدایه
و کافی و شاهان آورده است مردی زن خود را گفت ترا طلاق انشاء الله تعالی و زن پیش از انکه مرد انشاء
الله تعالے گوید نقل کرد طلاق برین زن واقع نشود فاما اگر پیش از گفتن انشاء الله تعالے آن مرد نقل کرد
طلاق بر آن زن واقع شود و در هدایه و کافی مے گوید مردے زن خود را گفت ترا سه طلاق مگر دو طلاق یک طلاق
واقع شود و اگر گوید ترا سه طلاق مگر سه طلاق هر سه طلاق واقع شود در شاهان آورده است مردے چهار زن
دارد و آن مرد گفت زنان آن مرد را طلاق مگر زنان آن مرد چهار هر چهار زن را طلاق واقع شود فاما اگر مردے
گوید زنان آن مرد را طلاق مگر عائشه[1] و حفصه[2] و فاطمه[3] و آن مرد همین چهار زن داشت بر هیچ یکے طلاق واقع نشود
در کافی آورده است مردی چهار زن داشت و آن مرد گفت که زنان آن مرد را طلاق مگر این زن و این زن و این زن هیچ
یکے ازین چهار زن طلاق واقع شود و همین حکمست اگر مردے بندگان من آزاد مگر این بندگان آن مرد جز این بندگان
بنده دیگر ندارد و هیچ بنده از آن مرد آزاد نشود در هدایه مذکورست مردی زن خود را میگوید ترا سه طلاق بمشیة
الله تعالی و یا غلام خود را میگوید تو آزاد انشاء الله تعالی هر سه طلاق بر آن زن واقع شود و بنده آزاد شود

---

[1] التقا اسم مشترک است ... [2] خانی ... [3] ...

[3] فاطمه بالکسر ... نام جگر گوشه جناب رسالت پناه ... رسول الله صلی الله علیه وسلم

فصل در بیان استثناء

نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه و نزدیک صاحبین هر سه طلاق واقع نشود و بنده آزاد نگردد و اگر گوید ترا
طلاق بخواست خدای تعالی یا بمحبت خدای تعالی یا برضای خدای تعالی طلاق واقع نشود و اگر گوید ترا
طلاق اگر فلان خواهد و اگر فلان در مجلس که فلان را علم شود آن زن را طلاق خواهد گفت طلاق واقع شود و اگر
نخواهد طلاق واقع نشود و اگر گوید ترا طلاق بامر خدای تعالی یا بحکم خدای تعالی یا بقضای خدای تعالی یا باذن خدای تعالی
یا بقدرت خدای تعالی یا بعلم خدای تعالی فی الحال طلاق واقع شود و همین حکم است اگر گوید ترا طلاق
بفرمان فلان یا بحکم فلان فی الحال طلاق واقع شود

باب در بیان طلاق زحمتے

در هدایه و کافی آورده است مردی زن خود را در حالت زحمت سه طلاق گفت و یا یک طلاق بائنه گفت و آن مرد
نقل کرد و اگر زن در عدت باشد از آن مرد میراث برد و اگر از عدت بیرون آمده باشد میراث نبرد و اگر مرد زن را
در حالت زحمت طلاق گفته بود و زن نقل کرد پیش از آنکه مرد نقل کند آن مرد از آن زن میراث نبرد و اگر مرد در زحمت است زن
آن مرد را می گوید مرا سه طلاق و یا مرد زن را گفت اختیار کن آن زن اختیار نفس خود را کرد و یا آن زن خود را از آن مرد
خلع کنانید بعد از آن آن مرد نقل کرد آن زن میراث از آن مرد نبرد و اگر چه در عدت باشد اگر زن در حالت زحمت شوهر را
میگوید مرا طلاق رجعی گو آن مرد آن زن را طلاق بائنه گفت و یا سه طلاق گفت و نقل کرد و اگر آن زن در عدت باشد میراث
برد و در هدایه و کافی آورده است مردی زن خود را گفت در حالت زحمت که در آن زحمت نقل خواهد کرد و آن مرض مرض
موت گویند که آن مرد آن زن مرا در حالت صحت سه طلاق گفته بود و عدت تو گذشته است زن گفت آری پس آن مرد اقرار میکند
برای آن زن بدینی یا وصیتی برای آن زن میکند هر چه اندک باشد زن میان اقرار بدین و وصیت و میراث آن بدهند نزدیک امام
اقرار بدین و وصیت هر دو روا است نه میراث و اگر سه طلاق بامر آن زن در حالت زحمت گفته باشد بعد از آن اقرار بدین
کند و یا وصیت کند آن زن را هر چه اندک باشد آن بدهند بالاتفاق هر سه امام مردی که در درون حصار در گرفته اند و یا مردی
در صف جنگ است زن خود را سه طلاق گفت و آن مرد کشته شد زن او را میراث نیابد اگر چه درون عدت باشد فاما اگر مردی از صف
جنگ جدا شده است و یا مردی با کافران در صف کافران جدا شده است و یا مردی کسی را کشته بود و آن مرد را برای کشتن
میبرند و یا مردی محصن زنا کرده بود و برای سنگسار میبرند آن مرد زن خود را طلاق گفته بود و آن مرد کشته شد و یا سنگسار
شد از آن مرد میراث برد اگر در عدت باشد مردی در حالت زحمت زن خود را سه طلاق گفت بعد گفتن طلاق تندرست شد

---

[1] قضا بالفتح حکم کردن و گذاردن و اداء واجب و ادای کردن در شرح ... منظور نزده که قضا آنست که حکم الهی در مخلوقات دفعه واقع شود و قدر آنچه بتدریج
مطابق حکم او در عرصه ظهور میرسد ۱۲ خلع بالفتح از جای بر آمدن و بالضم طلاق گرفتن زن بعوض بخشیدن مهر و یا بدادن مال دیگر ۱۲
[3] دین بالفتح وامیکه در وقت تعیین کو مقرر باشد که در فلان روز ادا کرده خواهد شد و اگر وقت معین نباشد آنرا قرض گویند ۱۲ غیاث

باب در بیان رجعت

بعد نقل کردن زن او را میراث نباید اگرچه در عدت باشد طلاقی که در آن رجعت صحیح است زن میراث برد اگر در عدت
باشد واللّٰه اعلم بالصواب **باب در بیان مراجعت** یعنی باز گشتن بعد طلاق در هدایهٔ شاهان مذکور است
مردی زن خود را یک طلاق رجعی یا دو طلاق رجعی گفت روا باشد که آن مرد با آن زن مراجعت کند درون عدت اگرچه زن
راضی باشد یا نباشد بی آنکه از سر نو نکاح کند در رجعت[1] وقتی ثابت شود که گوید من باز گشتم و یا با آن زن فراهم آید و یا بوسه دهد یا
اندام آن زن بشهوت بساید و یا نظر شهوت درون فرج آن زن کند بدین چیزها رجعت ثابت شود و نکاح حاجت نیست فاما
اگر زن را پیش از رجعت یک طلاق گفته بود چون رجعت کند مرد مالک دو طلاق باشد و اگر دو گفته باشد مالک یک طلاق باشد و مستحب است
یعنی دوست داشته است که چون با زن مراجعت کند یعنی آشتی کند دو گواه بگیرد و اگر گواه نگیرد هم رجعت صحیح است و مستحب است
چون مراجعت بزبان کند باید که آن زن را خبر کند که من رجعت درون عدت کرده ام اگر مردی زن خود را طلاق رجعی گفته
بود و عدت آن زن گذشته بود فاما مردی گوید من مراجعت درون عدت کرده ام اگر زن این سخن از مرد قبول کند رجعت
ثابت شود اگر قبول نکند و گوید تو درین عدت رجعت نکرده سخن زن بشنوند مگر آنکه مرد گواهان بر رجعت آرد و چون سخن زن
بشنوند سوگند بر زن لازم نیاید نزدیک امام اعظم و نزدیک صاحبین رحمهما الله سوگند بر زن لازم آید و فتوی بر قول ایشان است و در هدایه
و کافی مسطور است مردی زن خود را درون عدت بگوید مراجعت کردم و زن همان زمان جواب داد که عدت من گذشته
است رجعت صحیح نباشد و سخن زن بشنوند که عدت گذشته است و این قول امام اعظم رح است و نزدیک صاحبین رح رجعت صحیح
باشد مردی کنیزک خود را خواسته بود و آن مرد کنیزک را طلاق گفت و عدت آن کنیزک گذشته شوهر کنیزک گوید من مراجعت
در عدت کرده ام خداوندگار آن کنیزک این سخن تصدیق[2] می کند یعنی قبول میکند و کنیزک قبول نمی کند سخن کنیزک
بشنوند و نزدیک امام اعظم رح است رجعت ثابت نشود و نزدیک صاحبین رح سخن خداوندگار کنیزک بشنوند و رجعت
ثابت شود و در کافی و هدایهٔ شاهان آورده است اگر کنیزک قبول میکند و خداوندگار رد میکند نزدیک صاحبین رح
سخن خداوندگار کنیزک بشنوند و نزدیک امام اعظم رح دو روایت است و فتوی این است که سخن خداوندگار کنیزک بشنوند
اگر کنیزک میگوید که عدت من گذشته است شوهر و خداوندگار میگویند عدت تو نگذشته است سخن کنیزک بشنوند در
هدایه و کافی مذکور است چون عورت سه حیض ببیند عدت بگذرد و اگر عورتی در سه حیض ده روز پاک شده است
از عدت بیرون آید پس رجعت صحیح نباشد اگرچه غسل نکرده باشد و اگر در حیض سوم کم از ده روز پاک شده است
رجعت او روا باشد تا آن زمان که غسل نکرده است و آن زمان که یک وقت نماز نگذشته

---

[1] رجعت بالفتح یعنی باز گشت و باز گشتن مرد بسوی زن مطلقه و باز گشتن کوکب سیاره که حرکت سیر طبیعی خود که از مغرب بسوی مشرق است ۱۲ غیاث
[2] تصدیق راست گو داشتن و راست پنداشتن ۱۲ غیاث اللغات من محبته

در ہدایه و شاہان مے گوید مگر آنکه عورت کتابیه باشد یعنی یہودیه و یا نصرانیه باشد آنزمان بمجرد پاک شدن
رجعت صحیح نباشد خواه بر ده روز پاک شود خواه کم از ده روز پاک شود و در شاہان مے گوید که عورتے مسلمات
اگر در وقت نماز پاک شده ہست اگر آن زن آنمقدار وقت یافته باشد که غسل تواند کرد و الله اکبر برے نماز
تواند گفت حکم بپاکی آن عورت کنند و رجعت صحیح نباشد فاما اگر در وقت نماز پاک شده ہست و آن مقدار وقت
نبود که غسل کند و تکبیر تحریمه[1] تواند نیست یا وقت ہمین مقدار بود که غسل تواند کرد و تحریمه نتواند لیست حکم بپاکی
آن زن بگذشتن آن وقت نماز نکنند تا آن زمان که غسل نکند و یا یک وقت نماز دیگر نگذرد و در ہدایه
مے گوید اگر در حیض سوم عورت کم از ده روز پاک شده ہست و آب موجود نیست چون تیمم کند و نماز گذارد رجعت
صحیح نباشد نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رحمة الله علیہما و امام محمد رحمه الله میفرماید چون تیمم کند رجعت روا نباشد
اگرچه نماز نگذارده باشد بعضے علما گفته اند نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رح بعد تیمم بمجرد آنکه نماز شروع کند
رجعت صحیح نباشد و بعضے گفته اند تا آنزمان که از نماز فارغ نشود رجعت صحیح نباشد و اگر عورتے غسل کرد
چیزے از اندام او بفراموشی ناشسته ماند اگر یک اندام و یا بیشتر از یک اندام ناشسته مانده ہست
رجعت صحیح باشد و اگر کم از یک اندام ناشسته مانده ہست رجعت صحیح نباشد مردی زن خود را طلاق گفت
و آن زن حمل از وے دارد یا ہم از ان مرد فرزند زاده ہست پیش از طلاق و آن مرد می گوید من با این زن
فراہم نیامده ام آن مرد را رجعت صحیح باشد و این سخن از وے نشنوند که من با این عورت فراہم نیامده ام
مردی با زن خود خلوت کرده و در بسته بود و میگوید که من با این زن نزدیکے نکرده ام بعد از آن آن زن را
طلاق گفت رجعت صحیح نباشد مردی زن خود را طلاق رجعی گفته است باید که آن زن خود را بیاراید
تا اگر شوہر با آن مراجعت کند زیرا که در طلاق رجعی رجعت صحیح ہست فاما مستحب ہست مرد را که چون او را
اتفاق[2] رجعت نباشد زن را خبر کنند که بعد از ان در خانه در آید و مستحب ہے چون خواہد که آن زن را در سفر برد گواہ
رجعت بگیرد و بعد از ان آن زن را در سفر برد مردی زن خود را طلاق رجعی گفته ہست اگر با آن زن پیش از گذشتن
عدت فراہم آید روا باشد و چون فراہم آید رجعت ثابت شود نزدیک امام شافعی رح در طلاق رجعی فراہم آمدن
روا نیست

باب در بیان چیزہاے که مطلقه بدان حلال شود

مطلقه زنے را گویند که او را شوہر او سه طلاق گفته باشد در ہدایه و کافی و کنز مے گوید مردے زن خود را یک طلاق بائنه گفت
و یا دو طلاق بائنه گفت اگر آن عورت را در درون عدت و یا بعد گذشتن عدت نکاح کند روا باشد فاما

[1] تحریمه تکبیر اولی یعنی تکبیرے که بعد نیت نماز کنند و معنی اصلی این حرام گردانید بر خود کلام دنیا و دیگر چیزہا و معلقه ۱۲ [2] اتفاق باکسر موافقت شدن و معنی ...

باب در بیان چیزہا که مطلقه بدان حلال شود

دیگر نتوانند که این زن را درون عدت نکاح کند مردی زن آزاد در نکاح دارد اگر زن را سه طلاق گوید این مرد را روا نباشد که باز آن زن پیش از حلاله نکاح کند اگر مردی کنیزک کسے را در نکاح کرده است و آن کنیزک را دو طلاق گفت آن مرد را روا نباشد که باز آن کنیزک را پیش از حلاله نکاح کند زیرا که دو طلاق کنیزک بمنزله سه طلاق است چنانچه در حق حره و صورت حلاله این است که این زن آزاد که سه طلاق بر وے واقع شده است و یا آن کنیزک که بروے دو طلاق افتاده است شوهر دیگر کند و آن شوهر دیگر با آن عورت نزدیکی کند بعد از نزدیکی آن عورت را طلاق بگوید و عدت بگذرد بعد ازان اگر شوهر اول آن عورت را نکاح کند روا باشد و اگر شوهر دوم بعد از نزدیکی نقل کرد و طلاق نگفت آن زن بر شوهر اول بعد از عدت نیز حلال شود در هدایه و کافی مے گوید باتفاق علمای مطلقه ثلثه پیش از آنکه شوهر دوم با آن زن نزدیکی نکند بر شوهر اول روا نباشد مگر بقول سعید مسیب رح نزدیک او همین که شوهر دوم نکاح کند بر شوهر اول حلال شود اگرچه شوهر دوم با آن نزدیکے نکرده باشد و قول سعید مسیب اعتبار ندارد و اگر قاضی حکم کند بقول سعید مسیب آن حکم نافذ نباشد و آن عورت بر شوهر اول بدین حکم قاضی حلال نشود مگر آنکه شوهر دوم نزدیکی کرده باشد بعد از نزدیکے طلاق گوید و عدت بگذرد و یا دوم بعد از نزدیکی نقل کند آن زمان بر شوهر اول حلال شود و اگر شوهر دوم نزدیکی کرد و شوهر دوم را انزال نشد بر شوهر اول حلال شود همین که سر نفس در فرج آن عورت غائب شود چنانچه سر شستن فریضه گردد بر شوهر اول حلال شود اگرچه انزال نکرده است اگر کودکے که نزدیک بلاغت رسیده است و بالغ نشده است آن زن را نکاح کند و با آن نزدیکی کند بر شوهر اول حلال شود مردی کنیزک دیگر را نکاح کرده بود و آن کنیزک را دو طلاق گفت و عدت آن کنیزک گذشت و خوندگار کنیزک با آن کنیزک فراهم آمد آن کنیزک بر شوهر اول حلال نشود تا آن زمان که شوهرے دیگر نکند و شوهر با و نزدیکی نکند بعد از نزدیکی طلاق گوید و یا بمیرد و عدت بگذرد و آن زمان بر شوهر اول آن کنیزک حلال شود فاما بفراهم آمدن خوندگار بر شوهر اول حلال نشود در هدایه شافی آورده است زنی را سه طلاق واقع شده است آن زن بشوهر دیگر میگفت لعل میگوید من نفس خود را بتو برے دادم تا با من نزدیکی کنی و بعد نزدیکی مرا طلاق گوئی یا من بر شوهر اول حلال شوم و آن شوهر دوم قبول کرد و همین بشرط این زن را نکاح کرد امام اعظم رحمة الله علیه

---

۱ حق بالفتح و تشدید ثابت و سزاوار و واجب و بمعنی راستی و درست ۱۲ غیاث اللغات ۲ بلاغت جوان شدن و رسیدن بمرتبه شتی و کلام در ایراد کلام بمقتضائے حال ۱۲ منتخب

می گوید این نکاح هم روا ست و آن شرط روا ست پس اگر شوهر دوم بعد از نزدیکی زن را طلاق گفت قاضی
بر شوهر دوم جبر کند و طلاق گویاند و بر شوهر اول حلال شود خواه شوهر دوم جبر گفته خواه برضای خود گفته
باشد خواه بجبر قاضی باشد خواه بی جبر و در کافی و هدایه آورده است این نکاح بشرط حلال روا ست
فاما مکروه است و مکروه در صورتیست که اگر زن و شوهر هر دو بزبان گویند که ما نکاح کردیم برای آن تا بر
شوهر اول آن زن حلال شود اگر بزبان نگویند و در دل این معنی باشد آنزمان مکروه نیست و امام
ابو یوسف رحمه الله میگوید اگر بزبان این شرط کنند نکاح فاسد باشد یعنی باطل شود و آن زن بر شوهر
اول حلال نشود و امام محمد میگوید نکاح روا باشد فاما آن زن بر شوهر اول حلال نباشد و نزدیک امام اعظم
رحمة الله علیه هم نکاح روا باشد با کراهیت و هم بر شوهر اول حلال شود مردی زنی آزاد در نکاح دارد
و آن زن را یک طلاق یا دو طلاق گفت و عدت آن زن گذشت و آن زن شوهر دیگر کرد و آن شوهر دیگر با آن
زن نزدیکی کرد بعد از آن این زن را طلاق گفت و عدت آن زن گذشت باز همین شوهر اول این زن را نکاح کرد
در نکاح دوم شوهر اول مالک سه طلاق باشد و این قول امام ابو یوسف رح است و نزدیک امام محمد رح اگر شوهر
اول در نکاح اول یک طلاق گفته بود در نکاح دوم مالک دو طلاق باشد و اگر در نکاح اول دو طلاق گفته بود
در نکاح دوم مالک یک طلاق باشد در هدایه مسطور است مردی زن خود را سه طلاق گفت این زن بعد
بر شوهر اول میگوید که عدت من گذشت و من شوهر دوم کردم و آن شوهر دوم با من نزدیکی کرد و طلاق
گفت و عدت هم گذشت اگر آن مقدار مدت گذشته است که سخن زن راست توان داشت روا باشد که این
مرد این زن را باز نکاح کند اگر غالب گمان مرد بر این زن باشد که این زن راست میگوید در کافی میگوید
اگر این زن درین سخن در مدت دو ماه یا زیاده بر دو ماه گفته است آن زن را راست گوی دارند اگر گوید که
عدت من بسه حیض گذشته است و اگر این سخن در مدتی گفته است که کم از دو ماه است نشنوند و نزدیک امام
ابو یوسف و امام محمد رح سی و نه روز و یا زیاده بر سی و نه روز این سخن بگوید این زن را راست گوی دارند و اگر این
سخن در مدتی گفته است که کم از سی و نه روز است سخن زن نشنوند باتفاق **باب در بیان ایلا** در کافی آورده
است ایلا در لغت سوگند را گویند و ایلا در شریعت آنست که مرد سوگند خورد و بگوید که باشد من چهار ماه یا زیاده
از چهار ماه با این زن نزدیکی نکنم و این را ایلا گویند و آن مرد که این سوگند خورده است او را مولی گویند در هدایه
و کافی آورده است مرد زن خود را میگوید باشد من با تو نزدیکی نکنم و یا گوید باشد من با تو چهار ماه نزدیکی نکنم

باب در بیان ایلا

سله بالفتح و سکون تا موحده شکسته را بستن و نیکو کردن حال کسی و بند در بهر کاری و آشتی کردن ۱۲ ... مقدار اندازه ۱۲ غیاث اللغات

واین مرد را مولی گویند واگر در این مدت چهار ماه باین نزدیکی بکند نزدیک شود وکفارت سوگند بر وی لازم
آید و سوگند بخیزد واگر باین زن نزدیکی نکرد تا آن وقتیکه چهار ماه گذشت برین زن یکطلاق بائن واقع
شود زیرا که مرد ظلم کرده است بر زن حق فراهم آمدن از وی منع کرده است بسوگند پس جزا آنست که آن باشد که
یک طلاق بائن واقع شود و در شاهان مذکور است زن را طلب نزدیکی بر مرد در تمام عمر یکبار فرض است
زن تواند که دعوی نزد قاضی کند آن مرد با زن یکبار فراهم آید چون مرد یکبار فراهم آید بعد از آن زن
را دعوی نرسد نزدیک قاضی فاما در دیانت تواند که این زن از مرد طلب فراهم آمدن کند و بر مرد واجب است
در دیانت که با زن خود فراهم آید هر وقت که زن فراهم آمدن طلب کند اگرچه قضا واجب نیست قضا یکبار واجب است
در هدایه و کافی میگوید اگر مردی بعد سوگند خوردن مدت چهار ماه نزدیکی نکند یک طلاق بائن بر زن
واقع شود و سوگند بخیزد واگر سوگند بر چهار ماه خورده باشد واگر سوگند خورده باشد که بالله با تو پیوسته
نزدیکی نکنم درین صورت اگر نزدیکی نکند بعد گذشتن چهار ماه یک طلاق بائن واقع شود و سوگند نخیزد واگر باز این زن
را نکاح کند و چهار ماه نزدیکی نکند یک سوگند دیگر نیز واقع شود واگر باز این زن را نکاح کند و چهار ماه نزدیکی
نکند سوگند سوم نیز واقع شود و در شاهان می گوید چون چهار ماه گذشت یکطلاق بائنه واقع شود و چهار
ماه دیگر گذشت این زن هنوز در عدت باشد طلاق دوم نیز برین زن واقع شود و چون چهار ماه دیگر
بگذرد و هنوز در عدت باشد طلاق سوم نیز واقع شود در هدایه و کافی و وافی بشد حیث اگر بعد از
افتادن یک طلاق مگذشتن چهار ماه این زن شوهر دیگر کند و آن شوهر دوم این زن را طلاق گوید
و عدت بگذرد و باز این زن همان شوهر اول نکاح کند بگذشتن چهار ماه دیگر نزدیکی طلاق درین نکاح
واقع نشود فاما اگر درین نکاح نزدیکی کند کفارت سوگند لازم آید در کافی آورده است اگر عورتی را پیش
از نکاح میگوید والله با تو نزدیکی نکنم بعد ازین سوگند آن زن را نکاح کرد چهار ماه گذشت و باین زن
نزدیکی نکرد طلاق واقع نشود فاما اگر نزدیکی کند سوگند لازم آید در هدایه و کنز و کافی آورده است اگر مردی
سوگند خورد و زن خود را گفت بالله با تو نزدیکی یک ماه و یا دو ماه و یا سه ماه نکنم این مرد مولی نباشد
یعنی سوگند بر کم از چهار ماه خورد مولی نباشد پس اگر چهار ماه نزدیکی نکند طلاق واقع نشود و نزدیک
ابن ابی لیلی رحمة الله علیه اگرچه در چهار ماه نزدیکی نکند یک طلاق بائن واقع شود واگر گوید بالله با
تو نزدیکی نکنم دو ماه و دو ماه دیگر بعد ازین دو ماه و مولی باشد گوی گفت با تو نزدیکی نکنم چهار ماه و

مرتبہ عبدالحکیم ... [illegible]

اگر گوید باللہ با تو نزدیکی نکنم دو ماہ و یک روز ساکت ماند دوم روز گفت باللہ با تو نزدیکی نکنم دو ماہ دیگر
بعد ازین دو ماہ اول و مولی نباشد در شاہان نیز گوید که او مولے نباشد پس اگر زن خود را گوید
باللہ با تو نزدیکی نکنم ششماہ مگر روزی او مولی نباشد فاما اگر یک روز درین ششماہ با آن زن
نزدیکی کرد اگر بعد نزدیکے کردن چہار ماہ یا بیشتر از چہار ماہ باقی ماندہ است او مولی باشد پس اگر
درین چہار ماہ و یا بیشتر از چہار ماہ باقی نزدیکی کند یک طلاق بائن واقع شود در کافی آوردہ است
اگر گوید باللہ با تو نزدیکے نکنم ششماہ بے نقصان یک روز درین صورت او مولی باشد اگر چہار ماہ
نزدیکی نکند یکطلاق بائن واقع شود در ہدایہ آوردہ است مردی در بصرہ[1] است و آنمرد سوگند بخورد و میگوید
باللہ بکوفہ در نیایم و زن آنمرد در کوفہ است آن مرد مولی نباشد فاما در شاہان آوردہ است اگر مردے
در شہر نیست و زن او در شہر دیگر اگر میان این دو شہر چہار ماہ راہ باشد و آنمرد سوگند خورد
که باللہ دران شہر که زن هست در نیایم او مولے باشد در کافی آوردہ است اگر مردے زنی بیگانہ را
میگوید که باللہ با تو نزدیکی نکنم چہار ماہ و یا زن خود را که پیش ازین طلاق بائنہ گفتہ است می گوید باللہ
با تو نزدیکی نکنم چہار ماہ بعد ازین سوگند آن زن بیگانہ را و یا آن زن که او را طلاق بائن گفتہ بود نکاح کرد
او مولی نباشد فاما اگر بعد نکاح نزدیکی کند کفارت سوگند لازم آید اگر مردی زن خود را طلاق رجعی گفتہ است
و درون عدت میگوید باللہ با تو چہار ماہ نزدیکی نکنم او مولی باشد در شاہان آوردہ است مردے سوگند
خورد و بر زن خود گفت اگر من با تو نزدیکی نکنم درین چہار ماہ خدائی را بر آنمرد روزہ باشد یکماہ او مولے
باشد فاما اگر گوید اگر من با تو نزدیکی کنم خدائے را بر آن مرد روزہ این ماہ آن زمان مولی نباشد در ہدایہ
و کافی آوردہ است مردے زن خود را گوید اگر من با تو نزدیکے کنم در چار ماہ بران مرد حج و یا عمرہ[2] و
یا صدقہ[3] و یا روزہ و یا بندہ آن مرد آزاد و یا ترا طلاق و یا آن زن دیگر را طلاق او مولے
باشد در کافی ہمے گوید اگر مردی گوید اگر من با تو نزدیکے کنم بران مرد نمازی آنمرد مولی نباشد
و نزدیک امام محمد او مولے باشد در ہدایہ و کافی مندرج است اگر مردی کنیزک دیگرے نکاح کردہ است
اگر آن کنیزک را گوید باللہ من با تو نزدیکے نکنم دو ماہ آن مرد مولی باشد و مدت ایلاء حرہ
چہار ماہ است و مدت ایلا کنیزک دو ماہ مردے زن خود را گفت باللہ با تو چہار ماہ

---

[1] بصرہ بالفتح نام شہر از عراق عرب و بصرتین جمع با صرہ ۱۲ غ [2] عمرہ بالضم عبادتیست مر حاجیان را ۱۲ غیاث [3] صدقہ بالفتح اول و ثانی و ثالث آنچه براہ خدا بدہند ۱۲ لفقه و منتہی ۱۲ ملہ ایلا بکسر نزدیک شدن و سوگند خوردن ۱۲ غیاث اللغات

نزدیکی نکنم اگر آن مرد چهار ماه نزدیکی نکند یکطلاق بائن واقع شود و اگر نزدیکی یکطلاق واقع نشود
فاما بزهگار گردد و کفارت سوگند لازم آید و اگر این مرد بعد سوگند زحمتی شده و نمی تواند که با زن نزدیکی
کند و یا زن زحمتی شد نمیتواند که با آن زن نزدیکی کند و یا زن را در ان محل استخوانیست که بسبب آن
استخوان نزدیکی نمیتواند کرد یا زن کودک است و یا میان مرد و زن مسافت[1] است آنقدار که بمدت چهار ماه
بر زن نرسد درین صورتها اگر مرد بزبان گوید که من باز گشتم گوئی با آن زن نزدیکی کرد فاما کفارت لازم
آید و سوگند نخیزد تا آن زحمتی است پس اگر چهار ماه بگذرد و طلاق بر آن زن واقع نشود و اگر زحمتی درین مدت
زائل شود و آن زمان که بزبان گفته بود که من باز گشتم معتبر نباشد اگر نزدیکی با آن زن کند طلاق واقع نشود
و اگر نکند بگذشتن چهار ماه طلاق واقع شود در هدایه و شاهان و کافی و کنز آورده است
مردی زن خود را بگوید تو بر من حرامی آن مرد را بپرسند که ترا چه نیت بود زیرا که حرام بطلاق باشد
و یا با ایلای و یا بظهار و معنی ظهار در باب ظهار گفته اند انشاء الله تعالی چون آن مرد را بپرسند که ترا چه نیت
بود او گفت من دروغ گفتم زیرا که زن حلال است و من حرام گفتم این دروغ است سخن او بشنوند زن حرام
نشود و بعضی گفته اند قاضی این سخن از وی استوار ندارد و عند الله استوار دارند و اگر گوید مرا نیت طلاق
بود آن زمان یک طلاق بائن واقع شود و اگر گوید مرا نیت سه طلاق بود هر سه طلاق واقع شود و اگر گوید
مرا نیت ظهار بود آن زمان ظهار باشد نزدیک امام ابو حنیفه و امام ابو یوسف رحمهما الله تعالی
و نزدیک امام محمد رح ظهار نباشد و اگر گوید مرا نیت تحریمه بود و یا مرا نیت چیزی نبود آن زمان
سوگند باشد و او مولی باشد و بعضی مشایخ گفته اند لفظ حرام بی نیت طلاق باشد بحکم عرف
در کافی آورده است مردی چهار زن دارد و هر چهار را بگوید والله با شما نزدیکی نکنم او مولی باشد از
پس اگر چهار ماه بگذرد و او نزدیکی کند بر هر چهار زن یکان یکان طلاق بائنه واقع شود والله تعالی
اعلم بالصواب باب در بیان خلع - در کافی و کنز آورده است خلع از روی لغت کشیدن
چیزی را گویند در شریعت آن است که زن شوهر را چیزی بدهد و خود را از وی رها کند در کافی
و شاهان آورده است چون میان زن و شوهری خصومت باشد هر دو را از هم آن باشد که حق
یکدیگر بجا نتوانند آورد روا باشد که زن خود را از شوهر از خوف گناهان رها کناند و مالی شوهر را

[1] مسافت دور باشد میان ایشان [illegible] خوف [illegible] نگردن [illegible] آسیره میانی رسد خاک بگیرد و
بوکند تا معلوم کند که بر راه است یا راه گم کرده [illegible] بعدها در بیابان و منازل بنده [illegible]

بدهد و چون زن شوهر را چیزی بدهد و خود را[1] از نکاح رها کند یک طلاق بائنه بدین خلع واقع شود و

مالیکه زن قبول کرده باشد لازم شود که شوهر را بدهد در کنز آورده هست بخلع یکطلاق بائنه واقع شود

و مالی بر زن لازم گردد و اگر مردی طلاق بمقابله مال گوید هم طلاق واقع شود و مال بر زن لازم

گردد در کافی آورده است مردی زن خود را می گوید من با تو خلع کردم بهزار درم و یا ترا طلاق گفتم بمقابلهٔ

هزار درم و یا نفس تو بر دست تو فروختم بهزار درم و یا طلاق تو بدست تو فروختم بهزار درم اگر آن زن در

آن محل قبول کند مال بر زن لازم شود یک طلاق بائنه زن را واقع شود و اگر مرد میگوید بدین الفاظ

مرا نیت طلاق نبود آن مرد را راست گوی ندارند در هدایه و کافی و کنز مسطور است اگر بدزندگانی

از جانب مرد باشد آن زمان مکروه باشد که از زن چیزی بستاند و اگر بدزندگانی از جانب زن باشد

آن زمان مرد مقدار یکه مهر عورت را داده است باز بستاند و زن را رها کند و اگر زیاده از مهری که داده است

بستاند در روایت مبسوط مکروه است و در روایت جامع صغیر مکروه نیست و هر چه مهر تواند بود آن بدل

خلع تواند بود در هدایه و کافی و شاملان آورده است زن شوهر خود را میگوید مرا خلع کن یعنی بگذار

هر چیزیکه در دست منست مرد با آن زن خلع کرد و در دست آن زن چیزی نبود آن مرد نتواند که چیزی

از آن زن طلب کند فاما اگر زن گوید مرا بگذار بر چیزی که در دست منست از مال و مرد با آن زن خلع کرد

و در دست زن چیزی نبود باید که زن مهریکه از شوهر ستده است باز شوهر را بدهد اگر زن شوهر خود را گوید

با من خلع کن بر چیزیکه در دست منست از درهم و مرد خلع کرد و در دست آن زن درمی نبود بر آن زن واجب

ست که سه درم شوهر را بدهد زنی با شوهر خود خلع کرد به بندهٔ گریخته بود و زن گفت آن بندهٔ من گریخته

هست بستان و مرا خلع کن فاما اگر بندهٔ گریخته را نیابی بر من چیزی نباشد مرد قبول کرد بر آن زن

لازم هست که آن بندهٔ گریخته را تسلیم شوهر کند اگر یابد و اگر نیابد آن زمان قیمت بنده تسلیم شوهر کند

در هدایه و شاملان آورده هست همین حکم ست اگر مردی زنی را نکاح کند و مهر آن زن بنده گردانید

که گریخته است و گفت که زن اگر بنده یابی بستانی و اگر نیابی ترا بر من دعوی نباشد بر آن

مرد واجب ست که آن بندهٔ گریخته تسلیم زن کند اگر یابد و اگر نیابد آن زمان بها بنده تسلیم زن کند

در هدایه و کافی آورده هست زن شوهر خود را میگوید مرا سه طلاق گوی بهزار درم مرد آن زن را یک طلاق

گفت بر آن زن لازم ست که سوم حصه از هزار درم آن شوهر را بدهد و اگر زنی شوهر خود را گفت که مرا

---

[1] رها یافتن خلاص ۱۲ غیاث اللغات

طلاق گوی بر هزار درم و مرد آن زن را یک طلاق گفت بران چیزی لازم نیاید و طلاق رجعی واقع شود و این قول امام اعظم است و نزدیک صاحبین یک طلاق بائن واقع شود و سوم حصه هزار درم بر زن لازم است که شوهر را بدهد مردی زن خود را می گوید ترا طلاق بر در آمدن تو درین سرای بر آن زن طلاق واقع شود تا آن زمان که زن در سرای در نیاید مردی زن خود را میگوید نفس خود را سه طلاق گوی بهزار درم این هزار درم و آن زن نفس خود را یک طلاق گفت بر آن زن طلاق واقع نشود مردی زن خود را میگوید ترا طلاق بائن بهزار درم و زن هزار درم قبول کرد بر آن زن یک طلاق بائن واقع شود و هزار درم بر زن لازم آید در هدایه آورده است مردی زن خود را میگوید ترا طلاق و بر تو هزار درم و آن زن قبول کرد و یا مردی بنده خود را گفت تو آزادی و بر تو هزار درم و آن بنده قبول کرد بنده آزاد شود و زن را طلاق واقع و بر آن زن و بنده چیزی لازم نیاید و اگر بنده و زن چیزی قبول نکند هم بنده آزاد شود و طلاق بر زن واقع شود و این قول امام اعظم رحمة الله علیه است و نزدیک صاحبین اگر بنده و زن قبول کرده باشند هزار درم بر ایشان لازم شود و اگر قبول نکرده باشد بنده آزاد نشود و زن را طلاق نیفتد و در هدایه و شاهان آورده است مردی زن خود را میگوید ترا طلاق بر هزار درم برین که مرا اختیار باشد سه روز یا برینکه ترا اختیار باشد سه روز و زن قبول کرد و حیله باطل شود و اگر مرد را باشد و اگر زن را اختیار باشد در سنت پس اگر زن اختیار رد کند در سه روز طلاق واقع نشود و اگر در سه روز خیار رد نکند و طلاق اختیار کند طلاق واقع شود و هزار درم بر زن لازم آید و این قول امام اعظم است و نزدیک صاحبین رحمة الله علیهم خیار باطل است در هر دو صورت یعنی خواه مرد را باشد خواه زن را طلاق واقع شود و بر زن هزار درم لازم آید مردی زن خود را میگوید من دیروز طلاق گفتم بر هزار درم تو قبول نکرده زن میگوید من قبول کرده بودم سخن شوهر شنوند طلاق بر زن واقع نشود مگر آنکه زن گواه آرد و در دیگری امیگوید من دیروز این بنده بهزار درم فروختم تو قبول نکردی آن مرد میگوید من قبول کرده بودم سخن این مرد که میگوید که من قبول کرده ام بشنوند در هدایه و شاهان مذکور است چون میان زن و شوی خلع شود هر حقی که یکی را بر دومی باشد از حقوق نکاح ساقط گردد مگر نفقه که در عدت بر مرد لازم است آن ساقط نشود و از خلع و از ایم آمدن مر مرد را و اباشد و مهر ساقط شود فاما اگر میان زن و مرد دین باشد آن بخلع ساقط نشود و فتوی

ملہ سرای بالفتح امر از سرائیدن بمعنے خانه ۲۰ غیاث ۱۲ خیار بکسر اول بمعنے از تو که ... که آنرا اکثر خام میخورند بمعنی اختیار و برگزیدن و منه خیار در فسخ بیع سه روز است ۱۲ دین بالفتح وام ... و التعیین قیمت مقرر باشد که فلان را آزاد کرده خواهد شد

برین قول ست مگر آنکه در حالت خلع نام دین نیز گیرند و گویند که دعوی دین هم باشد و این قول امام اعظم است پس اگر زن با مرد خلع کند بمالے معین مرد از زن همان بستاند و دعوی یکے را بر دو حق مهر خواه از مهر دسته باشد خواه نه خواه پیش از نزدیکی باشد خواه بعد از نزدیکی و امام ابو یوسف و امام محمد رحمهم الله میگویند در خلع هیچ حقی از حقوق نکاح ساقط نشود مگر حقی که زن و شوهری در حالت خلع نام گیرند ساقط شود و مردے دختر خود را بیکے نکاح داده بود اگر پدر با شوهر از جهت دختر خلع کند و مالی برای شوهر قبول کند از مال دختر طلاق بر آن دختر واقع شود و فتوی برین قول ست فاما مالی بر دختر لازم نشود و مهر دختر ساقط نگردد پس اگر شوهر نزدیکی کرده باشد تمام مهر بر شوهر لازم شود و اگر نزدیکی نکرده باشد نیمه مهر بر شوهر لازم شود فاما اگر پدر با شوهر آن دختر خلع کرد بهزار درم و خود ضامن مال باشد یعنی شوهر دختر را گفت من تا هزار درم خواهم داد خلع صحیح باشد طلاق بیفتد و هزار درم بر پدر لازم نشود برای شوهر آن دختر و مهر دختر ساقط نشود والله اعلم بالصواب۔

باب در بیان ظهار[1]

در هدایه و کنز و شامان آورده است هر که زن خود را بگوید که تو بر من همچون پشت مادر منی و یا تو بر من همچون خواهر منی این را ظهار گویند و این مرد که این سخن گفته است او را مظاهر میگویند و در هدایه و کافی آورده است هر که زن خود را بگوید که تو بر من همچون پشت مادر منی و یا تو بر من همچون پشت خواهر منی و یا تو بر من همچون پشت دختر منی حرام شود بر آن مرد نزدیکی آن زن و روا نباشد که اندام آن زن بساید و یا بگیرد و روا نباشد که آن زن را بوسه دهد و یا کنار بگیرد تا آن زمان که کفارت دهد و اگر آن زن نزدیکی کند پیش از آنکه کفارت بدهد استغفار بگوید و توبه کند و دیگر چیزی لازم نشود جز کفارت بار دیگر با آن زن نزدیکی نکند پیش از کفارت اگر مردے زن خود را بگوید تو بر من همچون پشت مادر منی و بدین گفتن نیت طلاق بکند طلاق واقع نشود زیرا که پیش ازین بدین لفظ طلاق واقع میشد و این منسوخ شده است و عمل بر منسوخ روا نباشد فاما بدین لفظ ظهار ثابت شود و این لفظ صریح است برای ظهار و اگر مردے زن خود را میگوید تو بر من همچون پشت مادر منی و یا همچون مادر منی آن مرد مظاهر باشد پیش از کفارت نزدیکی و کنار و بوسه روا نباشد و همین حکم است اگر گوید تو بر من همچون پشت خواهر منی و یا همچون پشت عمه منی و یا همچون پشت دیگر رضاعی منی او مظاهر باشد هر که زن خود را تشبیه با عورتے کند که پیوسته حرام است چون مادر و خواهر او مظاهر باشد در شامان آورده است اگر مردے زن خود را بگوید که تو بر من همچون فرج منی و یا تو بر من همچون پشت آن زنی که آن زن

---

[1] ظهار تشبیه دادن زن خود به تشبیهای در خواهر و دختر او و غیر ذالک ۱۲ غیاث اللغات [2] منسوخ از نسخ بمعنی دور کردن چیزے را بچیز دیگر که بهتر از آن باشد ۱۲ غیاث اللغات

را طلاق گفته است او مظاهر نباشد و در هدایه کافی آورده است اگر مردی زن خود را گوید سر تو بر من همچون پشت مادر
است و یا روی تو بر من همچون پشت مادر است و یا فرج تو بر من همچون پشت مادر است و یا نصف تو بر
من همچون پشت مادر است و یا ثلث تو بر من همچون پشت مادر من است او مظاهر باشد پیش از کفارت
نزدیکی و کنار[1] و بوسه روا نباشد و اگر مردی زن خود را گوید تو بر من مثل مادر منی و یا تو بر من همچون
مادر منی او را پرسیده شد که ترا چه نیت بود اگر گوید مرا نیت آن بود که چنانچه مادر را حرمت دارند و تعظیم
کنند ترا نیز حرمت[2] دارم و تعظیم کنم درین صورت مظاهر نباشد پس کفارت لازم نشود و اگر گوید مرا نیت ظهار
بود آن زمان ظهار ثابت شود و اگر گوید مرا نیت طلاق بود یک طلاق بائن واقع شود و اگر گوید مرا نیتی هیچ
نبود آن زمان هیچ ثابت نشود و زن بر آن مرد حرام نشود به قول امام اعظم و امام ابو یوسف است و امام محمد رحمه
الله میگوید او مظاهر باشد و اگر گوید مرا نیت آن بود که زن بر من حرام شود نزدیک امام ابو یوسف آن مرد مولی
باشد و نزدیک امام محمد رح آن مرد مظاهر باشد و در هدایه سند چیست اگر مردی زن خود را گوید تو بر من حرامی همچون
مادر من اگر نیت طلاق کرده باشد طلاق واقع شود و اگر نیت ظهار کرده باشد آن زمان ظهار ثابت شود
اگر هیچ نیتی نباشد و بقول امام ابو یوسف رحمة الله علیه ایلا ثابت شود و بر قول امام محمد رح مظاهر باشد
و اگر مردی زن خود را گوید تو بر من حرامی همچون پشت مادر من و آن مرد نیت طلاق و یا نیت ایلا داشت
طلاق و ایلا ثابت نشود و ظهار ثابت شود نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه صاحبین میگویند هر چه آن مرد نیت
کرده باشد همان ثابت شود و ظهار ثابت نشود مگر آنکه زن حره باشد پس اگر مردی کنیزک خود را گوید
تو بر من همچون پشت مادر منی آن مرد مظاهر نباشد مردی زنی را نکاح کرده است بی آنکه آن زن اجازت
نکاح کند و آن زن را گفت تو بر من همچون پشت مادر منی بعد از گفتن این سخن آن زن اجازت
نکاح کرد این ظهار باطل شود در هدایه هشامان هند چیست مردی چهار زن دارد و هر چهار زن را
میگوید شما بر من همچون پشت مادر منید او مظاهر از همه باشد پیش از کفارت فراهم آمدن و کنار
گرفتن و بوسه دادن با هیچ یکی روا نباشد و بر آن مرد واجب است که چهار کفارت بدهد پس هر
زنی یک کفارت تا با هر چهار زن نزدیکی تواند شد اگر مردی چهار زن دارد و هر چهار را میگوید من با شما
فراهم نیایم او مولی باشد از هر چهار زن تا یک کفارت برای هر چهار زن کافیست و در کافی آورده است
ظهار ذمی نزدیک ما صحیح نیست و نزدیک امام شافعی رح صحیح است اگر مسلمه از زن مسلمه خود مظاهر باشد

[1] کنار بالفتح کناره چیزی و بوسه و بکسر یعنی بغل و آغوش ۱۲ منه [2] حرمت معزز داشتن و حرام شدن ۱۲ کنز الدقائق

پس زن وشوی هر دو مرتد شدند و باز اسلام آوردند ظهار میان ایشان باقی باشد نزدیک امام اعظم رح پس اگر پیش از کفارت نزدیکی و بوسه و کنار روا نباشد و نزدیک صاحبین چون هر دو مرتد شدند ظهار ساقط باشد

فصل در بیان کفارت ظهار — در هدایه مسطور است هر که مظاهر شود بر وی کفارت لازم است و کفارت ظهار این است که برده[1] یک آزاد کند و اگر برده نیابد پس دو ماه متصل روزه دارد و اگر دو ماه متصل روزه نتواند داشت آن زمان شصت مسکین را طعام بدهد یکی ازین سه کفارت بدهد بر ترتیبی که گفته شد و پیش از کفارت فراهم آمدن از کنار و بوسه روا نباشد و چون یکی ازین سه چیز برین ترتیب داده باشد فراهم آمدن و کنار گرفتن و بوسه دادن بر آن مرد حلال شود و اگر برده آزاد کند خواه برده مسلم آزاد کند خواه کافر خواه غلام آزاد کند خواه کنیزک خواه بزرگ خواه خورد و اگر برده آزاد کند که هر دو چشم او کور است از کفارت ظهار واقع نشود و اگر برده آزاد کند که هر دو دست او بریده اند و یا هر دو پای او بریده اند از کفارت ظهار واقع نشود فاما اگر برده آزاد کند که یک چشم او کور است و یک دست از جانبی بریده اند و یک پای از جانب دیگر بریده اند از کفارت واقع شود فاما اگر برده آزاد کند که یک دست و یک پای هر دو از یک جانب بریده اند آن برده آزاد کند از کفارت ظهار واقع نشود

در هدایه و **کافی** آورده است اگر برده آزاد کند که کر است[2] اگر کری است که چون در گوش او فریاد کنند بشنود از کفارت واقع شود و اگر کری است که چون در گوش او فریاد کنند هیچ نشنود آن زمان از کفارت واقع نشود و کری که اصلا نمی‌شنود آن است که مادر زاد باشد و هر که مادر زاد است او گنگ نیز باشد و روا نباشد آزاد کردن برده گنگ از کفارت فاما اگر بنده آزاد کند که مرتد است اگر غلام باشد بعضی گفته اند از کفارت واقع شود و بعضی گفته اند نشود و اگر کنیزک باشد باتفاق علما کفارت واقع شود در هدایه آورده است روا نباشد آزاد کردن برده که هر دو نر انگشت او بریده باشند و روا نباشد آزاد کردن بنده دیوانه و اگر دیوانه است که وقتی دیوانه می‌شود و وقتی هشیار می‌شود آن چنان دیوانه روا باشد

در **کافی** مسطور است که روا است آزاد کردن برده که خصی باشد و یا هر سه بریده باشند و یا گوشها بریده باشند و در هدایه و کافی آورده است روا نباشد آزاد کردن مدبر و ام ولد از کفارت و یا اگر مکاتب از کفارت ظهار آزاد کند اگر آن مکاتب چیزی از مال کتابت نداده است روا باشد و اگر آن مکاتب

---

[1] برده بالفتح بمعنی غلام و کنیزک و دایه از بهار عجم و این لفظ ترکی است و در برهان بمعنی اسیر ۱۲ غیاث
[2] کر با کاف عجمی ناشنو یعنی کسیکه گوش او بهره نشنوند ۱۲ غیاث اللغات

فصل در بیان کفارت ظهار

چیزے از مال کتابت داده است روا نباشد مگر بیک روایت از امام اعظم رحمة الله علیه و اگر مردے پدر خود را
بہا خرید و یا پسر خود را بہا خرید پدر و پسر بر آنمرد آزاد شوند و اگر آنمرد وقت خریدن نیت کفارت
ظہار و یا کفارت سوگند کند از کفارت واقع شوند و اگر نیمے برده آزاد کند از کفارت که آن برده نیمے
در ملک اوست و نیمے برده در ملک دیگرے اگر آنمرد غنی نیست باتفاق روا نباشد و اگر غنی است آنمرد
بہای آن نیمے دیگر لازم شود که شریک خود را بدهد و اگر این نیمے دوم نیز از کفارت آزاد کند نزدیک امام
اعظم رحمة الله علیه روا نباشد و نزدیک صاحبین رحمهما الله روا باشد و این روایت در هدایه ورده است و اگر مردے برده
تمام در ملک خود دارد و اگر نیمے از آن برده از کفارت ظہار آزاد کند بعد از آن نیمے دیگر آزاد کند از کفارت ظہار
واقع شود و در هدایه و کافی آورده است مردی تمام برده در ملک خود دارد و نیمی از آن برده از کفارت ظہار آزاد
کرد پیش از آنکه نیمے دومی آزاد کند و باز آنکه از وی مظاهر شده بود فراهم آمد بعد از فراهم آمدن نیمے
باقی از کفارت ظہار نیز آزاد کرد نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه روا نباشد و نزدیک صاحبین رحمهما الله روا باشد
مردے مظاهر شد و مفلس و برده آزاد کردن ندارد کفارت آنمرد آن است که دو ماه متصل روزه دارد
خارج ماه رمضان شریف و خارج روز هر دو عید و خارج روزهاے تشریق[2] زیرا که ماه رمضان
فریضه است از کفارت ظہار واقع نشود و روزهای عید و روزهاے ایام تشریق هر دو ممنوع
است آن نیز از کفارت ظہار واقع نشود پس خارج این هر سه چیز دو ماه متصل روزه بدارد
و در کافی آورده است اگر مردی دو ماه متصل روزه داشته است یکماه میان این دو ماه رمضان بود
و یا میان این دو ماه روز عید و یا روزهای تشریق بود از کفارت ظہار این روزها واقع نشود از سر روزها
بدارد و در هدایه و کافی آورده است باید که مظاهر اول دو ماه روزه متصل بدارد و بعد از آن با آن زن فراهم
آید اگر در میان دو ماه که روزهای کفارت میداشت با آن زن نزدیکی در شب کند عمداً و یا در روز نزدیکی
کند بفراموشی روزها از سر گیرد دو ماه دیگر روزه متصل بدارد و این قول امام اعظم و امام محمد است و امام ابو یوسف
رحمه الله میگوید از سر روزها ندارد فاما اگر در روز عمداً نزدیکی کند با آن عورت و یا با عورتے دیگر کند نزدیک هر سه
امام روزها از سر گیرد و اگر مردے دو ماه روزهای کفارت ظہار میداشت یک روز میان این دو ماه خطا کرد از سبب
زحمت[1] و یا بغیر زحمت باید که از سر دو ماه روزهای کفارت بدارد و در مشارقان میگوید عورتے دو ماه
روزه کفارت ماه رمضان میداشت آن عورت را حیض آمد و آن عورت بسبب حیض روزها خورد

[1] زحمت بالفتح مهربانی کردن ۱۲ رشیدی [2] تشریق سوی شرق رفتن و قدید کردن گوشت ۱۲ منه عبارت از نسخه رشیدیے

بران عورت واجب نیست که روزها از سر گیرد که عادت عورات بر آن ست که ماه خالی از حیض نباشد پس بضرورت همین روزها از وی محسوب باشد بنده از زن خود مظاهر شد بران بنده کفارت ظهار دو ماه متصل روزه واجب باشد و آزاد کردن و طعام شصت مسکین لازم نشود زیرا که بنده را ملکے نیست پس برده از کجا آزاد کند و طعام شصت مسکین را از کجا دهد هم ازان جهت بنده را میراث وا نیست اگرچه خوندگار او دن کند و اگر خوندگار از جهت بنده برده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هم از جهت بنده واقع نشود بر بنده همچنان واجب ست که دو ماه متصل روزه دارد و اگر مظاهر دو ماه متصل روزه نمی تواند داشت شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را نیمے صاع از گندم دهد یا قیمت نیمی صاع گندم یا یکصاع از جو یا یکصاع از خرما و یا قیمت یکصاع جو یا یکصاع خرما دهد اگر مردی ربع صاع گندم و نیم صاع جو هر مسکین را دهد هم روا باشد در هدایه و شفا هان و کافی آورده است فاما اگر مردے نیمی برده آزاد کند یک ماه متصل روزه داشت و یا نیمے برده آزاد کرد و سی مسکین را طعام داد از کفارت ظهار واقع نشود در هدایه و کافی آورده است مرد یکه مظاهر شده است گر دیگری را بگوید که از جهت این ظهار من شصت مسکین را طعام ده و آنمرد شصت مسکین را طعام از جهت ظهار او طعام دهد روا باشد و آنمرد نتواند که از وی بستاند آنچه بشصت مسکین را طعام داده است و فتوی برین قول است و نزدیک امام ابو یوسف آنمرد هر چه بشصت مسکین را داده است از مظاهر بستاند و اگر مظاهر شصت مسکین را طعام پخته دو وقت سیر خوراند یکے وقت چاشت و دوم وقت شب روا باشد و از کفارت ظهار واقع شود مگر آنکه میان این شصت مسکین کودکے باشد گر نه بر خوار است را که طعام کامل آن کودک نتواند خورد بجائے آن کودک یک نفر دیگر باید خوراند تا شصت مسکین درست شوند در کافی ہے گوید باید که شصت مسکین را دو وقت طعام سیر دهد یکے وقت چاشت و دوم وقت شب و یا یک وقت شب و دوم وقت سحر فاما اگر یک وقت شصت مسکین را طعام دهد از کفارت ظهار واقع نشود و اگر شصت مسکین را نان جو دهد باید که نانخورش نیز دهد تا سیر تواند خورد و در شفاهان آورده است که اول جنس نانخورش گوشت ست دوم جنس نانخورش شیر ست و جنس سوم نانخورش نمک ست در کافی و هدایه آورده است که در نان گندم نانخورش شرط نیست پس اگر نان گندم شصت مسکین را بے نان خورش داده شد از کفارت ظهار واقع شود و اگر شصت روز یک مسکین را

ک افطار روزه شکستن و روزه کشادن ۱۲ غیاث ۱۲ شربت بضم اول و تشدید را کتوه و تشدید تحتانی همے گیز یک به ہے جامع تمتع باشد ۱۲ ۱۲ نانخورش آنچه که نان با و خورده شود خواه آنچیز نمکین باشد خواه شیرین بهند سالن گویند ۱۲ غیاث

دوگان وقت طعام پخته میدهد روا باشد فاما اگر یک روز یک مسکین را صد و بیست بار طعام پخته میدهد از یکروز محسوب باشد و اگر یکی مسکین را شصت صاع خرما و یا شصت صاع جو یک روز بدهد اگر بدفعات داده است بعضی گویند روا باشد و بعضے گویند روا نباشد فاما اگر بیکدفعه داده است باتفاق روا نباشد مردی یکبار شصت مسکین را طعام داده بود که آن زن که از وی ظهار شده است نزدیکی کرد طعام از سر نگیرد مردی از دو زن ظهار کرده است و یا از یک زن دو بار ظهار شده است شصت مسکین را یگان یگان صاع گندم از هر دو ظهار یکبار داده است نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف رح از یک ظهار واقع شود و از دوم واقع نشود و نزدیک امام محمد رح از هر دو ظهار واقع شود و اگر شصت مسکین را یگان یگان صاع گندم از کفارت ظهار و کفارت روزه بدهد باتفاق از هر دو کفارت واقع شود و این در صورتیست که بیکدفعه بدهد فاما اگر بدو دفعه دهد باتفاق نزدیک هر سه امام از هر دو کفارت واقع شود بر مردی دو کفارت ظهار واجب شده بود و او دو برده آزاد کرد و از هر دو کفارت فاما تعین نکرد که این برده از کفارت ظهار اول و این برده از کفارت ظهار دوم این هر دو برده از کفارت واقع شود و همین حکمست اگر از هر دو کفارت چهار ماه روزه دارد و یا از هر دو کفارت صد و بیست مسکین را طعام دهد و تعین نکند که این از کفارت اول است و این از کفارت دوم ست و اگر مردی را دو کفارت ظهار یک برده آزاد و یا از هر دو کفارت دو ماه روزه دارد از یک کفارت ظهار واقع شود از هر کدام که او را خوش آید کفارت ظهار نیت کند فاما اگر بر مردی یک کفارت ظهار لازم شده بود دیگے کفارت قتل آمد یک برده از هر دو کفارت آزاد کرد از هیچ یکے واقع نشود **مسئله اول** بدان که اگر مردی را دو روزه از ماه رمضان فوت شده است اگر او یک روزه قضا بدارد و نیت از هر دو روزه قضا کند از یک روزه قضا واقع شود **مسئله دوم** بدان که اگر مردی را دو روزه قضا شده است فاما اگر یک روزه ماه رمضان قضا شده است و یک روزه نذر دارد و یک روزه قضا داشت و نیت از هر روزه قضا کرد و از هیچ یکی واقع شود

باب بیان لعان

و معنی لعان در لغت لعنت گفتن ست و در شریعت معنی لعان گفته آید انشاء الله تعالی و در هدایه و کفایه آورده است اگر مردی زن خود را بگوید تو زنا کرده و مرد را گواه نیست و مرد و زن هر دو اهل شهادت باشند یعنی عاقل و بالغ و زن از انها باشد که اگر کسے آن زن را نسبت بزنا کند آن کس را

مسکین بالکسر صیغه مبالغه بر وزن منفعیل یعنے بسیار بیحرکت و بے قوت اهل شرع کسی را گویند که هیچ چیز ندارد و فقیر کسے را گویند آن قدر مال نداشته باشد که زکوة برو واجب شود ۱۲ غیاث اللغات

حد قذف[1] بزنند و آن وقتی باشد که زن محصنه باشد و یا زن از مردی فرزند زاده و آنمرد میگوید آن
فرزند از من نیست این زن اگر با آن شوهر که قذف گفته است دعوای کند بر آن مرد لعان لازم شود و
اگر مرد لعان نکند آنمرد را حبس کنند تا آنزمان که لعان کنند و یا گوید که من دروغ گفته ام آن
زمان مرد را حد قذف زنند و اگر مرد لعان کند بر زن نیز واجب ست که لعان کند و اگر زن لعان نکند
زن را حبس کنند تا آن زمان که لعان کند و یا گوید که شوهر من راست گفت من زنا کرده ام و در هدایه
و کافی آورده است اگر شوهر بنده باشد و یا پیش ازین شوهر را حد قذف زده باشند بر شوهر حد قذف
لازم شود مگر آنکه گواه آزاد بگذارند و همین حکم ست اگر شوهر کافر ست صورت آنکه شوهر کافر باشد تهمت
کرد در هدایه آورده است مرد و زن هر دو کافر بودند و زن اسلام آورد و پیش از آنکه عرض اسلام بر شوهر
کنند و شوهر زن خود را قذف گفت بر شوهر حد قذف واجب شود مگر آنکه گواه آرد و در هدایه و کافی
آورده است اگر شوهر از اهل شهادت باشد یعنی از آنها باشد که گواهی او بشنوند فاما زن کنیزک ست
و یا کافره یعنی یهودیه و یا نصرانیه و یا حد قذف پیش ازان آن زن زده اند و یا زن از آنهاست
که اگر کسی آن زن را قذف گوید او را حد زنند چنانچه اگر زن زنا کرده است و یا کودک ست و یا دیوانه
است بر مرد نه حد لازم شود و نه لعان و اگر مرد و زن هر دو را حد قذف پیش ازین زده اند آنمرد زن
خود را النسبت بزنا کند و مرد را گواه نباشد مرد را حد قذف زنند صفت لعان تهمت که قاضی اول ابتدا از
مرد کند و مرد را بگوید که چهار بار بگو که گواهی میدهم من بالله راست گفته ام که این زن زنا کرده است چون مرد این
سخن چهار بار بگوید پنجم بار بگوید لعنت خدای بر من باد اگر من دروغ میگویم که این زن زنا کرده است هر بار که
این سخن گوید اشارت بجانب زن کند چون این سخن چهار بار گفته باشد پنجم بار لعنت بر خود انداخته باشد که اگر
دروغ گویم باید که آن زن نیز چهار بار بگوید که گواهی میدهم من بخدای که این مرد دروغ میگوید که مرا نسبت بزنا
میکند پنجم بار بگوید که خشم خدای بر من باد که اگر این مرد راست میگوید که من زنا کرده ام مرد و زن چون این
سخن بگویند این را لعان گویند در هدایه و کافی و کنز میگوید چون مرد و زن هر دو از لعان
فارغ شدند میان مرد و زن فرقت واقع نشود تا آن زمان که قاضی میان ایشان تفریق نکند
و چون قاضی میان ایشان تفریق کند یک طلاق بائن بر آن زن واقع شود نزدیک امام

---

[1] قذف بسنگ انداختن و دشنام دادن [2] [illegible] نسبت کردن ۱۲ غیاث [5] لعنت بالفتح نفرین
و بالضم آنکه مردم او را لعنت کنند و بالضم و فتح عین آنکه مردم را لعنت کنند ۱۲ [illegible]

نزدیک امام اعظم و امام محمد رحمہما اللہ و اگر مرد بعد از لعان گوید کہ من دروغ گفتہ ام کہ این زن زنا کردہ است مرد
را حد قذف بزنند و این مرد را روا باشد کہ ہمین زن را نکاح کند نزدیک امام اعظم و امام محمد رح و نزدیک
امام ابو یوسف رح این زن بران مرد حرام شود میان ایشان باز نکاح نہ پیوندد و در ہدایہ و کافی
آوردہ است اگر مرد زن را میگوید کہ این فرزند از من نہ زادۂ و میان مرد و زن لعان شد قاضی نسبت
فرزند از ان مرد دور کند و فرزند را باین زن نسبت کند پس آن فرزند از پدر میراث نبرد فاما از مادر
برد و در ہدایہ و کافی مے گوید اگر این چنین پسر را زکوٰۃ دہند و یا اگر از چنین پسرے زکوٰۃ بستانند
روا نباشد و گواہی این چنین پسرے در حق آن پدر نشنوند ہمین حکم است در حق میراث این پسر از
پدر محروم است فاما در احکام دیگرے گوئی پسر اوست در ہدایہ و کافی آوردہ است صورت
لعان اگر مرد زن گفتہ باشد کہ این فرزند[ل] از من نیست آن است کہ قاضی آن مرد را بگوید کہ بگو
گواہی مید ہم بخدا تعالے کہ من راست … گویم کہ این فرزند از من نیست و زن میگوید کہ
گواہی مید ہم بخدا تعالے کہ این مرد دروغ مے گوید کہ این فرزند از ین مرد است و اگر مرد زن را
گفتہ باشد کہ این فرزند از من نیست و تو زنا کردۂ آن زمان در لعان ہر دو چیزے ذکر کنند پس
مرد بگوید گواہی مید ہم بخدا تعالی کہ من راست می گویم کہ تو زنا کردۂ این فرزند از من نیست و زن میگوید
گواہی مید ہم بخدا تعالے کہ تو دروغ میگوئی کہ من زنا کردہ ام و این فرزند از تو نیست چون ہر دو
زن ہم چنین بگویند پس قاضی فرزند را نسبت از پدر دور کند و بمادر نسبت کند در ہدایہ و کافی
و شاہان آوردہ است کہ نزدیک امام اعظم و امام محمد رح چون قاضی بعد لعان حکم تفریق[ع] میان مرد و زن
کند نسبت فرزند از پدر منقطع شود پس حاجت نباشد کہ قاضی بزبان گوید کہ این فرزند را از نسبت پدر
دور کردم و نسبت بمادر کردم و نزدیک ابی یوسف رح قاضی بعد لعان میان مرد و زن تفریق کند و بگوید
کہ این فرزند را نسبت بمادر کردم و از نسبت پدر دور کردم اگر قاضی ہمچنین نگوید این فرزند از نسبت پدر
بیرون نیاید و فتوی برین قول است و اگر مرد بگوید من دروغ گفتہ ام قاضی آن مرد را حد قذف بزند روا
باشد کہ آن مرد ہمان زن را نکاح کند نزدیک امام اعظم و امام محمد رح اگر این مرد قذف گفتہ بود و این مرد را
حد قذف زدن روا باشد کہ این زن را نکاح کند نزدیک امام اعظم و امام محمد رح زیرا کہ چون آن مرد را حد قذف
زوند اہل لعان نماند زیرا کہ اہل شہادت نماند پس روا باشد کہ ہمان زن را نکاح کند نزدیک این

ل فرزند بفتح اول و سوم پسر و دختر ہر دو را گویند ۱۲ نجبات ع تفریق جدا شودن ۱۲ غیاث اللغات

هر دو امام صحبت و اگر این زن زنا کرده آن زن را حد زنا زدند روا باشد که آن مرد همان زن را نکاح کند نزدیک
این هر دو امام و اگر این زن زنا کرد و آن مرد را حد قذف زدند پس اگر آن مرد را پیش از آنکه حد قذف
زنند و یا آن زن را پیش از آنکه حد زنا زده شد اگر آن مرد این زن را باز نکاح کند باتفاق هر سه ائمه روا
نباشد مردے زن خود را قذف بزنا گفت و آن زن خورد ست و یا دیوانه ست آنگاه میان
مرد و زن لعان نباشد و همین حکم ست اگر شوهر کودک و یا دیوانه باشد و زن خود را قذف گوید
لعان میان مرد و زن روا نباشد در کافی مے گوید اگر فاسقے و یا کورے زن خود را قذف
گفت میان مرد و زن لعان نباشد در هدایه و کافی آورده ست اگر گنگے زن خود را باشارت بگوید
که تو زنا کرده و یا باشارت بگوید که این فرزند از من نیست میان مرد و زن لعان نباشد مردے زن
خود را می گوید این حمل که تو داری از من نیست بر آن مرد نه حد لازم آید و نه لعان و اینقول امام
اعظم و امام زفر رح ست و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح اگر این زن کم از شش ماه فرزند آرد لعان میان
مرد و زن ثابت شود اگر مردی زن خود را گفت تو زنا کرده و این حمل که تو داری از زناست
میان مرد و زن لعان ثابت شود نه ازین جهت که نفی حمل کرده ست بلکه ازین جهت که صریح
گفته ست که تو زنا کرده چون مرد و زن لعان کنند قاضی نفی حمل از آن مرد و نکند و زن مردے
فرزندے زاید اگر آن مرد بمجرد زادن فرزند بگوید که این فرزند از من نیست و یا آن زمان گوید که خلق
مبارکبادی آرند و یا برای آن فرزند گهواره خرید این سخن از مرد شنوند و نفی صحیح باشد لعان
میان مرد و زن ثابت شود و اگر آن زمان نفی فرزند نکرد و بعد از آن میگوید لعان ثابت شود و نسبت
فرزند از آن مرد منقطع نگردد و این قول امام اعظم رح ست و نزدیک صاحبین تا آن زمانکه زن در نفاس ست
اگر مردی نفی کند که این فرزند از من نیست صحیح نباشد و لعان ثابت شود و این در صورتیست که مرد
اگر حاضر باشد و زن فرزند زاید و اگر مرد غائب باشد و او را علم زادن از فرزند نباشد چون مرد بیاید
او را علم از زادن فرزند شود تواند که نفی کند در مقدار مدتے که مبارکبادی و هنر قبول کنند نزدیک
امام اعظم رحمة الله علیه نزدیک صاحبین اگر مقدار مدت نفاس نفی کند صحیح باشد پس لعان ثابت شود
و اگر زن مردے دو فرزند زاد از یک شکم و آن مردے گوید که اول فرزند از من نیست و فرزند دومی از من ست

---

۱ زنا بالکسر و بهمزه و بے همزه جماع غیر حلال کردن و بالفتح کوتاه و تنگ و بازدارنده بول ۱۲ منتخب ۲ صریح ظاهر و آشکار ۱۲ غیاث اللغات ۳ گهواره بالفتح نوعے از چارپای که برای راحت اطفال در هوا آویزند ۱۲ غیاث اللغات

پس نسبت هر دو فرزند از وے ثابت شود یعنی بعضے گفته اند که هر دو فرزند از وی باشند و مرد را
حد قذف بزنند زیرا که چون مرد گفت که فرزند دوم از منست گوئی که آنمرد دروغ گفت که فرزند
اول از من نیست و اگر آن مرد گوید که فرزند اول از منست و دوم فرزند از من نیست درین صورت
نیز هر دو فرزندان از ان مرد ثابت شوند و لعان بر مرد و زن لازم آید **باب در بیان احکام**
مردی که عنین باشد و غیر آن در کافی میگوید که عنین آنست که با زن نزدیکی نتواند کرد و اگر
با زن بکر نتواند کرد با زن ثیبه تواند کرد هم عنین باشد و این معنے از جهت زحمت باشد و یا از جهت
ضعف در خلقت و یا از جهت آنکه مرد پیر شده باشد در هدایه و کافی آورده است زنے که شوهر خواست
این شوهر را هر سه بریده بود یعنی خصیتین و آلت اگر آن زن گوید که مرا ازین شوهر رها کنانید فی
الحال آن زن را از ان شوهر رها کنند و مهلت ندهند فاما اگر شوهر عنین باشد و یا خصی باشد یعنے
خایها او کشیده باشد یکسال آن شوهر را مهلت دهند اگر با زن در یکسال نزدیکی کرد و زن را از ان
مرد رها کنند و اگر نزدیکی نکنند زن را از آنمرد رها کنند اگر زن گوید مرا رها کنانید و در شاهان گوید
یکسال از روز خصومت باید شمرد نه از روز نکاح در هدایه و کافی آورده است قاضی چون میان
ایشان یعنی میان مرد عنین و زن او تفریق کند یکطلاق بائن با آن زن واقع شود در کافی
میگوید که کنیزک مردی باذن خوندگار شوهر کرد و آن شوهر عنین پیدا شد یکسال شوهر را مهلت دهند
اگر درین سال نزدیکی نکند خوندگار کنیزک تفریق[1] کند قاضی آن کنیزک را از شوهر تفریق کند و این قول
امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد اگر آن کنیزک طلب تفریق کند و طلب خوندگار تفریق
نکند فتوی برین قول است و زن را تمام مهر بر عنین لازم شود اگر با آن خلوت صحیح کرده باشد زیرا که
خلوت عنین صحیح است و عدت بر زن لازم آید و این در صورتیست که اگر عنین گوید که من با این زن
نزدیکی نکرده ام فاما اگر عنین میگوید که من با این زن نزدیکی کرده ام و زن میگوید که او نزدیکی نکرده
است و دیگر زنان را بنماید چون زنان گفتند که بکر است گفته زن اختیار است خواه از شوهر خود جدا
کناند خواه نکناند فاما اگر عنین میگوید که من با این زن نزدیکی کرده ام زن میگوید که نکرده است اگر
زن ثیبه باشد سخن شوهر بشنوند با سوگند خورد که من با این زن نزدیکی کرده ام آن زن نتواند که طلب تفریق
کند و اگر شوهر میگوید که من با این زن نزدیکی کرده ام و زن میگوید نکرده است چون شوهر را سوگند

[1] تفریق جدا کردن ۱۲ غیاث اللغات

باب در بیان احکام مردی که عنین باشد و غیر آن

می دهند و سوگند بخورد در خصومت یکسال مهلت دهند و اگر زن بکر است قاضی زنان را بگوید که در فرج آن زن نظر کنند اگر زنان گویند که این زن بکر است مرد را یکسال مهلت دهند و اگر زنان گویند که این زن ثیبه است مرد را سوگند دهند اگر سوگند خورد زن را حق تفریق نباشد و اگر سوگند نخورد یک سال مرد را مهلت دهند و در هدایه و شاهان آورده است اگر یک زن عادله بگوید که این زن بکر است کافیست فاما احتیاط[1] آن است که اگر دو زن گویند که این زن بکر است قاضی بشنود و شناختن زن بکر آنست که به بیضه کبوتر امتحان کنند و بعضے گفته اند آن عورت را بگویند که استاده شود نزدیک دیواری بول کند اگر بول آن عورت بر دیوار رسیده باشد آن زمان بکر باشد و اگر بول آن عورت بر ران های او دویده باشد آن زمان آن عورت ثیبه باشد و در هدایه و کافی مذکور است اگر مرد خصی باشد و خصی آنست که آلت او باشد فاما بیضه[2] های او کشیده باشد یک سال خصی را نیز مهلت دهند چنانچه عنین فاما هر کسیکه هر دو از آن بریده باشد ورا مهلت یکسال ندهند زیرا که در مهلت فائده نیست و در کافی می گوید که چون عنین را مهلت دهند یک سال شمسی مهلت دهند نه سال قمری بعضے علما گفته اند که مهلت یکسال قمری دهند نه سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز است و جزوے از صد و بیست اجزاے روز است و سال قمری سی صد و پنجاه و چهار روز است و در مضمرات آورده است اگر مردی عنین باشد و زن در حالت نکاح میداند که این مرد عنین است و با این همه مرد را نکاح کرد این زن نتواند که با آن مرد دعوی کند و گوید که من در خانه تو نخواهم ماند و این عورت را اختیار نباشد و اگر در حالت نکاح زن نمیدانست که این مرد عنین است بعد از آن آن مرد عنین بیرون آمد آن زن را اختیار باشد یعنی اگر خوش آید با آن مرد قناعت کند و خیار آن زن بسکوت و یا بودن چندگاه با آن مرد باطل نشود و اگر زن را خوش نیاید بر قاضی بگوید که من با این مرد قناعت[3] نخواهم کرد مرا از این مرد رها کنید چون زن طلب فرقت کند قاضی یکسال از روز خصومت این مرد را مهلت دهد و ظاهر روایت است که دوازده ماه مهلت دهد خواه ماه در سی روز باشد خواه ماه در بیست و نه روز و از امام اعظم و امام محمد رح روایت کرده اند که یکسال بروز بشمرند آن مرد را سی صد و شصت و پنج روز و ربع روز و جزوے از صد و بیست اجزا روز مهلت دهند و روایت کرده است حسن از امام اعظم رح که یکسال شمسی آن مرد را مهلت دهند و همین قول محمد رح است و سال شمسی از سال قمری

---

[1] احتیاط گرد اگر دگرفتن ۱۲ غیاث اللغات [2] بیضه بالفتح تخم مرغ و بمعنی خود آهنی که سپاهیان بر سر نهند و میان هر چیزے و در اینجا مراد از خصیه است ۱۲ [3] قناعت بالفتح راضی شدن باندک چیز و در کشف بکسر نوشته ۱۲ غیاث

یازده روز زیاده است و در کافی مذکور است روزهای حیض[1] و ماه رمضان داخل سال است فاما اگر مرد
و یا زن را زحمت باشد روزهای زحمت داخل سال نیست خارج روزهائے زحمت یک سال
مهلت دهند و چون عنین را یک سال مهلت دادند عنین میگوید که من با این زن نزدیکی کرده ام و زن
مے گوید نکرده است زنان آن عورت را ببینند اگر گویند این عورت بکر است آن زن را اختیار باشد
اگر خوش آید هم برین مرد قناعت کند و اگر خوش نیاید شوهر دیگر کند و اگر زنان گویند که این زن ثیبه است
مرد را سوگند بدهند و اگر مرد سوگند نخورد زن را اختیار باشد و اگر شوهر سوگند خورد آن زمان زن را
اختیار نباشد سخن شوهر بشنوند که نزدیکی کرده است و اگر این زن پیش از خواستن شوهر عنین ثیبه بود
سخن شوهر بشنوند با سوگند چنانچه بالا گفته شده است چون زن را اختیار دادند گفت من همین شوهر
را اختیار کردم بعد از ان نتواند که با شوهر دعوے کند که من در خانه تو نمانم و اگر زن را علتے باشد
چنانچه پیسی[2] و جز آن شوهر را اختیار نیست یعنی مرد نتواند که بگوید که این زن را نخواهم خواست فاما طلاق تواند
گفت و نزدیک امام شافعی رح اگر در زن یکے ازین چهار عیب باشد شوهر آن زن را رد کند یکے پیسی
که بدان اندام مے ریزد دوم پیسی سپید سوم دیوانگی چهارم آنکه خاص در ان محل استخوان
باشد که از ان جهت نزدیکی نتواند کرد و اگر زن گنده بغل باشد و یا زن را دنبلها بسیار باشد
باتفاق شوهر را اختیار نباشد و اگر شوهر را پیسی باشد که اندام میگداز[د] و یا پیسی سپید باشد و یا
شوهر دیوانه باشد زن را اختیار نباشد یعنے زن نتواند که بگوید من این شوهر را نخواهم خواست
و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف رح است و نزدیک امام محمد رح زن را درین صورت اختیار باشد خواه
این مرد بخواهد خواه نخواهد ۞ در کافی مذکور است عورتے شوهر مذکور معتوه هست و آن شوهر عنین بود آن
عورت خصومت با آن شوهر معتوه کند یا ولی آن معتوه کند و یک سال معتوه را مهلت دهند و معتوه
آن است که بعضے افعال و اقوال هوشیاران کند و بعضی افعال و اقوال دیوانگان کند

باب در بیان عدت ـ در هدایه و شاهان و کافی مے گوید چون مردے زن خود را طلاق بائن
و یا طلاق رجعی گفت بعد از نزدیکی و یا میان مرد و زن فرقت بعد از نزدیکی بے طلاق افتاد چنانکه
اگر کنیزک مردی با زن خوندگار شوی خواسته بود و آن کنیزک آزاد شد و شوهر را نمی خواهد فرقت میان

باب در بیان عدت

[1] حیض بالفتح حون حیض آمدن زن را ۱۲ رشیدی [2] پیسی بیا مصدرے بمعنی پیسه شدن و در غیاث اللغات نوشته که پیسه بالکسر یاے مجهول و سین مهمله بمعنے ابلق یعنی هر چیز یکه سیاه و سفیدی آمیخته باشد ۱۲ صراح [3] عدت عبارت از نهادن است که بر زن واجب است

کنیزک و شوہر واقع شود فاما طلاق واقع نشود و یا عورتے غیر ہمجنس خود را خواستہ بود و قرابتیان آن
عورت این نکاح را فسخ[1] کنانند فرقت میان مرد و زن واقع شود بے طلاق و یا عورتے بالغہ شد
و در کودکے نکاح او غیر پدر و جد کردہ بودند آن عورت بعد از بلوغ آن شوہر را نمی خواہد فرقت میان مرد
و زن واقع شود بے طلاق و یا مردی زن خود را خرید و یا عورت شوہر خود را خرید میان مرد و زن فرقت
واقع شود بے طلاق درین ہمہ صورتہا بر زن عدت لازم آید و اگر آن عورت حرہ باشد حیض نمے بیند
عدت آن زن سہ ماہ باشد در کافی مے گوید عدت در صورتے لازم شود کہ شوہر با زن نزدیکی کردہ
باشد بعد ازان طلاق گوید و یا فرقت بے طلاق واقع شود شوہر دیگر کند فاما اگر زن پیش از نزدیکی
طلاق گوید و یا پیش از نزدیکی فرقت واقع شود عدت بر آن زن لازم نشود و خلوت صحیح بمنزلہ نزدیکی
ست پس اگر بعد خلوت صحیح طلاق گوید عدت بر زن لازم شود در ہدایہ و کافی آوردہ است اگر عورت
حیض نمے بیند از جہت آنکہ کودک ست و یا از جہت آنکہ بغایت بزرگ شدہ است عدت او سہ ماہ
است و ہمین حکم ست اگر عورتے باسال بالغ شدہ است و حیض ندیدہ است عدت او سہ ماہ باشد
و اگر عورتے حمل دارد عدت او بوضع حمل ست یعنی عدت او وقتے بگذرد کہ آن زن حاملہ فرزند
زاید این در صورتے ست کہ عورت آزاد باشد و اگر عورت کنیزک باشد عدت آن کنیزک در طلاق
و در فرقت کہ بے طلاق ست دو حیض ست اگر حیض مے بیند و اگر حیض نمے بیند عدت آن
کنیزک یک نیم ماہ باشد و کنیزک کہ مدبرہ باشد و یا ام ولد ست و یا مکاتبہ است حکم کنیزک دارد این
بیان عدت طلاق بود فاما عدت حرہ در وفات[2] آن ست یعنے اگر شوہر عورتے حرہ نقل کرد
عدت آن حرہ چہار ماہ و دہ روز ست خواہ آن حرہ خورد باشد خواہ بزرگ مسلمہ باشد و یا کافرہ یعنے
یہودیہ و نصرانیہ مرد با آن عورت نزدیکی کردہ باشد و یا نہ و یا خلوت صحیح کردہ باشد یا نہ و اگر شوہر کنیزک
نقل کرد عدت آن کنیزک دو ماہ و پنج روز ست و عدت حاملہ آنست کہ فرزند زاید خواہ آن حاملہ آزاد
باشد خواہ بندہ خواہ عدت طلاق باشد خواہ عدت وفات خواہ عدت فرقت باشد بے طلاق امیر
المؤمنین عمر خطاب رضی اللہ تعالی عنہ مے فرماید کہ عورتے کہ شوہر او نقل کردہ ست و آن عورت
حاملہ بود و فرزند زاید عدت آن عورت بگذرد و اگر شوہر او را ہنوز محل ندادہ باشد پس روا باشد

[1] فسخ بالفتح فساد کردن در فکر و بازگردانیدن در بیع و نکاح و برگردانیدن عزم ۱۲ غیاث اللغات
[2] وفات بالفتح مصدر ست از مجرد بزیادت تا بمعنے مرگ ۱۲ غیاث اللغات

که آن زن شوهر دیگر کند همچنان زنان مردے زن آزاد خود را در حالت زحمت سه طلاق گفته بود
و یا یکطلاق بائن گفته بود و آن عورت در عدت طلاق بود که آمرد نقل کرد بر آن عورت چهار ماه و ده
روز عدت وفات لازم شود فاما درین چهار ماه و ده روز باید که سه حیض هم ببیند از عدت بیرون آید و
اگر درین عدت چهار ماه و ده روز سه حیض نه ببیند تا آنزمان که سه حیض ببیند از عدت بیرون نیاید این قول
امام اعظم و امام محمد رح است و نزدیک امام ابو یوسف رح عدت آن عورت سه حیض ست خواه کم از چهار ماه و ده روز ببیند
خواه زیاده از چهار ماه و ده روز ببیند و این درصورتیست که اگر آمرد در حالت زحمت سه طلاق و یا یک
طلاق بائن گفته باشد فاما اگر آمرد در حالت صحت یک طلاق رجعی گفته باشد باتفاق هر سه امام
بران زن چهار ماه و ده روز عدت وفات لازم آید خواه درین مدت سه حیض ببیند خواه نه ببیند مردے
کنیزک دیگرے را نکاح کرده بود و آن کنیزک را بعد نزدیکی طلاق رجعی گفته بود و این کنیزک درون عدت
بود که خوندگار آن کنیزک را آزاد کرد بران کنیزک عدت حرّه لازم شود یعنی سه حیض لازم شود اگر حیض
ببیند و اگر حیض نه بیند سه ماه لازم شود اگر آمرد آن کنیزک را طلاق بائن گفته بود و یا شوهر آن کنیزک
نقل کرده بود و آن کنیزک در عدت وفات بود و یا در عدت طلاق بائن بود که خوندگار آن کنیزک را
آزاد کرد عدت کنیزکان بران کنیزک لازم شود و عدت حرّه لازم نشود در کافی مذکورست عورتے
بغایت بزرگ شده است بحدے رسیده است که مثل این عورت حیض نه بیند چون عورت بدین حد رسید
خون نه بیند او را آئسه گویند و بعضے علما گفته اند که چون عورت پنجاه و پنجساله شود حیض نه بیند آن را
آئسه گویند پس اگر آن زن آئسه عدت بماه داشته بود بعد از آن خون دید یعنی هنوز سه ماه نگذشته
بود که او را حیض آمد عدت که بماه داشته بود باطل شود باید که عدت بر سه حیض وارد در کافی آورده است
این درصورتیست که آن زن آئسه حیض بر عادت قدیم دیده باشد و اگر عورتے دو حیض دیده بود که
آئسه شد عدت او بماه شد در هدایه و کافی آورده است مردے عورتے را نکاح فاسد کرد و یا
بعورتے بشبهه نزدیکی کرد چنانچه اگر دانست که این زنان آن مردست برین عورت هر دو عدّت
لازم شود در فرقت و مردن و مردے از کنیزک فرزند زاده بود و آن مرد نقل کرد و یا آن کنیزک را
هم در حیات خود آزاد کرد بران کنیزک سه حیض عدت لازم شود اگر حیض مے بیند و اگر حیض نمے
بیند آن زنان سه ماه عدت دارد در هدایه و شامی و کافی آورده است اگر خوندگار ام ولد

---

[1] آئسه اسم فاعل ایاس ست که بمعنے ناامید شدن سے آید ۱۲ کذا فی الرشیدی

نقل کرد یا ام ولدۂ آزاد کرد و آن ام ولد حامله بود عدت آن ام ولد زادن فرزندست اگر ولی
کودک برای کودک عورتے نکاح کرده بود و آن کودک نقل کرد و آن عورت حامله بود عدت آن
عورت آن ست که فرزند زاید و اگر بعد نقل کودک آن عورت را حمل مانده عدت آن عورت بماه باشد
نه بزادن فرزند صورت این مسئله آنست که اگر زن بعد از مردن کودک کم از ششماه فرزند زاد معلوم
شود که این فرزند هم در حیات آن کودک در شکم این عورت بود و اگر بعد از نقل این کودک این عورت
ششماه یا بیشتر از ششماه فرزند زاید معلوم شود که این فرزند در حیات آن کودک در شکم این عورت
نبود و فتوی[1] برین قول ست و در هر دو صورت نسب[1] از ان کودک ثابت نشود زیرا که قابل نسبت
که کودک فرزند زاید نا ما اگر بالغے نقل کرد و زن آن بالغے را بعد نقل آن بالغ حمل پیدا شد عدت
آن زن بزادن فرزندست و نسب از ان بالغ ثابت شود اگرچه بعد نقل آن بالغ درون دو
سال فرزند آورده هست مردے زن خود را طلاق در حالت حیض گفت حیضے که دران طلاق
گفته آن محسوب[2] از عدت نباشد سه حیض خارج آن حیض باید تا عدت بگذرد در هدایه و شاهان
آورده هست عورتے درون عدت بود آن عورت را مردے نزدیکی بشبه کرد چنانچه اگر آن عورت
پیش از گذشتن عدت شوهرے دیگر کرد و آن شوهر با این عورت نزدیکی کرد پس میان این مرد و این زن
فرقت واقع شود و یا شوهر اول با همان زن که در عدت بود نزدیکی کرد و مے گوید که من دانستم
که مرا نزدیکی روا ست بران عورت دو عدت لازم شود فاما چون این عورت بعد ازان سه حیض
بیند هر دو عدت بگذرد و این سه حیض بجاے هر دو عدت باشد و اگر از عدت اول یک حیض گذشته
بود که برین زن عدت دوم لازم شود چون این عورت دو حیض دیگر به بیند این هر دو حیض از هر
دو عدت باشد و عدت اولی[3] تمام شود و براے اتمام عدت دوم یک حیض دیگر به بیند از عدت
دوم نیز بیرون آید **در کافی** آورده هست عورت در عدت وفات بود آن عورت را
مردے بشبه نزدیکی کرد بران عورت لازم ست که در عدت وفات بچهار ماه و ده روز بدارد فاما
باید که درین چهار ماه و ده روز سه حیض نیز به بیند **در کافی** مذکورست ابتداء عدت در طلاق از روز
طلاق ست یعنی آن روز که مرد زن طلاق گوید هم ازان روز عدت بشمرد و چون مرد نقل

---

[1] نسب بفتحتین نسل و نژاد از صراح ۱۲ غیاث [2] محسوب حساب داده شده ۱۲ [3] اولے بالفتح محسوب تر و سزاوار تر و بضم اول بمعنے مؤنث اول ۱۲ غیاث اللغات

کرده هم روز نقل عدت وفات بشمرند اگر زنی را طلاق افتاد و یا شوهر نقل کرد آن شوهر نمیداند که
این زن را طلاق افتاده است و یا شوهر نقل کرده است تا آن زمان که عدت گذشته بر آن زن عدت دیگر
بعد از دانستن لازم نشود و در هدایه و شاهان میگوید فتوی آنست که اگر مرد وی اقرار کند که ششماه است که آن مرد
زن خود را طلاق گفته است عدت آن زن از امروز گیرند نه از ششماه و در هدایه و کافی و شاهان آورده است
عدت در نکاح فاسد بعد از تفریق بشمرند و یا بعد آنکه آن مرد بزبان بر آن عورت بگوید من بعد از این با تو نزدیکی نکنم
یعنی بعد گفتن این سخن عدت بشمرند و در هدایه و کافی هست رجعت عورتی میگوید که عدت من گذشته و من از
عدت بیرون آمده ام و مرد میگوید که عدت تو نگذشته است سخن زن بشنوند و چون سوگند خورد که عدت من
گذشته است مردی زنی داشت با آن نزدیکی کرد و بعد از نزدیکی آن زن را یک طلاق باین گفت آن زن در عدت
بود که آن مرد با این عورت نکاح کرد پیش از نزدیکی باز طلاق گفت بر آن مرد تمام مهر نکاح دوم لازم شود و عدت
از سر گیرد این قول امام اعظم و امام ابو یوسف است و نزدیک محمد رح مهر نکاح دوم لازم شود و همان عدت اول تمام
کند و نزدیک امام زفر رح بر این زن اصلاً عدت لازم نشود و اگر ذمی ذمیه را طلاق گوید عدت بر آن زن لازم
نشود و همین حکم است اگر حربیه مسلمه شود و در دار اسلام شود و آن حربیه اور دار حرب شوهر بود بر آن حربیه
عدت لازم نشود پس اگر آن زن حربیه پیش از عدت شوهری دیگر کند روا باشد مگر آنکه حامله باشد
و این قول امام اعظم است و نزدیک صاحبین بر این حربیه پیش از عدت لازم شود و اگر اعتقاد ذمی بر آن باشد که
بعد از طلاق عدت بر آن زن لازم میشود آن زمان عدت لازم شود و یک روایت از امام اعظم است که حربیه
که مسلمه شود و در دار اسلام در آید نکاح آن حربیه مسلمه روا باشد پیش از عدت اگرچه حامله باشد فاما نزدیکی شوهر
را روا نباشد تا آن زمان که فرزند نزاید و فتوی آنست که نکاح این حربیه روا نیست اگرچه حامله باشد والله اعلم

فصل در بیان سوگ[1]

در هدایه و کافی و شاهان آورده است چون مرد زن خود را طلاق باین
گوید و یا مرد بمیرد بر زن سوگ واجب شود اگر زن مسلمه بالغه عاقله باشد پیغمبر علیه السلام فرمود که حلال نیست
مر زنی را که ایمان بخدا تعالی آورده باشد که سوگ دارد برای مرده بیش از سه روز مگر برای شوهر که
آن چهار ماه و ده روز سوگ دارد و سوگ آنست که زن خوشبوی نمالد و خود را نیاراید و سرمه نکشد و روغن
خوشبوی و غیره خوشبوی نمالد نه در اندام و نه در موی سر مگر بعذر چنانچه زحمت و چون زحمت و غمن

[1] سوگ بواو مجهول و کاف فارسی بمعنی ماتم و این لفظ مشترک است در میان فارسی و هندی ۱۲ عورت بالفتح اندام
شرم زهر چه از دیدن و نمودن آن شرم می آید و بمعنی زن در عرف شهرت دارد و مجاز است ۱۲ غیاث

فصل در بیان سوگ

بمالد و یا سرمه کشد باید که نیت آن عورت تداوی باشد نه آرایش و اگر آن عورت را عادت بود که روغن
در اندام و سر انداختی اگر ترس آن باشد که اگر روغن نیندازد غالب آنکه او را مضرت رسد اگر آن مضرت مستحکم
باشد روا باشد که روغن اندازد و نیت آرایش نکند و همین حکمت اگر زن را احتیاج باشد بپوشش ابریشم و حنا
در دست و پای بمالد و جامه رنگ معصفری و یا بزعفران رنگ کرده باشد بپوشد و اگر زن کتابیه باشد یعنی یهودیه
یا نصرانیه و یا زن خورد باشد سوگ بر ایشان لازم نیست فاما بر کنیزک چون شوهر او بمیرد و یا طلاق بائن بگوید
سوگ لازم شود زیرا که در سوگ حق خدمت خوندگار فوت نمی شود فاما کنیزک اگرچه در سوگ باشد بیرون آمدن
از خانه او را حرام نباشد تا حق خوندگار فوت نشود و در عدت نکاح فاسد سوگ نیست و اگر خواجه ام ولد خود را آزاد
کرد عدت بر آن ام ولد لازم شود فاما در آن عدت سوگ ندارد و در کافی و شاهان آورده است زنی در
عدت است اگر مردی آن زن را بگوید که خوبی و صالحی من نیز میخواهم که خدای تعالی مرا زن صالحه روزی کند مثل این
الفاظ اگر گوید باکی نیست زیرا که کنایت[1] است فاما اگر عورتی در عدت است پس بر آن عورت صریح نشاید گفت
که من ترا نکاح خواهم کرد و در هدایه و کافی آورده است مردی چون زن خود را طلاق گفت رجعی یا بائن
آن زن را بیرون آمدن از آنخانه روا نیست نه شب و نه روز فاما عورتی که شوهر او مرده باشد او را متوفی عنها زوجها
گویند اگر آن زن از خانه در روز و یا بعضی از شب بیرون آید روا باشد فاما باید که شب در آن خانه نخسپد و امام محمد رح
همیگوید زنی که شوهر او نقل کرده است اگر کم از نیم شب بیرون خانه باشد بر وی باکی نیست و امام شمس الائمه حلوائی میگوید
که این روایت صحیح است که بر زن چون عدت لازم شود باید که عدت در خانه بدارد که در آنخانه او را پیش از طلاق
سکونت بود و او را در آن خانه که طلاق افتاده است چون شوهر او نقل کرد در خانه که آن عورت بود همدران خانه
بدارد و اگر زن در خانه مادر و پدر رفته مرد آن زن را طلاق گفت باید که آن زن باز گردد و در خانه شوهر باید
عدت بدارد و اگر شوهر نقل کرد و خانه آن شوهر میراثیان حصه کردند و حصه زن که در آن خانه آمده است این زن را
بس نمیکند و میراثیان آن زن را از حصه خود بیرون میکنند ضرورتا آن عورت از آن خانه بیرون آید و در خانه دیگر عدت
بدارد و همین حکمت اگر در آن خانه ترس دزدان باشد و یا آنخانه را خلل گرفته است و یا ترس افتادن است و یا در آن خانه
باجرت بود و بعد مردن شوهر مقدور دادن اجرت[2] ندارد در این صورتها از آن خانه بیرون آید و در خانه دیگر عدت بدارد
و از آن خانه دیگر بی عذر بیرون نیاید مسئله مردی زن خود را سه طلاق گفته است یا یک طلاق بائن گفته است و آن زن در
عدت است باید که درمیان مرد و زن پرده باشد اگرچه یک خانه است چون پرده میان ایشان باشد گویی بمنزله دو خانه

---

[1] کنایت بالکسر پوشیده سخن گفتن و سخن پوشیده ۱۲ غیاث [2] اجرت بالضم مزد ۱۲ منتخب غیاث اللغات من عینه

باشد پس هم دران خانه ماند مگر آنکه شوهر فاسق باشد که ترس آن باشد که در زبان نزدیکی کند آن زمان آن
زن ازان خانه بیرون آید و اولی آنست که درین صورت شوهر ازان خانه بیرون آید و زن بیرون نیاید و اگر قاضی
عورتی دیگری را میان زن و شوهر بدارد و آن عورت چنان باشد که شوهر را از نزدیکی با زن منع تواند کرد آن بهتر باشد
و اگر خانه تنگ ست که مرد و زن را بس نکند باید که زن ازانخانه بیرون آید فاما بهتر آنست که مرد بیرون آید و
زن بیرون نیاید و در هدایه و شاهان مذکورست مردی با زن خود در راه مکه میرفت و در میان راه زن خود را سه طلاق
گفت و یا مرد نقل در غیر شهر کرد اگر شهر آن عورت کم از سه روز راه باشد بشهر خود باز گردد و اگر شهر آن عورت سه روز راه
اگر آن عورت را خوش آید بشهر خود باز گردد و اگر خوش آید در مکه برود و اگر مکه از آن مقام سه روز راه است خواه با آن
عورت محرم باشد خواه نباشد فاما بهتر آنست که باز گردد و در شهر خود در آید و عدت در خانه شوهر بدارد و این در صورتی
بود که اگر در میان راه در غیر شهر مرد سه طلاق گفت و یا نقل کرد و اگر در شهر که سه طلاق گفته است و یا نقل کرده باشد آن
زمان باید که هم دران شهر عدت بدارد و اگر مکه و شهر او هر دو ازان مقام سه گان روزه راه باشد بعد از گذشتن عدت
بیرون آید با محرم خواه در مکه و خواه در شهر خود باز گردد و اگر با آن عورت محرم باشد و این قول امام اعظم رح است
و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح اگر با آن عورت محرم باشد یا کسی نباشد که ازان شهر پیش از عدت بیرون
آید باب در بیان ثبوت نسب - در هدایه آورده است مردی زن خود را طلاق رجعی گفته است و اگر
این زن بعد از طلاق فرزندی زاید نسب آن از مرد ثابت شود یعنی این فرزند از آن مرد باشد اگرچه بعد از طلاق فرزند
بیشتر از دو سال زاده باشد تا آن زن با آنکه اقرار بگذشتن عدت نکرده است فرزند از آن مرد باشد پس آن زن فرزند که
بعد طلاق رجعی زاده است اگر کم از دو سال زاده باشد آن زن از شوهر جدا شود زیرا که چون فرزند از عدت بیرون
آید نسب آن از مرد ثابت شود و اگر فرزند بیشتر از دو سال زاده باشد بزادن فرزند رجعت[1] ثابت شود و اگر مرد زن
خود را طلاق بائنه گفته بود و آن زن بعد از طلاق فرزند بود نسب از آن مرد ثابت شود و اگر فرزند بعد طلاق کم از دو سال
زاده باشد و اگر فرزند بعد از طلاق پیش از دو سال زاده باشد نسب از آن مرد ثابت نشود مگر آنکه آن مرد دعوی کند که این
فرزند از منست در کافی آورده است مردی گفت اگر من فلانه را نکاح کنم آن فلانه را طلاق و آن فلانه را نکاح کرد
پس آن زن فرزندی از شش ماه بعد از نکاح زاد نسب آن فرزند از آن مرد ثابت شود بر آن مرد مهر لازم شود و اگر شوهر عورتی
نقل کرد و آن عورت بعد از نقل شوهر فرزندی کم از دو سال زاد نسب آن فرزند ازان شوهر باشد که نقل کرده است

باب در بیان ثبوت نسب

---

[1] بس بمعنی بسیار و بمعنی کافی و یکی از حروف تشبیه چون شیر بس یعنی مانند شیر ۱۲ غیاث اللغات ۔ [2] رجعت بالفتح بمعنی باز گشتن و باز گشتن بسوی زن مطلقه و باز گشتن کوکب سیاره سوای مهر و ماه از سیر طبعی خود که از مغرب بسوی مشرق است ۱۲ غیاث

در هدایه و کافی و شاهان هند حسب بریعورتے عدت از طلاق بائن و یا از طلاق رجعی لازم شده بود و آن عورت اقرار کرد که عدت من گذشت بعد از اقرار کردن فرزندی کم از شش ماه وقت اقرار زاد آن فرزند از آنمرد باشد که طلاق گفته است و اگر بعد از اقرار فرزند یکه در شش ماه زاد و فرزند از آنمرد نباشد که طلاق گفته است عورتے در عدت بود فرزند زاد شوهر آنعورت می گوید که فرزند از من نزاده این فرزند آنمرد نباشد مگر آنکه آن عورت دو مرد یا یکمرد و دو زن گواه آرد بر بینه این عورت این فرزند زاده است اگر آن عورت را در عدت حمل ظاهر شده بود یا مرد اعتبار کرده باشد که این عورت از من حامله است در نصورت آن فرزند از آنمرد باشد اگرچه آنعورت گواه نیارد و نزدیک صاحبین رح اگر یکعورت مسلمه عادله گواهی دهد فرزند از آنمرد باشد فاما اگر پیش از طلاق زنے فرزند زاد و مرد انکار میکند و میگوید که تو فرزند از من نزاده گواهی یکعورت حره مسلمه عاقله و عادله نزدیک بر سه امام بشنوند شوهر عورتے نقل کرده بود و آن عورت در عدت وفات بود و آنعورت میگوید که من این فرزند زاده ام و میراثیان میگویند است می گوید فاما گواهی بشنوند که این فرزند از میت زاده است و این فرزند با میراثیان میراث دارد و کاملنسب آن میت وقتی ثابت شود که اگر میان میراثیان و غیر میراثیان دو مرد یا یکمرد و دو زن گواهی دهند که این زن فرزند زاده است اگر میراثیان و یا تمام زنان باشند نسب این فرزند از آن میت بگفته ایشان از آنمرد ثابت شود

در هدایه و کافی میگوید مردی زنی را نکاح کرد و آن زن بعد نکاح فرزند کم از شش ماه زاده است نسب از آنمرد ثابت نشود یعنی فرزند از آنمرد نباشد اگر عورتے فرزندی شش ماه بعد از نکاح و یا بیشتر از شش ماه زاد نسب از آنمرد ثابت شود که این فرزند از آنمرد باشد خواه آنمرد ساکت[۲] باشد خواه اقرار کند که این فرزند از من است فاما اگر مرد بگوید که این عورت فرزند از من نزاده است بگواهی یکعورت که حره عادله مسلمه باشد ثابت شود که این فرزند از آنمرد است و اگر بعد از زادن فرزند میگوید که چهار ماه شده است که من این زن را نکاح کرده ام و زن میگوید که شش ماه شده است که این مرد مرا نکاح کرده است سخن زن بشنوند که شش ماه است که او نکاح کرده است و آن فرزند آن زن از آنمرد باشد چون سخن زن بشنوند بر زن سوگند لازم نشود نزدیک امام اعظم و نزدیک صاحبین رح سوگند بر آن زن لازم شود مردی زن خود را گفته بود که اگر تو فرزند بزائی ترا طلاق داین زن می گوید که من فرزند زاده ام و مردی گوید که تو نزاده آنمرد اقرار بحمل آن نکرده بود و حمل آن زن ظاهر نبود آن عورت همان یکدایه که فرزند بحضور[۳] آن زاده است گواه می آرد نزدیک امام اعظم رح این گواهی نشنوند پس بر آن زن طلاق واقع نشود و نزدیک صاحبین رحمهما این گواهی بشنوند پس بر آن زن طلاق واقع شود

[۱] فرزند بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم پسر و دختر هر دو را گویند ۱۲ غیاث اللغات [۲] ساکت بکسر کاف خاموش ۱۲ غ

[۳] حضور بضمتین مصدر است بمعنے حاضر شدن نقیض غیبت ۱۲ غیاث اللغات

و اگر مردی اقرار بحمل آن زن کرده بود و بعد از آن میگوید که اگر تو فرزند میزائی ترا طلاق و آن زن میگوید که من از تو
فرزند زاده‌ام و مرد میگوید که تو نزاده بر آن زن طلاق واقع شود اگرچه دایه هم گواهی ندهد و نزدیک صاحبین تا آن زن
که دایه گواهی ندهد طلاق واقع نشود و در هدایه و کافی میگوید اکثر مدت حمل دو سال است یعنی فرزند در شکم بود تا دو
سال بماند و بیش از دو سال نماند و اقل مدت حمل شش ماه یعنی فرزند کم از شش ماه زاده نشود و مردی کنیزک مردی را نکاح
کرده بود و آن کنیزک را دخول نیز کرده بود و بعد از دخول آن مرد کنیزک را طلاق گفت و بعد از گفتن طلاق آن کنیزک
بهای خریده و آن کنیزک فرزندی کم از شش ماه بعد از خریدن بزاد نسب آن از مرد ثابت شود و آن فرزند از آن مرد باشد
و اگر فرزند از شش ماه و یا بیش از شش ماه بعد از خریدن بزاید بر آن مرد لازم نیست که بگوید این فرزند از منست فاما اگر گوید که
این فرزند از من است پدری از وی ثابت باشد و نسب ثابت شود و این در صورتیست که اگر بعد از دخول آن کنیزک
را یک طلاق گفته باشد رجعی یا بائن فاما اگر طلاق پیش از دخول گفته بود و آن کنیزک بعد از خریدن فرزند زاد آن فرزند
از نیمرد نباشد مگر آنکه این فرزند کم از شش ماه زاده باشد بعد از طلاق و اگر آن مرد آن کنیزک را دو طلاق گفته بود و بعد از
خریدن آن کنیزک فرزند زاد اگر پس از طلاق فرزندی تا دو سال زاده باشد فرزند از آن مرد باشد مرد کنیزک خود را میگوید اگر در
شکم تو فرزند است آن فرزند از منست آن کنیزک میگوید که من فرزند زاده‌ام و یکنفر دایه گواهی میدهد که این کنیزک فرزند زاده
است نسب از آن مرد ثابت شود و آن کنیزک ام ولد آن مرد گردد و در کافی میگوید که این در صورتیست که اگر این کنیزک
فرزند کم از شش ماه زاده باشد از وقت اقرار و اگر فرزند از شش ماه و یا بیش از شش ماه از وقت اقرار زاده باشد آن فرزند
از آن مرد نباشد و در هدایه و کافی میگوید مردی با کودکی میگوید که این پسر از من است و بعد از گفتن این سخن آن مرد نقل کرد
و بعد از نقل کردن آن مرد مادر آن کودک میگوید که من زن آن مرد ام و این فرزند پسر اوست و این زن و پسر هر دو از آن مرد
میراث ببرد و این در صورتیست که اگر خلق را معلوم باشد که این عورت آزاد است و مادر این کودک است و اگر خلق را معلوم
نیست که این زن آزاد است و یا بنده است و میر اثیان میگویند که تو بنده پدر ما بودی و از تو فرزند زاده است و تو زن پدر ما نبودی
در این صورت آن عورت را میراث نباید مگر آنکه گواه آرد برآنکه من حره‌ام و یا برآنکه من بنده پدر شما بودم و پدر شما مرا آزاد
کرده بود و بعد از آن نکاح کرد **باب در بیان حق پرورش کودکان** در کافی میگوید مادر را حق است که فرزند را
پرورش دهد پیش از طلاق و بعد از طلاق مگر آنکه مادر مرتده شود یا بدکار باشد که ترس است که فرزند را پرورش
ندهد زیرا که مادر مهربان‌تر است از پدر پس پرورش فرزند از وی بهتر آید فاما نفقه فرزند بر پدر لازم است اگرچه حق
پرورش بر مادر باشد و در هدایه میگوید چون مرد و زن خود را طلاق گفت و تفرقت میان مرد و زن واقع شود مادر را حق باشد

عقد نکاح با کسی مجامعت کردن عقد نکاح شوهر که به شش نفر تجهیز کرده مردم از سه تا ده و بسیار بسیاران بر یک پس طلاق گفته یعنی جدا کرده هم آنچه باشد

یعنی اولی ست که پرورش فرزند بروی باشد فاما نفقه فرزند بر پدر باشد در هدایه و کافی و شاهان گوید
اگر مادر بعد فرزند را قبول نکند در پرورش نه دید مادر را جبر نکند و فتوی بر این قول ست مگر آنکه آن فرزند ذی رحم محرم دیگر
نباشد جز مادر آن زمان مادر را جبر کنند و اگر دختر را مادر نباشد و یا مادر ربود فاما نقل کرده ست و یا مادر شوهر دیگر کرده
ست آن زمان حق برای پرورش فرزند مادر مادر ست یعنی جده مادری تا آنجا که باشد و اگر مادر نباشد و یا مادر مادر ربود فاما
نقل ده و مادر مادر شوهر دگر کرده آن زمان حق برای پرورش فرزند مادر پدر ست یعنی جده پدریست و اگر فرزند را جده پدری
نباشد و یا جده پدری نقل کرده و یا شوهر دیگر کرده آن زمان اول حق پرورش خواهر حقیقی ست و اگر خواهر حقیقی نباشد آن زمان
حق خواهر مادریست و اگر خواهر مادری نباشد آن زمان حق خواهر پدریست و در یک روایت در بعد از خواهر حقیقی خاله حق ست نه
خواهر پدری و بعد از خواهر پدری بحکم روایت اولی حق دختر خواهر پدریست و بعد از دختر خواهر حقیقی دختر خواهر
مادریست و بعد از دختر خواهر مادری خاله حقیقی ست و بعد از خاله حقیقی خاله مادریست و بعد از خاله مادر خاله پدریست و
از خاله پدری عمه حقیقی ست و بعد از عمه حقیقی عمه مادریست و بعد از عمه مادری عمه پدری ست و بعد از عمه پدری
خاله مادریست که خاله حقیقی باشد مادر خورد که را و بعد از خاله مادری خاله پدریست و بعد از خاله پدری عمات اند
بدین ترتیب دختران خواهر کودک حق اند از دختران برادر کودک فاما دختران عم کودک و دختران خاله کودک
را حق پرورش کودک نیست و هر عورتی را حق پرورش کودک ست اگر شوهر کند حق پرورش کودک آن زن را
نباشد مگر آنکه شوهر ذو رحم محرم کودک باشد چنانچه جده مادری اگر جد کودک بخواهد یا مادر کودک را اگر عم کودک را
بخواهد حق پرورش کودک باطل شود و حق پرورش هر عورتی را که باعتبار شوهر ساقط شده باشد اگر آن شوهر آن
عورت را طلاق گوید آن عورت را باز حق پرورش کودک باشد در هدایه میگوید اگر شوهر میگوید که این زن شوهر دیگر
کرده ست پس حق پرورش کودک این زن را نباشد و زن میگوید که من شوهر دیگر نکرده ام سخن زن بشنوند مگر
آنکه شوهر اول گواه آرد و اگر زن گوید که من شوهر دیگر کرده بودم فاما آن شوهر مرا طلاق گفته ست پس حق
پرورش کودک مرا باشد و اگر شوهر غیر معین گوید سخن زن بشنوند و اگر شوهری معین گوید آن زمان سخن زن نشنوند
که مرا طلاق گفته ست مگر آنکه آن شوهر نیز قبول کند که طلاق گفته ام اگر کودک را مادر و هیچ عورتی که ایشان
حق پرورش ست نیست آن زمان آن کودک را به پدر دهند بعد از آن پدر پدر ست تا آنجا که بالاتر باشد و بعد پدر
پدر برادر حقیقی ست و بعد از آن برادر پدری و بعد از آن پسر برادر حقیقی و بعد از آن پسر برادر پدری ست بعد از آن عم

اخ حقیقی پسر ... لاثق ... منتخب کودک مرکب از کود که بمعنی فضله و نجاست ست چون اطفال بیهوش و رزیدن اختیار و
احتیاط ندارند لهذا چنین گفته اند ۱۲ ۵۳ عم بالفتح و تشدید میم برادر پدر ۱۲ منتخب

پدر نیست فاما فرزندان عم را حق پرورش دخترک نیست وحق پرورش پسرک ست وبعد از عم پدری پسر عم
حقیقی وبعد از پسر عم حقیقی پسر عم پدری نیست واگر خوردک را پدر ومردان دیگر که گفتم نباشد آن زمان خوردک را
به برادر مادری دهند وبعد از ان خاله حقیقی را دهند وبعد از ان خاله پدری را دهند وبعد از ان خاله مادری را
دهند واگر کودک را عم هست فاما فاسق هست که امن ازوی نیست آنچنان عم را حق پرورش نباشد واگر کودک را برادر
وهم عم آنکه میان ایشان صالح ترست حق پرورش او را باشد واگر هر دو صالح اند آنکه در سن[1] بزرگ باشد او را حق
پرورش باشد ودر هدایه شاهان میگوید مادر وجده احق ست بکودک اگر پسرک باشد تا آن زمان که طعام و آب
خود تواند خورد وجامه خود تواند پوشید واستنجا خود تواند کرد یعنی ازار بند خود باز تواند کرد وخود باز تواند بست
ودر هدایه شاهان میگوید که پسرک تا آن زمان که هفت ساله نشده ست بر مادر باشد وچون هفت ساله شود
پدر از آن مادر پسرک را بستاند وامام محمد رح میگوید دخترک چون بحد شهوت رسد پدر از مادر بستاند اگرچه بالغه نشده
باشد وهر که جز مادر وجده هست احق ست بپرورش دخترک تا آن زمان که دخترک بحد شهوت نرسیده ست امرو هی کنیزک
خود را و یا ام ولد خود را بدیگری نکاح داده بود آن کنیزک وام ولد فرزند زاد بعد از زادن فرزند خداوندگار آن کنیزک
ام ولد را آزاد کرد وشوهر کنیزک وام ولد را طلاق گفت این کنیزک وام ولد را حق پرورش فرزند خود باشد
وحق پرورش خداوندگار را نباشد فاما پیش از آزادی ایشان را حق پرورش فرزند نیست ودر کافی میگوید چون
کنیزک را شوهر وی طلاق گوید وآن کنیزک را فرزند خود از ان شوهر باشد حق پرورش آن فرزند خداوندگار کنیزک
را باشد نه پدر آن فرزند را اگرچه پدر آزاد باشد واگر شوهر کنیزک آزاد ست وکنیزک را طلاق نگفته ست حق پرورش
فرزند درین صورت نیز خداوندگار کنیزک ست مسئله زنی کتابیه را خواسته بود وفرزندی میان ایشان متولد[2] شد
آن فرزند مسلم باشد نه کتابیه اگر آن مسلم آن کتابیه را طلاق گوید پرورش فرزند کتابیه کند نه آن پدر که مسلم
ست تا آن زمان که فرزند دینی در نمیابد چون فرزند دین دریابد و یا بسن آن باشد که این فرزند را الفت
بکفر خواهد شد آن زمان آن فرزند را از ان کتابیه پدر را باید ستاند وچون میان مرد وزن فرقت واقع شود
درمیان ایشان فرزندان باشند فرزندان پدر را باید ستاند چنانچه بالا گفته شده ست فاما فرزند را گویند
که بر هر که از مادر وپدر ترا خوش آید برو وباش ونزدیک امام شافعی رح چون فرزند تمیزی دریابد او را گویند که بر
هر که ترا خوش آید برو وباش عورتی با شوهر خود خلع کرد ودر خلع شرط کرد که فرزندان خورد هم پیش تو خواهند بود

---

[1] سن بالکسر وتشدید نون زندگانی سال وعمر ومقدار عمر کذا فی رشیدی ۱۲ [2] متولد صیغه اسم فاعل معنی زاینده ۱۲ منه
الفت خو کردن ودوستی وبلفظ دادن ونهادن وگرفتن کردن مستعمل ۱۲ غیاث اللغات

خلع صحیح باشد پس آن زن را طلاق واقع شود و آن شرط که زن گفته است که فرزندان خورد بر تو هم خواهند
بود صحیح نباشد فرزندان خورد هم بر پدر باشند **فصل در بیان سفر رفتن زنان را با فرزندان**
خورد خواه بغیر فرزندان در کافی می گوید زن مردی می خواهد که جائے سفر کند یا جای برود آن زن را
سفر کردن و رفتن بے اذن شوہر روا نیست خواه با فرزندان خورد برود فاما اگر شوہر زن را طلاق گفت و عدت زن گذشت
و آن زن را فرزندان خورد از آن شوہر ہستند و این زن ہم در آن شہر است که نکاح در آن شہر شده است این زن نتواند که
ازین شہر با فرزندان خورد در شہر دیگر برود زیراکه پدر از دیدار فرزندان خود محروم ماند مگر آنکه شہرے باشد که نزدیک
شہر آن زن است بجدیکه اگر پدر ازین شہر در آن شہر برود برائے دیدن فرزندان و شب باز تواند که در شہر خود بیاید
آنزمان زن تواند که ازین شہر در آن شہر با فرزندان خود برود که نکاح آنزن در آن شہرے شده بود آن بانکه
این زن را شوہر طلاق گفته است و زن در شہرے دیگر است بعد از طلاق و گذشتن عدت آنزن میخواہد بدران شہر
که نکاح شده است با فرزندان خورد برود درینصورت زن بتواند که با فرزندان خورد دران شہر رود که نکاح آن
زن دران شہر شده است و اگر زن می خواہد که با فرزندان خورد در شہر دیگر رود که نکاح این زن دران شہر نبود
و آن شہر قدیم از آن زن نیست نتواند که با فرزندان خورد دران شہر رود و اگر آن شہر که زن میخواہد که با فرزندان
خورد دران شہر رود که آن شہر از آن زن قدیم است فاما نکاح آن زن دران شہر نبود نتواند که دران شہر با
فرزندان خورد رود و اگر آن شہر که زن می خواہد با فرزندان خورد رود و آن شہری قدیم از آن زن نیست فاما
نکاح این زن که دران شہر شده است بروایت جامع صغیر می تواند که با فرزندان خورد دران شہر رود و بروایت
اصل[1] نتواند که دران شہر رود و فتوی بر منقول است تا پدر از دیدار فرزندان محروم نماند پس حاصل آنست که اگر ہر دو
چیز باشد یعنی ہم شہر قدیم آن زن باشد و ہم نکاح او دران شہر شده باشد زن تواند که با فرزندان خورد دران
شہر برود اگر یکے ازین دو باشد آنزمان زن با فرزندان خورد نتواند رفت و اگر زن با فرزندان خورد میخواہد که
از دیہی بدیہے دیگر رود اگر ہر دو دیہہ نزدیک اند چنانچه اگر پدر از یک دیہہ بدیہہ دوم برود و فرزندان را ببیند و شب
باز در دیہہ خود آید زن بتواند که با فرزندان خود و ہمچنین در دیہہ برود اگر دیہہ دوم که زن می خواہد که دران دیہہ رود
این چنین نباشد آنزمان دران دیہہ با فرزندان خود نتواند رفت مگر آنکه در دیہہ دوم نکاح آن زن شده
باشد و سکونت قدیم نیز دران دیہہ آن زن را بوده باشد آن زمان تواند که با فرزندان خورد دران دیہہ رود و در
ہدایه میگوید اگر از دیہہ بشہر میخواہد که با فرزندان خورد دران شہر برود تواند فاما اگر از شہر می خواہد که با فرزندان خورد در

فصل در بیان زنان از شہر رفتن با فرزندان خورد و خواه بغیر فرزندان

[1] اصل نام کتاب مبسوط که تصنیف امام محمد رحمة ۱۲

دیه برده نتواند مگر آنکه آن زن دران دیه شده باشد آن زن تواند که از شهر دران دیه رود و این روایت
در کافی آورده است و هم در کافی میگوید زن نتواند که فرزندان خود را در دار حرب برد اگرچه نکاح آن زن
در دار حرب شده باشد و مادر را روا نباشد که بهر فرزند خورد چیزی از مال فرزندان بخرد و یا چیزی از
مال ایشان بفروشد مگر آنکه او را وصیت کرده باشد چنانچه اگر قاضی مادر را گفته باشد یا پدر وصیت مادر
فرزندان کرده باشد آن زمان مادر بجهت فرزندان خورد از مال ایشان بفروخت تواند کرد **باب در بیان**
نفقه بر مرد واجب است که زن خود را نفقه دهد زن مسلمه باشد و یا کافره غنیه باشد و یا فقیره مدخوله باشد یا غیر مدخوله
درخانهٔ شوهر رفته باشد یا نرفته باشد و بعضی علما گفته اند اگر زن درخانهٔ شوهر نرفته باشد نفقهٔ زن بر شوهر واجب
نشود فاما فتوی آنست که چون نکاح صحیح شده باشد نفقهٔ زن بر مرد واجب است اگرچه زن درخانهٔ شوهر نرفته
باشد و اگر مرد بعد صحت نکاح زن را درخانهٔ خود می طلبد و زن امتناع نمیکند و یا زن میگوید که مهر من بده تا
درخانهٔ تو درایم نفقه بر مرد واجب شود و اگر زن درخانهٔ شوهر نمیرود و امتناع بغیر حق میکند چنانچه اگر شوهر مهر زن
داده است و یا مهر مهلت است و مهلت نرسیده است و یا زن مهر را به شوهر بخشیده است درینصورتها مرد زن را درخانه
خود میطلبد و زن درخانهٔ شوهر نمیرود نفقهٔ آن زن بر مرد واجب نباشد و در هدایه میگوید در نفقه حال مرد
و زن در توانگری و فقیری باید دید و فتوی برین قول است پس اگر زن و مرد هر دو توانگر اند نفقهٔ توانگران برای
زن بر مرد لازم شود و اگر مرد و زن هر دو فقیر اند نفقهٔ فقیران لازم شود و اگر زن فقیر باشد و شوهر توانگر بر
مرد نفقهٔ متوسط لازم شود یعنی فرود تر از نفقهٔ توانگران و بالاتر از نفقهٔ درویشان و نزدیک امام کرخی حال مرد
در توانگری و درویشی باید دید نه حال زن و در شاهان و کافی میگوید که ظاهر روایت آنست که در نفقه حال
مرد در توانگری و درویشی باید دید پس فتوی بر قول امام کرخی باشد و اگر زن توانگر باشد و شوهر درویش
بر شوهر نفقه واجب شود که بیشتر باشد از نفقه که در حال فقیری زن لازم شده در هدایه و کافی و شاهان
میگوید اگر زن از شوهر امتناع پیش از دخول میکند تا مهر خود که فی الحال است میطلبد که قبول کرده بود بستاند
بر مرد نفقه لازم شود و اگر زن ناشزه باشد و ناشزه زنی را گویند که از خانهٔ شوهر بیرون رفته باشد و نفس
خود از شوهر منع میکند نفقهٔ آن زن بر مرد واجب نشود مگر آنکه باز درخانهٔ شوهر آید آن زمان نفقهٔ زن بر شوهر
لازم شود و اگر زن اندر خانهٔ شوهر است مگر شوهر را از دیگی کردن نمیدهد بر مرد نفقه لازم شود زیرا که زن چون درخانه

باب در بیان نفقه

نفقه بفتحات اول و ثانی و ثالث آنچه بعیال و اطفال خورش دهند ۱۲ غ متوسط از توسط یعنی میانه روی و معتدل
و اسط کردن ۱۲ غیاث ۱۳ کرخی منسوب بکرخ که نام دیهیست قریب بغداد و قیل محله از بغداد ۱۲ غیاث اللغات

شوهر است شوهر میتواند که بزور با زن فراهم آید پس نفقه بر شوهر لازم شود و در کافی میگوید اگر خانه که زن در آن
خانه میماند ملک آن زن است و شوهر را در آن خانه در آمدن نمی دهد آن زن را نفقه لازم نشود و اگر شوهر در خانه نه باشد
که غصب[1] کرده است و زن در آنخانه نمیباشد بر مرد نفقه لازم شود و در هدایه و شاهان میگوید اگر زن کودک
است که نزدیکی با آن زن نتواند کرد مرد را ازان زن بسبب کودکی غنیت نیز نیست نفقه بر مرد لازم نشود و اگر
زن کودکست که لائق صحبت نیست ولیکن مرد را ازان غنیت باشد آنزمان نفقه بر مرد لازم شود و اگر زن
در خانه شوهر زحمتی است نفقه بر مرد لازم شود و در کافی میگوید اگر زن کودکست که مثل آنرا نزدیکی تواند کرد
نفقه زن بر مرد لازم شود و اگر مثل آنرا نزدیکی نتوان کرد نفقه زن بر مرد لازم نشود تا آنزمان که بحدی رسد که با آن
زن نزدیکی تواند کرد خواه آن زن کودکست خواه در خانه شوهر باشد خواه در خانه پدر باشد علما اختلاف کرده
اند که زن چه مقدار باید تا با آن زن نزدیکی توان کرد و بعضی گفته اند چون زن نه ساله شود نزدیکی با آن زن تواند کرد
فاما فتوی آنست که سال را اعتباری نیست معاینه[2] بیند اگر زن کودک هفت ساله است که با آن زن فراهم آمدن تواند
نفقه بر آن مرد لازم شود و اگر نه ساله است که با آن فراهم آمدن نتواند نفقه بر مرد لازم نشود و در هدایه و کافی
میگوید اگر مرد کودک است که نزدیکی نتواند کرد و زن بزرگ است نفقه آن زن بر آن کودک باشد از مال آن کودک نفقه
آن زن دهند و اگر مرد و زن هر دو کودک باشند که نزدیکی نتوانند کرد نفقه لازم نشود و در کافی میگوید
اگر عورتی مردی را وام دادنی دارد و آن کس آن عورت را حبس کنانید بر مرد نفقه آن زن لازم نشود
و همین حکم است اگر کسی زن کسی را غصب کرده برد و یا زن در حج با محرم میرود نفقه آن زن لازم نشود
نزدیک امام ابو یوسف اگر زن با محرم در حج برود آن نفقه بر مرد لازم شود که در حضر لازم میشد و نفقه سفر لازم
نشود و همچو اگر مرد و زن هر دو یک جا در حج روند باتفاق زن را نفقه باید داد و تمام نفقه آن لازم شود که در حضر لازم میشود
و نفقه سفر لازم نشود چنانچه اگر مرد را زن هر روز در حضر سه سیر طعام باید و جیتل[3] میباید و در سفر سه سیر طعام و سه جیتل است و مرد را بها
دو جیتل که بهای سه سیر طعام که در حضر بود لازم شود و سه جیتل که بهای سه سیر طعام در سفر است لازم نشود و اگر مرد که
زن او سوار شده در حج میرود نفقه دایه مرد لازم نشود و اگر زن زحمتی دارد تا در خانه شوهر هنوز نرفته است
بر مرد لازم نیست و اگر در خانه شوهر رفته است و زحمتی شده نفقه بر مرد لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف نفقه لازم

---

[1] غصب بفتح اول و سکون ثانی بستم گرفتن چیزی را از کسی ۱۲ غیاث [2] معاینه رو برو چیزی را دیدن و با چشم چاره شدن
[3] جیتل بالکسر و یای معروف و فتح تای فوقانی نوعی از سیم مسکوک و این لفظ هندیست و بعضی نوشته که بمعنی
درم است که بیست و پنجم حصه فلس باشد ۱۲ غیاث اللغات

نشود و اگر زحمتی باشد که با آن زحمت طاقت نزدیکی نیارد نفقه بر مرد لازم شود اگرچه در خانه شوهر زحمتی شده باشد
و نزدیک امام اعظم و امام محمد رح نفقه لازم شود زیرا که اگر آنمرد نزدیکی نتواند کرد بوسه و کنار گرفتن بتواند پس نفقه
لازم شود و یک روایت از امام ابو یوسف رح آنست که اگر زن در خانه شوهر با زحمت رفته است نفقه بر شوهر
لازم نشود و آن زن را باز گرداند در خانه آن زن و اگر زن در خانه شوهر تندرست رفته بود و بعد از آن هم در خانه
شوهر زحمتی شده نفقه بر مرد لازم شود و زن را باز نگرداند در خانه آن زن مگر آنکه بعد مدتی دراز زحمتی باشد علما گفته
اند این تفصیل که امام ابو یوسف رح میگوید نیکوست پس فتوی برین قول باشد و در هدایه و کافی میگوید زن
مردی خادمی میدارد و آنمرد توانگرست بر آنمرد نفقه خادم زن نیز لازم شود چنانچه نفقه زن و خادم زن کسی را
گویند که خدمت پیش زن کند و نفقه خادم زن بر مرد وقتی لازم شود که زن آزاد باشد اما اگر زن بنده دیگرے
باشد آنزمان نفقه خادم بر مرد واجب نشود زیرا که چون کنیز کست و خود خادمست او را حاجت خادمی نیست
در شاهان میگوید اگر زن و دختر بزرگان باشد و مرد طعام پخته مهیا[ه] نمی کند آنزمان نفقه خادم نیز بر مرد
لازم شود و اگر مرد زن را طعام پخته مهیا میدهد نفقه خادم بر مرد لازم نشود و اگر زن را دو خادم است بعوض نفقه یک خادم
لازم شود و از آن خادم دوم لازم نشود و نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه نفقه هر دو خادم زن بر مرد لازم شود یکی مهم خانه کار
کند و یکی دیگر کار بیرون خانه کند و صاحبین رح میگویند نفقه یک خادم کافی است کار خانه و کار بیرون خانه میتواند کرد پس همان
یک خادم کافیست و اگر شوهر خود خادم زن شود آنزمان نیز نفقه خادم زن بر شوهر لازم نشود علما گفته اند که شوهر
توانگرست نفقه خادم زن آنمقدار لازم شود که نفقه زن بر شوهر فقیر لازم میشود یعنی نفقه خادم زن بر شوهر توانگر لا بدی
و زیادت بر لا بدی لازم نیست **در کافی و فتاوی سمرقندی** آورده است اگر زن از دختر بزرگان باشد و زن را
خادمان باشند بر مرد نفقه دو خادم لازم شود و زیاده از دو لازم نشود دیگر روایت از امام ابو یوسف آنست که اگر زن
بغایت توانگرست و از دختر بزرگانست و پدر زن نیز بغایت بزرگ و توانگر بود و در کار خیر خادمان بسیار یافته بوده
مرد نفقه لازم تمام خادمان زن شود و این روایت در شاهان نیز آورده است که مرد زن را میگویند من خادم زن را نفقه نمیدهم
و خادم خود ترا میدهم تا ترا خدمت کند و زن قبول نمیکند بر مرد نفقه خادم زن لازم شود و اگر زن را غلامی ظاهر
نباشد آنزمان نفقه خادم بر مرد لازم نیست و این در ظاهر روایت است و این در صورتیست اگر مرد توانگر باشد
و اگر مرد درویش باشد نفقه خادم زن بر مرد لازم نیست اگرچه زن را خادم باشد و فتوی بر ین قول است اگر خادم

ملـه مهیا اسم مفعول است از تهیه بفتح اول و کسر های هوز و فتح یای تحتانی مشدده آماده گردان ۱۲ لا بدی بضم بای موحده
و تشدید دال مهمله بمعنی نا چار مرکب از لا نفی و بدی بمعنی چاره ۱۲ غیاث اللغات من بیعیه

ملک زن باشد باتفاق علما نفقه آن خادم بر مرد واجب شود و اگر خادم زن حره باشد و یا کنیزک دیگرے
باشد علما اختلاف کرده اند در ہدایه و کافی و شاہان آورده ست اگر مردے درویش باشد بحدیکه او بعقد آن
آن نماند که آن زن را نفقه دہد درین صورت زن را از شوہر جدا نکنانند بلکه قاضی زن را نفقه تعین کند و بگوید که
قرض بر شوہر کند و نفقه خود بستاند شوہر آن قرض را ادا خواہد کرد و چون زن قرض از مردمان بجهت نفقه خود بر
شوہر کند و قاضی زن را گفته باشد آن قرض بر شوہر لازم شود پس درین بینی کسیکه زن را قرض داده است
تواند که قرض خود از شوہر زن طلب کند چنانچه از زن طلب کند و اگر قاضی از نفقه تعین نکند فاما این سخن نگفت
که قرض[1] نفقه بر شوہر خود کن و زن قرض کرد د نفقه خود خورد و آن مال رب دین از شوہر زن آن قرض نتواند
طلبید فاما از زن طلب کند و زن از شوہر طلب کند در ہدایه و کافی آورده ست شوہر زنے درویش بود
قاضی بنفقه درویش بر شوہر حکم کرده بود بعد چند گاه شوہر آن زن غنی شد و زن بر شوہر دعوی کرد و نفقه
توانگران طلب کرد قاضی حکم بنفقه توانگران کند و اگر چند گاه گذشت که مرد زن را نفقه نداد از جهت که شوہر حاضر
نبود یا حاضر بود فاما نفقه زن را نداد و زن نفقه از مال خود خورد و یا از کسے قرض کرد و زن از شوہر نفقه
گذشته می طلبید زن را نفقه گذشته از شوہر نیابد مگر آنکه زن را نفقه معین کرده باشد و یا زن با شوہر نفقه گذشته
بصلح معین کرده باشد درین صورت نفقه گذشته بر مرد لازم شود چون قاضی نفقه زن بر شوہر معین کرد بعد از معین نفقه
شوہر و یا زن نقل کرد و یا مرد و یا زن میان خود نفقه بصلح معین کرده بودند مرد و یا زن نقل کرد و چند گاه
بر زن نفقه نرسیده بود نفقه ساقط شود اگر مرد و زن را نفقه یکساله داده بود بعد از ان یکی از میان این دو
پیش از گذشتن سال نقل کرد از ان نفقه چیزے باز نیابد و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف ست و نزدیک
امام محمد و امام شافعی رحمهما الله آنمقدار روز که زن زنده بود آن مجری ست و باقی باز شوہر از مال زن بستاند
اگر عین[2] نفقه باشد عین آن بستاند و اگر عین نفقه خرج شده باشد قیمت آن باقی بستاند و ہمین حکم ست در
جامه سالینه اگر شوہر داده باشد و یکے از مرد و یا زن پیش از سال نقل کرد مرد و اگر باقی نفقه آن زن
رفته باشد چنانچه اگر دزد برد و درین صورت باتفاق علما چیزے شوہر را نیابد و یک روایت از امام محمد آنست
که اگر یکماه نفقه و یا کم از یکماه نفقه از شوہر ستده بود و یکے از میان زن و شوہر نقل کرد مرد از زن چیزے
نستاند و ہمین حکم ست اگر زن نفقه سالینه از مرد ستده بود و یکے ازین مرد یا زن پیش از سال نقل

---

[1] قرض بالفتح وام دادن و یا یاد اشتن و بریدن و شعر گفتن مردن ۱۲ رشیدی [2] عین بالفتح بمعنے چشمه آب و آفتاب
و زانو و دینار بود و ابر یکه از قبله آید و چشم و مهر و ذات ہر شئے و نفس ہر چیز ۱۲ غیاث اللغات

کرد و اگر از سال یکماه و یا کم از یکماه باقیمانده باشد چیزی از زن نباید بنده مرد حرّه را باذن خوندگار خواسته بود نفقه آن زن حرّه بر گردن آن بنده باشد پس بجهت آن نفقه بنده را بفروشند مگر آنکه باذن خوندگار خواسته بود نفقه آن حرّه بدهد همیشه اگر بر گردن بنده دینی باذن خوندگار ثابت شده باشد آن بنده را برای این دین بفروشند مگر آنکه خوندگار دین را ادا کند و اگر بنده نقل کند نفقه عورت بر گردن آن بنده بود ساقط شود و اگر بنده کشته شد هم نفقه عورت ساقط شود و فتوی بر قبول است در کافی میگوید اگر مدبر باذن خوندگار خود زنی نکاح کرد نفقه آن زن بر آن مدبر لازم است که از کسب آن مدبر نفقه زن او را بدهد و آن مدبر را برای نفقه زن نفروشند چنانچه بنده را میفروشند و همین حکم مکاتب است یعنی مکاتب را بجهت نفقه زن نفروشند و از کسب مکاتب نفقه زن او بدهند تا آن زمان که مکاتب عاجز نشده است و چون مکاتب عاجز شود و مال کتابت نتواند رسانید ازان بجهت نفقه زن مکاتب را بفروشند و اگر بنده مرد و یا مکاتب مرد و یا مدبر مرد زنی را بغیر اجازت خوندگار خواسته است و مهر قبول کرده است بر ایشان مهر نه لازم آید و نه نفقه زیرا که آن نکاح چون بی اذن خوندگار است صحیح نیست پس نفقه و مهر شوهر را لازم نباشد مردی کنیزک خود را بغلام خود بنکاح داد نفقه آن کنیزک بر خوندگار است چنانچه نفقه غلام خواه آن کنیزک را خوندگار خانه علیحده کرده باشد تا بر شوهر را بانجا باشد خواه نکرده باشد و در هدایه میگوید مرد حر است کنیزک مردی را نکاح کرد و اگر خوندگار کنیزک را بر شوهر کنیزک گذاشته است که در خانه شوهر میباشد و خود را خدمت میکناند آن کنیزک را نفقه بر شوهر لازم شود و اگر لازم شود و گر خوندگار کنیزک را در خانه شوهر گذاشته بود و خدمت خود میفرمود بعد ازان خدمت خود فرمود نفقه از شوهر آن کنیزک ساقط شود اما اگر کنیزک وقت از وقتی خود خوندگار را خدمت میکند بی آنکه خوندگار کنیزک را خدمت فرماید نفقه آن کنیزک ساقط شود در هدایه میگوید اگر بنده مرد یا مدبر مردی و یا مکاتب مرد کنیزک دیگری را نکاح کرد و همین حکمست که اگر حرّ کنیزک دیگری را نکاح کرد و آنکه در هدایه قید کرده است اگر حرّ کنیزک دیگری را نکاح کرد قید اتفاقیست کنیزک که مدبر است و یا ام ولد است حکم کنیزک دارد و درین باب **فصل** در هدایه و کافی آورده است بر مرد واجب است که زن خود را در خانه علیحده بدارد که در انخانه هیچ قرابتی از آن مرد نباشد مگر آنکه زن اختیار کند و بگوید که من با مادر و پدر و قرابتیان تو خواهیم بود و اگر خانه بزرگست که درون خانه حجره بسیار است زن را خانه مادر و پدر و شوهر میباشد اگر زن را در حجره از انخانه بدارد که این حجره را در باشد قفل میشود ... ست و اگر

ملہ مال معروف ... مال زنان گویند که ... نشان ... آن باشند ۱۲ ... حجره بالضم ... ۱۲ ... قفل بالضم ... و سکون ثانی ... ۱۲

شوہر را فرزندے باشد از زن دیگر واین زن میگوید که من با این فرزند تو نخواہم ماند باید که شوہر آن فرزند خود را
ازان زن علیحده کند ودر خانه علیحده بدارد واگر شوہر مادر و پدر زن را و قرابتیان زن را و فرزندان زن را که از
شوہر دیگر اند منع کند ودر خانه خود که زن دران میباشد آمدن نتوانند فاما مادر و پدر زن و قرابتیان زن را
که محرم اند از نظر کردن سوی زن منع نکند واز سخن گفتن با زن نیز منع نکند وبعضی گفته اند مادر و پدر زن را
دران خانه وسخن گفتن منع نکند فاما از قرار گرفتن دران خانه منع کند وبعضے گفته اند که مرد را نشاید که زن را منع کند
اگر زن بدیدن مادر و پدر خود رود و پدر زن را منع نکند از آمدن برای دیدن دختر خود در ہر جمعه فاما غیر
مادر و پدر که ایشان محرم باشند چنانچه برادر زن و خواہر زن اگر در سالے یکبار برای دیدن آیند منع نکند و فتوی
برینقول ست و در ہدایه میگوید مردی غائب شد و آنمرد مال بر دیگرے امانت داشته بود و زن آن غائب نفقه
خود ازان امانت میطلبد اگر بر کسی که مال امانت ست قبول کند که این مال آن غائب ست و این زن نیز آن
غائب ست قاضی نفقه آن زن از مال غائب از آنمرد که بر و امانت ست بدہاند ونفقه فرزندان خورد آنغائب
ونفقه مادر و پدر آن غائب نیز ازانمال بدہاند ودر ہدایه و کافی آورده ست اگر قاضی میداند که این زن
آن غائب ست ہم نفقه آزن ازانمال بدہاند اگرچه کسیکه مال بروی امانت ست اقرار نکند که این زن غائب
فاما قاضی آن زن را سوگند بدہد که شوہر تو پیش از غائب شدن نفقه امسال نداده ست اگر سوگند خورد
نفقه بدہاند وضمان ازان زن بستاند اگر شوہر بعد آمدن ثابت کند که نفقه امسال زن را داده بود ومن بار از
امانت گرفته ست آنزمان ضامن آن زن باز نفقه بدہد ہمین حکم ست در دین چنانچه در امانت ست قاضی نفقه
وکسوت دین بدہاند که اگر در مال آنغائب درم و دینار و یا طعام و کسوت باشد از جنس حق آنزن بدہاند و در
شاہان میگوید فاما اگر مال آن غائب بنده باشد و یا کنیزک و یا زمین و یا متاعی باشد آنزمان نفقه وکسوت
آن زن ازین چیزہا بدہاند در ہدایه و کافی و شاہان میگوید قاضی در مال غائب حکم نفقه نکند مگر برای
زن و مادر و پدر و فرزندان خورد در ہدایه و کافی آورده ست اگر بر دست کسیکه مال غائب ست منکر شود و
بگوید که مال غائب بر من امانت نیست و یا بگوید که مال غائب بر من ہست فاما این زن غائب نیست و قاضی را زن
علم نیست و زن گواہان می آرد که مال غائب بر دست این مرد امانت ست و من زن آنغائب ام قاضی از مال آنغائب
نفقه این زن بدہاند فاما قضاات در زمانه ما گواہان زن میشنوند و نفقه زن را میدہانند و فتوی برینقول ست

ملے ضمان بفتح بمعنی [illegible] در محاوره این دیار آنرا ضامنے گویند ۱۲ غیاث ۵ قضات بضم اول تخفیف ضاد معجمه و تائے
فوقانی جمع قاضی و بمعنی به تشدید ضاد معجمه خطاست ۱۲ غیاث اللغات

فصل در بیان نفقه و سکونت ـ در ہدایه مذکور ست مردی زن خود را سه طلاق گفته ست یا یک طلاق بائن و یا یک طلاق رجعی گفته ست و یا دو طلاق گفته ست بر آنمرد لازم ست که نفقه و خانه برای سکونت آن زن بدہد تا آن زمان که آن زن در عدت باشد مردی نقل کرد و بالا گذشت واجب نیست که از اموال زن اورا النفقه دہند ہر وقتی که میان مرد و زن از سبب فحش واقع شود اگر تفرقت بمعصیتی باشد چنانچه اگر زن مرتده شود و یا زن پسر شوہر را بوسه دہد نفقه بر مرد لازم نشود فاما مہر لازم شود اگر مردی نزدیکی کرده باشد اگر فرقتی از جہت آن زن ست بمعصیتی نیست چنانچه اگر زن کنیزک بود آزاد شد و آن شوہر رانمی خواہد و یا زن کودک بود و بالغه شد و شوہر رانمی خواہد درینصورت زن را النفقه به شوہر آید مردی زن خود را سه طلاق گفت بعد از آن آن زن مرتده شد نفقه آن زن بر شوہر نباید در شاہان میگوید بعد از مرتد شدن اگر آن زن را از خانه شوہر بیرون آرند و ہم در انخانه شوہر بدارند آن زمان آن زن را النفقه باشد فاما اگر بعد از مرتد شدن از خانه شوہر بیرون آرند و جای دیگر حبس کنند آن زمان آنعورت را النفقه نباید در ہدایه آورده ست مردی زن خود را سه طلاق گفت و آن زن بعد از سه طلاق با پسر شوہر فعل بد کرد نفقه آن زن را بر شوہر نباید فصل در بیان نفقه فرزندان خورد در ہدایه و شاہان مے گوید نفقه فرزندان خورد بر پدر ست بر مادر نیست و در روایتی از امام اعظم رحمه الله ست که دو حصه نفقه فرزندان خورد بر پدر ست و یک حصه بر مادر زیرا که میراث فرزندان دو حصه پدر میبرد و یک حصه مادر پس نفقه فرزندان ہمچنان دو حصه پدر دہد و یک حصه مادر در کافی آورده ست نفقه بر پدر در صورتیست که اگر فرزندان خود را مالی نباشد اگر فرزندان خود را مالی بود آن زمان نفقه فرزندان ہم از مال ایشان باید داد و مادر را برای دادن شیر فرزند جبر نکنند اگر شیر ندہد فاما پدر را باید که دایه بیارد تا شیر فرزند باجرت بگیرد تا آن دایه شیر ہم نزدیک مادر دہد و زن را برای کار خانه شوہر جبر نکنند چنانچه برای جامه شستن و طعام و نان پختن فاما دیانتاً زن را بگوید که کار خانه شوہر خود را بکن و فرزند را شیر بده و اگر نکند قاضی جبر نکند مگر آنکه دایه نباید آن زمان قاضی جبر کند تا مادر فرزند را شیر دہد اگر مردی زن خود را که مادر فرزند ست و ہنوز در نکاح اینمرد ست باجرت میگیرد تا فرزند خود را شیر دہد و یا مرد آن زن را طلاق گفته ست و آن زن در عدت ست ہمان زن را باجرت میگیرد تا فرزند خود را شیر دہد این اجرت روا نیست زیرا که دیانتاً بر زن واجب ست که شیر دہد فرزند خود را اگرچه قاضی برای شیر جبر نکند پس اجرت روا نباشد

فصل در بیان نفقه و سکونت

فصل در بیان نفقه فرزندان خورد

ﻠﻪ حبس بالفتح باز داشتن و دلیر شدن و کوه عظیم ۱۲ رشیدی ﻠﻪ جبر بالفتح و سکون بای موحده شکسته را بستن و بزور بر کاری داشتن کسی را ۱۲ غیاث اللغات

چنانچه اگر زن کارخانه شوهر باُجرت میکند و یا میگوید مرا اُجرت ده تا ترا فراہم آمدن بدہم روا نباشد و این روایت در ہدایه آورده ہست و در شاهان میگوید اگر مردی زن خود را طلاق بائن گفته ہست و یا سه طلاق گفته است و عدت آن زن نگذشته ہست اگر درون عدت آن زن را زکوة[1] مال دہد روا نباشد و گواہی یکدیگر نیز روا نباشد در ہدایه میگوید مردی زن خود را باُجرت میگیرد تا فرزند او را که از زن دیگرست شیر دہد روا باشد و اگر بعد گذشتن عدت زن را باُجرت می گیرد تا فرزند آنمرد را که ہم از آن زن ست شیر دہد روا باشد و اگر شوہر میگوید که این زن را باجرت نمی گیرم عورتے دیگر باُجرت بگیرد تا فرزند را شیر دہد و زن و که مادر آن خورد کست و از عدت بیرون آمده ہست میگوید که من بے اجرت فرزند خود را شیر خواہم داد و یا می گوید چه دیگرے اجرت می ستاند ہمان اُجرت بستانم و شیر دہم درینصورت ہمان مادر آن کودک را باُجرت بگیرد و فاما اگر گوید مرا از اجرت چیزے زیاده بدہید تا من شیر دہم آنزمان بر مرد واجب نیست دادن زیاده و نفقه فرزندیکه کودک ست واجب ست بر پدر اگرچه فرزند مسلم باشد و پدر کافر در شاهان میگوید صورت این مسئله ہست که اگر کافرے زنے کافره داشت و آن زن اسلام آورد و فرزندان خورد تمام مسلم شوند نفقه آن فرزندان بر پدر که کافرست باشد اگرچه فرزندان مسلم اند و اگر زن مردی کافره ہست و شوہر مسلم نفقه آن زن بر شوہر لازم شود و صورت این مسئله ہست که مسلمے یهودیه و نصرانیه را نکاح کند **فصل در بیان نفقه پدر و مادر** در ہدایه شاهان و کافی آورده ہست بر مرد واجب ست که نفقه و کسوت دہد مادر و پدر خود را و اجداد[2] خود را و جدات خود را اگرچه ایشان فقیر باشند و اگرچه کافر باشند و نفقه باختلاف دین واجب نشود مگر از زن و از ان مادر و پدر و اجداد و جدات و فرزند مگر آنکه مادر و پدر و اجداد و جدات حربی باشند آنزمان نفقه ایشان لازم نشود اگرچه فقیر باشند و با مان در دار اسلام آیند اگر یک برادر مسلم و یک نصرانیه ہست نفقه یکے بر دیگرے لازم نشود و اگر مادر و پدر فقیر باشند نفقه ایشان تمام بر فرزندان ایشان لازم ست خواه فرزند پسر باشد خواه دختر و اگر مردے فقیرست یک پسر و یک دختر دارد و آنمرد سه سیر طعام میخورد نیمے بر پسر لازم ست و نیمے بر دختر و روایت میکند حسن از امام اعظم رحمه الله تعالی که یک سیر بر دختر لازم ست و دو سیر بر پسر اگر میراث پسر را دو حصه ہست و دختر را یک حصه پس نفقه که بر ایشان لازم شود بر طریق میراث لازم شود و در نفقه ذو رحم محرم اگر آن ذو رحم محرم پسر کوچک و فقیر باشد و یا عورت بالغه و

---

[1] زکوة بفتح اول و در رسم الخط الف این لفظ را بصورت واو و تا ره اگر داشتن واجب ست چهارم حصه مال که بعد سالے در راه خدا دہند ۱۲ غیاث [2] اجداد جمع جد بمعنے پدر پدر ۱۲ غیاث اللغات

فصل در بیان نفقه پدر و مادر

و فقیره باشد و یا مرد جاے مانده و یا کور باشد لازم شود فاما نفقه ذو رحم محرم بمقدارے لازم شود که از وی
میراث بیابد و اگر ذو رحم محرم را قدرت بر کسب باشد آنزمان نفقه او لازم نشود فاما اگر مادر و پدر فقیر باشد
نفقه ایشان لازم شود اگرچه ایشان را قدرت بر کسب باشد زیراکه ایشان از کسب مضرت برسد و فرزندان را
فرمان ست که ضرر ها از مادر و پدر دفع کنند و نفقه ذو رحم محرم بقدر میراث لازم شود و ذو رحم محرم اگر نفقه ندهد
جبر کنند و نفقه دختر بالغه فقیره و نفقه پسر بالغ و جاے مانده بر مادر و پدر ست دو حصه بر پدر و یک حصه بر
مادر زیراکه مادر و پدر میراث از فرزند بدین طریق میبرند و در شاهان میگوید این در صورتیست که پدر
تونگر باشد و اگر پدر فقیر ست و مادر غنیه نفقه فرزند تمام مادر دهد فاما دو حصه نفقه از پدر باز ستاند
چون پدر غنی شود و اگر پدر فقیر ست و برادرے پدر غنی ست نفقه تمام برادر پدر دهد چون پدر غنی شود برادر خود را
آنچه نفقه داده باشد باز ستاند و در هدایه میگوید صنو الی آنست که نفقه دختر بالغه فقیره و پسر بالغ جا مانده
تمام پدر دهد و مادر ندهد و نفقه کودک بر مادر و بر جد باشد دو حصه بر جد و یک حصه بر مادر و در کافی آورده
ست اگر فرزندے بزرگ شده ست فاما در طلب علم میباشد و کسبے نمیداند نفقه آن بر پدر باشد و از
پدر ساقط نشود و در تجنیس و ملتقط آورده ست مردے در طلب علم بیرون آمد در غربت براے آموختن
علم رفت واجب ست بر مسلمانان که او را مقدار کفاف بدهند اگر او را از بیت المال ندهند و در هدایه و
کافی و شاهان مذکور ست اگر برادر فقیر ست و سه خواهر توانگر دارد یکی خواهر حقیقی دوم خواهر پدرے سوم خواهر مادرے
آنزمان نفقه آن برادر بدین هر سه خواهران باشد اگر آن برادر پنج سیر میخورد سه سیر بر خواهر حقیقی لازم شود و یک سیر
خواهر مادرے معتبر یکے لازم شد آن نفقه اهلیت از آنست یعنی باید که فی الجمله او را میراث بیابد اگرچه این زمان فی الحال
نیابد هم نفقه لازم نشود پس اگر مردے فقیر و جا مانده ست و او را یک قریب خال ست یعنی برادر مادر دوم قریب پسر عم
ست نفقه آن فقیر جا مانده بر خال باشد و بر پسر عم نباشد زیراکه خال محرم ست فاما اگر آن فقیر نقل کند و مال بگذارد
میراث او پسر عم برد زیراکه پسر عم عصبه ست فاما اگر پسر عم بمیرد آنزمان میراث و خال را باشد پس نفقه نیز بر خال
باشد و اگر آن فقیر جا مانده را عم و عمه باشد نفقه آن جا مانده بر عم باشد نه بر عمه و نفقه بر قریب فقیر لازم نشود زیراکه
فقیر بخود در مانده است مگر نفقه زن بر شوهر لازم ست اگرچه شوهر فقیر باشد و فرزندان خود را نفقه بر پدر لازم جب
ست اگرچه فقیر باشد و توانگر آنست که مالک نصاب باشد یعنی مالک دویست درم شرعی باشد و یا بیست مثقال

ـه امان بے خوف بودن و ایمنی و زنهار و بمد اول جمع امن که بمعنی بے خوف ست ۱۲ غ ـه ذو رحم ذو بالضم بمعنی خداوند و رحم
بفتح اول و کسر ثانی جاے کودک که در شکم آنرا زهدان گویند و بمعنی قرابت که در رحم شریک باشد ۱۲ ـه کفاف بالفتح
اندازه و آن قدر معاش که کفایت کند و مستغنی سازد از طلب آمرزی و معاش [illegible] باشد [illegible]

زر باشد و فتوی بر منقول ست و نصاب پنج جریب یا بیش از زمین در عبادات مجموعه خانی گفته شده است پسر
مردی غایب ست و مال آن پسر بر دست پدر ست حکم نفقه پدر و مادر در آن مال باید کرد و اگر متاع[1] آن پسر غایب
پدر برای نفقه خود بفروشد روا باشد نزدیک امام اعظم رحمه الله فاما اگر زمین آن پسر غایب پدر برای
نفقه خود بفروشد باتفاق روا نبود و نزدیک صاحبین فروختن متاع نیز روا نیست اگر دین پدر که بر پسر غایب است
باتفاق متاع پسر پدر نتواند فروخت و مادر برای نفقه خود متاع پسر غایب نیز نتواند فروخت چون پدر متاع پسر
غایب برای نفقه خود بفروشد روا باشد پس اگر بهای آن متاع حق پدر ست چنانچه آن متاع را بغله فروخت
تواند کما زان غله نفقه خود بستاند و اگر مال پسر غایب بر دست مادر و پدر باشد و مادر و پدر ازان مال بستانند بر مادر
و پدر تاوان نباید فاما اگر مال آن پسر غایب بر دست دیگرے باشد و آن دیگرے ازان مال مادر و پدر آن
پسر غایب را نفقه بغیر اذن قاضی بدهد بران کس تاوان باشد و چون تاوان داده باشد رجوع[2] بر مادر و پدر
او نتواند کرد یعنی ازیشان باز نتواند ستد و اگر قاضی اذن کرده باشد آنزمان بروی تاوان نباشد و چون
قاضی حکم نفقه پدر و مادر و یا نفقه ذو رحم محرم کند و مدتے بگذرد که ایشانرا نفقه نرسیده باشد نفقه آن
مدت ساقط شود مگر آنکه باذن قاضی قرض کشیده باشد بر کسیکه بروی حکم نفقه شده بود و نفقه خود ستد آنزمان
نفقه ساقط شود و دین بر شوهر لازم شود بر کسیکه حکم نفقه شده بود و در شاهان آورده است اگر یکماه گذشته
باشد نفقه اینماه ساقط شود فاما اگر کم از یکماه باشد نفقه ساقط شود در هدایه کافی میگوید فاما آن نفقه زن بعد
از حکم قاضی شود اگرچه مدتے بسیار گذشته باشد **فصل در بیان نفقه غلام و کنیزک** بر خوندگار واجب ست
که نفقه دهد غلام و کنیزک خود را پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم ایشان برادران شما اند خدا ایشانرا زیر دست شما گردانیده
است ایشانرا بخورانید ازانچه خود میخورید و آن بپوشانید که خود میپوشید و عذاب نکنید بندگان خدای را
اگر خوندگار ایشانرا نفقه ندهد اگر ایشانرا کسبے باشد ازان کسب نفقه خود بستانند اگر کسبے نتوانند کرد چنانچه
اگر بنده برجا مانده باشد و خوندگار نفقه نمیدهد خوندگار را جبر کنند تا آن بنده را بفروشد اگر مردی اسپ و ستور[3]
خود را علف نمیدهد او را جبر نکنند برای فروختن فاما مولی ها گویند که علت[4] ایشان زاده و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله
جبر کنند فاما فتوی آنست که جبر نکنند و بزبان بگویند تا نفقه ستور و اسپ بده پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
جبر نکنید حیوان را والله اعلم **کتاب العتاق** در تاج الحسامی آورده است العتاق و العتق

[1] متاع هرچه ازو نفع گیرند ۱۲ غیاث اللغات [2] رجوع بازگشت ۱۲ [3] ستور بفتحتین استعمال این لفظ برگاو و شتر و اسپ است ۱۲ [4] علت بفتحتین خویش ستوران ۱۲ غیاث اللغات

فصل در بیان نفقه غلام و کنیزک

کتاب العتاق

آزادی و آزاد کردن برده را عتاق گویند آزاد کننده را معتِق گویند و آن برده که آزاد شده است
او را معتَق گویند در ہدایہ کافی مذکور است که آزاد کردن برده مستحب است یعنی دوست شده است پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفت هر مسلمے که برده مسلم آزاد کند خدا تعالی او را آزاد کند پس هر اندامی از ان بنده اندامے
از ان آزاد کننده از آتش دوزخ هم ازین جهت علما دوست داشته اند که مردی غلام را آزاد کند و زن
کنیزک را آزاد کند تا مقابل اندامهای غلام و اندامهای آن مرد آزاد شود از آتش دوزخ و مقابل هر اندامهای
آن کنیزک آن اندام آن زن از آتش دوزخ و عتق صحیح از کسیکه حر باشد و عاقل و بالغ در ملک خویش پس
اگر بنده مردے غلامی و یا کنیزکے را آزاد کند آزاد نشود و اگر کودکے بنده خود را آزاد کند آزاد نشود و اگر
ولی کودکے بنده کودک را آزاد کند هم آزاد نشود در شاہان میگوید اگر کودک بنده خود را قصداً یعنی عمداً آزاد
کند آزاد نشود فاما ضمناً بنده کودک آزاد شود چنانچه اگر بنده کودکے برادر کودک بمیراث آمده آن برادر آن
کودک آزاد شود یا کودکے برادر خود را بخرد آن برادر آن کودک آزاد شود و اگر دیوانه بنده خود را آزاد
کند آزاد نشود و این در حالت دیوانگی است و اگر مردی اقرار میکند و میگوید که من این بنده خود را در خوردگی
آزاد کرده ام سخن او نشنوند و این بنده آزاد نشود مگر آنکه آن بنده گواهان آرد که بعد بالغ شدن آن
بنده را آزاد کرده است آنزمان بنده آزاد شود و اگر مردی اقرار کند و میگوید که من این بنده را آنزمان
که آزاد کرده ام دیوانه بودم و دیوانگی آنمرد ظاهر بود و آن بنده آزاد نشود مگر آنکه بنده گواهان آرد که در
حالت هشیاری آن بنده را آزاد کرده است آنزمان آن بنده آزاد شود و اگر نابالغ میگوید که هر بنده
مالک من ست آزاد شود چون من بالغ شوم اگر آن صبی بالغ بعد بالغ شدن بنده را مالک شود آن بنده
برو آزاد نشود فاما اگر حرے و عاقلے و بالغی بگوید که هر بنده که مالک من شود آن آزاد هر بنده که آن حر
بالغ و عاقل را مالک شود آزاد گردد و اگر مردی بنده دیگرے آزاد کند آزاد نشود در ہدایہ کافی و شاہان
میگوید اگر مردی بنده خود را و یا کنیزک خود را بگوید تو حری و یا میگوید تو معتقی و یا گوید که تو محرری و یا بگوید
که ترا آزاد کردم و یا بگوید که اے آزاد آن بنده و کنیزک آزاد شود خواه آنمرد را نیت آزادی باشد خواه
نباشد زیرا که این الفاظ صریح[1] است در عتق و در صریح به نیت حاجت نیست و اگر آنمرد گوید که نیت من آن بود
که این بنده آزاد از کار است و یا بگوید که نیت من آن بود که من دروغ میگویم که این بنده آزاد است زیرا که
این بنده است قاضی از وی این سخن اعتبار ندارد و بگوید که این بنده آزاد شده است و اما نزد دیگ خداے

[1] صریح ظاهر و آشکارا ز غیاث اللغات

تعالی دارند و در هدایه مذکور ست مردی بنده خود را می گوید اے حره و یا میگوید اے عتیق آن بنده آزاد شود
مگر آن بنده را نام حر کرده باشد بعد ازان او را گوید اے حر آن زمان آزاد نشود و اگر نام بنده خود
حر کرده باشد و بپارسی او را گوید اے آزاد علما گفته اند که آن بنده آزاد شود و همین حکم ست اگر مردی بنده خود
را نام آزاد کرده باشد او را بگوید اے حر آن بنده آزاد شود در هدایه و کافی آورده است مردی بنده خود را می گوید
سر تو آزاد و یا روی تو آزاد و یا گردن تو آزاد و یا تن تو آزاد و یا مردی کنیزک خود را گوید که فرج تو آزاد آن
بنده و آن کنیزک آزاد شود و این حکم در کتاب الطلاق گفته است در فتاوی سراجی آورده است مرد کنیزک
خود را میگوید که فرج تو آزاد آن کنیزک آزاد شود و اگر کنیزک خود را بگوید دبر تو آزاد یعنی پس تو آزاد آن کنیزک آزاد
نشود و همین حکمست اگر غلام خود را بگوید که ذکر[1] تو آزاد آن غلام آزاد نشود و اگر مردی بنده خود را بگوید تو حری
آن بنده آزاد شود اگرچه نیت آزادی نکرده باشد فاما اگر بنده خود را بر طریق هجا[2] بگوید که تو ح ر ی یعنی تو حری
اگر نیت آزادی کرده باشد آن بنده آزاد شود و اگر نیت آزادی نکرده باشد آن بنده آزاد نشود و اگر بنده خود
را بگوید که آزادی تو بر من واجبست که آن بنده آزاد نشود و اگر بنده خود را هم بآن بنده بخشید چنانچه اگر بنده خود را
بگوید ترا هم بتو بخشیدم آن بنده آزاد شود خواه آن بنده قبول کند خواه نکند و همین حکمست اگر بنده خود را بدست
آن بفروشد چنانچه اگر بنده خود را بگوید ترا بدست تو فروختم آن بنده آزاد شود و اگر بنده خود را بگوید که خدایتعالی
ترا آزاد کرده آزاد شود و اگر گوید تو آزادی انشاء الله تعالی آزاد نشود فاما اگر دو بار گوید تو آزاد تو آزاد انشاء
الله تعالی نزدیک امام اعظم رحمه الله آزاد شود و نزدیک صاحبین آزاد نشود و فتوی بر قول امام اعظم رح است
و اگر گوید تو آزادی چنانچه تو خواهی آزاد شود خواه آن بنده خواهد خواه نخواهد و اگر بنده خود را گوید در شهرهای
خدایتعالی هر جا که ترا خوش آید برو آن بنده آزاد نشود اگرچه نیت آزادی کرده باشد اگر بنده خوندگار خود را در مقامی
خالی بگرفت و تیغ کشید و گفت اگر مرا تو آزاد نکنی ترا خواهم کشت پس آن خوندگار آن بنده را از ترس کشتن آزاد کرد آن بنده
آزاد شود فاما قیمت خود خوندگار را برساند مردی با کنیزک پدر خود زنا کرده یا با کنیزک مادر خود زنا کرد و یا با کنیزک جد[3] خود
زنا کرد و آن کنیزک فرزندی زاد آن فرزند آزاد باشد در هدایه و کافی میگوید اگر گوید دست تو آزاد و یا پای تو آزاد
آن بنده آزاد نشود در مذهب ما و نزدیک امام شافعی رح آزاد شود و اگر گوید نیمه تو آزاد و یا ثلث تو آزاد و نیمی و ثلثی آن
بنده آزاد شود نیمی که باقی مانده است و ثلثان که باقیمانده است حکم آن گفته آید و اگر گوید مرا بر تو ملکی نیست اگر نیت

---

[1] ذکر بفتحین آلت مرد و بمعنے نر که ضد ماده باشد ۱۲ غیاث اللغات [2] هجا بالکسر با اعراب ادا کردن حروف را ۱۲
[3] جد بالفتح بمعنے بخت و بزرگی و توانگری و پدر پدر و پدر مادر ۱۲ غیاث اللغات

آزادی کند بنده آزاد شود و اگر نیت نکند بنده آزاد نشود زیرا که این کنایت ست و در کنایت نیت شرط ست
همین حکم ست اگر گوید بیرون آمدی از ملک من و یا بگوید مرا بر تو سبیلی نیست و یا بگوید مرا با تو بندگی نیست و یا
بگوید خالی کردم راه تو اگر بدین لفظها نیت آزادی کند بنده آزاد شود و اگر نیت آزادی نکند بنده آزاد نشود
و همین حکم ست نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله اگر مردی کنیزک خود را بگوید که ترا طلاق کردم فاما اگر مرد کنیزک خود را
بگوید ترا طلاق گفتم و نیت آزادی نکند آن کنیزک آزاد نشود و در هدایه شاهان میگوید اگر مردی بنده خود را بگوید
مرا بر تو سلطانی نیست یعنی مرا بر تو قدرتی نیست و نیت آزادی کند آن بنده آزاد شود زیرا که معنی سلطان قدرت
ست و سلطان را ازانجهت سلطان گویند که او را بر خلق[1] قدرت میباشد و اگر مردی بنده خود را میگوید که این
پسر منست و آن بنده ازان در سال خورد ست که مثل آن بنده ازین مرد زاده شود و آن مرد بر سخن مستقیم و ثابت ست آن
بنده آزاد شود و در شاهان آورده ست چون آن مرد بران ثابت باشد که آن بنده زاده منست آزاد شود فاما
اگر آن مرد گوید که من غلط گفتم که این بنده پسر نیست و یا گوید نیت من آنست که این بنده در تعظیم همچون پسر منست آن
بنده آزاد نشود و بعضی علما گفته اند بنده آزاد شود اگر چه مرد برین سخن ثابت نباشد که این بنده پسر من ست
و من غلط گفتم فاما نسب ازان مرد وقتی ثابت شود که اگر آن مرد این سخن نگوید که من غلط کردم که این را پسر خوانده ام
در منافع میگوید اگر چه آن مرد بران سخن ثابت نباشد که این پسر منست و بگوید که من غلط کردم و یا مراد و هم باشد و
یا خطا گفتم که این بنده را پسر خوانده ام هم بنده آزاد شود و بعضی گفته اند نسب وقتی ثابت شود که آن مرد بران سخن
ثابت باشد در کافی میگوید اگر مردی بنده خود را بگوید که این پسر منست آن بنده آزاد شود اگر چه آن بنده از خوندگار
در سن بزرگ باشد و هم در کافی میگوید چون خوندگار بنده خود را بگوید که این بنده پسر منست ببینیم که آن بنده از
خوندگار بزرگ ست یا خورد و اگر آن بنده از خوندگار بزرگ ست ببینیم که آن مجهول النسب ست یا معروف و مجهول النسب
آنست که معلوم نیست که پدر آن بنده کیست و معروف النسب آنست که معلوم باشد که پدر آن فلان ست
اگر آن بنده مجهول النسب باشد هم آزاد شود و هم نسب این بنده از خوندگار ثابت شود یعنی میراث از
خوندگار برد و اگر این بنده معروف النسب باشد آزاد شود و نسب از خوندگار ثابت نشود فاما اگر مردی زن خود را
میگوید که این زن دختر منست و آن زن معروف النسب باشد طلاق بر آن زن واقع شود و اگر بنده از خوندگار
بزرگ باشد نزد امام اعظم رحمه الله در قول آخرین آن بنده آزاد شود اگر چه خوندگار را نسبت آزادی نباشد نزدیک

---

[1] خلق بفتح اول و سکون ثانی آفریدن و آفریده و آفریده شدگان ۱۲ غیاث اللغات [2] وهم بالفتح رفتن دل
بسوی چیزی بی قصد و گمان بردن ۱۲ غیاث اللغات

امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله تعالی و نزدیک امام اعظم رح در قول اول و نزدیک امام شافعی رح این بنده
آزاد نشود و اگر مردی بنده خود را بگوید ترا آزاد کردم پیش از آنکه آفریده شوم و یا پیش از آنکه تو آفریده شوی
باتفاق علما آن بنده آزاد نشود و در فتاوی سراجی آورده است اگر مردی گوید بندگان اهل دنیا آزاد و یا گوید
بندگان بخارا آزاد و آنمرد از اهل بخارا بباشد بندگان آنمرد آزاد نشود و فتوی بر این قول است اگر مردی کنیزک خود را
بگوید ای حره و یا غلام خود را می گوید ای حر آن کنیزک و غلام آزاد شوند و اگر کنیزک خود را بگوید ای آزاد من
بعضی گفته اند که آن کنیزک آزاد شود و بعضی گفته اند آزاد نشود و اگر بنده خود را بگوید ای آزاد مرد و نیت آزادی
نکند فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه میگوید آن بنده آزاد نشود و اگر بنده خود را بگوید تو آزادتر از منی اگر نیت آزادی
نکرده باشد بنده آزاد نشود و اگر مردی بنده خود را میگوید ای نیمی آزاد نیمی از آن بنده آزاد شود و اگر گوید سهمی
از تو آزاد و یعنی حصه از تو آزاد ششم حصه آن بنده آزاد شود و اگر گوید ای بچه پدر آن بنده آزاد نشود و اگر بنده
خوندگار[51] خود را بگوید آزادی من پیدا کن خوندگار گفت آزادی تو پیدا کردم آن بنده آزاد نشود اگر دو بنده
در ملک خود دارد دیگری از خوندگار پرسید این بنده آزاد کردی خوندگار اشاره بسوی خود میکند یعنی آری آن بنده
آزاد نشود و اگر مردی میگوید که من این بنده خود را آزاد کردم در حالت خواب یا میگوید دیروز آن بنده خود را
آزاد کردم انشاء الله تعالی آن بنده آزاد نشود اگر مردی میگوید بنده خود را تو آزادی و بر تو هزار درم است
آن بنده آزاد نشود مجازاً[52] او هزار درهم هم بسبب لازم نشود اگر مردی بنده خود را و حرّه دیگر را یکجا میکند و
میگوید یکی از میان شما آزاد است آن بنده آزاد نشود و اگر میگوید تو آزادی اگر فلان خواهد چون فلان را
علم شود و نه در مجلس علم آن فلان عتق آن بنده بخواهد آن بنده آزاد شود مردی میگوید هر مملوک که مرا ست
آزاد بندگان او تمامی آزاد شوند و ام ولد و مدبر او نیز آزاد شوند فاما مکاتب او آزاد نشود و مردی دو بنده خود
را میگوید یکی از میان شما آزاد بهزار درم و دوم آزاد بچیزی هر دو بنده قبول کردند هر دو آزاد شوند و هزار
درهم بر هیچ یکی لازم نشود در هدایه آورده است اگر مردی بنده خود را بگوید که این مولی نیست و یا بنده خود را ای
مولای من بنده آزاد شود اگر چه خوندگار نیت آزادی نکرده باشد و اگر خوندگار گوید که من نیت آزادی نکردم
و یا اگر خوندگار گوید که مرا نیت آن بود که این مسلمان است همچون من و یا من دروغ گفتم که این بنده مولی است زیرا که
این بنده است نزدیک خدا تعالی آنمرد را استوار دارند فاما قاضی استوار ندارد و اگر مردی بنده خود را بگوید

---

٥١ خوندگار بفتح اول و واو معدوله و سکون نون و دال مهمله موقوف و کاف فارسی صاحب ۱۲ غیاث
٥٢ مجازاً بالفتح و تشدید جیم صفت و هرزه ۱۲ غیاث اللغات

ای سید من و یا گوید یا مالک من آن بنده آزاد نشود و اگر بنده خود را بگوید ای پسر من و یا گوید ای برادر
من بنده آزاد نشود و فتوی بر همین قول است اگر بنده خود را بگوید که این پدر منست و یا کنیزک خود را بگوید
که این مادر منست و این بنده و کنیزک در سن چون او باشد و خوندگار بزرگ باشد نزدیک امام اعظم رحمه الله
آن بنده و آن کنیزک آزاد شود و در کافی میگوید اگر آن بنده و کنیزک در سن از خوندگار بزرگ باشند باتفاق
علما آن بنده و کنیزک آزاد شود و در هدایه و شاهان میگوید اگر مردی بنده خود را میگوید که این جد منست و یک
امام ابو یوسف و امام محمد آزاد شود و نزدیک امام اعظم رحمه الله آزاد شود و بیک قول است که باتفاق آن بنده
نشود و اگر گوید آن برادر منست فتوی اینست که آن بنده آزاد نشود و اگر مردی غلام خود را بگوید که این دختر منست
بعضی علما گفته اند که نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه آن بنده آزاد شود و فتوی اینست که این غلام باتفاق آزاد
نشود و در هدایه و بزدوی آورده است مردی کنیزک خود را بگوید که ترا طلاق[1] گفتم و نیت آزاد کردن است که او آزاد
کردم آن کنیزک آزاد نشود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه آزاد شود فاما اگر مردی زن خود را گوید که ترا
آزاد کردم و نیت طلاق کند طلاق واقع نشود و در هدایه و شاهان مذکور است اگر مردی بنده خود را بگوید تو
مثل حری آن بنده آزاد نشود و در شاهان مذکور است اگر بدین لفظ نیت آزادی کند آزاد شود و این روایت در
مبسوط آورده است و در فتاوی سراجیه مذکور است مرد بنده خود را میگوید تو آزادی فردا حیله است که آن بنده را
بکسی امروز بخشند تا فردا آن بنده در ملک او نباشد بنده آزاد نشود و چون فردا بگذرد دیگر بار آن بنده بخوندگار
قدیم بخشند در هدایه آورده است اگر مردی بنده خود را بگوید سر تو همچون آزاد است آن بنده آزاد شود و اگر گوید سر تو
آزاد کردم آن بنده آزاد شود در کافی آورده است مرد دیگر بگوید که بنده سن بالا شده من آزاد است نزدیک امام
اعظم رح بنده آزاد نشود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله آزاد شود و اگر بنده خود را بگوید ای پسرک
من و یا کنیزک خود را بگوید ای دخترک من آن بنده و کنیزک آزاد نشود و اگر غلام یا کنیزک خود را بگوید این
کوچک منست علما اختلاف کرده اند و فتوی صدر شهید اینست که آزاد نشود و اگر مرد غلام خود را بگوید ای جان
پدر غلام آزاد نشود اگر بنده خود را بگوید که تو بهر خدا آزادی نزدیک امام اعظم و امام محمد رحمه الله تعالی
علیهما آزاد نشود اگر چه نیت آزادی کرده باشد و نزدیک امام ابو یوسف آزاد شود و اگر نیت آزادی کرده باشد
و اگر مردی کنیزک خود را بگوید فرج تو آزاد آن کنیزک آزاد شود فاما اگر کنیزک خود را بگوید که دبر تو آزاد یعنی پس تو آزاد
آن کنیزک آزاد نشود و در خزانة الفقه آورده است بیست لفظ که بدان عتق[2] ثابت شود یکی آنکه اگر

---

[1] طلاق بفتح رها شدن زن از قید نکاح و بمعنی گشادگی و رهائی و دست نیز آمده ۱۲ [2] عتق بالکسر آزادی و آزاد شدن

بنده خود را بگوید تو حرّی دوم تو عتیقی سوم تو محرری چهارم ترا محرر کردم پنجم ترا اعتاق کردم ششم تو نه
بگر حرّ مقیم اے حر هشتم اے عتیق نهم اے مولے من دهم این مولی منست یازدهم این ولد منست یعنی
فرزند منست دوازدهم این پسر منست سیزدهم این پدر منست چهاردهم کنیزک خود را بگوید که مادر منست
پانزدهم مرا بر تو سبیلے نیست شانزدهم مرا بر تو ملکے نیست هفدهم بیرون آمدی از ملک من و نیت آزادی کند
هژدهم بخشیدم ترا نفس تو نوزدهم تو حری روزی بیستم تو حری ساعتے و هشت لفظ است که بدان عتق
ثابت نشود یکی آنکه بگوید که تو حری انشاء الله تعالی دوم اے پسرک سوم ای دخترک چهارم اے برادر
پنجم این برادر منست مگر در روایتی از امام محمد رحمه الله ششم تو مثل فرزند منی اگر نیت آزادی نکند هفتم و بر من
حرمی هشتم سلطانی نیست مرا بر تو آن برده آزاد نشود اگرچه خوندگار نیت آزادی کرده باشد

فصل در بیان آزادی قرابتیان — در کافی میگوید هر که ذو رحم محرم خود را مالک شود آن
ذو رحم مالک آزاد شود چنانچه اگر کسے برادر خود را و یا پسر خود را و یا پدر خود را بخرد و یا بمیراث یابد
ایشان آزاد شوند اگرچه او را آزاد نکند و در شاهان آورده است ذو رحم محرم قریبی را گویند که نکاح با او
روا نباشد اگر یکی را مرد تصور کنند و دومی را زن تصور کنند در هدایه میگوید اگر مسلمے پسر خود را خرد این پسر آزاد
شود اگر کافرے که در دار الاسلام است پسر خود را بخرد هم بر و آزاد شود فاما اگر مکاتب خود را بخرد و آزاد نشود و اگر
مکاتب پسر خود را بخرد آن پسر نتواند فروخت چون مکاتب آزاد شود پسر او نیز آزاد شود و در کافی آورده است
ذو رحم محرم قرابتی را گویند نکاح او پیوسته روا نباشد پس اگر محرم باشد و ذو رحم نباشد چنانچه زن پسر آزاد نشود و همین
حکم است اگر کسی مالک شود دختر عم خود را اگرچه شیر آن دختر خورده باشد آن دختر آزاد نشود و اگر ذو رحم باشد و
محرم نباشد چنانچه فرزندان او در خال[4] آزاد نشود و اگر هر دو جانب باشد یعنی هم ذو رحم باشد و هم محرم چنانچه
برادر و پسر و پدر آزاد شوند در ینابیع آورده است هر که ذو رحم محرم خود را مالک شود آن ذو رحم محرم بر و آزاد شود
و ولاء آن ذو رحم محرم او را باشد صورت این مسئله آنست که مردی دو دختر آزاد دارد و آنمرد بنده دیگر است یکی از میان آن
دو دختر پدر خود را بهای خرید آن پدر آزاد شود و اگر پدر آن نقل کند و مالی بگذارد و میراثے دیگر جز آن دو دختر نباشد
دو حصه مال هر دو دختر میان خود بمناصفه[5] بستانند سوم حصه مال دختری را که پدر را بهای خرید بود او بستاند
و این را ولای عتاقه گویند و در هدایه و کافی میگوید هر که بنده آزاد کند برای خدا تعالی آن بنده آزاد شود اگر بنده

۱ عتیق بر وزن فعیل دیرینه و کهنه و آزاد شده ۱۲ غ ۲ سلطان بالضم بمعنے والی و حجت و قدرت ۱۲ غیاث ۳
خال بزرگی در رنگ نکبر بمعنے برادر مادر که بهندی ماموان گویند و نقطه سیاه ۱۲ غ ۴ مناصفه بالضم میم فتح صاد مهمله بدو نیم کردن چیزے را ۱۲ غ

برای شیطان آزاد کند و یا برای بت آزاد کند هم آزاد شود فاما نیز گنهگار شود و این روایت در مضمرات آورده است
اگر مردی را اکراه کردند یعنی زور کردند تا بنده خود را آزاد کند و او آزاد کرد آن بنده آزاد شود و همین حکم است اگر
بستم بنده خود را آزاد کند آزاد شود و تفصیلی که در آزاد مست است در کتاب الطلاق نبشته شده است در مسعودی
آورده است مردی بنده خود را ببازی آزاد کرد آزاد شود و اگر ببازی طلاق گوید طلاق واقع شود و اگر
نکاح ببازی کند منعقد شود در هدایه و کافی و شاهان میگوید اگر مردی بنده دیگری را بگوید اگر من ترا مالک شوم تو
آزاد چون آن بنده را مالک شود آن بنده آزاد شود و در مذهب ما و در مذهب امام شافعی رح آن بنده آزاد
نشود و اگر مردی عتق بنده خود را بشرطی متعلق کند چون آن شرط موجود شود آن بنده آزاد گردد چنانچه اگر
مردی بنده خود را بگوید اگر تو در فلان سرای در آئی آزاد شوی چون آن بنده در آن سرای در آید آزاد شود اگر
بنده حربی سوی دار الاسلام مسلم شده بیرون آید آزاد شود اگر مردی کنیزک خود را آزاد کند حمل او نیز آزاد
شود فاما اگر حمل را آزاد کند و آن کنیزک را آزاد نکند حمل[1] آزاد شود و کنیزک آزاد نشود و پس آزاد کردن
حمل صحیح است فاما فروختن حمل و بخشیدن حمل صحیح نیست در هدایه و شاهان آورده است اگر مردی
حمل کنیزک بر مالی آزاد کند حمل آزاد شود فاما مال لازم نشود و صورت این مسئله آنست که خوندگار بر کنیزک
خود بگوید که این حمل تو داری آزاد کردم بر صد درم که بر ذمه تو باشد و کنیزک صد درم قبول کند حمل
آزاد شود صد درم بر کنیزک لازم نشود و حمل وقتی آزاد شود که کم از ششماه زاده باشد بعد از گفتن خوندگار
که حمل تو آزاد کردم در کافی میگوید اگر مردی حمل کنیزک خود را آزاد کند آزاد شود و اگر آن حمل وقت آزاد
کردن در شکم باشد و آن وقتی تحقیق شود که کم از ششماه بعد آزاد کردن حمل فرزند زاده باشد و اگر
آزاد کردن حمل بیش از ششماه فرزند زاده باشد آن فرزند آزاد نشود در هدایه میگوید اگر مردی از کنیزک
خود فرزند زاد و آن فرزند حر باشد و اگر مردی کنیزک خود را بشوهری دهد هر فرزند که آن کنیزک را بیاید ملک
آن مرد باشد و از شوهران کنیزک آزاد باشد خواه بنده و اگر مردی بنده خود را از نی نکاح دهد هر فرزند که آن بنده را
از زن حره باشد حر باشد خواه شوهر آن حره آزاد باشد خواه بنده و اگر مردی کنیزک مدبره کرده است
بدیگری دهد و آن کنیزک فرزند زاید آن فرزند مدبر باشد و چون خوندگار بمیرد و آن کنیزک و آن فرزند

---

[1] حمل بفتح اول و سکون ثانی بر داشتن و بمعنی بار شکم و دیگر باری که بر
پشت و یا بر سر گشته و بمعنی گناه ۱۲ غیاث اللغات

دو آزاد شوند و اگر ام ولد خوندگار بدیگرے بنکاح دهد هر فرزندی که ام ولد ازان شوهر بزاید آن فرزند
نیز حکم ام ولد دارد و چون خوندگار بمیرد آن ام ولد و فرزند او آزاد شود و این روایت در هدایه آورده است
و اگر مردے کنیزک خود را مکاتبه[1] کند هر فرزندی که بعد مکاتب شدن آن کنیزک زاید آن فرزند نیز مکاتبه
باشد چون مادر مال کتابت ادا کند مادر و آن فرزند آزاد شوند والله اعلم باب در بیان آزاد
کردن نیمه بنده و آنچه بدین ماند در هدایه و شامان میگوید مردی نیمه بنده خود را آزاد میکند
نیمه آن بنده آزاد شود و نیمه بهای خود آن بنده بخوندگار رساند و این قول امام اعظم رضی الله عنه است
و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمة الله علیهما تمام آن بنده آزاد شود و بر آن بنده هیچ نباید و شامان
میگوید حاصل آن اختلاف نیست که اگر مردی نیمه بنده خود را آزاد کرد و آن بنده را حکم بندگان باشد و بندگی
تمام ازان زائل نشود پس گواهی آن نشنوند نزدیک امام اعظم رحمة الله علیه تا آن زمان که باقی او نیز آزاد نشود
و نزدیک صاحبین بندگی بتمام آن بنده زائل شود پس گواهی او بشنوند در هدایه میگوید اگر خوندگار نیمه بنده خود را
آزاد کند آن نیمه آزاد شود و نزدیک امام اعظم رضی الله عنه بعد آزاد کردن نیمه اگر خوندگار را خوش آید نیمه
دیگر نیز آزاد کند و اگر خوش نیاید آن بنده را بگوید تا بهای نیمه خود خوندگار خود را بدهد و اگر بنده میان دو
نفر بشرکت باشد یکے از میان آن دو حصه خود آزاد کند حصه او آزاد شود پس نیمه بان شریک که حصه آزاد
کرده است اگر غنی[2] شریک دوم که حصه خود آزاد نکرده است اگر خوش آید حصه خود هم آزاد کند و اگر خوش آید بهای
خود از شریک که حصه خود آزاد کرده است بستاند و اگر خوش آید بهای حصه خود از بنده بستاند پس اگر این شریک
آزاد نکرده است بهای آن حصه خود از شریک خود که آزاد کرده است بستاند و شریک بهای آن حصه که از تضمین
داده است از بنده بستاند و ولاے آن بنده این شریک را باشد که آزاد کرده است و اگر شریک دوم که
آزاد نکرده است حصه خود آزاد کند و یا بهای حصه خود از بنده بستاند و ولای آن بنده هر دو شریک را باشد
و این در صورتیست که اگر آن شریک که آزاد کرده است غنی باشد و اگر آن شریک که آزاد کرده است فقیر باشد
آن زمان آن شریک دوم که حصه خود آزاد نکرده است اگر خوش آید حصه خود نیز آزاد کند و اگر خوش آید بهای
حصه خود از بنده بستاند و ولای هر دو شریک را باشد خواه شریک دوم حصه از بنده خود آزاد کرده باشد
خواه بهار خود از بنده ستده باشد و این قول امام اعظم رح است و نزدیک صاحبین شریک دوم که حصه خود

باب در بیان آزاد کردن نیمه بنده

[1] مکاتبه با یکدیگر نامه نوشتن مجازاً نامه را نیز گویند و بنده را بمال او فروختن ۱۲ غیاث اللغات
[2] غنی اسم فاعل از غنا بمعنے توانگری بے نیازی ۱۲ غیاث اللغات من عینه

آزاد کرده است بهای حصه خود از شریک اول که حصه خود آزاد کرده است بستاند اگر شریک اول غنی باشد
و چون بهای حصه شریک دوم داده باشد شریک اول بتواند که از بنده بستاند و اگر شریک فقیر باشد بهای
حصه خود از بنده بستاند و ولای شریک اول را باشد و این را ولای عتاقه گویند و ولای آنست که این بنده بمیرد
و قرابتی از جانب پدر ندارد و میراث آن بنده آمزو برد که او را آزاد کرده است در هدایه میگوید مراد از آنکه
گفته است که اگر شریک اول غنی باشد آنست که مالک آنمقدار باشد که بهای حصه شریک دوم تواند داد نه آنکه مالک
دویست درم شرعی باشد در هدایه آورده است که بنده میان دو شریک است یکی شریک میگوید که اگر فلان درین
سرای فردا در نیاید تو آزاد و شریک دوم میگوید اگر فلان درین سرای در آید تو آزاد فردا گذشت و معلوم نیست
که فلان درین سرای درآمده است یا نه نیمی از آن بنده آزاد شود بهای نیمی هر دو خداوندگار خود را رساند بقول
امام اعظم رح است و امام محمد و ابو یوسف رحمة الله علیهما میگویند آن بنده تمام بهای خود هر دو خداوندگار را بدهد در هدایه
و شاهان میگوید این در صورتی بود که یک بنده میان دو شریک بود فاما اگر مردی گوید که اگر فلان درین سرای در آید
بنده من آزاد دیگری میگوید که اگر فلان فردا درین سرای در نیاید بنده من آزاد و چون فردا گذشت و معلوم نیست
که فلان درین سرای درآمده بود یا نه بنده هیچ یکی میان این دو نفر آزاد نشود در هدایه و شاهان میگوید
دو نفر بنده خریدند این بنده پسر یکی ازین دو نفر بود حصه پدر آزاد شود و بر پدر چیزی لازم نشود برای
شریک دوم این علم است اگر بنده در ملک دو پسر از قسمت میراث در آید و آن بنده پسر یکی ازین دو نفر باشد
حصه پدر آزاد شود و بر پدر چیزی برای دومی لازم نشود و این قول امام اعظم رح است و نزد صاحبین در صورتیکه
دو نفر بنده خریده باشند و آن بنده پسر یکی از میان دو نفر باشد حصه پدر آزاد شود بر پدر لازم شود که بهای حصه
بشریک خود دهد اگر پدر غنی باشد و اگر پدر فقیر باشد آن بنده بهای حصه شریک دهد همین حکم است اگر دو نفر
بنده بخشیده یابند و یا بصدقه یابند و یا بوصیت یابند و آن بنده پسر یکی باشد از میان این دو و این
در صورتی باشد که پدر دو شریک و یکبار تمام آن بنده بستانند که پسر یکی باشد میان آن دو نفر فاما اگر
مردی اول نیمی بنده بستاند بعد از ان نیمی باقی پدر آن بنده بستاند و پدر او غنی باشد آن شریک که
اول خریده بود اگر خوش آید بهای حصه خود از پدر بستاند اگر شریک اول غنی باشد آنست که مالک آنمقدار
که بهای حصه شریک دوم تواند داد نه آنکه مالک دویست درم شرعی باشد در هدایه آورده است و اگر خوش آید

ـه دویست بضم اول و کسر واو و یای مثناة معروف بمعنی دو صد و این حاصل اسم دو صد است و برین قیاس حاجت نیست
و دویست درم شرعی که بران ادای زکوة فرض میشود پنجاه و چهار تولچه و نیم ماشه و دو جو باشد ۱۲ غیاث

بهای حصه خود را از آن بنده بستاند و اینقول امام اعظم است و نزد یک صاحبیه شریک ولی بهای حصه خود از پدر آن بنده بستاند

باب در بیان آزاد کردن یکی از میان آن دو بنده

در هدایه و کافی آورده است مردی دو بنده خود را میگوید یکی از میان شما دو آزاد کرده ام و بعد از گفتن این سخن خوندگار یکی از این دو فروخت و یا یکی از میان دو بنده نقل کرد و یا کشته شد و یا خوندگار یکی را از میان این دو آزاد کرد و یا مدبر کرد و یا دیگری را بخشید بنده دوم برای آزادی متعین شود و آزاد گردد و اگر مردی دو کنیزک خود را میگوید که یکی از میان شما دو آزاد و بعد گفتن این با یکی از میان دو کنیزک یکی را نزدیکی کرد و آن کنیزک را بعد نزدیکی حمل ماند کنیزک دوم برای آزادی متعین شود و آن کنیزک را بعد از نزدیکی حمل نماند نزد یک صاحبیه رح هم کنیزک دوم برای عتق متعین شود و نزد یک امام اعظم رح کنیزک دوم برای آزادی متعین نشود و هر کرا خوش آید از میان این دو کنیزک یکی را خوندگار برای آزادی تعیین کند اگرچه با یکی نزدیکی کرده باشد فاما باید که او را بعد نزدیکی حمل نماند و اگر مردی دو زن خود را میگوید یکی را از شما طلاق[لفه] این گفتم و بعد از گفتن این سخن یکی از میان این دو زن نقل کرد و یا شوهر با یکی ازین دو نزدیکی کرد زن دوم برای طلاق متعین شود باتفاق هر سه امام رح و اگر مردی دو کنیزک خود را بگوید که یکی را از میان دو شما آزاد کردم بعد از ان با یکی نزدیکی کرد کنیزک دوم برای آزادی متعین شود و نزد یک امام اعظم رحمة الله علیه و نزد یک صاحبیه رح کنیزک دوم آزاد نشود در نزد یک امام اعظم رضی الله عنه روا نیست اینمرد را که بعد از گفتن این سخن با هر دو نزدیکی کند پیش از آنکه یکی را از میان دو برای آزادی تعیین کند و اما بر ینقول فتوی نباید داد والله اعلم

باب در بیان آزاد کردن بنده بمقابله مال

در هدایه و کافی آورده است بنده خود را بمقابله مال آزاد کرد و آن بنده آن مال را قبول کرد آن بنده آزاد شود چنانچه اگر خوندگار بنده خود را بگوید تو آزادی بهزار درم و یا بهزار درم و یا تو آزادی بمقابله آنکه برابر تو هزار درم است و یا تو آزادی بر من بیا بیاری بمن و یا بدهی بمن چون بنده این هزار درم از خوندگار قبول کند آن بنده آزاد شود و احکام آزادی ثابت شود پیش از آنکه آن هزار درم بدهد که این هزار درم و کیل باشد بر آن بنده که آزاد شده است و اگر خوندگار آزادی بنده تعلق باداء مال کند صحیح است اگرچه بنده مال قبول نکند و آن بنده ماذون شود خرید و فروخت او درست و لازم گردد چنانچه اگر خوندگار بنده خود را بگوید اگر تو هزار درم مرا بدهی تو آزاد شوی و یا گوید وقتیکه هزار درم مرا بدهی تو آزاد شوی و یا هر وقت که تو هزار درم مرا بدهی تو آزاد شوی چون آن بنده هزار درم بدهد آزاد شود پیش از دادن هزار درم آزاد نشود و مکاتب نیز نگردد

باب در بیان آزاد کردن یکی از میان آن دو بنده

باب در بیان آزاد کردن بنده بمقابلۂ مال

لفه نفر گرده مردم از سه تا ده از میان هر کس اطلاق کنند ۱۲ مه طلاق بالفتح رها شدن زن از قید نکاح و بمعنی کشادگی و روا کردن ۱۲ غ

فاما اگر بنده هزار درم حاضر کند حاکم آن خوندگار را جبر کند که هزار درم قبول کن و بنده آزاد شود و معنی
آنست که چون بنده هزار درم حاضر گرداند در محلی که خوندگار آن را نتواند ستد و پیش مولی نرسد گوی
مولی هزار درم قبض کرد حاکم حکم بآزادی آن بنده کند در شارحان میگوید معنی جبر آنست که گفته شد
زیرا که حاکم مولی را حبس کند برای قبول کردن هزار درم در هدایه و کافی آورده است اگر غلام چیزی از
هزار درم حاضر کند و هزار درم تمام حاضر نکند خوندگار را برای قبول آنمقدار که حاضر کرده است جبر کنند فاما
آن بنده آزاد نشود تا آن زمانکه هزار درم تمام ادا کند و اگر آن غلام پانصد درم حاضر کند خوندگار باقی پانصد
درم آن بنده را بگذارد بنده آزاد نشود تا آن زمانکه هزار درم بخوندگار نرساند فاما اگر خوندگار بنده خود را بهزار
مکاتب کرده بود و بنده پانصد درم رسانیده و پانصد درم باقی خوندگار بنده را گذاشت آن مکاتب آزاد شود فاما
اگر آنهزار درم که آن بنده را داده است پیش از آنکه کسب کرده بود که خوندگار این سخن بگوید غلام آزاد نشود
باید که آنغلام هزار درم دیگر خوندگار را برساند زیرا که آن هزار درم که بخوندگار رسانیده بود هم از مال خوندگار است
فاما اگر آن هزار درم که رسانیده است بعد از گفتن این شخص کرده باشد باز مولی را چیزی دیگر نه دهد و اگر غلام آن
هزار درم از کسی غصب[٢] کرده باشد و آنهزار درم بخوندگار رسانیده آزاد شود در هدایه میگوید پس اگر مولی غلام خود را
بدینطریق گفته باشد که اگر تو هزار درم دهی تو آزاد شوی باید که غلام همدران مجلس خوندگار را هزار درم برساند تا آزاد
شود و اگر دران مجلس نرساند آزاد نشود و اگر مولی بر غلام بگوید که وقتیکه تو بر من هزار درم برسانی تو آزاد شوی آن
زمان هر وقتیکه بنده هزار درم برساند آزاد شود خواه دران مجلس خواه در مجلس دیگر در هدایه و شارحان میگوید مردی
بنده خود را آزاد کرد بدینشرط که تو بر من چهار سال خدمت کنی و بنده این شرط قبول کرد فی الحال آزاد شود
همان زمان این بنده نقل کرد بعد نقل آن بنده قیمت آنچهار سال خدمت از مال بنده بخوندگار دهد نزدیک
امام اعظم و امام ابو یوسف رحمهما الله نزدیک امام محمد رح قیمت چهار سال خدمت از مال آن بنده بخوندگار
بدهند در هدایه و کافی آورده است مردی دیگری را میگوید که کنیزک خود را بهزار درم آزاد کن بدینشرط که آن
کنیزک مرا بنکاح بدهی و آنمرد کنیزک آزاد کرد آن کنیزک آن فرماینده را نمی خواهد کنیزک آزاد شود و بر فرماینده
هزار درم نباشد زیرا که مرد دیگری را میگوید که بنده خود را آزاد کن بهزار درم که آن هزار درم بر ذمهٔ من باشد
و آن دیگر بنده خود آزاد بدینشرط کرد بنده آزاد شود و بر فرماینده هزار درم لازم شود فاما اگر مرد دیگر را بگوید

---

[١] قبض بفتحتین درد و گرفتگی شکم بفتح اول و سکون ثانی گرفتن و گرفتگی ١٢ غیاث اللغات [٢] غصب بفتح اول
و سکون ثانی بستم گرفتن چیزی را از کسی ١٢ غیاث اللغات

که زن خود را طلاق بهزار درم بگوید آنهزار درم بر ذمهٔ من باشد من ترا هزار درم خواهم داد و آمد و بر آن شرط زن خود را طلاق گفت طلاق بر زن او واقع شود و بر فرمایندهٔ هزار درم لازم آید باب در بیان تدبیر یعنی مدبر کردن برده[1] در کنز و کافی میگوید مدبر معلق گردانیدن آزادی بنده است بمطلق موت مولی در هدایه میگوید اگر خوندگار بندهٔ خود را بگوید چون من بمیرم تو آزادی و یا بگوید آزاد از پس من و یا بگوید تو مدبری و یا بگوید ترا مدبر کردم درین سخنان بنده آزاد شود خواه نیت کرده باشد خواه نکرده باشد و چون آن بنده مدبر شد فروختن آن بنده و بخشیدن آن بنده و بیرون آوردن بنده از ملک خود روا نباشد فاما اگر خوندگار مدبر را آزاد کند روا باشد و همین حکم است اگر مکاتب را آزاد کند روا باشد و نزدیک امام شافعی رح فروختن مدبر و بخشیدن مدبر روا نباشد در هدایه و کنز مذکور است که مولی را شاید که مدبر را خدمت فرماید و بکسی باجرت دهد و اگر مولی کنیزک خود را مدبر کرده باشد روا باشد که آن کنیزک را نزدیکی کند و یا بکسی بنکاح دهد و چون مولی نقل کند مدبر آزاد شود از ثلث مال پس اگر نقل کرد و بجز مدبر گذاشت مالی دیگر هیچ نداشت سوم حصه آن مدبر آزاد شود و حصه قیمت تو دهد میراثیان برساند فاما اگر مالی دیگر هم باشد چنانچه اگر مردی مرد و گذاشت که بهای آن مدبر ده تنکه باشد و بیست تنکه[2] نقد گذاشت درینصورت آن مدبر تمام آزاد شود و این صورت را در هدایه و کافی آورده است اگر مردی نقل کرد و مدبری گذاشت که بهای آن مدبر ده تنکه است و بر آمد و دین مردمان ده تنکه بود باید که آن مدبر ده تنکه بهای خود را بوام داران مولی برساند در فتاوی سراجی آورده است مردی قرابتیان خود را میگوید آزاد کنید از من بنده مرا بعد از موت من و بعد از گفتن این سخن بنده را بفروشد روا باشد در هدایه و شامل آورده است مردی کنیزک را مدبره کرد و آن کنیزک بعد مدبره شدن فرزندی از شوهری زاد فرزند نیز مدبر شود چون مولی نقل کرد فرزندان مدبر آزاد شود فاما اگر فرزندی که پیش از مدبره شدن آن کنیزک زاده باشد آن فرزند مدبر نشود در هدایه مذکور است اگر مردی بنده خود را میگوید که اگر من ازین زحمت[3] بمیرم و یا من درین سفر بمیرم و یا اگر من ازین تپ بمیرم تو آزاد و آن بنده مدبر نباشد فروختن او روا باشد و این را مدبر مقید گویند مدبر آنست که مولی بگوید که چون من بمیرم تو آزاد فاما اگر مولی گفته بود که اگر من ازین وقت بمیرم تو آزاد و آن مولی هم دران زحمت نقل کرد آن بنده آزاد

[1] برده بالفتح بمعنی غلام و کنیزک و دایه و این لفظ ترکیست و در برهان بمعنی اسیر آمده ۱۲ غیاث اللغات [2] تنکه بالفتح و کاف عربی بمعنی قرص مرابح خواه زر باشد خواه نقره یا مس و این معرب تنکه است ۱۲ [3] زحمت بالفتح رنج و اندوه است ۱۲ رشیدی

باب در بیان تدبیر یعنی مدبر کردن برده

شود از ثلث مال چنانچه مدبر مطلق از ثلث مال آزاد میشود فاما اگر مولی اگر در این جهت بمیرد او مدبر باشد
و بموت مولی بجهتی دیگر آزاد نشود و اگر مردی خود را بگوید اگر من تا یکسال بمیرم تو آزاد و یا بگوید اگر من تا
سال بمیرم تو آزاد و آن بنده را مدبر مقید گویند و اگر مولی تا دو سال و یکسال بمیرد او آزاد از ثلث مال شود
و اگر آزاد شود فاما اگر مردی بنده خود را میگوید که اگر من تا صد سال بمیرم تو آزاد و مثل آنمرد غالب آنکه تا صد
سال نزاید چنانچه اگر پیری اینسخن بگوید در بصورت این بنده مدبر مطلق باشد هر وقت که خوندگار بمیرد او
آزاد از ثلث مال شود در ذخیره آورده است قاضی حکم روایتی بیع مدبر کند قضای قاضی نافذ[1] باشد و آن بیع درست
باشد در خلاصه مذکورست مردی نقلکرد و خریک مدبر چیزی نگذشت آن مدبر آزاد شود بر آن مدبر لازم آید
که تمام قیمت خود برساند آنروز که قیمت مدبر شده بود فاما فتوی آنست که نیمه قیمت حالت بندگی خود برساند در
نصاب الفقه آورده است مردی کنیزک خود را بگوید اگر من محتاج شوم این کنیزک خود را بفروشم و اگر این کنیزک فروخته
نشود و بعد از نقل من بماند آن کنیزک آزاد باشد و اگر این چنین کنیزک را بفروشد روا باشد و فتوی بر این قولست
واللّٰه اعلم

باب در بیان زادن فرزند از کنیزک و آن کنیزک را ام ولد گویند

در هدایه میگوید کنیزک
از خوندگار خود فرزند زاید آن کنیزک ام ولد او باشد فروختن و بخشیدن او و بیرون آوردن از ملک خود روا
نباشد در هدایه شاهان آورده است اگر کنیزک میان دو نفر مشترک بود هیچ یکی را میان دو روا نیست که با آن
کنیزک نزدیکی کند فاما اگر یکی از میان آن دو نفر آن کنیزک را نزدیکی کرد و فرزند زاد آن کنیزک ام ولد او باشد
و بر وی لازمست که بهای حصه شریک خود به وی برساند در هدایه آورده است خوندگار چون از کنیزک خود فرزند
زاید آن کنیزک ام ولد شود او را روا باشد که ام ولد خود را نزدیکی کند و خدمت فرماید و باجرت بکسی بدهد
و بکسی بنکاح بدهد در سراجی میگوید چون ام ولد بعد از نقل مولی آزاد شود هر مالیکه بر آن ام ولد باشد
از آن مولی است پس میراثیان از آنمال از آن ام ولد بستانند مگر آنکه مولی وصیت کرده باشد که این مقدار از
مال من بام ولد من بدهند آن زمان آنمقدار مال بام ولد او بدهند و اگر مرد بنده آزاد کرد و هر مالیکه بر آن
بنده باشد آن ملک خوندگارست مگر جامهٔ نفس که آن بنده پوشیده است مردی نذر[2] کرده است که بنده آزاد
خواهم کرد و اگر آنمرد بنده گریخته را از نذر آزاد میکند روا باشد فقیه ابو اللیث بر اینقول فتوی داده است
حربی در دار اسلام با امان آمده بود و بنده مسلم خرید آن حربی را جبر کنند تا آن بنده بفروشد و اگر آنحربی آن بنده مسلم را

---

[1] نافذ جاری شونده و این لفظ اکثر بر صفت امر و حکم واقع شود ۱۲ غیاث [2] نذر بفتح نون و سکون ذال معجمه بیان
آنچه بر خود واجب گردانند مثل روزه و صدقه برای خدا تعالی و آنچه از نقد و جنس پیش سلاطین و امرا گذرانند ۱۲ غیاث

باب در بیان زادن فرزند از کنیزک و آن کنیزک را ام ولد گویند

در دار حرب بر و بند آزاد شود نزدیک امام اعظم رحمه الله تعالی و نزدیک صاحبین رحمهما الله آزاد نشود و در بزدوی میگوید اگر
مردی ذمی بنده مسلم خرید آن بنده ملک آن ذمی شود فاما آن ذمی را جبر کنند تا آن بنده مسلم بفروشند در کفایه
و شاهان آورده است کنیزک مردی فرزند زاد آنفرزند از مرد نباشد تا آن زمانکه آن مرد بزبان خود نگوید که این
کنیزک این فرزند از من زاده است نزدیک امام شافعی رح فرزند از مرد باشد اگرچه آن مرد بزبان خود نگوید فاما چون
کنیزک یکبار فرزند بزاد و خداوندگار بزبان خود گفت که این فرزند از من زاده است فرزند از مرد باشد و بار دوم آنفرزند
کنیزک زاید حاجت نیست که مولی بزبان بگوید اینفرزند از من زاده است پس بی آنکه مولی دوم بار بزبان گوید نسبت از
مولی ثابت شود و آنفرزند از مولی باشد و اگر مولی فرزند اول را گفت که از منست تواند که بگوید که فرزند دوم از
من نیست و نتواند که فرزند اول را نیز بگوید که از من نیست فاما دیانت آنست که اگر مولی با آن کنیزک نزدیکی کرده باشد
و آن کنیزک را بر این زن نگذشته باشد باید که بزبان بگوید که اینفرزند از منست فاما اگر کنیزک بیرون گذشته باشد و
یا بعد نزدیکی با کنیزک انزال بیرون کرده باشد درین صورت روا باشد که بگوید که اینفرزند از من نیست و در شاهان
میگوید روایت کرده است از امام ابویوسف رحمة الله علیه که چون مولی با کنیزک خود نزدیکی کرد و آن کنیزک فرزند از مولی
زاد و بر مولی واجبست که بگوید که این فرزند از منست خواه بعد نزدیکی انزال بیرون کرده باشد خواه نکرده باشد خواه آن
کنیزک را بیرون گذشته خواه نگذشته باشد و از امام محمد رح روایت کرده اند که مولی را نشاید که زاده[۵] کنیزک که با آن کنیزک نزدیکی
کرده است بگوید که این از منست تا آن زمان که او را تحقیق نشود که این فرزند از وی نیست فاما آن کنیزک ام ولد او باشد
بعد نقل مولی آزاد شود و آنفرزند نیز آزاد شود و در هدایه و شاهان مذکورست مردی ام ولد خود را بدیگری بنکاح صحیح
و یا بنکاح فاسد داد و آن ام ولد از آن شوهر فرزندی زاد آنفرزند را حکم ام ولد باشد چون مولی انتقال کرد و ام ولد
آزاد شود و فرزندان ام ولد که از آن شوهر است آن نیز آزادست در هدایه و شاهان و کافی آورده است مولی
را نشاید که ام ولد خود را بدیگری بنکاح دهد تا آن زمان که یک حیض نه بیند چون که حیض دیده باشد اگر خواهد
بدیگری بنکاح دهد و اگر مولی پیش از استبراء ام ولد خود دیگری را بنکاح داد و آن ام ولد فرزندی کم از ششماه زاد
آنفرزند از مولی باشد و نکاح روا نباشد و اگر فرزند بعد از نکاح بیش از ششماه فرزند زاد آنفرزند از شوهر باشد و از
مولی نباشد و اگر مولی گوید که اینفرزند از منست آنفرزند از شوهر باشد و از مولی نباشد فاما آنفرزند آزاد شود
در کافی و شاهان آورده است مردی کنیزک خود را بدیگری بنکاح داد و آن کنیزک فرزند زاد آن فرزند از شوهر باشد و از
مولی نباشد و اگر مولی بگوید که این فرزند از منست آن فرزند آزاد شود و آن کنیزک ام ولد او شود چون مولی نقل

[۵] زاده فرزند از برهان ۱۲ غیاث اللغات

گردد آن کنیزک آزاد شود و در بنایه بیع آورده است چون مولی از کنیزک خود فرزند زاید آن کنیزک ام ولد او شود
خواه آن فرزند زنده زاده باشد خواه مرده باشد خواه آن فرزند از شکم رفته بود فاما باید که چون فرزند از شکم کنیزک
رفته باشد خلقت[1] آن فرزند بتمام و یا بعضی خلقت شده باشد و اگر خلقت آن فرزند اصلا نشده باشد آن کنیزک
آن زمان ام ولد او نشود در هدایه میگوید چون مولی نقل کند ام ولد او آزاد شود از کل مال و از بهای خود
چیزی بمیراثیان ندهد و اگر بر مولی دین مردمان باشد و مولی نقل کند و ام ولد بگذارد آن ام ولد آزاد شود
و ام ولد آن مولی از بهای خود چیزی ندهد فاما بر از ثلث مال آزاد شود و دو حصه قیمت بمیراثیان برساند
و اگر بر مولی دین باشد بر تمام بهای[2] خود بوام داران برساند و اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد بر آن ام ولد
واجبست که قیمت خود بخوندگار برساند و آن ام ولد بمنزله مکاتبست آزاد نشود تا آنزمان که قیمت خود بعد اسلام
بمولی نرساند و این در صورتیست که چون ام ولد اسلام آورد بر مولی او اسلام عرض کردند اگر مولی اسلام نیارد
درین صورت آن ام ولد قیمت خود بمولی برساند و اگر بعد عرض اسلام مولی آن نیز اسلام آورد درین صورت بر
ام واجب نیست که قیمت خود بدهد بلکه همچنان ام ولد او باشد بعد نقل مولی آزاد شود و اگر مولی نقل کند پیش از آنکه
اسلام بر مولی عرض[3] کنند ام ولد او اسلام آورده بود آزاد شود و بروی ادا قیمت خود واجب گردد و اگر آن
ام ولد هم در حیوة مولی عاجز باشد قیمت خود بمولی نتواند رساند باز به بندگی در نیاید بلکه همچنان مکاتب باشد مرد کنیزک
دیگری را نکاح کرده بود و از آن کنیزک فرزندی زاد بعد از زادن فرزند آن کنیزک را از مولی به بهای خرید یا بخشیده
یافت نکاح آن کنیزک باطل شود و آن کنیزک ام ولد او گردد و نزدیک امام شافعی رح ام ولد او نشود و اگر مردی
از کنیزک خود فرزند زاد و بعد از زادن فرزند آن کنیزک دزدیده بیرون آمد و آن خوندگار که آن کنیزک را فروخته
بود دست پس باز آن کنیزک را بخرید که از وی فرزندی زاده بود خرید آن کنیزک ام ولد او شود در مذهب ما و
نزدیک امام شافعی رح دو قول است در هدایه و شاهان و کنز آورده است دو نفر کنیزک خریدند و آن کنیزک فرزند
زاد و یکی از میان این دو شریک میگوید که این فرزند از من زاده است نسب آن فرزند از وی ثابت شود یعنی فرزند
او باشد و آن کنیزک ام ولد او شود و برین شریک که دعوی فرزند کرده لازم شود که نیمه بهای آن کنیزک و نیمی عقر
شریک دوم را بدهد فاما چیزی از قیمت فرزند شریک دوم را ندهد در شاهان آورده است که عقر مهر مثل را
گویند در شاهان و هدایه میگوید این در صورتیست که یک شریک میان دو میگوید که این فرزند از من زاده است

---

[1] خلقت بالکسر آفرینش از صراح ۱۲ نسخه غیاث اللغات من عینیه ۱۲ [2] بها وقت تدبیر مدبره ۱۲ [3] عرض بالفتح ظاهر کردن
چیزی را بر کسی و متاع ۱۲ غیاث [4] زیرا که ولد کنیزک است هنوز در او نفت ملک و تنزد ۱۲ [5] بها بالفتح مرد فروختن و قیمت ...

فاما اگر هر دو شریک یکبار بگویند که این فرزند از منست نسب از هر دو ثابت شود و این فرزند هر دو را باشد
و این کنیزک ام ولد هر دو باشد و هر یکے ازین دو شریک نیمے عقر برائے شریک دوم لازم شود و مقاصه افتد
یعنی برابری افتد و هیچ یکے از دیگری چیزے نستاند و نزدیک امام شافعی رح به بینند که این فرزند تمام مشابهت
با کدام شریک دارد و فرزند آن شریک باشد و نسب از دیگرے ثابت نشود فاما نزدیک ما نسب از هر دو شریک ثابت شود
و پسر هر دو ثابت باشد و این پسر از هر یکے ازین دو پدر میراث کامل برد فاما این هر دو پدر ازین پسر میراث یک
پدر برند و میان خود هم قسمت کنند و اگر یک پدر از میان هر دو نقل کرد و این پسر میراث یک پسر از وی تمام بستاند
وی بعد از آن این پسر نقل کرد و میراث پسر کامل تمام این پدر که زنده هست بستاند و نیمے میراث این پسر و
نیمے میراث این پدر اول بستاند و نفقه این چنین پسر حق هر دو پدر باشد و هر یکے ازین دو پدر تواند که در
ایام صغر برای او زنے نکاح کند و اگر پدر و پسر کنیزک بشرکت خریدند و آن کنیزک فرزند زاد و هر دو میگویند
که این فرزند از منست نسب از پدر ثابت شود و از پسر ثابت نشود و همین حکم است اگر مسلمے و کافرے[1] کنیزک خریدند
و آن کنیزک فرزندی زاد و هر دو میگویند که این فرزند از منست نسب از مسلم ثابت شود و از کافر ثابت نشود
در هدایه میگوید مردی با کنیزک مکاتب خود نزدیکی کرد و آن کنیزک فرزندے زاد و آن مرد می گوید که اینفرزند از منست
اگر آن مکاتب خوندگار را استوار دارد و قبول کند که این فرزند از خوندگار است فرزند از خوندگار باشد و نسب
از خوندگار ثابت شود و بر خوندگار عقر آن کنیزک لازم شود یعنی بر خوندگار لازم شود که مهر مثل آن کنیزک
بمکاتب دهد یکا آن فرزند نیز مکاتب نماند و آن کنیزک ام ولد خوندگار شود و اگر مکاتب خوندگار را استوار
ندارد و بگوید که اینفرزند از تو نیست آن زمان نسب از خوندگار ثابت نشود فاما اگر خوندگار روزے آن کنیزک را
مالک شود آن زمان نسب آنفرزند از خوندگار ثابت گردد و در کنز آورده است مکاتب بنده را گویند که خوندگار
بنده را بگوید که هزار درم بر گردن تو گردانیدم در یکسال مر یا ششماه بمن ادا کنی هر ماه چندے درم چون هزار درم من بدهی
تو آزاد شوی و اگر نه بنده باشی چون بنده این سخن از خوندگار قبول کند مکاتب شود و از دست خوندگار برآید
فاما از ملک خوندگار بیرون نیاید و اگر بنده خود را بگوید که هزار درم بر گردن تو کردم چون فی الحال من دهی
آزاد شوی و اگر نه بنده همچنان باشی آن نیز صحیح است بدین سخن بنده مکاتب شود چون مال فی الحال ادا
کند آن نیز آزاد شود و اگر خوندگار بنده خود را بگوید که ترا مکاتب کردم هزار درم که فی الحال بر من بدهی و
آن بنده قبول کند مکاتب شود و احکام مکاتب در کتاب المکاتب گفته آید والله اعلم باب در بیان متفرقه

باب در بیان متفرقه

[1] کافر بسیم فاعل از کفر بالضم بمعنے ناگرویدن و ناسپاسی و بالفتح بمعنے پوشیدن و گور و ریزه رگ ۱۲

در کنز آورده است اگر مردی بندهٔ را اکراه کند یعنی بزور بندهٔ دیگرے را آزاد کناند آن بنده آزاد شود و تاوان
کسیکه اکراه کرده است بروی قیمت آن بنده لازم شود تا خصم[1] بنده را برساند و اگر کسی زنے دیگرے را طلاق بزور
گویند اگر شوهر با زن نزدیکی نکرده باشد نیمے مهر آن زن را بدهد و این نیمے از کسی استاند که بزور طلاق گویانیده
است و اگر شوهر با آن زن نزدیکی کرده باشد تمام مهر آن زن را بدهد و از کسی که بزور طلاق گویانیده است[2]
چیزے نتواند ستد فاما از کسی که بزور طلاق گویانیده است تعزیر[3] لازم آید در هدایه مذکور است اگر حرے عاقلے
بالغے بندهٔ خود را آزاد کند بنده آزاد شود و در کنز آورده است بالغ شدن پسرک احتلام است و یا بانزال
و یا با جماع یعنی اگر پسرکے نزدیکی کرد آن عورت را حمل ماند آن پسرک بالغ باشد و اگر این چیزها از پسرک
ظاهر نشد آن زمان بالغ شدن پسرک هژده سال است و بالغ شدن دخترک بحیض یا باحتلام و یا
بحمل ماندن و اگر این چیزها از دختر ظاهر نشود آن زمان چون هفده سال تمام نشود دخترک بالغ نشود و
این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمة الله علیهما بالغ شدن پسرک و دختر پانزده سال
است و فتوی بر قول ایشان است مگر آنکه علامتها که گفته شد پیش از پانزده سال اگر از پسرک و دخترک ظاهر
شود آن پسرک و دخترک بالغ شود اگرچه پانزده سال نگذشته باشد و هم در کنز آورده است کمترین مدتے
که پسرک و دخترک بالغ شود دوازده سال است پس پسرک یازده سال بالغ نباشد اگرچه انزال شود
و کمترین مدتے که دخترک بالغ شود نه سال پس اگر دخترک هشت ساله خون بیند بالغ نشود و اگر پسرک و دخترک
نزدیک بلاغت[4] رسیده اند و میگویند که ما بالغ شده ایم سخن ایشان را استوار دارند و احکام بالغان بر
ایشان ثابت شود در ملتقط و ملخص آورده است پدر مردی نقل کرده است و آن مرد بندهٔ خود بنیت پدر
آزاد میکند این بنده آزاد شود و ثواب آزادی بنده مرده را برسد انشاء الله تعالی و از ثواب آن
آزاد کننده چیزے نقصان نشود و همین حکم است در همه صدقها و دعاها که بروح پدر و مادر و بروح مسلمانان
میکنند و آن ثواب آن مادر و پدر و مادر مسلمانان را میرسد و از ثواب صدقه دهنده و دعا کننده چیزے
نقصان نمیشود در فتاوی کبیری مذکور است بندهٔ مسلمی را حربیان خریدند و آن بنده را در دار حرب
بردند بعد از آن در دار حرب از کافران گریخته در دار اسلام در آید بنده آزاد شود و عند صغیر میگوید
مردی هیچ است چیزی بگوید بزبان او بغلط طلاق و عتاق و نذر رفت بالاتفاق آنچه نذر کرده است بروی لازم

---

[1] خصم بالفتح دشمن و بعضے مالک ۱۲ [2] اغ زیرا که گرفته است ۱۲ [3] تعزیر اول تر ادب بجهه ورای عصا که کمتر از حد
زدن و اقل درجه وی چهل دره است ۱۲ [4] بلاغت جوان شدن و رسیدن بمرتبه منتهای کمال ۱۲

شود و طلاق عتاق نزدیک امام محمد رح واقع شود و نزدیک امام شافعی و ابو یوسف رح طلاق عند اللہ واقع شود
فاما عتق[1] ثابت شود و نزدیک امام اعظم طلاق واقع شود و عتق واقع نشود فاما صحیح آنست که طلاق و عتاق
هر دو یکیست در فتاوی آورده است که مردی بنده خود را گوید اے سید من و یا گوید اے سید و نیت آزادی کند
فتوی این است که آن بنده آزاد شود و همین حکم ست اگر کنیزک خود را گوید اے کدبانو و یا کدبانوے من فتوی آنست
که آن کنیزک آزاد نشود در زاد آورده است بنده در ملک دو نفر ست هر یکے دیگرے را میگوید که تو نصیب
خود آزاد کرده بر بنده قیمت نصیب هر دو لازم شود خواه هر دو شریک غنی باشند خواه هر دو فقیر و این قول
امام اعظم رح است و نزدیک صاحبین رح هر دو شریک غنی باشند بر بنده قیمت نصیب برائے هیچ یکے لازم نشود اگر هر دو فقیر
باشند قیمت نصیب هر دو بر بنده لازم شود بعد آنکه هر دو مولی را سوگند دهند و اگر یکے غنی باشد و یکی فقیر نصیب مولے
که فقیر ست بر بنده لازم شود و فتوی بر قول امام اعظم رحمه اللہ است در فتاوی صغری آورده است بنده مردے
دیگری را مالے داد و آن مرد گفت مرا از خوندگار من بستان و مرا آزاد کن و آن مرد آن بنده را هم بدان
مال از خوندگار خرید و آزاد کرد نزد خواجه حسن بصری رحمة اللہ علیه آن بیع روا نیست و آزادی نیز درست
نباشد نکند این چنین گر فاسقی و همچنین قول ابن سیرین ست و ابراهیم نخعی میگوید هم بیع درست است و هم
آزادی فاما بر کسیکه این بنده را خرید است لازم ست که بهاء آن بار دوم بخصم آن بنده از مال خود بدهد و
فتوی بر این قول ست و اگر مردی بنده خود را گفت هر وقتیکه تو مرا هزار درم بدهی تو آزادی و اگر آن بنده هزار درم
خوندگار خود را داد آزاد شد فاما اگر آن هزار درم از کسے داده باشد که پیش از گفتن مولی این سخن کسب کرده بود
بنده آزاد شود فاما آن مال مولے باشد و بر بنده واجب گردد که هزار دیگر از کسے برساند که بعد از گفتن این
سخن بکسب حاصل کرده باشد مردی بنده خود را میگوید اگر تو بر من هر ماه صد درم برسانی تا سالے تو آزادی
و بنده این سخن از خوندگار قبول کرد آن بنده مکاتب شود و اگر در ماهے از صد درم عاجز آید و نتواند
رسانید در ماهے دیگر برساند در روایت ابی سلیمان و در روایت ابو حفص این بنده مکاتب نشود پس
اگر در هر ماهے صد درم برساند آزاد نشود در تجنیس و ملتقط مذکور است مردی ام ولد خود را آزاد کرد برین
شرط که تو بعد آزادی مرا بخواهی چون ام ولد را آزاد کرد آن ام ولد او را نمی خواهد پس آن ام ولد چیزی لازم
نشود و نزدیک صاحبین رح بر آن ام ولد لازم شود که قیمت خود بمولے خود برساند فاما اگر مردی کنیزک خود را
برین شرط آزاد کرده باشد که بعد آزادی مولے را نکاح کند و آن کنیزک بعد آزاد شدن مولے را نکاح

[1] عتق بالکسر آزاد شدن و آزاد ۱۲ ع [2] کنیزک کاف آخر این لفظ جزو کلمه نیست بلکه برائے تصغیر یا تحقیر ۱۲ غیاث

میکند بران کنیزک لازم ست که قیمت خود بمولی برساند و در هدایه آورده ست اگر کسے گوید که چون من
در خانه درآیم هر مملوکے یعنی هر بنده که مرا باشد آن بنده آزاد و آنروز که مرد این سخن گفت در ملک وی بنده
نبود و بعد ازان بنده خرید و آمد و دران خانه درآمد آن بنده نیز آزاد شود و اگر بوقت گفتن این سخن در ملک آن
بنده نبود و آن بنده تا آنزمانکه در ملک اینمرد ماند دران خانه درآید آن بنده نیز آزاد شود فاما اگر کسے گوید
که چون من درینخانه درآیم هر مملوکیکه مرا باشد آزاد درینصورت بنده که بعد ازین سخن خرید بآمدن آن مرد
درانسرای آزاد نشود و اگر بنده در ملک او باقی باشد و تا درآمدن درسرے در ملک او باقی ماند آن آزاد
شود در فتاوی کبیری مذکورست مردی غلام خود را در شهرے فرستاد و آن غلام خود را گفت اگر کسے ترا
پیش آید او را بگو که من حرم و آنغلام را مردی پیش آمد و آنمرد او را پرسید که تو حری غلام گفت من حرم
آن غلام نزدیک قاضی آزاد شود و نزدیک خدایتعالی آزاد نشود مگر آنکه خوندگار[1] غلام خود را حر
نام کرده باشد آنزمان غلام بدین گفتن که من حرم آزاد نشود نه نزدیک قاضی و نه نزدیک خدایتعالی و همین
حکم ست اگر مولی غلام خود را حر میگوید و نیت آن دارد که من دروغ میگویم که این حر ست زیرا که این بنده
ست آن بنده نزدیک قاضی آزاد باشد و نزدیک خدایتعالی آزاد نباشد و اگر مردی بنده خود را بسیار
آزاد میکند آن بنده آزاد شود هم نزدیک قاضی و هم نزدیک خدایتعالے در نوادر آورده ست
مردی اقرار میکند که فلان بنده خود را آزاد کرده ست آن فلان همان بنده را فروخت و اینمرد که اقرار
بآزادی او کرده بود خرید آن بنده آزاد شود مردی کنیزک معین آزاد کرد و او را فراموش شده آنمرد چهار
کنیزک دارد و باید که آنمرد هیچ یکے از کنیزکان نزدیکی نکند حیله آنست که آن کنیزکان را بر دست دوستی یگان
یگان بفروشد چون سه کنیزک فروخته شود چهارمی که آخر باقی ماند و آنچهارمے برای آزادی متعین شود
گوی آنمرد بیقین ازین همین کنیزک چهارم که آخر باید آزاد کرده بود و آن سه کنیزک که فروخته بود ازان
دوست باز خرید و با این هر سه او را نزدیکی روا باشد در فتاوی سراجی آورده ست اگر مرد چهار
زن دارد یکے را معینه ازین چهار زن طلاق گفت و آنزن او را فراموش شد آنمرد را با هیچ یکے
نزدیکی روا نیست حیله آنست که اگر آنمرد طلاق بائن گفته بود هر چهار را باز نکاح کند و اگر طلاق رجعی
گفت باز هر چهار زن را مراجعت کند و بنکاح حاجتی نبود و اگر سه طلاق گفت آنزنان هر چهار را یگان یگان
طلاق دیگر گوید و بگذارد تا عدت هر چهار بگذرد چون عدت بگذرد یگان یگان را باز نکاح کند چون هر

[1] خوندگار بالضم خاء و او معدوله و سکون نون و دال مهمله موقوف و کاف فارسی صاحب امیر و صاحب قران ۱۲ غیاث من علیه

سه زن را نکاح کرده باشد چهارمی آن بود که سه طلاق که گفته بود متعین شود در کبیری آورده است
بنده بخوندگار خود در آمد خوندگار گفت ای حر یا بریا آن بنده آزاد شود و همین حکم است اگر مرد بجامه
و دختر غلام خود پوشیده باشد و بگوید که این جامه دوخته حر است آن غلام آزاد نشود مرد سه
بنده خود را میگوید که شما آزاد مگر فلان و فلان هر سه این بنده آزاد نشوند فاما اگر گوید مگر فلان و فلان آزاد
شوند و آن فلان آزاد نشود مردی بنده بر دست دارد و او را پرسیدند این بنده آزاد است و اشارت بسر
خود کرد یعنی آری این بنده آزاد نشود فاما اگر بر دست مردی پسرکی بود و او را پرسیدند این پسرک
تست آمد خود اشارت بسر خود .... کرد یعنی آری نسب از ان ثابت شود و آن پسر که فرزند
او باشد مردی کنیزک خود را میگوید که روی تو روشن تر از چراغ است و من بنده تو ام آن کنیزک آزاد نشود
و اگر مردی غلام خود را میگوید که تو تا آنزمانکه بنده بودی بعذاب تو بودم اکنون که بنده نیستی بعذاب تو نیم
و نزد یک قاضی آن بنده آزاد شود و نزد یک خدا تعالی آزاد نشود مردی بنده خود را میگوید تو فرزند بزرگ منی
آن بنده نزد یک قاضی آزاد شود و نزد یک خدا تعالی آزاد نشود مردی کنیزک خود را میگوید ای مولاة آن کنیزک
آزاد نشود مردی بنده خود را هم بدان بنده می بخشد آن بنده آزاد نشود اگرچه بنده قبول کند و اگر مال
کتابت مکاتب را بخشد آن کاتب فی الحال آزاد شود فاما اگر مکاتب گوید که من قبول نمیکنم آن مکاتب آزاد
نشود فاما اگر مال کتابت باز بعلی بدهد مردی بنده خود را میگوید خود را بهزار درم بخر بنده گفت خریدم آن بنده
آزاد شود بنده مسلمی را حربیان گرفتند و در دار حرب بردند آن بنده آزاد در دار حرب از حربیان
گریخت و در دار الاسلام در آمد آن بنده آزاد شود مردی بنده خود را میگوید تو آزادی پیش از عید فطر یا پیش از
عید اضحی بیکماه آن بنده در اول ماه رمضان آزاد شود کنیزک مردی فرزند میزاد و آمد در آن حال آن
کنیزک را گفت که تو آزادی آن کنیزک آزاد شود فاما فرزند اگر اندک بیرون آمده باشد آزاد شود
و اگر فرزند بسیار بیرون آمده باشد فرزند آزاد شود در فتاوی حجة آورده است مردی بنده خود را
میگوید تو ح ر یعنی تو حر و یاران خود را میگوید تو طا لام الف قاف یعنی طلاق امام ابو یوسف
میگوید اگر نیت آمد و آزادی و یا نیت طلاق باشد بنده آزاد شود و زن او را طلاق واقع شود
و این بمنزله کنایت است اگر مردی میگوید بنده من آزاد اگر من ازین شهر بروم و آمد از آن شهر
بیرون آمد و باز گشت و هم در آن شهر در آمد بنده آزاد نشود و اگر گوید هر بنده که درین سرای است

له غلام بمعنی کودک و مجازاً بمعنی نوکر و بنده ۱۲ غیاث ۳ه فطر بالفتح شگافتن و آفریدن و روزه گشودن ۱۲ غیاث اللغات من منتخب

آزاد آنمقدار که از بندگان او در آن شهر باشند آزاد شوند و اگر گوید فرزندان آدم تمام احرار[۱] اند
بندگان او باجماع آزاد نشوند و اگر گوید هر که درین شهر است در آید پس زن او را طلاق بود ازانیست
زن خود نبود فتوی آنست که زن او را طلاق واقع نشود و هر که خواهد که ثواب آزادی برده یابد
و او را مقدور آزاد کردن نباشد باید که عمل برین دو حدیث کند یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و
اصحابه وسلم گفت هر که در روزی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ
وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ده بار بگوید ثواب آزادی برده یابد دوم
پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که برادر مسلم سلام کند چنانستی که او برده آزاد کرده باشد مستحبست
که چون بنده هفت سال خدمت کند آن بنده را آزاد کند و یا آن بنده را بر دست دیگری بفروشد
شاید که این خرنده آن بنده را آزاد کند انتهی و در حدیث آمده است مستحبست که غلام و کنیزک را بعد از
نماز خفتن بگذارد و کاری نفرماید پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت بندگان شما در روز شما را خدمت کنند و شب
بندگان را باشد یعنی در شب ایشان را کاری نفرماید واجبست بر خوندگار که وقت نماز غلام و کنیزک
را از نماز باز ندارد و روایت کرده شده است که زندیقی[۲] غلامی خرید و آنغلام بوقت نماز فریضه میگذارد
آن زندیق در خشم شدی و آن غلام را کارهای دشوار فرمودی که بدان سبب نماز نتواند گذارد و آنغلام چون
وقت نماز در آمدی آن کار گذاشتی و نماز گذاردی آن زندیق خشم شدی آنغلام را التماس کشتن کردی و نیک
بودی که آنغلام بمیرد و آن زندیق یک دختر مسلمه صالحه داشت آن دختر پدر را گفت ای پدر این غلام
مال تست چرا هلاک میکنی این را بفروش آن زندیق دختر را جواب داد که این را نفروشم بانواع عذاب این
را بکشم آن زندیق آنغلام را عذابهای سخت کردن گرفت آنغلام دعا کرد بر زندیق برق افتاد زندیق
هلاک شد آن دختر مسلمه صالحه آن غلام را تخلیص کرده و خلق را حاضر کرد آنغلام را آزاد گردانید
و خود در نکاح آن غلام در آمد و مالیکه آن دختر را از میراث پدر آمده بود دو صد تا لک درم بود آن تمام او را
داد ببرکت آنکه غلام نماز گذاردی در همین مرتبه رسید و خدای تعالی هر یکی را توفیق بر عبادت روزی گرداناد آمین
و در کبیری میگوید مروی نقل کرده است و آمرزید بنده خود را از بلا خود آزاد میکند ثواب آزادی میدهد آمرزیده باشد

---

۱ احرار بفتح حای مهمله بمعنی آزادگان و جمع حر است که بمعنی آزاد باشد ۱۲ غیاث اللغات ۲ زندیق بالکسر آنکه قائل
بدو صانع باشد و از هر دو بنور و ظلمت و یزدان و اهرمن تعبیر میکنند و آنکه ایمان بحق تعالی و آخرت
نداشته باشد و آنکه ایمان ظاهر کند و بباطن کافر باشد ۱۲ غیاث اللغات

باشد انشاء الله تعالی و از ثواب آمرزد چیزی نقصان نشود فاما ولای آن بنده یعنی میراث آن
بنده این مرد را باشد که این بنده را آزاد کرده است و اگر این بنده را اصحاب فرائض و عصبه نباشد تمام
میراث این مرد را باشد چنانچه گفته آید از اینجا در آمد احکام میراث که آنرا فرائض گویند کتاب الفرائض[۱]
در کنز آورده است چون مردی غسل کند و مالی بگذارد اول از آن مال تجهیز و تکفین آن میت کنند یعنی
از آن مال اجرت غسل و بهای کفن و اجرت کافتن تربت[۲] و آنچه بدین ماند بدهند بعد از آن چیزی باقی
ماند دین آن میت بدهند بعد از آن اگر چیزی باقی ماند برای هر که آن میت وصیت کرده باشد بدو رسانند
از سوم حصه مال بی اجازت میراثیان مگر آنکه میراثیان اجازت کنند بعد از آن هر مالیکه باقی ماند میان
میراثیان قسمت کنند در فرائض شهابی و در کشف و کاشف میگوید سه طائفه اند که میراث برند
از آن سه طائفه اصحاب فرائض گویند دوم را عصبات گویند و سوم را ذوی الارحام گویند و اصحاب
فرائض کسانی را گویند که ایشان را حصه از میراث باشد چنانچه نصف و ثلث بدین ماند و عصبات
کسانی را گویند که ایشان را حصه معین از میراث نباشد و عصبات بعد از اصحاب فرائض اند و عصبات
را تمام میراث آید اگر از اصحاب فرائض نباشد و اگر از اصحاب فرائض باشد آنزمان عصبات را هر چه
از اصحاب فرائض چیزی باقی ماند میراث آید و اگر از اصحاب فرائض چیزی باقی نماند آنزمان عصبات را چیزی
نباشد و از ذوی الارحام قرابتیان را گویند که ایشان را میراث وقتی آید که اگر میت را اصحاب فرائض و
عصبات نباشد و بیان آن سه طائفه کرده آید انشاء الله تعالی اصحاب فرائض دوازده نفر اند ایشان را
شش حصه معین است نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس این شش حصه معین دوازده نفر را باشد
و این دوازده نفر را اصحاب فرائض گویند و از آن دوازده نفر هشت زنست و چهار مرد از آن هشت زن
دختر و دختر پسر و مادر و جده و خواهر حقیقی و خواهر پدری و خواهر مادری و زن حصه این هشت زن در
میراث گفته آید و چهار مرد که میراث معین دارند پدر و جد و برادر مادری و شوهر حصه این چهار مرد نیز گفته آید
هشت زن و چهار مرد دوازده باشند و نصف میراث پنج نفر را باشد یکی شوهر چون عورت نقل کند
و آن عورت را فرزندی نباشد و فرزند پسر نیز نباشد آنزمان شوهر را نصف میراث آید و اگر آن عورت
فرزند و یا فرزند پسر باشد آنزمان شوهر را ربع باشد دوم دختر است که دختر را از میراث پدر و یا در نصف باشد

---

[۱] فرائض بالکسر همزه گر حرف چهارم است فرض موده خدا است از نماز و روزه و تمام علم میراث ۱۲ غیاث اللغات. [۲] تربت بالفتح خاک و مجازاً بمعنی قبر ۱۲

اگر یکی باشد و اگر زیادہ باشند ثلثان آید سوم دختر پسرست اگر دختر صلبی نباشد آنزمان دختر پسر را نصف آید
چہارم خواہر عیانی اگر میت را دختر و دختر پسر نباشد پنجم خواہر علاتی اگر خواہر حقیقی نباشد خواہر علاتی اگر تنہا
باشد او را نصف آید فاما اگر دو خواہر یا زیادہ از دو باشند آنزمان حصہ ایشان ثلثان باشد ربع میراث
دو نفر راست یکی شوہر اگر میت را فرزندی باشد و یا فرزند پسر باشد آنزمان شوہر را ربع میراث آید و اگر نباشد
شوہر را نصف آید دوم زنست اگر میت را فرزندی نباشد و فرزند پسر نباشد و اگر فرزندی یا فرزند پسر
باشد ہشتم حصہ زن را آید و اگر نہ زن را ربع آید و اگر مردی نقل کرد چہار زن گذشت این چہار زن ربع و
یا ثمن میان خود مساوی قسمت کنند و ثلثان سہ طائفہ را باشد اول طائفہ دختر ست اگر دو باشند و یا
زیادہ از دو باشند و اگر یکی باشد نصف آید دوم طائفہ دختر پسر اگر ہر دو باشند و یا زیادہ از دو آن
زمان ایشان را نیز میراث دو حصہ آید و اگر یکی باشد نصف آید سوم طائفہ خواہران اگر دو خواہر حقیقی یا زیادہ
از دو باشند و اگر یکی باشد نصف آید و دو خواہران علاتی حکم دو خواہر اعیانی دارند اگر مردی یا زنی
نقل کرد یک دختر و یک پسر گذشت دختر را نصف باقی پسر پسر را باشد در کاشف آوردہ است اگر
یک خواہر باشد او را نصف آید و اگر میت را فرزند و یا فرزند پسر و آن سفل[1] نباشند و پدر و جد برادر حقیقی
نباشند اگر چندین نفر نباشد آنزمان نیز یک خواہر را النصف از میراث آید و دو خواہر و زیادت از دو
خواہر را ثلثان آید در فتاوی شہابی و کاشف آوردہ است مادر را ثلث آید اگر میت را فرزند و یا
فرزند پسر تا آخر نیز نباشد و دو خواہر و یا سہ خواہر و یا دو برادر و یا یک خواہر نیز نباشد آنزمان مادر را
سوم حصہ آن تمام میراث آید و اگر میت را فرزند باشد یا فرزند پسر تا آخر نباشد و یا دو و یا سہ برادران
باشند و یا دو و یا سہ خواہران باشند و یا یک خواہر و یا یک برادر باشند آنزمان مادر را سدس آید و فرزندان
مادر را نیز ثلث آید اگر دو و یا سہ باشند و اگر میت را فرزند و یا فرزند پسر تا آخر پدر و جد نباشد و اگر
میت را یکی از ہمینان کہ گفتم باشد آنزمان چیزے از میراث نیابد و اگر فرزند مادر یکے باشد سدس آید
و فرزندان مادر را ثلث و اسدس پسر و دختر ہا برابر باشند یعنی پسر دو حصہ دختر یک حصہ نبرد بلکہ برابر برند
مادر پدر را دو ثلث کل مال نیابد بلکہ ثلث باقی مال آید صورت اول مردی نقل کرد زن و مادر و پدر
گذشت مال را چہار حصہ کنند یک حصہ زن را دہند و آن ربع ست و مادر را سوم حصہ باقی دہند و
دو حصہ باقی پدر را دہند صورت دوم مادر را کہ ثلث باقی مال است آنست کہ زنے نقل کرد و شوہر و مادر

---

[1] سفل بالکسر و بالضم بمعنے پستی از منتخب و غیاث اللغات من عفی عنہ

وپدر گذاشت مثل آنکه زن را شش حصه کنند نیمهٔ مال که سه حصه است شوهر را دهند و آن نصف است
و مادر را سوم حصه باقی دهند و دو حصه باقی پدر را دهند اگر بجای پدر جد باشد صورت همان
باشد که گفتیم اما در ینصورت مادر را ثلث کل مال باشد در فرائض شمائی و کاشف مذکور است
که سدس مال هفت نفر را باشد یکی مادر اگر میت را فرزندی یا فرزند پسر و یا دو برادر و یا سه یا دو دختر
خواهر و یا سه باشند و یا یک برادر و یا یک خواهر باشد در ینصورت مادر را سدس مال باشد و اگر از ایشان کسی
نباشد مادر را ثلث آید دوم پدر است اگر میت را پسر باشد و یا پسر پسر از زنان پدر را سدس آید یعنی ششم
حصه آید چنانچه اگر مردی نقل کرد و پدر و پسر گذاشت پدر را ششم حصه آید باقی پسر را باشد و اگر میت را دختر
و پدر باشد در ینصورت مال میت را شش حصه کنند نیمی دختر را و نیمه پدر را فاما یک حصه از جهت سدس
و دو حصه از جهت عصبیت و اگر میت را نسلی نباشد تمام مال پدر را دهید از جهت عصبیت پس پدر را
سه حال یکی حال پدر را سدس است دوم حال پدر را هم سدس است و هم پدر عصبه است سوم حال پدر
عصبه است و سوم جد صحیح است که او را سدس باشد اگر میت را پدر نباشد و جد صحیح حکم پدر دارد در
سه حال که گفته شد و جد بر دو نوع است یکی جد صحیح است یعنی پدر پدر و دیگر را جد فاسد گویند و آن پدر
مادر است و پدر پدر مادر است و این دو جد را جد فاسد گویند و ایشان در جد داخل ذوی الارحام اند
چنانچه گفته آید چهارم دختران پسر را سدس مال است با یک دختر صلبی پس اگر مردی نقل کرد و یک دختر صلبی و یک
دختر و یا دو و یا سه دختر پسری گذاشت دختر صلبی را نصف آید و دختران پسر را سدس و اگر میت را
پسر باشد آن دختر پسر را چیزی نباید و همین حکم است اگر میت را دو دختر صلبی باشند دختر پسر را چیزی نباید
مگر آنکه با آن دختر پسر و یا فروتر از آن دختر پسر پسر هم باشد آنزمان آن دختر با پسر آن پسر عصبه شود و آن پسر
پسر را دو حصه و دختر پسر را یک حصه آید پنجم خواهر پدری را سدس مال است با یک خواهر حقیقی چنانچه اگر مردی
نقل کرد و دو خواهر گذاشت یکی خواهر حقیقی دوم خواهر پدری خواهر حقیقی را نصف و خواهر پدری را سدس
آید فاما اگر مردی نقل کرد و دو خواهر حقیقی گذاشت و یک خواهر پدری و دو خواهر حقیقی را دو حصه و خواهر
پدری را چیزی نباید ششم فرزندی مادر را سدس است اگر یکی باشد خواه برادر خواه خواهر فاما اگر فرزندان
دو یا سه باشند ثلث آید اگر میت را فرزند و فرزندی تا آخر پدر و جد نباشد فاما اگر میت را یکی از ایشان باشد

[illegible] یکسر اول و فتح دوم بروزن پسر و بفتح اول مشهور است غیاث [illegible] بالفتح فرزند و زادن در اختر
مرتبه و افتادن در پیچش سوی چشم ۱۲ غیاث اللغات

آنزمان فرزندان مادر را چیزے نباید هفتم جده را سدس ست خواه یکے باشد خواه بیشتر اگر میت را مادر نباشد و اگر مادر باشد چیزے نباشد در کشف و کاشف شهابی آورده است جدات شش اند دو جده تواند یکے جدهٔ پدری دوم مادری و دو جدهٔ پدر تواند و دو جدهٔ مادر تواند ازین شش جده پنج جده را سدس آید ششم را چیزے نباید و آن مادر پدر رست و این جده را جده فاسده گویند فاما این جده فاسده داخل ذوی الارحام است و آن پنج جده که میراث میبرند ایشان را جدات ثابته گویند چون این دانستی که دوازده نفر را میراث معین مے آید و ایشان را اصحاب فرائض گویند و میراث این دوازده نفر عصبه است چنانچه گفته شد یدانکه بعضے ازمیان این دوازده و غیر آن دوازده محروم اند از جهت بعضے باب دوم در بیان حجب یعنی در بیان کسانیکه ایشان را میراث نباید و ایشان را محروم و محجوب گویند در کاشف آورده است که حجب[1] بر دو نوع ست یکے حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان آنکه میراثے را از سبب میراثے دیگر میراث اندک آید چنانچه شوهرے را از سبب فرزند میراث ربع و اگر فرزند نباشد نصف آید و آن را حجب نقصان گویند و محجب نقصان سه نفر باشد یکے شوهر دوم زن سوم مادر را حجب حرمان آنکه میراثے از سبب میراثے دیگر هیچ نباید چنانچه مادر را با وجود پدر هیچ نباید و حجب حرمان شش نفر را نباشد یکے شوهر دوم مادر چهارم پدر پنجم دختر ششم پسر این شش نفر از میراث محروم نشوند در کشف شهابی آورده است چهار نفر اند از جهت ایشان مادر را ثلث مال نباید یکے فرزند دوم فرزند پسر سوم دو برادر و یا سه چهارم دو خواهر و یا سه برادران و خواهران خواه حقیقی باشند خواه پدری خواه مادری از سبب این چهار کس مادر را سدس آید و این را حجب نقصان گویند دو نفر اند که جهت ایشان شوهر را ربع مال آید یکے فرزند دوم فرزند پسر دو نفر اند که از جهت ایشان زن را هشتم حصه آید یکے فرزند دوم فرزند پسر اگر ایشان نباشند آن زمان آن زن را ربع آید مردی نقل کرد و پدر و مادر و دو برادر از یک جهت که باشند گذاشت بوجود پدر برادر را چیزے نباید پس پدر حاجب باشد برادران را حجب حرمان و برادران حاجب اند مادر را حجب نقصان پس بوجود برادران مادر را سدس آید نه نفر اند که حاجب اند حجب حرمان یعنی بوجود آن نه نفر بعضے میراثیان را اصلا میراث نباید از آن نه پنج مرد ست یکے پدر دوم جد تا آنجا که باشد سوم پسر چهارم پسر پسر تا آنجا که باشد پنجم یکے برادر حقیقی که بوجود او برادران

باب دوم در بیان حجب یعنی کسانیکه ایشان را میراث نباید

---

[1] حجب بفتحتین پردها و این جمع حجاب ست [illegible] ربع با نصف چهارم حصه چیزے دیگر آنکه میت که میراث از انقطاع [illegible] و غیرها دیگر معلوم گشته و آن را حجب نیز گویند [illegible] غیاث اللغات اصطلاح

پدرے و خواہران پدری چیزے نبرند چهار زن اند یکے مادر دوم جده نزدیکی سوم دختران صلبی چهارم
خواہران حقیقی پنج طائفه اند که ایشان از وجود بعضے میراثیان میراث نیابند و ایشان محروم شوند یکے برادران
و خواہران مادری دوم جدات سوم برادران حقیقی و پدری چهارم خواہران حقیقی و پدری پنجم دختران پسر
این پنج طائفه اند که بوجود میراثیان میراث نیابند و ایشان را محروم و محجوب گویند این احکام تمام با تفصیل
گفته آید و در فتاوی شهابی و کشف و کاشف آورده است که چهار سبب ست که بدان میراث
نیابد یکے اختلاف دین دوم اختلاف دار سوم قتل چهارم رق[۵] بیان اینچهار گروه آید خلاف دین
است که یک فریق مسلم باشد دوم فریق کافر صورت این مسئله آنست که مردے مسلم ست و پدر او
کافر ست اگر آن پدر که کافر ست بمیرد این پسر که مسلم ست هیچ نیابد و همین حکم ست اگر این پسر که
مسلم ست بمیرد و پدر او کافر ست میراث از ان پسر نبرد این را اختلاف دین گویند اگر بعد از نقل یکے که مسلم
بود نیز اسلام آورد اگر میراث آن پسر قسمت نکرده است بعضے علما گفته اند که پدر را میراث از مال
آن پسر آید دوم سبب که ازان جهت میراث نیابد اختلاف دار ست یک فریق در دار اسلام باشد دوم
فریق در دار حرب یکے از دیگری میراث نبرد و این در حق کافران باشد و در حق مسلمانان نباشد پس اگر
ذمی در دار اسلام ست و پدر آن ذمی در حرب ست اگر یکے از میان این دو نقل کند ذمی را میراث نیابد
پس اگر پسر که ذمی ست در دار اسلام نقل کند پدر آن ذمی که در دار حرب ست میراث این پسر نبرد و اگر آن
حربی نقل کند آن پسر که ذمی ست میراث آن پدر نبرد فاما اگر مسلمے در دار اسلام ست پسر آن مسلم که نیز
مسلم ست در دار حرب ست بموت یکے از دیگرے میراث برد و اگر دو حربی در دار حرب اند و ایشان کشتن یک
دیگر را میان خود روا میدارند چنانچه ترک[۵] و روم پس اگر پسر کافر حربی درمیان ترک ست و پدر آن
کافر حربی در ولایت روم اگر یکے ازین دو نقل کرد دومی را میراث نیابد مرتد از هیچ کسے میراث نبرد
پس اگر مردی مرتد شد پدر او نقل کرد این مرتد را میراث پدر نیابد فاما اگر مرتد نقل کند میراثیان آن مرتد که مسلم
باشند میراث آن مرتد از کسبیکه در حالت اسلام کرده باشد نیز برند نزدیک امام اعظم رضی الله عنه و کسبیکه در
حالت ارتداد کرده باشد آن غنیمت باشد و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمة الله علیه هر دو کسب یعنی کسب
حالت اسلام و کسب حالت ارتداد میراثیان برند و نزدیک امام شافعی رح هر دو کسب غنیمت باشد سوم سبب
قتل ست پس اگر مردی پدر خود را بکشت از میراث پدر او را چیزی نیابد فلما از میراث آن پدر حقیقے نیابد که پدر خود را

---

۵ رق بالکسر و تشدید قاف بندگی و غلامی ۱۲ غ ۵ ترک بالضم نام قومی منسوب به ترک که مردی بود فرزند نوح ع مجاز المعنی

عمداً و یا بخطا کشته باشد پس اگر پسر مردی که چاهی کنده بود و پدر او در آنجا افتاد و مرد پسر را میراث پدر آید و بر
همین حکمست اگر پسر مردی سنگی در راه نهاده باشد پدر آمد و آن سنگ دهکه[1] خورد و بمیرد پسر را میراث آید و اگر
مردی برادر خود را بحق کشته باشد چنانچه اگر برادر مردی تیغ برای کشتن برادر کشیده بود که آن برادر تیغ
کشنده را کشت و یا مردی برادر خود را بقصاص و یا از سبب باغی[2] کشت برادر کشنده میراث صورت قصاص آنست
که اگر برادر مردی پدر خود را عمداً به تیری کشت و آمد این برادر را نیز از جهت قصاص کشت کشنده را میراث
آن برادر آید اگر پسر کسی دیوانه پدر خود را بکشد از میراث پدر محروم نشود در کاشف و شهابی
آورده است مردی بر اسپ سوار بود و آن اسپ برادر آن مرد را پامال کرد و آن برادر نقل کرد آمد از میراث
آن برادر محروم شود و یا مردی از بام بر برادر خود افتاد آن برادر مرد و این برادر از میراث آن برادر محروم
شود و اگر برادر مردی جانب باغیان بود و آن برادر مرد جانب بادشاه بود اگر برادر آن برادر که جانب
بادشاه بود این برادر که جانب باغیان بود بکشد از میراث آن برادر محروم نشود زیرا که کشتن بحق بود فامّا
اگر آن برادر که جانب باغیان بود اگر این برادر را که جانب بادشاه بود بکشد این مسئله دو صورت دارد
یکی صورت آنست که آن برادر باغی همچنین گوید که من بر باطل بودم و این زمان نیز بر باطلم درین صورت
این باغی از میراث آن برادر محروم شود دوم صورت آنست که آن برادر باغی هم چنین گوید که من این برادر
خود را کشتم ازین جهت که من بر حقم و این زمان نیز بر حقم درین صورت آن برادر باغی را میراث آن برادر نزدیک
امام اعظم و امام محمد رحمهما الله آید و نزدیک امام ابو یوسف میراث نیابد چهارم سبب رقست یعنی بندگی بنده از
کسی میراث نبرد و کسی از بنده هم میراث نبرد مثل اگر پدر مردی حرست و پسر آن بنده باشد چنانچه اگر حرّی
کنیزک دیگری را نکاح کرد هر فرزندی که ازین حر کنیزک زاید آن بنده باشد ملک او شود که مادر بنده ملک اوست
پس اگر آمد و نقل کند این پسر میراث از پدر نبرد و اگر آن پسر نقل کند میراث آن پسر این پدر نبرد و ام ولد و
مدبّر حکم بنده دارند پس میراث ام ولد و مدبّر خوندگاره قرابتان ام ولد و مدبّر میراث نبرند فامّا مکاتب
چون نقل کند و مال بسیار بگذارد و آنمقدار مال که از خوندگار قبول کرده بود خوندگار را بدهند و بحکم آزادی
آن مکاتب بیشتر که از مردن بکشته و هر چه باقی مانده قرابتیان مکاتب را دهند بمنزله که گویی او آزاد باشد و او را میراث
از قرابتیان خود نیابد و این قول امام اعظم رح است و نزد صاحبین رح او را میراث از قرابتیان خود بیابد و در کشف

---

[1] دهکه بالفتح دال مخلوط الهاء و تشدید کاف در آخر ظاهر این لفظ هندی معلوم میشود بمعنی ضربه و در چند نسخ سکه لفظ دیده شد ۱۲ [2] باغی بی فرمان از اطاعت بیرون شونده ۱۲ غیاث اللغات

شهابی میگوید مردی بنده خود را بدیگری رهن کرده بود آن بنده را آزاد کرد و اینمرد درویش است آن
بنده آزاد شود فاما قیمت خود کسی را برساند که آن بنده بدست او رهن بود و بعد دادن قیمت خود آن بنده
گرود و قیمت از خداوندگار بستاند در حالت رسانیدن قیمت آن بنده را حکم آزاد است و در کاشف و کشف
شهابی آورده است هرگز امیراث اصلا نیابد چنانچه بنده و کشنده و کافر ایشان میراثی دیگر را حاجب
نباشند یعنی مانع میراثی دیگر از میراث نباشند پس اگر مردی نقل کرد و یکی پسر گذاشت و آن پسر بنده دیگریست
و یک برادر گذاشت این پسر حاجب آن برادر نباشد با وجود این چنین پسر آن برادر را میراث آید فاما اگر
کسی را در حالی میراث می آید و در حالی میراث نمی آید و او حاجب میراثی دیگر باشد چنانچه اگر مردی نقل کرد و پدر و مادر
و برادر گذاشت برادران را با وجود پدر و مادر چیزی نیاید فاما بوجود آن برادران مادر را ششم حصه میراث
آید اگرچه برادران محجوب و محروم اند بوجود پدر و مادر در کاشف آورده است بوجود یکی از چهار نفر فرزندان
مادر را از میراث چیزی نیاید یکی فرزند دوم پسر تا آخر سوم پدر چهارم جده پس اگر مردی نقل کرد و یکی
ازین چهار گذاشت فرزندان مادر را بوجود ایشان چیزی نیاید و بوجود مادر جده را چیزی از میراث نیاید خواه جده
مادری باشد خواه پدری و بوجود پدر جده را چیزی نیاید فاما بوجود پدر جده مادری را میراث آید صورت این
مسئله است که مردی نقل کرد و پدر و مادر گذاشت مادر و پدر را بوجود پدر چیزی نیاید اما مادر را بوجود پدر
ششم حصه آید و مال آن میت را شش حصه کنند سدس مادر مادر را باشد و باقی پنج حصه پدر را باشد
و برادران و خواهران را بوجود یکی ازین سه نفر میراث نیاید یکی پدر دوم پسر سوم پسر پسر بوجود یکی ازین
سه نفر برادران و خواهران از میراث محروم اند بوجود برادر حقیقی برادر علاتی را چیزی نیاید پس اگر مردی نقل
کرد و برادر حقیقی و برادر پدری و خواهر پدری گذاشت میراث آنمرد برادر حقیقی را باشد و برادر پدری بوجود برادران
حقیقی محروم اند و بوجود جد برادران و خواهران را میراث نیاید فاما اگر برادران و خواهران مادری باشند باجماع
بوجود جد ایشان را میراث نیاید و اگر برادران و خواهران حقیقی باشند و یا پدری آنزمان نزدیک امام
اعظم رح نیز این برادران حقیقی و خواهران حقیقی و برادران و خواهران پدری را بوجود جد میراث نیاید
در کشف شهابی آورده است اگر مردی نقل کرد و جده برادر را گذاشت و صاحب فرض نیز گذاشت یعنی
میراثی نیز گذاشت که او را نصیبی معین است چنانچه مادر و جز آن اول نصیب آن صاحب فرض دهند و بعد از آن
هرچه باقی ماند جد را باشد و برادران را بوجود جد چیزی نیاید نزد ابی حنیفه رح در فقه شهابی و کاشف آورده است

[illegible] وجود دیشمین یا فتن مطلب دستی ۴۲

جده دور با جده نزدیکی میراث نبرد چنانچه مادر پدر پدر با وجود مادر پدر میراث نبرد مگر آنکه جده دور از جهت‌ها
جده باشد آن زمان علما اختلاف کرده اند و اگر سه جده برابر باشند چنانچه مادر مادر مادر و مادر مادر پدر و مادر پدر پدر
میان این هر سه جده ششم حصه میراث قسمت کنند در کشف شهابی آورده است اگر جده به یک جهت جده است
و جده دیگر به دو جهت جده است نزدیک امام ابو یوسف ششم حصه میراث میان آن دو جده برابر باشند و
نزدیک امام محمد ششم حصه میراث میان این جده ثلث و ثلثان قسمت[1] کنند دو ثلث دو جهته جده را دهند
و یک ثلث یک جهت را دهند صورت این مسئله آنست که عورتی دختر دختر خود را با پسر پسر خود بنکاح داد میان ایشان
فرزندی شد آن عورت از آن این فرزند هم مادر مادر مادر باشد و هم مادر مادر پدر پس جده این فرزند
را از دو جهت جده باشد و جده که از یک جهت جده است آن مادر پدر پدر است چون دختران صلبی دو
حصه میراث برند دختران پسر از میراث محروم شوند مگر آنکه با دختران پسر برادری باشد بمقابله ایشان یا
فروتر ایشان آن زمان دختران پسر و آن برادر باقی میراث میان خود قسمت برند هرچه دختران را میراث آید
دو چندان برادر را آید صورت این مسئله آنست که مردی نقل کرد و دو دختران صلبی گذاشت و دختران پسر پسر
پسر که برادر این دختران است و یا پسر برادران دختران گذاشت دو حصه میراث دختران صلبی را باشد
سوم حصه میراث که باقی ماند میان آن برادر و یا پسر آن برادر و خواهران قسمت کنند هرچه خواهران را
میراث آید دو چندان برادر را و یا پسر برادر را آید این برادر را مشارک گویند زیرا که اگر آن برادر و یا پسر آن
برادر نبودی دختران پسر را میراث با وجود دو دختر صلبی نیامدی و همین حکم است چون خواهران حقیقی دو
حصه میراث برند خواهران پدری محروم شوند مگر آنکه با آن خواهران پدری برادری هم باشد آن زمان سوم حصه
میراث که باقی مانده بود میان این برادر پدری و خواهران قسمت کنند هرچه خواهران را میراث آید آن
برادر را دو حصه آید **باب در بیان عصبه** عصبه کسانی را گویند که ایشان را باقی میراث آید یعنی
هرچه بعد اصحاب فرائض باقی ماند عصبه ببرند و اگر از اصحاب فرائض میراث باقی نماند آن زمان عصبه را هیچ
میراث نرسد و اگر اصحاب فرائض نباشد آن زمان تمام میراث عصبه را آید در فرائض شهابی و کشف
آورده است نزدیک سیر عصبات پسر است یعنی اگر مردی و اصحاب فرائض نگذاشت تمام مال پسر را باشد
اما اگر مردی نقل کرد و هم پسر گذاشت و هم پدر پدر را ششم حصه آید پدر با پسر از اصحاب فرائض باشد
و باقی پنج حصه پسر را باشد و پسر را عصبه گویند بعد از پسر پسر پسر است تا آنجا که باشد بعد از آن پدر است

[1] قسمت بالفتح حصه کردن و بالکسر اسم آن ۱۲ غ

بعد از ان جد ست تا آنجا که باشد بعد از ان حقیقی ست بعد از ان برادر پدری بعد از ان پسر برادر حقیقی بعد
از ان پسر برادر پدری اگرچه فروتر باشد برین ترتیب بعده عم حقیقی بعده عم پدری بعده پسران ایشان
بدین ترتیب اگرچه فروتر باشند بعده عم پدر ست اگر حقیقی باشد بعده عم پدر ست که پدری باشد بعده پسر عم
پدر که حقیقی باشد بعده پسر عم پدر ست که پدری باشد بعده پسران ایشان بدین ترتیب بعده عم
جد ست که حقیقی باشد بعده عمه جده ست که پدری باشد بعده پسران ایشان بدین ترتیب کاشف
آورده ست که حاصل نست که معتبر در عصبات عصبه نزدیک ست پس اگر مردی پسر پسر پسر بگذارد
و پدر[1] و جد بگذارد پسر پسر پسر اگرچه فروتر باشد عصبه باشد و پدر و جد عصبه نباشد بوجود پسر پسر جد
اولی اند بمیراث از برادران و خواهر و پسران برادران و خواهران اولی اند بمیراث اگرچه فروتر باشند
از عم و عم نیست و پسران او اولی اند بمیراث اگرچه فروتر باشند از عم پدر میت و عم پدر میت و پسران او
اگرچه فروتر باشند اولی اند بمیراث از عم و جد و اگر دو عصبه در نزدیک برابر باشند عصبه که از دو جهت
قریب باشد آن اولیست پس اگر مردی یک برادر حقیقی گذاشت و یک برادر پدری برادر حقیقی اولی
ست بمیراث از برادر پدری در شهابی و کاشف شهابی آورده ست که هر که بنده را آزاد کند آن
آزاد کننده عصبه این بنده باشد پس اگر این بنده آزاد شده ست نقل کند و قرابتی دیگر چنانچه
صاحب فرض و عصبه نگذارد تمام میراث آن بنده این آزاد کننده را باشد و اگر این بنده نقل کند
و یک پسر و یک دختر از ان خوندگار بگذاشت تمام میراث آن بنده پسر خوندگار را باشد و دختر خوندگار
را چیزی نباید در شهابی آورده ست که چهار برادراند که بوجود ایشان همشیرگان ایشان عصبه شوند اگرچه
همشیرگان از اصحاب فرائض اند یکی پسر دوم پسر پسر سوم برادر حقیقی چهارم برادران پدری
صورت پسر نست که اگر مردی نقل[2] کند یک پسر و یک دختر گذاشت مال آن میت را سه حصه کنند دو حصه
پسر را دهند سوم حصه خواهر را دهند اگر این برادر نبودی خواهر را نیمه میراث آمدی صورت پسر پسر آنست
که مردی نقل کرد یکی پسر پسر گذاشت دوم دختر پسر گذاشت مال آنرا سه حصه کنند دو حصه پسر پسر را
دهند سوم حصه دختر پسر را دهند صورت برادر حقیقی نست که مردی نقل کرد و یکی برادر حقیقی و یک خواهر
حقیقی گذاشت مال آنرا سه حصه کنند دو حصه برادر حقیقی را دهند و سوم حصه خواهر حقیقی را دهند

[1] پدر بالکسر و فتح دوم بر وزن پسر بفتح اول چنانکه مشهور ست ۱۲ غیاث اللغات [2] نقل بالفتح و سکون قاف از جایی بجایی بردن و از جایی بجایی رفتن و مجازاً بمعنی مردن ۱۲ غیاث اللغات

صورت برادر پدری نشست که اگر مردی نقل کرد و یک برادر پدری و یک خواهر پدری گذشت مال او را سه حصه کنند دو حصه برادر پدری را و سوم حصه خواهر پدری را دهند در کاشف آورده است اگر مردی نقل کرد یک پسر برادر حقیقی گذشت و یک دختر برادر حقیقی تمام مال پسر برادر حقیقی را باشد و دختر برادر حقیقی را چیزی نباشد زیرا که دختر برادر حقیقی از ذوی الارحام است و همین حکم است که اگر مردی نقل کرد و یک پسر برادر پدری گذشت و دوم دختر برادر پدری گذشت تمام مال آن میت پسر برادر پدری را دهند و دختر برادر پدری را چیزی نیاید خواهران حقیقی با دختران عصبه شوند هر چه از عصبه دختران باقیماند خواهران برند چنانچه اگر مردی نقل کرد و دختر صلبی گذشت و یک خواهر حقیقی دو حصه میراث آن دختر را باشد و یک حصه خواهر را و اگر مردی نقل کرد یک دختر و یک خواهر حقیقی و یا خواهر پدری گذشت دختر را نیمی میراث آید و خواهر حقیقی را و یا خواهر پدری را باقی میراث که آن نیمی است آید اگر دختر و یک دختر پسر گذاشت و یک خواهر حقیقی و یک خواهر پدری گذشت دختر پسر را نیمه میراث باشد و باقی نیمه خواهر را باشد و در عصبات نظر بر ایشان کنند و نظر بر پدر ایشان نکنند چنانچه اگر مردی نقل کرد از یک پسر پسر گذشت از پسر دوم پنج پسر گذشت مال آن مرد شش حصه کنند و هر یکی را یکسان یکسان حصه دهند باب در بیان رد کردن حصه که

فاضل ماند در میراث — در کاشف شهابی آورده است اگر در قسمت میراث حصه ماند آن حصه هم بر ایشان دهند مگر شوهر زن که این دو کس را از حصه فاضل چیزی ندهند حصه از میراث وقتی فاضل ماند که اگر میراثیان همه تمام اصحاب فرائض باشند یعنی آن دوازده نفر باشند که ایشان حصه معین دارند و آن دوازده نفر عصبه نباشد زیرا که اگر از آن دوازده نفر عصبه هم باشد آن زمان عصبه که فاضل از آن دوازده ماند عصبه آن را ببرد صورت رد کردن حصه فاضل در قسمت میراث نشست که اگر مردی نقل کرد و همین مادر گذشت سوم حصه تمام مال مادر را باشد و دو حصه که از میراث فاضل ماند آن نیز مادر را دهند و همین حکم است که اگر مردی نقل کرد و همین یک دختر گذشت نیمی میراث آن دختر را باشد و نیمه دیگر که باقی ماند آن نیز همان دختر را دهند اگر مردی نقل کرد مادر و دو دختر گذشت مادر را ششم حصه میراث آید از شش حصه و آن یکیست و دختر را دو حصه میراث آید از شش حصه و آنچه چهار حصه است پس مال آن میت را پنج حصه کنند یک حصه مادر را دهند و چهار حصه دو دختر را دهند مردی نقل کرد مادر و یک دختر گذشت مادر را ششم حصه آید و آن حصه یکیست از شش و دختر را نیمه میراث آید و آن سه است از شش پس مال آن میت را چهار حصه کنند یک حصه مادر را دهند و سه حصه دختر را و اگر زنی نقل کرد و شوهر و یک برادر مادری گذشت شوهر را نیمی میراث باشد از شش حصه و آن سه است و برادر مادری را ششم حصه باشد از شش و آن یکی

ساه ذوی الارحام الفتح ... [illegible]

ست دو حصه که باقی ماند از شش و آن نیز برادر مادری را دهند و شوهر را از ان دو حصه چیزی نباید باب در بیان
ذوی الارحام و ایشان را اولو الارحام نیز گویند و ایشان سوم طائفه اند از قرابتیان میت سهایی و کاشف و کشف آورده
است که ذوی الارحام بعد از اصحاب فرائض و بعد از عصبات اند با وجود اصحاب فرائض و عصبات ذوی الارحام را
میراث نباید مگر با شوهر و زن که هر چه بعد از حصه شوهر و زن باقی ماند و عصبه دیگر نباشد آن باقی ذوی الارحام را دهند
و ذوی الارحام چهار طائفه اند یک طائفه از ذوی الارحام آنست که ایشان را نسبت بمیت است چنانچه فرزندان
دختران پسر دوم طائفه آنست که میت با ایشان نسبت دارد چنانچه پدر و مادر پدر مادر سوم طائفه آنست که ایشان را
نسبت با پدر و مادر میت است چنانچه فرزندان خواهران و دختران برادران چهارم طائفه آنست که ایشان را نسبت با
پدر میت است چنانچه اعمام و دائی مادری و عمات و اخوال خالات و فرزندان ایشان یعنی میراث طائفه اول است و بعد از ان
طائفه دوم است و بعده سوم و بعده چهارم مگر نزد یک صاحبیه که فرزندان خواهران و دختران برادران اولی اند بمیراث
از پدر و امام اعظم رح جد فاسد را مقدم میدارد اما طائفه اول که ایشان فرزندان دختران اند خواه پسر باشند خواه
دختر و فرزندان دختر پسر اعلی اند بمیراث از میان ایشان کسیست که او نزدیکتر باشد بمیت در درجه[له] چنانچه دختر دختر
اولی است بمیراث از دختر دختر پسر زیرا که دختر دختر نزدیک است بمیت در درجه از دختر دختر پسر و در کاشف آورده
که دختر پسر از جمله اصحاب فرائض است و پسر پسر از جمله عصبات فاما دختر دختر و دختر دختر پسر از اولو الارحام اند و اگر هر دو
در درجه برابر باشند آنگاه میراث او را دهند که فرزند کسی باشد که او بمیراث اولی است چنانچه دختر دختر پسر میراث
اولی است از دختر دختر زیرا که دختر دختر پسر فرزند کسیست که او مقدم است بمیراث اما طائفه ذوی الارحام آنست که میراث
با ایشان نسبت دارد چنانچه پدر مادر و او را جد فاسد گویند و پدر و مادر مادر او را جد فاسد گویند هر که میان ایشان
نزدیکتر بمیت باشد میراث او را باید چنانچه پدر مادر بمیراث اولی است از پدر مادر پدر اگر مردی پدر مادر گذاشت و فرزند
دختر گذاشت میراث آنرا فرزند دختر را باشد و پدر مادر را چیزی نباید و امام محمد رح روایت میکند از امام اعظم رح که پدر مادر
مقدم است بمیراث بر فرزند دختر در کشف و کاشف آورده است روایتی از امام اعظم رح آنست که طائفه دوم مقدم است بر طائفه
اول آن طائفه سوم از ذوی الارحام آنست که اتصال ایشان به پدر و مادر میت است چنانچه فرزندان خواهران و دختران
برادران هر که نزدیکتر است او مقدم است در میراث و اگر هر دو در نزدیکی برابر اند آن زمان هر که قوی تر باشد او اولی است
بمیراث چنانچه دختر خواهر اولی است بمیراث از دختر پسر برادر زیرا که دختر خواهر نزدیکتر است از دختر پسر برادر

بیان میراث ذوی الارحام

له ذوی بفتح ذی بالکسر بمعنی خداوند و صاحب ۱۲ غیاث اللغات که درجه بفتح ثالث لول بمعنی پایگاه و پایه ۱۲ غیاث اللغات

دختر دختر پسر برادر اولی است بمیراث از دختر دختر دختر برادر و پسر برادر قوی‌تر است زیرا که از جهت آنکه زاده کسیست
که او بعصبه است در کشف آورده است نزدیک صاحبین طائفهٔ سوم و آن فرزندان خواهران اند و دختران برادران
مقدم اند در میراث بر طائفهٔ دوم یعنی بر جد فاسد و جده فاسده واما طائفهٔ چهارم آنست که نسبت ایشان با میت
است بسبب عورت چنانچه عم مادر و عمهٔ مادر و خال مادر و خالهٔ مادر و دختران عم مادر و فرزندان خال مادر و این
طائفه است که باتفاق علما اگرچه طائفهٔ اول از ذوی الارحام نباشد طائفهٔ دوم از ذوی الارحام میراث برد اگر
طائفهٔ دوم نباشد سوم برد بر آن اختلاف که گفته شد و چون طائفهٔ سوم نباشد چهارم میراث برد از این چهار
طائفه که گفته شد اولی بمیراث کسیست که نزدیکتر بمیت باشد اگر در نزدیکی برابر باشند از آن کسیکه قوی‌تر باشد از
ذوی الارحام اولی بمیراث آید در عثمانی آورده است پنجم طائفه از ذوی الارحام عمهٔ پدر و عمهٔ مادر است و خال مادر و خال پدر
و خالهٔ مادر و خالهٔ پدر و عم پدر که مادری باشد و عم مادر و فرزندان ایشان اند اولی بمیراث طائفهٔ اول است بعد طائفه
دوم بعد سوم بعد چهارم بعده پنجم و روایتی از امام اعظم رح و فتوی بر آن منقول است در کاشف آورده است عمه نزدیک ایشان بمنزلهٔ عم
و عم او در راگویند و خاله بمنزلهٔ مادر است پس اگر مردی نقل کرد یک عمه و یک خاله گذاشت عمه را دو حصه میراث و خاله را سوم حصه آید
چنانچه اگر مردی نقل کرد عم و یک مادر گذاشت مادر را ثلث میراث آید و عم را دو حصه باقی و عمه سه طریق است عمهٔ حقیقی و عمهٔ پدری
و عمهٔ مادری و عمهٔ حقیقی مقدم است بر عمهٔ پدری و عمهٔ پدری مقدم است بر عمهٔ مادری اگر مردی نقل کرد و بعد عم و عمه گذاشت اگر عم و عمه حقیقی
باشند و یا پدری باشند و یا مادری تمام میراث عم را باشد زیرا که عم عصبه است و با وجود عصبه ذوی الارحام میراث نیابد و اگر
عم و عمه مادری باشد میراث عم مادری را دو چندان باشد از عمهٔ مادری و فتوی بر آن منقول است خال یعنی برادر مادر و خاله یعنی خواهر مادر و خال هم
خاله سه طریق اند حقیقی و پدری و مادری حقیقی مقدم است بر پدری و پدری مقدم بر مادری پس اگر مردی نقل کرد و خال و خالهٔ حقیقی گذاشت
و خال و خالهٔ پدری گذاشت تمام میراث خال و خالهٔ حقیقی را باشد و فرزندان عم و فرزندان عمهٔ مادری و فرزندان خال و خاله هر که قریب‌تر
بمیت باشند آن فرزندان بمیراث اولی باشند پس اگر مردی نقل کرد و دختر عم گذاشت و دختر خاله گذاشت دختر عم را دو حصه آید و دختر خاله را
سوم حصه آید مردی نقل کرد و پدر پدر مادر و پدر مادر مادر گذاشت بروایت ابی سلیمان میراث میان ایشان سه حصه آید دو حصه پدر
پدر مادر را دهند و سوم حصه مادر مادر را دهند و بروایت ابو عیسی آن تمام مال پدر پدر مادر را دهند و پدر مادر مادر را ندهند
اگر مردی نقل کرد و یکی پدر مادر گذاشت دوم پدر مادر مادر پدر پدر مادر بمیراث اولی است زیرا که نزدیکتر است در کشف شعبانی
آورده است مردی نقل کرد و زن حامله گذاشت نصیب چهار پسر از مال آنکه توقف بدارند و مال دیگر بمیراث ایشان دهند و این منقول
امام اعظم رح است و نزدیک محمد رح نصیب دو پسر توقف دارند و نزدیک امام ابو یوسف رح نصیب یک پسر توقف دارند

له اولی بالفتح صواب‌تر و سزاوارتر و لیتم بمعنی نخستین ۱۲ غ سله توقف ایستادن و درنگ کردن و چشم داشتن ۱۲ غ

فتوی برین قول است و اگر پدر و پسر او یا دو برادر یکجا یکبار غرق شدند و یکجا و یکبار سوخته شدند و یا یکبار زیر دیوار آمدند یعنی
از روی میراث[51] نبرد و مردی که غائب است نمیدانند که آنمرد زنده است یا مرده پس الغائب بمیراث نبرند تا آن زمان که موت او
تحقیق نشود و یا مدت صد و بیست سال نگذرد و نزدیک امام حسن نود سال و نزدیک امام ابو یوسف رحمه صد سال است و نزدیک بعضی نود سال
و نزدیک بعضی هفتاد سال است و فتوی برین قول است اگر کسی از قرابتیان آن غائب نقل کرد و آن غائب میراث قرابتیان نیابد مگر آنکه تحقیق
شود که زنده است اگر مردی نقل کرد و فرزند خنثی[52] گذاشت خنثی آنست که او را هم آلت مردان باشد و هم فرج زنان اگر این خنثی بول از
آلت مردان میکند این خنثی را نصیب مردان دهند و اگر بول از فرج زنان میکند این خنثی را نصیب زنان دهند و اگر بول
از هر دو محل میکند از هر محلی که بول اول آید حکم بر آن کنند اگر از آلت آید نصیب پسر دهند و اگر عکس باشد نصیب دختر دهند
و اگر از هر دو محل یکبار بیرون آید امام اعظم رح میگوید که این چنین خنثی مشکل است و امام ابو یوسف میگوید از هر محلیکه بول بسیار
بیرون آید حکم بر آن محل کنند و امام محمد رح میگوید این حکم پیش از بالغ شدن باشد اما خنثی چون بالغ شود و تحقیق شود که مرد است
اگر حیض بیند یا حمل حکم زنان باشد و خنثی مشکل را در میراث نصیب زنان دهند نزدیک بیشتر صحابه و علما

باب در بیان اصول در فرائض

باب در بیان اصول
مسائل در فرائض در تباین و کشف کاشف آورده است مسائل فرائض بر سه نوع است یکی آنکه حصه با فرض برابر باشد
چنانچه اگر زنی نقل کرد و شوهر گذاشت و یک برادر حقیقی و یا برادر پدری گذاشت اصل مسئله از دو گیرند نیمی شوهر را دهند و آن
یکیست و نیمی که باقیست برادر حقیقی را دهند و یا برادر پدری را و آن نیز یکیست پس اینجا دو حصه است و فرض نیز دو است و حصه
با فرض برابر است و آنرا عادله گویند دوم آنکه حصه زیادت باشد از فرض چنانچه اگر مردی نقل کرد مادر گذاشت و یک خواهر
حقیقی سوم حصه مادر را دهند و دو حصه خواهر را دهند و اقل مخرج جایکه از روی نصف و ثلث خیزد شش است پس اصل مسئله از شش
گیرند نیمی که آن سه است خواهر را دهند و ثلث که آن دو است مادر را دهند و یک حصه باقی ماند پس اینجا حصه زیاده آمد آنرا رد گویند بنابر آن
رد کنند بسوی پنج و هم درین صورت حصه که مانده است فاضل است هم مادر و خواهر را باندازه حصه ایشان دهند سوم آنکه
فرض زیاده باشد بر حصه چنانچه اگر عورتی نقل کرد و شوهر گذاشت و خواهر حقیقی و مادر و چون اقل مخرج جایکه از روی دو نصف و ثلث
و سدس خیزد شش است پس اصل مسئله از شش گیرند نیمی حصه شوهر است و آن سه است و نیمی حصه خواهر حقیقی است و آن نیز سه است و حصه
او رست و آن دو سدس که آنحصه صد است یعنی یک میباید پس اینجا فرض زاید است بر حصه و حصه شش است و فرض هشت است
و این را عائله گویند و این شش را نه کنند و این را عول[53] گویند سه شوهر را و سه خواهر را دهند دو مادر را دهند و یکی
جده را دهند بر آنکه مسائل فرائض یکی از هفت اصل گیرند یکی از دو گیرند دوم از سه چهارم از شش پنجم از دوازده ششم از

[51] زیرا که معلوم نیست که اول کدام بمرد وارد [52] خنثی بالضم و نون ساکنه مفتوح یعنی شخصیکه علامت زن و مرد
هر دو داشته باشد [53] عول بالفتح کسی را که عیال گرفتن و بسیار عیال شدن و بخشش و قسمت زیاده کردن ۱۲ منه

بیست و چهار گیرند هشتم از هشت گیرند پس اگر در مسئله نصف باقی باشد یا در مسئله دو نصف باشد آن مسئله را از دو گیرند و اگر دو
نصف هم از دو گیرند چنانچه اگر مردی انتقال کرد و یک دختر و یک عم گذاشت اصل مسئله از دو گیرند دختر را نیم باشد و آن یک بیت باقی که
آن نیز یکیست عم را دهند و اگر زنی نقل کرد و شوهر گذاشت و یک خواهر حقیقی اصل مسئله از دو گیرند یکی شوهر را و یکی خواهر حقیقی
را در کشف شهابی آورده است اگر در مسئله ثلث و باقی باشد و یا ثلثان و باقی باشد و در مسئله ثلث و ثلثان باشد آن مسئله را از
سه گیرند چنانچه اگر مردی انتقال کرد مادر و پدر گذاشت مادر را سوم حصه دهند و باقی پدر را پس اصل مسئله از سه گیرند یکی مادر را و دو پدر را
و اگر مردی انتقال کرد و دو دختر گذاشت و یک عم اصل مسئله از سه گیرند دو حصه دختران را دهند و باقی یک حصه عم را و اگر مردی نقل کرد و دو
خواهر پدری گذاشت و دو خواهر مادری اصل مسئله از سه گیرند دو خواهران پدری را دو حصه که آن دو ثلث است دهند و یک حصه که آن یکیست دو خواهر
مادری را دهند و اگر در مسئله نصف و ربع باقی باشد آن مسئله را از چهار گیرند چنانچه اگر عورتی نقل کرد و یک دختر و شوهر و عم گذاشت اصل آن
میت چهار حصه یک نیمی دختر را دهند که آن دو است ربع شوهر را دهند و آن یکیست و یکی که باقی ماند عم را دهند و همین حکم است اگر در مسئله ربع و ثلث
و باقی باشد آن مسئله را از چهار گیرند چنانچه اگر مردی نقل کرد و زن و مادر و عم گذاشت ربع زن را دهند و آن یکیست و ثلث ما بقی مادر را
دهند و آن نیز یکیست و باقی دو پدر را دهند و اگر در مسئله ثمن و ما بقی باشد و یا ثمن و نصف و ما بقی باشد آن مسئله را از هشت گیرند
نظیر اول مردی انتقال کرد و زن و پسر گذاشت مال آن میت هشت حصه کنند زن را ثمن دهند و هفت حصه باقی پسر را دهند نظیر دوم مردی نقل کرد
زن و دو دختر و عم گذاشت زن را ثمن و دختر را نصف باقی حصه عم را دهند و اگر مسئله سدس و ما بقی باشد و یا دو سدس و ما بقی باشد و
یا سدس و نصف و ما بقی باشد و یا سدس و ثلث و باقی باشد یا سدس و دو ثلث و ما بقی باشد و یا نصف و ثلث و ما بقی باشد آن مسئله را از
شش گیرند نظیر اول مردی انتقال کرد و جده و پدر گذاشت جده را سدس و باقی پنج حصه پدر را و نظیر دوم مردی انتقال کرد و مادر و پدر و پسر گذاشت
مادر و پدر را دو سدس و باقی پسر را نظیر سوم مردی نقل کرد و مادر و پدر و دختر و عم گذاشت مادر را سدس و دختر را نصف و باقی دو عم را نظیر
چهارم مردی نقل کرد و مادر و خواهر مادری و عم گذاشت مادر را ثلث و خواهر مادری را سدس باقی همه عم را نظیر پنجم مردی انتقال کرد و مادر و دو خواهر
و برادر پدری گذاشت مادر را سدس و دو خواهر را ثلثان و باقی برادر پدری را نظیر ششم مردی انتقال کرد و یک خواهر پدری و دو خواهر مادری و عم
گذاشت خواهر پدری را نصف و ثلث خواهر مادری را و باقی یک عم را و اگر در مسئله ربع و سدس و ما بقی باشد و یا ربع و دو سدس و ما بقی
باشد و یا ربع و یا ثلث و ما بقی باشد و یا ربع و دو ثلث و ما بقی آن مسئله را از دوازده گیرند نظیر اول مردی انتقال کرد و شوهر و مادر و پسر
گذاشت اصل مسئله از دوازده گیرند شوهر را ربع و آن سه است و مادر را سدس و باقی هفت پسر را نظیر دوم عورتی نقل کرد و شوهر
و مادر و پدر و پسر گذاشت ربع شوهر را و آن سه است مادر و پدر را دو سدس باقی پنج پسر را نظیر سوم مردی انتقال کرد و زن و مادر و جد گذاشت
زن را ربع و مادر را ثلث و باقی جد را نظیر چهارم عورتی نقل کرد و شوهر و دو دختر و عم گذاشت شوهر را ربع و ثلثان دو دختر
و باقی عم را دهند و اگر در مسئله ثمن و ما بقی باشد و یا ثمن و سدس و ما بقی باشد و یا ثمن و دو ثلث و ما بقی باشد آن مسئله را از بیست

وچهار گیرند صورت اول مردی نقل کرد زن و مادر و پسر گذاشت ثمن زن را و آن سه است و سدس مادر را و آن چهار است و باقی هفده
مر پسر را و بهمینه صورت دوم مردی نقل کرد زن و مادر و پدر و پسر گذاشت ثمن زن را و مادر و پدر را سدس سدس و باقی پسر را همین صورت
سوم مردی نقل کرد زن و دو دختر و عم گذاشت ثمن زن را و ثلثان دو دختر را و باقی عم را و بر قیاس آنکه گذشت کاشف آورده است چون
دانستی که مسائل فرائض را یکی از هفت اصل گیرند در چهار اصل از آن هفت اصل عول نباشد و آن دو است و چهار و هشت
و در سه تا عول باشد و آن شش است و دوازده و بیست و چهار است و عول آنست که مسئله را از اصلیکه گرفته باشد از آن بالاتر
کنند آنگاه قسمت درست آید پس مسئله از شش گیرند از اعول تا ده شد بهم طاق و هم جفت صورت عول شش تا هفت صورت آنکه زنی نقل کرد شوهر
و خواهر حقیقی و برادر مادری گذاشت اینمسئله از شش گیرند نیمی شوهر را و نیمی خواهر را و برادر مادری را چیزی باقی نماند برادر مادری را سدس
ست پس این شش حصه هفت حصه کنند سه شوهر را و سه خواهر حقیقی را و یکی برادر مادری را دهند و آن صورت طاق است و اگر عورتی نقل کرد
شوهر و خواهر و مادر گذاشت شوهر را نیمی آن سه است و نیمی خواهر و آن نیز سه است از شش و برادر مادر را چیزی باقی نماند و مادر را ثلث
ست و آن دو ست از شش پس مال آنست را هشت حصه کنند سه شوهر را و دو مادر را و سه خواهر را و آن جفت است و اگر عورتی نقل کرد شوهر
و دو خواهر حقیقی و مادر و دو برادر مادری گذاشت شوهر را نیمی میراث آید و ثلثان دو خواهر را و سدس مادر را و ثلث دو برادر مادری را
و اقل مخرج که از وی نصف و ثلث و دو سدس آید شش است نیمی شوهر را آید و آن سه است و در حصه خواهر را آید و آنچه باقیست و آن سدس
مادر را آید و آن یکیست و ثلث دو برادر مادری را و آن دو است پس آن شش حصه ده حصه کنند حصه شوهر را و چهار دو خواهر حقیقی را و یکی مادر را
دهند و دو حصه دو برادران مادری دهند اینمسئله را تا ده عول باشد و ده جفت است در کشف شهابی آورده است مسئله که از دوازده گیرند
و آنمسئله سه عول طاق افتد یکی آنکه دوازده تا سیزده عول شود چنانچه اگر عورتی نقل کرد شوهر و دو دختر و مادر گذاشت قل
مخرج چیکه از آن دو ثلث و ربع و سدس آید دوازده است شوهر را ربع و آن سه است و آن هشت است دو دختر را و سدس مادر را
و باقی از دوازده یکی اند است [illegible] دوازده سیزده کنند تا مادر را نیز دو آید که آن سدس است پس دوازده را عول سیزده
شد و آن طاق است دوم آنکه دوازده را تا پانزده عول باشد پانزده نیز طاق است چنانچه اگر مردی نقل کرد خواهر حقیقی
و دو خواهر و زن گذاشت ثلثان دو خواهر حقیقی را و ربع زن را و ثلث دو خواهر مادری را آید و آن سه است از دوازده
و چیزی باقی نماند پس دوازده را پانزده کنند تا سه حصه ربع زن نیز برسد سوم آنکه دوازده را تا هفده عول افتد و هفده
طاق است چنانچه اگر مردی نقل کرد و دو خواهر حقیقی و دو خواهر مادری و مادر و زن گذاشت ثلثان دو خواهر حقیقی و ثلث
دو خواهر مادری را و آنچه باقیست که باقی از دوازده مانده است چون این دوازده همه چهار خواهران را آید بر مادر و زن
چیزی باقی نماند دوازده را هفده کنند تا مادر را سدس آید و زن را ربع مسئله که از بیست و چهار گیرند آنمسئله را یک

له طاق یعنی یگانه و لا یتجزی از جامه پوشیده [illegible] و جفت بمعنی [illegible] تنها و فرد که ضد جفت باشد ۱۲ غیاث

عول افتد چنانچه اگر مردی نقل کرد زن و مادر و دو دختر گذاشت ثمن زن را سه از بیست و چهار مادر و پدر را دو سدس و ثلثان و دو دختر را باقی از بیست و چهار سیزده بود لیکن بیست و چهار بست و هفت کنند تا دو دختر را دو حصه آید و آن شانزده است

باب در بیان تصحیح قسمت

در فرائض شهابی آورده است که تصحیح مسائل بر هفت اصل است سه از آن هفت سهام با رؤس ست یعنی حصه با سر اصحاب فرائض است یک اصل از آن سه آنکه اگر حصه بسر اصحاب فرائض برابر باشند دو چند سر باشد و یا سه چند بضرب حاجتی نباشد نظیر اول مردی نقل کرد دو دختر و برادر حقیقی گذاشت اصل مسئله از دو گیرند نیمه دختر را دهند و باقی نیمه برادر حقیقی را اینجا سر دوست و حصه هم دو نظیر دوم عورتی نقل کرد شوهر و پسر گذاشت شوهر را ربع از چهار و سه حصه باقی پسر را اینجا سر دوست و حصه چهار نظیر سوم مردی نقل کرد و مادر و پسر گذاشت سدس مادر را از شش و باقی پنج حصه پسر را دهند اینجا سر دوست و حصه شش دوم اصل آنکه اگر حصه با سر اصحاب فرائض برابر نباشد بلکه حصه یک فریق بر آن فریق منکسر[1] باشد ولیکن میان حصه آن فریق و سر آن فریق موافقت باشد چنانچه اگر حصه ایشان سه است سر ایشان شش پس میان حصه که سه است و سر که شش است موافقت در نصف ست پس جزو را که موافق رؤس ایشان ست و آن سه است نصف شش را در اصل مسئله ضرب کنند و اگر در آن مسئله عول باشد عول هم کنند تا مسئله درست آید چنانچه اگر مردی نقل کرد مادر و شش عم گذاشت مادر را ثلث آید و آن یکیست از سه باقی شش عم را دهند و آن دوست و دو بر شش منکسر ست یعنی راست نمی آید لیکن میان حصه اعمام که دوست و سر ایشان که شش ست موافقت نصف ست پس جزو یکه موافق رؤس ست و آن سه است در اصل مسئله که آن نیز سه است ضرب کنند نه حاصل آید از آن نه مسئله راست آید مادر را دهند و آن ثلث نه است یگان یگان هر شش عم را دهند اصل سوم از آن سه اصل نست که اگر میان حصه فریق و سر آن فریق موافقت نه باشد پس سر آن فریقه را در اصل مسئله ضرب کنند و عول نیز کنند اگر عائله باشد پس مسئله راست آید چنانچه اگر مردی نقل کرد و مادر و پنج عم گذاشت مادر را ثلث آید و آن یکیست و باقی پنج عم را و آن دوست از سه و دو بر پنج مستقیم[2] نیست و میان دو حصه که ایشان ست و میان رؤس که میان ایشان ست موافقت نیز نیست پس عدد اعمام که پنج ست در اصل مسئله که سه است ضرب کنند پانزده شود از آن مسئله درست آید ثلث مادر را دهند و آن پنج ست و ده هر پنج عم را دهند هر یکی را دو گان والله تعالی اعلم بالصواب

[1] منکسر صیغه اسم فاعل ست از انکسار بمعنی شکسته شدن ۱۲ غیاث [2] مستقیم صیغه اسم فاعل از استقامت بمعنی درست شدن ۱۲ غیاث اللغات

تمت

باب در بیان تصحیح قسمت

نام کتاب	نام مطبع	قیمت
کتب اصول فقہ		
مجموعہ توضیح تلویح محشی نولکشوری	نولکشور	عہ ۳ر
اشباہ النظایر شرح حموی	"	عہ ۳ر
شرح مسلم الثبوت	"	عہ ۲ر
کتاب التحقیق شرح حسامی	"	عہ
حسامی محشی۔	"	۶ر
اصول شاشی کلاں	"	۸ر
اصول شاشی مجتبائی دہلی	دہلی	۵ر
ایضاً خورد دہلی۔	"	۲ر
اصول شاشی کلاں۔	"	۸ر
حواشی پشاوری		
مجموعہ نور الانوار معہ حاشیہ قمر الاقمار	مصطفائی	عہ ۸ر
کتب فقہ عربی فارسی		
رد المحتار شامی حنفی کامل کاغذ مصری	چھاپہ مصر	عسہ
ایضاً کاغذ سفید	"	عسہ
ہدایہ عربی محشی مولوی عبد الحی کامل	لکھنؤ	عسہ
ہدایہ عربی کامل محشی مولوی محمد حسن	"	سہ

نام کتاب	نام مطبع	قیمت
ہدایہ معہ الکفایہ در چہار کامل جلد	"	ع۵
ترجمہ ہدایہ فارسی نولکشوری	"	ہے ۱ر
عینی شرح ہدایہ کامل	"	عسہ
فتح القدیر کامل	"	عسہ
در مختار عربی کامل۔	"	عہ ۳ر
مجموعہ فتاویٰ مولوی عبد الحق کامل	لکھنؤ	عہ ۱ر
نور مجالس فارسی لاہوری	لاہور	سہ
کوہ بیری شرح مختصر وقایہ	نولکشور	عہ ر
فتاوی قاضی خاں کامل	"	للعہ ر
عینی شرح کنز الدقائق محشی جلد اول۔	نولکشور	عہ ۳ر
ایضاً جلد دوئم	"	عہ ۳ر
کنز الدقائق مجتبائی دہلی	دہلی	ہے ۱ر
جامع رموز	نولکشور	عہ ۳ر
جامع الغموض شرح کافیہ	"	عہ ۳ر
جامع الصغیر	مصطفائی	عہ ر
شرح وقایہ معہ حاشیہ چلپی	نولکشوری	عہ ر
شرح وقایہ مصنفہ مجموعہ	"	۸ر
شرح وقایہ محشی مولانا مولوی عبد الحی جلد اول	"	عسہ ۱ر

نام کتاب	نام مطبع	قیمت
" جلد دوئم	"	عسہ ۱ر
" جلد سوئم	"	"
" جلد چہارم	"	"
مختصر وقایہ کامل		
ہر دو جلد مختصر وقایہ	"	۸ر
مترجم فارسی و افغانی	"	۱۳ر
مختصر وقایہ فارسی مترجم "	"	سہ ۱ر
ذخیرۃ العقبیٰ حاشیہ شرح وقایہ	"	عہ ۱۰ر
کنز الدقائق محشی کلاں مجلد	بمبئی	عسہ ۹ر
ایضاً محشی نولکشوری	نولکشور	عہ ۱۰ر
کتب حدیث اردو و ترجمہ		
مشکوٰۃ شریف مترجم اردو کامل	لاہوری	۱۱ر
" جلد اول۔	"	عہ ۳ر
" جلد دوئم۔	"	"
" جلد سوئم	"	عہ ۳ر
" جلد چہارم	"	عہ ۳ر

[illegible]

نعت شریف

ہا وادہ واتک نا تتی یتہ سون محمد مصطفےٰ — اد حال ہیٖ تس نک سوری یتہ کرم داوِن دوا

سوری چھوی رُون یئے سون تے — سوری چھو حمایتہ سون تے

وتی گژھ تہ وادہ کرژہ دمے — انعام پژہ زد ستھ سیمئے

یا دن یمئے لاون ہمیئے — آدن ژہ کر وعدہ دفا

دربار یامت وُلشہ بن — یا ڈیڈِہ واہ لر لشین

یڈوے ژے میون یر ژہ ہے ہشیاہن — تتہ چھوی خدا صاحب گواہ

اہت دہ روز تہ عرض کر — کاشہ عزیز یا ہپوہ پتھر

بے چار مے لس بے ہنر — بے عاریا دربے نواہ

ویروک نتہ سیمیت تلوک — یا ایرہ گیمت ژنتہ ژیوک

یا ارلحہ موت ثوک — وتکس نغمن چھا روا

کیاہ ہنیی نا میون عار — ورز لہ گرژ ھوم نا زارہ یار

یا اللہ ستہا گوس دون خار — والله مے کانہ چھونہ قوتہ ہوا

مسکین ہبہ آتی چھوس گدا — بہرہ تلہ یوان لایان صدا

ہا واوہ واتک نا تتی شون محمد مصطفےٰ

اد حال فاضلین لس ونک سوری یتہ کرم داون دوا

M. ASHRAF FAZILI

محمد اشرف فاضلی

۶ اگست ۱۹۶۶ء